

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شرح جامع

تفسیر عرفانی و منظوم قرآن

صافی علیہ السلام

برخاستہ ۱۹۶۹ء - ۱۹۸۱ء

بہ اہتمام ڈاکٹر علی رضا منجھی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

«حیدر» آمد در نبرد ای بی نماز  
با ستور علمِ نقلی، می متاز  
کوه‌ها در زهر نعلِ دُکدُکش  
نرم شد، و آورد گه، باغِ گُلش  
حیدر را تا بود، جان، جانان توپی  
فارس این دشت و این میدان توپی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

شرح جامع

تفسیر عرفانی و منظوم قرآن

مصحف علیشاہ



بہ اہتمام: دکتر علی رضا منجھی

مجلد (۱۳) - کھف (۱۸)

منجمی، علی‌رضا  
 شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن صفی‌علیشاه / به اهتمام علی‌رضا منجمی؛ -- تهران: اباصالح: حیّان، ۱۳۸۵.  
 شابک دوره: ۹۶۴-۶۹۸-۲۳-۸ و شابک جلد پنجم: ۹۶۴-۶۹۸-۲۸-۹ ISBN:  
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
 کتاب حاضر شرحی بر کتاب تفسیر قرآن صفی‌علیشاه است. جلد پنجم: رعد - کهف  
 ۱. تفاسیر شیعه -- قرن ۱۳ ق -- شعر ۲. تفاسیر عرفانی -- قرن ۱۳ ق ۳. تفاسیر منظوم ۴. شعر فارسی -- قرن ۱۳ ق الف.  
 صفی‌علیشاه، میرزا حسن بن محمد باقر، ۱۳۱۶-۱۲۵۱ ق. -- تفسیر قرآن صفی‌علیشاه -- نقد و تفسیر، ب. منجمی، علی‌رضا،  
 ۱۳۳۷، شارح، ج. عنوان  
 ۸ ج ۷۰۸ ت / PIR ۷۱۸۷ / ۸۶۱/۵  
 کتابخانه ملی ایران  
 ۸۵-۲۱۹۶ م



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی



نام کتاب:	شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن صفی‌علیشاه - جلد پنجم
به اهتمام:	دکتر علی‌رضا منجمی
ناشر:	مؤسسه فرهنگی انتشاراتی اباصالح - حیّان - سلیم
حروفچینی:	حیّان / معدنی‌پور، رضاعالی، خان‌محمدی
طراحی جلد:	محبتان / رقیه جلیل‌زاده
نوبت چاپ:	اول / ۱۳۸۵
تیراژ:	۳۰۰۰
چاپ و صحافی:	فرازاندیش سبز
لینتوگرافی:	فرازاندیش سبز
هدیه دوره ده جلدی:	۷۹۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۶۹۸-۲۸-۹

## فہرست مطالب

- ۲۱۰۳ ..... نکاتی درباره سورہ مبارکہ رعد
- ۲۱۰۵ ..... سورہ مبارکہ رعد
- ۲۱۶۷ ..... نکاتی درباره سورہ مبارکہ ابراہیم
- ۲۱۶۹ ..... سورہ مبارکہ ابراہیم
- ۲۲۱۵ ..... نکاتی درباره سورہ مبارکہ حجر
- ۲۲۱۷ ..... سورہ مبارکہ حجر
- ۲۲۶۳ ..... نکاتی درباره سورہ مبارکہ نحل
- ۲۲۶۵ ..... سورہ مبارکہ نحل
- ۲۳۴۵ ..... نکاتی درباره سورہ مبارکہ اسراء
- ۲۳۴۷ ..... سورہ مبارکہ اسراء
- ۲۴۵۳ ..... نکاتی درباره سورہ مبارکہ کہف
- ۲۴۵۵ ..... سورہ مبارکہ کہف





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اوست آن کس گو نماید بر شما  
مر مسافر را بود از برق . بپیر  
در هوا گردد پدید از وی . سحاب  
می کند بر حمد او . تسبیح . «رعد»  
یا که چون آواز رعد آید به گوش  
زان که موجب بانگ او بر خشیت است  
گم بود گز مهر دل بادش کنی  
زان بترساند تو را از کُل شی .  
هست این هر نوعی از الطاف او  
گر زمهری روی دل با او کنی

برق را از خوف و طمعی در هوا  
لبک طامع ز اوست باران را مقیر  
ابرهایی که گرانبارند ز آب  
چون که باید حکم غریدن . به وعد  
می کند تسبیح سامع . زان خروش  
باد حق کردن . در آن دم نوبت است  
جز که بپیر از قهر جلادش کنی  
تا کنی از ترس و خوفی یاد وی  
کت نماید سوی خویش از خوف . در  
بد هدت از خلقی عالم ایمنی ...





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## ﴿ نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ رعد ﴾

- سورهٔ رعد، ۴۳ آیه، ۹۸۵ کلمه و ۳۵۰۶ حرف دارد.
- سورهٔ رعد، در مکه نازل شده است. آیهٔ «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ...» (آیهٔ ۱۲) و «يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ الَّذِي» (آیهٔ ۴۰) را به آیهٔ سیف منسوخ دانسته‌اند. (از جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).
- گفته‌اند هر که سورهٔ رعد را بسیار بخواند خداوند هرگز او را به معصیت صاعقه گرفتار نسازد و شفاعتش در حق آشنایان و اهل بیت و برادران قبول افتد.
- غرض از سورهٔ مبارکهٔ رعد، بیان حقیقت قرآن است و اینکه این قرآن، معجزه و آیت رسالت است و گفتار کفار مبنی بر اینکه چرا آیتی از ناحیهٔ پروردگار رسول خدا (ص) نازل نشد، مردود است و پیامبر نباید به آن اعتنا کند و آنان نیز سزاوار نیست چنین سخنی بگویند. (از جلد یازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).
- در این آیه به رسول خدا (ص) خطاب می‌شود که این قرآن حق است و حقی است که به باطل مخلوط نیست زیرا آنچه به آن دعوت می‌کند «توحید» است که آیات تکوینی مانند به پا داشتن آسمان‌ها و گستردن زمین، و تسخیر آفتاب و ماه و سایر عجایبی که خدا در تدبیر آسمان‌ها و زمین و غرایبی که در تقدیر آنها به کار برده، همه دلالت بر آن دارند. و

نیز دلیل دیگر بر حقیقت آن، اخبار و آثار گذشتگان است که رسولان با بیّناتی به سویشان آمدند و آنها کفر ورزیدند و تکذیب کردند و خدا هم ایشان را به گناهانشان گرفت.

☞ سوره رعد به بحث معاد و زندگی نوین انسان و دادگاه عدل پروردگار می‌پردازد و این مجموعه معرفی مبدأ و معاد را با بیان مسئولیت‌های مردم و وظایف آنها و اینکه هر گونه تغییر و دگرگونی در سرنوشتشان باید از ناحیه خود آنان شروع شود تکمیل می‌کند و دگر بار به مسئله توحید باز می‌گردد، و از تسبیح رعد و وحشت آدمیان از برق و صاعقه و سجده آسمانیان و زمینی‌ها در برابر عظمت پروردگار سخن می‌گوید و سرانجام سرگذشت دردناک اقوام یاغی گذشته و آنان که حق را پوشانده و یا مردم را از آن باز داشتند بیان می‌نماید.

☞ حروف مقطعه آغاز این سوره یعنی «المر» در واقع ترکیبی است از «الم» که در آغاز چند سوره قرآن آمده و «الر» که در آغاز چند سوره دیگر بیان شده و این سوره، تنها سوره‌ای است که حروف مقطعه ابتدای آن «المر» است و چون به نظر می‌رسد حروف مقطعه آغاز هر سوره، پیوند مستقیمی با محتوای آن سوره دارد، ممکن است این ترکیب که در آغاز سوره رعد است اشاره بر این باشد که محتوای سوره، جامع محتوای هر دو گروه از سوره‌هایی است که با «الم» و «الر» آغاز می‌شود و اتفاقاً دقت در محتوای این سوره‌ها، این موضوع را تأیید می‌کند.

✦ شماره سوره: ۱۳ ✦  
 ✦ شماره ابیات: از ۱۷۱۲۲ تا آخر ۱۷۵۱۳ تعداد ابیات: ۳۹۲ ✦  
 ✦ تعداد آیات: ۴۳ ✦

سُورَةُ الرَّعْدِ  
 ۱۳ آیتها  
 ۴۳ آیاتها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْمَرْتِلِكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ  
 (۱) والمعنى بيني وبينكم وبين كل من آمن بالله واليوم الآخر

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ  
 عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ  
 يَوْمٍ فِي مَجْرَىٰ فَلَا يَمُوتُ سَخَّرَ لَكُمْ سَائِرَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢﴾

وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِجًا تُجْرُونَ ﴿٣﴾ وَاللَّهُ يَخْتَارُ  
 مَا يُؤْتِي السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾ أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ  
 السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٥﴾ وَاللَّهُ يَخْتَارُ  
 مَا يُؤْتِي السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا يَتَذَكَّرُونَ ﴿٦﴾

رَبِّكُمْ تَوْقِنُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاسِيَ  
 وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِجًا تُجْرُونَ ﴿٣﴾ وَاللَّهُ يَخْتَارُ  
 مَا يُؤْتِي السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾

وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِجًا تُجْرُونَ ﴿٣﴾ وَاللَّهُ يَخْتَارُ  
 مَا يُؤْتِي السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾

وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِجًا تُجْرُونَ ﴿٣﴾ وَاللَّهُ يَخْتَارُ  
 مَا يُؤْتِي السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾

النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾

- ۱۷۱۲۲- سوره الرعد است از آیات کتاب
- ۱۷۱۲۳- «مگر» اشارت بر «الف» ز آلا و خویش
- ۱۷۱۲۴- «میم» هم بر مُلکِ بی پایان او
- ۱- اربعون و، هم، ثلاث اندر حساب
- ۲- «لام» بر لطفش به خلق از بعد و پیش
- ۳- «را» به رزق و رافت و رضوان او

- ۱۷۱۲۵- «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ» اعنی که این  
 ۱۷۱۲۶- یا که این اوصافِ ذاتِ مطلق است  
 ۱۷۱۲۷- و آن چه شد نازل به سویت از خدا  
 ۱۷۱۲۸- لیک بسیاری ز مردم نگروند  
 ۱۷۱۲۹- آن خدایی کافرید این آسمان<sup>۴۰</sup>  
 ۱۷۱۳۰- یا ستونش نفسِ پاکِ آدم است  
 ۱۷۱۳۱- و آن بود پوشیده از ابصارِ خلق  
 ۱۷۱۳۲- عرش<sup>۴۱</sup> را پس کرد مستولی بر آن  
 ۱۷۱۳۳- آفتاب و ماه را فرمود رام  
 ۱۷۱۳۴- هر یک از آن می‌رود بر نظم و طُور<sup>۴۲</sup>  
 ۱۷۱۳۵- هشتان هر روز از شرقی طلوع  
 ۱۷۱۳۶- خلق تا گردند ز آنها منتفع  
 ۱۷۱۳۷- می‌کند تدبیر فرمان را به کار  
 ۱۷۱۳۸- هم‌چنین تفصیل آیات از کتاب  
 ۱۷۱۳۹- یا به تفصیل از کتابِ مَخْلُوق  
 ۱۷۱۴۰- تا شما گردید شاید بی‌گمان  
 ۱۷۱۴۱- هم زمین را بر کشید او روی آب<sup>۴۳</sup>  
 ۱۷۱۴۲- کوه‌ها را آفرید از بهر این  
 ۱۷۱۴۳- جوی‌ها جاری نمود از نهر و شَطِّ  
 ۱۷۱۴۴- از دو صنف<sup>۴۴</sup> ۱۶ اعنی که شیرین یا تَرُش  
 ۱۷۱۴۵- می‌پوشاند مگر شب را به‌روز  
 ۱۷۱۴۶- بس نشانی اندر این آثارهاست
- هست ز آیت‌های قرآن مسبین  
 یا کتاب از جمع وحدت مشتق است<sup>۷</sup>  
 حق بود تا مستتهی از ابتدا  
 ز آن‌کسه از سمع تعقل نشنوند  
 بسی ز اُستون<sup>۸</sup> که شما بینید آن  
 مظهر جامع که بر عالم است<sup>۹</sup>  
 بیند آن کو واقف است از کار خلق  
 قلب انسان است عرش اندر نهان<sup>۱۱</sup>  
 بر صلاح حالِ خَلْق از خاص و عام  
 تا زمانی که معین شد به‌دور<sup>۱۳</sup>  
 هم‌چنین بر مغرب دیگر رجوع  
 تا که گردد بسیر آنها منتفع  
 بر نظام ملک و ملکوت از قرار  
 می‌دهد در امر و نهی از فصل و باب  
 بهر عبرت می‌کند اظهار حق  
 در قیامت بر لقاء زیتان  
 کرد ساکن با خیابش ز انقلاب<sup>۱۴</sup>  
 تا که گردد استوار از وی زمین  
 میوه‌ها بس کرد خلق از هر نَمَط<sup>۱۵</sup>  
 هر یکی بر جای خود مطبوع و خوش  
 روز را هم بر شب آن گیتی فروز  
 مر تفکر آنکه را در کارهاست



۱- اَرْبَعُونَ وَ هَم، ثَلَاث: چهل و سوّم (اشاره به اینکه سوره رعد دارای چهل و سه آیه است).

۲- آلاء: (جمع إلی و الی): نعمت‌ها، نیکویی‌ها.

۳- لطف: اسم مصدر «لطیف» است که از اسماء الهی است و دلالت بر خطور و احاطه خداوند به باطن اشیاء و خفایای امور و ارفاق و ملایمت او دارد و اصل و معنای لطف و لطافت، نازکی و نفوذ است.

۴- مُلک: پادشاهی، سلطنت.

۵- رَأْفَت: لطف، مهربانی بسیار.

۶- رضوان: بهشت.

۷- این موجودات و نظامی که در عالم کَوْن است، آیات کتاب عمومی تکوینی است که دلالت بر واحد بودن خداوند و نداشتن شریک در ربوبیت دارد. و این کتاب، خالص حقّ است و در آن باطل نیست (و این خلوص، از حرف «لام» در «الْحَقُّ» استفاده می‌شود که افاده حصر می‌کند). و همگی کلام خداوند و صفت اوست و آیات آن همه موافق و مصدّق یکدیگر هستند. و «کتاب»، کنایه از تجلّی وجود مطلق است بر خود، در کسوت تعینات کلامیه، باطناً و ظاهراً، معنأ و لفظاً.

۸- اَسْتَوْنَ: ستون. (خداوند، آسمان را از زمین جدا کرد و میان آن دو فاصله‌ای گذاشت که این فاصله سبب شد آسمان بر زمین مسلط شود، پس آسمان بر بالای زمین، بدون ستونی محسوس و مرئی ایستاده است).

حدود هزار سال بعد از نزول این آیات، علم بشر به آنجا رسید که کرات آسمان بدون داشتن تکیه گاه، هر کدام در مدار و جایگاه خود معلق و ثابت‌اند (برخلاف آنچه که تا آن هنگام و در زمان هئیت بطلمیوس تصور می‌شد که آسمان‌ها به صورت کراتی تو در تو مانند طبقات پیاز بر هم قرار دارند و طبعاً هیچ کدام معلق و بی ستون نیستند، بلکه هر کدام بر دیگری تکیه دارند)؛ و تنها تعادل قوه جادبه و دافعه است که آنها را در جای خود ثابت نگاه می‌دارد.

حدیثی از مولا علی (ع) در این مورد نقل شده که می‌فرمایند: «این ستارگانی که در آسمان‌اند

شهرهایی هستند همچون شهرهای روی زمین که هر شهری با شهر دیگر، با ستونی از نور مربوط است» که «ستونی از نور»، همان امواج جاذبه و تعادل آن با نیروی دافعه بوده است که امام (ع) در تطابق با آگاهی مردم در آن زمان آن را بدین شکل عنوان فرموده‌اند.

۹- مفهوم بیت ۱۷۱۳۰ ← و یا می‌توان ستون آسمانها را، نفس آدم (که در واقع همان «انسان» و یا «حقیقت انسانیت» است) دانست؛ چرا که در تمام عالمی که خداوند سبحانه و تعالی آفرید هیچ موجودی که روح و جانی در آن باشد وجود نداشت، همچون آیینه‌ای بدون جلا، و در شأن حکم الهی بود که محلی را برای قبول روح الهی سویی فرماید، و اقتضای امر، جلای آینه عالم بود، و «آدم» عین جلا و صیقل این آینه، و روح این صورت به شمار می‌رفت که استعداد جامعیت جمیع اسماء و صفات جمالی و جلالی که شرط خلافت است و قابلیت انعکاس جمیع اسماء و صفات را داشت و از این رو خداوند او را خلیفه خود نامید تا پادشاهی او را حافظ باشد و لذا، عالم، مادامی که انسان کامل در آن وجود دارد محفوظ است. این انسان کامل، به صورت «حادث» است و در حقیقت، روحیه‌ای ازلی و ابدی است، و کلمه فاصل بین حقایق و جویی عرضی و امکان ذاتی است؛ پس عالم به وجود او کمال یافت و این همان سرّی است که خداوند به فرشتگان فرمود که «إِنِّي اعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (من آن دانم که شما نمی‌دانید). آسمان و زمین و برّ و بحر هوا و فضا، «عالم خلق» است و میدان نظر خلائق و عالم خلق، جایز الزوال است و نهایت دارد. اما «عالم امر» واجب الدوام است و نهایتی ندارد، و مرد تا از عالم خلق نگذرد، به عالم امر راه نمی‌یابد. جوانمردانی که نظر آنان در عالم امر سفر کند، «اوتاد» زمین اند و چنان که کوه‌های عالم از نظر ظاهر، میخ‌های زمین‌اند و آن را بر جای نگاه می‌دارند، این جوانمردان از روی معنی عالم را برپا می‌دارند.

۱۰- عرش: تخت و سریر پادشاهی. تخت ربّ العالمین که تعریفش کرده نشود و کیفیت آن و بیان حدّ آن در شرع، جایز نیست و گویند یا قوت سرخ است که از نور حق تعالی می‌درخشد. (از آنندراج).

جسم محیط به عالم را که «فلک الافلاک» است عرش می‌گویند. «نفس کلّ» را کنایه از عرش دانسته‌اند. علم فعلی و احاطی خداوند، از این رو که در همه جهات و درون موجودات، پایه و

نفوذ دارد، «کرسی» او و از آن رو که پرتو این صفات همه را فراگرفته و یا ذات مقدّسش به وسیله این صفات تجلی می‌نماید و در میان آنها محجوب است، «عرش» است. [ ← توضیح شماره ۱ و ۲، مربوط به ابیات ۲۲ تا آخر ۲۶ و نیز توضیح شماره ۱ مربوط به بیت ۴۶۹۶ و توضیح شماره ۶ مربوط به بیت ۱۵۰۹۲، و همچنین «سّموات و ارض» (\*). ]

خداوند پس از آفرینش آسمان‌های بدون ستون، بر «عرش» استیلا یافت، یعنی بر حکومت تمام عالم هستی احاطه و تسلط پیدا کرد و این استیلا و احاطه، به نحوی است که هیچ موجودی، اعمّ از کوچک و بزرگ از قلم تدبیر حضرت حق ساقط نمی‌شود. [ ← توضیح شماره ۷ مربوط به زیرنویس ۱۱۳۷۲. ]

۱۱- [ ← توضیح شماره ۶، مربوط به زیرنویس ابیات ۱۱۳۶۸ تا آخر ۱۱۳۷۰ و همچنین ← «قلب» (\*). ]

۱۲- طَوْر: قاعده و قانون و نظم.

۱۳- تا زمان سرآمد مشخصی که برای آنها تعیین شده است.

۱۴- مفهوم بیت ۱۷۱۴۱ ← خداوند زمین را به نحوی شایسته که قابل زندگی باشد و حیوانات و نباتات و اشجار در آن پدید آیند گسترده کرد. ممکن است گسترده نمودن زمین اشاره باشد به آنچه که دانشمندان زمین‌شناسی می‌گویند که در آغاز تمام زمین زیر آب پوشیده بود، سپس آب‌ها در گودال‌ها قرار گرفت و خشکی‌ها تدریجاً از آب سر برآوردند. آن‌گاه خداوند، آنها را همراه با ایجاد حباب (برآمدگی‌هایی که هنگام سقوط چیزی در آب، در سطح آن ایجاد می‌شود و در تکلم فارسی اشتباهاً به آن حباب می‌گویند) به حالت آرامش و سکون در آورد.

۱۵- نَمَط: نوع، طریق.

۱۶- از دو صنف: (زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ، در آیه ۲): منظور آن است که از دو گروه که یکی با دیگری مخالف باشد (مثل شیرین و ترش یا زمستانی و تابستانی) هستند، نه اینکه نر و ماده (چون در آن صورت مناسب بود بفرماید «و کَلَّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» یعنی درختان آن میوه‌ها نر و ماده هستند و وقتی فرموده «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ...» مفهوم آن، زوج بودن خود میوه‌ها، یعنی از دو گروه بودن آنهاست).



وَفِي الْأَرْضِ

و در زمین

قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ

قطعاتی مجاور و متصل است (که آثار هر قطعه به این قطعه دیگر است) زمینی برای تاکستان و باغ انگور قابل است، و یک جا برای زراعت نخلات

وَغَيْرِ صِنَوَانٍ يَسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنَفْضِلٌ بَعْضُهَا عَلَىٰ بَعْضٍ

و زمینی برای نخلستان آن هم نخلهای گوناگون که همه با یک آب مشروب می‌شوند ولی ما بعضی را در نوع میوه بر بعضی

فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

برتری می‌دهیم، و این نور عاقلان را اذله و انصاف بر حکمت صالح است (۴)

وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَيْ ذَا كُنَّا تُرَابًا أَيْ نَأْلِي خَلْقٍ

و اگر تو را جای تعجب آید کافر و منکران است عجب قول منکران اعداد است که می‌گویند: آیا ما چون خاک شدیم باز از تو خلق

جَدِيدٌ أَوْلِيَّكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأَوْلِيَّكَ الْأَغْلَالُ

خوابعیم شد؟ بیان هستند که به اعدای خود کافر شدند و هم ایقان زمینها ای قهر و عذاب

فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأَوْلِيَّكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٥﴾

بر گردن دارند و هم ایقان اصحاب دور خند و در آن همیشه مطبند (۵)

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ

(ای رسول ما) کافران پیش از نفاضای آمرزش و احسان (به تمسخر) از تو نفاضای تجلیل در عذاب می‌کنند؟ در صورتی که چه عقوبت‌های

قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ

عزت آموز بر امتان کافر گذشتند! و خدا بر ظلم خلق هم بخیر صاحب عفو و مغفرت است

وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٦﴾

و هم صاحب قهر و انتقام سخت است (۶)

۴۳

- |   |                                       |
|---|---------------------------------------|
| متصل باشند گر داری نظر                    | ۱۷۱۴۷- در زمین هم پاره‌ها بر یکدیگر   |
| که نروید هیچ از آن وقتی گیاه <sup>۱</sup> | ۱۷۱۴۸- بعضی از آن شوره و خشک و سیاه   |
| روید از وی هر گیاه از اصل و فرع           | ۱۷۱۴۹- «بعضی» دیگر نرم و صالح بهر زرع |
| رُسته از یک اصل، چندین برگ و شاخ          | ۱۷۱۵۰- باغ‌ها زانگور و خرما بس فراخ   |
| در تسمام ارض یک آب از عُیون <sup>۱</sup>  | ۱۷۱۵۱- می‌خورند این کشت و بستانِ فزون |

- ۱۷۱۵۲- بعض را بسر بعض افزونی دهیم
- ۱۷۱۵۳- مر دلالت‌هاست پیش از حصر و حدّ
- ۱۷۱۵۴- کاندرا اشجار و ثمرها بی خلاف
- ۱۷۱۵۵- نیست این بی اختیارِ صانعی
- ۱۷۱۵۶- ورنه می‌باید که از یک آب و خاک
- ۱۷۱۵۷- هم‌چنین باید که بر یک شکل و خو
- ۱۷۱۵۸- زآن‌که از یک نطفه‌اند و نطفه‌ها
- ۱۷۱۵۹- هیچ نبود اختلافی اندر او
- ۱۷۱۶۰- دو نفر و آنکه چو بینی در بسیج
- ۱۷۱۶۱- هم‌چنین بر یک صفات و یک خصال
- ۱۷۱۶۲- <sup>۱</sup>گر تعجب می‌کنی ای مُسْتَجَب <sup>۲</sup>شاید از اقسوالتشان کردن عجب
- ۱۷۱۶۳- که شویم آیا شدیم آنکه که خاک
- ۱۷۱۶۴- می‌شویم آیا که زآن پس زنده باز؟
- ۱۷۱۶۵- کآن که اول کرد ایجاد بشر
- ۱۷۱۶۶- کافرند این قوم بر پروردگار
- ۱۷۱۶۷- جاودان این قوم اندر دوزخ‌اند
- ۱۷۱۶۸- دوزخی سوزنده‌تر از جهل نیست
- ۱۷۱۶۹- بر عقوبت <sup>۳</sup>می‌کنند ایشان شتاب
- ۱۷۱۷۰- رنج استیصال چون تأخیر یافت
- ۱۷۱۷۱- بود تأخیرش نکویی بر اَنام <sup>۴</sup>
- ۱۷۱۷۲- پیش از آنها و آنکه‌ی بگذشته است
- ۱۷۱۷۳- صاحبِ آمرزش بُود پروردگار
- ۱۷۱۷۴- هم بُود پروردگارت سخت گیر
- بسر خوردن طعم و موزونی دهیم
- اندر این از بسر ارباب خرد
- این‌چنین باشد نمایان اختلاف
- که به قدرت نیست او را مانعی
- یک ثمر روید چو انگوری ز تاک
- جمله باشند این خلائق سوبه‌سو
- گشته‌اند از چار عنصر ابتدا
- از طریق اصل و هم از رنگ و بو
- نیست بر یک صورت و یک صوت هیچ
- و نیست جز از قدرت بی‌چون محال <sup>۵</sup>
- شاید از اقسوالتشان کردن عجب
- باز ما در خلقتِ نو؟ زاینست باک
- چشم فکرت این گُره را نیست باز
- هست قادر باز بسر عسودِ دگر
- بودن خواهد به گردن غل <sup>۶</sup> ز نار
- گمره‌یشان دام، ایشان در فسخ‌اند <sup>۷</sup>
- و آن به‌تزو اهل دانش سهل نیست
- مر نو را قبل از نکویی و ثواب
- اندر این امت که سابق می‌شتافت
- می‌کنند آن را طلب با اهتمام
- داستان‌ها هست و امثالش بُدست <sup>۸</sup>
- مردمان را بسر ستم‌ها آشکار
- بسر عقوبت کافران را ناگزیر <sup>۹</sup>



۱- عُیُون: (جمع عین): چشمه‌ها.

۲- در زمین، قطعه‌هایی نزدیک به هم و مجاور وجود دارند که خاکشان از نظر طبع شبیه به هم است و در آنها باغهای انگور می‌روید که از نظر طعم و رنگ و درشتی و ریزی و لطافت و خوبی بسیار با هم فرق دارند و نیز حاصل‌هایی می‌روید که جنس و صنف آنها مختلف است مثل گندم و جو که باز هم از نظر نوع با گندم و جوی محل دیگر فرق دارد و نیز خرما می‌روید که بعضی مثل همانند و بعضی نیستند، با اینکه زمین و آب آنها یکی است و نیز ممکن است قطعه‌ای زمین متصل و مجاور زمین دیگری باشد که یکی حاصلخیز و نرم و آن دیگری شوره زار و خشک باشد و این‌ها همه دلالت بر قدرت آن صانع کل مصنوع و قادر حکیم دارد، همین‌طور است در مورد مردمی که در مجاور یکدیگرند ولی از یک سنخ نیستند و نیز این چنین است در طینت سالکان، که قومی را بر قومی افزونی داد. و مصطفی (ص) فرمود: «النَّاسُ كَالْمَعَادِنِ»، (مردم هم‌چون معادن، متفاوت و مختلف‌اند، یکی زر و سیم، یکی نفت و قیر. یکی را اعلیٰ علیین قدمگاه اقبال او، یکی از اسفل السّافلین، محل ادبار او، یکی رضوان در آرزوی صحبت او، یکی را شیطان، ننگ از فعل او. یکی جلال عزت احدیت او را به دست عدل داد که: «نَسُوهُ اللَّهُ فَنَسِيهِمْ»، یکی الطاف کرم، او را در پرده عصمت گرفت که: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ». چون از این مقام برتر آیی، یکی اسیر بهشت، یکی امیر بهشت، یکی بر مائدة خُلد با مرغ بریان و حور و ولدان، یکی در حضرت عندیت آسوده به جوار رحمن، چنان که درخت‌ها به هم نماند، میوه و بار آن نیز بهم نماند، هر درختی را باری و هر نباتی را بری، این است که گفت: «نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ»، اشارت است که هر طاعتی را فردا ثوابی است و هر کس را مقامی و جای هر کس به قدر خویش و هر فرعی، سزای اصل خویش. (از جلد یازدهم تفسیر المیزان و جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۳- مُتَجَبِّب: برگزیده و مختار. اشاره به پیامبر (ص).

۴- عَل: زنجیر.

۵- فَعَج: دام، تله.

۶- آنام: مردم.

۷- مفهوم ابیات ۱۷۱۶۹ تا آخر ۱۷۱۷۲ ← ای محمد کسانی که کفر ورزیدند، بعد از آنکه شنیدند که تو از عذاب الهی انذارشان کردی، قبل از آنکه از خدا طلب رحمت و عافیت کنند، طلب تعجیل در عذاب کردند تا به خیال خود تو را مسخره کنند، با اینکه از عذاب الهی و عقوبت‌هایی که خداوند به جرم کفر ورزیدنشان به پیغمبر شان فرستاد آگاه بودند (ایشان از در سُخریه و استهزاء بر رسول خدا، به جای درخواست رحمت و عافیت، درخواست عذاب کرده بودند)؛ پس این امر جای تعجب دارد که چرا کافران از پروردگار تو که دارای رحمتی واسعه است و با اینکه رحمتش بر غضب او پیشی دارد، از رحمت واسعه او اعراض کرده و درخواست عذاب شدید او را می‌نمایند و در این باره عجله می‌کنند. (با برداشت از جلد یازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۸- در ابیات ۱۷۱۷۳ و ۱۷۱۷۴ که دربارهٔ آخر آیهٔ ۶ سورهٔ رعد سروده شده (.. وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ....) به این نکته اشاره شده است که پروردگار نسبت به مردم ظالم دارای مغفرت و آمرزش است، البته منظور آن افرادی است که بر ظلمشان اصرار ندارند زیرا ظالمانی که بر ظلم خود اصرار دارند مشمول جملهٔ دوّم آیه می‌شوند، یعنی خداوند صاحب قهر و انتقام سخت از آنان انتقام می‌گیرد و مجازاتشان خواهد نمود و از این آیه هم‌چنین استفاده می‌شود که گناهان کبیره (از جمله ظلم) نیز قابل بخشش است (البته با همهٔ شرایطش) و این آیه و آیات نظیر آن به گفتار نادرست «معتزله» که می‌گفتند گناهان کبیره هرگز بخشیده نمی‌شوند پاسخ قاطع می‌دهد.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّوْلَىٰ

و باز کافران (در صحنه) می‌گویند که چرا از خدا پیش بر او

أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

آیند و منحرف می‌فرستد. خدا (باید بداند که) آنها و قبیله تو اندرزگرسانان (خلق از طرفهای خدا) است، و هر قوم را از طرف خدا، هادی است. (۱۷)



- ۱۷۱۷۵- بر پیمبر کافران گویند نیست<sup>۷۵</sup>
- ۱۷۱۷۶- آستی یسعی که ما خواهیم از او
- ۱۷۱۷۷- بسیم ده تو خلق را ز آزادی
- ۱۷۱۷۸- بر تو یعنی نیست چیزی جز بلاغ
- ۱۷۱۷۹- هر زمان کآمد نبی پاک دل
- ۱۷۱۸۰- آنچه شایع بود در ایام او
- ۱۷۱۸۱- فسوق آن را داد بر وی کردگار
- ۱۷۱۸۲- مرده زنده کرده عیسی بر نشان
- ۱۷۱۸۳- سحر هم در عهد موسی بود بیش
- ۱۷۱۸۴- هم چنین هر عصر هر پیغمبری
- ۱۷۱۸۵- این زمان<sup>۲</sup> علم فصاحت شایع است
- ۱۷۱۸۶- یافت هم بر وی<sup>۴</sup> فصاحت اختتام
- ۱۷۱۸۷- تا قیامت هیچ بر لفظ عرب
- ۱۷۱۸۸- معجز این است ار شما دارید هوش
- ۱۷۱۸۹- سوره‌ای گر مثلش آرید از شیاع<sup>۶</sup>
- ۱۷۱۹۰- چون رسید اینجا کلام دلپذیر
- ۱۷۱۹۱- گر نگویم، در سخن باشد قصور
- ۱۷۱۹۲- تا نپنداری که باشد قصد من
- ۱۷۱۹۳- گر کس آرد بعد قرآن دعوتی
- ۱۷۱۹۴- نیست مکفی دعوت او را بیان
- ۱۷۱۹۵- احمد آورد این نشان در دعوتش
- ۱۷۱۹۶- گر به تازی آیت آرد پس یقین
- ۱۷۱۹۷- قطره با بحر ار نماید همسری
- ۱۷۱۹۸- شُبّه را سازم قوی گر چند هم
- از چه نازل «آیت» از رَبِّ، گر نبی است؟
- نی کسیه خود آورده است آن نامجو
- هم به هر قومی است از حق هادی
- از مرادِ مردمست باشد فراغ<sup>۱</sup>
- بسل مناسب معجزش با وضع خلق
- از کمال و علم اندر جستجو
- تا بود حجت به خلق روزگار
- بُسد چو شایع علم طب در آن زمان
- و آن عصا آورد در تبلیغ خویش
- فوق خساقش بود فرهنگ و قری
- وین کلام<sup>۳</sup> اندر فصاحت جامع است
- یابد این باشد کس ار تازی کلام
- این چنین نآید کلامی بسوالعجب
- هست اتیان<sup>۵</sup> کافی از جنگ و خروش
- نیست حاجت هیچ بر جنگ و نزاع
- با تو گویم نکته‌ای نغز ای فقیر<sup>۷</sup>
- هم بود زانصاف و دانایی به دور
- نسفی قومی، لیک پیش آمد سخن
- هم نباشد جز بیانش حجّتی
- کآن بُسد از پیغمبرِ آخر زمان،
- جز بیان الا که باشد حجّتش
- پیش قرآن چیست کیش خوانی متین؟
- خشنده آید بسحر را ز آن داوری
- مثل قرآن باشد آن از بیش و کم

حکیم سابق سابق است ای پاک دلق<sup>۸</sup>  
 جز که باشد چیز دیگر در نشان  
 بُعد قرآن بالیقین اعجاز نیست  
 اندکی شو اندر این دفتر دقیق  
 تماقیامت در جهان نآید دگر  
 بشنو از وی لیک تو باور مکن  
 لیک چون دارد به قرآن نسبتی  
 گر توانی کی کست ره برگرفت  
 همچو آب و آینه صاف و روان  
 شکر مُنعم حتم بهر حق پرست  
 تاسپاسی کرده‌ام بر نعمتش  
 برگزیده مر «صفی» را عَوْنِ<sup>۹</sup> حق  
 که «صفی» از خود ستایی این نگفت  
 و آن ز قلب و هش نه محض قول کرد  
 زین سخن مایل نعایم سوی خویش  
 یا که جویم پشت و عونى جز خدا  
 از هوس‌ها تا چه دیگر باقی است؟  
 کافی از خلق است خلاقِ مجید  
 هم بر آورد ار که بود حاجتی  
 هم نخوردم بهر تحصلیش غمی  
 بی تکلف بهر من آماده بود  
 با وجود آنچه دادم داد گر؟  
 داد و بهر افزون صفای نیتم  
 تا کنم با کس به کاری کارزار

۱۷۱۹۹- شد چو قرآن معجز از سابق به خلق  
 ۱۷۲۰۰- بعد از آن نبود دگر معجز بیان  
 ۱۷۲۰۱- پارسی یا تازی آنچه گفتی است  
 ۱۷۲۰۲- گرشناسی پارسی را ای رفیق  
 ۱۷۲۰۳- تا چو «تفسیر صفی» دانی مگر  
 ۱۷۲۰۴- گوید ار کس ممکن است این سان سخن  
 ۱۷۲۰۵- نی که باشد معجزی و حجتی  
 ۱۷۲۰۶- مثلش آوردن بسی باشد شگفت  
 ۱۷۲۰۷- سوره‌ای را نظم کن در امتحان  
 ۱۷۲۰۸- نفس را نستایم الا آنکه هست  
 ۱۷۲۰۹- نکنم ار اظهار، داد حضرتش  
 ۱۷۲۱۰- اندر این اکرام خاص از ما خلق  
 ۱۷۲۱۱- ای خدا دانی تو خود سر نهفت  
 ۱۷۲۱۲- بلکه شکر نعمت ذوالطُّوْل<sup>۱۰</sup> کرد  
 ۱۷۲۱۳- می‌نخواهم تا کسی را من به کیش  
 ۱۷۲۱۴- یا که خواهم مزدی از خلق گدا  
 ۱۷۲۱۵- سال عمرم هست بر نزدیک شصت  
 ۱۷۲۱۶- ور که هم باقی است چیزی از امید  
 ۱۷۲۱۷- شصت سالم داده نان بی متنی  
 ۱۷۲۱۸- هرگز از دنیا نبودم درهمی  
 ۱۷۲۱۹- آنچه قسمت در نخست داده بود  
 ۱۷۲۲۰- از که خواهم در جهان چیزی دگر  
 ۱۷۲۲۱- صحت و آسایش و امنیتم  
 ۱۷۲۲۲- نیستم همسر به کس در هیچ کار

- ۱۷۲۲۳- آنچه بر من داده سلطانِ مَلیک
- ۱۷۲۲۴- با که باشم پس به امری در نزاع
- ۱۷۲۲۵- گفت من رزقت دهم بی رنجِ خلق
- ۱۷۲۲۶- آنچه محتاجی تو بر وی بی طلب
- ۱۷۲۲۷- و آن چه بر وی نیست هیچت احتیاج
- ۱۷۲۲۸- واگذار آن را بر این خَلقِ مَجاز
- ۱۷۲۲۹- تا به مُلکِ معرفت، میرت کُنم
- ۱۷۲۳۰- نظمِ تفسیر از نمایی، جایز است
- ۱۷۲۳۱- این تو را به یاکه مُلکِ هردو کَوْن؟
- ۱۷۲۳۲- گو کتاب امروز برهان است<sup>۱۷</sup> و پس
- ۱۷۲۳۳- هر زمانی باشد اندر دعوتی
- ۱۷۲۳۴- جمله در تفسیرِ «کُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»
- ۱۷۲۳۵- کاند در این آیت، مخاطب مرتضی است
- ۱۷۲۳۶- «فخر رازی» گفته در تفسیر خویش
- ۱۷۲۳۷- که شد این آیت، چو نازل بر رسول
- ۱۷۲۳۸- که نبیّ منذوم من بر عباد
- ۱۷۲۳۹- شاد آن کو هادی‌اش در ره، علی است
- ۱۷۲۴۰- در سلوک<sup>۱۹</sup> فقر<sup>۲۰</sup> و سیر مرحله
- ۱۷۲۴۱- در سلوک آن جان و سر بسپردن است
- ۱۷۲۴۲- در «طریقت»،<sup>۲۲</sup> ره بری بر کوی یار
- ۱۷۲۴۳- اهل ظاهر را علی باشد امام
- ۱۷۲۴۴- حق پرستانش به حق دانند و بس
- ۱۷۲۴۵- نگذرم زین بگذرد چند از زمان
- بِالله اَر بَاشد کسی بِمَا من شریک
- مَسَّت ایزد را، به داد بی صُداع<sup>۱۱</sup>
- هم خواه از من تو مِلک و گنج و خلق<sup>۱۲</sup>
- بِدُ هَمَّت خود با سبب یا بی سبب
- در جِهان و از وی نباشی لاعلاج
- خود ز دنیا و آخِرَت کن بی نیاز
- صاحب این نطق و تقریرت<sup>۱۳</sup> کنم
- تا شود ظاهر که قرآن معجزه است
- چشم<sup>۱۴</sup> و لعل یار<sup>۱۵</sup> به یا نقش و کَوْن؟<sup>۱۶</sup>
- نیت برهان بر مراد و میل کس
- رهنما پیغمبری بر امتی
- با هم آن دو فرقه دارند اتحاد،
- بسر همه خَلقِ جهان او رهنماست
- بعض دیگر هم زاهل دین و کیش
- دست بر سینه نهاد اندر قبول
- هم تو باشی ای علی مولا و «هاد»<sup>۱۸</sup>
- همر زمانی در ولایت با ولی است
- مستصل سازد به حیدر، سلسله<sup>۲۱</sup>
- در حقیقت پیش جانان مردن است
- در «حقیقت»<sup>۲۳</sup> دین و دل سازی نثار
- راه و منزل اهل باطن را تمام<sup>۲۴</sup>
- حق بود بر قولِ درویشان نفس
- دامنش نگذارد از کف عشق جان



۱- مفهوم ابیات ۱۷۱۷۵ تا آخر ۱۷۱۷۸ ← کفار می‌گفتند اگر محمد پیغمبر خداست، چرا معجزات و موارد خارق العاده و عجیبی که ما به او پیشنهاد می‌دهیم و از او می‌خواهیم را نازل نمی‌کند (به این‌گونه معجزات، «معجزات اقتراحی» می‌گفتند که تنها از سر لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق درخواست می‌شده و برای کشف حقیقت نبوده و به همین دلیل پیامبران در برابر این درخواست‌ها تسلیم نمی‌شدند). از این رو خداوند می‌فرماید که تو فردی نیستی که معجزات خارق العاده نمایی، بلکه وظیفه تو در درجه اول بیم دادن (انذار) به آنهایی که به بی‌راهه می‌روند است و دعوت آنها به صراط مستقیم و ابلاغ رسالت خداوند و نه اینکه هر چه را آنها بخواهند و آرزو کنند، از طریق معجزه برایشان بیاوری.

۲- این زمان: اشاره به زمان رسالت پیامبر اسلام (ص) است که فصاحت کلام در میان قوم عرب شیوع داشته است.

۳- این کلام: اشاره به کلام الله مجید.

۴- وی: اشاره به قرآن کریم.

۵- ایتیان: آوردن مثل و نظیر چیزی. مرکز تحقیقات کلامی و تفسیری

۶- شیاع: پیروی کردن.

۷- فقیر: [ ← «فقیر» (\*) ].

۸- مفهوم ابیات ۱۷۱۹۸ تا آخر ۱۷۱۲۰ ← اگر هم به فرض فردی، آیه‌ای نسبتاً شبیه به قرآن بسازد، باز هم چون قرآن معجزه‌ای است که از سوی خداوند و در سابق، یعنی پیش‌تر از این آیه تقدیر آن رفته است و این آیه از روی آن معجزه برداشت شده و به تقلید از آن نوشته شده، حکم «لا حِقُّ» را دارد و نه سابق و دیگر نام آن معجزه نیست.

۹- عَوْن: مدد، یاری.

۱۰- ذُو الطَّوْلِ: خداوند افزون کننده نعمت. واهب و کریم.

۱۱- دَابِ بِي صُدَاع: گرم بدون دردسر.

۱۲- خَلَق: کنایه از رزق و روزی.

۱۳- تَقْرِیر: بیان کردن.



۱۴- چشم یار: جمال و بصیرت محبوب لم یزلی.

۱۵- لعل یار: بطون کلام محبوب. کلام محتوی بر ذکر دقایق حُسن و جمال و نازکی و صفای احوال.

۱۶- تُون: رنگ. کنایه از ظواهر رنگارنگ دنیوی.

۱۷- برهان: حجت روشن. دلیل قاطع.

۱۸- مفهوم ابیات ۱۷۲۳۴ تا آخر ۱۷۲۳۸ ← اهل تشیع و تسنن در تفسیر آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» اتفاق نظر دارند که منظور از «هاد» (هادی و راهبر) در این آیه، حضرت علی بن ابیطالب (ع) است که ولی الله و راهنمای همه خلق جهان است. در کافی به سند خود از عبدالرحیم قصیر از ابی جعفر (ع) روایت کرده که در ذیل این آیه فرموده: «رسول خدا (ص) فرمود من مُنذِرٌم و هادی، علی (ع) است». در بُرّ منثور است که ابن جریر، و ابن مردویه و ابو نعیم در کتاب «المعرفة» و دیلمی، و ابن عساکر و ابن نجار، روایت کرده‌اند که وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا (ص) دست خود را بر سینه‌اش نهاد و فرمود من «منذرم»، آن گاه دست بر شانه علی (ع) نهاد و فرمود: تو «هادی» هستی یا علی. هدایت یافتگان بعد از من، به وسیله تو هدایت می‌شوند. بسیاری دیگر از مفسرین و بزرگان شیعه و سنی، به سندهای مختلف و با مختصری تفاوت نقل کرده‌اند که در این آیه، منظور از منذر، رسول الله (ص) و مقصود از هادی، علی (ع) بوده که اسامی تعدادی از این مفسرین به قرار زیر است: ثعلبی (در کتاب الکشف)؛ حاکم (در مستدرک)؛ کلینی (در کافی)؛ شیخ صدوق (در معانی الاخبار) و صفار (در بصائر الدرجات) و عیاشی و قمی در تفسیرهای خود، ابن شهر آشوب (از کتاب شواهد التنزیل حاکم و کتاب، نزل من القرآن فی امیر المؤمنین)؛ در کتاب معانی الاخبار به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که امام جعفر صادق (ع) در مورد این آیه فرمود: هر امامی هادی هر قومی است در زمان خودش و در کافی به سند خود از ابی بصیر روایت می‌کند که امام صادق (ع) فرمود رسول خدا (ص) در تفسیر آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرموده: من منذرم و علی هادی است... هم‌چنین «آلوسی» در «روح المعانی» و شبلیخی در «نورالابصار» و شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع الموده» نیز این حدیث از پیامبر را نقل

کرده‌اند. «امام فخر رازی» از فحول حکما و علمای شافعی که جامع علوم عقلی و نقلی و در تاریخ و کلام و فقه و اصول و تفسیر و حکمت و علوم ادبیه و فنون ریاضیه، وحید عصر خود بود، در ذیل این آیه، در تفسیر این جمله از ابن عباس، نقل می‌کند که «پیامبر دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: منم منذر! سپس به شانه علی اشاره کرد و فرمود: تویی هادی! و به وسیله تو، بعد از من هدایت یافتگان هدایت می‌شوند.

این روایت را دانشمند معروف اهل تسنن علامه «ابن کثیر» در تفسیر خود و نیز علامه «ابن صباغ مالکی» در «فصول المهمه» و «گنجی شافعی» در «کفایة الطالب» و «طبری» در تفسیر خود و «ابوحیان اندلسی» در کتاب «بحر المحيط» و نیز علامه «نیشابوری» در تفسیر خود نقل کرده‌اند. «حموینی» از علمای معروف اهل تسنن در کتاب «فرائد السمطين» از ابوهریره اسلمی چنین نقل می‌کند: «إِنَّ الْمُرَادَ بِالْهَادِي، عَلِي (ع)». (با برداشت از جلد یازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۱۹- سلوک: در کتاب «انسان الكامل» عزیز الدین نسفی آمده است: [سلوک در لغت عرب، عبارت از رفتن است، علی الاطلاق، یعنی رفته شاید که در عالم ظاهر سفر کند و شاید که در عالم باطن سیر کند. و به نزدیک اهل تصوف، سلوک عبارت از رفتن مخصوص است، و آن سیرالی الله و سیر فی الله است...] «سلوک» گام برداشتن از خود، به جانب حق است. سالک، ابتدا طالب است و طلب، نتیجه احساس نقص و تنبّه و میل به کمال است، که پس از یافتن پیر (مراد) و مرید شدن در پرتو راهنمایی او، سیر کمالی میسر شده و طالب مرید، سالک جازم و مجذوب می‌گردد].

۲۰- فقر: [ ← «فقر» (\*) ].

۲۱- مرشد، به کسی می‌گویند که در طریقت به مرتبه کمال رسیده و به واسطه شناختن حقیقت احوال و صور برزخیه افعال، توانایی شناخت مرید را داشته و به قوت جامعیت در علم و عمل توانایی تصرف و تبدیل باطن و سرّ مرید را داشته باشد و طالب، در کار سلوک برای آنکه حرکتش پیوسته در صراط مستقیم و از آفات این راه بر حذر باشد، ناچار از گرفتن مرشد است. مرشد طریقت، لزوماً باید منصب ارشاد خود را از استاد کاملی اخذ کرده

باشد که آن استاد نیز به نوبه خود، از مرشد کامل دیگری گرفته باشد تا به حضرت مولا علی (ع) ختم شود.

کلیه صوفیان اسلام، نسبت خرقة و اجازة خود را به امام و اولین و آخرین، علی (ع) می‌رسانند. ابن خلدون می‌نویسد که: حتی صوفیه چون لباس خرقة تصوف را اسناد دادند تا این اسناد را اصل طریقه خویش قرار دادند آن را بالا بردند و منتهی کردند تا به علی (ع) پیوست. شیخ جنید بغدادی می‌گوید: شیخ ما، در اصول و فروع و بلا کشیدن، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است. علامه در شرح تجوید الاعتقاد در مبحث امامت، وصف جامه خشن و خوراک نامأکول و گرسنگی امیرالمؤمنین را کرده و استناد رجال طریقت را به وی نقل می‌کند. زکی مبارک مصری در کتاب «التصوف الاسلامی» می‌گوید: «واقع مطلب آن است که میانه تشیع و تصوف، پیوندی استوار در کار است، زیرا علی، معبود شیعه و امام صوفیه است». علامه، در «منهاج الکرامه» می‌گوید: «علم طریقت، به حضرت امیرالمؤمنین منسوب است، چه که همه صوفیه خرقة خود را به آن حضرت می‌رسانند». با توجه به آنچه ذکر شد مشخص گردید که مستند خرقة صوفیه، جز امام اول شیعیان علی مرتضی (ع) نیست و تمام سران و متشخصان ولایت و عرفان از وی استفاضه کرده‌اند، بعضی بلا واسطه، مانند کمیل بن زیاد و اویس قرنی و سلمان فارسی و بعضی به واسطه یکی از جانشینان یازده گانه او مانند سلطان ابراهیم ادهم و سلطان با یزید بسطامی و رئیس المشایخ شیخ معروف کرخی. در «طرایق الحقایق»، رشته ارتباط خرقة چهارده سلسله مختلف صوفیه به تفصیل ذکر شده است.

۲۲- طریقت: دومین منزل از منازل سه گانه ارباب سلوک که عبارت است از شریعت، طریقت و حقیقت. در اصطلاح صوفیه، «شریعت» راهی است که انسان را به بهشت می‌رساند و «طریقت»، راهی است که انسان را به خدای تعالی می‌رساند و طریقت، اخص از شریعت است زیرا هم مشتمل بر احکام شریعت (از قبیل اعمال صالح بدنی و اجتناب از محرّمات و مکروهات عمومی) است و هم مشتمل بر احکام خاصی مانند اعمال قلبی و اجتناب از همه ما سوی الله است. در «لطائف اللغات» آمده است: طریقت در اصطلاح صوفیه عبارت است از

سیرت مصطفوی که مختص است به سالکان الی الله و بالله و فی الله از قطع منازل و ترقی در مقامات.

گفته‌اند شریعت را ظاهری است، و باطنی، ظاهر آن، اعمال بدنی است که کلید طلسم گشای ظاهر است (مانند نماز و روزه، زکات و حج و گفتن کلمه شهادت)؛ و باطن شریعت، اعمال قلبی و سرّی و روحی است و آن را «طریقت» گویند که کلید طلسم گشای باطن است تا به عالم «حقیقت» راه یابد.

۲۳- حقیقت: ظهور ذات حق، بی حجاب تعینات و محو کثرات موهومه، در نور ذات و «حق» در اصطلاح مشایخ صوفیه عبارت است از ذات و صفات عبارت است از صفات، پس حق، اسم ذات و حقیقت اسم صفات است و مراد از ذات و صفات، ذات اقدس الهی و صفات اوست، زیرا مرید هر گاه دنیا را ترک کند و از بندود نفس و شئی درگذرد و در جهان احسان درآید گویند در عالم حقیقت وارد، و به مقام حقایق واصل شد اثرچه از عائم صفات و اسماء دور بوده باشد و هر گاه به نور ذات واصل آمد گویند به حق واصل، و شیخ و مقتدا شد.

۲۴- مفهوم کلی ابیات ۱۷۲۳۹ تا آخر ۱۷۲۴۴ به شاد آن کس که در طی مسیر الی الله و فی الله، هادی و رهبرش علی (ع) است و در گام برداشتن در این مسیر، نسبت خرقة و سلسله و اجازه خویش به مولا علی (ع) می‌رساند و منظور از طی مسیر الی الله و فی الله، از خودی خود گذشتن و فنا در نزد جانان است و سالک طریق الهی، در «طریقت» که باطن شریعت است بر آستان جانان راه می‌یابد و پس از آن با رسیدن به «حقیقت» که همانا ظهور ذات است بی حجاب تعینات، همه چیز، حتی دین و دل را نثار یار می‌کند. اهل ظاهر شریعت، علی (ع) را امام و مقتدای خود می‌دانند و اهل باطن شریعت (یعنی اهل طریقت و حقیقت)، علی و راه او را، راه رسیدن به منزل جانان؛ و همان‌گونه که پیامبر (ص) فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی»، حق پرستان؛ علی را به حق و با حق و حق را با علی می‌دانند و به قول درویشان، «نفس، حق است» یعنی به حق و با حق بودن علی (ع) همچون کلام پیر و مرشد ربّانی (که در واقع کلام حضرت حق است)، قابل احترام، و اطاعت از آن واجب است («نفس حق است» از اصطلاحات درویش است که به معنی تأیید کلام و دستور مرشد و پیر خود که در واقع، بر گرفته از کلام و فرامین الهی است اظهار می‌دارند).

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ

و باز رحم ما چه شعبان

می‌داند که بار حمل آستان عالم چیست

وَمَا تَزِدُ آدُوًّا وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ

به عوالم غیب

اوست عالم

و مقدار همه چیز در علم ازلی خدا معین است. (۸)

و چه زیادت آرد

وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ ﴿٩﴾ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَرَ

در پیشگاه علم ازلی آن کس از شما که سخن به سر

و شهود و بزرگ خدای متعال (هر تر از هر وصف و ادراک عقول). (۹)

الْقَوْلِ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ

گویند با آشکار و آنکه در طلعت شب پنهان است یا در روشنی روز به کار و فعالیت مشغول است. همه یکمانند

بِالنَّهَارِ ﴿١٠﴾ لَهُ مَعْقِبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ

که نه امر خدا

نگهاشته شده

برای هر کس پاساها از پیش رو و پشت سر

او خدای همه آگاه است. (۱۰)

مَنْ أَمَرَ اللّٰهُنَّ أَنْ يَغْيِرَ مَا بَقِيَتْ حَتَّىٰ يَغْيِرُوا مَا بِنَفْسِهِمْ

او را نگهانی کنند خدا حال هیچ قومی را در هر گون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر دهند از یکدیگر به بدی شناهند.

وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا أَفْلا مَرْدُدَ لَهُ، وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ

و هر گاه خدا اراده کند که قومی را بدی نصیبشان آید عقاب کند هیچ راه دفاعی نباشد و برای آنان هیچ کس را سخر خدا یاری آنکه

وَالِ ﴿١١﴾

آن بلا بگرداند نیست. (۱۱)

- |                                |                                     |
|--------------------------------|-------------------------------------|
| در رحم چپود بسد است آن یا نکو؟ | ۱۷۲۴۶- گو خدا داند که هر زن حملی او |
| کاهد از وی یا شود افزوده باز؟  | ۱۷۲۴۷- نر بود یا ماده، کوه یا دراز  |
| یا که افزون؟ هست مستور این مهم | ۱۷۲۴۸- کم بود زاعضاش اعنی در رحم    |
| اندکش شش سه، فزون نزدیک سال ۱  | ۱۷۲۴۹- قصد یا مدت بود زآن بی مقال   |
| مر به اندازه بدون بیش و کم ۲   | ۱۷۲۵۰- نزد او هر چیز باشد نیز هم    |
| بس بزرگ و بس سلند از اقتدار ۳  | ۱۷۲۵۱- اوست دانا بر نهان و آشکار    |
| سازد از وی، یا کند با کس عیان  | ۱۷۲۵۲- هست یکسان گر کسی قولی نهان   |
| یا که گوید فاش با یار وفی      | ۱۷۲۵۳- یعنی اندر نفس سازد مخفی      |

- ۱۷۲۵۴- و آن که او در شب طلبکار خفاست<sup>۴</sup>
- ۱۷۲۵۵- و آن که او ظاهر کننده فعل خود
- ۱۷۲۵۶- شد مساوی پیش آن دانای راز
- ۱۷۲۵۷- خود بوند آیندگان او را زپی<sup>۵</sup>
- ۱۷۲۵۸- تا نگهداری کنندش زآمر حق
- ۱۷۲۵۹- یا نویسد آن کرام الکاتبین
- ۱۷۲۶۰- ده ملک باشد موکل بی نکول
- ۱۷۲۶۱- در حدیث آمد نمی گشت از ملک
- ۱۷۲۶۲- جستایشان می ربودند از زمین
- ۱۷۲۶۳- گفته اند این آیه از وجه نزول
- ۱۷۲۶۴- روزی آمد عامر ابن طفیل
- ۱۷۲۶۵- گفت: اسلام آورم گر من به راست
- ۱۷۲۶۶- در خلافت گفت داریم استوار
- ۱۷۲۶۷- گفت بر قومی کنی فرمانروا؟
- ۱۷۲۶۸- گفت پس بدهی چه منصب ناگزیر؟
- ۱۷۲۶۹- گفت حاجت نیست بر این منصب
- ۱۷۲۷۰- با تو خواهم کرد تنها گفتگو
- ۱۷۲۷۱- گشت راضی مصطفی با او نشست
- ۱۷۲۷۲- از قفا ناگه به پیغمبر زند
- ۱۷۲۷۳- احمد آن را دید و گفت ای ذوالمنن
- ۱۷۲۷۴- تافت برقی زود و خادم را فترد
- ۱۷۲۷۵- رفت عامر گفت از لشکر به زود
- ۱۷۲۷۶- در ره از مرکب به محرومی فتاد
- ۱۷۲۷۷- «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِتَوْمٍ»<sup>۹</sup>
- فعل خود پوشنده اندر پرده‌هاست
- هست اندر روز نزد نیک و بد
- کو بدانند سِرّو جَهْر<sup>۵</sup> جمله، باز
- هم زپیش روی و هم از پشت وی
- مر مسلایک از حوادث بر نسق
- قول و فعل بسنده را اندر زمین<sup>۶</sup>
- بنده راه وین هست اشارت بر عقول<sup>۷</sup>
- مر موکل بسندگان را یک به یک،
- رمز معقول است این نیکو بسین
- هست راجع مر ضمیرش بر رسول
- سوی او با جمله اصحاب و خیل
- چيست بپهزم؟ گفت: آنچه عامه راست
- بعد خود؟ گفت این بود با کردگار
- گفت نی بر عدل این باشد بنا
- گفت بر اصطبل و اسبانی امیر
- زآن که من اسبان خود را صاحبم
- تا بسایم حق و باطل را نکو
- گفت خادم حربه‌ای گیرد به دست
- بی خبر کآن تیغ بر خود بر زند
- کس کفایت شر ایشان را زمن
- گوئو آن شمشیر بر وی خورد و مرد
- پر کنم این شهر را من از جهود
- دست و پایش خرد گشت و جان بداد<sup>۸</sup>
- جز که خود بدهند تغییر آن زلوم

۱۷۲۷۸- در خیر باشد که چون تحریم خمر	شد مؤکدّ زامرِ حق بر زید و عمر
۱۷۲۷۹- بود روزی مصطفی اندر عبور	یک جوانی دید زانصار او زدور
۱۷۲۸۰- شیشه‌ای بود از شرابش در بغل	چسبون فتادش چشم بر شاه اجل
۱۷۲۸۱- گفت یا رب پرده یک بار دگر	بر کشی بر روی کار من اگر،
۱۷۲۸۲- ترک این عصیان کنم، تائب شوم	ستر کن ای پرده پوش ذوالکرم
۱۷۲۸۳- گفت پیغمبر مر او را چیست این؟	گفت باشد سرکه‌ای سلطان دین
۱۷۲۸۴- گفت آور پیش تا بینم که چیست	چون چشید او دید غیر از سرکه نیست
۱۷۲۸۵- هم چشیدند از وی آن اصحاب و یار	بود سرکه آن جوان بگریست زار
۱۷۲۸۶- گفت بود این خمر ای سلطان جان	چسبون سو را دیدم نمودم توبه زآن
۱۷۲۸۷- گفت پیغمبر که آری خمر بود	توبه کردی، یافت تغییر آن بهزود
۱۷۲۸۸- حق نخواهد بهر کس جز نیکویی	گر بد آید پیش، خود باعث تویی
۱۷۲۸۹- نیکویی از نیکویی‌ها زایدت	بد کنی آن بد یقین پیش آیدت
۱۷۲۹۰- حکمت حق چون‌که یابد اقتضا	تا که قومی را رسد سوء القضا <sup>۱۰</sup>
۱۷۲۹۱- نیست پس رد کردن آن را بی‌خلاف	باز نتوان داشت یعنی بر گزاف
۱۷۲۹۲- «مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ أَلٍ» را <sup>۱۱</sup>	باش موقن <sup>۱۲</sup> تا شناسی حال را
۱۷۲۹۳- غیر حقشان والیی یعنی که نیست	تا که دارد باز از ایشان گر بدی است <sup>۱۳</sup>



۱- مفهوم ابیات ۱۷۲۴۶ تا آخر ۱۷۲۴۹ ← خداوند از جنینی که تمامی زنان (یا حیوانات ماده) در رحم خود حمل می‌کنند آگاه است و اوست که می‌داند آیا آن جنین ناقص و بیمار است یا کامل و سالم، نراست یا ماده، کوچک است یا بزرگ و این امر، به‌طور کامل از دیگران پوشیده است. ممکن است مقصود از این آیه مدت زمانی است که جنین در رحم می‌ماند و هیچ‌کس به‌طور دقیق نمی‌تواند آن را تعیین نماید و کم‌ترین حد آن شش ماه است (گفته‌اند مراد از «غیض ارحام» در آیه ۸، آن مدتی است که از حداقل مدت حمل یعنی شش ماه کمتر باشد و این به‌معنی سقط شدن جنین است زیرا جنینی که زودتر از شش ماه به دنیا بیاید،

سقط شده است) و بیش‌ترین حدّش (و ما تزداد) را یک سال (و برخی تا دو سال یا چهار سال) دانسته‌اند. اما اشکال این تفسیر این است که هیچ شاهده‌ی که بر آن دلالت کند در دست نیست، چه اگر واژه «غیض» را به معنای وقتی بگیریم که رحم‌ها از نه ماه کم می‌کنند و تزداد را به معنی مدّتی که بعضی رحم‌ها از نه ماه زیاد می‌نمایند، در حقیقت نوعی استعاره به کار برده‌ایم و استعاره، خود، قرینه لازم دارد و قرینه‌ای در آیه نیست. پس مناسب‌تر آن است که منظور از «ما تغیض الارحام» را اشاره به خونی که در زمانی که جنین در رحم است به مصرف غذای جنین می‌رسد بدانیم و مقصود از «و ما تزداد» را خونی که رحم آن را به خارج دفع می‌کند و یا خونی که زنان گاه در ایّام حمل می‌بینند.

در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده که امام جعفر صادق (ع) فرمود: «و ما تغیض الارحام» آن نطفه‌ای است که حمل شده و مقصود از «ما تزداد» پسر و دختر دوقلو است، و در همان کتاب از محمد بن مسلم و غیر او، از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که فرمودند: مقصود از «ما تغیض الارحام» آن نطفه‌ای است که حمل شده و مقصود از «ما تزداد» زیاده از یک دختر و یا یک پسر است. (از جلد یازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۲- مفهوم بیت ۱۷۲۵۰ ← هر چیز در نزد خدا به مقدار و میزان ثابت و معین است، (تا تصوّر نشود که این کم و زیادها بی حساب و بی دلیل است، بلکه ساعت و ثانیه و لحظه آن حساب دارد همچنان که اجزای جنین و خون رحم، همه دارای حساب و کتاب است.

۳- «غیب» و «شهادت» که در آیه ۹ به آن اشاره شده، دو معنی، از معانی نسبی هستند، یعنی یک شیء واحد ممکن است نسبت به چیزی غیب و نسبت به چیز دیگری شهادت باشد زیرا موجودات، خالی از حدود نیستند و هرگز از حدود خود جدا و منفک نمی‌شوند، بنابراین هر چیزی که داخل در حدّ و احاطه چیز دیگری باشد آن چیز داخل، برای دیگری شهادت است، چون مشهود ادراک آن است و هر چیز که از حدّ چیز دیگر خارج باشد برای آن چیز دیگر غیب خواهد بود چون مشهود ادراکش نیست. از همین جا به خوبی مشخص می‌شود که جز خدای سبحان کس دیگری غیب نمی‌داند زیرا علم، خود یک نوع احاطه است و معنی ندارد که چیزی به خارج از حدّ وجودی خود و به اجنبی از احاطه خود احاطه یابد، اما این که



خدا عالم به غیب است بدین جهت است که وجود خدا محدود به حدّی نیست و او به هر چیز محیط است، و هیچ چیز نمی‌تواند خود را به وسیلهٔ چهار دیوار حدّ خود پنهان بدارد. و بنابراین، معنی علم خدا به غیب و شهادت این است که همه چیز برای او شهادت است و آن غیب و شهادتی که درباره موجودات نسبت به هم تحقق می‌یابد، هم غیب و هم شهادتش برای خدا شهادت است. اما منظور از «کبیر» در آیهٔ ۹، این است که خداوند تمامی کمالات هر چیز را واجد است و به آن احاطه دارد و او کمال هر صاحب کمالی را دارد با زیادتی. و واژهٔ «متعال»، مبالغه در علوّ را می‌رساند یعنی خداوند بر هر چیز علوّ و سلطنت دارد. (از جلد یازدهم ترجمه تفسیر المیزان، به اختصار و با کمی تغییر).

۴- مفهوم مصراع: و کسی که از تاریکی شب کمک می‌گیرد و خواهان تاریکی شب است تا کاری را به صورت پنهانی انجام دهد...

۵- جهر: آشکار، هویدا.

۶- همهٔ اجسام و جسمانیاتی که در طول حیات بشر به جسم او احاطه دارند و بعضی در پیش روی او و برخی در پشت سر وی واقع شده‌اند و هم‌چنین جمیع مراحل نفسانی که آدمی در مسیرش به سوی پروردگارش می‌پیماید و جمیع احوال روحی که به خود می‌گیرد و قرب و بُعدها و سعادت و شقاوت‌ها و اعمال صالح و طالح و ثواب و عقاب‌هایی که برای خود ذخیره می‌کند، همهٔ آنها یا در پشت سر انسان قرار دارند یا در پیش رویش. و این معقبات و آیندگانی که خداوند از آنها خبر داده در این‌گونه امور از نظر ارتباطش با انسان‌ها دخل و تصرف دارند و انسان مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات و بعث و نشور خود نیست و قدرت بر حفظ هیچ یک از خود و آثار خود را، چه آنها که حاضرند و چه آنها که غایب‌اند ندارد و خداوند است که او، و آثار حاضر و غایب او را حفظ می‌کند. پس اگر خداوند آثار حاضر و غایب انسانی را به وسیلهٔ این وسائط که گاهی آنها را حافظین و گاه معقبات خوانده حفظ نمی‌فرمود، هلاکت از پیش رو و پشت سر به سویش می‌شتافت و معقبات همان‌طور که به امر خدا حفظ می‌کنند، از امر خدا نیز حفظ می‌کنند و خداوند این ملائکه و معقبات (نگهبانان) را بر افراد بشر موکّل کرده تا او را به امر خدا، از امر خدا حفظ نمایند و از اینکه هلاک شود و

یا از وصفی که دارد دگرگون شود نگه دارند چون سنت خدا بر این جریان یافته که وضع هیچ قومی را دگرگون نسازد مگر آنکه خودشان حالات روحی خود را دگرگون سازند، مثلاً از شکرگزار بودن به کفران و از مطیع بودن به عصیان کردن). و این ملائکه هستند که گفتار و کردار بنده را می‌نویسند و ثبت می‌نمایند. (کرام الکاتبین هر یک از دو فرشته چپ و راست هستند که اعمال آدمی را در صحایف ثبت می‌کنند و چیزی از اعمال او را برایش مخفی نمی‌گذارند و گفته‌اند منظور از «کراماً» این است که در نوشتن حسنات شتاب می‌کنند و از نوشتن سیئات به امید استغفار و توبه باز می‌ایستند و گناه و توبه را با هم می‌نویسند.

و از علی (ع) روایت شده که در تفسیر آیه «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ...» (آیه ۱۱ سوره رعد) فرمود: هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه با او ملائکه‌ای است که او را از اینکه در زیر هوار (آوار) برود و یا در چاه بیفتد و یا درنده‌ای او را بدرد، یا غرق شود و یا بسوزد حفظ کنند، ولی وقتی قدر الهی بیاید او را به دست قضا و قدر می‌سپارند. و از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که فرمود: از جمله مقدمات مؤخرات که معقبات‌اند، باقیات صالحات است. (از جلد یازدهم ترجمه تفسیر المیزان، به اختصار و با کمی تغییر).

۷- گفته‌اند که هنگامی که انسان از رحم مادر بیرون می‌آید، خداوند محافظت کنندگان و نگهبانانی بروی می‌گمارد و آنها ده فرشته‌اند: یکی بر راست، یکی بر چپ، یکی در پیش، یکی در قفا، دو فرشته در بالای سر، دو فرشته بر چشم، دو فرشته بر دهان. این فرشتگان، فرشتگان روزند و هنگام شب به آسمان باز می‌گردند و ده فرشته دیگر به جای آنان می‌آیند. این نگهبانان، بنده را از بدی‌ها و آفت‌ها نگهبانی می‌کنند. فرشتگان نمی‌توانند قضا و قدر «لازم» خداوندی را دفع کنند و «قضای لازم» با دادن خیرات و صدقات و افعال نیک بنده، قابل دفع و بازگشت نیست، اما «قضای جایز» با توبه و دعا و دادن صدقه قابل بازگشت است و فرشتگان، بنده را از آن حفظ می‌کنند.

۸- برخی گفته‌اند ضمیر «هاء» در جمله «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ» به رسول خدا (ص) بر می‌گردد یعنی ملائکه آن جناب را حفظ می‌کنند و از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: «اربد بن قیس» و «عامر بن طفیل» به مدینه آمدند و خدمت رسول خدا (ص) رسیدند... عامر عرض کرد: اگر

مسلمان شوم آیا امتیازی برای من قائل می‌شوی؟ فرمود: تو با سایر مسلمانان در نفع و ضرر شریک و یکسانی، اربد گفت آیا زمامداری بعد از خودت را برای من قرار می‌دهی؟ فرمود: نه، زمامداری نه برای توست و نه برای قوم تو، ولكن زمامداری قوم خودت را خواهی داشت. اربد گفت: پس جانداران را برای من قرار بده و خاک (سلطنت در زمین) از آن تو باشد، رسول خدا (ص) فرمود: نه. وقتی اربد از نزد آن جناب بر می‌گشت گفت: مدینه را علیه تو پر از سواره و پیاده می‌کنم، رسول خدا (ص) فرمود: خدا جلوی تو را می‌گیرد. وقتی اربد و عامر بیرون شدند، عامر گفت: من سر محمد را گرم می‌کنم تا از تو غافل شود، تو با شمشیر کارش را بساز... اربد گفت حاضرم. لاجرم دوباره برگشتند، عامر گفت: ای محمد! چند قدمی با من بیا، با تو حرف دارم، رسول خدا (ص) برخاست و کنار دیوار با هم خلوت کردند و به گفتگو پرداختند، در این میان اربد خواست شمشیر خود را از غلاف بیرون بیاورد اما دستش به دسته شمشیر خشک شد و نتوانست شمشیر را بکشد و رسول خدا (ص) نگاهش بر اربد و تلاش او افتاد و روی از آن دو برگرداند. لاجرم هر دو بیرون آمدند تا به «رقم» رسیدند و خدا صاعقه‌ای را فرستاد و اربد را هلاک نمود. عامر از «رقم» به طرف «خریب» حرکت کرد، در خریب خداوند او را به زخمی دچار و در همان جا هلاکش کرد و در قرآن کریم در این باره فرمود که: «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى...» تا آنجا که می‌فرماید: «لَهُ مَعْقَبَاتُ مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ...»، آن گاه ابن عباس گفت: معقبات، رسول خدا (ص) را از امر خدا حفظ می‌کنند، و درباره هلاکت اربد فرموده: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ» تا آنجا که می‌فرماید: «وَهُوَ شَدِيدُ الْمِخَالِ» (آیات ۱۲ و ۱۳ سوره رعد).

اما آنچه در این روایت در شأن نزول آیات مورد بحث آمده با سیاق آیات سوره سازگاری ندارد، چون آیات نام‌برده در مکه نازل شده و نیز این روایت با سیاق خود آیات مورد بحث هم بنا بر معنایی که در مورد آیات ذکر شد نمی‌سازد، و هر چهار ضمیر «له»، «یدیه»، «خلفه» و «یحفظونه»، همه به یک مرجع یعنی «انسان» بر می‌گردد که خداوند در جمیع احوالش از او باخبر است و همین انسان است که معقباتی در پیش رو و پشت سر دارد. (از جلد یازدهم ترجمه تفسیر المیزان، به اختصار و با کمی تغییر).

۹- رجوع شود به معنی آیه ۱۱؛ اشاره است به روایتی که در توضیح شماره ۷ ذکر شد و گناہانی که نعمت را تغییر می دهند آن گونه که از امام سجّاد (ع) نقل کرده اند ظلم بر مردم و ترک عمل خیری که بدان عادت شده، کفران نعمت و ترک شکر است، و امام سجّاد (ع) فرمود که این همان است که خدای تعالی درباره اش فرمود «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ...». خداوند قضایش را حتم کرده که نعمت‌ها و موهبت‌هایی که به انسان می‌دهد مربوط به حالات نفسانی خود انسان باشد که اگر آن حالات موافق با فطرتش جریان یافت آن نعمت‌ها و موهبت‌ها هم جریان داشته باشد و هر وقت ایشان حال خود را تغییر دادند، خداوند هم رفتار خود را عوض کند و نعمت را به نعمت مبدل سازد.

۱۰- سوء القضاء: قضا و قدر ناگوار و سوء.

۱۱- وقتی خداوند قضا و قدر ناگواری را برای مردمی خواست، دیگر امکان جلوگیری از آن وجود ندارد (مراد، قضای لازم است که شرح آن در توضیح شماره ۷ ذکر شد)؛ چون بشر غیر خداوند والی دیگری که متولی امورش شود ندارد تا آن والی از نفوذ اراده و خواست خداوند جلوگیری به عمل آورد. سر رسید «اجل مسفی» که اختلاف و تخلفی ندارد و خداوند در سوره احقاف آیه ۳ و سوره نوح آیه ۲ به آن اشاره فرموده است، از همین موارد است.

۱۲- موقن: یقین دارنده، یقین کننده.

۱۳- برخی گفته اند که «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ...» متصل است به جمله «سَارِبٌ بِالنَّهَارِ» (در انتهای آیه ۱۰) و بعضی دیگر آن را متصل به جمله «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى» (در ابتدای آیه ۸) و یا جمله «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ...» (آیه ۹)؛ (یعنی همان طور که خداوند حمل هر حامله و یا غیب و شهادت را می‌داند، هم چنین حفظه را بر ایشان گمارده تا حفظشان کنند) و گروهی نیز آن را متصل به جمله «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» (در آیه ۷) دانسته اند (یعنی رسول خدا به وسیله ملائکه محفوظ است) اما حق این است که آن را به جمله «كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» (در آخر آیه ۸ متصل بدانیم که قبلاً توضیح داده است. (با برداشت از جلد یازدهم تفسیرالمیزان).

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا

اوست آنکه بران بیم (از قهر) و امید (به رحمت) خود برق را به شما می‌نماید

وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ﴿١٢﴾ وَيَسْبِغُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ

و ابرهای سنگین را پدید می‌آورد (۱۲) و رعد او برق و همه قوای عالم غیب و شهودا

وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا

و جمیع فرشتگان همه از بیم (قهر) خدا به تسبیح و ستایش او مشغولند، و صاعقه‌ها را بر سر هر قومی بفرستد

مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يَجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴿١٣﴾

ممن فرستد، باز هم کافران در (قادرست) خدا جدل می‌کنند با آنکه او سخت انتقام‌ناست (۱۳)

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا

دعوت خدا (و رسولانش) به حق و حقیقت است و تنهایی که مشرکان به جای خدا می‌خوانند هیچ حاجتی را از آنها برنیاورند

كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دَعَا الْكَاْفِرِينَ

و تنها مانند آن کسانده که به سوی آبی دست دراز کند که بیاشامد ولی آب به دهانش نرسد و دعای کافران

إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿١٤﴾ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا

جز در (حیران و) ضلالت نیست (۱۴) هر که در آسمانها و زمین است با همه آثار وجودش به رغبت و اشتیاق

وَكَرْهًا وَظِلَالًا لَهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿١٥﴾

و به اکره و الزام، شب و روز به سجده (و قناعت) خدا مشغول است (۱۵)

- |   |  |
|---|--|
| برق را از خوف و طمعی در هوا               | ۱۲- اوست آن‌کس کو نماید بر شما                       |
| لیک طامع زاوست باران را مقیم <sup>۱</sup> | ۱۷۲۹۵- مر مسافر را بود از برق بیم                    |
| ابرهایی که گرانبارند ز آب                 | ۱۷۲۹۶- در هوا گردد پدید از وی سحاب                   |
| چون که یساید حکم غریدن به وعد             | ۱۳- می‌کند بر حمد او تسبیح، رعد                      |
| می‌کند تسبیح سامع، ز آن خروش              | ۱۷۲۹۸- یا که چون آواز رعد آید به گوش                 |
| یاد حق کردن در آن دم نوبت است             | ۱۷۲۹۹- ز آن که موجب بانگ او بر خشیت <sup>۲</sup> است |
| جز که بیم از قهر جلادش <sup>۳</sup> کنی   | ۱۷۳۰۰- کم بود کز مهر دل یادش کنی                     |

- ۱۷۳۰۱- زَانِ بَسْتَرَسَانْدُ تَوْرَا اَزْ كُلِّ شَيْءٍ
- ۱۷۳۰۲- هست این هم نوعی از الطاف او
- ۱۷۳۰۳- گر زمهری روی دل با او کنی
- ۱۷۳۰۴- ترسی از موشی که جنبد در حصیر
- ۱۷۳۰۵- گر جوی ترسی به خلوت‌ها زحق
- ۱۷۳۰۶- ور کنی یادش دمی از روی مهر
- ۱۷۳۰۷- مر صواعق را فرستد از سماک<sup>۴</sup>
- ۱۷۳۰۸- نقل از «بافر» نمایند این خبر
- ۱۷۳۰۹- صاعقه بر مؤمن و کافر رسد
- ۱۷۳۱۰- می‌کنند ایشان جدال اندر خدای
- ۱۷۳۱۱- یا جدل سازند با پیغمبرش
- ۱۷۳۱۲- حق بود پس سخت قوت در مجال<sup>۷</sup>
- ۱۷۳۱۳- هست او را خواندن حق و آن‌گان<sup>۱۴</sup>
- ۱۷۳۱۴- نی اجابت کرده بر چیزی شوند
- ۱۷۳۱۵- جز به مثل آنکه بگشاید کفش
- ۱۷۳۱۶- تشنه‌ای کو بر سر چاهی رسد
- ۱۷۳۱۷- آب را خواند کش آید بر دهن
- ۱۷۳۱۸- زآن‌که نه داناست بر خواننده آب
- ۱۷۳۱۹- خواندن کفار هم باشد چنین
- ۱۷۳۲۰- خواندن ایشان نباشد جز «ضلال»
- ۱۷۳۲۱- می‌کند سجده خدا را بالیقین<sup>۱۵</sup>
- ۱۷۳۲۲- یا ز طوعی چون ملایک و آن عباد
- ۱۷۳۲۳- یا ز گرهی همچو کفار دیار
- ۱۷۳۲۴- سایه اهل سفوات و زمین
- ۱۷۳۲۵- بر ایجاد این نه بر پیرایه است
- تسا کنی از ترس و خوفی یاد وی
- کت نماید سوی خویش از خوف، رو
- بدهد از خلقی عالم ایمنی
- زو نترسی، این دلیل است ای فقیر
- می‌نرسند از نشانت ما خلق
- از تو اندیشد به رفتارش سپهر
- تا کند زو هر که را خواهد، هلاک
- با رواتی<sup>۵</sup> پس صدیق و معتبر:
- جز بر آن کو ذکر حق با وی بود
- کز چه چیز است او به عقل مقتدای؟<sup>۶</sup>
- کو صفت از حق کند در محضرش
- هم مگر ابله کند در وی جدال
- کنند به غیر او بخوانند از یتان
- نی به مقصودی ز تمیزی شوند
- سوی آب از دور، بهر مصرفش
- بسی رسن ، بسی دلو از راهی رسد
- نی رسنده باشدش آب ای حسن
- هم نه قادر تا بر او گیرد شتاب
- مر یتان را نیست سودی اندر این
- هیچ مر اصنام را با ابتها<sup>۸</sup>
- آنچه باشد در سماوات و زمین
- که کنندش طاعت از عشق و وداد
- که بخوانندش به گناه اضطرار
- صبح و شامش سجده آرند از یقین<sup>۹</sup>
- هر چه حادث<sup>۱۰</sup> باشد او را سایه است



۱- مفهوم ابیات ۱۷۲۹۴ تا آخر ۱۷۲۶۵ ← خدا، آن کسی است که برق را به شما نشان داد تا بترسید (صفت «خوف» را در شما هویدا سازد) و نیز طمع کنید (صفت «رجاء» را در شما ظاهر نماید)؛ مسافر شما از آن بترسد و حاضران امیدوار آن شود، دریا نوردان از آن بترسند و اهل خشکی آرزویش را داشته باشند، مردم از صاعقه‌اش بترسند و امیدوار بارانش شوند و اینکه «ارائه» را در خصوص آیت برق به کار برد و در خصوص آیت سحاب، کلمه «انشاء» را، لطافتی آشکار است، (زیرا برای برق فایده خوف و طمع را ذکر فرموده که آفرینش آن فی نفسه این فایده را نمی‌دهد، بلکه برخلاف سحاب، «ارائه» و نشان دادن می‌خواهد).

۲- خَشِيت: ترس، بیم.

۳- جَلَد: میرغضب، تازیانه زن. آن که حدود را بر پا کند.

۴- سِماک: اوج آسمان.



۵- رُوات: (جمع راوی)؛ روایت‌کنندگان.

۶- مفهوم بیت ۱۷۳۱۰ ← بت پرستان درباره ربوبیت خداوند مجادله می‌کنند و حجّت‌هایی نظیر تمسک به روش پدران برای اثبات ربوبیت ارباب‌های خود جفت و جور می‌کنند.

۷- مِحال: در اصل از «حیله» به معنی هر نوع چاره اندیشی پنهان و غیر آشکار است (البته نه به معنی چاره جویی‌های مخرب) و مسلم است کسی که توانایی چاره اندیشی آن هم با قدرت و شدت دارد (از نظر توانایی و نیز از نظر علم و حکمت) بر دشمنانش مسلط است و کسی را یارای فرار از حوزه قدرت او نیست و اوست که بر اظهار معایب و رسوا ساختن کافران و بت پرستان قادر و شدید القوه و الغضب است.

۸- مفهوم ابیات ۱۷۳۱۳ تا آخر ۱۷۳۲۰ ← خواندن خداوند و دعا به درگاه او (دَعْوَةُ الْحَقِّ، در آیه ۱۴) با دعا کردن و خواندن باطل و کسی که درک و شعور نداشته یا قدرت بر آوردن حاجت ندارد (الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ)؛ این فرق را دارد که در دعوت حق، مدعو دعوت را می‌شنود و البته استجابیت هم می‌کند و این از صفات خدای تعالی است که شنوای دعا و قریب

و جوابگوی دعاست، اما دعوت باطل و بت‌هایی که عوام مشرکین می‌پرستند، بی نتیجه است زیرا که آنها نه مالک و نفع و ضرری برای خود هستند و نه اختیار مرگ و حیات و نشور خود را دارند تا چه رسد به اینکه مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات غیر خود باشند و آنها که غیر خدا را می‌خوانند مانند کسانی هستند که برای رفع عطش خود از دور به آب اشاره می‌کنند و تنها کف دست خود را باز می‌کنند و به نزدیک دهان می‌برند اما هرگز از این طریق آبی به دهانشان نمی‌رسد و تنها صورت ظاهری خوردن آب را نشان داده و تقلید نموده‌اند، زیرا آب از آن آگاهی و شعور برخوردار نیست که بداند که آن فرد تشنه به او نیاز دارد تا بتواند نیاز او را برطرف سازد و از نظر ادراک قادر به برتری داشتن بر آن فرد نیست تا بتواند خواسته او را برآورده سازد.

همین طور است تضرع و دعا کردن کفار به درگاه بت‌ها که فقط ظاهر دعا را دارد و اجابتی را به همراه ندارد و بنابراین کسی که غیر خدا را می‌خواند و آن را غرض و هدف قرار می‌دهد، رابطه دعای خود و هدف آن را از دست داده و در حقیقت دعایش راه را گم کرده چون «ضلال» به همین معناست که چیزی از راه خود بیرون شود و راهی بپیماید که آن را به مطلوبش نرساند. (ابتهال: زاری و تضرع. دعا کردن). (از جلد یازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، به اختصار و با کمی تغییر).

۹- روی سخن در آیه ۱۵ سوره رعد، با مشرکین است و علیه آنها احتجاج شده مثل اینکه خواسته آنها را وادار کند که به طوع و رغبت، خدا را سجده کنند، همان طور که سایر عقلاهی آسمان و زمین او را به طوع و رغبت سجده می‌کنند و حتی سایه آنها هم او را سجده می‌کنند، و از این رو، سجده سایه آنها را به رخ می‌کشد تا در وادار نمودن مشرکین مؤکدتر باشد، (موجودات در پاره‌ای از شئون که مخالف طبیعت آنهاست مانند مرگ و فساد و آفات و امراض، سجود و خضوعشان کره‌ها و در مواردی که موافق طبع آنهاست مانند حیات و بقاء و رسیدن به هدف و پیروزی، از روی طوع و انقیاد، و مانند خضوع ملانکه است). منظور از نسبت دادن سجده به سایه اجسام، بیان سقوط سایه‌ها بر زمین و مجسم نمودن افتادگی سجود است و در این آیه، معنای سجده ذاتی را که در ذوات اشیاء است با بیان افتادن سایه



اجسام در صبح و شام بر زمین (سجده) با مثالی حسّی ممثل نموده و حسّ آدمیان بسیط را برای درک معنای سجده ذاتی بیدار می‌کند. (از جلد یازدهم ترجمه تفسیر المیزان، به اختصار و با کمی تغییر).

۱۰- حادث: وجودی که آن را اول باشد و ممکن الوجود باشد (در مقابل «قدیم» که اول ندارد و واجب الوجود است که خدای عالم است، تعالی و تقدس) حادث مسبوق به عدم است و به غیر نیاز ندارد و همه موجودات (حوادث) چون در برابر نور قرار گیرند سبب ایجاد سایه می‌شوند و تنها، آن قدیم واجب الوجود است که نور مطلق است و سایه ندارد.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ

بگو که آفریننده آسمانها

وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَأَتَّخِذُكُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ

و زمین کیست؟ بگو: خداست، پس بگو: آیا شما خدا را گذارده و غیر خدا (مانند ستان و فرعونان) را برای نگهبانی و باری خود برگزیدید در صورتی که

نَفَعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي

آنها بر سود و زیان خود ماهر هستند؟ آنگاه بگو: آیا چشم نابینا و حائل و دیده بینای عالم یکسان است؟ یا ظلمات تاریک و روشن

الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقِ

با نور معرفت و خداپرستی مساوی است؟ یا اینکه این شرکان شریکانی برای خدا قرار دادند که آنها هم مانند خدا چیزی خلق کردند و بر مشرکان، خلق خدا

عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿١٦﴾

و خلق شریکان خدا شده گردید؟ (هرگز چنین نیست) بگو: تنها خدا خالق هر چیز است و تو خدای یکتایی است که همه عالم مقهور اراده اوست. (۱۶)

- |                                       |     |                                |
|---------------------------------------|-----|--------------------------------|
| ۱۷۳۲۶- ای محقّد، کیست گو پروردگار     | ۱۶۵ | بر سماوات و زمین بر استوار؟    |
| ۱۷۳۲۷- نیست ایشان را جوابی، گو: خداست |     | زین کنی الزامشان بر صدق و راست |
| ۱۷۳۲۸- گو فرا گیرید آیا پس شما        |     | غیر او معبود و گیرید اولیاء؟   |
| ۱۷۳۲۹- که به نفس خویش مالک نیستند     |     | هم نه بر سود و زیان مبنی استند |
| ۱۷۳۳۰- کور و بینا گو که آیا در بصر    |     | مر مساوی باشد از روی نظر؟      |
| ۱۷۳۳۱- یا برابر باشد آن ظلمات و نور   |     | نور ایمان، ظلمت شرک و غرور؟    |
| ۱۷۳۳۲- ساختندی با خدا آیا شریک        |     | آنچه را نبودند بر خلقی مَلِیک  |

۱۷۳۳۳- هم چنان‌که آفریده است آن‌خدای	تسا تشابه نبود اندر خلق و رای
۱۷۳۳۴- یعنی آن‌سان کو جهانی آفرید	هم کسند ایشان ز نو خلقی پدید
۱۷۳۳۵- حاصل آن‌که خالقی نگرفته‌اند	که تواند آفرید از خلق چند
۱۷۳۳۶- گو خدا کو واهب تمییزها است	آفریننده تمام چیزهاست
۱۷۳۳۷- در الوهیت بود یکتا به ذات	غالب او بر هر چه هست از ممکنات <sup>۱</sup>



۱- مفهوم کلی ابیات ۱۷۳۲۶ تا آخر ۱۷۳۳۷، که در مجموع به آیه ۱۶ سوره رعد اختصاص دارد به شرح زیر است: | خداوند به پیامبر (ص) دستور می‌دهد که بعد از تلاوت آیات سابق و روشن شدن حق، از آنها بپرسد که کیست آنکه مالک و مدبر آسمان‌ها و زمین و موجودات آنهاست؟ آن‌گاه به او دستور می‌دهد که خودش در جواب بگوید: «اللَّهُ»، چون مشرکین، معاند و لجباز بودند و حاضر نبودند به آسانی به توحید و یگانه بودن خداوند اقرار نمایند، علاوه بر این‌که به‌طور تلویح می‌فهماند که مشرکین، حجت و استدلال سرشان نمی‌شود. آن‌گاه به کمک آن، مسئله بطلان شرک آنان را به روشن‌ترین بیان اثبات می‌نماید و ثابت می‌کند که مقتضای ربوبیت خدا که به ادله سابق اثبات شده، این است که هم او مالک نفع و ضرر باشد، پس هر چه جز اوست، مالک نفع و ضرری برای خود نیست، تا چه رسد برای غیر خود؛ و وقتی خداوند سبحان، رب آسمانها و زمین باشد، دیگر اعتقاد و دعوی اینکه غیر خدا، چیزهای دیگری اولیاء باشند، ادعایی است که خودش تکذیب کننده خود است و معنایش این است که در عین داشتن ولایت، ولایت نداشته باشند و این خود تناقض صریح است به اینکه اولیاء غیر اولیاء و ارباب بدون ربوبیت باشند. آیه ۱۶ در واقع بمنزله خلاصه و نتیجه‌گیری از آیات قبلی است و مثل این است که بگوید حال که آنچه گفتیم معلوم شد، بگویید ببینم پروردگار آسمانها و زمین غیر خدا کیست؟ آیا هنوز هم به غیر خدا اولیایی که مالک نفع و ضرری نیستند می‌گیرند؟ و آن‌گاه به پیامبر (ص) دستور می‌دهد که با ذکر دو مثال، افراد موحد و مشرک را برایشان مشخص سازد: نخست می‌گوید «بگو آیا نابینا و بینا یکسان‌اند؟» (همان‌طور که یکسان نیستند، کافر و مؤمن هم مانند نابینا و بینا یکسان

نیستند و بت‌ها را نمی‌توان در کنار «الله» قرار داد و سپس می‌فرماید: «بگو آیا ظلمات و نور یکسان‌اند؟» (همان‌طور که یکسان نیستند، بت‌ها نیز که ظلمات محض‌اند با «خدا» که نور مطلق است مناسبتی ندارند) و سپس می‌فرماید آنها که برای خدا شرکایی قرار دادند آیا به‌خاطر آن است که این شریکان دست به آفرینش و خلقت زده‌اند و این خلقت برای آنها مشتبه شد و گمان کردند که بت‌ها نیز همانند خدا مستحق عبادت‌اند؟، زیرا آنها همان می‌کنند که خدا می‌کند؟! در حالی‌که چنین نیست و حتی بت پرستان نیز خدا را خالق همه چیز می‌دانند و عالم خلقت را در بست مربوط به او می‌شمارند، و لذا بلافاصله می‌فرماید بگو خدا در خالقیتش واحد است و شریکی ندارد و چگونه شریک در خلقت داشته باشد و حال آنکه او وحدتی دارد که بر هر عدد و کثرتی قاهر است. (از جلد یازدهم ترجمه «تفسیرالمیزان» و جلد دهم «تفسیر نمونه»، به اختصار و با کمی تغییر).



انزَلْ مِنْ

عندنا

السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ اَوْدِيَةً بِقُدْرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا

آسمان آبی نازل کرد که در هر رودی به قدر وسعت و ظرفیتش سیل آب جاری شد و بر روی سیل کفی برآمد

وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ اَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ ۗ كَذٰلِكَ

چنانکه فلزانی را نیز که برای تجمل و زینت (مانند طلا و نقره) یا برای اثاث و ظروف (مانند آهن و مس) در آتش ذوب کنند مثل آب کفی برآورد،

يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ ۗ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذٰهُبُ جَفَاءً ۗ وَاَمَّا مَا

خدا به مثل این (آب و فلزات و کفی روی آنها) برای حق و باطل مثل می‌زند که (باطل چون) آن کفی به زودی نابود می‌شود و اما (حق چون)

يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ ۗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ ﴿١٧﴾

آن آب و فلز که به حیر و منفعت مردم است در زمین درنگ می‌کند. خدا مثلها را باین روشنی بیان می‌کند. (۱۷)

لِلَّذِيْنَ اسْتَجَابُوْا لِرَبِّهِمْ الْحُسْنٰى وَالَّذِيْنَ لَمْ يَسْتَجِيبُوْا لِلّٰهِ ۗ

آنان که دعوت حق را اجابت کرده و به خدا ایجاب آورده بر آنها بهترین پاداش و خوش‌ترین زندگانی است، و آنان که اجابت نکردند

لَوْ اَنَّ لَهُمْ مَا فِى الْاَرْضِ جَمِيعًا مِثْلُهٗ مَعَهٗ ۗ لَا فِتْنَةٌ وَاِيَّاهِ

اگر مالک همه آنچه در روی زمین است باشند هر آینه آن را عدای آسایش خود کنند (مگر از عذاب برهند و هرگز نجات نیابند)

اَوْلٰٓئِكَ لَهُمْ سُوْءُ الْحِسَابِ ۗ وَمَا وُجِّهَتْ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَاَنْتُمْ لَهَا كٰفِرَةٌ ﴿١٨﴾

آنها را حساب سخت و جایگاه دوزخ باشد که بسیار بد آرامگاهی است. (۱۸)

۱۷۳۳۸- آب را نازل نمود او ز آسمان	رودها ز آن پس بهره سو شد روان
۱۷۳۳۹- در هر آن وادی به قدر وسع و تاب	نی فزون ز اندازه تا سازد خراب
۱۷۳۴۰- پس کفی را حمل کرد آن سیل بر	یعنی آورد از تـمـوـج بر زیر <sup>۱</sup>
۱۷۳۴۱- وز هر آنچه بر فروزند آن به نار	بهر زیور یسا متاعی، اهل کار
۱۷۳۴۲- هست چون آن کف که باشد روی آب	هم چنان که ذکر شد در انتاب <sup>۲</sup>
۱۷۳۴۳- حق زند مر حق و باطل را مثل	بر چنان آبی که آید در محل
۱۷۳۴۴- در منابع می رود بعضی از او	در عروق ارض هم بعضی فرو
۱۷۳۴۵- هست بالای فلز یا روی آب	قول باطل چون کفی در انقلاب
۱۷۳۴۶- پس زود کف ساقط و مطروح <sup>۳</sup> و پست	و آن فلز مانند به عقر اندر نشست
۱۷۳۴۷- و آن چه باشد نفع مردم را در آن	پس بماند در زمین صافی روان
۱۷۳۴۸- حق مثلها را زند اینسان تمام	تا که عبرت باشد آن بر خاص و عام <sup>۴</sup>
۱۷۳۴۹- یعنی آنها که اجابت آورند	زب خود را هم به نیکی در خورند
۱۷۳۵۰- و آن که ننمودند اجابت زو یقین	گنبر که زایشان باشد آنچه در زمین
۱۷۳۵۱- یا که باشد مثل آن با او همه	فدیه بدهند آن به حق بی واهمه
۱۷۳۵۲- آن گره باشند در «سوء الحساب»	بر جهنم باشد ایشان را ایاب <sup>۵</sup>



۱- مفهوم بیت ۱۷۳۴۰ ← خداوند از آسمان، به وسیله باران، آبی را فرود آورد و در مسیرهایی که در محل بارانها قرار دارند و از نظر وسعت و بزرگی با هم مختلف اند هر کدام به قدر مخصوص آنها آب جاری شد و سیل به راه افتاد و این سیلها در مسیل، کفی گردنده بر روی خود انداخت، طوری که روی آب را پوشاند.

در جلد هفتم ترجمه تفسیر بیان السعادة است: [از آسمان عقول، آب وجود نفوس و پایینتر از آن را نازل نمود، پس ظرفهای نفوس و عالم مثال و عالم طبع به مقدار آن آب روان و جاری شد... تا آخر و از آسمان عالم مثال، آب وجود عالم طبع را فرو فرستاد... تا آخر.

این تطبیق در عالم کبیر است، و اما در انسان صغیر پس می گوئیم: از آسمان ارواح، آب

حیات را نازل کرد، پس ظرف‌های ادراکات حیوانی و مراتب نباتی سیلان پیدا کرد تا به مقام طبع رسید که سیل کف اخلاق رذیله و هواهای پست و افعال مذموم به خود گرفت، همان‌طور که اخلاق نیکو و شوق‌های الهی و افعال مرضی خدا به سبب همان آب تحقق پیدا کرده‌اند. و اما برحسب علم و ذهن که از جهتی عینیت و خارجیت دارد، می‌گوییم: از آسمان ولایت آب نبوت و ولایت را نازل فرمود که برحسب آن ظرف‌های دل‌ها و سینه‌ها جاری شد که بعضی برحسب استعداد اتصاف به نبوت‌ها و رسالت و بعضی دیگر برحسب استعداد، پذیرای احکام رسالت شدند که آن سیل کف مقتضای هواها، از قبیل آرای باطل و بدعت‌های بیهوده را به خود گرفت و با مرور زمان به احکام رسالت و نبوت مختلط گشت که زیاد و کم و تحریف در کتاب الهی، از همین قبیل است. (به اختصار و با کمی تغییر).

۲- مفهوم ابیات ۱۷۳۴۱ و ۱۷۳۴۲ ← کف، تنها از سیل به وجود نمی‌آید بلکه از قرار دادن آنچه که بر آتش قرار می‌دهند تا از آن زینت (مثل طلا و نقره) و اثاث زندگی (مثل مس، آهن و غیره) درست کنند نیز کفی مثل کف سیل ایجاد می‌شود که بر روی ماده مذاب می‌چرخد و بالا می‌آید.

۳- مطروح: دور افکنده شده، رانده شده.

۴- مفهوم ابیات ۱۷۳۴۶ تا آخر ۱۷۳۴۸ ← کفی که بر روی سیل ایجاد می‌شود و یا کفی که بر روی مواد مذاب، مانند فلزات مذاب قرار می‌گیرد، متلاشی می‌شود و از بین می‌رود، اما آب خالص و یا فلز باقی می‌ماند و مورد استفاده مردم واقع می‌شود؛ مثل‌هایی که خداوند در کلام خود برای مردم می‌آورد مانند همین مثل است که در این آیه در تمیز حق از باطل آورده و آنچه را که برای خاص و عام مردم عبرت است و به درد دنیا و آخرت آنها می‌خورد بیان کرده است. (با برداشت از جلد یازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۵- مفهوم ابیات ۱۷۳۴۹ تا آخر ۱۷۳۵۲ ← کسانی که دعوت پروردگار را اجابت نمی‌کنند اگر تمامی نعمتی که در زمین هست بخواهند بدهند، و در مقابل نعمتی را که به خاطر سرپیچی از دعوت خدا از دست داده‌اند به دست آورند هرگز نخواهند توانست زیرا عاقبت بدی که بر سرشان می‌آید مقارن حسابی سخت و استقرار در جهنم است.

﴿۱۸﴾ **أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ**

آیا مسلمانی که به یقین می‌داند که این قرآن به حق از جانب خدا بر تو نازل شده است، با کافر نابینای جاهل یکسان است؟ تنها عاقلان

**أُولَئِكَ إِلَّا لِبَابٍ ﴿۱۹﴾ الَّذِينَ يُوْفُونَ عَهْدَ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ**

متذکر این حقیقتند (۱۹) عاقلان آنهاست، که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان حق را نمی‌شکنند (۲۰)

﴿۲۰﴾ **وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ**

و هم به آنچه خدا امر به پیوند آن کرده (مانند صلوات رحمت و رحمت اهل ایمان و علما) می‌پیوندند و از خدای خود می‌ترسند

**وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿۲۱﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ**

و از سختی هنگام حساب می‌اندیشند (۲۱) و هم در طلب رضای خدا راه صبر پیش می‌گیرند

**وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرءُونَ**

و نماز به پا می‌دارند و از آنچه نصیبشان کردیم پنهان و آشکار تقاضا می‌کنند و در عوض

**بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۲۲﴾ جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا**

بدهای مردم نیکو می‌کنند، اینان هستند که عاقبت منزل گاه بیکر باشد (۲۲) که آن منزل بهشت های عدن است که در آن بهشت ها

**وَمَنْ صَدَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ**

خود و صد پدران و زنان و فرزندان شایسته آنها داخل می‌شوند در حالی که فرشتگان بر آنهاست (۲۳) آنها

**عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿۲۳﴾ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ**

از هر در وارد می‌گردند (۲۳) (او می‌گویند) سلام و تعجب بر شما باد که صبر پیشه کردید و بس نیک است سرانجام این سرای (۲۴)

﴿۲۴﴾ **وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا**

و آنان که پس از پیمان بستن (با خدا و رسول) عهد خدا را می‌شکنند و هم از آنچه

**أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ**

خدا امر به پیوند آن کرده پاک می‌گشاید و در روی زمین فساد و فتنه برمی‌انگیزند ایمان را لعن (خدا)

**وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿۲۵﴾**

و منزلگاه عذاب سخت دوزخ نصیب است (۲۵)

- ۱۹۹-۱۷۳۵۳-داند آیاس فرستادند باز  
 ۱۷۳۵۴-راست بسا شد بی زتشکیک و گمان  
 ۱۷۳۵۵-غسیر ایسن نبود کز آن گیرند پسند  
 سسویت آنج از کردگار بی نیاز  
 و «اعمی» است آن کس که کرد انکار آن  
 صاحبان عقل های ارجمند

- ۱۷۳۵۶- آن کسان کایشان به عهد حق وفا <sup>۲۰۰</sup>
- ۱۷۳۵۷- و آن که پیوندند با آن کامرشان <sup>۲۱۰</sup>
- ۱۷۳۵۸- باشد آن پیوندشان بسالاتصال
- ۱۷۳۵۹- هم بُودشان خَشِیت از حق در عِقاب
- ۱۷۳۶۰- و آن کسان که از مکاره یا جهاد <sup>۲۲۰</sup>
- ۱۷۳۶۱- از پی خشنودی پروردگار
- ۱۷۳۶۲- داشتند از فرض هم بر پا نماز
- ۱۷۳۶۳- آنچه از ما بودشان رزق و معاش
- ۱۷۳۶۴- دفع کردند از نکویی‌های چند
- ۱۷۳۶۵- نیکی آوردند بر پاداش بد
- ۱۷۳۶۶- باشد ایشان رایقین انجام نیک
- ۱۷۳۶۷- اندر آن گردند داخل از صلاح
- ۱۷۳۶۸- از پدرها و زنان و اولادشان
- ۱۷۳۶۹- داخل آن افرشتگان از کُلِّ باب
- ۱۷۳۷۰- بر شما باد از شکیبایی درود <sup>۲۳۰</sup> ۶
- ۱۷۳۷۱- گفت پیغمبر رسیدن بر خدا
- ۱۷۳۷۲- ز آن که اهل فقر <sup>۷</sup> آنجا سرورند
- ۱۷۳۷۳- نیست چیزی به ز فقر اندر خصال
- ۱۷۳۷۴- پس بود نیکو سرانجام فقیر <sup>۸</sup>
- ۱۷۳۷۵- و آن کسان که نقض عهد حق کنند <sup>۲۵۰</sup>
- ۱۷۳۷۶- قطع سازند امرِ حق را ز آن به اصل
- ۱۷۳۷۷- می‌کنند اندر زمین ظلم و فساد
- ۱۷۳۷۸- بد بودشان پس سرای آخرت
- می‌کنند از غیر نقض بی جفا
- کرده حق بر وی بسه تحقیق و نشان
- با هر آنچه عقل از آن یابد کمال
- هم هراسان‌اند از «سوء الحساب» <sup>۲</sup>
- صا برند و ثابت اندر اعتقاد
- نزیسا و شمعهای <sup>۳</sup> یا زاشتهار
- بر فقیران نفقه کردند از نیاز
- نفقه پس دادند از آن پنهان و فاش
- آنچه بسود آن زشت و پست و ناپسند
- عفو کردند و عطا از قلب و يد
- جنت <sup>۲۳۰</sup> «عَدْن» <sup>۴</sup> و مقام بی شریک
- و آن که با ایشان بود مع <sup>۵</sup> در صلاح
- باشد از بر خیر، استعدادشان
- در سلام آیندشان بی اجتناب
- صبرتان چون در بسلا افزوده بود
- از فقیری بهتر آمد کز غنا
- نزد حق از دیگران نیکوترند
- دار نیکو فقر خود را ای بلال
- «نِعْمَ عُقْبَى الدَّار» <sup>۹</sup> بشنو آن بگیر
- بسعد محکم کردن آن را بشکنند
- که بدان زو حکم پیوند است و وصل
- دوری است از رحمت ایشان را زیاد
- یا که سوء عاقبت بی معذرت



۱- اَعْمَى: نابینا، کور (در اینجا، بنا به ضرورت شعری، اَعْمَى خوانده می‌شود). (گفته‌اند آیه ۱۹ سوره رعد در شأن حمزه و ابوجهل نازل شده است).

۲- مفهوم ابیات ۱۷۳۵۷ تا آخر ۱۷۳۵۹ ← و کسانی که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده پیوسته دارند (و این دلالت دارد بر هر صله‌ای که خدا به آن امر فرموده که از معروف‌ترین مصادق آن صله رحم است) و از خدای خویش و عقوبت او و بدی حساب خود بترسند...

در جلد هفتم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است: [... نخستین چیزی که از صله ارحام، خداوند به آن امر کرده، اتصال است با نبی و وقت، از طریق بیعت عام، سپس اتصال به ولی و وقت به سبب بیعت خاص، سپس با مسلمین، با قرابت رحم معنوی، سپس با مؤمنین به سبب قرابت رحم ولوی، سپس صله رحم با خویشان به سبب قرابت رحم جسمانی، و صله رحم با نبی و ولی، بعد از حصول پایه و اساس که همان بیعت عام و خاص است...].

۳- شَمْعَه: نیک نامی، شهرت و آوازه نیک.

۴- جَنَّتْ عَدْنٌ: بهشتی که نوعی از استقرار و خلود و سلامتی و ایمنی، از هر جهت را دارد.

۵- مَع: همراه.

۶- حکایت کلام ملائکه است که اولوالالباب را به امنیت و سلامتی جاودانی و سرانجام نیک نوید می‌دهند.

۷- فَقْر [ ← «فقر» (\*) ].

۸- فَقِير [ ← «فقیر» (\*) ].

۹- رجوع شود به معنی آیه ۲۴



اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا

خدا هر که را خواهد فراخ روزی و هر که را خواهد تنگ روزی می‌گرداند. و این مردم کافران

بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ﴿٢٦﴾ وَيَقُولُ

به زندگی دنیوی و متاع دنیا دلشادند در سرور می که دنیا در قبال آخرت متاعی (صوفی و ناقابل‌بیش نیست) (۲۶) و کافران اسکه می‌گویند

الَّذِينَ كَفَرُوا وَالْوَالَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ قُلِ ابْتَغُوا

چرا آیت و حجت قاضی از خدا بر ایشان نبوت اوانزل شد؟ ترس آنها بگو که حجت قاضی مانند قرآن و معجزات دیگر آمد. کتبونا

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ ﴿٢٧﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ

خدا هر که را خواهد گمراه و هر که را که به درگاه او نرسد و انابه کند هدایت می‌کند. (۲۷) آنها که به خدا ایمان آورده و دلشان

قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾

به یاد خدا آرام می‌گیرد؛ آگاه شوید که تنها یاد خدا آرام بخش دلهاست. (۲۸)

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنٌ

آنان که به خدا ایمان آورده و به کار نیکو پرداختند خوشا بر احوال آنها، و بازگشت و مقام نیکو

مَثَابٌ ﴿٢٩﴾

آنها راست. (۲۹)

مرکز تحقیقات کویپور علوم دینی

از ره حکمت گشاید هر کجا  
وسسعت و تنگی ارزاق از خداست  
بسر حیاتِ دُنُی بی اعتماد  
نیست اندر آخرت غیر از «متاع»<sup>۲</sup>  
می‌نگردد آیت از ربش بر او؟  
یعنی آن کسو بازگشت از راه راست  
کرد بر وی وَزِ مَنِيَّتِها گذشت<sup>۳</sup>  
مر «بِسْذِكْرِ» حسق که سازد جلبشان  
مطمئن گسردد قلوب با صفا<sup>۴</sup>  
کرده‌اند اعمال نیکو وَالسَّيِّقِ‌اند،<sup>۵</sup>  
در جزا «طُوبَىٰ لَهُمْ» «حَسَنٌ مَثَابٌ»

۱۷۳۷۹- رزق هر کس را که می‌خواهد خدا<sup>۲۶</sup>  
۱۷۳۸۰- هم نماید تنگ بر هر کس که خواست،  
۱۷۳۸۱- گشته‌اند این اهل دنیا جمله شاد  
۱۷۳۸۲- زندگی این جهان پُر ضداع<sup>۱</sup>  
۱۷۳۸۳- کافران گویند نازل از چه رو<sup>۲۷</sup>  
۱۷۳۸۴- گو کند گمراه خدا آن را که خواست  
۱۷۳۸۵- ره نماید هم بر آن کسو بازگشت  
۱۷۳۸۶- مؤمنان آرام یابد قلبشان<sup>۲۸</sup>  
۱۷۳۸۷- می‌بدانید اینکه بر ذکر خدا  
۱۷۳۸۸- آن کسان که بگرویده بر حق‌اند<sup>۲۹</sup>  
۱۷۳۸۹- باشد ایشان را خوشی‌ها بی‌حساب



۱- پُر صُدَاع: پر زحمت. پر در دسر.

۲- مَقَاع: مال و اسباب. مال التَّجَارَه.

۳- ای پیامبر به کافران بگو کسی که متَّصِف به صفت توبه و رجوع به درگاه حق نباشد و پیرو هوای نفس بوده و از صراط مستقیم الهی خارج شده باشد، هر چند آیات خداوند روشن و مستقیم باشد، گمراه می‌شود و از آیات منتفع نخواهد شد و کسی که اهل انابه و رجوع به حق باشد و تابع هوای نفس نباشد، خداوند او را با آیات حقّه و قرآن خود هدایت می‌فرماید.

۴- وعده‌هایی که خداوند به مؤمنان، در غیب از نعیم بهشت و دیدار و رضاء باقی داد، دل‌های مؤمنان را آرام می‌کند و آنان می‌پذیرند و به آن شاد می‌شوند و نیز مؤمنان هنگامی که ذکر و ثنای خداوند را بر زبان رانند یا از دیگری شنوند دل‌هایشان آرام می‌گیرد.

در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: [این آیت (آیه ۲۸) از دو کس خبر می‌دهد: یکی مرید و دیگر مراد، یکی اوقات خویش مستغرق دارد به ذکر زبان، گهی نماز و گه تسبیح و گه خواندن قرآن. یکی می‌نازد به ذکر حق در میان جان، از غرقی که هست در بحر عیان، او را پرداخت نیست، با ذکر زبان، همی گوید الهی، تا یاد تو، رهی را یادست، جان وی از همه یادها به فریاد است،... آن یکی در راه دین رونده، در بند ذکر خویش بمانده، باوی همی گویند ذکر نگه دار و امر و نهی گوش دار، و این یکی بر بساط قربت از اسباب و خلق ربوده و به جذبۀ الهی مخصوص گشته، ذکر را می‌گویند که او را گوش دار، این هم‌چنان است که گروهی در آرزوی بهشت‌اند و بهشت، خود در آرزوی گروهی است...]. (به اختصار).

۵- وَالْيَقِينُ: و لایق‌تر هستند.

۶- طوبی: مونت اطیب (پاکیزه‌تر). منظور، زندگی یا عیشی طیب تر است و طیب عیش از آثار اطمینان قلب است. از پیامبر (ص) روایت است که فرمود، طوبی درختی است که اصل آن در سرای من و شاخه‌های آن در سرای مؤمنان است. و در وقتی دیگر فرمود: طوبی درختی است که اصل آن در سرای علی (ع) و شاخه‌هایش در سرای اهل بهشت است. گفتند یا رسول الله یک‌بار چنان جواب دادی؟ و یک‌بار چنین؟ فرمود: سرای من و سرای علی در بهشت یکی و یک جاست. (از جلد یازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ

ما تو را میان خلقی به رسالت فرستادیم که پیش از این هم (پیغمبران و ائمه‌های دیگر) به جایشان بوده و درگذشتند

لِتَتْلُوا عَلَيْهِمْ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ

(بر تازمائی نیست که تو را به رسالت فرستادیم) تا بر آنها آنچه از ما به وحی بر تو رسد تلاوت کنی در حالی که آنها به خدای مهربان کافر می‌شوند

قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابُ ﴿٣٠﴾

بگو: او خدای من است و جز او خدایی نیست؛ من بر او توکل کرده‌ام و روی امیدم همه به سوی اوست. (۳۰)

وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانَ سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمٌ

و اگر قرآنی بود که با اعجاز بیان آن کوهها به رفتار می‌آمد و زمین از هم می‌شکافت و یا مردگان سخن گفته می‌شد همین قرآن باعث است که

بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلَّ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَأْتِسَّ الَّذِينَ آمَنُوا

با وجود آن باز ایمان نمی‌آورند، بلکه فرمان همه عالم با خداست (هر چه خواهد به مشیت ازل می‌کند) آیا مؤمنان هنوز ندانسته‌اند

أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا

که خدا اگر بخواهد همه مردم را به ایمان هدایت می‌کند و (این نه مصلحت است زیرا باید) کافران پیوسته

تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً أَوْ تُحْلِقُ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ

از کردار آشنشان به کیفر و سرکوبی رسد یا نزدیک دیار آنها فرود آید تا آنگاه که (در محشر هم)

وَعَدَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٣١﴾

و وعده خدا (بر هلاک آنها) فرارسد، که خدا خلاف وعده نخواهد کرد. (۳۱)

- |  |     |
|--|-----|
| ۱۷۳۹۰- ای محمد هم چنین از رحمتی                | ۳۰۰ |
| ۱۷۳۹۱- امتی که سر گذشته است از نشان            |     |
| ۱۷۳۹۲- تا که بر خوانی برایشان آنچه وحی         |     |
| ۱۷۳۹۳- گرچه هیچ ایشان به رحمان نگروند          |     |
| ۱۷۳۹۴- چون که در صلح خذیبیه نوشت               |     |
| ۱۷۳۹۵- بسمله چون بر نوشتند ابتدا               |     |
| ۱۷۳۹۶- ما به رحمان نیستیم آگه به راست،         |     |
| ۱۷۳۹۷- آنکه معبودی جز او نبود به ذات           |     |
| ۱۷۳۹۸- هم به سوی اوست ما را بازگشت             |     |
| ۱۷۳۹۹- مشرکان گفتند با خیر الواری <sup>۲</sup> |     |
| ما فرستادیمت اندر امتی                         |     |
| پیش از ایشان بوده آنچه از امتان                |     |
| شد ز ما سوی تو اندر امر و نهی                  |     |
| تمام او از سمع ایمان نشنوند                    |     |
| عهدنامه آن رسول خوش سرشت                       |     |
| مشرکان کردند از رحمان ایا                      |     |
| گو که او پروردگار ما سوی است                   |     |
| من بر او کردم توکل از جهات                     |     |
| هم تمام ما سوی را بازگشت <sup>۱</sup>          |     |
| که تو گویی من رسولم از خدا                     |     |

دور کن تا ارض ما یابد فضا  
 جویها بهر زراعت در زمان  
 زنده کن او را به قول مستجاب  
 گوید این باشد پیامبر از اله  
 مرده را می‌کرد زنده پس مسیح  
 این که راند کوهها را از حدود  
 مرده یا زنده شود زو در زمان  
 و نه زین قرآن شود برکنده کوه  
 قادر است اما بر آن نبود صلاح  
 بود کافی زان همه قرآنشان  
 مؤمنان زایمان این قوم غنید؟  
 ره نماید گر که خواهد جمله را؟<sup>۵</sup>  
 می‌رسدشان زان چه کردند و کنند  
 زاسر و قتل و قحط و غارت ناگهان  
 از دیار اعنی حُدیبه به زود  
 بر قوارع<sup>۶</sup> باشد ایشان را رجوع  
 فتح مکه یا قیامت یا که موت  
 واندر آیات اقتراح و اختلاف

۱۷۴۰۱- پس به این قرآن جبال مکه را  
 ۱۷۴۰۲- ارض را بشکافت تا گردد روان  
 ۱۷۴۰۳- جدّ خود یعنی قُصی ابن کلاب<sup>۳</sup>  
 ۱۷۴۰۴- تا که در حقیقت گردد گواه  
 ۱۷۴۰۵- چون زعیسی بهترم گویی صریح  
 ۱۷۴۰۶- آمد این آیت که قرآن گر که بود<sup>۳۱۵</sup>  
 ۱۷۴۰۷- یا زمین بشکافته گشتی بدان  
 ۱۷۴۰۸- هم نیاوردندی ایمان این گروه  
 ۱۷۴۰۹- حق بر آیاتی که کردند اقتراح<sup>۴</sup>  
 ۱۷۴۱۰- حاصلی گر داشت بر ایمانشان  
 ۱۷۴۱۱- می‌نگشتند ایچ آیا ناامید  
 ۱۷۴۱۲- یا ندانستند آیا که خدا  
 ۱۷۴۱۳- دایم آنان را که خود کافر شدند  
 ۱۷۴۱۴- «فَارِعَهُ»<sup>۶</sup> که بر کند از بیخشان  
 ۱۷۴۱۵- یا تو بر نزدیکشان آبی فرود  
 ۱۷۴۱۶- این وقایع بهرشان یابد وقوع  
 ۱۷۴۱۷- تا که آید وعده حق بی زصوت  
 ۱۷۴۱۸- وعده حق نیست اندر وی خلاف



۱- گفته‌اند جمله «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» (در آیه ۳۰ سوره رعد): در روز حدیبیه که کفار قریش از رسول (ص) صلح نامه خواستند نازل شد. پیامبر به علی (ع) فرمود: بنویس «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». سهل بن عمر و مشرکان گفتند ما رحمان نمی‌نویسیم و او را نمی‌شناسیم و در نوشته هایمان تنها می‌نویسیم «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ» و توهم باید چنین بنویسی. اینجا بود که جمله «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» نازل شد. البته باید گفت به طوری که از سیاق

آیات برمی‌آید کلی است و صلح حدیبیه از حوادث بعد از هجرت است و سیاق خود آیه مورد بحث نیز با این روایات سازگار نیست، زیرا معنا ندارد یک جزء آیه درباره صلح حدیبیه و سایر اجزای آن درباره حوادث دیگر نازل شده باشد. (از جلد یازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۲- خَيْرُ النَّوْزِي: بهترین آفریدگان. اشاره به پیامبر اسلام (ص).

۳- قُصَيِّ بْنِ كِلَابٍ: قُصَيِّ بْنِ كِلَابِ بْنِ مَرْثَةَ، جد هفتم قریش است که در میان قریش مردی بزرگ بود و آنان را بعد از پریشانی فراهم آورد و او کلیدهای کعبه را از خزاعه گرفت. کلاب، جد ششم حضرت رسول (ص) است (بدین ترتیب که: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ قُصَيِّ بْنِ كِلَابِ بْنِ مَرْثَةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ...). (قریش، از پیامبر (ص) می‌خواستند که معجزاتی از قبیل ریشه کن کردن کوه‌های مکه و تغییر مکان آن‌ها، قطعه قطعه کردن زمین و زنده کردن مردگانشان از آنها سؤال کنند و از این طریق به برحق بودن او پی ببرند).

۴- اقتراح: به تحکم از کسی چیزی خواستن.

۵- مفهوم ابیات ۱۷۴۰۹ تا آخر ۱۷۴۱۲ ← خداوند می‌فرماید اگر هم فرض کنیم که قرآن چنین معجزاتی را می‌داشت، باز هم آنان هدایت شونده نیستند، مگر آنکه خدا بخواهد، بلکه امر تمامی به دست خداست و زمام هیچ امری به دست غیر او نیست و هدایت هم مربوط به مشیت اوست. خداوند بر آنچه که قریش از محمد (ص) خواستند قادر است اما آن را به صلاح نمی‌داند و اگر هم چنین می‌کرد باز هم آنان ایمان نمی‌آوردند. آیا کسانی که ایمان آورده‌اند، هنوز نمی‌دانند که خدا هدایت کفار را نخواسته؟ و اگر می‌خواست همه مردم را هدایت می‌کرد؟ و آیا هنوز از هدایت و ایمان کفار مأیوس نشده‌اند؟

۶- قَارِعَةٌ: قیامت. مصیبتی که انسان را بکوبد. و در آیه ۳۱ سوره رعد، تهدید و وعید قطعی است برای کسانی که به «رحمن» کفر ورزیدند به عذابی که هرگز بر نمی‌گردد. (پیوسته مصیبت‌های کوبنده بر سر اینها که به دعوت حَقَّةً تو، ای پیامبر، کفر می‌ورزند به خاطر آنچه که کردند و کفری که به رحمان ورزیدند می‌آید و یا در نزدیکی خانه شان فرود آمده، همواره به این حال هستند، تا آنکه آن عذابی که خدا وعده شان داده برسد، چه خداوند خَلْف وعده نمی‌کند و گفتارش تغییر نمی‌پذیرد).

۷- قَوَارِعُ: (جمع قَارِعَةٌ): در این جا به معنی حوادث و بلاهای سخت است.

فرمان نهایی که خداوند در آیه ۳۱ سوره رعد به آن اشاره می‌فرماید، ممکن است اشاره به مرگ، یا روز قیامت و حوادث سخت آن روز و یا انواع بلاها از قبیل قحطی، اسارت، قتل و غارت و یا به گفته بعضی، فتح مکه که آخرین قدرت دشمن را درهم شکست باشد). و نیز گفته‌اند مقصود از عذابی که به آنها وعده داده، عذاب شمشیر است که در روزهای بدر، اُحد و سایر غزوات با آن روبه‌رو شدند و این آیات، تهدید و وعیدی است درباره خصوص کفار قریش و غیر ایشان که در ابتدای دعوت رسول خدا (ص): علیه دعوتش قیام می‌نمودند.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلِ

و مردم به رسولان پیش از تو هم استهزا

مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ

بسیار کردند من هم به کافران فرصت دادم آن‌گاه ایشان را به عاقبت محقره و با چه عذاب سخت

عِقَابٍ ﴿٣٢﴾ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا

به کیفر رسانیده (۳۲) آیا خدایی که نگهبان همه نفوس عالم با آثارشان است (اف اموش کرده‌اند؟) و برای خدا شریکانی جعل کردند

لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ

بگو که نام خدا یا نام خود بر گوید (که آنها گویند و ترا به چیزی که در زمین از آن آگاه نیست) یا آنکه به ظاهر سخنی که خود هم حقیقی بر آن قائل نیستید) می‌گویید؟ بلکه کار را بر ما مگر و فسونشان

بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَصَدُّوا عَنِ

که در زمین از آن آگاه نیست) یا آنکه به ظاهر سخنی که خود هم حقیقی بر آن قائل نیستید) می‌گویید؟ بلکه کار را بر ما مگر و فسونشان

السَّبِيلِ وَمَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ

در نظر زیا آمده و از راه خدا بلزمانند، و هر کس را خدا بگمراهی و انذاره دیگر هیچ کس وی را هدایت نوانند کرد (۳۳) چنین گمراهان در

الدُّنْيَا وَلِعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٣٤﴾

زندگانی دنیا به انواع بلا) معذبند و البته عذاب عالم آخرت سخت تر است. و از (فهر) خدا ابدان نگهداری ندارند (۳۴)

پس بدادم مهلت آنان را زکل  
پس چگونه کافران را بُد «عِقَاب»<sup>۱</sup>  
سر نگهبان یا جزا ده بی غُلُو  
از نکویی و ز بدی ها بی حساب  
با ضعیف عاجزی یکسان به کار؟

۱۷۴۱۹- شخریت پیش از تو هم شد بر رسل  
۱۷۴۲۰- پس گرفتیم آن‌کسان را بر عذاب  
۱۷۴۲۱- باشد آیا آنکه بهر «نفس» او  
۱۷۴۲۲- بر هر آنچه آن نفس کرده اکتساب  
۱۷۴۲۳- اینست یعنی قادر ذوالاقتدار

۱۷۴۲۴- حذف گر باشد خبر در این کلام	هست از وجهِ قرینه در مسقام ۲
۱۷۴۲۵- می‌بگردانند از بهر خدا	کسافران از چسبیزها انبازها
۱۷۴۲۶- گو نهید از بهر ایشان وصف و نام	همچو حی و قادر و خالق تمام
۱۷۴۲۷- پس ببیند آن صفت‌ها در امور	هیچ از ایشان خواهد آمد در ظهور؟ ۳
۱۷۴۲۸- گر شود ظاهر به وجهی فایق‌اند	بسر پرستش پس همانا لایق‌اند
۱۷۴۲۹- یا خیر بدهید او را از یسین	بسر هر آنچه کو نداند در زمین؟ ۴
۱۷۴۳۰- یا بستان‌را نام بر ظاهر نهید	نز حقیقت محض قولی بل بعید ۵
۱۷۴۳۱- بلکه زینت داده گشته زاشتباه	کافران‌را مکرشان بی اشتباه
۱۷۴۳۲- در نظر یعنی اباطیلی قبیح	جلوه گر گشته است بر شکلی صحیح
۱۷۴۳۳- داشته مر باز هم گردیده‌اند	از ره حقیق و از طریق ارجمند
۱۷۴۳۴- واگذارد هر که‌را حق در ضلال	هسادبی نبود مر او را بی‌سؤال ۶
۱۷۴۳۵- کافران‌را هست اندر این جهان <sup>۳۴</sup>	مر عذاب و ابتلا از هر نشان
۱۷۴۳۶- در سرای آخرت باشد دگر	مستحقان را عذابی صعب تر ۷
۱۷۴۳۷- هم نگهدارنده‌ای نبود به‌جا	تا نگهشان دارد از قهر خدا ۸



- ۱- مفهوم بیت ۱۷۴۲۰ ← ما، کفار را همیشه مهلت می‌دهیم و سپس آنان را به عذاب خود می‌گیریم و کسی نمی‌داند که عقاب ما چگونه است؟ آیا صرف تهدید است و یا چیزی که می‌توانند از آن بگریزند و یا چیزی است که می‌توانند تحمل کنند؟
- ۲- مفهوم ابیات ۱۷۴۲۱ تا آخر ۱۷۴۲۴ ← آیا وقتی خدای سبحان هر که را بخواهد هدایت می‌کند و به بهترین ثواب‌ها پاداش می‌دهد، و هر که را بخواهد به شدیدترین عقاب کیفر می‌دهد، و وقتی همهٔ امور به دست اوست، پس قائم بر هر نفس و قائم به آنچه آن نفس انجام داده و مسلط بر آن و مدبّر نظام اعمال آن است، با این وصف آیا کسی می‌تواند معادل او باشد تا در الوهیت شریک او باشد؟ از اینجا معلوم می‌شود که خبر مبتدا، در «أَقْمَنَ هُوَ قَائِمٌ» (ابتدای آیه ۳۳) حذف شده و این حذف، از وجه قرینه است و جمله «جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ» (در

همان آیه) دلالت بر آن محذوف می‌کند و تقدیر چنین است: «أَقْمَنَ هُوَ قَائِمٌ... هَلْ يُشَارِكُهُ أَحَدٌ» (آیا کسی که قائم بر هر نفس است، کسی هست که شریک او باشد؟). (از جلد یازدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۳- خداوند به پیغمبر خود دستور می‌دهد که به آن کفار تکلیف کند که شرکایی را که برای خدا قائل‌اند به صفات آنان توصیف کنند چون صفات است که هر چیزی را متعین و شئون آن را مشخص می‌کند و اگر این بت‌ها شرکای خدا باشند باید صفاتی داشته باشند که با آن صفات به چنین شأن و مقامی رسیده‌اند.

۴- خداوند به پیامبر دستور می‌دهد از کفار بپرسد: بلکه معنای بت پرستی و شرک ورزی شما این است که به خدای خبر دهید از چیزی که خود او خبر ندارد، چه اگر او در زمین شریکی می‌داشت حتماً خودش از آن مطلع بود، چون شریک در تدبیر خلق، چیزی نیست که شریک دیگر از او بی‌خبر بماند. و دلیل بر اینکه خداوند شریکی برای خود سراغ ندارد، این است که او قائم بر تمامی نفوس و واقف به اعمال آنان است.

۵- مفهوم بیت ۱۷۴۳۰ ← آن‌گاه خداوند به پیغمبر می‌فرماید به کفار بگوید که بلکه این خبری که می‌دهید که برای خدا شرکایی هست، صرف گفتار و خالی از حقیقت است و خود شما هم در واقع به چنین چیزی ایمان ندارید و فقط به یک سخن ظاهری قناعت کرده‌اید و اسامی که بر روی بت‌های خود گذشته‌اید، تنها اسم‌هایی ظاهری و بی‌محتوا هستند و نه مبین صفات آنها و حقیقتی در آنها وجود ندارد.

۶- مفهوم آیات ۱۷۴۳۱ تا آخر ۱۷۴۳۴ ← در اینجا خداوند می‌فرماید که ای پیامبر این دلایلی را که ذکر شد، واگذار، زیرا که اگر این‌ها برای خدا شریک قائل می‌شوند به خاطر هیچ‌یک از این دلایل نیست، بلکه علتش فقط آن است که شیطان، شرک را در نظرشان جلوه داده و بدین وسیله آن‌ها را از راه خدایشان باز داشته است. زیرا اینان علم دارند که هیچ حجتی بر شرک این شرکاء ندارند و صرف ادعا، نمی‌تواند بت‌ها را شریک خدا سازد اما تنها هدف آنها از ترویج بت پرستی، به دست آوردن پول و زخارف دنیاست و شیطان این نقشه‌ها را در نظر آنان زینت داده و گمراهشان ساخته تا جایی که این موجودات بی‌ارزش را شریک خدا دانسته‌اند و گرفتار اضلال خداوند شده‌اند (اضلال الهی به معنی گمراه نمودن اجباری نیست، بلکه عکس العمل کارهای نادرست خود انسان است که او را به گمراهی‌ها می‌کشاند



و از آنجا که این خاصیت را خدا در این گونه اعمال قرار داده، به خدا نسبت داده می‌شود) و کسی را که خدا گمراهش کرده باشد، هدایت‌کننده‌ای نخواهد داشت.

۷- صعبت‌تر: دشوارتر. (أَشَقُّ در آیه ۳۴ صیغه افعل تفضیل از ماده مشقت و به معنی سخت‌تر است).

۸- مفهوم بیت ۱۷۴۳۷ ← در آیه ۳۴، «واق» اسم فاعل از ماده «وقایه» به معنای «نگهداری» است. در این آیه به‌طور اختصار عذابی را که در آیات سابق وعده داده بود بیان می‌کند و مقصود از جمله «وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ»، نفی شفاعت و تأثیر آن در حق ایشان است و معنایش این است که به هیچ وجه کسی را ندارند که آنها را از عذاب خدا نگهداری و شفاعت کند.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

آبجان است که نهرها زیر درختانش جاری است

و صف بهشتی که مقبلان را وعده دادند

أَكُلُهَا دَائِمًا وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى

و سرانجام

این بهشت سرانجام اهل تقواست

و ماکولانش همیشه و سایه آن برقرار است

الْكَافِرِينَ النَّارُ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا هُمْ الْكِتَابُ يَفْرَحُونَ

کافران آتش دوزخ است. (۳۵) و آنان که ما بر آنها کتاب فرستادیم (یعنی مؤمنان اهل کتاب و مسلمانان) به این کتاب با عفت قرآن

بِمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يَنْكُرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا مَرِئُ

که بر تو نازل شد بسیار خوشوقتند، و جماعتی از آنها (مانند کفار اهل کتاب و فریض) برخی آیات را انکار می‌کنند. بگو: من مأیوم

أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَعَابِدُ

که خدای یکتا را پرستم و هرگز به او شرک نیآورم. چه سوی او دعوت می‌کنم و بازگشت من به سوی اوست. (۳۶)

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلِيُنَبِّئَ أُمَّةً مِمَّنْ بَعْدَ مَا

و همچنین ما قرآن را کتابی با حکمت و فصاحت عربی فرستادیم

جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ﴿٣٧﴾ وَلَقَدْ

و محققاً ما رسولانی

باز بر تو میل جاهلان آنها شدی دیگر مدد و نگهداری از (قهر) خدا نخواهی داشت. (۳۷)

أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ

بیش از تو فرستادیم و برای همه آنان (مانند تو) زنان و فرزندان مقرر نمودیم (یعنی همه رسل بشر بودند، یکی فرشته نبود که از لوازم بشری بی نیاز باشد)

لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِثَابِتٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ

(۳۸)

و هیچ پیشبری را نرسد که بی اذن خدا آیت و معجزی آورد. که هر امری را وقتی تعیین مرسوم است. (۳۸)

کرده پرهیزندگان را وعده حق  
 میوه هایش دایم اندر نصر<sup>۱</sup> هاست  
 همچو سایه ایمن جهان، منسوخ نی<sup>۲</sup>  
 عاقبت هم کافران را هست نمار  
 شاد می گردند ایشان بسی حساب  
 و آن یهودان انس زاریاب و لا  
 تابع پیغمبر و قرآن شدند  
 که به اسلام آمدندی مُمتَحَن  
 کآن یهودند و نصاری زانتساب  
 که موافق نیستشان با شرع و دین<sup>۴</sup>  
 گشته ام مأمور از حق بسی سخن  
 هم نیارم شرک بر وی چون شما  
 هم به سوی او بود ما را ایاب<sup>۵</sup>  
 انسیا را بر زبان قومشان  
 بر زبان قوم تو با فصل و باب  
 تا کنند از حُسنِ آن، قومت عجب  
 بسعد از آن کآمد تو را علم و عیان،  
 هیچ یاری یا نگه داری به جا  
 کامر و نهی اوست زامر کردگار  
 که شد افزون بر نکاح او را هوس  
 بوده کی پیغمبری را این نشان؟  
 پسش تر از تو رسولان ز اقتضا  
 پیش از آنچه بر تو دادیم این زَمَن<sup>۹</sup>  
 آورد جز کش دهد حق رخصتی

۱۷۴۳۸- و صف آن جنّت که در نظم و نسق<sup>۳۵</sup>  
 ۱۷۴۳۹- جاری انهارش ز زیر قصرهاست  
 ۱۷۴۴۰- سایه آن قصرها در ایمنی  
 ۱۷۴۴۱- این بود عقبای<sup>۳</sup> هر پرهیزکار  
 ۱۷۴۴۲- و آن که دادیم این جماعت را کتاب<sup>۳۶</sup>  
 ۱۷۴۴۳- ز آن چه بفرستاده ایم آن بر تو ما  
 ۱۷۴۴۴- یعنی آنها که به اسلام آمدند  
 ۱۷۴۴۵- و از نصاری هم چنین هشتاد تن  
 ۱۷۴۴۶- هم ز جیش کفر زاریاب کتاب  
 ۱۷۴۴۷- منکر بعضی اند ز آیات مبین  
 ۱۷۴۴۸- ای محمّد، گو جز این نبود که من  
 ۱۷۴۴۹- تا به یکتایی پرستم من خدا  
 ۱۷۴۵۰- خلق را خوانم به سوی در خطاب  
 ۱۷۴۵۱- هم چنان که من فرستادم عیان  
 ۱۷۴۵۲- هم فرستادم تو را محکم کتاب<sup>۳۷</sup><sup>۶</sup>  
 ۱۷۴۵۳- که مترجم،<sup>۷</sup> اوست بر لفظ عرب  
 ۱۷۴۵۴- گر شوی تابع تو بر اهوائشان  
 ۱۷۴۵۵- می نباشد از عذاب حق تو را  
 ۱۷۴۵۶- گفت این دانند تا قوم از قرار  
 ۱۷۴۵۷- بر پیغمبر سرزنش کردند بس  
 ۱۷۴۵۸- هم<sup>۸</sup> او صرف است یکجا با زنان  
 ۱۷۴۵۹- آمد آیت که فرستادیم ما<sup>۳۸</sup>  
 ۱۷۴۶۰- هم چنین دادیمشان فرزندان و زن  
 ۱۷۴۶۱- هم رسولی را شاید کآیتی

۱۷۴۶۲- هر زمانی راست حکمی از خدا	که نوشته بر عباد از ابتدا
۱۷۴۶۳- مقتضی با حال خلق آن‌زمان	از شرایع و از رسوم این جهان
۱۷۴۶۴- مختلف چون باشد اوقات از قدر	حکم وقتی نیست چون وقت دگر
۱۷۴۶۵- پاکه آجال خلایق را تمام	هست حکم اعنی نوشته در نظام <sup>۱۰</sup>



۱- نصر: در اینجا به معنی عطا کردن است.

۲- اشاره است به این نکته که سایه‌های بهشتی دائمی است و نه اینکه تابش آفتاب در آن نباشد، بلکه سوزش و شدت آفتاب و نیز سرمای سخت در بهشت نیست و سایه‌های بهشتی با رطوبت مطبوع متصاعد از درختان همراه هستند.

۳- عقیبا: سرانجام، عاقبت.

۴- ظاهراً منظور از «الَّذِينَ آمَنَّا هُمُ الْكِتَابُ» در آیه ۲۶، یهود و نصاری و مجوس است، چون سوره رعد، مکی است و تاریخ اثبات کرده که در زمان توقف پیامبر (ص) و قبل از هجرت، یهودیان از نبوت رسول خدا (ص) خرسند بودند و آن عنادی که ایشان را واداشت آن حوادث شوم را به بار آورند، همه بعد از هجرت بود و حتی در اوایل هجرت جمعی از ایشان دعوت اسلام را پذیرفتند و به حَقَانِیَّتِ پیامبر شهادت دادند، و از نصاری نیز قومی (مانند قوم نجاشی) و نیز جمعی از غیر مردم حبشه به اسلام ایمان آوردند و همچنین مجوس آن روز هم در انتظار بعثت پیامبر اسلام (ص) و ظهور دینی که حق و عدالت را گسترش دهد بودند و مانند مشرکین با حق، دشمنی نمی‌ورزیدند.

گفته‌اند عبدالله سلام و اصحاب وی و نجاشی و اصحاب او که در تورات و انجیل، نام «رحمن» را بسیار دیده و خوانده بودند و در قرآن، در ابتدای اسلام، کم می‌دیدند و از آن اندوهگین بودند، وقتی آیه «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ و ادْعُوا الرَّحْمَنَ» نازل شد، شاد شدند و مشرکان کافر شده و در کفر خود افزودند. خداوند، مشرکان را گفت: «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» و مؤمنان اهل کتاب را گفت: «يَفْرَحُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» و همان مشرکان را گفت: «وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يَنْكُرُ بَعْضَهُ». می‌فرماید پاره‌ای از احزاب اهل کتاب، کسانی هستند که پاره‌ای از آنچه به تو نازل

شده انکار می‌کنند و آن آیاتی است که دلالت بر توحید و نفی تظلیث و نفی سایر عقاید باطله دارد.

۵- ایاب: بازگشت.

۶- محکم کتاب: کتابی که معنای صریح و واضح دارد. منظور از «حُكْمًا» در آیه ۳۷، قضا و فرمان است، زیرا شأن کتابی که از آسمان نازل شود، همین است و این کتاب، از یک نظر حکم الهی و از یک نظر حاکم میان مردم است.

۷- او: اشاره به قرآن کریم.

۸- هَمَّ: قصد. دل بستن به انجام کاری.

۹- زَمَن: زمان.

۱۰- سنت خدا بر این جریان یافته که انبیاء (ع) از جنس خود بشر باشند، نه اینکه مالک غیب عالم و اختیار دار چیزی از مختصات آن باشند، پس نمی‌توانند هر آیت و معجزه‌ای که بخواهند و یا دیگران از آنها طلب کنند بیاورند و تنها خداست که اگر حکمت الهیه‌اش اقتضا کند آیت و معجزه‌ای می‌فرستد و برای هر زمانی حکمتی است مناسب آن و حکمی است مساعد آن و برای هر وقتی کتابی است که او نوشته و به جز آنچه که در آن نوشته واقع نمی‌شود و منظور از «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» در آیه ۳۸، همین است. و نیز می‌توان منظور از آن را این دانست که زمان مجازات و عذاب الهی در موقع مقتضی آن فرا می‌رسد و یا آن‌که هنگام فرا رسیدن اجل تمامی خلائق در آن کتاب الهی و لوح محفوظ ثبت و ضبط است.



يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَرِزْوَةً وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

نسخه هر چه را خواهد از احکام با حوادث عالم محو و هر چه را خواهد اثبات می‌کند و اصل کتاب (آفرینش) نزد اوست (۳۹)

### در معنی محو<sup>۱</sup> و اثبات<sup>۲</sup>

۱۷۴۶۶- محو سازد هر چه را خواهد خدا <sup>۳۹</sup>  
یعنی آن بر نسخ دارد اقتضا  
۱۷۴۶۷- هم نماید ثابت آن را که صلاح  
بشاشدش با حکمت اندر افتتاح

- ۱۷۴۶۸- هم بود در نزد او «أُمُّ الْكِتَابِ»  
 لوح محفوظ<sup>۳</sup> اعنی از وجه صواب<sup>۴</sup>
- ۱۷۴۶۹- در بیان محو اثباتت به طسور<sup>۵</sup>  
 فلسفی قسایل بود بر «دَوْر و كَوْر»
- ۱۷۴۷۰- سیصد و شصت و سه الف اندر مدار  
 بگذرد چون از شمار روزگار
- ۱۷۴۷۱- دور گیتی بر سرآید بالتمام  
 دور دیگر ثبت گردد در نظام<sup>۶</sup>
- ۱۷۴۷۲- هست اندر محو اثبات از دلیل  
 اختلافاتی فزون از هر قبیل
- ۱۷۴۷۳- گفته‌اند ارباب تفسیر آن تمام  
 ذکر جمله نیست لازم در کلام
- ۱۷۴۷۴- حاصل آن جمله را سازد «صفی»  
 بر تسو ظساهر تا نماند مخفی
- ۱۷۴۷۵- آنچه باشد ثابت اندر علم ذات<sup>۷</sup>  
 بی ز تفسیر از وجود ممکنات
- ۱۷۴۷۶- لوح محفوظ آن بود کز وجه تام  
 دانسد اسرار حقایق را تمام
- ۱۷۴۷۷- پس بود تفسیر در وی مستمع  
 هم در آن اسرار اشیا مجتمع
- ۱۷۴۷۸- و آن چه از غیب<sup>۸</sup> آید آن اندر شهود<sup>۹</sup>  
 مختلف گردد در اطوار وجود
- ۱۷۴۷۹- یافت آن بر محو و اثبات اعتبار  
 شد چو حکمش مختلف در روزگار<sup>۱۰</sup>
- ۱۷۴۸۰- اختلافش تا ثمر از تخم و ثبت<sup>۱۱</sup>  
 جمله اندر لوح محفوظ است ثبت
- ۱۷۴۸۱- هم‌چنان که تخم‌ها در خاک‌ها  
 اختلاف او راست در نشو و نما
- ۱۷۴۸۲- تخم تا گردد شجر بدهد ثمر  
 پس شود رزق و حیات هر بشر
- ۱۷۴۸۳- محو گردد هر زمان حالی زوی  
 حکم دیگر باشد از حالش زپی
- ۱۷۴۸۴- اصل آن ثابت بود در خاک و آب  
 لیک یابد در هر مقالات انقلاب<sup>۱۲</sup>
- ۱۷۴۸۵- هم‌چنین دان رتبه‌ها را جایه‌جا  
 هر مقامی راست حکمی زاقبتضا
- ۱۷۴۸۶- تا مقامی کآن به حکم واحد است  
 قصدها راجع به علم قاصد است<sup>۱۳</sup>
- ۱۷۴۸۷- صدقه بدهی صدقه را باشد اثر  
 محو سازد هست اگر در ره خطر
- ۱۷۴۸۸- همیزم آن یک می‌کشید از اهتمام  
 گفت عیسی گشته عمر این تمام
- ۱۷۴۸۹- روز عمرش تا به شام آید به سر،  
 سالمش دیدند در روز دگر
- ۱۷۴۹۰- گفت با عیسی خواری کز چه رو  
 این بگفتی؟ نیست رنجی اندر او
- ۱۷۴۹۱- جست عیسی وجه آن از جبرئیل  
 گفت صدقه داد و رست او در سیل

بودش اندر دست نانی بهر خورد	۱۷۴۹۲-
جستجو کردند پس چون مردمش	۱۷۴۹۳-
دردهانش بود سنگی کاوفتاد	۱۷۴۹۴-
این خبر را داد بهر آن صریح	۱۷۴۹۵-
زو فقیری خسواست، داد آن را، نَسُرْد	
بود ماری در میان همیزمش	
گفت این سنگ است آن نانی که داد	
حُسن صدقه تا کند ظاهر مسیح ۱۴	



۱- محو: پاک کردن نقوش و حروف از لوح و جز آن. از بین بردن آثار هر چیز.

۲- اثبات: برجای گذاشتن هر چیز به طوری که از جایش تکان نخورد. مقابل «محو».

۳- لوح محفوظ: | ← «لوح محفوظ» (\*).

۴- معنی آیه ۳۹ سوره رعد این است که «خداوند هر چیزی را بخواهد محو می‌کند، همان‌گونه که به مقتضای اراده و حکمت خویش، آموزی را اثبات می‌نماید و کتاب اصلی و اُمّ الکتاب نزد اوست».

در جلد دهم کتاب «تفسیر نمونه» آمده است: [گرچه جمله «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...» در زمینه نزول معجزات یا کتب آسمانی به پیامبران وارده شده ولی یک قانون کلی و شامل را بیان می‌کند که در منابع مختلف اسلامی نیز به آن اشاره شده است و آن اینکه تحقق موجودات و حوادث مختلف جهان، دو مرحله دارد، یکی «مرحلة قطعیت» که هیچ‌گونه دگرگونی در آن راه ندارد و در آیه ۳۹ سوره رعد از آن اشاره به «أُمّ الْكِتَابِ» (کتاب مادر) شده است، و دیگری «مرحلة غیر قطعی» و به تعبیر دیگر «مشروط» است که در این مرحله، دگرگونی راه دارد و از آن، تعبیر به «مرحلة محو و اثبات» می‌شود. گاهی نیز از این دو، تعبیر به «لوح محفوظ» و «لوح محو و اثبات» می‌شود، گویی در لوح محفوظ آنچه نوشته شده به هیچ وجه دگرگونی راه ندارد و کاملاً محفوظ است و اما در لوح محو و اثبات، ممکن است چیزی نوشته و سپس محو و به جایش چیز دیگری نوشته شود...

علم خداوند دارای دو مرحله است: «علم به مقتضیات و علل ناقصه» و «علم به علل تامه». آنچه مربوط به مرحله اول است تعبیر به لوح محو و اثبات، و آنچه مربوط به مرحله دوم است از آن به اُمّ الکتاب و لوح محفوظ تعبیر می‌شود... به هر حال محو و اثبات به ترتیبی که

گفته شد معنی جامعی دارد که هر گونه دگرگونی را بر اثر تغییر شرایط یا وجود موانع شامل می‌شود و اینکه بعضی از مفسران، انگشت روی یک مصداق خاص گذارده‌اند و مثلاً گفته‌اند این جمله اشاره به مسئله محو گناهان بر اثر توبه و یا کم و زیاد شدن روزی بر اثر تغییر شرایط و مانند آن است صحیح به نظر نمی‌رسد، مگر اینکه منظور، بیان یک مصداق باشد...

یکی از بحث‌های جنجالی که در میان شیعه و اهل تسنن به وجود آمده، بحث در مسئله «بداء» است. بداء در لغت به معنی آشکار شدن و وضوح کامل است... بدون شک «بداء» به این معنی در مورد خداوند معنی ندارد و هیچ آدم عاقل و دانایی ممکن نیست احتمال دهد که مطلبی بر خدا پوشیده باشد و سپس با گذشت زمان بر او آشکار شود، اصولاً این سخن، کفر صریح و زنده‌ای است، و لازمه آن نسبت دادن جهل و نادانی به ذات پاک خداوند است و ذات او را محل تغییر و حوادث دانستن، و حاشا که شیعه امامیه چنین احتمالی را درباره ذات مقدس خدا بدهند. آنچه شیعه، از معنی «بداء» اعتقاد دارد و روی آن اصرار و پافشاری می‌کند و طبق آنچه در روایت اهل بیت (ع) آمده «ما عرف الله حق معرفته من لم يعرفه بالبداء» (آن کس که خدا را با «بداء» نشناسد او را درست نشناخته است) این است: بسیار می‌شود که ما طبق ظواهر علل و اسباب، احساس می‌کنیم که حادثه‌ای به وقوع خواهد پیوست و یا وقوع چنین حادثه‌ای به یکی از پیغمبران خبر داده شده، در حالی که بعداً می‌بینیم آن حادثه واقع نشد، در این هنگام می‌گوییم «بداء» حاصل شد، یعنی آنچه را به حسب ظاهر، واقع شدنی می‌دیدیم و تحقق آن را قطعی می‌پنداشتیم، خلاف آن ظاهر شد. ریشه و علت اصلی همان است که گفته شد و آن این‌که گاه آگاهی، فقط از علل ناقصه است و شرایط و موانع را نمی‌بینیم و بر طبق آن قضاوت می‌کنیم و بعد که به فقدان شرط یا وجود مانع برخورد کردیم و خلاف آنچه پیش بینی می‌کردیم تحقق یافت متوجه این مسائل می‌شویم. هم‌چنین گاه پیامبر یا امام از «لوح محو و اثبات» آگاهی می‌یابد که طبعاً قابل تغییر و دگرگونی است و گاه با برخورد به موانع و فقدان شرایط تحقیق نمی‌پذیرد. برای روشن شدن این حقیقت باید مقایسه‌ای بین «نسخ» و «بداء» به عمل آید: می‌دانیم که نسخ احکام از نظر همه مسلمانان جایز است، یعنی

ممکن است حکمی در شریعت نازل شود و مردم نیز چنان تصور کنند که این حکم همیشگی و ابدی است، اما پس از مدتی نسخ آن حکم به وسیله شخص پیامبر (ص) اعلام شود و حکم دیگری جای آن را بگیرد (همان‌گونه که در داستان تغییر قبله، در تفسیر و فقه و تاریخ خوانده‌ایم).

این در حقیقت، یک نوع «بداء» است، ولی معمولاً در امور تشریحی و قوانین و احکام، نام «نسخ» بر آن می‌گذارند، و نظیر آن را در امور تکوینی، «بداء» می‌نامند. به همین جهت گاهی گفته می‌شود «نسخ در احکام، یک نوع بداء است و بداء در امور تکوینی یک نوع نسخ است»... در اینجا این سؤال پیش می‌آید که فایده این بداء‌ها چیست؟... گاه مسائل مهمی همانند آزمایش یک شخص یا یک قوم و ملت و یا تأثیر توبه و بازگشت به سوی خدا، همان‌طور که در داستان یونس (ع) آمده، و یا تأثیر صدقه و کمک به نیازمندان و انجام کارهای نیک در برطرف ساختن حوادث دردناک، و مانند اینها، ایجاب می‌کند که صحنه حوادث آینده قبلاً طوری تنظیم شود، سپس با دگرگونی شرایط، طوری دیگر، تا مردم بدانند سرنوشتشان در دست خودشان است و با تغییر مسیر و روش قادراند سرنوشت خود را تغییر دهند و این، بزرگترین فایده بداء است... دانشمندان شیعه گفته‌اند هنگامی که «بداء» به خداوند نسبت داده می‌شود، به معنی «ابداء» است یعنی آشکار ساختن چیزی که قبلاً ظاهر نبود و پیش بینی نمی‌شد. اما نسبت دادن این مطلب به شیعه (از جمله از سوی امام فخر رازی) که آنها اعتقاد دارند خدا گاهی از کار خود پشیمان و یا از چیزی باخبر می‌شود که قبلاً نمی‌دانست این از بزرگترین جنایات و نابخشودنی‌ترین تهمت‌هاست... | (به اختصار و با کمی تغییر).

در جلد یازدهم کتاب تفسیر المیزان ذیل آیه «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ...» می‌خوانیم که:

«... خلاصه مضمون آیه این می‌شود که خدای سبحان در هر وقتی و مدتی، کتاب و حکم و قضایی دارد، و از این نوشته‌ها هر کدام را بخواهد محو، و هر کدام را بخواهد اثبات می‌کند، یعنی قضایی که برای مدتی رانده تغییر می‌دهد و در وقت دیگر، به جای آن، قضاء دیگری می‌راند، و لکن در عین حال برای همیشه قضایی لایتغیر و غیر قابل محو و اثبات هم دارد، و این قضاء لایتغیر اصلی است که همه قضا‌های دیگر از آن منشاء می‌گیرند و محو و اثبات



آنها نیز برحسب اقتضاء آن قضاء است، بنابراین از آیه شریفه چند نکته روشن می‌شود: اول اینکه حکم محو و اثبات، حکمی است عمومی که تمام حوادثی که به حدود زمان و اجل محدود می‌شود و به عبارت دیگر تمامی موجوداتی که در آسمان‌ها و زمین و مابین آن دو است دستخوش آن می‌شوند، هم‌چنان که فرمود: «ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی» (آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنهاست را جز به حق و اجلی معلوم نیافریدیم)؛ (سوره احقاف، آیه ۳). و این نکته از اینجا استفاده می‌شود که در آیه شریفه به طور اطلاق فرمود: «خداوند هر چه را بخواهد محو می‌کند و هر چه را بخواهد اثبات می‌نماید» و صرف این که مورد آیه، مسئله نبوت است باعث نمی‌شود که از اطلاق آن صرف نظر کنیم و، عمومیت آن را تخصیص بزنیم، زیرا مورد، مخصّص نیست. از همین جا، فساد گفتار کسانی که آیه را به معنای خاصی گرفته‌اند معلوم می‌شود، آری بعضی گفته‌اند: محو و اثبات، همان «نسخ» احکام است... این اقوال و امثال آن، اقوالی است که در خود آیه دلیلی بر آنها نیست تا آیه را به آن معانی تخصیص دهیم. (به اختصار و با کمی تغییر).

۵- طَوْر: دفعه، بار، حدفاصل میان دو چیز. (اطوار: جمع طور: ازمنه، دوره‌ها).

۶- مفهوم کلی ابیات ۱۷۴۶۹ تا آخر ۱۷۴۷۱ به اصطلاح اهل تنجیم، هر «دور» ی، سیصد و شصت سال شمسی است چنان چه از تقسیم ابوریحان معلوم می‌شود. در «آنندراج» آمده است: [... هر دوری، سیصد و شصت سال شمسی است و «أرباع»، چهار یک‌های این دور است. دوره‌ها، سال‌هایی باشند شمرده که بدان سال‌ها، حالی از حال‌ها به جای خویش باز آید، چون دور سی و سه، اندر این سال‌ها هر ماهی از آن قمری که معلوم کنی به جای خویش باز آید. مثلاً چون محرّم که به اول بهار گاه بود بدین سال‌ها (بعد از سی و سه سال) به اول بهار گاه آمده باشد].

گفته‌اند مدت عمر دنیا، چهار «طَوْر» است و هر طَوْر، چهار «كَوْر» و هر «كَوْر» چهار «دَوْر» و هر «دَوْر»، چهار هزار سال است...

در کتاب «انسان الكامل»، نوشته «عزیز الدین نسفی» می‌خوانیم که:

[... اهل تناسخ می‌گویند که هر هزار سال، «دور» ی است و در آخر هزار سال، قیامتی است،

(اما قیامت صغری)؛ و هر هفت هزار سال، «دور»ی است و در آخر هر هفت هزار سال، قیامتی دیگر است (اما قیامت کبری)؛ و هر چهل و نه هزار سال، «دور»ی است، و در آخر هر چهل و نه هزار سال، قیامتی دیگر است، (اما قیامت عظمی).

... هفت هزار سال، «دور زُحَل» است، هزار سال خاصّ و شش هزار سال به شرکت؛ و هفت هزار سال دیگر «دور مشتری» است، هزار سال خاصّ و شش هزار سال به شرکت؛ هم‌چنین تا به قمر؛ و هفت هزار سال دیگر دور قمر است، هزار سال خاصّ، و شش هزار سال به شرکت؛ جمله چهل و نه هزار سال می‌شود. و در این چهل و نه هزار سال سه دور و سه قیامت بگذرد. در قیامت صغری، رسوم و عادات مردم دیگرگون شود، و قاعده و اصطلاح زیرکان و شریعت و قانون پیغمبران منسوخ گردد، و جمله از نو، دیگر باره پیدا آیند... و در قیامت کبری، به سبب طوفان آب یا باد یا آتش بر روی زمین، نباتات و حیوانات نمانند و باز، در اوّل دور دیگر به تدریج پیدا آیند. و هر چیز که پیدا می‌آید، به تدریج به کمال می‌رسد. چون هفت هزار سال بگذرد، و به آخر «دور» رسد، جمله چیزها به کمال رسیده باشد؛ و هیچ چیز ناکرده نمانده باشد. هر چیز که به کمال خود رسد، ختم شد. این است معنی ختم نبوت و ختم ولایت. و در قیامت عظمی، زمین به یک بار در زیر آب رود و آب، محیط خاک گردد و بعد از مدّتی دیگر آن نیمه دیگر که مسکون نبود و در آب بود ظاهر شود، و به تدریج، نبات و حیوان و انسان باز پیدا آیند... اگر چه دانایان و انبیاء ظاهر شوند، اما در دور اوّل چنان دانا نباشند که در دور آخر یا به تدریج به کمال می‌رسند و داناتر می‌شوند تا هفت هزار سال بگذرد. در هزاره هفتم، دانایان به کمال رسند و استادان در همه چیز کامل شوند...]

هر چند در مطالبی که ذکر شد و در منابع مختلف، تفاوت‌هایی در هر یک از این زمانها مشاهده می‌شود، در مجموع، منظور از ابیات ۱۷۴۶۹ تا آخر ۱۷۴۷۱، آن است که با گذشت دوره‌هایی مشخص، دوران دنیا به سر می‌آید و دوره‌ای دیگر آغاز و ثبت می‌شود و با شروع هر دور جدید، رسوم و عادات قبلی محو، و رسوم و عادات و قاعده و اصطلاحات دیگری به جای آنها پیدا و اثبات می‌شود. [ «تناسخ» (\*) و «مسخ» (\*) ].

۸- غیب: [ ← «غیب» (\*) ].

۹- شهود: [ ← «عالم شهود» (\*) ].

۱۰- در ابیات ۱۷۴۷۵ تا آخر ۱۷۴۷۹ به آنچه که در توضیح شماره ۴ همین زیرنویس ذکر شد اشاره شده است. آنچه که در علم ذات الهی ثابت است و از عالم غیب به عالم شهود نیامده، و «ممکن» (موجود) نشده، ثابت و بدون تغییر است (و این همان است که در توضیح شماره ۴ همین زیرنویس، ذکر شد، که به آن «مرحله قطعیت» و یا اَمَّ الْکِتَابِ یا لوح محفوظ می‌گویند) و اسرار حقایق به تمامی در آن ثبت است اما آنچه که از عالم غیب به عالم شهود آمده و «ممکن» (موجود) شده و به صور مختلف درآمده و قابل رؤیت شده است، می‌تواند به خواست خداوند و به حکم او، در زمانهای مختلف دستخوش تغییر و محو و اثبات شود (و این همان است که در توضیح شماره ۴ همین زیرنویس ذکر شد که به آن «مرحله غیر قطعی یا مشروط» یا «مرحله محو و اثبات» یا «لوح محو و اثبات» می‌گویند). [ ← «لوح محفوظ» (\*) ].

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۱۱- نبت: گیاه. رویدنی.

۱۲- مسئله دگرگونی و تحوّل در تمام عالم جریان دارد و هیچ موجودی چنان چه در دو زمان مختلف مقایسه شود، به یک حالت باقی نمی‌ماند و دستخوش تغییر و تحوّل می‌شود و این تغییر و تحوّل ممکن است یا در ذات آن باشد یا در صفات و یا در اعمال آن و در عین حال وقتی فی حد ذاته و برحسب وقوعش اعتبار شود، می‌بینیم که ثابت مانده و تغییر نیافته است. پس برای تمام موجودات، دو جهت است، یک جهت «تغییر» که از این جهت به هیچ وجه دگرگونی نمی‌پذیرد. هم‌چنان که دگرگونی‌هایی که در تخمی که در خاک کاشته می‌شود تا هنگام تبدیل آن به میوه، همگی در لوح محفوظ ثبت شده است، و اصل آن تخم در خاک که قابلیت و خاصیت رشد و تبدیل آن به میوه است ثابت است. اما در هر مرحله‌ای دستخوش تغییراتی می‌شود تا تبدیل به میوه و در مرحله بعد نیز به وسیله انسان و حیوان خورده شود و از این نظر دچار «محو» می‌شود.

۱۳- مفهوم ابیات ۱۷۴۸۵ و ۱۷۴۸۶ ← رتبه‌ها و مقامات و مراتب موجودات نیز تابع حکم و

قضای الهی است و گروهی قابل تغییر و برخی غیر قابل تغییر هستند اما هر رتبه و موجودی وقتی از نظر ذات و برحسب وقوعش در نظر گرفته شود، مشاهده می‌شود که حکم آن واحد و ثابت و بدون تغییر و دگرگونی است.

۱۴- این داستان در منابع مختلف با تفاوت‌هایی ذکر شده و در هر صورت، به این نکته اشاره دارد که قضای الهی (البته «قضای جائز» که در توضیح شماره ۷ مربوط به بیت ۱۷۲۶۰ ذکر شد) با اموری از قبیل دادن صدقه قابل بازگشت است.

و اگر ما در حیات تو بر تو

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ

برخی از آن وعده‌هایی که به کافران دادیم بدیدار کنیم یا اینکه (پیش از آن وقت) انورا به دیدار آخرت بریم، به هر حال بر تو تبلیغ (حکم خدا) بر ما حساب

الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ﴿٤٠﴾ أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا

(خلق است) تعیین وقت عذاب و حساب با عقوبت‌گان از وظایف تو نیست. (۱۴۰) آیا ندیدند که ما به هر ستاد (رسولان) هرگز سرزمین (کافران جاهل) کرده،

مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعٌ

و از هر طرف آن می‌گامید و بر بلاد و قدرت اهل ایمان می‌افزاید. (۱۴۱) تنها خداست که در جهان فرمان می‌دهد و هیچ کس بر رد حکمش قادر نیست.

الْحِسَابِ ﴿٤١﴾ وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا

و اوست که در یک لحظه حساب همه خلق بی‌شمار را می‌کشد. (۴۱) و پیش از ایشان هم بسیاری کافران مکرها بر ضد رسولان کرده و عاقبت همه هلاک شدند.

يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٤٢﴾

که همه مکر و بدبیرها را بداند هر کس به چه کار و نیتش است، و کافران به زودی خواهد یافت که عاقبت خوش و منزل سعادت برای کیست. (۴۲)

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ

و کافران بر تو اعتراض کنند که تو رسول خدا نیستی!

شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٤٣﴾

و عالمان احقایی به کتاب خدا که شهادت و اونیاء و علماء و رابند) کافر خواهد بود. (۴۳)

گسفت بنمایمت ار بر مصلحت  
کافران را ز أسر و قتل و قحط و بیم  
نیست کازت هیچ بر آن ماجرا  
هست هم بر ما شمار فعل عام<sup>۱</sup>

۱۷۴۹۶- باز بر تفسیر مردم زین جهت  
۱۷۴۹۷- بعضی از آن را که وعده داده‌ایم  
۱۷۴۹۸- یا بمیرانیم پیش از آن تو را  
۱۷۴۹۹- بر تو نبود غیر تبلیغ و پیام

آنکه می‌آیم ما اندر زمین	۱۷۵۰۰- مَکَّیان آیا نمی‌بینند این
حکم ویرانی ز ما زاطراف آن <sup>۲</sup>	۱۷۵۰۱- یسعی آید بر زمین کافران
نیست موجودی که اندازد عقب	۱۷۵۰۲- حق نماید حکم و آن را در طلب
کافران را بَعْدِ نَقْضِ و انقلاب	۱۷۵۰۳- هم بود او پس «سریع» اندر حساب
با رسل کردند مکر و غدر چند	۱۷۵۰۴- کافران <sup>۴۲</sup> که پیش از ایشان بوده‌اند
داند آنچه کسب کردند این اَنام	۱۷۵۰۵- مکرها پس نزد حق باشد تمام
کآخر نیکو که دارد در جهان	۱۷۵۰۶- زود دانند این گروه کافران
گو تو ای احمد به قوم ناقبول:	۱۷۵۰۷- کافران <sup>۴۳</sup> گویند نبوی تو رسول
در میان من دگر بین شما	۱۷۵۰۸- که بود کافی گواهان را خدا
یعنی آن روح الامین <sup>۴</sup> با بوتراپ <sup>۵</sup>	۱۷۵۰۹- و آن که باشد نزد او اُمّ الکتاب
قصد از اُمّ الکتاب ایدون «علی» است <sup>۷</sup>	۱۷۵۱۰- آنچه زاخار دو فرقه <sup>۶</sup> منجلی است
عام باشد این بر ارباب و صول <sup>۸</sup>	۱۷۵۱۱- لیک گویند اهل تحقیق و اصول
شاهدان هستند زارباب عیان	۱۷۵۱۲- تا قیامت یعنی اندر هر زمان
کساین کتاب از حقّ و، من، پیغمبرم	۱۷۵۱۳- تا گُوه باشند در هر محضرم



۱- مفهوم ابیات ۱۷۴۹۶ تا آخر ۱۷۴۹۹ - خداوند به عنوان تأکید بیش‌تر در مورد مجازات‌هایی که پیامبر (ص) وعده می‌داد و آنها انتظارش را می‌کشیدند و حتی ایراد می‌کردند که چرا این وعده‌های تو عملی نمی‌شود، می‌فرماید: «و اگر پاره‌ای از آنچه را به آنها وعده داده‌ایم، از پیروزی تو و شکست آنها و رهایی پیروان تو و اسارت پیروان آنها در دوران حیات به تو نشان دهیم و یا تو را پیش از آنکه این وعده‌ها تحقق پذیرد از دنیا ببریم، در هر صورت وظیفه تو ابلاغ رسالت و وظیفه ما، گرفتن حساب از آنهاست.

۲- پرداختن به زمین و کم نمودن از اطراف آن، کنایه از کشتن و هلاک کردن اهل آن و زوال تمدن‌ها و حکومت هاست و این کلام به منظور عبرت آمده و بعد از آن‌که آنان را به هلاکت تهدید کرده، به عبرت از سرنوشت گذشتگان وادار می‌نماید.

و در «مجمع» از امام صادق (ع) روایت شده که منظور از این جمله، مرگ علما و فقها و اخیار است. (از جلد یازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۳- گفته‌اند منظور از کافران که به رسول خدا (ص) می‌گفتند که تو مُرسل و فرستاده خدا نیستی، «کعب اشرف» و اصحاب وی از سران جهودان بودند که نبوت مصطفی (ص) را منکر بودند و خداوند به پیامبر می‌فرماید که در جواب آنها بگو: همین کافی است که دو کس میان من و شما گواه باشد یکی «الله» و دیگری، کسانی که علم کتاب و آگاهی از قرآن نزد آنهاست.

۴- روح الامین: جبرئیل.

۵- بوتراب (ابوتراب): کنیه امیرالمؤمنین علی (ع) است.

۶- دو فرقه: اشاره به اهل تشیع و تسنن.

۷- [در کتب مختلف شیعه و سنی آمده است که منظور از کسانی که علم کتاب (لوح محفوظ)

را دارند، (در آیه ۴۳ سوره رعد): علی (ع) است. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

کتاب «بصائر الدرجات» (به سند خود از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر علیه السلام و نیز با چند سند از جابر و بریدبن معاویه و فضیل بن یسار از ابی جعفر علیه السلام و به سند خود از عبدالله بن بکیر، و عبدالله بن کثیر هاشمی از ابی عبدالله علیه السلام و به سند خود از سلمان فارسی، از علی (ع)؛ «کافی» (به سند خود از برید بن معاویه)؛ «معانی» (به سند خود از خلف بن عطیه عوفی از ابی سعید خدری از رسول خدا)؛ «تفسیر عیاشی» (از عبدالله بن عطاء، از ابی جعفر علیه السلام)؛ «تفسیر برهان» (از ابن شهر آشوب، از محمد بن مسلم و ابی حمزه ثمالی و جابر بن یزید از ابی جعفر علیه السلام). در بسیاری از روایات آمده که منظور، علی بن ابی طالب (ع) و ائمه هدی است که در تفسیر «نور الثقلین» و «برهان» این روایات جمع آوری شده است. (به اختصار، از جلد یازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۸- عده‌ای از اهل تحقیق و اصول اعتقاد دارند که منظور از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (در آیه ۴۳

سوره رعد): عام است و اشاره است به شاهدان و آگاهان از محتوای قرآن مجید و عده‌ای نیز احتمال داده‌اند که اشاره بر دانشمندان اهل کتاب باشد، یعنی همان‌ها که نشانه‌های پیامبر (ص) را در کتب آسمانی خویش خوانده بودند و از روی علاقه و آگاهی به او ایمان آوردند.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پس بگویند آن کسانی که ستم  
ده تو ما را مهلت ای پروردگار  
خواندنت را تا اجابت ما کنیم  
پس بگویند آن ملایک با شکوه  
پیش از ایتنان بود سوگند محال  
با که اعمال شما بودی دلیل  
آن غرور و کبر و اخلاق و دغل  
و آن عمارت‌ها و بستان‌ها همه  
و آنکه مخزن‌ها نهادی از گهر  
می نمودی ضبط در انبارها  
کار مردم را تا شود دشوارتر  
مر که بفروشی برنج و گندمت  
می شدی هر چند پیر و ناتوان  
دیگران را هر چه می دیدی زطمع  
هیچشان بر جانماند از ملک و مال  
هیچ نگرفتی از آن یک ذره پند  
می فرودی بر قبایح دَر به دَر

کرده اند از شرک و از تکذیب هر  
تا زمانی بس قریب از روزگار  
پیروی خود از رُسُل یکجا کنیم  
که شما آیا نبودید ای گروه  
که به دنیا همچنان بود زوال  
بر بقای جان و مال از هر قبیل  
شومی اعمال و آن طولِ اَمَل  
که فکندی از شرور مظلومه  
همچنین صندوق‌ها از سهر و زر  
بیشتر از رزقِ خود خروارها  
خلق گردند از خودش نادارتر  
بیشتر و از دَر، شود صد گز، دُمَت  
حرص و آزت پیش می شد در جهان  
دفت از کف آنچه را کردند جمع،  
دفت اندر خانه غیرِ عمال  
بسته بودت چشم خود بین از پسند  
خوردی ای بر زیستن گفتی قَسَم





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## ﴿ نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ ابراهیم ﴾

- سورهٔ ابراهیم (ع) ۵۲ آیه، ۸۳۱ کلمه و ۳۴۳۴ حرف دارد.
- این سوره در مکه نازل شده است؛ البته بسیاری از مفسران آیات ۲۸ و ۲۹ آن را که دربارهٔ کشتگان مشرکان در بدر است، مدتی می‌دانند. اما این دو آیه صراحتی به این‌که در مکه نازل شده باشند ندارند.
- به اجماع اهل تفسیر، در این سوره ناسخ و منسوخ نیست و تنها عبد الرحمن بن زید بن اسلم گفته است که «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (در آیهٔ ۳۴) به آیهٔ ۱۸ سورهٔ نحل منسوخ است. (از جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).
- قسمتی از سورهٔ ابراهیم (ع)؛ دربارهٔ قهرمان توحید، ابراهیم بت شکن (بخش نیایش‌های او) و بخش دیگر در مورد تاریخ انبیای گذشته مانند نوح (ع) و موسی (ع) و قوم عاد و ثمود است، و بحث‌هایی در زمینهٔ موعظه و اندرز و بشارت و بیان هدف رسالت پیامبران و نزول کتب آسمانی دارد.
- آغاز این سوره با مسئلهٔ هدایت مردم از ظلمات به نور شروع شده و پایان آن نیز با مسئلهٔ ابلاغ و انذار مردم خاتمه یافته و این، هدف اصلی از ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی را که همانا مردم و هدایت آنهاست نشان می‌دهد.

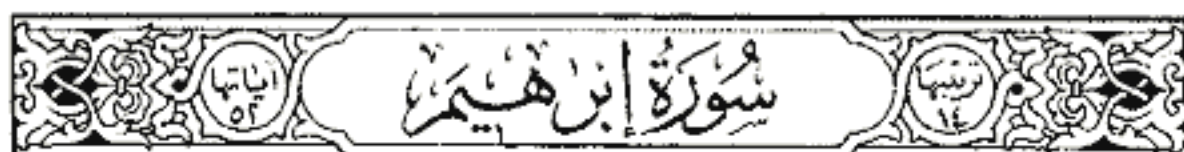
• از پیامبر (ص)؛ نقل شده است که فرمود: کسی که سوره «ابراهیم» و «حجر» را بخواند، خداوند به تعداد هر یک از آنها که بت می‌پرستیدند و آنها که بت نمی‌پرستیدند، ده حسنه به او می‌بخشد.

• از ۲۹ مورد سوره‌های قرآن مجید، از جمله سوره ابراهیم (ص) که با حروف مقطعه آغاز شده است، در ۲۴ مورد، بلافاصله سخن از قرآن به میان آمده است که نشان می‌دهد پیوندی میان این دو، یعنی حروف مقطعه و قرآن برقرار است و شاید دلیل این امر آن است که خداوند می‌خواهد روشن کند که این کتاب بزرگ آسمانی با این محتوای پر عظمت، از مواد ساده‌ای به نام حروف الفبا تشکیل یافته و این نشانه اهمیت این اعجاز است.

• [ آیه آخر سوره ابراهیم (ع) را از جوامع قرآن دانسته‌اند، که پیامبر (ص) فرمود: «اوتیت جوامع الکلم» و در قرآن، از این نوع، بسیار است. هر آیه‌ای از قرآن به جای کتابی است که اگر به جز آن از آسمان، بر این امت نازل نمی‌شد، ایشان را در آن غناء وافی بود و برای دینشان کافی، در این آیه، همه انواع علوم و ارکان دین و وجوه شریعت و انواع حکمت و ابواب حقیقت جمع شده است. این آیه، هم مدح قرآن است و هم مدح شریعت، هم رحمت را بسط است و هم حجت را. «هذا بلاغ للناس» در ابتدای آیه، ستایش قرآن است و تصدیق قصه آن و برداشت قدر آن و تعظیم منت بدان و اینکه از مردم، در آن چیزی نیست بلکه بلاغ است که به مردم رسیده و کلامی است پاک و پیغامی درست از خدای جهان، و «لِيُنذِرُوا بِهِ» در این، آیه، الزام حجت است بر دشمنان و بنای همه تهدیدهاست که در قرآن و همه حدتها که در گردن سلطان و همه نهی منکرها که واجب است بر مؤمنان، و «وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ» دلیل است که ایمان سمعی است که توحید در بلاغ بست و بلاغ سمعی است، پیغام شنیدنی است. و «لِيَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ» از آن روی گفت تا پند گیرند عاقلان و یادگار ستانند زیرک دلان که زیرکان و هشیاران را به نزدیک الله مقدار است، و نازیرک، بر آفریدگار، خوار است، همان است که جای دیگر گفت: «وَمَا يَتَذَكَّرَ إِلَّا مَنْ يَنْبِئُ». از الله، او پند پذیرد که دل باوی دارد، از الله، او شرم دارد که از نظر وی خبر دارد، با الله او گراید که حاجت خود به وی داند، بر الله مهر، او نهد که وی را شناسد و نظر وی، پیش چشم خویش دارد. (از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار با کمی تغییر).

﴿شماره سوره: ۱۴﴾ تعداد آیات: ۵۲ ﴿﴾

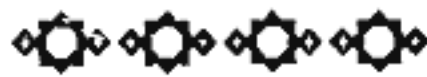
﴿شماره ابیات: از ۱۷۵۱۴ تا آخر ۱۷۸۰۷﴾ تعداد ابیات: ۲۹۴ ﴿﴾



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
به نام خداوند بخشنده مهربان  
 الرَّكِّیْبِ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمٰتِ  
از احروف مقطعه و اسرار الهی است) این قرآن کتابی است که ما به تو فرستادیم تا مردم را  
به امر خدا ایشان از ظلمات جاهلی و کفر بیرون آوری  
 اِلَى النُّورِ بِاِذْنِ رَبِّهِمْ اِلَى صِرٰطٍ الْعَزِیْزِ الْحَمِیْدِ ﴿۱﴾  
عالم نور رسانی و به راه خدای مقتدر سوره صفات رهسار گردانی (۱)  
 اَللّٰهُ الَّذِیْ لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَوِیْلٌ  
خدیبر که هر چه در آسمانها و زمین است همه بکنک او است  
 لِلْكَافِرِیْنَ مِنْ عَذَابٍ شَدِیْدٍ ﴿۲﴾  
بر کافران از عذاب سخت (۲)

کسرد اشارت از الف وز لام و را  
 کو به خلقان رهنمای مطلق است  
 ما فرستادیم از لطف این «کتاب»  
 آوری بیرون به سوی علم و نور<sup>۱</sup>  
 رهنما گردی به نور عقل و فهم  
 هم به توفیقش که یابند اهتدی<sup>۲</sup>  
 منتهی گردد به منزل بی گزند  
 جز خدای غالب استوده کار<sup>۳</sup>  
 هر چه هست او راست بر وجه یقین  
 کافران را از عذابسی سخت تر

۱۷۵۱۴- بعد بسم الله، لطیف رهنما  
 ۱۷۵۱۵- اول هر اولی یعنی حق است  
 ۱۷۵۱۶- بر تو ای پیغمبر کامل نصاب  
 ۱۷۵۱۷- تا خلاق را زظلمات شرور  
 ۱۷۵۱۸- یا که از تاریکی پندار و وهم  
 ۱۷۵۱۹- وین شود با اذن و فرمان خدا  
 ۱۷۵۲۰- تا که آن راه عزیز ارجمند  
 ۱۷۵۲۱- نیست در ره سالکان را عون و یار  
 ۱۷۵۲۲- آن خدا کاند در سماوات و زمین<sup>۲</sup>  
 ۱۷۵۲۳- رنج و محنت باشد از هر رهگذر



۱- نور: از آنجا که همه نیکی‌ها و پاکی‌ها و ایمان و تقوی و فضیلت در پرتو نور توحید، یک حالت وحدت و یگانگی به خود می‌گیرند و در پرتو آن یک جامعه واحد ساخته می‌شود، «نور» به صورت مفرد آمده در حالی که تاریکی به صورت جمع (ظلمات) آمده است زیرا ظلمت، همه جا مایه پراکندگی و تفرقه صفوف است، ستمگران، بدکاران و آلودگان به گناه، حتی در مسیرهای انحرافی خود اغلب وحدت ندارند و با هم در حال جنگ‌اند.

۲- از آنجا که سرچشمه همه نیکی‌ها، ذات پاک خداست، و شرط اساسی درک توحید، توجه به همین واقعیت است، بلافاصله اضافه می‌کند که همه این هدایت‌ها و رساندن مردم از ظلمات به سوی نور، به اذن پروردگار مردم صورت می‌گیرد و تا مشیت او نباشد هدایتی نخواهد بود.

۳- و این نور، به سوی راه خداوند عزیز و حمید است، و این راه همان دین اسلام است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).  
خداوند می‌فرماید که ای محمد، این چراغ قرآن که در دست توست، افرورنده آن ماییم و راهبر به وی آن کس بود که ما خواهیم. (از جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ

یعنی آن‌ها که

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

زندگانی دنیا را بر آخرت مقدم و محبوب تر دارند و خلق را از راه خدا بازدارند

وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿٣﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا

و آن راه راست را به شک و شهادت کج کنند، آنان در گمراهی بسیار دورند. (۳)

مِّن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُم فَيُضِلُّ اللَّهُ

هیچ رسولی در میان قومی فرستادیم مگر به زبان آن قوم تا بر آنها (معارف و احکام الهی) بیان کند آن گاه خدا

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

هر که را خواهد به ضلالت و اسی گذارد و هر که را خواهد به مقام هدایت می‌رساند و او شدای اختیار داناست. (۴)

﴿۴﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ

وَمَا مَوْسَىٰ عَمْرَأًا يَا آيَاتِ خُودَا بَا تَوْرَاتِ وَمَعْجَزَاتِ، بِرَفْعِ هَوَاتِنِ، اِفْرَسْتَادِيمِ كَه قَوْمِ رَمَزِ ظُلْمَاتِ، اِجْهَلِ وَ كَمْرَاهِي، بِيْرُونِ اُوْرُوْهٍ عَالَمِ نُوْرِ رَسَانِ  
قَوْمِكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوْرِ وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ

روزهای خدا را یاد آنها آور، از ظلمات اجهل و گمراهی که در این یاد آوری بر هر شخصی که مقبور و شکر گزار است دلایل روشنی آهسته است  
اللَّهِ اِتِّفَاقِي فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿۵﴾

ایام الله را بر حق باایام عهد الهت و روزگار عالم در، و بر حق به ایام ظهور پیمبران و بر حق خودت عظیم لغفیر مؤمنان و مهربان کافران تفسیر کردمانند (۵)

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

و اذی رسول ما یاد کن و حق که موسی به قوم خود گفت: به خاطر آورید من نعمت بزرگ خدا را بر خودتان  
إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ أَلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ

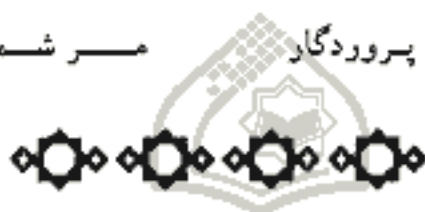
که شما را از فرعونیان نجات داد که آنها شما را به ظلم و شکنجه سخت می افکندند  
وَيَذَّبَحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي

و برستان را کشت و دختران و آینه دلالت و بیچارگی از تنه می گذاشتند  
ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿۶﴾

این امور ابتلا و امتحان بزرگی از جانب خدا بآن بر شما بود (۶)

- |  |  |
|--|--|
| دوست‌تری دارند از دیگر سرای            | ۱۷۵۲۴- آن کسان که زندگی این بنای               |
| مردمان را کاین کج است و ناروا          | ۱۷۵۲۵- باز می‌دارند از راه خدا <sup>۳</sup>    |
| گمراهی دور و ابقد زاگهی                | ۱۷۵۲۶- این گمراه باشند اندر گمراهی             |
| جز به نطق قوم او <sup>۲</sup> در کشوری | ۱۷۵۲۷- نی فرستادیم ما پیغمبری <sup>۴</sup>     |
| هم زیانش را بفهمند آن گروه             | ۱۷۵۲۸- تا بیان سازد معانی از وجوه              |
| یعنی آن کو خود گذشت از راه راست        | ۱۷۵۲۹- پس خدا گمراه کند آن را که خواست         |
| کاوست غالب، راست زو هم کارها           | ۱۷۵۳۰- هم شود آن را که خواهد رهنما             |
| بسا عصا و معجزاتی بی‌کران              | ۱۷۵۳۱- ما فرستادیم «موسی» را چنان <sup>۵</sup> |
| آوری بیرون، نسمانی در قصور             | ۱۷۵۳۲- قوم خود را تا زظلمت سوی نور             |
| روزهای حق <sup>۳</sup> به استسعادشان   | ۱۷۵۳۳- پندشان ده آور اندر یادشان               |
| رفته بر پاداش کفر از رنج و غم          | ۱۷۵۳۴- یعنی از آن روزها که بر امم              |
| زیر دست قوم فرعون شریر                 | ۱۷۵۳۵- یا زایامی که بودندی اسیر                |
| روزهای وصل عشق آموزها                  | ۱۷۵۳۶- عارفان گویند هست آن روزها               |

بهر هر «صیبار» <sup>۴</sup> شاکر بر نسق	۱۷۵۳۷- اندر آن باشد بس از آیات حق
ور که نعمت رو کند باشد «شکور»	۱۷۵۳۸- گر بلا آید بود مؤمن صبور
«نِعْمَةَ اللَّهِ» «اذْکُرُوا» یا قَوْمًا <sup>۵</sup>	۱۷۵۳۹- یاد کن چون گفت «موسی» قوم را
چون ره‌اند از آل فرعون دغا	۱۷۵۴۰- نعمتی کانعام کرد او بر شما
رنج و سختی بی‌شمار و بی‌حساب	۱۷۵۴۱- می‌چشائیدنتان از هر عذاب
و آن زنانان را به خدمت داشتند	۱۷۵۴۲- تیغ بر اینانتان بگذاشتند
گردد از یعقوبیان طفلی پسید	۱۷۵۴۳- کاهانشان گفته بودند از وعید
دولت فرعون از او آید به سر	۱۷۵۴۴- که کند این ملک را زیر و زبر
گر پسر بُد، می‌بکشتند از عناد	۱۷۵۴۵- پس ز اسرائیلیان هر زن که زاد
مر شما را بس بسزرگ و ناگوار	۱۷۵۴۶- وین بسلائی بود از پروردگار



۱- راه خدا: (سَبِيلُ اللَّهِ)؛ راه فطرت است که کافران با ایجاد موانع مختلف، مانند تشویق مردم به گناه و زینت دادن هوس‌ها و زخازف دنیوی در نظر آنان بر سر راه آن سدّ ایجاد می‌کنند و علاوه بر آن سعی می‌کنند که این راه را کج و دگرگون و ناروا جلوه دهند.

۲- نطق قوم او: زبانی که مردم همان قوم به آن تکلم می‌کنند.

۳- روزهای حق: اشاره به «آیامِ اللَّهِ» در آیه ۵، که تمامی روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر هستند. هر روز که یکی از فرمان‌های خدا در آن چنان درخشیده که بقیة امور را تحت الشعاع خود قرار داده، از آیامِ اللَّهِ است. بعضی گفته‌اند اشاره است به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امت‌های راستین آنها و بعضی این روزها را روزهایی دانسته‌اند که خدا، اقوام سرکش را به زنجیر عذاب می‌کشد. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که «آیامِ اللَّهِ» سه روز است: روز قیام مهدی (عج)؛ روز مرگ و روز رستاخیز.

و از پیامبر اسلام (ص) نیز حدیثی روایت شده که فرمود: آیامِ اللَّهِ، روزهای نعمت‌های او، و آزمایش‌های او، به وسیله بلاهای اوست.

در جلد هفتم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است:

[... بنا بر تحقیق، ایام خدا عبارت از مراتب آخرت و مقام انسان است از عالم مثال و نفوس و عالم فرشتگان صف بسته، و فرشتگان مقرب، و قلب و روح و عقل... تا آخر مراتب و عوالم. و هم چنین است مراتب نازل، مانند جهنم نفس و درکات آن و جحیم و طبقات آن، شاید تفسیر به حوادث و نعمت‌ها و نعمت‌ها، جهت اشاره به چیزهایی است که در آن مراتب وجود دارد.]  
(به اختصار).

۴- ضَبَّارٌ: صیغه مبالغه، به معنی بسیار صبر کننده.

۵- مراجعه شود به معنی آیه ۶

وَإِذْ تَأَذَّنَ

و (باز به خاطر آرید) وقتی که

رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ

و اگر کفران کنید

نعمت شما می‌افزایم

عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿٧﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرًا أَنتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ

یک مرتبه

اگر شما و همه اهل زمین

و (باز به یاد آرید که) موسی گفت:

عذاب من بسیار سخت است. (۷)

جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٨﴾ الْمُرِّيَاتِكُمْ نَبِؤُا الَّذِينَ

آیا اخبار بسیاری از

خدا (از همه) بی نیاز و ستوده صفات است. (۸)

مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ

مانند قوم نوح و عاد و ثمود و القوم

پیشینان شما

بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ

بعد از اینها که جز خدا کسی بر احوالشان آگاه

نیست به شما نرسیده که بی‌غیر ایشان

آیات و معجزات

دوشن بر آنها آوردند

فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ

و آنها (از تعجب و خشم) دست به دهان فرو برده

می‌گفتند که ما به هر چه شما پیغمبران ما مأمور

تبلغ آن هستید کافریم

و آنها (از تعجب و خشم) دست به دهان فرو برده

بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ ﴿٩﴾

دعوت می‌کنید شک و تردید داریم (۹)

و هم در آنچه شما ما را بدان

دعوت می‌کنید شک و تردید داریم (۹)



حق پی افزونی انعامتان	۱۷۵۴۷- یاد آرید آنکه کرد اعلامتان <sup>۷۲</sup>
نعمت افزایم شما را بی سخن	۱۷۵۴۸- که کنید از شکر نعمتهای من
مر عذابم ناسپاسان راست سخت	۱۷۵۴۹- ناسپاسی ور کنید از سوء بخت
تا رسانده بسنده را بر قرب وی	۱۷۵۵۰- شکر افزایش به نعمت پی به پی
مر شما گردید خود با کُلّ ناس	۱۷۵۵۱- گفت «موسی» ای گروه از ناسپاس <sup>۷۳</sup>
بی نیازی است او زشکر مردمان	۱۷۵۵۲- هر که هست اندر زمین از انس و جان
ناطق اند اشیا به شکرش بر مسزید	۱۷۵۵۳- از هر آن شکری غنی است و «حمید» <sup>۷۴</sup>
نی بر آن کو خالق ارض و سماست	۱۷۵۵۴- پس زیان ناسپاسی بر شماست
ز آن کسان که از شما بودند پیش؟	۱۷۵۵۵- بر شما نامد خبر آیا که پیش <sup>۷۵</sup>
و آن کسان کز بعدشان آمد به بود <sup>۷۶</sup>	۱۷۵۵۶- از قبیل «نوح» و «عاد» و هم «ثمود»
از فزونی جز خداوند اخذ	۱۷۵۵۷- کس نداند آن جماعت را عدد
کس خبر جز حق نداد از چند و چون	۱۷۵۵۸- قرن‌ها بودند وز اهل آن قسرون
بی‌نیاتی <sup>۷۷</sup> انبیا از هر نشان <sup>۷۸</sup>	۱۷۵۵۹- می بیاوردند بر پیشینیان
دست های خویش بر افواه خود	۱۷۵۶۰- پس بگردانند زانکار و حسد
که فرستاده شدید آن را به ما	۱۷۵۶۱- نگرویدستیم گفتند آنچه را
واز خدا بر ما شما پیغمبرید	۱۷۵۶۲- یعنی اندر زعم خود نیک اخترید
که شما خوانید خود ما را بدان <sup>۷۹</sup>	۱۷۵۶۳- مادر آن باشیم بر شک و گمان



۱- در حقیقت، شک نعمت و ایمان آوردن به خدا، مایهٔ افزونی نعمت بنده است و گرنه خداوند بی نیاز است که اگر تمامی کائنات هم کافر شوند، گردی بر دامان کبریایی او نمی‌نشیند و خدا حتی به تشکر و ستایش احتیاج ندارد چرا که او ذاتاً ستوده (حمید) است و اگر نیازی در ذات پاک او راه داشت، واجب الوجود نبود و مفهوم غنی بودن او نیز آن است که همه کمالات در او جمع است و کسی که چنین است ذاتاً ستوده و شایستهٔ حمد است.

۲- بود: دنیا، هستی.

۳- بیّنات: (جمع بیّنه)؛ دلایل روشن.

۴- ممکن است جمله «أَلَمْ يَأْتِكُمْ...» (آیه ۹) دنباله گفتار موسی (ع) بوده باشد که در آیه قبل آمده و یا ممکن است خطاب با محمد (ص) و امت او باشد، در هر صورت از نظر نتیجه، تفاوت چندانی ندارد.

۵- مفهوم ابیات ۱۷۵۶۰ تا آخر ۱۷۵۶۳ ← پیامبران اقوام گذشته با دلایل روشن به سوی آنها آمدند اما آنها از سر تعجب و انکار دست بر دهان گذاشتند و گفتند ما به آنچه شما به خاطر آن فرستاده شده‌اید و در خیال خودتان فکر می‌کنید که نیکبخت هستید و از سوی خدا به عنوان پیامبر، بر ما انتخاب شده‌اید، کافریم و به آن شک داریم، پس با این شک و تردید چگونه ممکن است دعوت شما را بپذیریم؟ بیان «تردید» در حقیقت علتی است برای عدم ایمان زیرا ایمان آوردن نیاز به یقین دارد.

﴿قَالَتْ﴾

رَسُولَهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكَكَ فَأَطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ

رسولان

در جواب آنها گفتند: آیا در خدا که آفریننده آسمانها و زمین است شک دارید؟

لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ

و می خواهد به اجل معین

گناهانان می خواهد

معفرت و آموزش از

مَسْمًى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا

که می خواهید ما را

مثل خود بشری بشر نمی دانید

باز کفران گفتند: ما شما (پیغمبران) را

عَمَا كَانَتْ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَاتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿١٠﴾

از آنچه پدران ما می پرستیدند منع کنید، پس (اگر به راستی پیغمبر هستید) برای ما حجت و معجزی آشکار (که ما را مجبور به ایمان کند) بیاورید. ﴿۱۰﴾

قَالَتْ لَهُمْ رَسُولَهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ

لیکن خدا

که آری ما هم مانند شما بشری بیش نیستیم

رسولان باز به کفران پاسخ دادند

يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كُنَّا لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ

و ما را نرسد که برای شما

بندگان که بخوانند (به نسبت بزرگ نبوت) حجت می گذارند

بر هر کس از

بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

و مؤمنان (در هر حال) باید تنها به خدا توکل کنند. ﴿۱۱﴾

آیت و معجزی (لا به اذن و دستور خدا بیاوریم)

﴿١١﴾ وَمَا لَنَا إِلَّا تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا

در سورتی که خدا ما را به راه راستان هدایت فرموده؟

و چرا ما بر خدا توکل نکنیم

وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَاءٍ ذَيْمًا وَمَا عَلَيْنَا لَنْهِيَ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۱۲﴾

(در راه اطاعت و رضای خدا) بر آزار و ستم های شما سر خواهیم آورد، و ارباب توکل باید (در همه حال خوش و ناخوش) تنها بر خدا توکل کنند. (۱۲)

﴿۱۲﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّسُلُ هُمْ لَنْخُرِجَنَّكُمْ مِنْ

که ما البته شما را از شهر و دیار خود بیرون می‌کنیم

أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنْهَلَكَنَّ

سگر آنکه به آیین ما برگردید، در این حال (که رسولان ما بوسی از ایمان کافران شدند) خدا به آنها وحی فرمود که اعم سخورید البته ما

الظَّالِمِينَ ﴿۱۳﴾

ستمکاران را هلاک خواهیم کرد. (۱۳)

- ۱۰۰  
 ۱۷۵۶۴- پس بگفتند آن رسولان بی هوس ما شما را بر خدا خوانیم و بس  
 ۱۷۵۶۵- هست آیا در وجود او شک؟ کی کند شک در خدا، ذی مُدْرَکی<sup>۱</sup>  
 ۱۷۵۶۶- آفرینندهٔ سماوات و زمین شک کنند در وی مگر بی عقل و دین  
 ۱۷۵۶۷- مر شما را خواند او بر دین و راه تا بیامزد شما را از گناه  
 ۱۷۵۶۸- باز پس دارد شما را در عذاب تا به وقت نام برده از حساب<sup>۲</sup>  
 ۱۷۵۶۹- قوم گفتند آن رسولان را دگر نیستید الا شما چون ما بشر  
 ۱۷۵۷۰- بازمان خواهید دارید از جفا صی پرستیدند ز آنچه آباء ما؟  
 ۱۷۵۷۱- حجتی آرید بر ما پس متین ایستند «فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ»<sup>۳</sup>  
 ۱۷۵۷۲- باز گفتند آن رسولان قوم را ما نه ایم «إِلَّا بَشَرٌ» هم چون شما  
 ۱۷۵۷۳- لیک حق منت گذارد از و داد بر هر آن عبدی که خواهد از عباد  
 ۱۷۵۷۴- نیست ما را حجتی کز اقتراح<sup>۴</sup> آن شما خواهید از ما بی صلاح  
 ۱۷۵۷۵- جز که آن باشد به فرمان خدا بی زامرش نیست راهی بر خدا  
 ۱۷۵۷۶- هر نبی را معجزی گردید خاص جز بر آن او را نباشد اختصاص  
 ۱۷۵۷۷- تکیه ما را نیست جز بر امر حق هر چه او بنوشته، خوانیم از ورق  
 ۱۷۵۷۸- پس توکل<sup>۵</sup> مؤمنان را بر خداست بی توکل نیست کس بر راه راست

بر خدای خود کز او روشن فریم	۱۷۵۷۹- چیست ما را کد توکل ناوریم
هم به دست او زمام کارهاست	۱۷۵۸۰- یعنی او بنموده بر ما راه راست
بر اذیت‌ها که بینیم از عباد	۱۷۵۸۱- صبر ما بالله کنیم از اعتماد
وانسدر آن باشند راسخ و ارجمند	۱۷۵۸۲- بر خدا باید توکل پس کنند
کز زمین خود کنیم اخراجتان	۱۷۵۸۳- بر رُسل گفتند کفار از عیان
یعنی انسدر ملت و آیین پیش	۱۷۵۸۴- عود یا بر ما کنید از روی کیش
خود یکی واقع شود اندر قرار	۱۷۵۸۵- پس قسم خوردند تا از این دو کار
بر هلاکِ اهل ظلم از ذوالکرم	۱۷۵۸۶- پس بر ایشان وحی آمد با قسم
جسمشان ویران کنم، جان را هلاک	۱۷۵۸۷- کرد خواهم یعنی ایشان را هلاک



- ۱- پیامبران، به آنها گفتند آیا در وجود خدایی که آفریننده است شکی وجود دارد؟ (فاطر در اصل به معنی شکافنده است ولی در آیه ۱۰ سوره ابراهیم، کنایه از آفریننده است، گویی ظلمت عدم با نور هستی، به برکت وجود خداوند از هم شکافته می‌شود). چگونه ممکن است در وجود چنین پروردگاری، انسان دارای ادراک (ذی مُذَرِّک) تردید نماید؟
- ۲- وقت نام برده از حساب؛ منظور همان «أَجَلٌ مُّسَمًّى» است که در آیه ۱۰ ذکر شده است. انسان دارای دو نوع اجل است، یکی «اجل مُّسَمًّى» که سررسید نهایی عمر، یعنی همان مدتی که آخرین توانایی بدن برای حیات است، و دیگری «اجل معلق» یعنی پایان یافتن عمر انسان، بر اثر عوامل و موانعی در نیمه راه، و این، غالباً بر اثر اعمال بی رویه خود او و آلودگی به گناهان مختلف است.
- ۳- رجوع شود به معنی آیه ۱۰.
- ۴- إِقْتِرَاح: به تحکم از کسی چیزی خواستن.
- ۵- توکل: [ ← «توکل»(\*) ].

وَلَنْسُكِنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ

و محققا ما شما رسولان (و پیروانان) را در سرزمین کافران پس از هلاک آنها (با آسایش و امانی)

ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾ وَأَسْتَفْتَحُوا

ساکن می گردانیم (با آسایش) بجنب کسی است که از مقام من خائف است و از وعده قهر و عقاب من می ترسد. (۱۴) و (از خدا) فتح و پیروزی خواهند

وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيَسْقَى

(و البته فتح و پیروزی بر حسب وعده مانعبر رسولان خداست) و نصیب هر مستکبر جبار هلاکت رحمان است. (۱۵) از پس گردنکش عود آتش دوزخ خواهد بود

مِنْ مَاءٍ صَكْدِيدٍ ﴿١٦﴾ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ.

و آبی که به او آشامند (در دوزخ) آب بلبه چرکین است. (۱۶) که آن آب بلبه را جرعه جرعه می آشامد و هیچ گوارای او نشود.

وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ

و از هر جانب مرگ به وی روی آور شود

وَرَأَيْتَهُ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴿١٧﴾ مِثْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ

فرآوری او عذابی سخت خواهد بود. (۱۷) مثل اعمال کسانی که به خدا کافر شدند

أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ

به خاکستری می ماند که در روز تشنه شدیده همه به باد آسفتن

مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٨﴾

کوشش خود هیچ نتیجه نبرند. این همان ضلالت او حدیث است دور (از طریق نجات) است. (۱۸)

الْمُتَرَاتِكِ اللَّهُ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ

(ای بشر) آیا ندانستی که خدا آسمانها و زمین را به حق و برای مقصود بزرگی آفریده

يُذْهِبُكُمْ وَيَأْتِي بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٩﴾ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ

شما (جنس بشر) همه را از زمین نابود می سازد و خلق دیگر از تو می آفریند. (۱۹) و این کار اصلا بر خدا دشوار نیست. (۲۰)



بَعْدَ إِشْرَاقِ الشَّمْسِ  
مِثْلَ بَرِّجَانَدِ بِهٖ وَفَقِ آيَةِ رَا  
خَانَهُ رَا غَسِيرِي بِسَرْدِ بِرِ چَارِهَاش

۱۲۰  
۱۷۵۸۸- مر شما را بر زمینشان جا دم  
۱۷۵۸۹- گفت پیغمبر هر آن ۱ همسایه را  
۱۷۵۹۰- حق کند زان شهر و بیت آواره اش

- ۱۷۵۹۱- این بود امری مقّر بسی سخن
- ۱۷۵۹۲- یعنی از آن موقعی کز انتقام
- ۱۷۵۹۳- یا که ترسد از وعیدم<sup>۴</sup> بر عذاب
- ۱۷۵۹۴- گر چه نزد آنکه عقلش رهبر است
- ۱۷۵۹۵- پس طلب کردند نصرت از خدا<sup>۵</sup>
- ۱۷۵۹۶- باز رستند انبیا، شد ناامید
- ۱۷۵۹۷- بعد از این هم دوزخ آمد جایشان<sup>۶</sup>
- ۱۷۵۹۸- جرعه جرعه می‌خورند ایشان از او<sup>۷</sup>
- ۱۷۵۹۹- گر قباحتهای نفس بد بسیر
- ۱۷۶۰۰- آید او را رنج موت از هر مکان
- ۱۷۶۰۱- با وجود این چنین محنت ز پی
- ۱۷۶۰۲- اینست وصف آن کسان کز حالشان<sup>۸</sup>
- ۱۷۶۰۳- همچو آن خاکستری که تند باد
- ۱۷۶۰۴- می‌کند آن را پراکنده چنان
- ۱۷۶۰۵- فعل نیک کافران باشد چنین
- ۱۷۶۰۶- نیستشان قدرت به چیزی در جزا
- ۱۷۶۰۷- هر عمل کآن نیست از حزم و حضور<sup>۹</sup>
- ۱۷۶۰۸- هیچ ای بسینده آیا ننگری<sup>۱۰</sup>
- ۱۷۶۰۹- کافریده است آن خدا از روی حق
- ۱۷۶۱۰- یعنی از حکمت نه بر لغو و مجاز
- ۱۷۶۱۱- مر شما را می‌برد گر خواهد آن
- ۱۷۶۱۲- نیست این اعدام و ایجاد از امور<sup>۱۱</sup>
- ترسد از کس از مقام<sup>۳</sup> حکم من
- باز دارند اهل عالم را تمام
- کآن بود موجود در یوم الحساب
- هر دمی خشر و حساب دیگر است
- یسا که حکم اندر ترائع<sup>۶</sup> انبیا
- هر کسی کو بود «جبار<sup>۷</sup> عنید»<sup>۸</sup>
- می‌دهند از آب آتش‌زایشان<sup>۹</sup>
- نیست نزدیک آن ز تلخی برگلو
- بشسوی این پیش آن باشد شکر
- لیک نبود مرده، دارد بلکه جان
- سخت‌تر باشد عذابی بهر وی
- بر خدا باشد به کفر اعمالشان
- بگذرد بر وی به وقت اشتداد<sup>۱۰</sup>
- که نماند زو اثر اندر مکان
- تخم حنظل<sup>۱۱</sup> کی دهد بار انگبین؟<sup>۱۲</sup>
- زان چه کردند اکتساب از خیرها
- هست گمراهی و از مقصود، دور
- یا ندانی از طریق برتری
- این سماوات و زمین را بر نسق<sup>۱۴</sup>
- کسوست از بیهوده کاری بی‌نیاز
- آورد خلق جدیدی در جهان
- بسر خدای مقتدر دشوار و دور



- ۱- هر آن: هر کس.
- ۲- به وفق آیه را: بر طبق این آیه (آیه ۱۳ و ۱۴ سوره ابراهیم).
- ۳- مقام: در اینجا به معنی موقعیت پروردگار در هنگام محاسبه و نیز نظارت شدید خداوند بر اعمال بنده و قیام برای اجرای عدالت و احقاق حق.
- ۴- وعید: تهدید، وعده بد کردن.
- ۵- وقتی پیامبران تمام وظیفه خود را در برابر قوم خویش انجام دادند اما عده‌ای ایمان آوردند و بقیه هم‌چنان به کفر پافشاری داشتند، صبر پیامبران به پایان رسید و از خدا تقاضای فتح و پیروزی کردند.
- ۶- ترفع: رجوع مدعی و مدعی علیه به قاضی مَرْضَى الطرفین. با هم عرض کردن چیزی در نزد حاکم.
- ۷- جَبَّار: متکبر، گردنکش.
- ۸- عَنید: آنکه از راه حق منحرف شده است.
- ۹- آب آتشنا: «صدید» (در آیه ۱۶)؛ چرکی است که میان پوست و گوشت جمع می‌شود و در این‌جا، کنایه از آب بد بوی متعفن و بد منظره، مانند چرک و خون است. چرکابه، خونابه، زردآب.
- ۱۰- إِشْبِدَاد: سختی، شدت یافتن.
- ۱۱- حَنْظَلٌ: میوه‌ای بسیار تلخ شبیه هندوانه بسیار کوچک.
- ۱۲- انگیبن: عسل، شهد، هر چیز شیرین.
- ۱۳- حَزْم: آگاهی، دور اندیشی.
- ۱۴- نُسُق: نظم و ترتیب.

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا

و (دروزی که) مردم از قبرها برانگیخته و به پیشگاه خدا حاضر شوند آنگاه ضعیفان به گردنکشان گویند

إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مَغْنُونٌ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ

ما (در دنیا) تابع رای شما بودیم آیا (الروز) شما هیچ از عذاب خدا ما را کفایت

مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا

خواید کرد؟ جواب دهند که اگر ما را از خدا سعادت هدایت بود ما هم شما را هدایت می کردیم، اکنون هر چه

أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبْرًا مَا لَنَا مِنْ مَحْصِنٍ ﴿۲۱﴾ وَقَالَ الشَّيْطَانُ

بر و (شماس کبیر یا سیر و تحمل، پکشان است و هیچ از عذاب) اگر ز گاهی شماریم (۲۱) و چون حکم انیاست) به پایان رسید

لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ

از اعل بهشت از اعل دوزخ جدا شدند) در آن حال شیطان برای تکوینش و نسیخ کردن آن) گویند خدا به شما به حق و راستی وعده داد

فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ

و من به خلاف حقیقت شما را وعده دادم و خلف وعده کردم و بر شما برای وعده دروغ خود هیچ حجت و دلیل قاطعی نیاوردم و تنها شما را فراخواندم

فَأَسْتَجِبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا آتَانَا

و شما اجابت کردید پس (الروز) شما ابلهان که سخن بی دلیل مرا بپذیریدید، مرا ملامت نکنید، بلکه نفسی ابرطیع) خود را ملامت کنید، که امروزه من

بِمَصْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمَصْرِحِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا

فراوردس شما خواهم بود و نه شما فراوردس من توانه بود من به شرخی که شما

أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

به انغوی) من آورید معتقد بنمای آری (در این روز) مستکبران عالم را عذابی دردناک خواهد بود (۲۲)



مردگان از قبر در یَوْم الْقِيَام  
از تحقق بر وقوع امر بود  
بسیروان کفر یعنی آن چنان  
منکر پیغمبران آن سان شدیم  
چیزی از ما دفع سازید از «عذاب»

۲۱  
۱۷۶۱۳- بر برون آیند ز امر حق تمام  
۱۷۶۱۴- ظاهر ارگفت او شدند اندر شهود  
۱۷۶۱۵- عاجزان<sup>۲</sup> گویند پس با سرکشان<sup>۳</sup>  
۱۷۶۱۶- که شما را ما به جان تابع بُدیم  
۱۷۶۱۷- نک شما هستید آیا کز شتاب



۱۷۶۱۸- گفت گر بر ما نماید ره خدا	هم شما را ره نسمایم از ولا
۱۷۶۱۹- پس بگویند از ره عجز و قَزَع <sup>۴</sup>	صبر ما بسا شد مساوی بر جَزَع <sup>۵</sup>
۱۷۶۲۰- نیست ما را خود پناهی برقرار <sup>۶</sup>	دیو گوید امر چون شد برگذار
۱۷۶۲۱- وعده حق مر شما را بود راست	وعدۀ من گشت ظاهر که خطاست
۱۷۶۲۲- اینکه گفتم نیست حشری در عیان	ور بود بسا شد شفاعت <sup>۷</sup> تسائبان
۱۷۶۲۳- پس شما را وعده من شد خلاف	آنچه گفتم بود بر کذب و گزاف
۱۷۶۲۴- بر شما از وعده‌های بی نمود	حجت و سلطانی از من نبود
۱۷۶۲۵- جز که من خواندم شما را بر ضلال	پس شما کردید اجابت بی سؤال
۱۷۶۲۶- پس شما بر من ملامت ناورید	ز آن که هم خود بر ملامت در خورید <sup>۸</sup>
۱۷۶۲۷- مر شما را من نسیم فریاد رس	هم شما نسوید بر من دادرس
۱۷۶۲۸- من شدم کافر بر آن کز پیش ازین	با حق انبازم گرفتید از یقین
۱۷۶۲۹- یا که من کافر به حق بودم زپیش	خود به ترک سجده از طغیان بیش
۱۷۶۳۰- پس نه من امروزتان بر یاری ام	بسا شد از شرک شما بی‌یاری ام <sup>۹</sup>
۱۷۶۳۱- ز آن که امروز است ظالم را عِقاب	چاره نبود مشرکان را از «عذاب» <sup>۸</sup>
۱۷۶۳۲- این سخن بشنو هم امروز از عدو	نیست حاجت محشری تا گوید او <sup>۹</sup>



۱- مفهوم بیت ۱۷۶۱۴ ← اگر خداوند در آیه ۲۱ سوره ابراهیم می‌فرماید: «وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا...» (در قیامت، وقتی همه در برابر خدا ظاهر شدند...) و فعل ماضی «بَرَزُوا» (ظاهر شدند) را به کار می‌برد، مقصود از آن، ظاهر می‌شوند (یعنی زمان آینده) است اما چون مسائل مربوط به قیامت، قطعی و تخلف‌ناپذیر است و محققاً به وقوع خواهد پیوست در بسیاری از آیات قرآن، با صیغه ماضی بیان شده است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۲- عاجزان: اشاره است به «ضَعْفُوا» (در آیه ۲۱) یعنی پیروان نادانی که با تقلید کورکورانه خود را به وادی ضلالت افکندند و در واقع افرادی ضعیف‌الرای بوده‌اند.

۳- سرکشان: اشاره به مستکبران که عامل گمراهی مستضعفان بودند و آنها را رهبری می‌کردند.

۴- فَزَع: ترس، هراس، ناله و زاری.

۵- جَزَع: بی‌تابی، ناشکیبایی، ناله و زاری.

۶- مفهوم ابیات ۱۷۶۲۱ تا آخر ۱۷۶۲۶ ← وقتی کار حساب بندگان صالح و غیر صالح پایان یافت ابلیس به آن عاجزان گفت: خدا به شما وعده حق داد و اکنون مشخص شد که وعده‌های من باطل و خلاف بود، اینکه به شما به دروغ می‌گفتم که روز رستاخیزی در کار نیست و اگر هم باشد، گناهکاران (بی حساب) مورد شفاعت قرار خواهند گرفت و نظایر این وعده‌های دروغین همگی تنها دعوتی باطل بود و من بر شما حجت و تسلطی نداشتم، بلکه من تنها شما را به سوی گمراهی و ضلالت خواندم و شما نیز پذیرفتید، بدون اینکه اعتراضی نمایید، پس مرا سرزنش نکنید، بلکه خود را سرزنش نمایید، زیرا که شما، خود بر ملامت و سرزنش درخورید. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۷- مفهوم ابیات ۱۷۶۲۸ تا آخر ۱۷۶۳۰ ← شیطان خطاب به آن ضعفا و عاجزان که در دنیا از او پیروی کردند و گمراه شدند می‌گوید: من اکنون اعلام می‌کنم که از شرک شما درباره خود و این‌که اطاعت مرا در ردیف اطاعت خدا قرار دادید بیزارم و به آن کفر می‌ورزم. و یا می‌توان جمله «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» در آیه ۲۲ را این‌گونه معنی نمود که شیطان می‌گوید من نسبت به خداوند از آن‌زمان که از فرمان او سرپیچی نمودم و طاعی گشتم و آدم را سجده نکردم، یعنی پیش از آن‌که شما را بفریبم و گمراه نمایم، کفر ورزیدم. و به هر حال نه من می‌توانم در برابر حکم قطعی و مجازات خداوند به فریاد شما برسیم و نه شما می‌توانید فریاد رس من باشید. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۸- در این‌که آیا جمله «إِنَّ الظَّالِمِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (در انتهای آیه ۲۲) دنباله سخنان شیطان است یا جمله مستقلی است از ناحیه پروردگار، در میان مفسران گفتگو است، اما بیشتر چنین به نظر می‌رسد که جمله مستقلی از طرف خداوند است که در پایان گفتگوی شیطان با پیروانش به‌عنوان یک درس آموزنده فرموده است، یعنی خداوند می‌فرماید بدانید برای

ستمکاران قطعاً عذاب و عقابی دردناک است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).  
 ۹- مفهوم بیت ۱۷۶۲۲ ← با توجه به اینکه در چند بیت بعدی نکاتی پندآموز در مورد ضلالت حاصل از شیطان نفس و آنچه که در ابیات قبلی به آنها اشاره شد ذکر می‌نماید در این بیت می‌گوید که، همین امروز و در همین دنیا و قبل از اینکه محشر و قیامت برپا شود به این سخنان گوش فراده و در این صورت نیازی نخواهد بود که در روز محشر و در آن فزع اکبر، در گروه گمراهانی باشی که مخاطب دشمن خودت، یعنی ابلیس قرار گرفته‌ای، زیرا که دیگر در آن روز نه ابلیس و نه هیچ کس دیگری فریادرس تو نخواهد بود.

وَأَدْخِلَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ  
و آنان را که به جنات آیدان آورده و عمل صالح کردند در بهشت‌های برند  
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ  
که زیر درختانش نهرها جاری است و همیشه به فرمان خدای خود در آن بهشت مظلومان و تحت آفاق  
 فِيهَا سَلَامٌ ﴿٢٣﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً  
در آنجا سلام است. (۲۳) ای رسول، آیا ندیدی که چگونه خدا کلمه پاکیزه را  
 كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾  
به درخت پاک و زیبایی مثل زده که اصل ساقه آن برقرار باشد و شاخه آن به آسمان ارفع و سعادت بر شود (۲۴)  
 تَوَاتَىٰ أَكْطَافِهَا كُلَّ حِينٍ يَا ذُنْ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ  
و آن درخت پاک و زیبا به اذن خدا همه اوقات میوه های مانگول و خوش دهد. مثل چنان پاک با دانش و معرفت و انکار و کردار نیکو در مذهب دائم  
 لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾  
برای خود و دیگران بدان در خشنویای بر نعم آمانند او خدا (این گونه امثال های واضح برای تذکر مردم می آورد. (۲۵)

۱۷۶۲۳- عقل<sup>۱</sup> در معنی بود پیغمبرت  
 بر تو سازد کشف، حال محشرت  
 ۱۷۶۲۴- نفس<sup>۲</sup> را بینی که میلش بر هواست  
 می‌کند امرت به فعلی کآن خطاست  
 ۱۷۶۲۵- چون شدی همراه میلِ نفسِ دون  
 حُزن و اندوهی تو را گیرد فزون  
 ۱۷۶۲۶- در تو گردد وَهْمٌ<sup>۳</sup> غالب، دل ضعیف  
 خویش بینی پیش هر دونی، خفیف

- ۱۷۶۳۷- گویی از چه من چنین بیدل شدم؟  
 ۱۷۶۳۸- شهر را والی و در جیشم، امیر  
 ۱۷۶۳۹- این همان روز است و این حال خیس  
 ۱۷۶۴۰- گر بدین یابی تنبه ذی هشی  
 ۱۷۶۴۱- نفس هر دم افکند در صد فحّت  
 ۱۷۶۴۲- دوزخی سوزنده تر هیچ از تو نیست  
 ۱۷۶۴۳- بعد ذکر حال کفار و وعید  
 ۱۷۶۴۴- گفت: <sup>۲۳</sup> «أَدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۶</sup>  
 ۱۷۶۴۵- در بهشتی دلپذیر و دلنشین  
 ۱۷۶۴۶- نزد اهل معرفت شیر و عسل  
 ۱۷۶۴۷- جادوان دارند اندر وی مقام  
 ۱۷۶۴۸- هیچ آیانگری ای دیده ور <sup>۲۴</sup>  
 ۱۷۶۴۹- مر کلام پاک گفت اندر سرشت  
 ۱۷۶۵۰- آن سخن تهلیل<sup>۹</sup> و توحید خداست  
 ۱۷۶۵۱- چون شجر که اصل آن باشد به خاک  
 ۱۷۶۵۲- هر زمان از رخصت پروردگار <sup>۲۵</sup>  
 ۱۷۶۵۳- می زند حق این مثلها ز اختصاص  
 ۱۷۶۵۴- یا که باشد حُبّ و ایمان آن درخت  
 ۱۷۶۵۵- شاخها باشد عملهای نکو  
 ۱۷۶۵۶- هر زمان از مشیت حق بارور
- خائف و غمگین و مستأصل شدم؟  
 همچو دزدان از چه گشتم سر به زیر؟  
 که به خود یابی بود قول بلیس  
 ورنه، تو نی آدمی، کآدم کشی  
 دوزخی خود، نیست ننگ از دوزخت  
 سوزی اندر خود همین اهریمنی است<sup>۴</sup>  
 وعده ایمانیان<sup>۵</sup> از حق رسید  
 که عملها کرده اند ایشان نکو  
 جاری از وی جوی شیر و انگبین  
 گشته مر تعبیر بر علم و عمل  
 ز امیر افرشتگانشان در سلام<sup>۷</sup>  
 حق مثلها چون زند در خیر و شر  
 چون درخت پاک باشد در بهشت  
 اصل ثابت فرغ آن اندر سماست  
 شاخ ایمان رفته از وی بر سماک  
 میوه شیرین و خوش آرد به بار  
 تا که دریابند آن را عام و خاص  
 اصل اندر دل به توحید است سخت  
 کز زمین بر چرخ هفتم رفته او  
 اهل دانش می خورند از وی ثمر<sup>۱۰</sup>



۱- عقل: | ← «عقل» (\*). |.

۲- نَفْس: | ← «نفس» (\*). |.

۳- وَهْم: در اینجا به معنی خوف و هراس و خیال و توهم. | ← «قوة وهمی» (واهمه) (\*). |.

۴- مفهوم ابیات ۱۷۶۲۳ تا آخر ۱۷۶۲۲ ← نیروی عقل مانند پیغمبر و راهنما، تو را از حال و وضعیت در روز محشر آگاه می‌سازد و قوای نفسانی هم‌چون ابلیس تو را به گناه و امیال باطل فرمان می‌دهد و در صورتی‌که هنوز قلب و روح در اثر تکرار گناهان تیره و ظلمانی نشده باشد، از انجام گناه دچار حزن و اندوه فراوانی می‌شوی و به تدریج خوف و هراسی در تو ایجاد می‌شود طوری‌که خود را از هر شخص فرومایه‌ای پست‌تر می‌بینی و از خود سؤال می‌کنی که چرا چنین ترسان و غمگین و افسرده شده‌ام و ذوقی به طاعت به درگاه پروردگار در خود احساس نمی‌کنم و هر چند در ظاهر و در نزد مردم از آبرو و مقام برخوردارم اما در باطن، خود را ضعیف و ناتوان می‌بینم؟ آری، این روز که خود را این‌گونه می‌بینی به‌سان همان روز محشر است و حالت درونی ناشی از همان گفته‌های ابلیس نفس توست که تاکنون تو را فریب داده؛ اگر از این وضعیت خود بپند بگیری و بیدار شوی که انسانی هوشیار و عاقبت‌اندیشی و در غیر این صورت تو انسانیت خود را از دست داده و در واقع همانند قاتلی هستی که روح والای انسانی خود را کشته و از نفس خود فریب خورده و نفست، هر لحظه تو را در صدف و دام می‌اندازد و در واقع تو خود تبدیل به جهنمی سوزان گشته‌ای که دیگر از جهنم ننگ و واهمه‌ای نداری و به آتش کرده‌های خود و نفس خویش می‌سوزی.

۵- ایمانیان: مؤمنان. آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند.

۶- آنها که ایمان آوردند وارد می‌شوند. (رجوع شود به معنی آیه ۲۳).

۷- بعضی گفته‌اند منظور، تحیت (دعا برای سلامتی و حیات افراد و هر نوع خوشامدگویی و سلام و دعا) که در آغاز ملاقات گفته می‌شود) و سلامی است که مؤمنان به یکدیگر می‌گویند یا فرشتگان به آنها می‌گویند. معنی سلام، آزادی و رستگاری است. (در جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار است: [می‌گوید آزاد شدید از احتراق، رستید از فراق. اینجا نه عقاب است نه حجاب، هان که وقت سماع است و دیدار و شراب. ...] اما ظاهر لفظ «أَدْخِلُ» آن است که این حکم را ندادند در روز اول، در عهد ازل و مؤمنان را آن‌روز به بهشت فرو آوردند که این حکم را ندادند، نه خواستی نو است که می‌دروا (باژگونه) کند، کرده ازل است که می‌آشکار کند، نه امروزشان می‌نوازد، که در ازیشان نواخته و این کار پرداخته، عابد همه نظاره ابد

کند، بیم وی از آن بود که تا فردا با من چه کنند، عارف همه نظاره ازل کند، سوزش همه آن بود که در ازل با من چه کرده‌اند، او که در ابد نگرد، همه رکوع و سجود بیند، او که در ازل نگرد، همه وجد و وجود بیند، از دیدار خود غایب بود، نه خود را بیند نه از خود، بلکه همه، حق را بیند و حق را داند، او که به ابد نگرد، هر چه بدو دهند قبول کند و به آن قانع شود، و او که به ازل نگرد، نه هیچ چیز قبول کند، نه به هیچ خلعت قانع شود، اگر هر چه در کونین خلعت است او را به آن بیاریند هر لحظتی که برآید برهنه‌تر بود، و اگر کل کونین مائده‌ای سازند و پیش دل وی نهند وی را از آن نزل چاشنی نیاید... ایشان را فرو آرند فردا در آن بهشت‌ها، نه یک بهشت است، که هشت بهشت است، نه هشت درجه است که صد درجه است... مردمی باید که در راه خدای جهاد کند، هم با نفس خویش به قهر، هم با دیو به صبر، هم با دشمن به تیغ، تا این درجه‌ها را گذاره کند و به فردوس رسد... [به اختصار].

۸- دیده‌ور: بیننده. در اینجا اشاره به پیامبر (ص) است.

۹- تهلیل: تسبیح کردن. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتن.

۱۰- در ابیات ۱۷۶۴۹ تا آخر ۱۷۶۵۶ که تفسیر آیات ۲۴ و ۲۵ سوره ابراهیم است به این نکته اشاره می‌شود که خداوند کلام پاک (كَلِمَةً طَيِّبَةً) را به درختی پاکیزه و پربرکت (شجره طَيِّبَةٍ) تشبیه می‌کند. بعضی مفسران «کلمه طیبه» را «کلمه توحید» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، و بعضی آن را «اوامر الهی» و برخی «ایمان» و گروهی «شخص مؤمن» و عده‌ای «روش و برنامه‌های سازنده» دانسته‌اند و می‌توان همه این‌ها را صحیح دانست و می‌توان گفت همه اینها مانند درختی پاکیزه است که میوه‌ای پاکیزه، شکوفه و گلی پاک و ریشه‌ها و شاخه‌هایی (اصل و فرع) حساب شده دارد، یعنی ریشه و اصل آن ثابت و مستحکم است و شاخه‌هایی سر به فلک کشیده دارد که از گرد و غبار زمین، دور است و از نور آفتاب و هوای سالم بیشتر بهره می‌گیرد و آن را بهتر به میوه‌های شیرین و خوب خود می‌رساند، میوه‌هایی که نه در یک یا دو فصل بلکه در هر زمان، به انن پروردگار، به همگان ارزانی می‌شوند. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ

و مثل کلمه کفر (و روح بلید)

كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار

مانند درخت بلیدی است که ریشه‌اش به قلب زمین نرود بلکه بالای زمین افتد (و زود خشک شود) و هیچ نیات و بقای ندارد. (۲۶)

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ

خدا اهل ایمان را با خفیه ثابت در حیات

الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ

دنیا و در آخرت پایداری می‌دارد و خداوند ستمکاران را به حال گمراهی وامی‌گذارد و خدا هر چه بخواهد

اللَّهُ مَا يَشَاءُ ۗ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا

(به اختیار مطلق) می‌کند. (۲۷) هیچ تبدیلی حال مردمی را که نعمت خدا را به کفر مبدل ساختند

وَاحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ۗ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَبُسْ

(و خود) و قوم خود را به دیار هلاک و هسبار کردند. (۲۸) بنی به دوزخ که بدترین

الْقَرَارُ

جایگاه است در آینه. (۲۹)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- ۱۷۶۵۷- و آن کلام کفر باشد در مثل<sup>۲۶</sup>
- ۱۷۶۵۸- همچو حنظل تلخ و ناخوشبوی و بد
- ۱۷۶۵۹- نیست او را هیچ پایان و قرار
- ۱۷۶۶۰- می‌کند بر مؤمنان ثابت خدای<sup>۲۷</sup>
- ۱۷۶۶۱- در حیات دنیوی بی معذرت
- ۱۷۶۶۲- یا به دنیا بدهد ایشان را ثبات
- ۱۷۶۶۳- هم کند ثابت به مؤمن در جزا
- ۱۷۶۶۴- ظالمان را هم نماید گمراه او
- ۱۷۶۶۵- و اگذارد یعنی اندر گمراهی
- ۱۷۶۶۶- می‌کند آن را که می‌خواهد خدای
- چون درختی کآن خبیث است از ازل  
رُسته از روی زمین بی بیخ و حد  
هم نه اندر اصل و فرعش اعتبار  
مر به قولی ثابت اندر عقل و رای  
هم چنین اندر سرای آخرت  
تا بسه آخر در کلامی بر نجات  
و عده خود را در اکرام و عطا  
تا نیاید ره به توحیدش عدو  
تا نگوید آن کلام از آگهی  
مصلحت را بر عباد از اقتضای<sup>۱</sup>

۱۷۶۶۷- ای رسول آیا ندیدی که چه سان	۲۸۰	نعمتم کردند تبدیل آن کسان
۱۷۶۶۸- نعمت حق را به کفر اعنی بدل		مشرکان کردند اندر هر محل
۱۷۶۶۹- «وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»	۲۹۰	جایشان دادند در «بئس القرار»
۱۷۶۷۰- همچو اولاد امیه که یزید		با خود آنها را به دوزخ درکشید <sup>۲</sup>



۱- در ابیات تا آخر ۱۷۶۵۷ تا آخر ۱۷۶۶۶ به این امر اشاره می‌شود که کلام کفر (كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ) که کلامی ناپاک است همانند درختی ناپاک و خبیث و بی ریشه (شَجَرَةٌ خَبِيثَةٌ) است که از روی زمین کنده و در برابر هر باد و طوفانی هر روز به گوشه‌ای پرتاب می‌شود و از روز ازل ناپاک و خبیث بوده و اصل و ریشه و قرار و ثباتی ندارد. کلمه خَبِيثَةٌ همان کلمه کفر و شرک و همان برنامه‌های گمراه کننده و غلط و همان انسان‌های ناپاک و آلوده هستند که نه نمو و رشد دارند و نه ترقی و تکامل، نه گل و میوه و نه سایه و منظره. همان طور که عده‌ای «شجره طیبه» را «درخت نخل» دانسته‌اند، «شجره خبیثه» را «کنظل» که میوه‌ای بسیار تلخ و بد دارد گفته‌اند و بعضی آن را «کشوت» (بر وزن سقوط) دانسته‌اند که نوعی گیاه پیچنده است که در بیابان‌ها به بوته‌های خار می‌پیچد و از آن بالا می‌رود و ریشه و برگ ندارد. خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند، به خاطر گفتار و اعتقاد پایدارشان ثابت قدم می‌دارد (هم در این جهان و هم در جهان دیگر) و در برابر شیاطین که هر روز به نوعی آنها را وسوسه می‌نمایند استوار باقی می‌مانند و ظالمان را گمراه می‌سازد تا به توحید الهی راه نیابند و آنها را در گمراهی نگاه می‌دارد تا کلمه توحید را به طور واقعی و از روی حقیقت به زبان نیاورند (البته گام‌های نخستین هدایت و ضلالت، هر دو از ناحیه خود انسان برداشته می‌شود و کار خدا، همان تأثیری است که در هر عمل آفریده و نیز کار خدا، مواهب و نعمت‌ها و یا سلب نعمت هاست که به مقتضای شایستگی و عدم شایستگی افراد مقرر می‌دارد) و خداوند هر چه را برای بندگان خود مصلحت بداند انجام می‌دهد.

(در روایات متعدد آمده است که خداوند انسان را هنگام ورودش به قبر، در برابر سؤالاتی که فرشتگان از هویت او، خدایش، دینش و پیامبرش می‌کنند، بر خط ایمان ثابت و استوار نگاه



می‌دارد و این است معنی «يُثَبَّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ...» (در آیه ۲۷). در بعضی از این روایات صریحاً کلمه «قبر» آمده است، در حالی که در بعضی دیگر از روایات چنین می‌خوانیم که شیطان به هنگام مرگ به سراغ افراد با ایمان می‌آید و از چپ و راست برای گمراهی او به وسوسه می‌پردازد اما خداوند به او اجازه نمی‌دهد که مؤمن را گمراه کند و این است معنی «يُثَبَّتُ الَّذِينَ آمَنُوا...». شاید به این علت که سرای آخرت نه جای لغزش است و نه جای عمل، بلکه تنها، محل برخورد با نتیجه‌هاست، ولی در لحظه فرار سیدن موت و حتی در عالم برزخ، امکان لغزش، کم و بیش وجود دارد و در همین جاست که لطف خداوندی به یاری انسان می‌شتابد و او را حفظ می‌کند و ثابت قدم می‌دارد. (ابیات ۱۷۶۶۱ و ۱۷۶۶۲). (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

در جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار است که: [...] تربت پاک، نفس بنده مومن است، درخت پاک، درخت معرفت است، آب خوش، آب ندامت است، میوه شیرین، کلمه توحید است، چنان که درخت، بیخ به زمین فرو برد، هم‌چنان معرفت توحید بر زبان و عمل در ارکان آرد، هر دو بالا گیرد... و درخت معرفت را این سه چیز بر کمال است: تصدیق بالجنان و عمل بالا رکان و قول باللسان... و کلمه خبیثه، هم‌چون شجره خبیثه است، این شجره خبیثه می‌گویند شجره شهوات است، زمین آن نفس امّاره، آب آن امل، اوراق آن کسل، میوه آن معصیت، غایت آن دوزخ. نهاد کافر شوره زمین است، از شوره زمین هرگز درخت خوش نروید، اگر چه باران خوش بر آن بارد...]. (به اختصار).

۲- مفهوم ابیات ۱۷۶۶۷ تا آخر ۱۷۶۷۰ خداوند خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: آیا ندیدی کسانی را که نعمت خداوند را تبدیل به کفران نمودند و در نتیجه دچار هلاکت و سرنگونی در دارالبوار (که همانا سرزمین نیستی و نابودی و جهنمی است که در شعله‌های سوازش فرو می‌روند و بدترین قرارگاه هاست) شدند و جمعیت خود را به آن سرزمین کشاندند؟ گرچه مفسران بزرگ، گاه این نعمت خداوندی را پیامبر (ص) و گاه ائمه اهل بیت (ع) و کفران کنندگان این نعمت را گاه «بنی امیه» (که یزید آنها را با خود به آتش سوزان جهنم وارد نمود) و «بنی مغیره» و گاهی همه کفار عصر پیامبر (ص) دانسته‌اند اما مفهوم آیه، کلی و عمومی است و شامل همه کسانی که کفران نعمت‌های الهی را می‌نمایند می‌شود.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ

و در مقابل خدا امتثال و اضدادی (مانند فرعون و تان) جعل کردند که خود و خلق را از راه خدا گمراه کنند. (ای رسول خدا، به این مردم

تتمتعوا فإن مصيركم الى النار ﴿۳۰﴾ قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ

بیت تراش و بت پرست) بگو که (این دو روزه دنیا) به لذات دنیوی مشغول باشید که بازگشت شما به آنش دوزخ خواهد بود. (۳۰) به آن بندگانی که

ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

ایمان آوردند بگو نماز به پا دارند و از آنچه روزی آنها کردیم در نهان و آشکار انفاق کنند

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ ﴿۳۱﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ

پیش از آنکه باید روزی که نه چیزی توان خرید و نه دوستی کسی (جز خدا) به کار آید. (۳۱) خداست آنکه

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ

آسمانها و زمین را آفرید و باران را از آسمان فرو بارید تا

بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ

بدان انواع ثمرات و حیوانات را برای روزی شما بر آورد، و کشتی ها را مسخر شما کرد تا

فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْيَوْمَ وَاللَّيْلَةَ

به امر او به روی آب، دریا روان شود و نهرها را (به روی زمین) به اختیار شما جاری گرداند. (۳۲)

۱۷۶۷۱- می بگردانند همتایان<sup>۱</sup> زیاد  
 ۱۷۶۷۲- مردمان را تا که بر دلخواهشان  
 ۱۷۶۷۳- گو به ایشان ای رسول جان فروز  
 ۱۷۶۷۴- چند گه باشید در کفر استوار  
 ۱۷۶۷۵- گو<sup>۳۱</sup> تو بر آن بندگانم ز امتیاز  
 ۱۷۶۷۶- هم کنند انفاق اندر جهر<sup>۲</sup> و سر  
 ۱۷۶۷۷- پیش از آن که روز دین<sup>۴</sup> گردد پدید  
 ۱۷۶۷۸- هم بستوان دوست بگیرتن در آن  
 ۱۷۶۷۹- آن خدایی کافرید ارض و سما<sup>۳۲</sup>  
 ۱۷۶۸۰- پس برون ز آن آب آورد او ز خاک  
 ۱۷۶۸۱- فُلک<sup>۷</sup> را فرمودتان رام از امور  
 ۱۷۶۸۲- هم مسخر بر شما انهار را

۱- مر خدا را در عبادت از جماد  
 خود کنند از راه حق گمراهشان  
 بر خورید از آرزوها یک دو روز  
 جایگه باشد شما را پس به ناز  
 که به پا دارید با ایمان نماز  
 ز آنچه حقشان داده روزی ها زیر<sup>۳</sup>  
 کاندرا آن نبود فروشی یا خرید<sup>۵</sup>  
 تا شفیع باشد او را بر امان<sup>۶</sup>  
 کرد نازل ز آسمان بر ارض، ماء  
 میوه ها تا شد شما را رزق پاک  
 تا زود با امر یاری در بحور<sup>۸</sup>  
 کرد تا گیرد از آن انصار را



۱- همتایان: «أنداد» (در آیه ۳۰ جمع «نَدَّ» به معنی همتا و مثل و مانند است. مقصود از این همتایان، بت‌ها و معبودهای است که کفار از میان ملائکه و جنّ و انس به جای خدا برای خود اتخاذ کرده‌اند.

۲- جهر: آشکارا.

۳- پز: بخشش، نیکویی.

۴- روز دین: روز حساب، روز جزا.

۵- روز قیامت، روزی است که در آن، دیگر مجالی برای جبران سعادت‌های فوت شده نیست و دیگر با هیچ وسیله‌ای از وسایل دنیوی، اعمّ از معاوضه و دادن چیزی و گرفتن چیزی و یا خرید و فروش و یا دوستی و محبّت، نمی‌توان جبران مافات نمود.

۶- روز قیامت، روزی است که خَلّت و دوستی که جهت تقوی و رنگ آن را نداشته باشد، در آن روز منتفی است (امّا دوستی و خَلّتی که رنگ تقوی داشته باشد، یعنی به خاطر خدا بوده باشد، در قیامت، ثابت و نافع است، پس انکار دوستی به‌طور مطلق و سپس اثبات بعضی از اقسام آن در آیه ۶۷ سوره زخرف، نظیر انکار «شفاعت» به‌طور مطلق، در آیه ۲۵۶ سوره ۲۵۶ سوره بقره و سپس اثبات بعضی از اقسام آن، که شفاعت به اذن خدا باشد در آیه ۸۶ سوره زخرف است).

۷- فُلک: کشتی.

۸- بُحور: (جمع بحر)؛ دریاها. (تسخیر کشتی‌ها برای مردم، به معنای آن است که آن را مایه انتفاع مردم در مقاصدشان قرار دهد. چون در میان نعمت‌های دریایی، کشتی چشم‌گیرترین آنهاست، آن را ذکر فرموده نه اینکه منحصر به آن باشد).

وَسَخَّرَ لَكُمْ

الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ ﴿٣٣﴾

خورشید و ماه گرداننده و شب و روز را برای شما مسخر کرد. (۳۳)

وَأَتَنَكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ

از انواع نعمت‌هایی که از تو درخواست کردید به شما عطا فرمود. و اگر نعمت‌های این الهی را جدا را بنمایند

لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿٣٤﴾ وَإِذْ

به شماره آورید هرگز حساب آن نتوانید کرد. (با این همه لطف و رحمت خدا) باز انسان سخت متکبر و کفرگش و ناسپاس است. (۳۴) و یاد آر وقتی که

قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ

ابراهیم عرض کرد: پروردگارا، این شهر ایمنه را مکن ایمن و امان قرار ده. و من و فرزندانم را

أَنْ نَعْبُدَ إِلَّا الصَّنَامَ ﴿٣٥﴾ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّوا كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ

از پرستش یگان دور دار. (۳۵) پروردگارا، این بتان او بت‌نشانان بسیاری از مردم را گمراه کردند پس هر کس دور را منحرف و گمراه است.

فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٦﴾

بهر من است او ز من است و هر که مخالف من کند او را من ترک و عیب‌دار و آمرزنده است. و هر که از من پیروی کند او را من بخشنده و مهربانم. (۳۶)

شد شما را ز امر حق بی اشتباه  
پسخته و شیرین شوند اثمار از آن  
بر صلاح آیند در بیگانه و گاه  
منتفع گردید تا هر صبح و شام  
شب کنید آسایش از آن رنج فاش  
جسم و جان خود بدان آراستید  
خسواستید آن را نه از اندازه بیش  
بر شما دادم ز ملک و نعمت<sup>۲</sup>  
بر شمردن، هیچ نباید در شمار

<sup>۳۳</sup> ۱۷۶۸۳- هم به داب<sup>۱</sup> خود مسخر مهر و ماه  
۱۷۶۸۴- بارور گردند تا اشجار از آن  
۱۷۶۸۵- هر چه باشد در زمین از مهر و ماه  
۱۷۶۸۶- روز و شب را بر شما هم کرده رام  
۱۷۶۸۷- روز ره یابید بر کسب معاش  
۱۷۶۸۸- بر شما داد از هر آنچه خواستید<sup>۳۴</sup>  
۱۷۶۸۹- یعنی آنچه از نطق استعداد خویش  
۱۷۶۹۰- آنچه بود آن مقتضی با حکمت  
۱۷۶۹۱- گر که خواهید از نعیم کردگار

- ۱۷۶۹۲- نیست قدرت در شمار احصای آن
- ۱۷۶۹۳- هست انسان بس ظلوم<sup>۳</sup> و ناسپاس<sup>۴</sup>
- ۱۷۶۹۴- یاد کن چون گفت «ابراهیم» راد<sup>۳۵</sup>
- ۱۷۶۹۵- «رَبِّ أَجْعَلْ» «آمِنًا» «هَذَا الْبَلَدَ»
- ۱۷۶۹۶- مر مرا کن دور و فرزندان من
- ۱۷۶۹۷- گر کسی گوید که چون شد کآن دعا
- ۱۷۶۹۸- زآن‌که بودند آن قریش از آل او
- ۱۷۶۹۹- خاص می‌گوییم بُد آن، عام، نی
- ۱۷۷۰- وجه دیگر آنکه شرط بندگی
- ۱۷۷۰۱- گر چه داند کاین دعای مستطاب
- ۱۷۷۰۲- لیک آید آنچه در فکر «صفی»
- ۱۷۷۰۳- که کند تنبیه فرزندان خویش
- ۱۷۷۰۴- اینست یعنی زشت ای اولادِ من
- ۱۷۷۰۵- گر شما در بت پرستی بایستید
- ۱۷۷۰۶- هم بُد ارشاد این دعایش هم نیاز
- ۱۷۷۰۷- از وجوهی کاهلِ تفسیر و کلام
- ۱۷۷۰۸- گفت ای پروردگار من، بُتان،<sup>۳۶</sup>
- ۱۷۷۰۹- پس هر آن‌کس پیروی کرد او زِ من
- ۱۷۷۱۰- و آن‌که عصیان آورد در امتحان
- ۱۷۷۱۱- حقّ من بود اینکه بر اخلافِ خویش
- ۱۷۷۱۲- لیک تا خود خالقِ هر بنده‌ای
- شکر یا بر قدر آن بر جای آن
- کم بود کز نعمت است او حق شناس
- در دعای خویش با رَبِّ الْعِبَاد
- از مکاره و از مَخَافِ تَا اِبْد
- از پرستش بر بتان در هر زَمَن<sup>۵</sup>
- ببر اجابت نامد از رَبِّ الْوَرَى
- می‌پرستیدند بت در شهر و کو
- خاص گردد عابدِ اصنام کی؟<sup>۶</sup>
- بود او را این دعا در زندگی
- می‌نخواهد شد به‌درگه مستجاب
- بوده این قصد براهیم و فی،
- بت بسپرستند اندر دین و کیش
- حقّ خود کردم ادا من بی‌سخن
- زآل ابراهیم پس خود نیستید
- هم ادای حق فرزندان به‌راز
- گفته‌اند این بهتر آید در مقام
- گشت پس گمراه از ایشان مردمان
- اندر آیین از من است او بی‌سخن
- پس تویی آمرزگار و مهربان
- زین تضرع رهنما کردم به‌کیش
- ببر عبادِ خویش آمرزنده‌ای



- ۱- دأب: ادامه سیر. عادت همیشگی و مستمر. [«ذائُبین»، در آیه ۳۳ به این معنی است که خداوند، خورشید و ماه را به خدمت شما گماشت که پیوسته روان‌اند].
- ۲- خداوند به انسان آنچه خواسته است مرحمت فرموده و هیچ حاجتی نماند مگر برآورده و برمی آورد، حال یا همه آن را یا از هر یک مقداری را که حکمت بالغه‌اش اقتضا داشته باشد. (نطق استعداد: بیان آمادگی و درخواست به درگاه خداوند، در حدّ و اندازه خود).
- ۳- ظلوم: ستم پیشه (نسبت خود).
- ۴- ناسپاس: به عنوان معنی کلمه کفار به معنی کثیرالکفران است یعنی کسی که بسیار کفران و ناسپاسی می‌ورزد تا آنکه کفران، کار او را به هلاکت و خسران منتهی می‌سازد.
- ۵- مفهوم ابیات ۱۷۶۹۴ تا آخر ۱۷۶۹۶ ← خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: به یاد آور آن وقتی را که ابراهیم از خدای خود درخواست نمود که نعمت امنیّت مگّه (هذا البلد) و تمایل دل‌ها به مگّه را به آنان عطا نماید و نیز توفیق بر اجتناب از بت پرستی در هر زمان را جهت خود و فرزندان از خدا طلب نمود (مکاره: رنج‌ها و ناخوشی‌ها؛ مخاوف: چیزهایی که سبب ترس می‌شوند).
- ۶- مفهوم ابیات ۱۷۶۹۷ تا آخر ۱۷۶۹۹ ← اگر سؤال شود که چرا خداوند دعای ابراهیم را در مورد این‌که از او خواست ذریّه و فرزندان و خاندانش را از بت پرستی دور کند اجابت نفرمود پاسخ این است که چون قوم قریش هم از خاندان ابراهیم بودند و دعای ابراهیم، دعای خاص بود نه دعای عام که شامل همه مردم خاندان ابراهیم شود. و نیز می‌توان گفت مقصود از فرزندان که دعای ابراهیم در حقّ آنان مستجاب نشد، فرزندان با واسطه آن جناب است و نه فرزندان خود او یعنی اسحق و اسمعیل و دیگر فرزندان بلا واسطه او.

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ

برورد گدار، من برخی از ذریه و فرزندان خود را به <sup>۱</sup> بوادی، بی کشت و زرع، نزد بیت الحرام تو <sup>مسکن</sup>

الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْعَدَةً مِنَ النَّاسِ

پس او نهایی از مردمان را

برورد گدار، تا نماز را به یاد آید

تَهْوَى إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾

باند که شکر تو به جای آرند (۳۷)

و به انواع ثمرات آنها را روزی ده

به سوی آنها تایل گردان

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعَلِنُ وَمَا نَخْفِي عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ

آنکه تو خدای او بر خفا، البته هیچ چیز

برورد گدار، تو به هر چه ما پنهان و آشکار کنم بر همه آگاهی

فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٣٨﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي

سپاس خدای را که به من

در زمین و آسمان پنهان نیست (۳۸)

عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٩﴾

در زمان پیری دو فرزندم اسماعیل و اسحاق را عطا فرمودا و در جوانی مرا احسان کردا که برورد گدار، من البته دعای <sup>۲</sup> بتدگان را شنواست (۳۹)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

أَنْتَ رَبِّسْمِي غَالِبٌ بِالنَّبِيِّ  
 بر زمینی غمینی غیر ذی زرع این و آمد  
 مر تولد یافت اندر ارض شام  
 گفت کن دور این پسر با مادرش  
 مسی نباشد، شد به فکر او در زمان  
 کآن چه گوید ساره بپذیر، ای خلیل  
 هاجر و فرزند در ارض حرم  
 بازشان هشت آن خلیل پاکدین  
 در زمینی خشک و بی آب و عیون <sup>۱</sup>  
 اندر آن هتک <sup>۲</sup> و تهاؤن <sup>۳</sup> را تمام <sup>۴</sup>  
 تا به پا دارند در طاعت نماز  
 سوی ایشان رایگان از بهر پاس

۱۷۷۱۳- «رَبَّنَا» «أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي»  
 ۱۷۷۱۴- من نمودم ساکن از امر تو خود  
 ۱۷۷۱۵- چون که اسمعیل از هاجر به نام  
 ۱۷۷۱۶- رشک آمد ساره را با شوهرش  
 ۱۷۷۱۷- در زمینی بر، که آبادی در آن  
 ۱۷۷۱۸- آمد او را پیکِ خَلَاقِ جَلِيلِ  
 ۱۷۷۱۹- ز امر حق پس بُرد ابراهیم هم  
 ۱۷۷۲۰- در زمینِ مَکَّه بی یار و معین  
 ۱۷۷۲۱- گفت یارب دادم ایشان را سکون  
 ۱۷۷۲۲- نزد خانه تو که کردستی حرام  
 ۱۷۷۲۳- دادم ایشان را سکون ای بی نیاز  
 ۱۷۷۲۴- پس بگردان قلب بعضی را ز نام

از ثمرها سر شـوند از شاگردان	۱۷۷۲۵- ده بر اهل این بلد رزق آن چنان
آنچه پنهان و آشکارا می‌کنیم	۱۷۷۲۶- خود تو دانی ای خداوند علیم <sup>۳۸</sup>
کاگهی از حال بیرون و درون	۱۷۷۲۷- رحم تو بر ما زما باشد فزون
و نه حاجت عرض در حاجات نیست	۱۷۷۲۸- عرض حاجت محض عجز و بندگی است
در زمین و در سما، روح نسوز	۱۷۷۲۹- بر خدا پوشیده نبود هیچ چیز
یا بهر دل، بدانند بینشان	۱۷۷۳۰- آنچه یعنی گویی آن را با زبان
که به من بخشید در پیری و لد	۱۷۷۳۱- آن خدا را حمد گویم بسی عدد <sup>۳۹</sup>
سر دعا را رَبِّ من باشد سمیع	۱۷۷۳۲- داد «اسمعیل و اسحق» آن بدیع



۱- گفته‌اند که چون ابراهیم از همسر اول خود یعنی «ساره» صاحب فرزندى نمی‌شد، ساره، کنیزكى به نام «هاجر» را به ابراهیم داد تا شاید از او صاحب فرزند شود. آن‌گاه هاجر از ابراهیم فرزند به دنیا آورد که او را «اسماعیل» نامیدند و در همان هنگام، ساره نیز از ابراهیم فرزندى به دنیا آورد که نام او را «اسحق» گذاشتند و این دو فرزند با هم بزرگ شدند، و در این هنگام، ابراهیم صد و بیست ساله و ساره، نود ساله بود. روزی اسماعیل و اسحق دعواى کودکانه با یکدیگر نمودند و ساره بر هاجر خشمگین شد و به ابراهیم گفت هاجر و اسماعیل را به شهری دیگر ببر، زیرا که من با آنان در یک مکان زندگی نمی‌کنم. ابراهیم در این اندیشه بود که ایشان را کجا ببرد که خداوند به او وحی فرمود که آنها را به سرزمین «مکه» ببر. ابراهیم آنان را به مکه آورد و در محلی که چاه زمزم واقع است، تنها و بی یار و یاور اسکان داد و هنگامی که از آنان دور شد گفت: «رَبَّنَا اَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيْتِي...» | خداوند، من از ذریه خویش، در دره‌ای غیر قابل کشت، نزد خانه حرمت یافته تو سکونت دادم تا، نماز برپا دارند (و تو ای پروردگار من، از نیت من آگاهی). (عیون: جمع عین به معنی چشمه‌ها).

۲- هتک: پرده دریدن، مفتضح ساختن.

۳- تهاون: خوار و سبک شمردن.

۴- این سؤال پیش می‌آید که چه طور ابراهیم (ع) در روز ورود به آن وادی غیر ذی زرع آنجا را خانه حرمت خدا نامیده در حالی که در آن روز هنوز خانه کعبه را بنا ننهاده بود؟ پاسخ این



است که ابراهیم، مکرر به مکه و به سرکشی هاجر و اسماعیل آمده و آن وقت که آنها را در آنجا اسکان داده دعا کرده که خداوند آن محل را شهری امن قرار دهد (آیه ۳۵) و در مرتبه بعدی که دیده آن جا به صورت شهری درآمده، و پس از ساختن خانه کعبه و پدید آمدن شهر مکه از خدا خواسته که دل‌های مردم آن محل غیر قابل کشت را که در کنار این خانه محترم قرار گرفته به ذریه او که در آنجا اسکان یافته‌اند مایل گرداند و روزی آنها را از انواع ثمرات عنایت فرماید.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ

برورد گوارا، مرا و از ذریه ام نیز کسانی را نمازگزار گردان، و بارها

دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ

دعای مرا بپذیر (۴۰) برالها، روزی که (میزان عقل و) حساب نه با منی شود (تو در آن روز سخت) بر من و والدین من و همه مؤمنان

الْحِسَابِ وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ

(از کرم) بیخشا (۴۱) و ای رسول ما! هرگز مپندار که خدا از کردار مستکاران غافل

الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ

بلکه (کیفر) ظالمان را به تأخیر می‌انگذرد تا آن روزی که چشمها ایشان در آن روز خیره و حیران است (۴۲)

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ

(در آن روز سخت آن مستکاران) همه شتابان و هراسان سر به بالا کرده و چشمها واه مانده و دلهایشان

هَوَاءَ هُوَاءَ

به دمشت و اضطراب است (۴۳)

- |                               |  |
|-------------------------------|--|
| در نماز و در حضورم پایدار     | ۱۷۷۳۳- مر مرا گردان تو ای پروردگار <sup>۴۰</sup> |
| ده تو این توفیق خیر از خصلم   | ۱۷۷۳۴- هم چنین بر بعضی از ذریتم                  |
| این «دعا» را ای تو خلاقِ عقول | ۱۷۷۳۵- کن تو ای پروردگار ما قبول                 |
| مغفرت کن چون تویی آمرزگار     | ۱۷۷۳۶- و والدینم را هم ای پروردگار <sup>۴۱</sup> |
| اندر آن روزی که قایم شد حساب  | ۱۷۷۳۷- اهل ایمان را هم افزون کن ثواب             |
| حق بود غافل ز فعل ظالمان      | ۱۷۷۳۸- می‌مپندار ای رسول پاک جان <sup>۴۲</sup>   |

رنسجشان را بهر روزی سخت بس  
 یا ز هول آید بسروشان از قفا<sup>۲</sup>  
 سوی اسرافیل خوانند<sup>۴</sup> عیان  
 مات و حیران آن چنان گرداند او  
 باز ماند سوی بالا رأسها  
 اینست «لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ»  
 نیست ممکن بهرشان در هیچ گاه  
 خالی از فهم و خرد دل‌هایشان<sup>۶</sup>  
 باز ماند همچو شیئی در هوا

۱۷۷۳۹- غیر از این نبود که اندازد به پس  
 ۱۷۷۴۰- کاندرا آن مر خیره گردد دیده‌ها  
 ۱۷۷۴۱- «مُهْطِعِينَ»<sup>۳</sup> یعنی که اشتابندگان  
 ۱۷۷۴۲- که خلاق را به محشر خواند او  
 ۱۷۷۴۳- از تحیر و اضطراب و ابتلا  
 ۱۷۷۴۴- باز نآید چشم‌ها بی اُنْتُمْ<sup>۵</sup>  
 ۱۷۷۴۵- یعنی از حیرت به خود کردن نگاه  
 ۱۷۷۴۶- هم چنین باشد زسوء رایشان  
 ۱۷۷۴۷- قلب‌ها از خوف یا بر حلق‌ها



۱- آیه ۴۱ سوره ابراهیم (ع) دلالت دارد بر این که «آزر» که مشرک و بت پرست بود، پدر ابراهیم نبوده است زیرا ابراهیم در این آیه برای پدرش طلب مغفرت کرده، در حالی که خودش سنین آخر عمر را می‌گذارنده و در اوایل عمر، بعد از وعده‌ای که به آزر داده، از وی بی‌زاری جسته، یعنی ابتدا به او گفته که به زودی برایت طلب مغفرت می‌کنم و سپس از او بی‌زاری جسته؛ استغفار ابراهیم برای پدرش بعد از وعده‌ای بود که به وی داده بود و بعد از آنکه معلوم شد که او دشمن خداست از او بی‌زاری جست.

۲- مفهوم ابیات ۱۷۷۳۸ تا آخر ۱۷۷۴۰ - تو ای پیامبر، از اینکه می‌بینی ستمکاران غرق در عیش و سرگرم فساد انگیختن در زمین هستند، مپندار که خدا از آنچه می‌کنند غافل است بلکه غیر از این نیست که خداوند به آنها مهلت داد و عذابشان را به تأخیر انداخته برای روزی که چشم‌ها در حدقه از حرکت باز می‌ایستند.

۳- مُهْطِعِينَ: (جمع مُهْطِعٍ)؛ مُهْطِعٍ، از «هطع» به معنای بلند کردن شتر است، سر خود را؛ و نیز به معنی شتابنده و شتاب زده.

۴- اسرافیل خواننده: منظور، اسرافیل (فرشته صور، یا مَلَكِ بَعَث) است که از فرشتگان مقرب خداوند و مأمور دمیدن روح به اجسام و نفخ صور در روز رستاخیز است که در آن روز دوبار در صور خواهد دمید. در دمیدن اول همه مخلوق، مرده و نیست خواهند شد و

در دمیدن دُوم بار دیگر همهٔ مردگان زنده و به سوی محشر فراخوانده می‌شوند.

۵- أَشْتَلَمُ: تندى و زور، ظلم و تعدی.

۶- مفهوم ابیات ۱۷۷۴۳ تا آخر ۱۷۷۴۶ ← «مُقْنِع» (در آیهٔ ۴۳) از «اقنع» است به معنی سر را بلند کردن، و «لَا يَزْتَدُ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ» به این معنی است که از شدت هول و ترس از آنچه می‌بینند قادر نیستند چشم خود را بگردانند، و معنای «أَفَنَدْتُهُمْ هَوَاءً» این است که دل‌هایشان از تعقل و تدبیر خالی است زیرا شدت، و وحشت از صحنهٔ قیامت، هوش از دل‌هایشان می‌برد و یا به کلی عقلشان را زایل می‌سازد و از شدت موقف، حيله و تدبیر را از یاد می‌برند. در آن روز، مردم در حالی که سر و گردن کشیده‌اند و به طرف بالا داشته‌اند، قادر به برداشتن نگاه از آنچه به آن خیره شده‌اند نیستند (نمی‌توانند از هیبت آنچه می‌بینند، به‌طور معمول، چشم خود را از آن بگردانند) و دل‌هایشان از خرد و شکیبایی خالی است.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ

و (ای رسول ما) مردم را آرزوی آن که هنگام عذاب او کثیر اعمالشان فراموش رسیده باشند (و آگاهشان ساز)

ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبُ دَعْوَتِكَ وَنَتَّبِعِ

که مستمکاران خلق چون سختی عذاب را بنگرند از حسرت و پشیمانی خواهند گفت: پروردگار! عذاب ما را آنکه مدتی به تأخیر افکند تا دعوت تو را

الرُّسُلَ أَوْلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ

احابت کنیم و بیرو رسولان (تو) شویم (و از هر کار بد باز گردیم، به آنها پاسخ آید که) آیا شما پاره‌ها پیش از این سوگند یاد نمی‌کردید که ما را ابتدا

مِنْ زَوَالٍ ۚ ﴿٤٤﴾ وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا

زوال و غلای نخواهد بود (۴۴) و ساکنان مستمکاران بودید که در منازل مستمکاران پیش از خود مسکن گزیدید

أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا

و مشاهده کردید که حالت ما چه بر سر آنها آوردیم و بر شما سر گذشت آنها را مثل آوردیم تا مگر عبرت گیرید و از کار زشت و مستمکاری دست کشید.

لَكُمْ الْأَمْثَالَ ۚ ﴿٤٥﴾ وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ

ولی هر مکر پندنگرته و پندارنده (۴۵) و آن مستمکاران بزرگترین مکر و مهمترین سیاست خویش را به کار بردند ولی

مَكْرَهُمْ وَإِنْ كَانَتْ مَكْرَهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ

مکر آنها پیش از قدرت و تقدیر (خدا هیچ) است هر چند مکر (و سیاست) آنها به پایانی باشد که کوهها بدان از جای کنده شوند. (۴۶)

﴿٤٦﴾ فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مَخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

پس هرگز بپندار که خدا وعده خود یا رسولانش را خلاف کند که اله خدا مقدر

ذَوَاتِقَامٍ ﴿٤٧﴾

و انتقام گذشته است (۴۷)

۱۷۷۴۸- «انذِر النَّاسَ» ای رسولِ مستنطاب  
 ۱۷۷۴۹- پس بگویند آن کسانی که ستم  
 ۱۷۷۵۰- ده تو ما را مهلت ای پروردگار

سیم ده از «يَوْمَ يُأْتِيهِمْ» عذاب<sup>۱</sup>  
 کرده‌اند از شرک و از تکذیب هم  
 تا زمانی بس قریب از روزگار

## جواب ملائکه آنان را که گویند ما را به دنیا برگردانید

۱۷۷۵۱- خواندنت را تا اجابت ما کنیم  
 ۱۷۷۵۲- پس بگویند آن ملایک با شکوه  
 ۱۷۷۵۳- پیش از اینتان بود سوگند محال  
 ۱۷۷۵۴- یا که اعمال شما بودی دلیل  
 ۱۷۷۵۵- آن غرور و کبر و اخلاق دغل  
 ۱۷۷۵۶- و آن عمارت‌ها و بستان‌ها همه  
 ۱۷۷۵۷- و آن که مخزن‌ها نهادی از گهر  
 ۱۷۷۵۸- می نمودی ضبط در انبارها  
 ۱۷۷۵۹- کار مردم تا شود دشوارتر  
 ۱۷۷۶۰- مر که بفروشی برنج و گندمت  
 ۱۷۷۶۱- می شدی هر چند پیر و ناتوان  
 ۱۷۷۶۲- دیگران را هر چه می دیدی ز طمع  
 ۱۷۷۶۳- هیچشان بر جا نماند از ملک و مال  
 ۱۷۷۶۴- هیچ نگرفتی از آن یک ذره پسند  
 ۱۷۷۶۵- می فزودی بر قبایح دم به دم  
 ۱۷۷۶۶- و آنکهی بودید ساکن خود شما<sup>۴۵</sup>  
 ۱۷۷۶۷- یعنی اندر مسکن عباد و تمود  
 ۱۷۷۶۸- گشت ظاهر مر شما را در عیان  
 ۱۷۷۶۹- هیچتان لیکن نیامد در نظر  
 ۱۷۷۷۰- چون شدند آنها که ما بر جایشان

پیروی خود از رُسل<sup>۲</sup> یکجا کنیم  
 که شما آیا نبودید ای گروه  
 که به دنیا هیچتان نبود «زوال»<sup>۳</sup>  
 بر بقای جان و مال از هر قبیل  
 شومی اعمال و آن طولِ اَمَل<sup>۴</sup>  
 که فکندی از شرور و مظلمه  
 هم چنین صندوق‌ها از سیم و زر  
 بیشتر از رزق خود خروارها  
 خلق کردند از خورش نادارتر  
 بیشتر، و از ده، شود صد گز، دُمَت<sup>۵</sup>  
 حرص و آزت بیش می شد در جهان  
 رفت از کف آنچه را کردند جمع،  
 رفت اندر خانه غیری، عیال،  
 بسته بودت چشم خودبین از پسند  
 خورده‌ای بر زیستن گفنی قسم<sup>۶</sup>  
 در مکان ظالمان بر نفس‌ها  
 ز آن تکتبه هیچتان وقتی نبود  
 کاین منازل بوده ایشان را مکان  
 کاین مساکن از چه شد زیر وزیر  
 ساکنیم و غافل از مأوایشان

- ۱۷۷۷۱- تا به ایشان ماچه کردیم از شتاب  
 ۱۷۷۷۲- مر نه این ویراندها زآن بوم‌هاست  
 ۱۷۷۷۳- ما زدیم این‌سان مثل از حالشان  
 ۱۷۷۷۴- گوشش آوردند اندر مکرها<sup>۴۶</sup>  
 ۱۷۷۷۵- مکر ایشان بود در شدت چنان  
 ۱۷۷۷۶- یعنی احکام و شرایع که چو کوه  
 ۱۷۷۷۷- خواستند از مکرشان زایل کنند  
 ۱۷۷۷۸- و آن نبود الا خیالات محال  
 ۱۷۷۷۹- گفته‌اند این قصه نمرود بود<sup>۱۱</sup>  
 ۱۷۷۸۰- خواست بر گردون زودباکرکسی  
 ۱۷۷۸۱- یعنی از آنکش جوی نبود خرید  
 ۱۷۷۸۲- بخردان را زین بسی باشد شگفت  
 ۱۷۷۸۳- شرح این در سوره نمل از مقام  
 ۱۷۷۸۴- پس می‌پندار آن خدا را در سُبُل<sup>۴۷</sup>  
 ۱۷۷۸۵- اوست غالب و انتقام<sup>۱۳</sup> اولیا
- خانه هاشان شد چو گورستان خراب<sup>۷</sup>  
 وین حرم‌ها، مسکن محروم‌هاست<sup>۸</sup>  
 تا شما بیاید ره زامثالشان  
 نزد حق تا مکر را چبُود جزا  
 که بَرزد مر کوه‌ها را از مکان  
 بود آنها در ثبات و در شکوه  
 امرِ حق را فاسد و باطل کنند<sup>۹</sup>  
 کسی زود از بادِ پَر بَق، جبال؟<sup>۱۰</sup>  
 که به‌بالا کرد باکرکس صعود  
 وین نباشد بس عجب از ناکسی  
 سویی گردون این‌چنین خواهد بَرزد  
 کآدم این اندیشه چون در سر گرفت؟  
 باشد از توفیقِ حق، گویم تمام  
 وعده‌اش<sup>۱۲</sup> یابد تخلف با رسل  
 می‌کشد زاعضدایشان اندر جزا



- ۱- انذار (ترساندن) در آیه ۴۴، انذار به استیصال دنیوی است (در دو آیه قبلی، انذار به عذابی است قطعی که خداوند برای روز قیامت آماده کرده)؛ که مؤمنین هیچ‌وقت به این عذاب که به‌کلی منقرضشان کند مبتلا نمی‌شوند و این عذاب مخصوص امت هاست که به‌خاطر ظلمشان به آن دچار می‌شوند، نه تمامی افراد امت و انذار مردم به عذاب استیصال است که نسل ستمکاران را (در صورت ارتکاب کفر و ستم) قطع می‌کند.
- ۲- علت این‌که در آیه ۴۴، گفته شده «رُسُل» (فرستادگان) و «رسول» (فرستاده) گفته نشده است، با این‌که ظاهر آیه بیان حال ظالمین این امت است، این است که بفهماند ملاک درآمدن این عذاب، حکم کردن میان هر رسول و مردم قوم اوست و این حکم، اختصاص به یک رسول معین ندارد.

۳- در توبیخ و اسکات آن مشرکین، گفته می‌شود: مگر شما نبودید که قبل از این سوگند می‌خوردید (یا به‌طور قطع می‌گفتید) که ما هرگز زایل شدنی نیستیم، و این نیروی دفاعی و سطوتی که داریم از هر حادثه ناپوده کننده جلوگیری می‌کند، پس چه‌طور امروز به التماس افتاده‌ایم و چند روز مهلت می‌خواهیم؟

۴- طولِ اَمل: داشتن آرزوهای دور و دراز.

۵- مفهوم بیت ۱۷۷۶۰ ے تا اینکه تو برنج و گندمت را به قیمت بیشتر به مردم نساتوان و بیچاره بفروشی و از این طریق، دُم تو از ده گز، تبدیل به صد گز شود (یعنی روز به روز قدرتمندتر و ثروتمندتر و صاحب نفوذتر شوی).

۶- مفهوم ابیات ۱۷۷۶۲ تا آخر ۱۷۷۶۵ ے با اینکه در میان دوستان و آشنایان و اشخاص همانند خودت و نیز دیگر افراد می‌دیدى و می‌شنیدی که ناگهان هر چه را از روی طمع جمع آوری کرده بودند از دست داده و فقیر و ذلیل شده‌اند و حتّی همسرانشان از آنها جدا شده و با دیگری وصلت نموده و فرزندانیشان از آنان دوری گزیده‌اند، امّا از هیچ‌یک از این موارد ذرّه‌ای پند نگرفتی و چشم خود بین خود را بر همه آنها بسته بودی و دائماً بر زشتی هایت می‌افزودی، گویی عمر جاودانه خواهی داشت و انگار قسم خورده بودی و یا سوگند یاد کرده بودند که تو هرگز نخواهی مرد!

۷- مفهوم ابیات ۱۷۷۶۶ تا آخر ۱۷۷۷۱ ے و به آن مشرکین گفته می‌شود: و باز مگر شما نبودید که در خانه و قریه و شهر مردمی منزل کردید که آنان نیز ظلم کردند و به کیفر ظلمشان منقرض شدند، یعنی ما شما را در دیار قوم عاد و ثمود جای دادیم امّا از آن پند نگرفتید و هر چند دانستید که این منازل به آن ستمگران تعلق داشته، امّا هیچ به این فکر نیفتادید که چرا و چگونه منازل آنها زیر و زبر شد و چگونه شد که امروز، شما به جای آنها در آنجا سکنی گزیده‌اید تا بدانید که ما چه‌طور با شتاب خانه‌های آنها را تبدیل به گورستانشان نمودیم.

۸- مفهوم بیت ۱۷۷۷۲ ے امّا این ویرانه‌ها، در واقع به آن قوم ظالم و ستمگر که هم‌چون جفدها (بوم‌ها)ی شومی در آن زندگی می‌کردند تعلق نداشته است بلکه مسکن مردم محرومی بوده که آن ظالمین با تضييع حقوق آنها، آن منازل را به تصاحب خود درآورده بودند.

۹- مفهوم ابیات ۱۷۷۷۴ تا آخر ۱۷۷۷۷ - آنان آنچه در طاقشان بود در نقشه چینی و مکر به‌کار بردند اما خداوند به مکر آنها احاطه دارد و از آن آگاه است، [یعنی چون مکر ایشان نزد خداست و خداوند به علم و قدرت بر آن محیط است و می‌تواند در یک آن، نقشه آنها را خنثی نماید، پس دیگر، این مکر بر علیه خدا نیست بلکه بر علیه خود ما است (زیرا تنها کاری که کرده، مقدار دشمنی خود را به او فهمانده است)]، و هر چند هم که مکر آنها عظیم‌تر از آنچه کردند می‌بود و حتی کوه‌ها را از میان می‌برد باز هم خداوند به آن آگاهی داشت.

«لتزول» (در آیه ۴۶) اگر به کسر لام اول خوانده شود، معنی همان است که ذکر شد (اگر چه به مکرشان کوه‌ها هموار شود)؛ اما اگر به فتح لام اول خوانده شود (که این‌گونه هم قرائت شده) معنا چنین خواهد بود که: «و به تحقیق که مکر ایشان از عظمت به‌حدی بود که کوه‌ها را از جای می‌کند». و چه بسا که گفته‌اند کلمه «ان» (در جمله وَ اِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ... در آیه ۴۶) در این جمله، «وصلیه» نیست بلکه «ناقیه» است و لام در «لتزول» لامی است که بر سر منفی در می‌آید، و جبال، کنایه از آیات و معجزات است و معنای جمله این است: «مکر ایشان هرگز نخواهد توانست آیات و معجزات خدایی را که مانند کوه‌های پا بر جا و غیر قابل زوال‌اند از بین ببرد و باطل سازد»، اما این معنایی است بعید. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۱۰- مفهوم بیت ۱۷۷۷۸ - و اینکه مکر آنها بتواند اسکنام و شرایع خداوند را زایل نماید به‌جز خیالات محال چیزی نبود و مانند این بود که تصور شود از باد پر پشه‌ای (بَقَّ)؛ کوهی از جا کنده شود.

۱۱- گفته‌اند مکر می‌کری که در آیه ۴۶ سوره ابراهیم به آن اشاره شده، مکر می‌کری است که نمرود به‌کار برده است. نقل است که «نمرود» (نمرود به کنعان بن کوش، پادشاه اساطیری بابل) گفت اگر آنچه ابراهیم می‌گوید راست باشد (ابراهیم در عهد نمرود به پیامبری مبعوث شد و بت‌های بابلیان را درهم شکست)؛ باید بدان که در آسمان کیست و چیست؟ پس دستور داد تا چهار کرکس گرسنه تیز پرواز بر چهار گوشه تحتانی صندوق (تابوت) بزرگی بستند و بر چهار گوشه فوقانی آن، چهار نیزه تعبیه کردند و بر سر هر نیزه‌ای، تکه‌ای گوشت آویختند. نمرود (و یا غلام او)؛ تیری در چله کسان نهاد و در آسمان رها کرد که به خیال خود خدای آسمانی را بکشد و خود، خدای بی‌رقیب آسمان و زمین شود. حق تعالی فرشتگان را فرمود که تیر نمرود را به خون آلودند و به زمین افکندند و نمرود پنداشت که خدای آسمان را کشته

و دیگر در خدایی رقیبی ندارد. اما به تقدیر حق، در اوج غرور و قدرت، پشهای مأمور جنگیدن با نمرود شد و در بینی او جای گزید و مغز سرش را خورد و هلاکش کرد.

۱۲- منظور، وعده‌ای است که خدا بر نصرت فرستادگان خود و عذاب متخلفین داده است.

۱۳- «ذُو انْتِقَامٍ» (در آیه ۴۷)؛ یکی از اسماء حسناى خداوند است که خداوند در چند جای قرآن خود را با آن اسم نامیده است، و در همه جا آن را در کنار اسم «عزیز» آورده و از اینجا مشخص می‌شود که اسم «ذوانتقام»، از فروعات اسم عزیز است. و لازمه عزت مطلقه خداوند این است که خُلف وعده نکند، چه خُلف وعده یا به این جهت است که نمی‌تواند وعده خود را وفا کند یا به این سبب است که رأیش برگشته و وضعی برایش پیش آمده که او را مجبور کرده برخلاف حال قبلی‌اش رفتار کند و خداوند، عزیز علی الاطلاق است و عجز و ناتوانی در او تصور ندارد، و هیچ حالتی او را مقهور و مجبور به عمل برخلاف حالت قبلی نمی‌کند، چون واحد و قهار است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ

روزی که زمین (به امر خدا) به غیر این زمین تبدیل شود و هم آسمانها دگرگون شوند

وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾ وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ

و تمام خلق در پیشگاه (حکیم) خدای یگانه قادر قاهر حاضر شوند (۴۸) و ادر آن روز (بدکاران را

مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٤٩﴾ سَرَّابِلُهُمْ مِنْ قِطْرَانٍ وَتَغْشَى

زیر زنجیر (فهر خدا) مشاهده خواهی کرد (۴۹) (و پیلوس که) پیراهن های از سر گدازفته آتشین بر تن دارند

وَجُوهَهُمُ النَّارُ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ

و در شعله آتش چهره آنها بهمان است (۵۰) (این همچون عذاب بری آن است) تا خدا هر شخص را به کبیر کرده‌اش برساند

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٥١﴾ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا

که خدا در یک لحظه به حساب خلق خواهد رسید (۵۱) این (قرآن عظیم) احسان الهی بری جمیع مردم است تا حقایق از آن پند گرفته

بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٥٢﴾

و تا بدان وسیله خداشناسی و خدا ترس شوند و تا عموم بشر خدا را به یگانگی بشناسند و مسلمانان عقل، متذکر و هوشیار گردند (۵۲)



## در تحقیق «یَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ»

- این زمین، ارضِ دگر اندر محل <sup>۴۸۰</sup> ۱۷۷۸۶- اندر آن روزی که می‌گردد بَدَل
- می‌شود مانا سماواتِ دگر <sup>۱</sup> ۱۷۷۸۷- هم‌چنین این آسمان اندر نظر
- آسمان و ارض هم دارد مثال <sup>۳</sup> ۱۷۷۸۸- اندر آن کَوْنِ مثالی <sup>۲</sup> بی‌سؤال
- ز آن، یکی باشد مثال، ای خوب کیش ۱۷۷۸۹- شرح عالم‌ها تو را گفتم زپیش
- هستی باشد مثالی بسالعیان <sup>۴</sup> ۱۷۷۹۰- جمله اشیاء شهودی را در آن
- با همان صورت که بودت در نظر ۱۷۷۹۱- مرده‌ای را بینی اندر خواب در
- لیک باشد بر همان شکل و شئون ۱۷۷۹۲- گرچه او را صورتی نبود کنون
- هم‌چنان باشد که بود اندر حیات ۱۷۷۹۳- هم صدایش گر نمایی التفات
- در مثال آن سان که نک باشد چنین ۱۷۷۹۴- هم‌چنین دان این سماوات و زمین
- با سماء و ارض دنیا هیچ نیز <sup>۵</sup> ۱۷۷۹۵- چون که آن را بنگری نَدھی تمیز
- لب بکنند از مابقی هم قلب و گوش ۱۷۷۹۶- اصل تحقیق این بود ای تیزهوش
- اندر این صورت به‌عنوان حساب ۱۷۷۹۷- مردمان پس سر در آرند از تراب
- واحد «الْقَهَّار» سلطانِ مَلِیک <sup>۶</sup> ۱۷۷۹۸- بر حساب آن خدای بی‌شریک
- دست و گردن بسته بر غُل‌ها و بند <sup>۴۹۰</sup> ۱۷۷۹۹- مجرمان را بینی آن روز نژند <sup>۷</sup>
- بند و غل بر دست و پا گردید و هِشت <sup>۸</sup> ۱۷۸۰۰- آن قیود و آن منیت‌های زشت
- و آن بود دُهنی <sup>۱۰</sup> سیه‌گون بی‌سخن <sup>۵۰۰</sup> ۱۷۸۰۱- باشد ایشان را ز «قطران» <sup>۹</sup> پیرهن
- که به‌قطران زد مَثَلِ دانای راز ۱۷۸۰۲- و آن بود فخریه‌ها <sup>۱۱</sup> و عَجَب <sup>۱۲</sup> و ناز
- کسب کردند آنچه از خواهایشان ۱۷۸۰۳- می‌پوشد آتش آن روهایشان
- زود آید از خدا وقت حساب <sup>۱۳</sup> ۱۷۸۰۴- بر جزای آنچه کردند اکتساب <sup>۵۱۰</sup>
- بسیم تا یابد هرآن نفسی بدان ۱۷۸۰۵- این رسانیدن بود بر مردمان <sup>۵۲۰</sup>
- بر فعال و حالی خَلقان شاهد است ۱۷۸۰۶- تا بدانند او خدای واحد است
- هستشان چون خود تمیز نیک و بد <sup>۱۴</sup> ۱۷۸۰۷- پسند تا گیرند ارباب خِرَد



۱- مفهوم ابیات ۱۷۷۸۶ تا آخر ۱۷۷۸۷ ← ظرف «یوم» (در آیه ۴۸): متعلق است به کلمه «ذوانتقام» (در آیه ۴۷)؛ یعنی خداوند در روزی که این زمین به زمینی به جز این و آسمانها به آسمان هایی غیر از این مبدل می‌شوند، دارای انتقام است. اگر انتقام خداوند را به روز قیامت اختصاص داده (با اینکه خدا همیشه دارای انتقام است) به این جهت بوده که انتقام خدا در آن روز، عالی‌ترین جلوه‌های انتقام را دارد.

مفسرین در معنای مبدل شدن زمین و آسمانها اقوال مختلفی دارند و منشاء این اختلاف در تفسیر، اختلاف روایاتی است که در تفسیر این آیه آمده است، و همچنین در صورتی که اختلاف روایات معتبر باشند، خود بهترین شاهد است بر اینکه ظاهر آیه شریفه مقصود نیست و این روایات به‌عنوان مثال آمده است. بعضی از مفسرین گفته‌اند آن‌روز زمین، نقره و آسمان طلا می‌شود. از حضرت علی (ع) نقل کرده‌اند که در ذیل آیه ۴۸ سوره ابراهیم فرموده است، این، زمینی، از نقره و آسمانی از طلاست و مفسرین، کلام مولا را حمل بر تشبیه کرده‌اند؛ بعضی دیگر گفته‌اند زمین، جهنم و آسمان، بهشت می‌شود.

برخی دیگر گفته‌اند زمین، یکپارچه نان خوش طعمی می‌شود که مردم در طول روز قیامت از آن می‌خورند. از امام محمد باقر (ع) و پیامبر (ص) نقل شده که در آن‌روز، زمین مبدل به قرص نانی پاکیزه می‌شود.

عده‌ای گفته‌اند زمین، برای هر کسی به مقتضای حال او مبدل می‌شود، برای مؤمنین به صورت نانی در می‌آید که در طول روز عرصات از آن می‌خورند و برای بعضی دیگر نقره، و برای کفار آتش می‌شود.

عده‌ای گفته‌اند مقصود از تبدیل زمین، کم و زیاد شدن آن است، یعنی کوه‌ها و تپه‌ها و گودی‌ها و درختان همه از بین می‌روند، زمین مانند سفره گسترده تخت می‌شود، و دگرگونی آسمان‌ها به این است که آفتاب و ماه و ستارگان از بین می‌روند.

از حسین بن علی (ع) روایت کرده‌اند که فرموده است: زمین، به زمینی بدل می‌شود که روی آن گناهی نشده و زمینی است بارز، یعنی کوه و نبات ندارد، مانند روز نخستی که خدا آن را

گسترده بود. همچنین از پیامبر (ص) و علی (ع) روایت کرده‌اند که فرمود: زمین تبدیل به زمینی سفیدرنگ مانند نقره می‌شود که در آن هیچ خونی به حرام ریخته نشده و هیچ گناهی ارتکاب نشده باشد.

در معانی الاخبار، به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: خداوند عزوجل از روزی که زمین را خلق کرده تاکنون هفت عالم آفریده، که هیچ‌یک از آنها از نوع بنی آدم نبودند، همه آنها را از خود زمین خلق کرد و در زمین منزل داد و هر یک را بعد از انقراض عالم قبلی اش خلق کرد. و بعد از آن هفت عالم، خلقت این عالم یعنی عالم بشریت را شروع کرد و اولین فرد بشر یعنی آدم را آفرید و ذریه او را از او خلق فرمود، نه به خدا سوگند از آن روز که خدا بهشت را خلق کرده از ارواح مؤمنین خالی نبوده و از آن روز که آتش دوزخ را آفریده از ارواح کفار و گنه کاران خالی نبوده است... دقت کافی در آیاتی که پیرامون تبدیل آسمان‌ها و زمین بحث می‌کند این معنا را می‌رساند که این مسئله در عظمت به مثابه‌ای نیست که در تصور بگنجد و هر چه در این مورد تصور شود باز هم آنچه را که هست تصور ننموده است و مثال‌هایی که زده شده، همگی به منظور تقرب ذهن بوده و آنچه مسلم است این است که آن روز هم حقیقت زمین و آسمان تفاوتی پیدا نمی‌کنند و تنها نظام آخرتی آن با نظام دنیایی اش فرق می‌کند.

گروهی از مفسران گفته‌اند که این تبدیل، تبدیل «صورت» است، نه تبدیل «عین جوهر»، زمین و داب (عادت و سیر همیشگی و مستمر) آن، همان است اما «صورت و صفت» آن تغییر می‌کند و نشیب و فراز و کوه و دریا و انهار و اشجار، همه را بر می‌دارند تا زمینی نرم و صاف و هموار و هامونی یکرنگ ایجاد شود و نیز «جوهر» آسمان تغییر نمی‌کند، بلکه «صفت» آن عوض می‌شود، یعنی ستارگان فرو می‌ریزند و روشنایی آفتاب و ماه از بین می‌رود.

بعضی دیگر از مفسرین عقیده دارند که این، تبدیل «عین» است نه تبدیل «صورت» یعنی عین این زمین و آسمان را بر می‌دارند و زمین و آسمانی دیگر به جای آن می‌نهند. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۲- کَوْنٍ مِثَالِي: عالم مثال.

۳- مفهوم بیت ۱۷۷۸۸ ← در عالم مثال | ← «عالم مثال» (\*) [ هم بدون شک، آسمان و زمین، صفت و حالت و کیفیت و هیأت مخصوص خود را دارند.

۴- یکی از عالم‌ها، عالم مثال است، | ← «عالم مثال» (\*) [، و هر چه در عالم شهادت است، در این عالم هم که عالمی است میان «عالم ارواح» (لاهورت یا عالم غیب) و در «عالم شهادت» (ناسوت یا عالم موجودات)؛ هست.

۵- مفهوم ابیات ۱۷۷۹۴ و ۱۷۷۹۵ ← در عالم «مثال» آسمان‌ها و زمین نیز همانند آسمان و زمین عالم شهود هستند، طوری که وقتی آنها را ببینی (نظیر آنچه که انسان در خواب می‌بیند) قابل تشخیص با آسمان و زمین عالم شهود نیستند.

۶- ارواح، بعد از مفارقت ابدان، در «قالب‌های مثالی» می‌مانند تا روز قیامت و در آن روز در همین صورت قالب مثالی سر از تیره تراب و قبور خود برمی‌دارند و به صحرای محشر می‌آیند تا در موقف حساب و جزای خداوند بی شریک و آن پادشاه نیرومند و انتقام‌گیر قرار بگیرند.

(قهّار، صفتی از صفات باری تعالی و به معنی «انتقام‌گیر» است. البته انتقام خدا، انتقام فردی نیست و بر اساس احساس درونی صورت نمی‌گیرد بلکه انتقامی است اجتماعی که حقّ قانون و سنّت است یعنی در هر مورد که حقّی از حقوق دین الهی و شریعت آسمانی و مجتمع اسلامی سلب شده باشد صورت می‌پذیرد، زیرا ساحت مقدّس الهی و مقام خداوندی عزیزتر از این است که از ناحیه جرم مجرمین و معصیت گنهکاران متضرّر و از اطاعت پرهیزگاران منتفع شود و بخواهد برای رفع ضرر خود از مجرمین انتقام بگیرد. اگر زندگی آخرت را نتیجه اعمال دنیا بدانیم، برگشت معنای انتقام الهی به تجسّم صورت‌های زشت و ناراحت‌کننده ملکات زشتی است که در دنیا در اثر تکرار گناهان در آدمی پدید آمده یعنی عقاب و ثواب‌های آخرت عبارت می‌شود از همان ملکات زشت یا ملکات فاضله‌ای که در اثر تکرار بدی‌ها و یا نیکی‌ها در نفس آدمی صورت می‌بندد. همین صورت‌ها در آخرت، شکل عذاب و ثواب به خود می‌گیرد و همین معنا، عبارت می‌شود از «انتقام الهی»). (از جلد

دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۷- نژند: در اینجا به معنی مهیب و سهمگین.

۸- هشت: افکنده شد.

۹- قَطْرَان: (قَطْرَان یا قِطْرَان): روغنی است سیّال که از درخت «ابهل» و «ارز» و جز آن می‌گیرند و آن را به شتر گرگین (مبتلا به بیماری گری می‌مالند). دو نوع قطران یافت می‌شود، یکی قطران ذغال سنگ (قطران معدنی) که از تقطیر ذغال سنگ به دست می‌آید و سیاه رنگ و غلیظ و شفاف با بویی مشخص و نامطبوع است و دیگری، قطران گیاهی (قطران چوب) که از تقطیر خشک چوب گیاهی از تیره درخت کاج و صنوبر استخراج می‌شود و به رنگ قهوه‌ای تیره و غلیظ و با بویی مشخص و نامطبوع است. می‌گویند در قیامت آن قدر قطران بر بدن مجرمین می‌مالند که مانند پیراهن، بدنشان را می‌پوشاند.

۱۰- دُهْن: روغن.

۱۱- فخریه: خود ستایی، فخر فروختن.

۱۲- عَجَب: ناز، خود بینی.

۱۳- «سریع الحساب» بودن خدا به این معنی است که پاداش بندگان را بدون فاصله و مهلت می‌دهد، اما چیزی که هست، ظرف ظهور و تحقق آن در روز قیامت است و نیز حکم جزاء و نوشتن آن سریع، و دوش به دوش عمل است الا آنکه ظهور و تحقق جزاء در قیامت واقع می‌شود.

۱۴- مفهوم ابیات ۱۷۸۰۵ تا آخر ۱۷۸۰۷ ← مطالب این سوره و عظمت اسرار آن به حدی است که ممکن نیست در قالب الفاظ که تنها راه تفهیم حقایق است گنجانیده شود، و آنچه ممکن است، این است که بشر را از این مطالب و اسرار ترسانیده و به وحدانیت خدا آگاه ساخت و مؤمنین را متذکر نمود و همین بس است، زیرا منظور، اتمام حجت به وسیله آیات توحید است و آن که به خدا ایمان ندارد با شنیدن آن آیات حجت برایش تمام می‌شود و آنکه ایمان دارد از همین آیات توحید به معارف الهیه آشنا می‌شود. و با در نظر گرفتن این بیان، آیات آخر سوره با آیات اول آن مرتبط می‌شود، زیرا در اول سوره فرمود: «کتابی است که

بر تو نازل کردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از ظلمت‌ها به سوی نور و به سوی راه  
خدای عزیز و حمید بیرون آوری» و در آخر سوره هم فرمود: هر که این آیات را پذیرفت و  
ایمان آورد از ظلمت‌های کفر به سوی ایمان بیرون شده و اگر نپذیرفت، انذارشان و بر  
توحید حق تعالی واقفشان می‌سازد، و در هر دو حال دعوت پیامبر، انذار مردم است، چیزی  
که هست نسبت به عموم، انذار و اعلام وحدانیت خداست و بس، ولی نسبت به خصوص  
مؤمنین، تذکر هم هست. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

سینهات ز اقوال ایشان بی درنگ	ما بدانم اینک می گردد به تنگ
ذکرش از دل، حمدش از تصریح کن	ملنجی شو پس به حق تسبیح کن
رو نما از فرق، بر جمع وجود	باش هم از ساجدین و اندر سجود
تا به وقت مرگ، کآن باشد یقین	کن پرستش در خود را همچنین
عارفش خواند فنای فی الوجود	باشد این موت ارادی در شهود
هر چه غیر از حق بود منداک شود	عابد و معبود، آنجا یک شود
بی تعین ذات پاک مطلق است	شد دو نیت از میان، باقی، حق است
جز شهود ذات مطلق، والسلام	نه مراتب ماند آنجا نه مقام





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکه حجر

• سورهٔ حجر، ۹۹ آیه، ۶۵۴ کلمه و ۲۷۷۱ حرف دارد.

• تمامی این سوره در مکه نازل شده، اما صاحب مجمع از حسن نقل کرده که آیه «وَلَقَدْ أَتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» آیه (۸۷) و آیه «كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ» (آیه ۹۰) و آیه «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (آیه ۹۱) در مدینه نازل شده که این امر صحیح به نظر نمی‌آید.

• گفته‌اند در این سوره ناسخ و منسوخ وجود ندارد مگر دو نیمهٔ آیه «فَاَصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» (آیه ۸۵) و آیه... «وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (آیه ۹۴) که هر دو به آیه «قتال» منسوخ است که به نظر غیر صحیح باشد.

• این سوره، دربارهٔ استهزای کفار به رسول خدا (ص) سخن می‌گوید که نسبت جنون به آن حضرت داده قرآن کریم را هذیان دیوانگان خوانده بودند. خداوند در این سوره پیامبر (ص) را تسلای خاطر می‌دهد و به صبر و ثبات و گذشت از آنها سفارش می‌نماید و نفس شریف پیامبر را خوشحال می‌سازد و مردم را بشارت و انداز می‌دهد.

• آیه «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ...» (آیه ۹۴): در این سوره، با یک مسئلهٔ تاریخی دربارهٔ شروع دعوت اسلامی قابل انطباق است و آن مسئله این است که رسول خدا (ص) در اول بعثت،

دعوت خود را علنی نکرد و تا مدت سه، چهار، یا پنج سال به تنهایی دعوت می‌نمود، زیرا اوضاع آن قدر نامساعد بود که اجازه چنین اقدامی نمی‌داد، لذا در این مدت آحادی از مردم را که احتمال می‌داد دعوتش را قبول کنند ملاقات می‌کرد و دعوت خود را پنهانی با آنان در میان می‌گذاشت، تا آن که خدای تعالی با آیه نامبرده اجازه داد تا دعوتش را علنی کند و از مشرکین روی بگرداند. روایات وارده از شیعه و سنی نیز تأیید می‌کند که وقتی این آیه نازل شد پیامبر به میان مردم آمد و دعوت خود را عمومی و علنی کرد. پس می‌توان گفت سوره حجر، مکی است و در ابتدای علنی شدن دعوت نازل شده است.

• از جمله آیات غزایی که در این سوره واقع شده و حقایق بسیار مهمی از معارف الهیه را در بر دارد آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ...» (آیه ۲۱)؛ و آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ...» (آیه ۹) است.

• از ابی بن کعب است که پیامبر (ص) فرمود هر که سوره حجر را قرائت کند، به تعداد هر یک از مهاجرین و انصار و استهزاء کنندگان به محمد (ص)؛ اجر ده حسنه به نام او می‌نویسند.

﴿ شماره سوره: ۱۵      تعداد آیات: ۹۹ ﴾  
 ﴿ شماره ابیات: از ۱۷۸۰۸ تا آخر ۱۸۰۲۸ تعداد ابیات: ۲۲۱ ﴾

سُورَةُ الْحَجَرِ  
 ترتیبها ۱۵      آیاتها ۹۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الرَّتِّكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْءَانٍ مُّبِينٍ ﴿۱﴾ رَبَّمَا يُوَدُّ

(تر) سر از این حروف نزد خدا و رسول است، این است آیات کتاب خدا و قرآنی که راه حق و باطل را روشن و آشکار می گرداند. (۱) کافران

الَّذِينَ كَفَرُوا وَلَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿۲﴾ ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا

(چون چشم حقیقت بین بگشایند) ای بس آرزو کنند که کاش مسلم و خداپرست بودند. (۲) ای رسول ما! این کافران (الجوی) را وا گذار تا به خورد و خواب طبیعت و لذات حیوانی سرگرم باشند و آمال و اوهام دنیوی آنان را خاغل گرداند؛ پس (نتیجه این کفرانی یهوده و...) به زودی خواهند یافت. (۳) و ما هیچ

وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسُوفَ يَعْلَمُونَ ﴿۳﴾ وَمَا أَهْلَكْنَا

مَلَكَ و ملتی را هلاک نکردیم جز به هنگامی معین. (۴)

مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَهَلَاكِتَابٌ مَعْلُومٌ ﴿۴﴾

- |  |   |
|--|---|
| ۱۷۸۰۸- کرد هم در سوره الحجرا ابتدا             | حسب تعالی از الف و ز لام و را                     |
| ۱۷۸۰۹- هست الف انشاء از ذات الأخذ              | که تجلی <sup>۲</sup> کرده از خود، او به خود       |
| ۱۷۸۱۰- زآن تجلی، عقل اول شد به پا              | باطنش جبریل و، ظاهر مصطفی <sup>۳</sup>            |
| ۱۷۸۱۱- لام و را یعنی که جبریل و رسول           | ختم از ایشان دور امکان در نزول <sup>۴</sup>       |
| ۱۷۸۱۲- بر نبی با جبرئیل اندر خطاب              | آمد از حق «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ» <sup>۵</sup> |
| ۱۷۸۱۳- هست «قرآن مبین» در هر ورق               | مر جدا سازنده باطل ز حق                           |
| ۱۷۸۱۴- ای بس <sup>۶</sup> که کافران دارند دوست | کاش ما بودیم مسلم کآن نکوست <sup>۶</sup>          |
| ۱۷۸۱۵- و اینست وقتی که مسلمانی قوی             | گشسته باشد از فتوح <sup>۷</sup> معنوی             |

دشمنان مغلوب و مغلوب و اسیر	۱۷۸۱۶- مؤمنان گردند شاد و شیرگیر
تا خورند از هر چه خواهند این‌خان	۱۷۸۱۷- واگذار <sup>۳۳</sup> ای احمدِ کامل بیان
و آرزوه‌اشان کنند مشغولِ خود	۱۷۸۱۸- بهره‌مند آیند از هر نیک و بد
شومیِ کردار و سوء خاتمه	۱۷۸۱۹- زود باشد که بدانند آن رسمه
جز زمانی که مقدر بُد به گناه <sup>۹</sup>	۱۷۸۲۰- ما نکردیم اهل دیهی را تباه <sup>۳۴</sup>
آمد از غیب ۱۱ قدر ۱۲ پس در شهود <sup>۱۳</sup>	۱۷۸۲۱- یعنی آن مکتوب اندر لوح <sup>۱۰</sup> بود



- ۱- احد: اسم ذات که از اعتبارات صفات مطلق است. خداوند عالم، احد حقیقی است از آن جهت که در ذات وی به‌هیچ وجه کثرت نیست و مجرد و وحدت صبرف است.
  - ۲- تجلی: جلوه غیب الغیوب (مقام ذات الهی) است. در این‌جا، منظور «تجلی ذاتی» است که مبدأ آن ذات است، بی اعتبار صفتی از صفات. [تجلی: ← «تجلی ذاتی (\*)»].
  - ۳- مفهوم ابیات ۱۷۸۰۹ و ۱۷۸۱۰ ← «الف»، (در «الر»): اشاره است به ذات احدیت. ذات حق از ذات خود، بر ذات خود ظهور نمود و «احدیت» همان ظهور اول ذات حق است که از صفت و وصف و رسم دور است، «وجود» محض، ذات قِدم است و وجود هر چیز به‌جز آن، «عدم» است، پس او، جل جلاله از عزت خود، در وحدت خود نیز محتاج به وحدت نیست و نیز محتاج تعین نیست تا ذات او به وسیله آن ممتاز شود.
- و به بیانی دیگر، آن کنز مخفی [ ← «کنز مخفی (\*)» ] یعنی ذات حق در ازل، در حُسن خود پنهان بود و در آنجا، ذات خود را به چشم ذات دید و جمال خویش، در مرآت خود مشاهده نمود و ظهورات که همانا موجودات و ممکنات و عالم شهود است از آن «نظر» به وجود آمدند. چون تجلی حق جز به واسطه اسماء و صفات حاصل نمی‌شود و حق تعالی از حیث ذات بر موجودات تجلی نمی‌کند او از وراء حجابی از حجاب‌های «اسم» است، از این رو، اول «صفات و اسماء» جلوه گر شدند و نور حق از آن اسماء تجلی نمود و از اسماء آثار مختلف عیان شد و در اعیان، عین هر شیئی، نشان، و هر عین از «قِدم»، «حادث» و باعث ایجاد ممکنات و وجود خارجی شد. آن فرد کامل که مستعد آن باشد که به حسب حقیقت و معنی،

مظهر ذات و مجموع اسماء و صفات الله باشد و خواص و احکام اسم کلی الله به جزویات و کلیات در او ظاهر، و متحقق به همه صفات الهی می شود، حضرت خاتم محمدی است (ص)؛ و باقی انبیاء و تمامی اولیاء اگرچه مظهر این اسم کلی اند اما هر یک مظهر این اسم، به بعضی از صفات اند و مظهر تام الله که مجموع صفات در او بالفعل به ظهور پیوسته باشد، حضرت سید کونین، محمد مصطفی (ص) است. پس نشاء ختمی محمدی از حیث «حقیقت» و «معنی»، سابق بر جمیع انبیا است که: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ اَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ» (حدیث نبوی: «من پیامبر بودم، در حالی که آدم (ع) میان آب و گل بود»):

آن زمان کز عالم و آدم نشان پیدا نبود از مقام بی نشان، بانشان من بوده‌ام  
پیش از آن کاسرار غیب آید به صحرای شهود برزخ غیب و شهادت در میان من بوده‌ام  
گرچه در صورت نمودار دو عالم گشته‌ام چون به معنی بنگری، هر دو جهان من بوده‌ام  
و «حقیقت محمدی»، «عقل اول» [ ← «عقل کل» (\*) ] که کنایه است از نور محمدی (ص) و جبرئیل و روح و عرش عظیم، و عقل کل (عقل اول)؛ همان «صادر اول» است که عرفا آن را «نفس رحمانی»، یا «وجود منسبط» می گویند که بر هیاکل ممکنات ساری و جاری است و از ذات باری تعالی یک جوهر بیش صادر نشده و آن، «عقل اول» است و باقی آباء و امهات از عقل اول صادر شدند. [ ← «عقل کل» (\*) ] و «نفس رحمانی» (\*) [ پس، باطن عقل اول، «جبرئیل» («جوهر اول» یا «قلم» یا «نور محمدی» یا «عقل کل») و صورت و ظاهر آن «محمد مصطفی» (ص) است.

۴- مفهوم بیت ۱۷۸۱۱ ← «لام» و «را» در «الر»، اشاره به «جبرئیل» و «رسول» (ص) است و در «دور امکان»، یعنی دایره موجودات که «میم» احمد اشاره به این دایره است.

[ زیرا که موجودات، «مظهر حقیقت محمدی» (جمیع مراتب کونیّه، اجزاء حقیقت محمدی اند و در صورت همه معنی آن حضرت است که ظهور یافته )، «اول» که «عقل کل» است، عین «آخر» که «انسان» است شده است یعنی حقیقت کل به صورت «انسان کامل تمام» ظاهر گشته و مظهر و ظاهر یکی آمده و نقطه آخر به اول متصل شده و کمال تام و انشاء انسان کامل و اصل به ظهور آمده است و در قوس نزول، دور امکان به جبرئیل و رسول (ص) ختم

شده است. [ع «قوس نزول» (\*)] .

در «گلشن راز» شیخ محمود شبستری (ره) است که:

چراغ دل به نور جان برافروخت	إبه نام آن که جان را فکرت آموخت
ز فیضش خاک آدم گشت گلشن	ز فضلش هر دو عالم گشت روشن
ز کاف و نون پدید آورد کونین	توانایی که در یک طرفه‌العین
هزاران نقش بر لوح عدم زد	چو قافِ قدرتش دم بر قلم زد
وز آن دم شد هویدا جانِ آدم	از آن دم گشت پیدا هر دو عالم
که تا دانست از آن اصل همه چیز	در آدم شد پدید این عقل و تمیز
تفکر کرد تا خود چیستم من؟	چو خود را دید یک شخص معین
وز آنجا باز بر عالم گذر کرد	ز جزوی سوی کلی یک سفر کرد
چو واحد گشته در اعداد ساری	جهان را دید امرِ اعتباری
که هم آن دم که آمد، باز پس شد	جهانِ خلق و امر از یک نفس شد
کند آغاز و انجام دو عالم	تعالی اللّٰه قدیمی کو به یک دم
یکی بسیار و بسیار، اندکی شد	جهان خلق و امر آنجا یکی شد
که نقطه دایره است از سرعت سیر	همه از وَهْمِ توست این صورت غیر
بر او خَلق جهان گشته مسافر	یکی خطّ است زاوّل تا به آخر
دلیل و رهنمای کاروان‌اند	در این ره، انبیا چون ساربان‌اند
هم او اوّل، هم او آخر در این کار	وز ایشان سید ما گشته سالار
در این دور اوّل آمد عینِ آخر	احد در میم احمد گشت ظاهر
بسو منزل شده ادعوالی اللّٰه...!	بر او ختم آمده پایان این راه

در شرح گلشن راز محمّد لاهیجی آمده است: [«میم احمد» (در شعر فوق‌الذکر) اشاره بر دایرهٔ موجودات است که مظهر حقیقت محمّدی‌اند، و حرف «میم» در عدد، «چهل» است و مراتب موجودات اگر چه از روی جزویّت لاینحصراند، اما از روی کلیّت هم چهل است و مجموع این چهل مرتبهٔ کلی مجلی و مظهر حقیقت محمّدی‌اند و چهل مرتبه این است:

(۱) عقل کلّ (یا «روح اعظم»، «تعیّن اوّل» و «امّ الكتاب»): (۲) نفس کلّ (یا «لوح محفوظ» و «کتاب مبین»): (۳) هیولی (یا «هیاکل») و «کتاب مسطور» و «رَقّ منشور»، (۴) طبیعه کلیّه (که مبداء آثار اسماء افعال است): (۵) «فلک اطلس» (عرش): (۶) کرسی (فلک ثوابت): (۷) فلک هفتم: (۸) فلک ششم: (۹) فلک پنجم: (۱۰) فلک چهارم: (۱۱) فلک سوّم: (۱۲) فلک دوم: (۱۳) فلک اوّل: (۱۴) فلک زحل (کیوان): (۱۵) مشتری (برجیس): (۱۶) مریخ (بهرام): (۱۷) آفتاب «نیر اعظم»: (۱۸) تاهید (زهره): (۱۹) تیر (عطارد): (۲۰) قمر (نیر اصغر): (۲۱) حمل: (۲۲) ثور: (۲۳) جوزا: (۲۴) سرطان: (۲۵) اسد: (۲۶) سنبله: (۲۷) میزان: (۲۸) عقرب: (۲۹) قوس: (۳۰) جدی: (۳۱) دلو: (۳۲) حوت: (۳۳) کُرّه نار: (۳۴) کُرّه هوا: (۳۵) کُرّه آب: (۳۶) کره خاک: (۳۷) جماد: (۳۸) نبات: (۳۹) حیوان: (۴۰) انسان.

و در این دور، یعنی در این دایره موجودات که مذکور گشت، «اوّل» که «عقل کلّ» است، عین «آخر» که «انسان» است شد یعنی حقیقت عقل کلّ به صورت انسان کامل تمام ظاهر گشت و مظهر و ظاهر یکی آمد و نقطه آخر به اوّل متصل شد و کمال تام و انشاء انسان کامل واصل به ظهور آمد.]

۵- بَلْکَ، برای اشاره به دور به کار می رود و به آیات بلند مرتبه و رفیع الدرجه ای که خداوند بر پیامبر (ص) نازل فرموده اشاره می کند. اگر قرآن را (در «قُرْآنِ مُبیین») نکرده و بدون الف لام آورده، به جهت اشاره به عظمت کتاب الهی است که آیات آن جدا کنندۀ حقّ از باطل هستند. ممکن است منظور از «کتاب»، لوح محفوظ [ «لوح محفوظ» (\*) ] باشد که قرآن کریم در آن محفوظ و از آن نازل شده است.

۶- «رُبَّمَا یَوَدُّ الذّین...» (در آیه ۲): اظهار علاقه از روی آرزوست، یعنی کسانی که در دنیا کفر ورزیدند، به زودی وقتی بساط زندگی دنیا بر چیده شد از کفر خود پشیمان می شوند و آرزو می کنند که ای کاش در دنیا اسلام آورده بودند. و فاسقان را نیز همین حسرت خواهد بود که از طاعت باز ماندند و غافلان را که از ذکر باز ماندند.

۷- فتوح ← [ «فتوح» (\*) ].

۸- واگذار: با آنها محاجّه نکن.



۹- گاه: هنگام معین.

۱۰- نُوح: [ ← «لوح محفوظ» (\*) ].

۱۱- غیب: [ ← «غیب» (\*) ].

۱۲- قَدْر: قضای الهی.

۱۳- شهود: [ ← «عالم شهود» (\*) ].

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ

هیچ نومی از اجل خود از آنچه در علم حق

أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٥﴾ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ

معین است یک لحظه پس و پیش نتوانند افتاد. (۵) و گفتند ای کسی که (مدعی آنی که) قرآن از جانب خدا

الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَأِئِكَةِ إِنْ كُنْتَ

بر تو نازل شده تو (به عقیده ما) محققاً دیوانه‌ای. (۶) اگر راست می‌گویی (و بر تو فرشتگان خدا نازل می‌شوند) چرا فرشتگان را

مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧﴾ مَا نَنْزِلُ الْمَلَأِئِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا

نزد ما نمی‌آری. (۷) ما فرشتگان را جز به حق (و حکمت و مصلحت) نمی‌فرستیم. و آن گاه که بفرستیم دیگر

إِذَا مُنْظَرِينَ ﴿٨﴾ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾

کافران مومنی نخواهند یافت. (۸) البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم آن را محققاً محفوظ خواهیم داشت. (۹)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٠﴾ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ

و ما پیش از تو هم رسولانی بر اسم سابقه فرستادیم. (۱۰) و هیچ

رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١١﴾ كَذَلِكَ نَسُكُّكَ فِي

رسولی بر آن مردم نمی‌آمد جز آنکه به استهزای او می‌پرداختند. (۱۱) این گونه ما قرآن را (روشن) در

قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٢﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ

دل زشتکاران و اوردسازیم. (۱۲) لیکن به آن ایمان نمی‌آورند، و البته عادت نام سابقه هم (مانند) تو همین تکلم و استهزاست به رسولان و کتب آسمانی

﴿١٣﴾ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرَجُونَ

گذشت. (۱۳) و اگر ما بر این کافران امت دری از آسمان بگشاییم تا دائم بر آسمانها عروج (یا فرشتگان بر آنها نازل) کنند، (۱۴)

﴿١٤﴾ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ ﴿١٥﴾

باز هم خواهند گفت: چشمان ما را فرو بسته اند، بلکه در ما سحر و جادویی به کار بردماند. (۱۵)

وقت را هم پس نماندند اَمّتی	۱۷۸۲۲- هیچ نگرفتند پیشی ساعتی
یافت بر وی ذکر، مجنون و گول <sup>۱</sup>	۱۷۸۲۳- کافران گفتند ای آن‌کو نزول
خود به‌نسیه بازمان خوانی مدام	۱۷۸۲۴- وز جنون خویش از روی کلام
بر گواهی در رسالت ز آسمان؟	۱۷۸۲۵- تو چرا ناری به‌ما افرشتگان
بر گواهی نزد ما آور ملک	۱۷۸۲۶- گر تویی از راستگویان بی زشک
نی فرشته ما فرستیم از شتاب	۱۷۸۲۷- حق تعالی گوید ایشان را جواب
که نباشد بهر ایشان مهلتی	۱۷۸۲۸- جز به حق <sup>۲</sup> یعنی که اندر ساعتی
حافظیم آن را خود از هر ناپسند <sup>۳</sup>	۱۷۸۲۹- ما فرستادیم قرآن را و چند
مر رسولان در گروه اولین <sup>۴</sup>	۱۷۸۳۰- هم فرستادیم پیش از تو یقین
جز که می‌کردند استهزا بدان	۱۷۸۳۱- هم بدیشان نامد از پیغمبران
عظمت ذکر اندر افکنندیم خوب	۱۷۸۳۲- هم چنین که سابقین را در قلوب
پس نی‌آوردند ایمان بر رسل	۱۷۸۳۳- از پی اتمام حجّت در شبل
ذکر را ظاهر نمایم این‌زمان	۱۷۸۳۴- هم چنین اندر قلوب مجرمان
عظم قرآن را که خاص است از وجوه <sup>۵</sup>	۱۷۸۳۵- افکنیم اعنی به‌قلب این‌گروه
عادت پیشینیان بگذشته چند	۱۷۸۳۶- لیک ایمان نآوردند از ذکر و پند
گشته جاری یعنی اندر هر زمان <sup>۶</sup>	۱۷۸۳۷- عادت حق بر هلاک طاغیان
معجزه دیگر به‌وجه اقتراح <sup>۷</sup>	۱۷۸۳۸- باز خواهند از رسولان نز صلاح
تا که هر روزی بر آن بالا روند	۱۷۸۳۹- ز آسمانشان درگشاییم ار که چند
«سُكْرَتِ أَبْصَارُنَا» بِالسَّحْرِ، هین	۱۷۸۴۰- می‌بگویند آن‌کسان نبود جز این
چشم ما را بسته‌اند از واهمه <sup>۸</sup>	۱۷۸۴۱- بلکه ما هستیم «مَسْحُورُونَ» همه



۱- کافران از پیامبر (ص) با عنوان کسی که «ذکر» بر او نازل شده نام بردند و او را «رسول خدا» خواندند و نیز قرآن را با نام «ذکر» یاد نمودند و همه اینها به جهت استهزاء بر پیامبر (ص) و کتاب آسمانی قرآن بود و نیز اسم خدای نازل کننده قرآن را نبردند تا بفهمانند که

نمی‌دانند خدا کجاست و از کجا این ذکر را بر پیامبر فرستاده است و از همه بدتر این‌که به پیامبر (ص) با استهزاء گفتند که ای کسی که بر او ذکر نازل شده، بی شک تو دیوانه و نادانی. (گول: ابله، نادان، احمق).

۲- ظهور: ملائکه برای مردمی که متوغل در ماده هستند، موقوف بر این است که ظرف وجودشان مبدل شود یعنی یا به مرگ طبیعی از دنیا به آخرت منتقل شوند و یا مانند برگزیدگان از بندگان خدا و اولیای او که از پلیدی گناهان پاک و همواره ملازم ساحت و قرب خدایند و از خودی خود فانی شده‌اند (موت ارادی) در همین دنیا، عالم غیب را ببینند با اینکه خود در عالم شهادت‌اند و اگر خداوند که ملائکه را بر طبق سنت خود، در پشت پرده غیب نهان می‌دارد بخواهد به خاطر پیشنهاد و اقتراح مردم (از قبیل کفار قریش) این ملائکه را نازل نماید، قهراً معجزه‌های آسمانی خواهد بود که از آثار و خواص معجزه این است که اگر به خاطر پیشنهاد مردم صورت گرفته باشد و آن مردم بعد از دیدن معجزه پیشنهادی خود ایمان نیاوردند دچار هلاک و انقراض شوند و چون این کفار، از روی عناد کفر می‌ورزند، مسلماً ایمان نخواهند آورد و در نتیجه هلاک خواهند شد، یعنی اگر خداوند ملائکه را در چنین زمینه‌ای که خود آنان معجزه‌ای می‌خواهند که حق را روشن و باطل را محو سازد، نازل فرماید، نازل می‌کند اما کاری که ملائکه به منظور احقاق حق و ابطال باطل در چنین حالی انجام می‌دهند این است که ایشان را هلاک کنند و نسلشان را براندازند.

بعضی گفته‌اند که مقصود از «حق» در آیه ۸، «مرگ» است (یعنی ملائکه را نازل نمی‌کنیم مگر هنگام مرگ آنها) و برخی «حق» را «رسالت» دانسته‌اند (یعنی ملائکه را نازل نمی‌کنیم مگر برای وحی و رسالت) که این وجوه دارای اشکال هستند یعنی با حصر موجود در جمله «مَا يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِالْحَقِّ...» (در آیه ۸) سازگاری ندارد.

۳- خداوند می‌فرماید که ما این قرآن را نازل کرده‌ایم و خود به عنایت کامله خود آن را با صفت ذکریتش از زوال و فراموشی و نقص و جابه‌جا شدن آیاتش و تحریف شدن آن محفوظ می‌داریم و این اظهار شرف و عزت قرآن است در نزد خداوند جهان؛ قرآنی که یادگار دل مؤمنان، مونس جان عارفان و سلوک دوستان و آسایش مشتاقان است. دل‌های مؤمنان بدان آراسته، عیب ایشان بدان پوشیده، دین ایشان به آن کوشیده و سعادت و پیروزی فردای ایشان در آن پیدا کرده، و سویدای دل دانایان قرآن و خوانندگان آن.

مستودع اسرار عزت قرآن است و معلوم است که جوهر، تا در صدف بود، صدف به عزت جوهر، عزیز است و از خطر ایمن و آفت ضیاع، محفوظ.

خداوند در سوره حم سجده، آیه ۴۲ می‌فرماید: «کسانی که به ذکر (قرآن) بعد از آنکه آمدشان کافر شدند (هر چه می‌خواهند بکنند که جزای خود را خواهند دید) که قرآن کریم کتابی است گرانمایه و بی‌مانند، که باطل، نه در عصر نزولش و نه در آینده در آن راه ندارد و از خدای فرزانه ستوده نازل شده است)؛ یعنی قرآن از این جهت که «ذکر» است، باطل بر آن غلبه نمی‌کند، نه روز نزولش و نه در آینده و نسخ و تغییر و تحریفی که خاصیت ذکریتش را از بین ببرد در آن رخنه نخواهد کرد. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).

۴- گروه اولین: امم و فرق و طوایف و توابع اولین و پیشینیان. (شیخ) در آیه ۱۰، به معنی «جمع شیعه» است یعنی فرقه‌هایی که در پیروی سنت و مذهب متفق هستند).

۵- همان‌طور که در رسالت‌های قبل از تو، مردم رسالت را رد و استهزا می‌کردند و دل‌های گروه‌های پیشین را از ایمان و تصدیق باز می‌داشتند چنان نمود تا پیامبران‌شان را استهزاء و تکذیب کنند، در دل‌های مشرکان مکه هم نهادیم تا ایمان نیاورند و استهزاء و تکذیب نمایند و ما این چنین ذکر (قرآن)؛ و عظمت و اهمیت (عظیم) آن را در دل‌های این مجرمین نفوذ می‌دهیم و داخل می‌کنیم تا با آنان اتمام حجت نماییم.

۶- با وجود این به آن قرآن ایمان نمی‌آوردند و نسبت به رسولان و کتب آسمانی، عادت و سنتی که امم سابقه آن را باب کردند (نه سنتی که خدا در آنها جاری می‌کرد) مانند امت تو (ای محمد) به انکار و استهزا گذشت. (منظور از «سنت» در آیه ۱۳، سنتی است که اولین آن را باب کردند، نه سنتی که خدا در اولین جاری می‌کرد، یعنی سنت، سنت کفار است، نه سنت خدا در کفار که بعضی از مفسرین پنداشته‌اند و در بیت ۱۷۸۲۷ نیز این‌گونه تفسیر شده، زیرا وقتی «سنت» در اینجا عبارت باشد از سنتی که کفار آن را باب نمودند، به مقام مذمت کفار و تسلیت پیامبر (ص) مناسب‌تر است. مراد از این سنت هم، تکذیب آیات الهی است.) (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۷- اقتراح: خواستن چیزی بدون تفکر و تأمل و از روی تحکم.

۸- مفهوم ابیات ۱۷۸۳۹ تا آخر ۱۷۸۴۱ خداوند می‌فرماید: اگر ما، دری از آسمان به روی ایشان باز کنیم و یا راه ورود ایشان را به عالم بالا (که محل سکونت ملائکه، محل صدور

احکام و اوامر الهی و الواح مقدرات و مجاری امور و منبع وحی است و نامه‌های اعمال به آنجا بالا می‌رود و عروج بشر به آنجا، به معنی اطلاع یافتن بر مجاری امور و عوامل استثنائیات خلقت، و حقایق وحی و نبوت، و دعوت و سعادت و شقاوت و تمامی حقایق است؛ باز کنیم و ایشان به‌طور دائم به آسمان‌ها رفت و آمد نمایند (که این امر باعث می‌شود بر اصول دعوت حقّ پیامبران و رگ و ریشه آن واقف شوند و بر هر حقیقتی دست یابند، البته اگر در دل‌های آنها مرض‌های درونی نباشد)؛ باز هم ایمان نمی‌آورند زیرا فساد و قذارت و ریب و شک و شبهه و مرضی که در دل دارند باعث می‌شود دیدگانشان به‌خطاب‌رود و هرچه را می‌بینند، ضدّ آنچه که باید بفهمند، از آن برداشت نمایند و در نتیجه بگویند سحر او بر چشم ما پرده افکنده و به‌همان جهت است که ما امور را می‌بینیم و گرنه خود آن امور حقیقت ندارد و آنچه ما می‌بینیم تنها ناشی از خیال و گمان ماست و نیروی پندار (واهمه) به نفس ما می‌نماید.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾

و همانا ما در آسمان کاههای بلند برافراشتیم و بر جنبه بیابان عالم آن کاهها را به زینت و زیور بیاراستیم. (۱۶)

وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿١٧﴾ اِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ

و آن را از دستبرد هر شیطان مَرَدُودِ مَحْفُوظٍ داشتیم. (۱۷) لیکن هر شیطانی برای سرقت‌سمع (یعنی برای نزدیک شدن و در یافتن سخن)

فَاتَّبَعَهُ شُهَابٌ مُبِينٌ ﴿١٨﴾ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا هَاوًا لِقَيْنَا فِيهَا

مرشکان عالم بالا به آسمان نزدیک شود تیر شهاب و شعله آسمانی او را تعقیب کند. (۱۸) و زمین را هم ما بگسترده‌یم و در آن

رَوَاسِيَ وَانْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ﴿١٩﴾ وَ جَعَلْنَا لِكُلِّ فِئَةٍ

کوه‌های عظیم بر نهاده‌یم و در آن از هر گیاه و هر نبات مناسب و موافق حکمت و عنایت پرورانه‌یم. (۱۹) و در این زمین هم لوازم معاش و زندگی شمارا

مَعَايِشٍ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ﴿٢٠﴾ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا

مها کرده‌یم و هم بر سایر حیوانات که شما به آنها روزی نمی‌دهید قوت و غذا فراهم ساخته‌یم. (۲۰) و هیچ چیز در عالم نیست مگر آنکه

خَزَائِنَهُ. وَمَا نُنزِلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ﴿٢١﴾ وَ ارْسَلْنَا الرِّيَّاحَ

منبع و خزانه آن نزد ماست ولی ما از آن بر عالم خلق نامه قدر معین (که مصلحت است) فرو نمی‌فرستیم. (۲۱) و ما بادهای باردار کننده (زحم طبیعت)

لِوَاقِحٍ فَانزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ

وافر ستادیم! آن گاه باران را از آسمان فرود آوردیم تا به آن آب، شمارا سیراب گردانیدیم و گرنه شما نمی‌توانستید آب‌هایی (برای وقت حاجت خود در هر جای

بِحَازِنِينَ ﴿٢٢﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾

زمین از کوه و دره و بیابان و صحرا منبع ساخته و جاری سازید. (۲۲) و محفوظانیم که زندگی کنیم و می‌میرانیم و وارث (همه خلق که فانی می‌شوند) ما هستیم. (۲۳)

وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ﴿٢٤﴾

و البته ما به همه گذشته‌گان و آینده‌گان شما را که پیش از ما آمدند (۲۴)

﴿٢٥﴾

و البته خدای تو همه خلائق را در قیامت محشور خواهد کرد، که کار او از روی علم و حکمت است (۲۵)

- ﴿٢٤﴾ ۱۷۸۴۲- هم به تحقیق آنکه گردانیدیم ما  
 ۱۷۸۴۳- در عیونِ ناظرین آراستیم  
 ﴿٢٥﴾ ۱۷۸۴۴- داشتیم از دیوِ مر دودش نگاه  
 ﴿٢٦﴾ ۱۷۸۴۵- جز کسی کو ز آسمان دزدد سخن  
 ۱۷۸۴۶- پس ورا آید ز پی اندر، شتاب  
 ﴿٢٧﴾ ۱۷۸۴۷- هم زمین را برکشیدیم از قرار  
 ۱۷۸۴۸- هم برویاندیم ما اندر زمین  
 ﴿٢٨﴾ ۱۷۸۴۹- هم بگردانیدیم اسبابِ معاش<sup>۵</sup>  
 ۱۷۸۵۰- هم چنین بر ساختیم از بهر تان  
 ۱۷۸۵۱- چون مواشی<sup>۷</sup> یا خدم کم یا که بیش  
 ﴿٢٩﴾ ۱۷۸۵۲- نیست زاشیا چیزی اندر مسکنش  
 ۱۷۸۵۳- می‌بفرستیم جز آنچه به جاست  
 ۱۷۸۵۴- یعنی آنچه خَلق را آید به کار  
 ﴿٣٠﴾ ۱۷۸۵۵- بر فرستادیم ز استعدادها  
 ۱۷۸۵۶- بادها یا می‌کند آبستن آن  
 ۱۷۸۵۷- باد گر ز اندازه آید بیش تر  
 ۱۷۸۵۸- ز آسمان پس بر فرستادیم آب<sup>۹</sup>  
 ۱۷۸۵۹- نیستید آن را شما از خازنین<sup>۱۰</sup>  
 ۱۷۸۶۰- بلکه ما آن را نگه دارنده‌ایم  
 ﴿٣١﴾ ۱۷۸۶۱- زنده ما سازیم مر اجسام را  
 ۱۷۸۶۲- وارثِ خَلقیم<sup>۱۱</sup> ما خود بی سخن
- خَلق یعنی برج‌ها<sup>۱</sup> اندر سما  
 از کواکب آنچه در وی خواستیم<sup>۲</sup>  
 تا نیابند از صعود آن جای راه  
 چون رود بر استراق آنجا به فن  
 تا بسوزد ناگهش روشن شهاب<sup>۳</sup>  
 کسوها در وی فکندیم استوار  
 خود ز «کُلِّ شَیْءٍ مَّوْزُونٌ»<sup>۴</sup> و ستین  
 مر شما را این زمین پیدا و فاش  
 آنکه را نبوید روزی ده بر آن<sup>۶</sup>  
 که شما دانیدشان مرزوقِ خویش  
 جز که نزد ماست اصل و مخزنش  
 هم به اندازه که آن معلوم ماست<sup>۸</sup>  
 و آن بؤد بر وفق و نظم روزگار  
 حاملان مر ابرها را بادها  
 مر درختان را به اثمار آن چنان  
 نه بجا ماند درختی، نه ثمر  
 پس خورانیدیم آن شما را بر حساب  
 تا نگه دارید در عمق زمین  
 در مقام خود به کار آورنده‌ایم  
 هم بسمیرانسیم جسم تام را  
 باقی اندر بعد افناشان ز تن

وین یکی است اندر بقا آیات ما	۱۷۸۶۳- مرگ باشد جمله را جز ذات ما
کیست واپس مانده هم زاسلام و کیش	۱۷۸۶۴- می‌بدانیم از شما تا کیست پیش <sup>۲۲۶</sup>
آنچه مرده و آنچه میرد بعدتر ۱۲	۱۷۸۶۵- یا ز مردم از زمان بوالبشر
یک زنی در حسن و نیکویی تمام	۱۷۸۶۶- با مصلین بود در صف صبح و شام
تا نینند آن پیری را در طرف	۱۷۸۶۷- پیش تر رفتند بعضی زاهل صف
در تماشا تا کنند او را طلب	۱۷۸۶۸- بعض دیگر آمدند اندر عقب
زان‌که رفت او بر جلو یا بر قفا ۱۳	۱۷۸۶۹- آمد این آیت که می‌داند خدا
هر دو را اندر مسقامی متسع	۱۷۸۷۰- می‌کند پروردگارت مجتمع <sup>۲۲۵</sup>
مطلع هم بسر نهمان و آشکار	۱۷۸۷۱- باشد او محکم فعال و راستکار



۱- برج‌ها: قصرها. اشاره به منازلی است که آفتاب و ماه در آسمان دارند و آن را تشبیه نموده به قصرهایی که سلاطین برای خود می‌سازند. بروج آسمان را کواکب (ستارگان) گفته‌اند که خدا آن را به قدرت خویش آفریده است.

۲- منظور از زینت دادن آسمان به وسیله ستارگان، برای ناظرین، ایجاد بهجت از جمالی است که هر یک از ستارگان و مجموع آنها ایجاد می‌کند. گفته‌اند که خداوند آسمان را به آن کواکب نگاشته و نظاره گر آدمیان ساخته، هم‌چنین دل‌های عارفان، به لطف خویش، به کواکب معرفت، و قمر علم، و آفتاب آراسته و نظرگاه خود ساخته. شیطان چون قصد کند، به جهت استراق سمع، به آتش عقوبت بسوزد، چون قصد دل بنده مومن کند، و سوسه را چه عجب اگر به آتش معرفت بسوزد. (از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۳- مفهوم ابیات ۱۷۸۴۴ تا آخر ۱۷۸۴۶ ← ما آسمان را از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم تا به آنجا صعود ننماید و از آنچه در ملکوت عالم است باخبر نشوند، مگر آن شیطانی که برای استراق سمع نزدیک شود، تا گفتگوی ملائکه را درباره امور غیبی و حوادث آینده و امثال آن بشنود که به محض نزدیک شدن آن، شهاب آشکاری که می‌توان با چشم آن را دید دنبالش می‌کند و آن را می‌سوزاند. (شهاب: درخشش آتش، پاره‌ای از آتش، ستاره دنباله

دار. ذرات پراکنده در فضا که چون به مجاورت زمین می‌رسند و با کمر بند کیهانی اطراف زمین برخورد می‌کنند آتش می‌گیرند و مانند خطی نورانی در فضا کشیده می‌شوند.) از امام جعفر صادق(ع) روایت شده که فرمود: ابلیس همیشه آسمان‌های هفت‌گانه را در می‌نوردید تا آنکه عیسی(ع) متولد شد و او از سه آسمان ممنوع شد و باز چهار آسمان را بالا می‌رفت تا رسول خدا(ص) متولد شد، در نتیجه از رفتن به همه آسمان‌ها محروم شد و از آن به بعد شیطان‌ها با نجوم رانده می‌شوند.

۴- موزون: در اینجا، منظور هر چیز دارای وزن و در واقع در تحت جاذبه و متناسب از نظر مقدار است که حکمت اقتضا کرده است.

۵- اسباب معاش: چیزهایی که مایه زندگی جانداران و ادامه حیات آنان است (خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها و غیره).

۶- مفهوم بیت ۱۷۸۵۰ ← ما همان طور که برای شما معاش قرار دادیم، برای موجوداتی که شما، روزی دهشان نیستید (مانند حیوانات اهلی، بردگان، نباتات، و غیره)؛ در زمین رزق و روزی قرار دادیم.

۷- مواشی: (جمع ماشیه)؛ چهار پایان، از قبیل گاو، گوسفند و شتر.

۸- «خزائن» (در آیه ۲۱)؛ عبارت است از مجموع اصول و عناصر و اسباب مادی خلقت، و مجموع اشیاء عالم، در مجموع خزائن موجود است (نه اینکه موجود در یکی از آنها باشد).

قَدَر (چیزی که به وسیله آن هر موجودی متعین و متمایز از غیر خدا می‌شود و حقیقتی که آن را از بقیه موجودات جدا می‌سازد)؛ برای خداوند در آن حینی که نازل و نزولش تمام و وجودش ظاهر می‌شود، معلوم است، یعنی هر موجود قبل از به وجود آمدن، معلوم القَدَر است و هیچ موجودی از آن قدر معین تجاوز نمی‌کند و قدر هر چیزی از نظر علم و مشیت، مقدم بر خود آن چیز است و هر چیزی قبل از نزولش به این نشأه و استقرارش در آن، خزینه‌هایی نزد خداوند دارد که درست است که متعدداند ولی بعضی، فوق بعضی دیگر است و محدود نیستند (یعنی محدود به حدود خزینه پایین‌تر نیستند)؛ یعنی تمامی خزائن الهی نامحدود به حدودی هستند که شیء مفروض در این نشأه به خود می‌گیرد و این خزائن



همگی مافوق عالم مشهود ماست. (شیء در آیه ۲۱ تمامی موجودات را شامل می‌شود). (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۹- اشاره به باران است که به امر خداوند از ابرها فرو می‌ریزد.

۱۰- خازنین: (جمع خازن)؛ انبارکنندگان. نگه دارندگان.

۱۱- منظور این است که بعد از میراندن خلق، تنها خودمان باقی می‌مانیم. (تنها ذات حق است که باقی است).

۱۲- ما می‌دانیم کدام یک زودتر به وجود می‌آید و کدام دیرتر و کدام زودتر می‌میرد و کدام دیرتر. (بعضی گفته‌اند منظور، متقدمین در خیر هستند و بعضی دیگر آن را متقدمین در جنگ دانسته‌اند و برخی آنها که صف اول نماز جماعت را تشکیل می‌دهند و متأخرین در همه این اقوال را نقطه مقابل آن دانسته‌اند ولی همه اینها اقوالی ناپسند است). از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۱۳- از ابی‌الجوزاء، از ابن عباس روایت شده که گفت: زنی زیبا که از زیباترین زنان بود، پشت سر رسول خدا (ص) نماز می‌خواند، بعضی از مردان سعی می‌کردند که در صف اول بایستند و او را نبینند و بعضی سعی می‌کردند در صف آخر بایستند و او را در حال رکوع، از زیر بغل خود تماشا کنند، لذا آیه ۲۴ سوره حجر نازل شد. اما این آیه با این روایت انطباق ندارد، نه از جهت لفظ و نه از جهت سیاقی که در آن قرار گرفته است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ

و همانا ما انسان را

مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿٢٦﴾ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ

و طایفه دیوان را پیشتر از آتش گدازنده،

نر گیل و لای کهنه متغیر یا فریدیم. (۲۶)

السَّمُومِ ﴿٢٧﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ

به فرشتگان عالم اظهار فرمود که من بشری از

و (باد آرز) آن گاه که پروردگارت

خلق کردیم. (۲۷)

صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿٢٨﴾ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ، وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ

پس چون آن (محصص) را معتدل بناوریم و در آن از

ماده گیل و لای کهنه متغیر، خلق خواهم کرد. (۲۸)

رُوحٍ فَفَعُّوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٢٩﴾ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ  
روح خویش بدمم همه (از جهت حرمت و عظمت آن روح الهی) بر او سجده کنید. (۲۹) پس همه فرشتگان  
 أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ ابْنِ أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣١﴾  
سجده کردند. (۳۰) مگر ابلیس که از همراهی با سجده کنندگان امتناع ورزید. (۳۱)  
 قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ لَمْ أَكُنْ  
خدا فرمود که ای شیطان، برای چه تو با ساجدان عالم سر فرود نیابودی؟ (۳۲) شیطان پاسخ داد که  
 لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿٣٣﴾  
من هرگز به بشری که از گل و لای کهنه منفر خلت کرده‌ام سجده نخواهم کرد. (۳۳)

- ۱۷۸۷۲- آفریدیم آدم از «صلصال»<sup>۲۶</sup> ۱ ما از گِل خشک اعنی اندر ابتدا  
 ۱۷۸۷۳- و آن گلی بُد تیره و بگرفته بوی<sup>۲۷</sup> ۲ همچو لای قعر حوض و قعر جوی<sup>۳</sup>  
 ۱۷۸۷۴- «جان»<sup>۲۷</sup> که پریان را پدر از پیش بود  
 ۱۷۸۷۵- کز لطافت می‌رود اندر مسام<sup>۲۸</sup> ۳ وین بود از قدرت رَبِّ الْاَنَامِ<sup>۴</sup>  
 ۱۷۸۷۶- یاد کن پروردگارت چون که گفت<sup>۲۸</sup> ۴ مر ملایک را به سابق در نهفت  
 ۱۷۸۷۷- کآفرینم از گِل خشکی بشر<sup>۲۹</sup> ۵ کاوست بد بو یا مُصَوِّر<sup>۶</sup> در اثر  
 ۱۷۸۷۸- پس چو سازم راست یعنی مستعد<sup>۲۹</sup> ۶ می‌دمم در وی ز روح خود به چقد<sup>۷</sup>  
 ۱۷۸۷۹- چون نمایم زنده او را از یقین<sup>۳۰</sup> ۷ پس به روی افتید او را «ساجدین»  
 ۱۷۸۸۰- پس در آدم چون نمود او نفع روح<sup>۳۱</sup> ۸ سجده کردندش ملایک بالوضوح<sup>۳۰</sup>  
 ۱۷۸۸۱- جملگی کردند سجده جز بلیس<sup>۳۱</sup> ۹ که نشد با ساجدین «سج»<sup>۸</sup> آن خسیس<sup>۹</sup>  
 ۱۷۸۸۲- حق تعالی گفت ای «ابلیس» چون<sup>۳۲</sup> ۱۰ سجده ناری «مَا لَكَ، أَلَّا تَكُونَ»؟<sup>۱۰</sup>  
 ۱۷۸۸۳- گفت ساجد من نگردم حاصلش<sup>۳۳</sup> ۱۱ آدمی را کآفریدی از گِلش<sup>۱۱</sup>  
 ۱۷۸۸۴- بُد گلی خشک و سیاه و بوی ناک ۱۲ هم اَحْسِ عَنصر،<sup>۱۲</sup> اعنی آب و خاک<sup>۱۳</sup>  
 ۱۷۸۸۵- چون ز سجده کرد ابا و امتناع<sup>۳۳</sup> ۱۳ اوفتاد از اوج عَزَّ و ارتفاع<sup>۱۴</sup>



۱- ضلصال: در اصل به معنی صدایی است که از هر چیز خشکی مثل میخ و امثال آن به گوش برسد و اگر گِل خشک را هم ضلصال گفته‌اند که در قرآن هم به همین معنی به کار رفته، به این جهت است که وقتی روی آن راه می‌روند صدا می‌دهد. بعضی گفته‌اند ضلصال به معنی گِل متعفن است که از «صل اللحم» (به معنی گوشت، گندید) گرفته شده است.

۲- «حَمَأٌ» به معنی گِل سیاه و بدبوی است و «مَسْنُونٌ» را به معنی بوی تاک و متعفن و نیز به معنی «لایه‌ای متغیر» دانسته‌اند.

۳- مفهوم ابیات ۱۷۸۷۲ تا آخر ۱۷۸۷۳ ← خداوند می‌فرماید: به تحقیق در ابتدا، انسان را از گل خشک متعفن (نظیر گِل ولایی که در قعر حوض و جوی می‌نشیند) آفریدیم. در مجمع البیان آمده است: | اصل آدم از «خاک» بوده، چون قرآن می‌فرماید: «خَلَقَهُ مِنْ تَرَابٍ» (آدم را از خاک خلق کرد)؛ چیزی که هست، خاک نامبرده را گِل کرد چنان‌که فرمود «و خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (تو، آدم را از گِل آفریدی)؛ آن‌گاه آن گِل را گذاشت تا متعفن شود، چنان‌که فرمود «مِنْ حَمَأٍ مَسْنُونٍ» (آدمی را از گِل گندیده خلق کردم)؛ آن‌گاه آن گِل را گذاشت تا خشک شود، چنان‌که فرمود: «مِنْ ضَلْصَالٍ» (از گِل خشکیده)؛ پس تناقضی در این تعبیرهای مختلف قرآن نیست زیرا حالات مختلف مبدأ خلقت آدمی را بیان می‌کند. و چون خلق کردن اولین موجودی که بقیه افرادش از آن منشعب می‌شوند در حقیقت خلق کردن همه آنهاست پس آیه شریفه، خلقت نوع انسان را بیان می‌کند. (با برداشت از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان با کمی تغییر).

۴- مفهوم ابیات ۱۷۸۷۴ تا آخر ۱۷۸۷۵ ← «جان» به معنی «جن» است و اصل کلمه «جن» به معنای پوشاندن است. جن، طایفه‌ای از موجودات است که از حواس ما پنهان هستند و دارای شعور و اراده‌اند و کارهای عجیب و غریبی از جمله حرکات سریع مانند کارهایی که در داستان سلیمان انجام دادند، در قرآن به ایشان نسبت داده شده است. طایفه جن نیز مانند انسان مکلف به تکالیف هستند، و مانند او زندگی، مرگ و حشر دارند. اینکه برخی گفته‌اند «جان» با «جن» تفاوت دارد و یا این‌که به گفته ابن عباس، «جان» پدر «جن» است، همان‌طور که

«آدم»، پدر «بشر» است و یا به گفته حسن، جان همان ابلیس است و یا به گفته راغب، نسل جنی ابلیس و یا نوع مخصوصی از جن است، همگی اقوال مختلفی است که بیشترش بی دلیل است. از آیه ۵۰ سوره کُهِف مشخص می‌شود که ابلیس، از جنس جن بوده و هر جا هم که بحثی از موجود مقابل انس (انسان) رفته، به‌عنوان جن بوده است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان با کمی تغییر).

با توجه به آنچه که گفته شد در ابیات ۱۷۸۷۴ و ۱۷۸۷۵ به این نکته اشاره شد که «جان» را که از قبل پدر طایفه جن بوده (البته بهتر است «مِنْ قَبْلِ» را «من قبل خلق الانسان» یعنی «قبل از اینکه انسان را خلق کنیم» بدانیم)؛ از بادی بسیار داغ خلق کردیم که از شدت داغی مشتعل و آتش شده بود (نار السَّموم)؛ و این باد به حدی نافذ (لطیف) بود که قادر به ورود به سوراخ‌ها و منافذ بن موها بود و این از قدرت پروردگار آفریننده مخلوقات است. (مَسَامٌ: سوراخ‌ها و منافذ بن موها و نیز منافذ بسیار باریک که در تمامی پوست بدن وجود دارد).

در جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار است که: [...] رَبِّ الْعَالَمِينَ آدم را که بیافرید از پنج چیز آفرید: از گِل و آب و آتش و نور و باد. حکمت در این، آن است که رَبِّ الْعَزَّة هر چه آفرید از خلق و خویش، از یک جنس آفرید، فرشتگان را از نور آفرید، جان را از نار،... و مرغان را از باد آفرید و دواب و حشرات زمین را از خاک، و خلق دریا را از آب آفرید. هر یکی را از جنسی مفرد آفرید، و آدم را از جمله این اجناس آفرید، تکریم و تشریف وی را، تا بر همه خلق عالم فضل دارد، همه او را مسخرند و او بر همه مسلط...]. (به اختصار).

۵- بَشْرٌ: «بشره» به معنی ظاهر پوست است و اگر به انسان هم «بشر» گفته‌اند به دلیل هویدا بودن پوست بدن اوست چون پوست بدن سایر حیوانات توسط پشم و مد یا کرک پوشیده شده است. در قرآن کریم هر وقت جنّه و ظاهر بدن مورد بحث باشد از آن به «بشر» تعبیر می‌شود.

۶- مُصَوِّرٌ: نقش‌پذیر. تصویرپذیر (یک معنی «مسنون» را گِل مصوّر دانسته‌اند یعنی گلی که شکل و نقش می‌پذیرد).

۷- مفهوم بیت ۱۷۸۷۸ ← خداوند می‌فرماید: پس چون هر یک از اجزاء آن عنصر را در جای

مناسب و به حال و وضع مناسب خود قرار دادم، سپس روح بزرگ منسوب به خود را که من میانه آن و بدن او ارتباط برقرار کرده‌ام، ایجاد نمودم. خداوند، «نفخ» (دمیدن) روح را به خود اضافه فرمود و آدم را به آن مشرف کرد و حیات آدم به آن حاصل آمد. از امام حسین (ع) روایت شده که فرمود: خداوند خلقی را خلق کرد، و روحی را هم آفرید، آن‌گاه به فرشته‌ای دستور داد که آن روح را در آن کالبد بدمد، و این طور بود، نه اینکه بعد از نفخ چیزی از خدای تعالی کم شده باشد و این از قدرت خداست. و از همان جناب است که فرمود: روح، قدرت خدای تعالی از ملکوت است. (یعنی قدرت فعلیۀ خداست که از قدرت ذاتی‌اش برمی‌خیزد). در کافی، به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام باقر (ع) پرسیدم این‌که روایت می‌کنند خدای تعالی آدم را به صورت خود خلق کرده درست است؟ فرمود: صورت آدم صورت مخلوقی است حادث، که خدای تعالی آن را بر سایر صورت‌ها انتخاب نمود و چون از سایر صورت‌ها بهتر بود به خودش نسبت داد، هم‌چنان‌که کعبه را به خود نسبت داد.

۸- مع: همراه.

۹- خسیس: فرومایه، پست.

۱۰- «مَالِكُ إِلَّا تَكُونُ»: چه سودی بود برای تو (در اینکه از ساجدین نباشی)؟

۱۱- مفهوم بیت ۱۷۸۸۳ ← حاصل کلام اینکه ابلیس گفت من به آدمی که از گل آفریده شده سجده نمی‌کنم.

۱۲- أَحْسَ عِنَصْر: عنصر و جسمی زبون‌تر و فرومایه‌تر.

۱۳- اگر در آیه ۲۳ گفت: «لَمْ أَكُنْ لِرَسْجُدٍ» و نگفت «لا اسجد» و یا «لست اسجد» برای این است که دلالت کند بر اینکه سرپیچی‌اش از سجده مقتضای ذاتش بود، اگر خودش از جوهره ذاتش خبر داشت می‌دانست که غیر از این از او انتظاری نمی‌رفت، پس، آیه، به کنایه آن نکته‌ای را افاده می‌کند که آیه ۷۶ سوره «ص» (من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی) آن را تصریح می‌نماید.

۱۴- ارتفاع: بلندی، رفعت. (اشاره است به اینکه چون ابلیس از سجده به آدم، و در حقیقت از فرمان خداوند سرپیچی نمود، از آسمان و یا از بهشت خداوند و یا صورت ملائکه، مطرود، و ملعون خداوند و از مقام قرب، که مستوای رحمت خاص الهیه است رانده شد).

قَالَ

فَاخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ  
 الدِّينِ ﴿٣٥﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾ قَالَ فَإِنَّكَ  
 مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿٣٧﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا  
 أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾  
 الْأَعْبَادُ كَمَنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ﴿٤٠﴾ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ  
 مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ  
 اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾

خدا هم (به او نهر و عذاب)  
 که از صفت ساجدان (و از بهشت مطیعان) خارج شو که تو رانده در گناه ما شدی (۳۴) و لعنت ما تا روز جزا بر  
 تو محقق و حتمی گردد (۳۵) (۳۵)  
 شیطان از عذاب و عتابت کرد که پروردگارش مرا تا روز قیامت که خلق میبوسد می سوزاند مهلت و طول عمر عطا فرماد (۳۶) خدا از آری تو را مهلت خواهد بود (۳۷)  
 تا به وقت معین و روز معلوم (شاید مراد نایب است با لفظ صور اول یا ظهور دولت ولی عصر یا ظهور حکومت حق انسان بر نفس و هوای او باشد) (۳۸) شیطان گفت:  
 خدایا، چنانکه مرا به گمراهی و هلاکت کشاندی من نیز در زمین (عرباطی را) در نظر فرزندان آدم جلوه می دهی از باد تو غافل شوم (و همه آنها را به  
 گمراهی و هلاکت خواهد کشاند) (۳۹) به جز بندگان پاک و برگزیده تو را (۴۰)  
 خدایا فرمود: همین (اخلاص و پاکی سر برت)  
 راه مستقیم است (۴۱) و هر که سوا از این راه باشد گناه او گردیده از تسلط و غلبه نخواهد بود لیکن اقتدار و سلطه تو  
 بر مردم گمراهی است که پیرو تو شوند (۴۲)

- |   |   |        |
|---|---|--------|
| ز آسمان یا از ملایک یا بهشت                 | گفت حق پس رو برون ای بدسرشت <sup>۳۴</sup>             | ۱۷۸۸۶- |
| بسمعت لعنت، هم عذاب و افسین <sup>۱</sup>    | بر تو باشد راندگی تا «یوم» دین <sup>۳۵</sup>          | ۱۷۸۸۷- |
| تا به روز ببعثم اندر روزگار                 | گفت مهلت ده پس ای پروردگار <sup>۲</sup> <sup>۳۶</sup> | ۱۷۸۸۸- |
| تا به وقت خاص رو بر تافته                   | گفت پس باشی تو مهلت یافته <sup>۳۷</sup>               | ۱۷۸۸۹- |
| ثبت اندر دفتر مکتوم ماست                    | روز موعودی که آن معلوم ماست <sup>۳۸</sup>             | ۱۷۸۹۰- |
| می بیارایم ز بهر هر تنی <sup>۳</sup>        | گفت او: «زب بسا اغویتنی» <sup>۳۹</sup>                | ۱۷۸۹۱- |
| از معاصی و از مَناهی <sup>۴</sup> و از شرور | در زمین کآنجا بود دارالغرور                           | ۱۷۸۹۲- |
| جز عباد خالصت را در نهاد <sup>۴۰</sup>      | جمله را گمراه سازیم از فساد                           | ۱۷۸۹۳- |
| سوی من و از طاعت اصل مدعاست <sup>۵</sup>    | گفت حق ز اخلاص باشد راه راست <sup>۴۱</sup>            | ۱۷۸۹۴- |

- ۱۷۸۹۵- یا صراط من به اخلاص قویم<sup>۶</sup> می‌شود بر بندگان مستقیم  
 ۱۷۸۹۶- گر تو را نبود بر ایشان سلطنت<sup>۷</sup> اندر اضلال و فتن از هر جهت  
 ۱۷۸۹۷- جز کسی کز تو نماید پیروی باشد او از گسمرهان و هم غوی<sup>۸</sup>



- ۱- این که خداوند، «لعنت» را مقید به «یوم دین» (روز قیامت) نمود برای این بود که لعنت، عنوان و نشانی گناه و وبال است که از ناحیه معصیت، عاید نفس می‌شود، و چون دنیا جای عمل است، نه محل عمل، پس معصیت محدود به یوم الجزاء خواهد بود.
- ۲- اگر ابلیس در اینجا خدا را به کلمه «رب» ستوده (آیه ۳۶): با این که در مقام مخاصمه و عصیان و استکبار بوده، برای این بوده که در همین حال در مقام گدایی و سؤال هم بوده است و در این مقام، چاره‌ای نداشته جز اینکه خداوند را به نامی بخواند که رحمت الهیه مطلقش را تحریک نماید، لذا به مقام ربوبیت خداوند ملتجی شد، تا در عین اینکه بر او خشم گرفته، درخواستش را اجابت نماید.
- ۳- در ابیات ۱۷۸۹۰، ۱۷۸۹۱ (مربوط به آیات ۳۸ و ۳۹): باید به نکاتی توجه کرد: گفته‌اند این «وقت معلوم» (آیه ۳۸) و خاص، و روز موعود، آخرین روز عمر بشر و زندگی‌اش در زمین است و آخرین فرصتی است که ابلیس می‌تواند به کار اغواء خود ادامه دهد و این روز را نفخ اول دانسته‌اند که تمام خلائق می‌میرند و میان نفخ اول و دوم که خداوند همه را زنده می‌کند، چهار صد و یا چهل سال (به اختلاف روایات) فاصله وجود دارد و تفاوت میان آنچه ابلیس خواسته و آنچه خدا اجابت فرموده همین چند سال است و ابلیس در همین فاصله نفخ اول تا دوم می‌میرد. و از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که فرمود: «خدای عزوجل ابلیس را مهلت داد تا روزی که قائم ما ظهور کند که در آن روز موی ناصیه ابلیس را می‌گیرد و گردنش را می‌زند، و روز وقت معلوم، آن روز است». و مهلت دادن به ابلیس، از باب تقدیم مرجوح بر راجح و یا ابطال قانون علیت نیست بلکه در باب آسان ساختن امر امتحان و ابتلای الهی است و لذا می‌بینیم دو طرفی است یعنی در مقابل ابلیس که خداوند، او را علیه بشر تأیید نموده و تا وقت معلوم مهلت داده، خود بشر را هم به وسیله ملائکه که تا دنیا باقی است، باقی اند تأیید

فرموده است و نیز اگر ابلیس را تأیید کرد تا بتواند باطل و کفر و فسق را در نظر بشر جلوه دهد، انسان را هم با هدایت به سوی حق تأیید نمود و ایمان را در قلبش زینت داد و محبوب ساخت و فطرت توحید ارزانی اش فرمود. و دانستن این نکته حائز اهمیت است که اضلال خداوند در مورد ابلیس، اضلال ابتدایی نیست، بلکه اضلال مجازاتی است که این اضلال جایز است و هیچ اشکالی ندارد یعنی این اضلال و لعنت مطلقه خدا در حق او، اثر غوایتی است که خود ابلیس برای خودش پسندید. اینجاست که معنای سببیت اغواء شیطان برای غوایت مردم درست در می آید، یعنی به خاطر اینکه خود ابلیس دور از رحمت خدا، و از سعادت شده و این دوری به خاطر لزوم همیشگی لعنت خدا، لازمه او گشته، لذا هر وقت که با وسوسه ها و تسویلات خود به درون دلی رخنه کند و نزدیک آن شود، همین نزدیکی او باعث دور شدن آن دل از خدا و رحمت اوست و اینکه می گوییم ابلیس مردم را اغواء می کند، معنایش این است که اثر غوایت خود را در آن دل می اندازد. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۴- فناهی: کارهایی که شرعاً یا عرفاً منع و نهی شده است. (ابلیس گفت باطل را در نظر بشر زینت می دهم یعنی آدمیان را در زندگی دنیا فریب می دهم و گمراه می کنم. می دانیم که معصیت آدم یعنی خوردنش از درخت ممنوعه، معصیت امر مولوی نبود تا گناه شمرده شود، بلکه مخالفت امر ارشادی بود که هیچ منافاتی با عصمت انبیاء ندارد. فریب ابلیس آن بود که آدم و همسرش، حوا را به مخالفت امر ارشادی خدا وادار و از بهشت بیرون کند و زمین نشینشان سازد، تا قهراً صاحب فرزندان شوند که وی به اغوای همان فرزندان مشغول شود و آنان را از راه حق دور و از صراط مستقیم گمراه نماید و لذا می بینیم که خداوند در آیه ۲۷ سوره اعراف، مقصد ابلیس را در اغواء آدم و همسرش، برهنه، و متوجه شهوت شدن قرار داد. ابلیس، در کلام خود، «زمین» را ظرف اغواة و تزیین و فریب دادن آدم و همسرش قرار دارد که دارالغرور است و محل زندگی و دنیوی. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۵- مفهوم بیت ۱۷۸۹۴ ← آیه ۴۱، اشاره است به اخلاص و طاعت داری بنده. اخلاص بنده و طریق عبودیت، صراط مستقیم است. خداوند می فرماید که پیدا کردن و روشن داشتن این



راه، بر من است، یعنی هیچ کس راه راست نیافت، مگر به توفیق و ارشاد من. بازگشت همگان به من و راهگذر همگان بر من است، و هر کس را به کردار خود جزا دهم، چنان‌که سزای اوست. و گفته‌اند این تهدید، علی‌الخصوص به ابلیس است یعنی خداوند به ابلیس فرمود اینکه گفתי به زودی همه بشر را گمراه می‌کنی و آنچه که استثناء نمودی (وگفتی به جز بندگان مخلص را)؛ به حول و قوه و مشیت خود نمی‌کنی، زیرا غیر از من، کسی مستقل نیست و اگر اغواء کنی به اذن من کرده‌ای و اگر نتوانی و ممنوع شوی نیز به مشیت من بوده است و تو از ناحیه خود، مالک هیچ چیزی نیستی.

۶- قویم: راست، درست، معتدل و استوار.

۷- مراد از «ایشان»، تمامی بندگان خداوند است. [چون ابلیس بندگان خدا را منحصر در «مخلصین» نمود، خدا در پاسخش همه افراد بشر را بنده خود خواند و سلطنت ابلیس را نسبت به بعضی از بندگان (مخلصین) نفی و نسبت به بعضی دیگر (آنها که خودشان میل به پیروی از ابلیس دارند) اثبات نمود و این نیز به عنوان مجازات و مسبوق به عنایت خود ابلیس است. (غویت عبارت است از همان جرم‌هایی که خود آدمیان مرتکب می‌شوند و اغوای ابلیس عبارت است از مجازات خدای سبحان). (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۸- غوی: گمراه.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٣﴾

و البته وعده گاه جمیع آن مردم گمراه نیز آتش دوزخ خواهد بود. (۴۳)

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿٤٤﴾

که آن دوزخ را هفت در است که هر دری برای ورود دسته‌ای از گمراهان معین گردیده است. (۴۴)

الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾ أَدْخُلُوها بِسَلَامٍ أَمِينٍ ﴿٤٦﴾

اهل تقوا در باغها و نهرهای جاری خواهند بود. (۴۵) البته آنها خطاب شود که شما با درود و سلام و با کمال ائینی و احترام به بهشت اید وارد شوید. (۴۶)

## معنی خاص در غفران الهی

- ۱۷۸۹۸- مر صفی را نکته‌ای آمد به هوش  
 ۱۷۸۹۹- گفت حق: نتوانی افکندن پگاه  
 ۱۷۹۰۰- که نه بر وی عفو من دردم رسد  
 ۱۷۹۰۱- آنچه تو عمری زنی ره بر گناه  
 ۱۷۹۰۲- هر چه اغوارا کنی افزوده‌تر  
 ۱۷۹۰۳- اینست هم وجهی که گفتم زایمی  
 ۱۷۹۰۴- سخت مغروری به طاعات یقین  
 ۱۷۹۰۵- تا مگر بسا عاصیان شرمسار  
 ۱۷۹۰۶- لیک آن کز عفو من شد ناامید  
 ۱۷۹۰۷- پس «جهنم» هست بی شک وعده‌گاه <sup>۳۳۳</sup>  
 ۱۷۹۰۸- هست دوزخ را همانا هفت در <sup>۳۳۳</sup>  
 ۱۷۹۰۹- باب‌های آن بؤد حرص و هوا  
 ۱۷۹۱۰- وقت خشم ار جلم کردی، رسته‌ای  
 ۱۷۹۱۱- ور خضوع آری به جای کبر، پیش  
 ۱۷۹۱۲- هم‌چنین هر خُلق بد را سر بُری  
 ۱۷۹۱۳- دوزخت «نفس» است و ابواب این خیال <sup>۶</sup>  
 ۱۷۹۱۴- کن به‌وی لعنت مرو بر دعوتش  
 ۱۷۹۱۵- حق فرستاد انبیا را پی به پی  
 ۱۷۹۱۶- با تو گفتند آنچه بود از خوب و زشت  
 ۱۷۹۱۷- عقل <sup>۱۱</sup> باشد در تو زایشان نایی  
 ۱۷۹۱۸- عقل خوانند بر کتاب ایزدت  
 ۱۷۹۱۹- می‌نگشتی متفق با آن فَریق <sup>۱۲</sup>  
 ۱۷۹۲۰- پس منال از دوزخ از خود کن گله
- شاید آن باشد زاله‌ام سرورش <sup>۱</sup>  
 بسندگام را تو اندر آن گناه  
 گر بؤد کوهی پراکنده‌اش کند  
 می‌بخشم در دمی، بی اشتباه  
 پیش عفو من شود بی‌هوده‌تر  
 گر تو این تحقیق نی باور کنی  
 هل مرا بسا مجرمین و مُذنبین <sup>۲</sup>  
 خود به عفو حق شویم اَقیدوار  
 جنور و اغوای تو بر ایشان رسید  
 پیروانت را که خود بُردی ز راه  
 هر دری «مقسوم» بر اهل سَقَر <sup>۴</sup>  
 بخل و کبر و خشم و حقد و هم ریا  
 یک دَر دوزخ بسه خود بربسته‌ای  
 بساب دیگر بسته‌ای بر روی خویش  
 از جهنم بسته‌ای بر خود دری <sup>۵</sup>  
 داعی است <sup>۷</sup> ابلیس بر وایل <sup>۸</sup> و وِبَال <sup>۹</sup>  
 چون شدی واقف ز فعل و نپیش  
 تا کنند آگه‌اقت از تسویل <sup>۱۰</sup> وی  
 از ره و منزل زد دوزخ وز بسهشت  
 حاضر است او گر تو زایشان غایی  
 ره نسماید بر همه خوب و بدت  
 پس زوی هم‌راه دزدان در طَریق  
 زآن‌که مآندی از رفیق و قافله

۱۷۹۲۱- پیشوایت عقل با تمییز کن	و از هوایِ نفسِ دون پرهیز کن
۱۷۹۲۲- در عیون <sup>۲۵</sup> ۱۳ و جنت‌اند آن متقین	«أَذْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ» <sup>۲۶</sup> ۱۴
۱۷۹۲۳- این بود قول ملایک با عباد	سالمید اعنی ز هر فقر و فساد



۱- سروش: مَلَك. فرشته.

۲- مُذنبین: (جمع مُذنب)؛ گناهکاران.

۳- این‌که گفته‌اند جهنم، هفت در دارد به این معنی است که هفت نوع عذاب دارد و هر نوع آن به مقتضای واردین، برای خود چند قسم دارد و این مطلب دلالت بر این دارد که گناهای که مستوجب آتش است هفت قسم و طُرُقی که آدمی را به هر یک از آن گناهان می‌کشاند نیز چند قسم است. در جلد پنجم کشف الاسرار و عدّة‌الابرار نام هفت درک برده شده است که بر روی یکدیگر قرار دارند و ذکر شده که هر درک را دری است که اهل آن درک به آن در وارد شوند:

درک اوّل «جهنم» است، درک دوّم «الظلی» (به معنی زبانه آتش)؛ درک سوّم «حُطْمَه» (به معنی آتش سخت سوزان)؛ درک چهارم «سَعیر» (به معنی آتش افروخته و فروزان)؛ درک پنجم «سَقَر» (دوزخ)؛ درک ششم «جحیم» (به معنی آتش بزرگ و بسیار قوی و بلند و تو بر تو و نیز به معنی جای بسیار گرم)؛ و درک هفتم «هاویه» (درک اسفل).

در جلد هشتم ترجمه تفسیر بیان السعادة است که: [این که درها و درکات و مراتب جهنم هفت است به اعتبار طبقات هفت‌گانه زمین است که عبارت‌اند از:

هیولای اولی، امتداد جسمانی، طبع عنصری، ماده جمادی، ماده نباتی، ماده حیوانی و ماده انسانی که از آن تعبیر به سینه گشوده شده به کفر و نفس اماره می‌شود و هر طبقه دارای دری است که دخول و خروج از آن در صورت می‌گیرد و این طبقه‌ها با ظواهری که دارند و قابل درک است در دنیا واقع شده‌اند و باطن آنها در ملکوت سفلی و دار اشقیاء واقع شده است و درکات جهنم و درهای آن در مقابل همین طبقات است... همه این مراحل و طبقات که گفته شد در انسان جمع است لیکن رنگ نفس انسانی را به خود گرفته...]. (به اختصار).

۴- سَفَر: دوزخ، جهنم.

۵- در کتاب «بحر الحقایق» صفی علیشاه، شعری با عنوان «النفس الامارّة و رؤوسها» آمده که در آن ذکر شده که نفس امارّه مانند شیطانی است که هفت رأس (سَر) دارد که عبارتند از: «شهوة»، «کبر»، «غضب»، «ریا»، «حرص»، «بخل» و «حسد»؛ آن‌گاه ضمن ابیاتی زیبا می‌آموزد که چگونه باید هر یک از این سرها را قطع نمود تا در نتیجه از این شیطان رهایی یافت و از اوصاف ناستوده پاک شد. سَرِ «شهوة» با کاستن از خورد و خوراک و خواب بریده می‌شود، ضد شهوت، عفت است و حیا و حجب و غیرت و گذشت و بذل و استغنا و ایمان و وفا و صدق و پاس عهد و سکوت و پرده پوشی و حفظ امانات و تقوی و طاعات. سَرِ «کبر» یا «تواضع» بریده می‌شود که از اوصاف نفس مطمئنه است.

سَرِ «غضب» با «حلم و سکون» بریده می‌شود. بَرْنَدَةُ سَرِ «ریا»، «اخلاص» است که از محبت به حضرت حق، و تنها او را به یاد داشتن حاصل می‌آید. اخلاص، سخن بر میل نااهلان نگفتن است و تهمت بر کسی نبستن و تعریف و مدح کسی به سالوس نگفتن.

سَرِ «حرص» و «بخل» را با «قناعت» می‌توان برید و ضدّ بخل، «جود و ایثار» است، آن‌هم ایثاری که از عجب پندار نباشد. و بالاخره، سَرِ «حسد» را که هیچ خُلُقی از آن پست‌تر نیست و آن را تفسیر «حَبْلٌ مِنْ مَسَد» دانسته‌اند، باید با اعتقاد به خداوند و راضی بودن به رضای او و آنچه که به بنده‌اش عطا فرموده و نیز با شفقت و رحم و رقت در حق افتادگان، بدون چشمداشتی از آنان، قطع نمود.

و دوزخ را اشاره به «نفس امارّه» دانسته‌اند که هفت در (هفت سر) دارد و هر یک از این هفت سر، یکی از اخلاق بد و ناروایی است که در بالا به آنها اشاره شد و هر یک از این هفت سر، که بریده شود یا هر یک از این هفت خُلُق بد که از بین برود، در واقع دری از جهنم بر روی فرد بسته شده است.

۶- خیال: وهم، پندار. قوه‌ای که چیزهایی را که حس مشترک آنها را از صورت‌های محسوسه قبول کرده نگاه می‌دارد، اگر چه آن صورت‌های محسوسه، غایب شوند. خیال (واهمه) از حواس پنج‌گانه باطنی است که به آن «غریزه» نیز گفته‌اند و کارش آن است که

چیزهای دیده یا نادیده راست و دروغ را به نفس می‌نماید و از پیامبر (ص) است که فرمود هر که از مادر بزاید، او را شیطانی همراه باشد و آن «قوة وهم» است و این قوت تابع عقل نمی‌شود و این همان است که گفته‌اند جمله قوت‌ها مسخر مردم شدند الا «وهم» که مسخر نشد، چنان‌که ابلیس سجده آدم نکرد، حال آن‌که همه ملائک او را سجده نمودند. [ ← «قوة وهمی» (واهمه) (\*). ]

۷- داعی: قصد کننده. خواننده و خواهنده به سوی چیزی.

۸- ویل: فرصت و وقت یافتن برای انجام کاری به مراد خویش. و نیز نام وادی‌ای در جهنم یا نام چاه و دروازه‌ای در آن.

۹- وِبَال: سرانجام بد. گناه و تقصیر. سختی و ناگواری.

۱۰- تسویل: اغوا کردن. گمراه نمودن.

۱۱- عقل: [ ← «عقل» (\*). ]

۱۲- آن فریق: آن فرقه و گروه (اشاره به انبیاء و اولیاء).

۱۳- عیون: (جمع عین)؛ چشمه‌ها.

۱۴- آن روز به آنها گفته می‌شود: درآیید (به بهشت) به سلامت و ایمنی (از آتش و آفات مرض و موت و خروج از بهشت).

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلٰی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ

و ما آینه دل‌های پاک آنها را از کدورت کینه و حسد و هر غلّی تا پسند به کلی پاک و پاکیزه ساختیم و همه برادر و برادر و بر روی یکدیگر بگریختنهای عزت بنشینند. (۴۷)

﴿ ۴۷ ﴾ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿ ۴۸ ﴾

در حالتی که هیچ رنج و زحمت در آنجا به آنها نرسد و هرگز از آن بهشت ابد بیرونشان نکند. (۴۸)

نَبِيِّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿ ۴۹ ﴾ وَأَنَّ عَذَابِي

(ای رسول ما) بندگان مرا آگاه ساز که من بسیار آمرزنده و مهربانم. (۴۹) و نیز عذاب من

هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ﴿ ۵۰ ﴾ وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ﴿ ۵۱ ﴾

بسیار سخت و دردناک است. (۵۰) و هم بندگانم را از حکایت (فرشتگان) مهمانان ابراهیم آگاه ساز. (۵۱)

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ ﴿ ۵۲ ﴾ قَالُوا

که چون آن مهمانان بر ابراهیم وارد شدند و بر او سلام دادند ابراهیم (مضطرب شده) گفت: «ما از شما (که بدون اذن و بی‌موقع بر ما در آمدید) بیعتا کنیم. (۵۲)

لَا تَوَجَّلْ إِنَّا نَبْشِرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿٥٣﴾ قَالَ ابْشِرْتُمُونِي عَلَيَّ أَنْ  
 فرشتگان گفتند: هیچ ترس که ما آمده‌ایم تو را به پسر دانا بشارت دهیم. (۵۳)  
 ابراهیم گفت: آیا مرا در این سن پیری

مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيْهِمُ بُبْشِرُونَ ﴿٥٤﴾ قَالُوا بَشْرْنَاكَ بِالْحَقِّ  
 مژده فرزند می‌دهید؟ نشانه این مژده چیست؟ (۵۴)  
 گفتند: ما تو را به حق و حقیقت بشارت دادیم

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِيْنَ ﴿٥٥﴾ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ  
 و تو هرگز نومید مباش. (۵۵)  
 ابراهیم گفت: به جز مردم گمراه چه کسی از لطف

رَبِّهِ اِلَّا الضَّالُّوْنَ ﴿٥٦﴾  
 خدای خود نومید می‌شود؟ (۵۶)

- |  |  |
|--|--|
| اهل جنت را حسد یا کینه‌ها                              | گفت ما بیرون کنیم از سینه‌ها ﴿۳۷﴾            |
| رو به رو بنشسته با هم بر سریر                          | ۱-۱۷۹۲۵- همچو اخوان‌اند در صدق ضمیر          |
| نی روند از آن برون از خلق زشت                          | ۲-۱۷۹۲۶- نی رسد رنجی بر ایشان در بهشت ﴿۳۸﴾   |
| تا شود بیاعت به نزع <sup>۲</sup> و مُرتدی <sup>۳</sup> | ۳-۱۷۹۲۷- خُلقتشان یعنی نگردد بر بدی          |
| من غفورم بر شما بس مهربان                              | ۴-۱۷۹۲۸- ای پیامبر ده خیر بر بندگان ﴿۳۹﴾     |
| می‌نخواهد جز که بر عاصی رسید                           | ۵-۱۷۹۲۹- مر عذابم کآن الیم است و شدید ﴿۴۰﴾   |
| کآمدندش سه فرشته میهمان                                | ۶-۱۷۹۳۰- ده خیر از «ضیف» ابراهیمشان ﴿۴۱﴾     |
| بس به او گفتند با بهجت سلام                            | ۷-۱۷۹۳۱- چون بر او گشتند داخل در مقام ﴿۴۲﴾   |
| از شما وین بود علت ترس را،                             | ۸-۱۷۹۳۲- گفت ابراهیم ترسانیم ما              |
| هم نخوردندش ز خوان چون آمدند                           | ۹-۱۷۹۳۳- که بدون اذن او داخل شدند            |
| که بشارت می‌دهیمت بر غلام <sup>۴</sup>                 | ۱۰-۱۷۹۳۴- گفت از ما می‌مکن بیم ای همام ﴿۴۳﴾  |
| نماش اسخق، از نبوت با نصیب                             | ۱۱-۱۷۹۳۵- مژده بدهیمت به فرزندی ادیب         |
| که مرا پیری چنین کرده است مَس؟ <sup>۵</sup>            | ۱۲-۱۷۹۳۶- گفت آیا مژده بدهید این نَقَس ﴿۴۴﴾  |
| این شگفت از ما، نه دور از قدرت است <sup>۶</sup>        | ۱۳-۱۷۹۳۷- مژده بدهید آنچه دور از عادت است    |
| پس مباش از ناامیدان، حق چو خواست                       | ۱۴-۱۷۹۳۸- مژده گفتندش که دادیمت به راست ﴿۴۵﴾ |
| نا امید از بخشش آید، نیست رو                           | ۱۵-۱۷۹۳۹- گفت ابراهیم کیبؤد آنکه او ﴿۴۶﴾     |
| غیر گمراهی که دور است از هدئی؟ <sup>۷</sup>            | ۱۶-۱۷۹۴۰- ناامید از رحمتش گردد کجا           |



۱- سریر: تخت. (جمع آن سُرُر است). در جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار است که: [...] خانه کعبه را بنا کردن و از خبائث مشرکان طهارت دادن به خلیل (ع) باز گذاشت و گفت: «طَهَّرَ بیتی»، دل مصطفی (ص) را شستن در حال طفولیت، و از مادون حق، آن را طهارت دادن به جبرئیل بازگذاشت و به فرشتگان،... باز که نوبت به دل‌های عاصیان امت احمد (ص) رسید، تولی آن خود کرد جلّ جلاله و طهارت آن خود داد، گفت: «و نَزَعْنَا فِي صَدُورِهِمْ مِنْ غُلٍ» نه تقدیم و تفضیل ایشان را بر پیامبران، لکن کریمان با ضعیفان رفیق‌تر کنند، نخواست جلّ جلاله که عیب و عوارایشان با فرشتگان نماید، خود کرد تا عیب ایشان هم خود داند، سبحانه ما اراقه بخلقه.

۲- نَزَع: در اینجا به معنی بر کردن و بیرون کردن (از بهشت).

۳- مُرْتَدِي: برگشت و رجوع.

۴- غلام: فرزندی.

۵- مَسَسَ: تماس یافتن. در اینجا به معنی رسیدن (رسیدن پیری) است.

۶- در باره داستان آمدن فرشتگان به نزد ابراهیم (ع) و ترسیدن ابراهیم و مؤدّه فرشتگان در مورد به دنیا آمدن فرزندی از او (به نام اسحق) به ابیات ۱۵۴۱۹ تا آخر ۱۵۴۳۶ و توضیحات مربوط به این ابیات مراجعه فرمایید.

۷- هُدَى: هدایت.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ

آن گاه ابراهیم پرسش کرد که ای رسولان حق، باز گوید که بر چه کار مبعوث شده‌اید؟ (۵۷)

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٥٧﴾

فرشتگان پاسخ دادند که ما بر هلاک قومی زشتکار فرستاده شده‌ایم. (۵۸)

إِنَّا لَمَنْجُوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٩﴾ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ

عمل بد هلاک‌شوند مگر اهل بیت لوط که همه آنها را از بلا نجات خواهیم داد. (۵۹) جز زن لوط که آن هم (چون با بدان عهدت است) چنین مقرر داشتیم.

الْغَابِرِينَ ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ

که از بازماندگان باشد و باز زشتکاران هلاک‌شود. (۶۰) و چون فرشتگان بر لوط و خانواده او وارد شدند. (۶۱) لوط - با فرشتگان گفت:

إِنَّكُمْ قَوْمٌ مِّنْكَرُونَ ﴿٦٢﴾ قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ  
شما انحصاری ناآشناید (۶۲) فرشتگان پاسخ دادند که ما بر آنچه چیزی (یعنی وعده عذاب) که قومت در آن به شک و انکار بودند.  
 يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾ وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٦٤﴾ فَاسْرِ  
فرستاده شدیم (۶۳) و به حق و راستی به سوی تو آمده ایم و آنچه گوییم صدق محض است (۶۴) پس تو ای لوط،  
 بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ  
خانوادهات را در پاسی از شب از این دیار بیرون بر و خود از بی آنان روانه شو و هیچ یک از شما باز پس ننگرد  
 وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿٦٥﴾ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ  
بلکه بدان سو که مأمورید به سرعت روان شوید (۶۵) و بر او این فرمان را وحی کردیم که  
 دَابِرَهُمْ وَأَوْلَاءَ مَقْطُوعٍ مُّصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾ وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ  
قومت نا آخرین افراد، صبحگاه ملاک می شوند (۶۶) و در آن شب که فرشتگان به شکل جودهای زیبا به خانه لوط در آمدند، قوم لوط  
 يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٦٧﴾ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿٦٨﴾  
آگاه شده بخوشحال به خیال کامرانی به خانه او آمدند (۶۷) لوط به قوم خود گفت: این جوانان در منزل من مهمانند، مرا شرمسار نکنید (۶۸)

- ۱۷۹۴۱- گفت ابراهیم: چنود کارتان <sup>۵۷۰</sup>
- ۱۷۹۴۲- بر بشارت بود کافی یک ملک
- ۱۷۹۴۳- گفت بفرستاده اند اندر زمین <sup>۵۸۰</sup>
- ۱۷۹۴۴- سوی قوم «لوط» یعنی بر هلاک <sup>۵۹۰</sup>
- ۱۷۹۴۵- اهل او باشند از ما در امان <sup>۶۰۰</sup>
- ۱۷۹۴۶- پس در آن هنگام کایشان آمدند <sup>۶۱۰</sup>
- ۱۷۹۴۷- لوط گفتا از شما بیگانگان <sup>۶۲۰</sup>
- ۱۷۹۴۸- گفت نی بیگانه ایم، از ما ضرر <sup>۶۳۰</sup>
- ۱۷۹۴۹- بر هر آن چیزی که قومت بوده اند
- ۱۷۹۵۰- راستی آورده ایمت بر وعید <sup>۶۴۰</sup>
- ۱۷۹۵۱- راستگویانیم ما وز عیب، پاک
- ۱۷۹۵۲- اهل خود را پس ببر بیرون به شب <sup>۶۵۰</sup>
- ۱۷۹۵۳- اهل خود را پیش افکن با شتاب
- ۱۷۹۵۴- از شما می نگرود یک تن به پس
- غیر از این اندر زمین، و اسرارشان  
 کار دیگر هستن پس بی زشک  
 جمله ما را سوی «قوم مجرمین»<sup>۱</sup>  
 غمیر آل او بدون اشتراک  
 جز زنش کو باشد از پس ماندگان<sup>۲</sup>  
 خانواده «لوط» را داخل شدند  
 ترسم از شرّی به خود زین مردمان  
 بر تو نآید، آمدیم تا مگر  
 بر عناد و فسق و شک آلوده اند  
 که بر ایشان داری از قهر<sup>۳</sup> شدید  
 می کنیم این لحظه قومت را هلاک  
 پاره ای چون رفت از شب، بی تعب<sup>۴</sup>  
 وز قسفاشان رو تو خود، کآمد عذاب  
 خود روید آنجا که مأمورید بس



کآن زمین را نیست بیمی زانتقام	۱۷۹۵۵- یا به صفرا یا به سوی مصر و شام <sup>۷</sup>
شد بُریده صبح زاهل این دیار <sup>۸</sup>	۱۷۹۵۶- حکم ما کردیم سویس کاینست کار <sup>۶۶</sup>
در سحر نسا بود و مستأصل شوید	۱۷۹۵۷- تا به صبح اعنی که بر جا نَعْتُوید
«اهل» شهر از بهر آمال و فساد <sup>۹</sup>	۱۷۹۵۸- آمدندی سوی خانه لوط شاد <sup>۶۷</sup>
گفت لوط آن قوم را با بیم و غم <sup>۶۸</sup>	۱۷۹۵۹- مژده دادندی ز مهمانان به هم
پس نسا زیدم به رسوایی نشان	۱۷۹۶۰- مر مرا باشند مهمان این کسان



- ۱- قوم مجرمین: اشاره به قوم مشرک لوط (به استثناء خاندان لوط پیامبر). اگر آن فرشتگان اسم آن قوم را نیاوردند از این باب بود که نخواستند زبان خود را به اسم پلید آنان آلوده کنند و به گذشت زمان واگذار نمودند و نیز خواستند از این طریق مجرم و گناهکار بودن آنها از نظر خداوند را یادآور شوند. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).
- ۲- پس ماندگان: باقی ماندگان (در محل عذاب). «غابرین» در آیه ۶۰ جمع «غابر» به معنی «باقی» است.
- ۳- وَعَیْد: بیم دادن. وَعْدَةٌ شَرٌّ و بدی دادن.
- ۴- قهر: عذاب.
- ۵- «أَسْرٍ» (در آیه ۶۵) به معنی «شبانہ سیر کن» است.
- ۶- بی تعب: بدون رنج و سختی.
- ۷- گفته اند منظور از محلی که خاندان لوط مأمور به رفتن آن می شدند محلی بود که یکی از آن فرشتگان مهمان (که او را جبرئیل دانسته اند): از سوی خداوند آنها را امر به رفتن به آنجا می کرد و عده ای آن محل را «صفرا» (قریه ای در نزدیکی مدینه) و بعضی دیگر «مصر» و گروهی «شام» نامیده اند.
- ۸- مفهوم آیه ۶۶ که عظمت خطر و وحشتناکی عذاب را می رساند این است که ما امر عظیم خود را نسبت به عذاب ایشان حتمی نمودیم در حالی که آن را از راه وحی به لوط اعلام کردیم که نسل این قوم، صبح همین امشب قطع شدنی است.
- ۹- توضیح درباره آیات ۵۷ تا آخر ۶۸ و ابیات مربوط به آن به طور کامل در ابیات ۱۵۴۳۷ تا آخر ۱۵۴۷۲ (و توضیحات مربوط به این ابیات) ذکر شده است.

وَاتَّقُوا

و از عشا

اللَّهُ وَلَا تَخْزُونِ ﴿٦٩﴾ قَالُوا أَوْلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٧٠﴾

بترسید و مرا خجل مگردانید. (۶۹) قوم گفتند: مگر ما تو را از (دنیا و حسابت) عالمیان منع نکردیم؟ (۷۰)

قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٧١﴾ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ

لوط به قوم خود گفت: من این دخترانم را به نکاح شما می‌دهم تا اگر خیال عملی دارید انجام دهید. (۷۱) ای محمد! به جان تو قسم که این مردم دنیا همیشه

يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾ فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا

مستشهوت نفسانی و باجبریت و غفلت و گمراهی خواهند بود. (۷۲) باری، قوم لوط هنگام طلوع آفتاب به صیحه آسمانی همه ملامت شدند. (۷۳) و شهر

سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ

و دیار آنها را زیر و زیر ساخته و آن قوم را سنگباران عذاب کردیم. (۷۴) و در این عذاب

لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾ وَإِنَّهَا لَلسَّبِيلِ مَقْبُورٍ ﴿٧٦﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ

حوشندان را عبرت و بصیرت بسیار است. (۷۵) و این دیوار اکنون بر سر راهی است بر فرار. (۷۶) همانا در این عقوبت

لآيَةٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ ﴿٧٨﴾

بدکاران عالم، اهل ایمان را آیت و عبرتی است. (۷۷) و اهل شهر ایکه اقوام شعیب هم بسیار مردم مشکاری بودند. (۷۸)

فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿٧٩﴾

آنها را نیزه کیفر رسانیدیم، و این مرد و شهر (یعنی شهر سدوم و ایکه) با مدینه که دیار قوم لوط و شعیب بود، برای اهل اعتبار، بزرگکاری آشکارا دارند. (۷۹)

تا نیایم خواری از مهمان به حال  
ببر تو ننمودیم آیا بارها؟  
چون گذشتی از شروط مستتر؟<sup>۱</sup>  
گر کنید آن را که گویم بی ستوه  
بهترند این دختران بهر نکاح  
که بُدند ایشان به سُکر<sup>۲</sup> دم به دم  
بیهش و حیران چو ارباب جنون  
صیحه یعنی بانگ جبریل امین  
روشنی روز چون آمد بسرون<sup>۳</sup>

۱۷۹۶۱- می بترسید از حق ای قوم ضلال  
۱۷۹۶۲- می بگفتند: از غریبان نهی ما  
۱۷۹۶۳- تا نگردي حامی هر رهگذر  
۱۷۹۶۴- گفت باشند این بناتم<sup>۲</sup> ای گروه  
۱۷۹۶۵- مر شما را پسند من باشد صلاح  
۱۷۹۶۶- ای محمد، بر حیات تو قسم<sup>۳</sup>  
۱۷۹۶۷- مستی شهوت بُد ایشان را فزون  
۱۷۹۶۸- «صیحه»<sup>۴</sup> پس بگرفتشان اندر زمین  
۱۷۹۶۹- شهرهاشان کرد یکجا سرنگون

هم بسیار اندیشمان بر سر، خَجَر <sup>۷</sup>	۱۷۹۷۰- پس نمودیم آن همه زیر و زبر <sup>۷۴</sup>
بهر ارباب فراست و اعتبار <sup>۸</sup>	۱۷۹۷۱- باشد اندر این نشان‌ها بی‌شمار <sup>۷۵</sup>
در عیون ره‌گذریان بر مَلاست <sup>۹</sup>	۱۷۹۷۲- آن بلاد اندر سر راه شماست <sup>۷۶</sup>
آیستی باشد ز بهر مؤمنین	۱۷۹۷۳- اندر این که یاد کردیم از یقین <sup>۷۷</sup>
ما کشیدیم انتقام از آن کسان <sup>۷۹</sup>	۱۷۹۷۴- بوده‌اند «اصحاب» آئیکه <sup>۷۸</sup> ۱۰ ظالمان
جای خود مذکور سازم در کتاب	۱۷۹۷۵- شرح یَوْمِ الظَّالِمَةِ <sup>۱۱</sup> را اندر عذاب
عساکرین ببینند و آن بس آئسین است	۱۷۹۷۶- آئیکه و مَدَیْنِ به‌راه روشن است



۱- مُسْتَقَرٌّ: استقرار پیدا کرده، استوار و ثابت شده.

۲- بِنَات: (جمع بنت): دختران.

۳- مفسران گفته‌اند خداوند هرگز به حیات هیچ‌کس از آدمیان به‌جز محمد (ص) سوگند یاد نکرد.

۴- سُكْر: مستی و بی‌خبری.

۵- صَيْخَةٌ: صدای مهیب (که گفته‌اند بانگ جبرئیل بوده است).

۶- «مُشْرِقِينَ» (در آیه ۷۳) به معنی «در حالی که داشتند وارد بر اشراق و دمیدن صبح می‌شدند» است.

۷- خَجَر: سنگ. («سَجَّیل» در آیه ۷۴، به معنی «سنگ عذاب» است که از آسمان دنیا می‌بارد و سنگ و گل مخلوط به‌هم را سَجَّیل می‌گویند).

۸- ارباب فراست و اعتبار: افرادی که در آنچه که می‌بینند تأمل می‌کنند و از آن پند می‌گیرند و تیز هوش هستند. «مُتَوَسِّمِينَ» (در آیه ۷۵): از «تَوَسَّم» است و «تَوَسَّم» به معنای تَفَرُّس و منتقل شدن از ظاهر چیزی به حقیقت و باطن آن است و «مُتَوَسَّم» به معنی مُتَفَرِّس و زیرک است که از دیدن امور، به حقیقت جریان منتقل می‌شود. از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: «از فراست مؤمن بپرهیزید که او به نور خدا می‌نگرد».

۹- توضیح آیات ۶۹ تا آخر ۷۴ و ابیات مربوط به آن، در ابیات ۱۵۴۵۶ تا آخر ۱۵۴۸۹ و توضیحات مربوط به این ابیات ذکر شده است.

- ۱۰- اصحاب آیکه: «ایکه» به معنای درخت به هم چسبیده است و اصحاب ایکه قومی بودند معاصر با شعیب (ع) که در سرزمینی پر درخت زندگی می‌کردند.
- ۱۱- یَوْمَ الظَّلَّةِ: روز ابر سایه افکن. روز هلاک اصحاب مدین در زمان شعیب (ع) به وسیله ابری که بارانی مسموم بر آنان بارید.

## وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ

الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٨٠﴾ وَءَاتَيْنَاهُمْ ءَايَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ

و اصحاب حجر (قوم صالح) هم رسولان را به کلی تکذیب کردند (۸۰) و از آیاتی که ما بر آنان فرستادیم رو گردانیدند. (۸۱)  
 ﴿٨١﴾ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ ﴿٨٢﴾ فَآخَذْتَهُمُ

الصَّيْحَةَ مُصْبِحِينَ ﴿٨٣﴾ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾

و در کوهها منزل می‌ساختند از خطر ایمن باشند. (۸۲) پس مسگرمی صیحه عذاب (فهر ما) همه آنها را نابود کرد. (۸۳) و به فراز کوه با همه ذخایر و ثروت از عذاب ایمن نگردیدند. (۸۴)  
 وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ

السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ﴿٨٥﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

مَلِكٌ مُّبِينٌ ﴿٨٦﴾ الْمَخْلَقُ الْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾

مقصود اصلی خلقت سموات و ارض و آنچه در میان آنهاست جز به حق و برهمنی مضمودی صحیح و حکمتی بزرگ است تا آنکه قیامت که فرض و محقق است و در روز قیامت (۸۵) معنای پروردگار تو آفریننده دانسی است که بی مدعا و خلق انبیا فریده، البته هر کسی به نتیجه عملش خواهد رسید. (۸۶) اگر بپذیرد و دانگ باشد. (۸۵)

اهل حجر <sup>۱</sup> اعنی نمود از شرک و کین	هم <sup>۸۰</sup> به تکذیب آمدند از مُرسَلین
اکثری دادیم ز آیت‌ها <sup>۲</sup> به جود	یا <sup>۸۱</sup> به صالح که نبی بُد بر نمود
شاید از آیت بود معجز، مراد	چون که از صالح کتابی نیست یاد
رو بگرداندند از آیات دین	پس از آن بودند ایشان «مُعْرِضین» <sup>۳</sup>
خانه‌ها <sup>۴</sup> کایمن شوند از اختلال	می تراشیدند ایشان از جبال <sup>۸۲</sup>
در زمان مردند با صد افتضاح	پس بگرفتشان وقتِ صبح <sup>۸۳</sup> صیحه <sup>۵</sup>

دفع چیزی را از آن رنج و عذاب	۱۷۹۸۳- می‌نکرد از آنچه کردند اکتساب <sup>۸۴</sup>
و آن چه باشد در میان آن و این	۱۷۹۸۴- نافریدیم این سماوات و زمین <sup>۸۵</sup>
و آن ملایم نیست دایم با فساد	۱۷۹۸۵- جز به حق یعنی به وفق عدل و داد
بر هلاک سرکشان بی اشتباه	۱۷۹۸۶- منتضی ز آن گشت حکمت از اله
زاهل تکذیب کشد حق انتقام <sup>۶</sup>	۱۷۹۸۷- باشد آینده قیامت ای همام
صَفْح، عفو بی عتاب است ای خلیل <sup>۸</sup>	۱۷۹۸۸- در گذر تو «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» <sup>۷</sup>
حکم از حکمت کند در نظم و کار	۱۷۹۸۹- خالق داناست آن پروردگار <sup>۸۶</sup>



- ۱- اهل حجر: اصحاب حجر، عبارتند از قوم ثمود، یعنی قوم صالح پیغمبر و حجر نام قریه کوچکی از وادی القریئ میان مدینه و شام و محل زندگی این قوم بوده است و قوم حجر (ثمود) جز و جمعیت‌هایی بودند که همه پیغمبران را تکذیب می‌کردند و مشرک بودند، با اینکه معاصر صالح پیغمبر بودند.
- ۲- آیت‌ها: مراد به آیات، آن‌طور که از ظاهر برمی‌آید، معجزات و خوارق عادت است و قهراً مقصود از آن، داستان «ناقه» و آب خوردنش و آن عجایب است که قوم صالح از آن مشاهده نمودند و داستانش به‌طور کامل در سوره هود بیان شد و نیز ممکن است مقصود، معارف الهیه‌ای باشد که صالح (ع) آن را به ایشان ابلاغ نمود. در هر حال آنچه مسلم است صالح پیامبر کتاب آسمانی نداشته است.
- ۳- مُغْرِضین: اعراض کنندگان، روی برگردانندگان.
- ۴- خانه‌ها: منظور غارهایی است که در کوه‌ها می‌کنند و در آنها زندگی می‌نمودند.
- ۵- صَیْحَه: صدای مهیب و عذاب الهی.
- ۶- مفهوم آیه ۸۵ این است که خلقت آسمان‌ها و زمین، منفک از حق (مقابل باطل) نیست، بلکه تمامی آنها ملازم با حق‌اند، پس برای خلقت، غایتی است که به‌زودی به همان غایت بازگشت می‌کنند.
- ۷- «صَفْح» به معنی ترک مؤاخذة است، مانند «عفو» اما از عفو بلیغ‌تر و رساتر است. خداوند

به پیامبر (ص) می‌فرماید حال که خلقت عالم به حق است و روزی خواهد رسید که همگان در آن محاسبه و مجازات می‌شوند پس به فکر تکذیب و استهزاء آنان فرو مرو و از آنان درگذر، بدون اینکه عتاب و مناقشه و جدال کنی.

۸- از امام علی (ع) و امام رضا (ع) روایت شده که صفح جمیل، عفو بدون عتاب است.

## وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ

الْعَظِيمِ ۸۷

(ای محمد! ما هفت آیت با شما دادیم که قسمت بین خدا و عهد شده و در هر تراز دویاز خوانده میشود، یعنی سوره حمد و این قرآن با عظمت را بر تو فرستادیم. ۸۷)

- |                                      |   |
|--------------------------------------|---|
| ۱۷۹۹۰- دید احمد هفت رشته کاروان      | زاقمسه وز زَرّ و گوهر بارِ آن               |
| ۱۷۹۹۱- کرد اندر خاطر پاکش خطور       | کسافل اسلام‌اند مضطر در امور                |
| ۱۷۹۹۲- بس گرسنه بس برهنه بس فقیر     | مشرکان را باشد این زَرّ و حریر              |
| ۱۷۹۹۳- آمد آیت که تو را دادیم        | مساهفت آیه از مثنای بر ملا <sup>۱</sup>     |
| ۱۷۹۹۴- هفت آیه فاتحه است آن از کتاب  | باز قرآنِ عظیم <sup>۲</sup> از فصل و باب    |
| ۱۷۹۹۵- آن تو را بهتر ز مال این خسان  | کآن همه گنج است و این رنجی به جان           |
| ۱۷۹۹۶- قصد از سبع المثنای در شهود    | رتبه‌های هفت‌گانه <sup>۳</sup> است از وجود  |
| ۱۷۹۹۷- ملک و هم ملکوت و جبروت و مثال | هم دگر اعیان و اسماء بر کمال                |
| ۱۷۹۹۸- کشف گردد این مراتب در صعود    | پس فسّای عارف است اندر وجود <sup>۴</sup>    |
| ۱۷۹۹۹- و آن مثنای را بقا بعد از فنا  | گر که خوانی بس بوّد جانا، بجاه <sup>۵</sup> |
| ۱۸۰۰۰- این فنا و این بقا را پیش‌تر   | شرح کردیم از کسه داری در نظر                |
| ۱۸۰۰۱- بهر آن سبع المثنای گفت حق     | ای محمد، به ز جمله ما خَلَق                 |
| ۱۸۰۰۲- گر که بر اسرار قرآن مُدرکی    | بسر تمامِ آفرینش مالکی                      |



۱- [گفته‌اند روزی پیامبر و یارانش به هفت قافله که متعلق به بنی قریظه و بنی النضیر که از یهودیان بودند برخورد نمودند که حامل انواع جواهر و اقمشه و کالاهای دریایی بود و به خاطر پیامبر (ص) و یاران ایشان خطور نمود که مشرکان این همه جواهرات و اقمشه و ثروت دارند حال آن‌که مسلمین مضطر و فقیر و درمانده‌اند، ای کاش چنین کاروانی متعلق به مسلمین بود تا آنها تقویت می‌شدند و نیز در راه خدا انفاق می‌نمودند. آیه ۸۷ سوره حجر نازل شد و خداوند در آن به پیامبر (ص) بشارت داد که به شما هفت آیه اعطا می‌کنم که از این هفت قافله ارزشی به مراتب بیشتر دارد.

«سبع مثنائی» به طوری که در روایات زیاد از پیامبر و امامان اهل بیت (ع) تفسیر شده، سوره مبارکه حمد است و با بودن این همه روایات، دیگر نباید اعتنایی به گفته بعضی کرد که گفته‌اند: مقصود از سبع مثنائی، هفت سوره طولانی («بقره»، «آل عمران»، «نساء»، «مائده»، «انعام»، «اعراف» و «انفال و برآءة» و «یا یونس») است و یا آن‌که گفته‌اند مراد از سبع مثنائی، «حامیم»‌های هفت گانه است (که در ابتدای هفت سوره پی در پی قرآن کریم، یعنی سور «مؤمن»، «فصلت»، «شوری»، «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف» قرار دارند) و یا اینکه سبع مثنائی را هفت صحیفه‌ای دانسته‌اند که از آسمان بر انبیاء، نازل شده است. این اقوال، نه دلیلی از کتاب خدا را دارد و نه از سنت.

«مثنائی» از «مثنیه» یعنی اسم مفعول از ماده «ث ن ی» است که به معنی «عطف» و «برگرداندن» است و آیات قرآنی را از این رو «مثنائی» نامیده که بعضی مفسر دیگری است و وضع دیگری را روشن می‌کند و هر یک به بقیه نظر و انعطاف دارد. ممکن هم هست «مثنائی» جمع مثنی یعنی مکرر باشد که باز کنایه از آن است که بعضی آیاتش بعضی دیگر را بیان می‌کند. بعضی گفته‌اند «فاتحه الكتاب» از این رو مثنائی نامیده شده که در هر نماز دو بار خوانده می‌شود و یا در هر رکعتی، با خواندن سوره‌ای دیگر، دو تا می‌شود و یا این‌که بیشتر کلماتش (مانند «رحمن» و «رحیم» و «ایاک» و «صراط» در آن تکرار شده) و یا برای این است که دو نوبت نازل شده (یک بار در مکه و بار دیگر مدینه) و یا بدین جهت است که خداوند در

آن ثنا شده است یا به این خاطر است که خدا آن را استثناء کرده یعنی آن را برای این امت ذخیره نموده و بر امت‌های دیگر نازل نفرموده است.

برخی نیز گفته‌اند سبع مثانی، معانی قرآن است بر هفت قسم: امر و نهی و تیشیر و انذار و ضرب امثال و تعدید نعم و ابناء قرون. و نیز گفته‌اند سبع مثانی، آن است که از بهر شرف مصطفی (ص) هفت عقوبت از امت وی در دنیا برداشت و هفت عقوبت در عقبی، و آن هفت عقوبت دنیا عبارتند از: «خُسْف» (خواری و پستی)؛ «مَسْخ»؛ «طَمَس» (ناپدید شدن صورت فرد و یکی شدن چشم و دهان و بینی)؛ «قَذْف» (تهمت و افترا، دشنام دادن) «طَاعُون» و «غَرَق» و مرگ فاش (مرگ‌های ناگهانی و جمعی نظیر مرگ‌های حاصل از بیماری‌های همه گیر، مثل وبا)؛ (به این نوع مرگ، «موت الذریع» می‌گویند).

و هفت عقوبت آخرت عبارت‌اند از: «سیه رویی»، «کبودی چشم‌ها» (زُرْقَةُ الْعِیُون: گربه چشمی)؛ «أَغْلَال» (سوزش و سختی تشنگی و بسته شدن غل و زنجیر به دست و پا و گردن)؛ «سلاسل» (بسته شدن به زنجیرهای آهنین)؛ «انکال» (قید و بندهای سخت و آتشین) و «خوردن زقوم» (درختی در جهنم که میوه بسیار تلخ دارد و دوزخیان از آن می‌خورند) و «نوشیدن حمیم» (شراب دوزخیان که از مس گداخته است). (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان و جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۲- این‌که فرمود «سَبْعًا مِنَ الْمُتَّانِي وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ»، تعظیمی است از سوره فاتحه و همه قرآن. تعظیم قرآن است چون از ناحیه ساحت عظمت و کبریای خداوند به وصف عظیم توصیف شده و تعظیم فاتحه است برای اینکه نکره آوردن کلمه «سبع» و بدون وصف آوردن آن، خود دلیل عظمت قدر و جلالت شأن است، علاوه بر این که یک سوره، در قبال قرآن قرار گرفته و حال آن‌که خودش سوره‌ای از قرآن است.

و قدر قرآن عظیم است از آن رو که خداوند ده نام از نام‌های خویش را بر آن نهاد، یعنی: «عزیز»، «حکیم»، «مُهیمن»، «حَقّ»، «نور»، «مجید»، «مبین»، «کریم»، «عظیم» و آنکه خود را جَلّ جلاله، «احسن الخالقین» گفت و قرآن را «احسن الحدیث». (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان و جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).



۳- رتبه‌های هفت‌گانه: مراتب سبعة (هفت‌گانه) درجات و منازل و مدارج عالمیان است که از نظر قدرت و منزلت با یکدیگر متفاوت‌اند. صوفیه مراتب را «شش» دانسته است و برخی دیگر «هشت» و گروهی «هفت».

آن گروه از صوفیه که مراتب را شش‌گانه گفته‌اند این شش مرتبه را «ذات الاحد»، «واحدیت»، «ارواح مجرد»، «نفوس عامله» («عالم مثال» یا «عالم ملکوت»); «عالم ملک» («عالم شهادت» یا «ناسوت») و مرتبه «کون جامع» (که انسان است و حق) دانسته‌اند؛ آن عده که مراتب را هشت‌گانه توصیف نموده‌اند از هشت مرتبه نام برده‌اند که عبارت‌اند از «عالم ملک»، «عالم ملکوت»، «عالم جبروت»، «عالم اعیان»، «اسماء و صفات پای سبحانیه» (واحدیت); «احدیت»، «وحدت ذات الهی» و «ذات حق».

اما آن عده از صوفیه که این مراتب را هفت‌گانه گفته‌اند به هفت رتبه «عالم شهادت» (یا «عالم ملک»); «عالم مثال»، «عالم ملکوت» (یا «عالم ارواح»); «عالم جبروت»، «عالم اعیان»، «عالم اسماء» و «ذات حق» قائل‌اند.

۴- مفهوم بیت ۱۷۹۹۸ ← مراتبی که ذکر شده در صعود سالک و عارف به سوی مشاهده جلوات وجود حق کشف می‌شود و آن‌گاه که سالک به عالم ملک و ملکوت بی‌اعتنا شد (که این در نتیجه استغراق در عظمت باری تعالی رخ می‌دهد) «فنا» حاصل می‌آید. [ ← «فنا» (\*) ].  
 ۵- مفهوم بیت ۱۷۹۹۹ ← چون «مثنی» به معنی عطف و برگرداندن است می‌توان آن را «بقا بعد از فنا» نامید ← | ← «بقا بعد از فنا» (\*) و «بقا» (\*) |.

لَا تَمُدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾ وَقُلْ إِنِّي

ترجمه این آیه: ای تو که به طایفه‌ای از مردم کافر دادیم البته چشم‌پوش و بر ایشان اندوه مخور و عمل ایمان را زیر پر و بال خود نگیر و با کمال حسن خلق و درود (۸۸)

أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴿٨٩﴾ كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ﴿٩٠﴾

و بگو من همان رسولم که برای نادانان و ترسانان (خلق از عذاب پهلر عدالم و بلی روض آمد نام (۸۹) آنگونه حلایی که بر کسانی که آیات خدا را قسمت کردند (بسی ظهور و نصاری) نازل شد (۹۰)

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْءَانَ عَضِينَ ﴿٩١﴾ فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ

آنان که قرآن را (به میل خود و غرض فاسد خویش) جزء و جزو باره باره کرده‌اند (عضو) را قبول و بعضی را رد کردند (۹۱) قسم به خدای تو که از همه آنها

**۹۲** أَجْمَعِينَ **۹۳** عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ **۹۴** إِنْ أَنْجَبْتُمْ مَن مِّنْهُمْ فَاَصْدَعُوا أَمْ مَن لَّمْ يَجِدْ عَلَيْكُمْ يُجَادِلُنَا فَاَصْدَعُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَكَبِّرُونَ  
**۹۵** الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْحَقِّ آتَيْنَاهُم بَأْسَهُمْ فَكَفَرُوا بِأَنبِيَائِهِمْ فَاَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا **۹۶** لَقَدْ نَعَّمْنَا  
**۹۷** بِمَا نَزَّلْنَا فِي الْقُرْآنِ وَبِالْحِكْمِ **۹۸** وَاعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَخَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لَّعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ **۹۹**

- ۱۸-۳- می مکش دو چشم خود یعنی ببند <sup>۹۸</sup> زان چه بر خلق مجاز آمد پسند <sup>۱</sup>
- ۱۸-۴- بهره ما دادیم زان انصاف را <sup>۹۹</sup> بسر تو افزون کرده ایم الطافرا
- ۱۸-۵- مال دنیا بس بود خوار و قلیل <sup>۱۰۰</sup> پیش این مُلکِ عظیمِ بی بدیل
- ۱۸-۶- هم مباش از سرکشان اندوهگین <sup>۱۰۱</sup> سا که از فقر صحابه این چنین
- ۱۸-۷- کن تواضع مؤمنان را بس نکو <sup>۱۰۲</sup> و آن دو بسال خویشان را بسر فرو <sup>۲</sup>
- ۱۸-۸- یا که خوش رویی بود خَفِضِ جَنَاح <sup>۱۰۳</sup> در حضورِ اهلِ ایمان و صلاح <sup>۳</sup>
- ۱۸-۹- <sup>۱۰۴</sup> گونذیرم <sup>۴</sup> من عیان و آشکار <sup>۱۰۵</sup> بیستان یعنی دهم از کردگار
- ۱۸-۱۰- هست گر نآرید ایمان، بر شما <sup>۱۰۶</sup> چون عذابی که فرستادیم ما
- ۱۸-۱۱- <sup>۱۰۷</sup> بر کسانی که ز استهزا و شر <sup>۱۰۸</sup> بخش می کردند از قرآن و سُور <sup>۵</sup>
- ۱۸-۱۲- <sup>۱۰۹</sup> که فلان سوره زَمَن، باقی ز تو <sup>۱۱۰</sup> وین نبود الا ز طغیان و عُتُو <sup>۶</sup>
- ۱۸-۱۳- یا که بر سحر و کِهانت <sup>۷</sup> و افتری <sup>۱۱۱</sup> می نمودی منتقسم آیات را
- ۱۸-۱۴- <sup>۱۱۲</sup> پس به ختی کردگارت که سؤال <sup>۱۱۳</sup> می کنم از آنچه کردند از ضلال <sup>۸</sup>
- ۱۸-۱۵- بعد بعثت مصطفی تا مدتی <sup>۱۱۴</sup> خلق را می کرد پنهان دعوتی

کن هر آنچه کرده امرت کردگار	۱۸-۱۶- جبرئیل آورد آیت کاشکار <sup>۹۴</sup>
گو بمانند از گمان خود به کین <sup>۹</sup>	۱۸-۱۷- هم بگردان روی خویش از مشرکین
شمر آن مُستَهزِئین <sup>۱۰</sup> را باالتمام	۱۸-۱۸- ما کفایت از تو کردیم ای همام <sup>۹۵</sup>
با خدا سازند «مع» <sup>۱۱</sup> از ابتری <sup>۱۲</sup>	۱۸-۱۹- آن کسانیکه خدای دیگری <sup>۹۶</sup>
چون جزا یسایند از کردار خود	۱۸-۲۰- زود پس آگه شوند از کار خود
سینه ات زاقوال ایشان بی‌درنگ	۱۸-۲۱- ما بدانیم اینکه می‌گردد به تنگ <sup>۹۷</sup>
ذکرش از دل، حمدش از تصریح کن <sup>۱۳</sup>	۱۸-۲۲- ملجی شو پس به حق تسبیح کن <sup>۹۸</sup>
رو نما از فرق <sup>۱۴</sup> بر جمع <sup>۱۵</sup> وجود	۱۸-۲۳- باش هم از ساجدین و اندر سجود
تا به وقت مرگ کآن باشد یقین <sup>۱۶</sup>	۱۸-۲۴- کن پرستش رَبِّ خود را هم چنین <sup>۹۹</sup>
عارفش خواند فنای فی الوجود <sup>۱۹</sup>	۱۸-۲۵- باشد این موت ارادی <sup>۱۷</sup> در شهود <sup>۱۸</sup>
هر چه غیر از حق بود مُندک <sup>۲۰</sup> شود	۱۸-۲۶- عابد و معبود، آنجا یک شود
بسی تعین <sup>۲۲</sup> ذات <sup>۲۳</sup> پاکِ مطلق است	۱۸-۲۷- شد دوئیت <sup>۲۱</sup> از میان، باقی، حق است
جز شهود <sup>۲۴</sup> ذاتِ مطلق، والسلام	۱۸-۲۸- نه مراتب مآند آنجا که مقام



۱- آیه ۸۸ و ۸۹، در مقام بیان صفت جمیلی است که دستورش را داده بود. مقصود از بیت ۱۸۰۰۳ این است که خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید به حسرت به آنچه که به ازواج و اصنافی از کفار داده‌ایم (یعنی مال و منال دنیوی که صنف بت پرستان و یهود و نصاری و مجوس دارند) خیره مشو و به آن نگاه طولانی مکن (می‌مکش: خیره نشو، نگاه طولانی نکن) و چشم از آنچه ما از نعمت‌های ظاهری و باطنی به تو انعام کرده‌ایم بر مگیر.

۲- «أَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» (در آیه ۸۸) کنایه از تواضع و افتاده حالی است. و بدین جهت تواضع را «خَفِضْ جَنَاح» نامیده‌اند که مرغ وقتی می‌خواهد جوجه هایش را در آغوش بگیرد، پر و بال خود را باز می‌کند و بر سر جوجه هایش می‌گستراند و خود را تسلیم آنها می‌کند. (خَفِضْ جَنَاح: پر گستردن، تواضع کردن). پس خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید که با تواضع و فروتنی مؤمنان را زیر بال خود بگیر و ملازم آنان باش و آنها را تنها مگذار و چشم از

ایشان بر مدار. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۳- مفهوم بیت ۱۸۰۰۸ ← می‌توان «خَفُضِ جَنَاحِ» را خوش‌رویی و صبر و خویشتن‌داری و سازگاری با مؤمنین دانست که باز هم با زیر بال گرفتن آنان تناسب دارد. هم‌چنین منظور از خَفُضِ جَنَاحِ را می‌توان صرف نمودن همهٔ هم خود در معاشرت و ترتیب و تأدیب مؤمنین به آداب الهی دانست. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۴- نذیر: انداز دهنده. ترساننده (از عذاب الهی). چهار دستوری که خداوند در آیات ۸۸ و ۸۹ سورهٔ حجر به پیامبر خود می‌دهد یعنی رغبت نکردن به متاع دنیوی که نزد کفار است، غصه نخوردن از کفر و استهزاء ایشان، خفض جناح برای مؤمنین، روشن ساختن مأموریت خود که «انذار» است، همان «صفح جمیلی» است که برای پیامبر خدا سزاوار است چرا که اگر یک پیغمبر (که خاتم پیامبران هم است) یکی از این چهار خصوصیت را نداشته باشد امر دعوتش مختل می‌شود. از همین جا روشن می‌شود این‌که بعضی از مفسرین گفته‌اند «فَأَصْفِحِ الصَّفْحِ الْجَمِيلِ» با آیهٔ قتال نسخ شده صحیح نیست زیرا صفح جمیل آن‌طور که آیهٔ «لَا تَمُدَّنْ عَعُنَيْكَ» تفسیرش کرد به اعتبار خود باقی است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۵- مقصود از «مُقْتَسِمِينَ» طایفه‌ای از قریش بودند که در اوایل بعثت پیامبر (ص) برای خاموشی نور قرآن قیام و قرآن را پاره پاره کردند و عده‌ای گفتند سحر است و عده‌ای گفتند افسانه‌های گذشتگان است، جمعی گفتند ساختگی است و نیز راه ورودی به مکه را قسمت قسمت کردند و در موسم حج هر چند نفری سر راهی را می‌گرفتند تا نگذارند مردم نزد رسول خدا (ص) بروند. مقاتل حیّان گفت: مقتسمین آنها بودند که قرآن را قسمت قسمت کردند و می‌گفتند بعضی از قسمت‌های آن سحر، بعضی کذب، بعضی شعر و کهانیت، و برخی اساطیر الاولین است. گفته‌اند که پیامبر (ص) «مقتسمین» را یهود و نصاری دانسته‌اند و در مورد «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (کسانی که قرآن را قسمت‌ها پنداشتند) فرموده‌اند «آنهایی که به بعض کتاب ایمان آوردند و نسبت به بعض دیگرش کفر ورزیدند. اما مضمون این روایت با مکی بودن سورهٔ حجر نمی‌سازد. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان، با

کمی تغییر و جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۶- عُنُقُ: سرکشی، نافرمانی.

۷- کِهانت: غیب‌گویی، کاهنی.

۸- ضلال: گمراهی.

۹- خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: حال که تو مأمور صفح‌جمیل شدی و خود را به عنوان نذیر از عذاب ما، آن عذابی که بر مُقْتَسِمین نازل شد معرفی نمودی، دیگر مترس و کلمه حق را بی‌پرده و آشکار، اظهار و دعوت خود را علنی کن. «أَصْدَع» (در آیه ۹۴) یعنی «آشکارکن». از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا (ص) بعد از آن‌که وحی الهی شروع شد، سیزده سال در مکه ماند و در سه سال اولش مخفیانه دعوت می‌کرد، و از ترس اظهار نمی‌نمود، تا آنکه خداوند با فرستادن آیه «فَأَصْدَع بِمَا تُؤْمَرُ...» (آیه ۹۴ سوره حجر) مأمورش فرمود تا علنی دعوت فرماید و از آن رو دعوت علنی شروع شد.

۱۰- مُسْتَهْزِئِین: استهزاءکنندگان. گفته‌اند آنهایی که به رسول خدا (ص) استهزاء می‌کردند پنج نفر از قریش بودند به نام‌های: «ولید بن مغیره مخزومی»، «عاص بن وائل سهمی»، «حادث بن حنظله» (و در بعضی نسخ، حارث بن طلائله)؛ «اسود بن عبد یغوث بن وهب زهری» و «اسود بن مطلب بن اسد» و چون خداوند وعده داد که «ما مستهزئین را از تو کفایت می‌کنیم» (آیه ۹۵ سوره حجر)؛ رسول خدا (ص) یقین کرد که خدا خوارشان کرده و چیزی نگذشت که خدا همه آنها را به بدترین مرگی کشت.

۱۱- قَع: همراه.

۱۲- أَبْتَرِی: در این جا به معنی زیانکار و بی‌خیر بودن است.

۱۳- خداوند در آیات ۹۷ و ۹۸ سوره حجر به پیامبر (ص) می‌فرماید: ما می‌دانیم که سینه تو از آنچه (آن استهزاءکنندگان) می‌گویند تنگ می‌شود، به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش، و این مزید عنایت پروردگار را نسبت به تسلیت و دلخوش کردن پیامبر (ص) و تقویت روح او می‌رساند. و خداوند در کلام خود و مخصوصاً در سوره‌های مکی بسیار آن جناب را تسلیت داده و این، به خاطر آن صدمات زیادی است که پیامبر در مکه

با آن مواجه می‌شده است. در جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الأبرار است که: خداوند به پیامبرش می‌گوید: ای محمد، از رنج دل تو خبر داریم و از آنچه بر تو می‌رود آگاهیم، تو دل خویش در میدان مواصلاست ما روان دار و به حضرت نماز در آی. که نماز، مظنة مشاهده است و با مشاهده دوست، بار بلا کشیدن آسان... [ (با کمی تغییر). ]

۱۴- فرق: [ ← فرق (\*) ].

۱۵- جمع: [ ← «جمع» (\*) ].

۱۶- [ در آیه ۹۹ سوره حجر، خداوند، پیامبر را به «صبر» می‌فرماید و می‌گوید: پروردگارت را عبادت کن تا برایت یقین حاصل شود، چه ظاهر این است که امر به صبر در عبودیت، تا مدتی معین است که پس از آمدن یقین تمام می‌شود و جمله «حتی یأتیک الیقین» دستور سلوک، در منهج تسلیم و اطاعت و قیام به لوازم عبودیت است. بنابراین احتمال، مراد به آمدن یقین، رسیدن به اجل مرگ است که با فرارسیدنش، «غیب» مبدل به «شهادت» و خبر مبدل به عیان می‌شود، مؤید این احتمال، تفریع «فاصفح الصفح الجمیل» بر جمله قبلی‌اش یعنی «و ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما...» است، چه در حقیقت از این جهت امر به عفو و صبر در برابر گفته‌های آنان فرموده که برای ایشان روزگاری است که در آن روز از ایشان انتقام می‌گیرد، و اعمال ناروایشان را کیفر می‌دهد و خلاصه آیه این می‌شود که تو بر عبودیت خود ادامه بده و همچنان بر اطاعتت و اجتناب از معصیت صبر کن و نیز همچنان بر آنچه که ایشان می‌گویند تحمل کن تا مرگت فرا رسد و به عالم یقین منتقل شوی، آن وقت مشاهده می‌کنی که خدا با آنان چه معامله‌ای می‌کند. و این یقین، همان عالم آخرت است که عالم یقین عمومی به «ماوراء حجاب» است، نه این که مراد به یقین آن یقین باشد که با تفکر و یا ریاضت و عبادت دست می‌دهد. این را گفتیم تا معلوم شود اینکه بعضی پنداشته‌اند که آیه شریفه دلالت دارد بر این که عبادت تا وقتی لازم است که یقین نیافته باشد و همین که انسان یقین پیدا کرد دیگر نماز و روزه واجب نیست، پندار و رأی فاسدی است زیرا اگر مقصود، یقین معمولی باشد که از راه تفکر یا عبادت در نفس پدید می‌آید که رسول خدا (ص) در هر حال آن یقین را داشته است... [ (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر). ]

- ۱۷- موت ارادی: [ ← «موت ارادی» (\*) ] .
- ۱۸- شهود: عالم شهود (عالم شهادت، دنیا، عالم موجودات).
- ۱۹- فنای فی الوجود: انبیا و اولیاء، چون به موت ارادی، پیش از موت طبیعی می‌میرند و موت دیگری قبل از موت طبیعی دارند، آنچه دیگران بعد از موت طبیعی خواهند دید، ایشان پیش از آن می‌بینند و احوال بعد از مرگ را مشاهده می‌کنند و از مرتبه «علم الیقین» به مرتبه «عین الیقین» می‌رسند، و این را «فنای فی الوجود» می‌نامند. [ ← «موت ارادی» (\*) ] . (مرگ از خود، در عین موجود بودن).
- وصول به مقام «واحدیت» که کوی یار و موعد دیدار یار است موقوف است بر فنای هستی و استهلاک وجود سالک و به موت اختیاری، از جان و ذات و صفات و تشخصات و تعینات خود طمع بریدن و فانی و مستهلاک مطلق شدن و این مقام تمکین است و صحو بعد المحو.
- ۲۰- مُنَدک: ویران، نابود، پاره پاره.
- ۲۱- دوئیّت: دو تا بودن، مخالف یکی بودن و اتحاد.
- ۲۲- تعین: آنچه چیزی بدان از دیگر چیزها ممتاز شود.
- ۲۳- ذات: [ ← «ذات» (\*) و «ذات حق» (\*) ] .
- ۲۴- شهود: [ ← «شهود» (\*) ] .

سایه هر شاخ و برگ در زمین      بهن به جنبش بر پَسار و بر همین  
موجدش را در خضوع است و سجود      داد آن کس داده ذیجودی وجود  
پیش او باشد ذلیل و خاکسار      بالطبیعه یا زروی اختصار  
همچنین دان ما سوی را سر به سر      خاضع او را از معانی تا صور  
آدمی کو زین تذلل غافل است      نیست آدمی کمتر از سنگ و گل است





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## ﴿ نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ نحل ﴾

• سورهٔ نحل، ۱۲۸ آیه، ۱۸۴۱ کلمه و ۷۷۷۱ حرف دارد.

• در مجمع البیان آمده است که چهل آیه از اول این سوره، «مکی» و بقیه، یعنی از آیه «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ...» (آیه ۴۱) تا آخر سوره، مدنی است (نقل از حسن و قتاده) و بعضی همهٔ سوره را به استثناء سه آیه آخر که مربوط به هنگام مراجعت رسول خدا(ص) از جنگ احد است، مکی دانسته‌اند و آن سه آیه مابین مکه و مدینه نازل شده است [نقل از ابن عباس، عطا و شعبی. و در یکی از روایات منقوله از ابن عباس دارد که از اول سوره تا جمله «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (آیه ۹۴) مکی و از ابتدای آیه «وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ...» (آیه ۹۵) تا جمله «بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (آیه ۹۷) مدنی است. اما دقت در سورهٔ مبارکهٔ نحل نشان می‌دهد که به احتمال قوی ۴۰ آیه اول، در روزهای آخر توقف پیامبر(ص) در مکه و در نزدیکی مهاجرت ایشان به مدینه نازل شده و از سیاق هشتاد و هشت آیه بعدی به نظر می‌رسد که در اوایل هجرت در مدینه نازل شده است و آیه «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا...» (آیه ۴۱) تا آخر آیه بعدی آن و آیه «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ...» (آیه ۱۰۶) و پاره‌ای از آیات بعد از آن و نیز آیه «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا...» (آیه ۱۲۶) و دو آیه بعدی آن مدنی هستند و بقیه آیات سوره بیشتر به مکی بودن شباهت دارند تا مدنی بودن و این

نظریه هر چند با روایات سازگار نیست اما سیاق آیات شاهد آن است و سیاق آیه قرآن، به پذیرفتن سزاوارتر است تا روایات وارده درباره آن. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

• گروهی، چهار آیه از این سوره را منسوخ دانسته‌اند.

• در قسمتی از این سوره، انواع نعمت‌های آسمانی و زمینی به وسیله خداوند خاطر نشان می‌شود و در قسمتی دیگر، خداوند به بطلان پندارهای مشرکین و بی‌ثمر بودن مساعی آنان و این‌که به زودی آنها را کیفر می‌دهد احتجاج می‌نماید.

• پیامبر(ص) فرمود: هر که سوره نحل را بخواند، خداوند هر نعمتی که به او داده حساب نکند و اگر در آن روز بمیرد او را چندان ثواب باشد که کسی در وقت مرگ، به خیرات وصیت کند.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

✦ شماره سوره: ۱۶ تعداد آیات: ۱۲۸ ✦

✦ شماره ابیات: از ۱۸۰۲۹ تا آخر ۱۸۵۲۲ تعداد ابیات: ۴۹۴ ✦



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

فرمان خداوند ظهور و قیامت و بابه عذاب شمشیر بر مشرکان (به زودی فراموشی و رسیدن ایمان این کار را) شایه تسخیر و منزل انقضای تعجیل آن مکتب، خدای یکتا تعالی

يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

و مژده از شرک مشرکان است (۱) خدا فرشتگان را با روح به امر خود بر هر یک از بندگانی که خواهد می فرستد که خلق را اندرز داده و از عقوبت شرک

أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ

به خدا (بترسید) او به بندگان بفرمایند که خدایی جز من نیست، پس از من بترسید. (۲)

- |   |   |
|---|---|
| بسیست و هشت آیت آن از بعد صد              | ۱۸۰۲۹- "سورة النحل" است از روی عدد      |
| در مدینه نازل است <sup>۱</sup> از ذوالکرم | ۱۸۰۳۰- بعضی از آن مکی است و بعضی هم     |
| مشرکان تعجیل پس می کرده‌اند               | ۱۸۰۳۱- در تفاسیر این چنین آورده‌اند     |
| از قیامت یا عذاب پس سهول <sup>۲</sup>     | ۱۸۰۳۲- بر هر آنچه وعده‌شان دادی رسول    |
| ایسن نباشد جز فریب و اتهام                | ۱۸۰۳۳- می‌بگفتند اهل عدوان لاکلام       |
| آن ز ما لطف بتان یک سو کند                | ۱۸۰۳۴- و بر به فرض آن را که گویی رو کند |
| بر الهان چون که رو آریم ما                | ۱۸۰۳۵- یعنی از ما رد کند رنج و بلا      |
| مر وقوعش هست نزدیک و بجا <sup>۳</sup>     | ۱۸۰۳۶- آمد آیت که رسید امر خدا          |
| پس شما نآرید بر وقتش شتاب                 | ۱۸۰۳۷- و آن بود یا خود قیامت یا عذاب    |

می‌رسد یعنی در آن تعجیل نیست	۱۸۰۳۸-
می‌گیرید هم با وی شریک	۱۸۰۳۹- پاک و برتر باشد آن شاه‌ملیک
کاوست قرآن یا که علم اندر فتوح <sup>۵</sup>	۱۸۰۴۰- می‌فرستد مر ملایک را به روح <sup>۴</sup>
تا که موتِ جهل از آن زایل شود	۱۸۰۴۱- باعث آن خود بر حیات دل شود
می‌دهد علم و نبوت بر مراد	۱۸۰۴۲- ز امر خود بر هر که خواهد از عباد
ز آن که می‌نمود خدایسی غیر من	۱۸۰۴۳- تا کنند انذارِ خلقان بر عَنّ
ز آن چه گفتند انبیا از راه وحی	۱۸۰۴۴- پس بترسید از من اندر امر و نهی



۱- در باره مکی و مدنی بودن سوره مبارکه نحل به توضیحات قسمت «نکاتی در مورد سوره مبارکه نحل» (که در صفحه قبل ذکر شده است) مراجعه فرمایید.  
 ۲- مهول: ترسناک، مخوف.

۳- در دُرّ منثور است که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که گفت وقتی «اتى امرُ الله» نازل شد، اصحاب رسول خدا(ص) مضطرب شدند تا جمله «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» آمد، آرام گشتند. و نیز در همان کتاب از ابن جریر و ابن منذر از ابن جریج روایت کرده‌اند که گفت وقتی آیه «اتى امرُ الله» نازل شد، مردانی از منافقین به یکدیگر گفتند: این مرد می‌پندارد که امر خدا آمد، پس پاره‌ای از کارها که می‌کردید نکنید، تا ببینیم آن امر چیست و وقتی دیدند چیزی نازل نشد، گفتند پس برای همیشه خاطرتان جمع باشد که عذابی در کار نیست، لذا آیه «اقترب للناس حسابهم» نازل شد، گفتند این مرد همان پندار قبلی را از سر گرفته و چون دیدند عذابی نیامد گفتند دیگر مطمئن باشید که عذابی نخواهد آمد، لذا آیه «ولئن اخرجنا عنهم العذاب...» نازل شد.

۴- تنزیل ملائکه با مصاحبت و همراهی روح، عبارت است از القاء آن در قلب پیامبر تا قلب وی با داشتن آن روح، آماده گرفتن معارف الهیه شود و نیز تنزیل ملائکه به سبب روح به همین معناست چون کلمه خدای تعالی که همان کلمه حیات است در ملائکه اثر گذاشته و آنان را مانند انسان‌ها زنده می‌کند.

۵- بعضی از مفسرین مراد از 'روح' را 'وحی' و یا 'قرآن' و یا 'علم' دانسته‌اند، که با وحی و قرآن دل‌ها زنده می‌شود و از این رو آن را روح نامیده‌اند. و بعضی نیز مراد از آن را 'نبوت' دانسته‌اند.

## خَلَقَ السَّمَوَاتِ

خدا آسمانها

وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳﴾ خَلَقَ

خدا

و زمین را به حق او برای غرضی محقق و حکمتی بزرگ (آفرید) او از آنچه مشرکان شرک آورند. متعالی و منزّه است. (۳)

الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿۴﴾ وَالْأَنْعَامَ

انسان را از آب نطفه‌ای (بی‌قدر و ضعیف) آید آفرید، آن گاه او (اصل خلقت خود در افراموش کرده و با غلظت) آشکارا به خصومت می‌خیزد. (۴) و چهارپایان را

خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

خلقت کرد که به (موی و پشم) آنها گرم می‌شویید و از آنها نواید بسیار دیگر برند و نیز (شیر و گوشت) آنها غذای ماکول می‌سازید. (۵)

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرْحَلُونَ وَحِينَ تُسْرَحُونَ ﴿۵﴾

و هنگامی که آنها را شبانگاه از چرا برمی‌گردانید یا صبحگاه به چرا (برون می‌برید) زیب و افتخار شما باشند. (۶)

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا لِيَسِقَ

و بارهای شما را (به آسانی) از شهری به شهر دیگر برند که خود شما (بدون بار) جز با مشقت بسیار بدان جا نتوانید

الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۷﴾

رسید (چه رسد با بار) راستی که پروردگار شما رؤوف و مهربان است. (۷)

- |   |  |
|---|--|
| «بِالْحَقِّ» یعنی از ره حکمت چنین                     | ۱۸-۴۵- آفرید او خود سفاوات و زمین            |
| تا به یکتایی شویدش معترف                              | ۱۸-۴۶- بر صفات و شکل و وضع مختلف             |
| با وی اندر هیچ یک ز افعال نیک                         | ۱۸-۴۷- برتر است از آن که گیرد کس شریک        |
| کآن جمادی <sup>۱</sup> بسود بسی ما و منی <sup>۲</sup> | ۱۸-۴۸- آفریده است آدمی ز آب منی <sup>۳</sup> |
| پس رساند او را بسه اوج عقل و فهم                      | ۱۸-۴۹- بُد نه هیچ از فهم و ادراکیش سهم       |
| در مقام نفسی بسعت اندر محل <sup>۳</sup>               | ۱۸-۵۰- پس نماید احتجاج او یا جدل             |
| کاستخوان مرده بگیرفت او به کف                         | ۱۸-۵۱- قصد از این باشد آبی ابنِ خَلْف        |

وآن بسود پوسیده چون یابد نظام؟	۱۸۰۵۲- بسا پیمبر گفت من یحیی العظام
یافت از مساحس و نطق اندر نهاد <sup>۴</sup>	۱۸۰۵۳- آمد آیت که بُد این اول جماد
بر اعاده نآورید این سان دلیل؟	۱۸۰۵۴- از چسه استدلال او را در سبیل
تسا ز پشسم و مویشان پوشش کنید	۱۸۰۵۵- هشت صنف از چارپایان آفرید <sup>۵</sup>
مر شما را باشد اندر انتخاب	۱۸۰۵۶- غیر از این هم منفعت‌ها بی حساب
هم‌چنین از روغن و پیه و پنیر	۱۸۰۵۷- می‌خورید از لحمشان <sup>۵</sup> و از کشک و شیر
مر شما را باشد اندر انتخاب	۱۸۰۵۸- هم در آنها زینت و آرایشی <sup>۶</sup>
هم به مرتع صبح چون گیرند کام	۱۸۰۵۹- بازگردند از چرا چون وقتِ شام
بسار هاتان حمل در هر راه چسند	۱۸۰۶۰- «تُخْمِلُ أَتْقَالَكُمْ» <sup>۷</sup> یعنی کتند
خسود رسنده بسا گرانبار از بسیج	۱۸۰۶۱- سوی شهری که بدان نبوید هیچ
حمل آن باشد بر ابدان در سیاق	۱۸۰۶۲- جز «بِشَقِّ» اَنْفُسٍ <sup>۷</sup> اعنی سخت و شاق
عمر و طاقت نصف شد هم جان و دید	۱۸۰۶۳- حمل نسیم آن به یک‌بار از کُنید
بسیگر شما باشد رؤف و مهربان	۱۸۰۶۴- این چنین پروردگارِ انیس و جان



- ۱- جماد: موجود بی‌جان و بی‌تحرك. جماد، یکی از «موالید سه‌گانه» است (موالید ثلاثه؛ شامل جماد، نبات و حیوان است). در اینجا منظور، قطره آبی خوار و بی‌مقدار است که به صورت انسانی کامل در می‌آید.
- ۲- مفهوم بیت ۱۸۰۴۸ ← خداوند آدمی را از آب منی که قطره آبی بی‌ارزش و بی‌تحرك بود و از خود، منیت و ما و منی نداشت آفرید.
- ۳- مفهوم بیت ۱۸۰۵۰ ← همین قطره آب بی‌مقدار، با وقاحت تمام در مقابل بعثت پیامبران مجادله، و حق را انکار می‌کند.
- ۴- مفهوم ابیات ۱۸۰۵۱ تا ۱۸۰۵۳ ← کلبی گفت آیه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ...» (آیه ۴ سوره نحل)؛ در شأن «ابی بن خلف الجحمی» نازل شد که استخوان مرده‌ای را در دست گرفته بود و به نزد پیامبر(ص) آورد و پرسید «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» (چه کسی این استخوان

پوسیده را زنده می‌کند؟) خداوند آیه نازل فرمود که این استخوان (اشاره به انسان) در ابتدا قطره‌ای آب بی‌مقدار بود که از ما جان و حس و قدرت تکلم و تفکر گرفت.

۵- لَحْمٌ: گوشت.

۶- رجوع شود به معنی آیه ۷

۷- شِقِّ أَنْفُسٍ: مشقتی که نفوس در حمل بارهای سنگین در مسافت‌های طولانی تحمل می‌کنند.

## وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ

و اسبان و استرنا

وَالْحَمِيرَ لَتَرْكَبُوها وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

و بخران را برای سواری و نجهل شما آفرید و چیز دیگری هم که شما نمیدانید. (برای سواری شما)خواهد آفرید. (۸)

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ

و بر خداست بیان راه عدل و راستی، و بعضی راهها خور و ناراستی است. و اگر خدا می‌خواست (بدون آزمایش بلکه به‌جبر) شما را همگی به راه هدایت

أَجْمَعِينَ ﴿٩﴾ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ

(رحمت) می‌کشید (لیکن این خلاف عدل و نظام الهی است). (۹) اوست خدایی که آب باران را از آسمان فرو فرستاد که هم از آن

شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾ يَنْبِتُ لَكُمْ

می‌آشامید و هم درخت و گیاه از آن می‌روید که به میوه آن شما، و به برگش حیوانات شما، بر خوردار می‌شوید. (۱۰) و هم

بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ

زراعت‌های شما را از آن آب باران برویاند و درختان زیتون و خرما و انگور و از هر گونه

الثَّمَرَاتِ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾

میوه بی‌برورد. همانا در این کار آیت و نشانه‌ای (از رحمت و قدرت الهی) برای اهل فکر است. (۱۱)

وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ

و هم شب و روز و خورشید و ماه را برای زندگی شما در گردون مسخر ساخت، و ستارگان آسمان هم

مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّكَ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

به فرمان او مسخرند. همانا در این کار آیتها و نشانه‌هایی (از قدرت خدا) برای اهل خرد است. (۱۲)



بهر زینت تا شوید آنها سوار	۱۸۰۶۵- آفرید او استر و اسب و حمار <sup>۸</sup>
که ندانید آن شما زاصل و اثر	۱۸۰۶۶- آفریند هم زهرگون جانور
هست اولی‌تر سکوت از چند و چون	۱۸۰۶۷- گفته‌اند از شرح «ما لا تَعْلَمُونَ» <sup>۲</sup>
ممکن <sup>۳</sup> از ایجادِ خَلق آگاہ نیست	۱۸۰۶۸- زآن‌که دانش را بر آن سو راه نیست
بر تمامی کی توان گشتن خبر؟	۱۸۰۶۹- از وجود و بود شیئی و از اثر
هم به جوف ارض، بی حد و انتها	۱۸۰۷۰- جانورها هست در جَسْمِ هِوَا
و آید از هر یک به خلقت کارها	۱۸۰۷۱- هست اندر هر یکی آثارها
تا چه جای آن‌که داند علتش	۱۸۰۷۲- نام آن نشنیده کس یا نسبتش
جمله کی دانی اثر یا اصل آن	۱۸۰۷۳- و آن که هم بینی و دانی فصل آن

### در بسترِ خلقت مگس

کز وجودش چیست حاصل در نظام	۱۸۰۷۴- از مگس پرسید شخصی از امام
هر چه روید از زمین در التفات	۱۸۰۷۵- گفت باشد ماده و نر از نبات <sup>۴</sup>
دست و پسا آلوده سازد بر لعاب	۱۸۰۷۶- بر گیاه نر نشیند چون ذباب <sup>۵</sup>
ببارور گسردد، تو را این نفع پس	۱۸۰۷۷- پس چو بر ماده فرود آید مگس
این یکی بود از خواص و نفع وی	۱۸۰۷۸- نفع ها در اوست از خَلْقِ شَیْءِ
نیست آگاہ از تمامش هیچ‌کس	۱۸۰۷۹- باشد از باقی خدا آگاہ و بس
از جماد و هم ز حیوان و نبات	۱۸۰۸۰- کُلُّ اشیا را چنین دان زالتفات
داند آن را هستی بسی چند و چون	۱۸۰۸۱- شد هویدا رمزِ «مَالاً تَعْلَمُونَ»
راه موصل <sup>۷</sup> بر حق، اعنی از دلیل	۱۸۰۸۲- هم بود مر بر خدا «قَصْدُ السَّبِيلِ» <sup>۶</sup>
تا نماند کس به گمراهی، غریق	۱۸۰۸۳- هست بر حق تا کند واضح طریق
جمله را ظاهر نسماید بمر بشر	۱۸۰۸۴- جَلَّ و حرمت <sup>۸</sup> ، نفع و ضرر و خیر و شر
منحرف از مقصد و دور از نَهَج <sup>۹</sup>	۱۸۰۸۵- زآن طرق بعضی است گمراهی و کج
مسر شسما را جمله گشتی ره‌نما	۱۸۰۸۶- خواستی بر وجه الجاء <sup>۱۰</sup> از خدا
و این نه بر حکمت بود بی‌قال و قیل <sup>۱۱</sup>	۱۸۰۸۷- راه تا یابید بر قصد السبیل

بر زمین «مَاءٌ لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ» <sup>۱۲</sup>	۱۸۰۸۸- او فرستاد از سما یا از سحاب
چارپایان را چرانید اندر آن	۱۸۰۸۹- هم از آن باشد درخت اندر نشان
قصد باشد از شجر یا هر گیاه	۱۸۰۹۰- می‌خورند از برگ آن یعنی بگاہ
بسر شما زاعناب <sup>۱۳</sup> و زیتون و نخیل <sup>۱۴</sup>	۱۸۰۹۱- زرع رویاند ز آب از هر قبیل
آن‌کس را باشد تفکر ساعتی	۱۸۰۹۲- وز هر آن میوه بود وین آیتی
هم‌چنین شمس و قمر را در مدار	۱۸۰۹۳- رام کرد او بر شما لیل و نهار
ز آن توان‌کردن حساب سال و ماه	۱۸۰۹۴- بهر انضاج <sup>۱۵</sup> فواکه <sup>۱۶</sup> هم بگاہ <sup>۱۷</sup>
مابقی را اهل هُش دانند و بس	۱۸۰۹۵- این فواید را تو بینی هر نفس
بسر شناسایی راه از هر مقام	۱۸۰۹۶- و این کواکب ز امر حق باشند رام
خوان «لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» <sup>۱۸</sup>	۱۸۰۹۷- هم در این باشد علامت‌ها فزون



- ۱- در آیه ۸، خَیْلٌ به معنی اسبان، بَغَالٌ به معنی استران و حَمِيرٌ به معنی خران است.
- ۲- در تفسیر قمی، در ذیل جمله «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» آمده که امام فرمود: «مقصود، عجایبی است که خداوند در تری و خشکی عالم خلق می‌کند»، (و شما نمی‌دانید).
- ۳- مُمَكِّنٌ: چیزی که صلاحیت بروز و ثبوت داشته باشد. در این‌جا به معنی مخلوق و انسان، و موجود (موجودات) است.
- ۴- نَبَاتٌ: گیاه.
- ۵- دُبَابٌ: مگس.
- ۶- قَصْدُ السَّبِيلِ: «قصد» به معنی استقامت و مستقیم‌بودن راه است. و «قصد سبیل»، راهی مستقیم و قاصد است که راهرو خود را به هدف می‌رساند. (منظور این است که بر خدا واجب است راه مستقیم را برای بندگانش معین کند تا ایشان را به سوی خود هدایت کند).
- [.... پیر طریقت گفت: هیچ‌کس از دوستان او (حضرت حق) این راه نبرید تا سه چیز به هم ندید: از سلطان نفس رسته، و دل با مولی پیوسته و سر به اطلاع حق آراسته]. (از جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار).
- ۷- موصیل: رساننده.

- ۸- جَلَّ و حُرْمَت: حلال و حرام بودن.
- ۹- نَهَج (نَهَج): راه روشن و آشکار.
- ۱۰- إِبْجَاء: نگاه داشتن از بدی.
- ۱۱- مفهوم ابیات ۱۸۰۸۶ و ۱۸۰۸۷ ← اگر خداوند می‌خواست همه را از بدی نگاه می‌داشت و به راه راست هدایت می‌نمود اما حکمت خداوند این‌گونه نبود بلکه به این صورت بود که آنها که اعمالی انجام داده‌اند که در نتیجه آن، مستحق ضلالت شده‌اند به مجازات آن اعمال، هدایت نشوند.
- ۱۲- رجوع شود به معنی آیه ۱۰
- ۱۳- أَعْنَاب: (جمع عِنَب)؛ انگورها (درخت‌های انگور).
- ۱۴- نَخِيل: (جمع نَخْل)؛ درخت‌های خرما.
- ۱۵- إِنْضَاج: رسیدن میوه.
- ۱۶- فَوَاحِجَه: (جمع فَاكِهَه)؛ میوه‌ها.
- ۱۷- بِنَاحِه: به موقع.
- ۱۸- رجوع شود به معنی آیه ۱۲



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتُرَى الْفَلَكَ مَوَاقِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾ وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾

و نیز آنچه در زمین برای شما آفرید و به انواع آن‌ها گوناگون و اشکال رنگارنگ در آورده (همه را سبزه شما کرد)؛ همانا

در این کتاب هم آیت و نشانه‌ای (از الهیت) بر مردم هشدار پدیدار است. (۱۳) و هم او خدایی است

که دریا را برای شما سبزه کرد تا از گوشت تر و تازه (ماهیان حلال) آن تغذیه کنید و از زیرهای آن

(مانند در و مرجان) استخراج کرده و تن را بیارید و کشتیها را در آن روان بینی که سینه آب را می‌شکافند (تا به تجارت و سفر رفته)

و تا از فضل خدا روزی طلبید. و باشد که شکر خدا به جای آرید. (۱۴)

و نیز کوه‌های بزرگ را در زمین بنهاد تا زمین شما را به لرزه و اضطراب نیفتد و نهرها جاری کرد و راهها پدیدار ساخت تا مگر هدایت شوید. (۱۵)

- چیزهای مختلف، بس دلنشین  
 لازم آمد جمله در ایجاد کون<sup>۱</sup>  
 مرکباتی را که هستند اهل دید  
 لحم<sup>۲</sup> تازه تا خورید از آن شما  
 زآن نباشد بر شما چیزی حرام  
 غیر ذی فُلْس<sup>۴</sup> حرام اندر سند  
 "جلیه"<sup>۶</sup> تا پوشید از بهر نمون  
 زآن چه مرجان است و لؤلؤ در صدف  
 چون شکافد آب را اندر گذار  
 تا که جوید از کوبش<sup>۹</sup> نفع و سود  
 تا مگر شاکر شوید از فضل رب  
 کرده خلاق از حکمتی رَبُّ الْوَرَا<sup>۱۰</sup>  
 فُیَلکها هم کرده ایجاد از چگم  
 شد توکل فُلک شغل اندر امور  
 ساحل آن شادی آمد زاقضا  
 زآن رسی بر ساحل زهد و نیاز  
 آیی از دریای غفلت بر کنار  
 آیی از بحر تفرق، سوی جمع<sup>۱۱</sup>  
 کوهها را بر زمین لنگر کند  
 تا شود مایل شما را این چنین  
 هم نگرداند شما را متقلب  
 زآن کسه بُس بر روی آب او بی قرار  
 در زمین هم چون فرات و رود نیل  
 مر شما یابید راه از هر نشان
- ۱۸۰۹۸- رام کرد او بر شما هم در زمین<sup>۱۳</sup>  
 ۱۸۰۹۹- مختلف از حیث شکل و طبع و لَوْن  
 ۱۸۱۰۰- در هر آن یک صنیع حق باشد پدید  
 ۱۸۱۰۱- بحر را هم رام کرد او زاقضا<sup>۱۴</sup>  
 ۱۸۱۰۲- ماهی آرید اعنی از دریا به دام  
 ۱۸۱۰۳- جز که در نزد امامیه<sup>۳</sup> بود  
 ۱۸۱۰۴- هم به غَوْص<sup>۵</sup> آرید از دریا برون  
 ۱۸۱۰۵- بهر زینت آورید اعنی به کف  
 ۱۸۱۰۶- فُلک<sup>۷</sup> را راننده بینی در بحار<sup>۸</sup>  
 ۱۸۱۰۷- بحر را هم رام کرد او در نمود  
 ۱۸۱۰۸- بر شما کرده معیشت را سبب  
 ۱۸۱۰۹- هم چنین در نُفْسِ آدَمِ بحرها  
 ۱۸۱۱۰- هست آنها حرص و غفلت شغل و غم  
 ۱۸۱۱۱- تا کنند ارباب دانش زآن عبور  
 ۱۸۱۱۲- کشتی دریای غم باشد رضا  
 ۱۸۱۱۳- شد قناعت فُلکت اندر بحر آز  
 ۱۸۱۱۴- ور شوی بر کشتی ذکر استوار  
 ۱۸۱۱۵- بسندی ار بر کشتی توحید، طَمغ  
 ۱۸۱۱۶- باز ذکر نعمت دیگر کند  
 ۱۸۱۱۷- ز آن درافکند آن رواسی<sup>۱۲</sup> در زمین<sup>۱۵</sup>  
 ۱۸۱۱۸- بر شما یعنی نگرده مضطرب  
 ۱۸۱۱۹- مر زمین از کوهها گشت استوار  
 ۱۸۱۲۰- جسویها هم آفرید از هر قبیل  
 ۱۸۱۲۱- راهها هم کرد اندر وی عیان



۱- کَوْن: هستی، عالم وجود.

۲- لَحْم: گوشت.

۳- امامیه: نام عمومی فرقه‌هایی که به نصّ جلی، علی بن ابی طالب را جانشین پیامبر (ص) می‌دانند و معتقد هستند امامت در فرزندان علی (ع) باقی است و دنیا هیچ‌گاه از امام خالی نیست.

۴- غیر ذی‌فلس: ماهی‌های بدون فلس (بدون پولک).

۵- غَوْص: فرورفتن و غوطه‌ور شدن در آب.

۶- جَلِیْه: پیرایه، زینت و زیور.

۷- فُلْک: کشتی.

۸- بِحَار: (جمع بحر)؛ دریاها.

۹- رُحُوب: سوار شدن.

۱۰- رَبُّ الْوَرَا: (رَبُّ الْوَرَى)؛ خداوند آفریدگان.



مرکز تحقیقات قرآنی و علوم اسلامی

۱۱- در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: [... از روی ظاهر، دریاها زمین خلق را مسخر کرد، کشتی بر آن روان و منافع در آن پیدا، و از روی باطن، در نفس آدمی دریا‌هایی آفریده که آدمی در آن غرق گشته: یکی دریای 'شغل' (دل مشغولی و اضطراب)؛ دیگری دریای 'غم'، سوم دریای 'حرص'، چهارم دریای 'غفلت'، پنجم دریای 'تفرقت'. و این دریاها را کشتی‌هاست. هر که در کشتی 'توکل' نشیند از دریای شغل، به ساحل فراغت رسد. هر که در کشتی 'رضا' نشیند از دریای غم به ساحل امن رسد، هر که در کشتی 'قناعت' نشیند از دریای حرص به ساحل 'زهد' رسد، هر که در کشتی 'ذکر' نشیند از دریای غفلت به ساحل یقظت (بیداری) رسد، هر که در کشتی 'توحید' نشیند از دریای تفرقت (تفرّق) به ساحل جمع رسد]. در ابیات ۱۸۱۱ تا آخر ۱۸۱۵، به مسئله «مقامات سلوک» اشاره شده است. توضیح در این باره و نیز هر یک از واژه‌های 'توکل'، 'رضا'، 'ذکر'، 'توحید' در قسمت توضیحات کتاب ذکر شده است. ضمناً در باره 'تفرّق' به 'فرق'، (تفرقه) (\*) و در باره 'جمع'، به 'فرق'

(تفرقه) (\*) و «جمع» (\*) و «مقام جمع» (\*); در باره «قناعت»، «زهد» (تفرقه) و نیاز (فقر) به «مقامات سلوک» (\*) مراجعه فرمایید.  
 ۱۲- زواسی: کوه‌های محکم و استوار.

وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ  
و نشانه‌هایی (در زمین مانند کوه‌ها و دریاها و رودها و جنگلها مقرر داشت) و آنان به ستارگان (در شبها) هدایت یابند. (۱۶)

۱۶ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ وَإِنْ  
آیا آن خدایی که خلق می‌کند مانند آن کس (از فراغت و بیتابی) است که هیچ چیز در عالم خلق نمی‌کند؟ آیا متذکر و هوشیار نمی‌شوید؟ (۱۷) و اگر

تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ  
بخوانید که نعمتهای خدا را بشماره کنید. هرگز نتوانید. که خدا در حق بندگانش بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۸)

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تَعْلَنُونَ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ  
و خدا هر چه را پنهان و آشکار دارید به همه آگاه است. (۱۹) و آنچه که مشرکان

مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ أَمْوَاتٌ غَيْرُ  
غیر از خدا (چون بتها و فرشته) به خدایی می‌خوانند چیزی خلق نکنند و خود نیز مخلوقند. (۲۰) اینها مرده و از

أَحْيَاءٍ وَمَا يُشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا اللَّهُ وَاحِدٌ  
حیات می‌بهرداند و هیچ حس و شعور ندارند که در چه هنگام بعثت می‌شوند (و که آنها را برمی‌انگیزد). (۲۱) خدایی شایسته یکتاست.

فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ  
و آنان که به عالم آخرت ایمان ندارند (اگر هم به زبان گویند) به دل منکر (مبدأ تعالی‌اند) (از اطاعت حکم خدا) تکبر و سرپیچی می‌کنند. (۲۲)

۲۲

بر رونده تا نگردد اشتباه  
 ره‌نما باشند تا در بحر و بر  
 بر قریش این داشت گر چه اختصاص  
 که نتاند بر وجود خویش زیست؟<sup>۲</sup>  
 عقل و دانش در شما چون او نهاد؟  
 نعمتش را نیست ممکن زافتقار<sup>۳</sup>  
 بر شمردن وز هزاران صد یکی؟

۱۸۱۲۲- کرد پیدا هم علامت‌ها به راه  
 ۱۸۱۲۳- کرد هم استارگان<sup>۱</sup> را مستقر  
 ۱۸۱۲۴- راه یابند از ستاره عام و خاص  
 ۱۸۱۲۵- پس کسی کو آفریند چون کسی است  
 ۱۸۱۲۶- پس شما آیا ندارید این به یاد  
 ۱۸۱۲۷- گر که خواهید آورید اندر شمار  
 ۱۸۱۲۸- نعمتش را کسی توانید اندکی

در ادای شُکْرِ آن شِئَاءِ فَرِید	۱۸۱۲۹- اوست آمرزنده تقصیر ار کنید
نسعمت خود را نسازد هیچ کم	۱۸۱۳۰- مهربان یعنی از این تقصیر هم
از عقیده حَقِّ و باطل می‌کنید <sup>۴</sup>	۱۸۱۳۱- آگه <sup>۴۱۹</sup> است او ز آن چه پنهان یا پدید
می‌بخوانند اهل شرک اندر عیان	۱۸۱۳۲- و آن کسانی را که جز حق از بتان <sup>۴۲۰</sup>
ز آن که خود مخلوق و نادرند نیز؟	۱۸۱۳۳- چون توانند آفریدن هیچ چیز
کسی به خود دارد جمادی التفات؟	۱۸۱۳۴- مرده‌اند ایشان و عاری از حیات <sup>۴۲۱</sup>
کسه شوند ایشان بر انگیزنده کی؟ <sup>۵</sup>	۱۸۱۳۵- یا کجا دانند چون اشیاء، حی
خود به یکتایی ذاتش شاهد است	۱۸۱۳۶- مر خداتان آن خدای "واحد" است <sup>۴۲۲</sup>
خود به یکتایی دلیل ذات <sup>۷</sup> وی	۱۸۱۳۷- وحدتش <sup>۶</sup> باشد پدید از کُلِّ شیء
بس دو صانع نیست ممکن در نظر	۱۸۱۳۸- ز آن که از صانع دهد هر شی خیر
ذکر برهان کرده‌ایم از روی کیش	۱۸۱۳۹- در بیان شرح این آیت ز پیش
فعل واحد ممتنع دان در ظهور	۱۸۱۴۰- حاصل آن که از دو فاعل در امور
باشد از شکیبیت خود بر آله	۱۸۱۴۱- پس هر آن شیئی به یکتایی گواه
نیستشان ایمان بدون معذرت	۱۸۱۴۲- پس کسانی که به روز آخرت
و آن جماعت سرکش‌اند و خود پرست	۱۸۱۴۳- قلب‌هاشان ناشناسنده است و پست



- ۱- از علی(ع) روایت شده که فرموده است رسول خدا(ص) فرمود منظور از این نجم (در آیه ۱۶) ستاره جَدِّي است، برای این که تنها جَدِّي است که بنای قبله بر آن دور نمی‌زند و تغییر پیدا نمی‌کند و اهل بز و بحر راه خود را به وسیله آن پیدا می‌کنند. از امام صادق(ع) هم این روایت نقل شده است و از امام صادق(ع) است که فرمود منظور از نجم، رسول خدا(ص) و منظور از علامات، ائمه هدی(ع) است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).
- ۲- منظور از کسانی که نمی‌توانند خلق کنند، (در آیه ۱۷) همان خدایان دروغینی است که مشرکان می‌پرستیدند.
- ۳- افتقار: فقیر و تنگدست بودن. نیازمندی.

۴- آیه ۱۹ سوره نحل، اشاره است به رکن سوّم از ارکان ربوبیت که همان "علم" است، چه اله اگر متّصف به علم نباشد، عبادت کردن و نکردن بندگان برایش یکسان است، پس، عبادت لغو و بی اثر خواهد بود لاجرم لازم است که ربّ معبود دارای علم باشد، البته علم به ظاهر و باطن بندهاش زیرا علم به این که عبادت حقیقت معنای خود را واجد است پیدا نمی شود مگر با احاطه معبود به ظاهر و باطن بنده و خداوند به آنچه انسان پنهان می دارد و آشکار می سازد عالم است، همان طور که او خالق و منعم است و به خاطر خلقت و انعامش مستحق پرستش است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۵- اگر از میان همه مدرکات و معلومات، علم به این که مردم چه وقت مبعوث می شوند از بتها نفی شده است به این دلیل است که روز بعثت، روز پاداش انسان هاست و بر اله معبود است که روز پاداش دادن به بندگان را بداند، و این بتها از چنین روزی خبر ندارند، پس چگونه می توانند اله معبود باشند؟ (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۶- وحدت: [ ← وحدت (\*) و توحید (\*) ] .

۷- ذات: [ ← ذات حق (\*) ] .

لَا جْرَمَ أَنْ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يَسْرُوتُ وَمَا يَعْلَنُونَ إِنَّهُ

سقف خدا بر کارهای باطن و ظاهر آنها آگاه است او به کبر اعمالشان می رسد

لَا يَحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ﴿٢٣﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ

هرگز متکبران و مگردنشان را دوست نمی دارد (۲۳) و هر گاه به این مردم استکبر گفته شود که خدا بنان چه فرستاده؟

قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً

گویند این آيات همه افسانه های پيشين است (۲۴) تا آنکه آنان (در نسخه انکار روز قیامت) بار سنگین آگاه خود را کامل

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِلَّا

بارخی از بار گناه کسانی که از جهل گمراهشان کردند به دوش نهاد، (اعمال) آگاه باشند که آن بار و زور و گناه

سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿٢٥﴾ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

بسیار بد عاقبت است (۲۵) آن کافرانی که پیش از این بودند نیز (مانند اینها) مکر ما (برای پامال کردن حق) اندیشیدند

فَأَنَّ اللَّهُ بِنْيَانِهِمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ

لیکن خدا بنای آنها را از پایه ویران کرد و سقف بر سرشان



مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَنَّهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾

و عذاب خدا از جایی که نمی‌فهمیدند آنها را فرارسید. (۲۶) فروریخت

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِ الَّذِينَ

آن گاه روز قیامت هم آنان را خوار و ذلیل خواهد کرد و آن روز خواهد گفت: کجا بندگان من

كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ

که برای طرفداری آنها خصومت و جنگ به پا می‌کردید؟ (در آن هنگام) اهل علم و دانش اظهار کنند که امروز ذلت و خواری

الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٢٧﴾

و عذاب به کافران اختصاص دارد. (۲۷)

- ۱۸۱۴۴- صدق و حق است این<sup>۱</sup> خدادان تمام<sup>۲۳</sup>  
 ۱۸۱۴۵- سرکشان را حق ندارد هیچ دوست  
 دور از منگردان سرکش اوست  
 ۱۸۱۴۶- چون بر ایشان گفته گردد که خدا<sup>۲۴</sup>  
 بر شما نازل چه فرمود از سما؟  
 ۱۸۱۴۷- از ره شخریه<sup>۳</sup> می‌گویند آن  
 بسود مانا<sup>۴</sup> قصه پیشینیان<sup>۵</sup>  
 ۱۸۱۴۸- قاتلان این سخن "یَوْمَ" القیام<sup>۲۵</sup>  
 حمل و زر<sup>۶</sup> خود نمایند از تمام  
 ۱۸۱۴۹- هم زوزر آن کسان کز راهشان  
 برده‌اند از غیر علمی گاهشان<sup>۷</sup>  
 ۱۸۱۵۰- سستی بنهاده هر کس برخلاف  
 حمل و زرش او کند بی‌اختلاف  
 ۱۸۱۵۱- بد بُود باری که ایشان می‌کشند  
 تا ابد با بار خود در آتش‌اند  
 ۱۸۱۵۲- پیش از ایشان مکر می‌کردند هم<sup>۲۶</sup>  
 با نبتین هر گره زاهل ستم  
 ۱۸۱۵۳- آمد از حق حکم بر بنیانشان  
 تا نمازند ایچ از بناهاشان نشان  
 ۱۸۱۵۴- منهدم گشت از قواعد هر چه بود  
 پس بر ایشان سقف‌ها افتاد زود  
 ۱۸۱۵۵- اوفتاد آن سقف‌ها از فوقشان  
 لعنت از گردنکشی شد طوقشان<sup>۸</sup>  
 ۱۸۱۵۶- اندر آمد پس مر ایشان را عذاب  
 بی‌خبر بودند و فارغ یا به‌خواب  
 ۱۸۱۵۷- پس شود قائم چو آن روز شمار<sup>۲۷</sup>  
 حق نماید بازشان رسوا و خوار

چون شدند و در کجایند این زَمَن؟<sup>۹</sup>  
اندر ایشان با نَبیین در خلاف  
دانش ایشان را و قلب آزاده شد  
کسافران را زانستقام ایزدی

۱۸۱۵۸- گوید ایشان را که انبازانِ من  
۱۸۱۵۹- آن شریکانی که بودید از گزاف  
۱۸۱۶۰- می‌بگویند آن‌کسان که داده شد  
۱۸۱۶۱- هست رسوایی در این روز و بدی



۱- صدق و حق است این: کلمه «لأَجْرَم» (در آیه ۲۳) به معنی محققاً و یا حقاً است که در بیت  
۱۸۱۴۴، به صورت «صدق و حق است این» ذکر شده است.

۲- اَنام: مردمان.

۳- سُخْرِيَه: تمسخر، استهزاء.

۴- مانا: همانا.

۵- «اساطیرُ الأوّلین» (در آیه ۲۴) به معنی نوشته‌هایی از دروغ و خرافات است که اهلش به

خیال خود آن را مقدّس می‌شمرده‌اند.

۶- وِزْر: ثقل و بار. در قرآن کریم از گناهان هم به «وِزْر» تعبیر شده است.

۷- مفهوم ابیات ۱۸۱۴۸ و ۱۸۱۴۹ ← آنها که گفتند اینها «اساطیر اوّلین» است، به این دلیل

گفتند که ایشان را گمراه کنند و خودشان گمراه بودند که هم وزر گناهان خود را حمل کردند

و هم وزر آنان را که بدون علم آنها را از راه راست دور نموده‌اند.

۸- منظور از آیه ۲۶، آن است که ابطال کید اینان، و افساد مکرشان از راهی است که

انتظارش را ندارند یعنی خداوند بنیان مکر آنها را از پایه منهدم می‌کند، یعنی در حالی که

حواسشان به بالای سرشان جمع است ناگهان می‌بینند که سقف بر سرشان فرو ریخت، امّا

نه این که سقف را خراب کرده باشند بلکه پایه را از زیر سقف می‌کشند. (از جلد دوازدهم

ترجمه تفسیرالمیزان).

۹- زَمَن: زمان.

الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ

آنها که فرشتگان در حالی جانشان را می‌گیرند

ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ

که (در دنیا) به نفس خود ستم کردند، در آن حال مرگ (اجباراً) سر تسلیم پیش دارند (و گویند) که ما ابداً کار بد نمی‌کردیم؛ چرا

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾ فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ

خدا به هر چه می‌کردید آگاه است (۲۸) پس (فرشتگان خطاب کنند که) از هر در به دوزخ داخل شوید

خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٢٩﴾ وَقِيلَ

که در آنجا همیشه معذب خواهید بود و جایگاه متکبران (که دوزخ است) بسیار بد منزلگاهی است (۲۹) و چون

لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي

به اهل تقوا گفته شود که خدای شما چه از آسانی فرستاد؟ گویند: نیکو آسانی فرستاد آنان که نیکو کارند هم در

هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ

حیات دنیا نیکو و خوشی بیند و هم در آخرت (آنها) بهترین منزل است و البته خانه اهل تقوا بسیار مجال و نیکو خواهد بود (۳۰)

جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا

که باغهای بهشت عدن باشد که در زیر درختانش نهرا جاری است، (منتهقان در آن داخل شوند در حالی که هر چه بخواهند میل کنند در آن)

مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣١﴾

برایشان حاضر است، باری این است اجر و جزایی که خدا به اهل تقوا عطا خواهد کرد (۳۱)

- |                                      |    |
|--------------------------------------|----|
| ۱۸۱۶۲- آن گمانی را که میراندندان     | ۲۸ |
| ۱۸۱۶۳- اندر آن حالی که استمکاره‌اند  |    |
| ۱۸۱۶۴- مرگ را بینند و صلح آرند پیش   |    |
| ۱۸۱۶۵- می‌کنند اقرار بر توحید و دین  |    |
| ۱۸۱۶۶- خود گنه کارید و مشرک پیشه، بل |    |
| ۱۸۱۶۷- پس در آید اندر "ابواب" جحیم   | ۲۹ |
| ۱۸۱۶۸- این چنین اهل تکبر را سزاست    |    |
| ۱۸۱۶۹- هم شود مرگ گفته آنان را دگر   | ۳۰ |
| مر ملایک، چون که آید وقت آن          |    |
| بر نفوس خویش و بس بیچاره‌اند         |    |
| ما نبودیم ایچ بد کردار و کیش         |    |
| قباضین روح گویندش چنین:              |    |
| حق بود دانا شما را بر عمل            |    |
| جاودان باشید اندر وی مقیم            |    |
| جایگاه بد مر ایشان را بجاست          |    |
| که بُدند اندر جهان پرهیزگر           |    |

نیکیویی، گویند بی حد و شمار  
اندر این دنیا نبود الا نکو  
دانشان اندر عوض بر مدعا  
بهر پرهیزندگان، و آن در خور است<sup>۲</sup>  
نهرها از زیر آن باشد روان  
حق چنین بدهد جزای مستقین

۱۸۱۷۰- چه فرستاده شما را کردگار؟  
۱۸۱۷۱- قَالَ «خَيْرًا لِّلَّذِينَ اٰخَسُوْا»  
۱۸۱۷۲- نیکیویی کردند و نیکیویی خدا  
۱۸۱۷۳- لیک دارِ آخرت نیکوتر است  
۱۸۱۷۴- جَنَّتْ عَدْنِيْ<sup>۳۱</sup> که آیند اندر آن  
۱۸۱۷۵- هر چه خواهند اندر آن باشد یقین



۱- ظاهراً آیه ۲۸ و ۲۹، در مورد کلمه «کافرین» است که در آخر آیه قبلی قرار داشت. «عکرمه» گفت: این آیه در شأن قومی آمد که در مکه به زبان، کلمه شهادت گفتند اما هجرت به مدینه نکردند و روز بدر قریش ایشان را به اکراه با خود به بدر بردند و آنها همه در جنگ کشته شدند. و خداوند در آیه ۲۸ سوره نحل فرمود که اینها بر خود ستم کردند (که از مکه به مدینه هجرت ننمودند) یعنی آن اسلام که با آن هجرت نباشد، سودی ندارد. البته این آیات عمومیت دارند و منظور آن است که وقتی ملائکه جان کافرین را می گیرند، در حالی که سرگرم ظلم و کفر خویش هستند، ناگهان تسلیم می شوند و خضوع و انقیاد در پیش می گیرند و وانمود می کنند که کار زشتی انجام نداده اند، ولی ملائکه در همان حال مرگ، تکذیبشان می کنند و گناهانشان را خاطر نشان می شوند و می گویند آری شما چنین و چنان کردید. خداوند به همه کارهایتان آگاد بوده و هست، پس هر یک از شما از دری از جهنم که مناسب اعمالتان است، در آن داخل شوید و در آنجا همیشه جاودان بمانید که چنین جایگاهی سزای متکبرین و مستکبرین است که برای خود طلب بزرگی می کنند و آن خواسته را از قوه به فعل در می آورند. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).

۲- اشاره آیه ۳۰ و ۳۱ سوره نحل، به مردم باتقوی است که در جواب فرستاده ای که از سوی اعراب به مکه آمده بود تا نام و نشان محمد(ص) را بداند و از آنان پرسید که: چه چیز است که خدا بر محمد فرو فرستاد، گفتند: «خیر» (یعنی قرآن را که جمیع خیرات و منبع حسنات است فرستاد) و یا این که گفتند: «خیر» یعنی در جواب، همه «نیکی» گفتند و تصدیق

کردند که او پیامبر است و راستگوی و راستکار و فرستادهٔ به حق. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ

آن‌ها که

الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا

در حال پاکیزگی (از شرک) فرشتگان نضر و حسان کنند به آنها بگویند که شما به موجب افعال نیکویی که در دنیا به جا آوردید

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٢﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ

آنگاه که به بهشت ابدی درآید. (۳۲) این کافران منکر جز آنکه فرشتگان (غیب خدا) بر سر آنها آیدند (و ترسان و لرزان شوند) یا

يَأْتِي أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ

(به هلاک آنان) حکم خدا در رسد دیگر چه انتظار می‌برند؟ منکران پیشین هم مانند ایشان عمل کردند (که همه هلاک شدند) و خدا اصلاً به آنها

اللَّهُ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٣٣﴾ فَاصْبِرْ لَهُمْ

ستم نکرد بلکه آنها خود به نفس خویش ستم می‌کردند. (۳۳) تا آنکه به کینه

سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٣٤﴾

اعمال زشت خود رسیدند و آن عذاب که به آن استخف می‌کردند آنها را احاطه کرد. (۳۴)

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ

و مشرکان می‌گویند: اگر خدا می‌خواست هرگز نه ما و نه پدرانمان چیزی جز آن خدای یکتا نمی‌پرستیدیم

شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا ءَابَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ

و بی‌خواست او چیزی را حرام نمی‌کردیم. مشرکان پیش از ایشان هم کردار و گفتارشان همین بود

فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

(که به در جبر و انکار عمل خویش می‌زدند) پس در این صورت آیا برای رسولان ما جز تبلیغ رسالت (و اتمام حجت) تکلیفی هست؟ (۳۵)

﴿٣٥﴾ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ

و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم که خدای یکتا را پرستید.

وَأَجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ

و از بنان و فرعونان دوری کنید پس بعضی مردم را خدا هدایت کرد و بعضی دیگر

حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ

ضلالت و گمراهی بر آنان حتمی شد. آنگاه در روی زمین گردش کنید تا بنگرید عاقبت آنان

كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٦﴾

که اکتیاب (و انکذیب) کردند به کجارسید (و آنها چگونه ملامت‌آلود شدند). (۳۶)

- ۱۸۱۷۶- وقت قبض روحشان افرشتگان<sup>۳۲</sup>
- ۱۸۱۷۷- بر شما گویند باد از حق «سلام»
- ۱۸۱۷۸- زآنچه می‌کردید بر نیکی عمل
- ۱۸۱۷۹-<sup>۳۳</sup> منتظر باشند آیا کافران
- ۱۸۱۸۰- یا که فرمان آید از پروردگار
- ۱۸۱۸۱- هم‌چنین کردند آنان که ز پیش
- ۱۸۱۸۲- حق نفرمود ایچ بر ایشان ستم
- ۱۸۱۸۳- پس رسند اندر جزای سیئات
- ۱۸۱۸۴- هم فرود آمد بدیشان زآزمون<sup>۳۴</sup>
- ۱۸۱۸۵-<sup>۳۵</sup> مشرکان گفتند گر می‌خواست، ما
- ۱۸۱۸۶- ما و نی آباء ما بر هیچ شیء
- ۱۸۱۸۷- هم نمی‌کردیم چیزی را حرام
- ۱۸۱۸۸- این زاستهزاء بگفتند از عباد
- ۱۸۱۸۹- هم‌چو ایشان پیش از این کردند نیز
- ۱۸۱۹۰- پس چه باشد جز رساندن بر رسول
- ۱۸۱۹۱- انبیا گفتند اعمالی نژند<sup>۷</sup>
- ۱۸۱۹۲- او فرستاد این رسل با بیئات
- ۱۸۱۹۳- پس نماید امر بعثت را بیان
- ۱۸۱۹۴- ما بر انگیزانده‌ایم اندر امم<sup>۳۶</sup>
- ۱۸۱۹۵- آن‌که بپرستند حق را بر صواب
- ۱۸۱۹۶- پس بُد از ایشان کسی کو را خدای
- ۱۸۱۹۷- هم بُد از ایشان کسی کز حکم حق
- ۱۸۱۹۸- پس شما آرید سیر اندر زمین
- ۱۸۱۹۹- تا چه‌سان بوده است اندر جزء و کلّ
- که بسی پاکیزه باشند از نشان<sup>۱</sup>
- در بسهشت آیید و بر اعلا مقام
- این بوَد پاداش نیک از تم یَزَل<sup>۲</sup>
- اینکه آیدشان ملک در نَزْع<sup>۳</sup> جان؟
- تا به استیصالشان سازد دچار
- بوده‌اند از این‌گروه ظلم کیش
- بل به خود کردند ظلم آن قوم هم
- آنچه کردند از بدی‌ها در حیات
- شَرّ «مَآکَاثُوهٓا بِهٖ یَسْتَهْزِؤْنَ»<sup>۴</sup>
- کسی پرستیدیم چیزی جز خدا؟
- سجده کی کردیم گر می‌خواست وی؟
- بی ز حُکْمش ما به خود بر هیچ نام<sup>۵</sup>
- نسی که از اخلاص و توحید و وِدَاد
- که عُرِی<sup>۶</sup> بودند از عقل و تمیز
- گر قبول آید به کس یا ناقبول؟
- از شما نبود به نزد حق پسند
- تا بدانند امر و نهی کاینات
- سنتش جاری چنین شد هر زمان
- از رسولان بهر تکمیلِ نعم
- هم کنند از دیو و طاغوت<sup>۸</sup> اجتناب
- شد ز توفیقش به طاعت رهنمای
- شد به خِذْلان<sup>۹</sup> و ضلالت مستحق
- ببـنگرید انـسـدر مآل مشرکین
- حالِ آن مردم به تکذیب رسل



- ۱- «طَّيِّبِينَ» (در آیه ۳۲) اشاره به کسانی است که از هر چیزی که آنان را کدر و فاسد کند خالی و عاری هستند و در حال توفی و مرگ از خبث ظلم دورند.
- ۲- لَمْ يَزَلْ: خداوندی که او را نیستی و زوال نباشد.
- ۳- نَزَعُ: جان کندن. دم باز پسین.
- ۴- رجوع شود به معنی آیه ۳۴
- ۵- مشرکان می‌گفتند ما از آن روی این بت‌ها را عبادت می‌کنیم که الله تعالی از ما می‌پسندد (بت‌پرستان منکر توحید خدا در الوهیت یعنی خالقیت عالم نبودند، بلکه تنها منکر توحید در عبادت بودند یعنی خلقت را مخصوص خدا و عبادت را مخصوص الهه خود می‌کردند) و به آن راضی است و اگر راضی نبود نمی‌گذاشت که ما و پدران ما بت‌ها را عبادت کنیم.
- ۶- عُزَى: برهنه.
- ۷- نَزَلُوا: پست.
- ۸- طاغوت: متعدی و هر معبودی جز خدا.
- ۹- خِذْلَان: درماندگی.

ان تَحَرَّصَ عَلَيَّ هُدَاهُمْ

(ای رسول، ما تو اگر چه بسیار حریص و مشتاق هدایت خلق هستی)

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٣٧﴾

(لیکن بدان که) خدا آنان را که (پس از انعام صحبت) گمراه کرده دیگر هدایت نکند و آنها را یابوری نخواهد. (پس ۳۷)

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتَ بَلَىٰ

و کافران با مبالغه و تاکید کامل به خدا قسم یاد می‌کنند که هرگز کسی که (آورد خدا او را زنده نخواهد کرد (و قیامت وجود نخواهد داشت) چرا.

وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

(لیکن قیامت وعده حقی خداست و لیکن اکثر مردم از آن آگاه نیستند. (۳۸)

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ

(تا آدر آن روز محشر آنچه را که در آن اختلاف می‌کنند آشکار و مبین گرداند و تا کافران کاملاً

كَانُوا كَاذِبِينَ ﴿٣٩﴾ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَن نَقُولَ

به دروغ و اندیشه غلط خود آگاه شوند. (۳۹) ما به امر نازل خود هر چه را اراده کنیم همین که گوئیم موجود باشد.

لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا

همان احقّه موجود خواهد شد. (۴۰) و آنان که در راه خدا مهاجرت کردند پس از آنکه ستمها اور وطن خود از کاران کشیدند ما در د...

لِنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ لَآخِرَةٍ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا

آنها جایگاه آسایش و نیکو می دهیم در سورتی که اگر بدانند امری که در آخرت به آنها عطا خواهیم کرد بزرگتر او بسیار بهتر

يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾

بگوشا است. (۴۱) این امر بزرگ در دنیا و عقبی به آن کسانی اعطا می شود که در راه دین صبر کردند و بر خدای خود در کارها توکل می نمایند. (۴۲)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ

و ما پیش از تو غیر رجال مؤمنه به وحی خود کسی را به رسالت نرساندیم پس اگر کسی داند از اهل

الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾

ذکر اهلین علما و دانشمندان هر است سؤال کنید. (۴۳)

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر اسلامی

- |  |  |
|--|--|
| ۱۸۲۰۰- گم حریصی بسر هدایتشان ز دل        | بین به سیر «لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ»                      |
| ۱۸۲۰۱- پس خدا نآرد به راه آن را که خواست | گمراهش، هم نیستشان یار، این بجاست <sup>۱</sup>             |
| ۱۸۲۰۲- بر خدا خوردند سوگند از ثبوت       | قس و لشان «لَا يَنْبَغُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ» <sup>۲</sup> |
| ۱۸۲۰۳- سخت تر سوگند در انکار خود         | خورده اند از بعث قوم بی زشد <sup>۳</sup>                   |
| ۱۸۲۰۴- خلق بر خیزند آری بی خلاف          | نیست اندر وعده حق اختلاف                                   |
| ۱۸۲۰۵- لیک مردم این ندانند اکثری         | کساند ایشان نیست از دانش فری                               |
| ۱۸۲۰۶- تا بیان سازد بر ایشان بی گزاف     | آنچه را در وی نمایند اختلاف                                |
| ۱۸۲۰۷- کافران دانند هم کز بی فروغ        | بوده اند ایشان همانا بر دروغ                               |
| ۱۸۲۰۸- غیر از این نبود که قول ما پدید    | بسر هر آن چیزی که خواهیم آفرید                             |
| ۱۸۲۰۹- این بسود گویم او را که: بباش      | پس بباشد بی ز تعطیلی به جاش <sup>۴</sup>                   |
| ۱۸۲۱۰- و آن کسان که هجرت اندر راه دین    | کرده اند ایشان ز ایمان و یقین                              |



از قریش و، بسر نجاشی ره زدند <sup>۵</sup>	۱۸۲۱۱- بسعد از آنی که ستم کرده شدند
اندر این دنیا دهیم از آن سیر	۱۸۲۱۲- جای ایشان را به شهر نیک‌تر
گر بدانند اجر خود در مغفرت <sup>۶</sup>	۱۸۲۱۳- هستان اکبر هم اجر آخرت
کرده‌اند و، هم توکل بر خدا	۱۸۲۱۴- صبر اندر غربت و آزارها <sup>۴۲</sup>
بر رسالت جز رجالی پاک دم	۱۸۲۱۵- پیش از تو نی فرستادیم هم <sup>۴۳</sup>
گشته جاری عادت باری بر این	۱۸۲۱۶- که بر ایشان وحی کردیم از یقین
نی ملک را نیستشان چون همدی <sup>۷</sup>	۱۸۲۱۷- بر رسالت تا فرستیم آدمی
یعنی از ارباب تاریخ و علوم	۱۸۲۱۸- پس ز «اهل» ذکر <sup>۸</sup> پرسید این رسوم
بُد نی هر عصر آدم، نی ملک	۱۸۲۱۹- گر نه‌اید آگه شما زین امر یک
بساز جوید ار نه‌اید آگه به فکر	۱۸۲۲۰- هم کمال آدمی را ز اهل ذکر
رسته از حیوانی و آدم شده	۱۸۲۲۱- یعنی از آن‌کو به دل همدم شده
بینی از آیینه او وجه حق	۱۸۲۲۲- چون نشینی در حضورش با نطق
بهرتر است از طاعت هفتاد سال	۱۸۲۲۳- لحظه دیدار او در کل حال
که دل از ذکر او نموده صیقلی	۱۸۲۲۴- یا وصی <sup>۹</sup> است این نبی را، یا ولی <sup>۱۰</sup>
راه او گردیده طی، بر منزل است	۱۸۲۲۵- اهل ذکر است آن‌که او صاحب دل است



۱- در آیه ۳۷، خداوند پیامبر (ص) را تسلیت داده و وی را ارشاد می‌کند به این‌که نسبت به هدایت آن گمراهان حرص نورزد و اعلام می‌دارد که قلم قضاء الهی در حق آنان ضلالت را نوشته و فعل خود را نقض نمی‌کند، چون نزد او سخنی مبدل نمی‌شود و او نسبت به بندگان، ستمکار نیست و مشرکین اصلاً یاوری در قیامت ندارند. معلوم می‌شود که در روز قیامت یاورانی وجود دارند که مشرکین از یاری آنها بی‌بهره‌اند. و این یاوران، ملائکه کرام و سایر اسباب توفیق و هدایت‌اند و خداوند سبحان هم در پشت سر آنان محیط به یاری و شفاعت آنهاست. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۳- کافران، قسم به خدا خوردند و کوشش کردند که تا جایی که می‌توانند سوگندشان رساتر باشد و از طریق این سوگند انکار حشر و قیامت نمودند.

۴- مفهوم ابیات ۱۸۲۰۸ و ۱۸۲۰۹ ← خداوند امر خود را «قول» نامیده است (آیه ۴۰) و قول خاص خود را «کلمه» نامیده (مثلاً در سوره صافات، آیه ۱۷۲ و سوره نساء آیه ۱۷۱) و «ایجاد» خدای تعالی یعنی آنچه که از «وجود» بر اشیاء افاضه می‌کند، که به وجهی، همان وجود اشیاء موجود است، همان امر او و قول او و کلمه اوست که در قرآن، در هر جا به نوعی تعبیرش فرموده، اما از ظاهر تعابیر قرآن برمی‌آید که «کلمه» خدا همان «قول» اوست، به اعتبار خصوصیت و تعینش. و از این معنا روشن می‌شود که اراده و قضای خدا نیز یکی است، و برحسب اعتبار، از قول و امر مقدم است، پس خداوند، نخست چیزی را اراده می‌کند و قضای آن را می‌راند، سپس به آن امر می‌کند و می‌گوید: «باش» و می‌باشد.

۵- [مؤمنین، دو هجرت داشتند یکی از مکه به حبشه که عده‌ای از گروندگان به رسول خدا (ص) و به اذن خدا و رسولش انجام دادند و مدتی در آن جا ایمن از شرّ مشرکین قریش و عذاب و فتنه ایشان به سر بردند و نجاشی، پادشاه حبشه آنان را در کشور خود پذیرفت، و هجرت دوم از مکه به مدینه بود که بعد از مهاجرت پیامبر (ص) به آن شهر رخ داد و ظاهراً منظور از هجرت در آیه ۴۱، همین هجرت دوم است و سیاق در آیه ۴۱ و ۴۲ نیز با این هجرت بیشتر می‌سازد تا اولی]. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان). در جلد هشتم ترجمه تفسیر بیان السعادة آمده است: [هجرت‌های سه‌گانه‌ای که به ترتیب و پشت سر هم قرار دارند عبارتند از: هجرت یکم: از دار شرک نفسانی به سوی دار اسلام صدر؛ هجرت دوم: از دار اسلام صدر به سوی دار ایمان قلب؛ هجرت سوم: از دار ایمان قلب به دار عیان روح ...].

۶- [... هر که از اوطان غفلت هجرت کند، جلال احدیت او را به مشاهده و صلت رساند، هر که از صحبت مخلوق هجرت کند الطاف کرم او را به صحبت خود راه دهد، هر که از خود هجرت کند، و مساکنت با خود نپسندد دل وی محط رحل عشق حقیقت گردد، امروز در خلوت سلوت «انا جلیس من ذکرنی» نیازد و فردا بر بساط انبساط «فالفقراء الصبر هم جلساء الله عزّ و جلّ یوم القیامة» آرام گیرد، و این هجرت را بدایتی و نهایتی است: بدایت، آن است که

نهاد وی همه عین فرمانبرداری گردد نه بر عادت و نه بر طمع مَثُوبِت، بلکه مستغرق در عین مشاهدت... اما نهایت هجرت سه چیز است: حرمت در خلوت، خجل بودن از خدمت و خود را در عین تقصیر دیدن با کثرت طاعت. [از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار].

۷- آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ...» (آیه ۴۳) این نکته را ذکر می‌کند که رسولان خدا، همواره مردانی از نوع بشر عادی بودند که به آنان وحی می‌شده است نه اینکه اشخاصی بوده باشند مجهز به قدرت قاهره غیبیه و اراده الهیه تکوینیه؛ و سنت الهیه بر طبق حکمت جریان یافته و حکمت اقتضاء می‌کند که فرستاده بر بشر از جنس خود بشر باشد.

۸- گروهی منظور از «اهل ذکر» در آیه ۴۳، را رسول خدا (ص) و ائمه (ع) دانسته‌اند و روایاتی نیز در این باره ذکر شده است یعنی خداوند به مشرکین می‌فرماید اگر خودتان نمی‌دانید (در مورد این که همه رسولان، از نوع بشر عادی بودند که به آنان وحی می‌شده)؛ از اهل ذکر و کتاب (که رسول خدا و قوم اویند) در این مورد بپرسید. عده‌ای نیز منظور از اهل ذکر را اهل علم به تورات و انجیل و کتب متقدمه گفته‌اند.

۹- وصی: جانشین.

۱۰- ولی: در اصطلاح صوفیه، کسی است که پی‌درپی طاعت کند، بدون نافرمانی و عصیان، و احساس خداوند پی‌درپی بر او وارد گردد. ولی، عارف به خدا و صفات اوست و فانی در خود و باقی به مشاهده حق تعالی است، از خود خبر ندارد و با غیر خود آرامش و قرار. و ولی کامل و خاص به واصلان از ارباب سلوک گویند.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ

(ما هر رسالی را با معجزات و کتب و آیات وحی فرستادیم و بر تو

الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

این ذکر (یعنی قرآن) را نازل کردیم تا برای مردم آنچه را که به آنان فرستاده شده بیان کنی و برای آنکه عقل و فکرت کار بندند. (۴۴)

﴿٤٤﴾ أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ

آنان که بر کردار زشت خود مکرها می اندیشند آیا از این بلا ایستند که خدا ناگاه همه را به زمین فروبرد

أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٥﴾ أَوْ يَأْخُذْهُمْ

یا از جایی که بی تیرند عذابی به آنان رسد (۴۵) یا آنکه در سفر که سرگرم

فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٦﴾ أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ

رفت و آمدند ناگاه به مؤاخذه سخت بگیرد؟ و آنان البته (بر قدرت حق) غالب نتوانند. (۴۶) یا آنکه دایم آنها را بمسال ترس بگیرد خدا که این زشتکاران

رَبِّكُمْ لَرَأُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٤٧﴾

را به این انواع بلاها گرفتار نکند بدین جهت است که پروردگار شما بسیار مهربان و مهربان است (۴۷)

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

- |   |  |
|---|--|
| ۱۸۲۲۶- هستندشان هم بیّنات و هم زُبر <sup>۴۴</sup> ۱ | پس بود صندوقشان از لعل و دُر             |
| ۱۸۲۲۷- برخلاف آن که صندوقش تهی است                  | یا در او جز خُبث و لعنت هیچ نیست         |
| ۱۸۲۲۸- بر تو قرآن را فرستادیم ما                    | تا کنی روشن به مردم هر کجا               |
| ۱۸۲۲۹- آنچه باشد سویشان نازل در آن                  | فکر شاید تا کنند این مردمان              |
| ۱۸۲۳۰- ایمن آیا پس شدند از بی زُشد <sup>۴۵</sup> ۲  | آن کسان که مکرها کردند بد؟ <sup>۳</sup>  |
| ۱۸۲۳۱- ز آن که حقشان در زمین سازد فرو               | یا عذابی آرد ایشان را بسرو               |
| ۱۸۲۳۲- آن عذابی که ندانند از کجاست                  | از چه گردد چاره و هم از چه خاست          |
| ۱۸۲۳۳- یا که گیردشان <sup>۴۶</sup> ۴ در آن آمد شدن  | نیست کس عاجزکننده حق <sup>۵</sup> به فن  |
| ۱۸۲۳۴- یا بگیرد باز اندر خوفشان <sup>۴۷</sup> ۶     | پس شود از خوف <sup>۷</sup> و خشیت خوفشان |
| ۱۸۲۳۵- می ندانند آن «تخوف» را سبب                   | تا رسد در خوف مرگ بولهب <sup>۸</sup>     |
| ۱۸۲۳۶- گاه باشد آن که شخصی مالدار                   | ترسد از نقصانِ مالش بی شمار              |

۱۸۲۳۷- که مبادا مال من گردد تمام	پس شوم بسی آبرو در خاص و عام
۱۸۲۳۸- گر که باشد زنده صد سال و دوست	مر زوالی بهر مالش هیچ نیست
۱۸۲۳۹- لیک خوفی در دل اندازد خداهش	که نماند لذت از مال و نواش
۱۸۲۴۰- پس نماید سیم و زر را زیر خاک	ماند آن در خاک و این گردد هلاک
۱۸۲۴۱- این یکی بود از هزاران قسم خوف	دورشان این‌گونه وهم آید به طوف
۱۸۲۴۲- پس خدا باشد رؤف و مهربان <sup>۹</sup>	می‌نگیرد بر عقوبت‌ها به‌جان
۱۸۲۴۳- می‌دهد یعنی که مهلت در عقاب	شاید آرند از خطا رو بر صواب



- ۱- منظور از آیه ۴۴، این است که: انبیاء را با بیّنات (ادله روشن و دال بر حقیقت رسالت) و زُبُر (جمع زبور، به معنی کتب و نامه‌ها) بر ایشان فرستادیم. (بیّنات برای اثبات رسالتشان، و زُبُر برای حفظ تعلیماتشان).
- ۲- بی‌رشد: ضلالت و گمراهی. *مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی*
- ۳- منظور، مشرکین است که از جمله آنان، مشرکین مکه‌اند که خداوند آنها را تهدید و انداز می‌کند و از عذاب خود می‌ترساند و آن عذاب، فرو بردن آنان در زمین است و یا فرستادن بلا و عذابی بی‌خبر بر سرشان، بدون اینکه قبلاً احتمالش را بدهند.
- ۴- در قرآن کریم، نسبت «اخذ»، بسیار به خداوند داده شده و مراد به اخذ مشرکین در تقلبشان این است که خداوند (و یا عذاب او) ایشان را در عین سرگرمی و تقلب در گناهان و مکر با خدا و رسول بگیرد و یا خداوند آنها را به عین همان نعمت‌هایی که در آن غوطه‌ور هستند عذاب نماید و نعمتشان را تبدیل به نعمت کند. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).
- ۵- کسی نمی‌تواند خداوند را در آنچه می‌خواهد عاجز نماید و نمی‌تواند به واسطه غلبه بر خدا یا به واسطه فرار از حکم او، به عجز درآورد.
- ۶- اخذ بر تخوف (آیه ۴۷)؛ به معنای عذابی است که با سابقه ترس فرا رسد و قبلاً نشانه‌هایش برسد تا هر که می‌خواهد به وسیله توبه و ندامت و امثال آن از فرا رسیدنش جلوگیری کند.

۷- خوف: در قرآن کریم به چهار معنی است: یکی به معنی «قتل و هزیمت» چنانکه در سوره نساء فرمود: «و اذ جاءهم امرٌ من الامن او الخوف»، دیگری به معنی «قتال» است چنانکه در سوره احزاب است که «فَاِذَا جَاءَ الْخَوْفُ ...» و یا «فَاِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ ...» (که در اینجا منظور بیم و ترس از جنگ و قتال است)؛ سوم، به معنی «علم»، چنانکه در سوره بقره فرمود که: «فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ» و یا «فان خِفْتُمْ الْاَیْقِیْمَا حُدُودَ اللّٰهِ»، چهارم، حقیقت «ترس» است از عذاب الهی و یا از چیزی؛ چنانکه در موارد مختلف در قرآن آمده است که: «لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» و یا «الا تخافوا و لا تحزنوا» و غیره.

۸- «ابولهب» (عبدالعزی بن عبدالمطلب) یکی از عموهای پیامبر (ص) بود که با اینکه بنی هاشم، همگی پیش از اسلامشان حامی و مدافع پیامبر (ص) بودند، او از سرسخت‌ترین و کینه‌جوترین دشمنان آن حضرت بود و پیوسته دیگران را به دشمنی او برمی‌انگیخت و آتش تعصبات جاهلیت را در دل‌ها می‌افروخت و در هر جا که پیامبر (ص) دعوت به قیام می‌نمود، خود را می‌رساند و با زبان تند و حرکات دیوانه‌وارش آشوب راه می‌انداخت تا سخن آن حضرت به گوش می‌نرسد و در دلی جای نگیرد. انگیزه ابولهب در این‌گونه دشمنی، جز تعصب و پست نهادی و آلت تحریک همسر امویش (یعنی امّ جهل دختر حرب و خواهر ابوسفیان) واقع شدن نبود. ابولهب گمان داشت مالی که اندوخته و قدرت و نفوذی که فراهم ساخته، او را از هر چیز بی‌نیاز می‌کند و در برابر حوادث از او دفاع می‌نماید. اما نه آتش افروزی و آشوبگری ابولهب توانست ریشه اسلام را بسوزاند و نه مال و جاهش او را نگهداشت. ابولهب وقتی دید سران قریش باساز و برگ و سپاه مجهز، شتابان از مکه بیرون رفتند و در «بدر» با گروه ناچیز و بی‌ساز و برگ مسلمانان روبه‌رو شدند، انتظار پیروزی یاران خود و شکست پیامبر (ص) و پیروانش را داشت. اما خبر شکست رسوای قریش و به خاک و خون کشیده شدن و در چاه‌های بدر جای گرفتن سران آنها و همکاران خود را شنید. گفته‌اند ابولهب اموال بسیاری در کاروان داشت و از مردی از مهتران بنی مخزوم، به نام عاص بن هشام چهار هزار درم طلب داشت و به او گفت اگر تو، به جای من به جنگ بدر بروی، آن چهار هزار درم را به تو می‌بخشم و عاص به جای او در جنگ بدر شرکت نمود.

وقتی ابولهب خبر شکست قریش را شنید و آرزوهای خود را بر باد رفته دید خوف و اندوه بر سینه پرکینه‌اش فشار آورد و از پایش درآورد و دیگر برنخاست تا از غم شکمش فروشد و آن‌گاه بر تنش آبله سیاه برآمد و چنان بدنش را دچار عفونت نمود طوری که گفته‌اند پس از مرگش کسی نمی‌توانست دست بر او بگذارد و سه روز در خانه بود تا جنازه‌اش فاسد و تباه شد و نمی‌توانستند او را دفن کنند، طوری که پسر گستاخ و ملعونش، «عتبه» خانه را بر سر او فرو ریخت تا از این طریق در خاک مدفون شود. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۹- منظور از این‌که در آیه ۴۷، خداوند خود را به نام «رئوف و رحیم» خوانده، این است که بگوید که اگر خدای تعالی از میان همه عذاب‌ها، عذاب اخذ بر تَخَوُّف را که نسبت به عذاب‌های شمرده شده آسان‌تر است انتخاب نمود به این جهت بود که او بسیار رئوف و مهربان است.

أُولَٰئِكَ يَرْوُونَ إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ

آیا چشم‌نگشوندند تا ببینند کجاست موجودی که خدا آفریده

يَتَفَيَّؤُوا ظِلَالَهُ مِنِّي عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ

چگونه آثار وجودی و سایه‌های آن به هر جانب از راست و چپ (مستقیم یا غیر مستقیم) روانه می‌شود و همه به سجده خدا با کمال فروتنی مشغولند. (۴۸)

﴿٤٨﴾ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ

و هر چه در آسمانها و زمین است از جنبندگان

وَالْمَلٰٓئِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾ يَخٰفُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ

و نیز فرشتگان همه بی هیچ تکبر به سجده و عبادت خدا مشغولند. (۴۹) و از تهور خدا که فوق همه آنهاست می‌ترسند

وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٥٠﴾ وَقَالَ اللّٰهُ لَا تَتَّخِذُوا الْهٰٓئِنِ

و هر چه مأمورند اطاعت می‌کنند. (۵۰) و خدای بگفت: عالم فرموده که به راه شرک و دو خدایی

اٰثِنِيْنَ اِنَّمَا هُوَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ فَاِيَّايَ فَارْهَبُوْنَ ﴿٥١﴾ وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ

ترسید، که خدا یکی است پس تنها از من ترسید و پس (۵۱) و هر چه در آسمانها

وَالْاَرْضِ وَلَهُ الدِّيْنُ وَاٰصْبًا اَفْغِيْرَ اللّٰهِ تَتَّقُوْنَ ﴿٥٢﴾

و زمین است همه ملک خداست و دین و اطاعت همیشه مخصوص اوست، آیا شما بندگان از کسی غیر از خدای مقتدر می‌ترسید. (۵۲)

سوی آنچه گشته خَلق از ما خَلق	۱۸۲۴۴- هیچ آیا می‌ندید آن فِرَق <sup>۴۸</sup>
سایه‌هاشان در سجود ذوالجلال <sup>۱</sup>	۱۸۲۴۵- می‌گردد بر یمن و بر شمال
در تفصیل مراتب تا شهود <sup>۲</sup>	۱۸۲۴۶- خاضع و ساجد بود هر ذی وجود
بین به جنبش بر یسار و بر یمن	۱۸۲۴۷- سایه هر شاخ و برگی در زمین
دانند آن‌کش داده ذی‌جودی وجود	۱۸۲۴۸- موجدش را در خضوع است و سجود
بِالطَّبیعه یا ز روی اختیار <sup>۳</sup>	۱۸۲۴۹- پیش او باشد ذلیل و خاکسار
خاضع او را از معانی تا صور	۱۸۲۵۰- هم‌چنین دان ماسوی را سربه‌تر
نیست آدم، کمتر از سنگ و گِل است	۱۸۲۵۱- آدمی کو زین تذلل غافل است
آن‌چه باشد در سماوات و زمین	۱۸۲۵۲- هم نماید سجده حق را از یقین <sup>۴۹</sup>
سرکشی نآرند از حق نسیم آن	۱۸۲۵۳- از همه جنبندگان و افرشتگان
امر حق در بندگی شد طوقشان	۱۸۲۵۴- ربّ خود را خائفاند از فوقشان <sup>۵۰</sup>
نی به هستی خود سرند و مطلق‌اند	۱۸۲۵۵- فوق یعنی زیر فرمان حق‌اند
بسی ز امتدادش به هستی لاشی‌اند	۱۸۲۵۶- می‌کنند آن را که مأمور از وی‌اند
مسی‌نگیرید از پسرستش سر شما <sup>۵</sup>	۱۸۲۵۷- گفت خود هم حق‌تعالی دو خدا <sup>۵۱</sup>
واحد است و نیست در این اشتباه	۱۸۲۵۸- غیر از این نبود شما را آن‌اله
که شریک آرید اندر ذوالمنن	۱۸۲۵۹- پس بترسید ای عباد من ز من
هم ز روی فرض و واجب ز اوست دین <sup>۶</sup>	۱۸۲۶۰- هست او را مر سماوات و زمین <sup>۵۲</sup>
با وجودش نیست موجودی به‌شیء	۱۸۲۶۱- پس شما ترسید آیا جز ز وی؟



۱- منظور از آیه ۴۸، این است که: آیا این مشرکین که منکر توحید ربوبیت‌اند و دعوت انبیاء را انکار می‌کنند، به مخلوقات خدا و اجسامی که از زمین سر برآوردند (مانند کوهها و ساختمانها و درختان و غیره) نظر نمی‌کنند که چگونه سایه همه آنها از چپ و راست آنها دور می‌زند، (این امر، حال سجود و خضوع در برابر عظمت الهی را مجسم می‌نماید و نیز خضوع و ذلت تمامی موجودات زمینی و آسمانی و ملائکه را که در برابر خداوند و امر او،



ذاتاً مطیع و عنقادند و خضوع و ذلت خود را به این نحو عبادت تکوینی اظهار می‌دارند).  
 (خُلِّلَ، به معنی سایهٔ اوّل روز و «فَىء» به معنی سایهٔ بعدازظهر، تا آخر روز است و ظلّ اعمّ از  
 فَىء است و «تَفِیَّوْء» به معنی بازگشت سایه است در بعدازظهر). (از جلد دوازدهم ترجمه  
 تفسیرالمیزان).

۲- مفهوم بیت ۱۸۲۴۶ ← در «عالم اجمال» که همان عالم قوّت یا عالم عدم است یا عالم  
 جبروت، خداوند به یک جوهر امر کرد که موجود شود، و به آن جوهر که جوهر اوّل است که  
 بی‌واسطهٔ غیر پیدا آمده، خطاب آمد که مفردات عالم (یعنی عقول و نفوس و طبایع و افلاک و  
 انجم و عناصر) را بنویس. در یک طرفه‌العین بنوشت تا مفردات عالم موجود شدند از عالم  
 اجمال به «عالم تفصیل» و از عالم قوّت به عالم «فعل» که همان عالم موجودات و عالم شهود  
 یا عالم مُلک است آمدند و تمامی موجودات از آن روز که از عالم اجمال به عالم تفصیل و  
 شهود آمدند به عبادت تکوینی و خضوع و سجود که همان اظهار نهایت درجهٔ تذلل درونی  
 در برابر عظمت و کبریای خداوند است پرداختند.

۳- مفهوم ابیات ۱۸۲۴۷ تا آخر ۱۸۲۴۹ ← آیهٔ ۴۸ می‌خواهد مشرکین را که منکر توحید و  
 نبوت‌اند راهنمایی کند به این‌که در حال اجسام سایه‌دار که سایه از چپ و راستشان دور  
 می‌زند (مانند سایهٔ درختان) نظر کنند و ببینند که این حالت، سجود و خضوع در برابر  
 عظمت الهی را مجسم می‌کند و این سجود که یا از روی طبع و اضطرار صورت می‌گیرد و یا  
 از روی اختیار، در تمامی موجودات عالم وجود دارد زیرا که تمامی موجودات انقیاد ذاتی (که  
 همان حقیقت سجده است) دارند و می‌دانند که زیجود واحدی به آنها وجود داده که حقّ  
 اوست که نزد او خاضع بود و در برابرش تواضع و فروتنی نمود.

از ابن عباس است که: کافر به غیر خداوند سجده می‌کند و سایهٔ او به خداوند. و از قتاده  
 است که: سایهٔ هر چیز، سجود اوست و سجود سایه، «مَیْلان» (متمایل شدن) و دوران آن  
 است.

۴- همهٔ موجودات و جنبنندگان و ملائک از پروردگار قاهر خود که برتر و مافوق آنهاست  
 می‌ترسند و با در نظر گرفتن این‌که نزد خداوند، «شَرّ» و سبب شَرّی وجود ندارد که علت و

عامل ترس باشد و نزد او جز «خیر» نیست، و نیز از آنجا که فرمود «از پروردگار خود می‌ترسند» (و نفرمود از عذاب پروردگار خود می‌ترسند)؛ مشخص می‌شود که این ترس، عبارت است از تأثر ذاتی ایشان از آنچه که از مقام پروردگار خود می‌بینند و هرگز از یاد او غافل نمی‌شوند و خوف آنها، خوف ذاتی و به تعبیر دیگر، نداشتن استکبار ذاتی است که وقتی استکبار ذاتی موجود نبود، قهراً استکبار عملی هم وجود نخواهد داشت و از این روست که در آیه ۴۹، اشاره می‌کند که: «خدای سبحان را عصیان نمی‌کنند بلکه آنچه به آن امر می‌شوند انجام می‌دهند» و اگر در آیه شریفه، از میان ساجدین، ملائکه را اختصاص به ذکر داد، از این جهت بود که بیشتر خدایان مشرکین (مانند اله آسمان و زمین و اله رزق، و اله جمال و غیر آنها) از همین نوع بودند و نیز می‌خواست بیان کند که ملائکه، علی‌رغم پندار بت‌پرستان از همه انواع بندگان، بیشتر در عبودیت خداوند فرورفته‌اند. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).

۵- خداوند در آیه ۵۱ سوره نحل، تعدی از یک خدا و گرفتن چند خدا را نهی می‌فرماید، پس مقصود از جمله «لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ»، تنها دو خدا گرفتن نیست، بلکه بیش از دو خدا گرفتن را هم نهی می‌کند و نهی از پرستیدن غیر خدا در برابر خداوند واحد را امر می‌فرماید.

۶- «دین» در آیه ۵۲ به معنی «طاعت» و «وَأَصِيبْ» به معنی «دائم» و «وَأَجِبْ» است یعنی همگان باید که او را دائماً و در همه احوال اطاعت کنند و طاعت خداوند برای آنان واجب و لازم شد و دین، تنها و تنها او راست و احدی حق تشریح شریعت ندارد و نیز حق ندارد که مردم اطاعتش کنند.

وَمَا بِكُمْ مِنْ

نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ ﴿٥٣﴾ ثُمَّ

إِذَا كُفِرَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمْتَعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾ وَيَجْعَلُونَ

لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتَسْتَأْذِنَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ

تَفْرُونَ ﴿٥٦﴾ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ

﴿٥٧﴾ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ مَسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾

﴿٥٨﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ

أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾

هم بود از جانب او بیش و کم  
می‌ترسید، او بود دارا و بس  
با تضرع هم بخوانیدش دگرا  
فرقه‌ای آرند پس بر شرک رو  
وز خدا بر غفلتی تارک شوند  
بر هر آنچه ما به ایشان داده‌ایم

۱۸۲۶۲- و رسید چیزی شما را از نعم  
۱۸۲۶۳- یعنی ار ترسید بر چیزی ز کس  
۱۸۲۶۴- پس رسد گر بر شما ناگه ضرر  
۱۸۲۶۵- از شما برداشت سختی‌ها چو او  
۱۸۲۶۶- از شما قومی به حق مشرک شوند  
۱۸۲۶۷- کفر تا ورزند بی‌اقتید و بیم

و شما بت‌گاران

باز

می‌آورند (۵۴)

تا با وجود آن همه نعمت که به آنها دادیم باز به راه کفر و

بازخواست خواهند شد (۵۶)

قرار می‌دهند (۵۷)

و از عار این مزده روی از قوم خود پنهان می‌دارد (او به فکر می‌افتد)

آنگاه باشد که آنها بسیار بد حکم می‌کنند (۵۹)

۵۴

۵۴

۵۵

زود پس دانسید و یابید انتباه <sup>۲</sup>	۱۸۲۶۸- برخوردارید از زندگی پس چندگاه
که ز علم و عقل دورند از نشان	۱۸۲۶۹- می‌بگردانند بهر این بتان <sup>۵۶</sup>
جمله از انعام و قُلک و زَر و سیم	۱۸۲۷۰- بهره ز آنچه ما به‌ایشان داده‌ایم
و آنچه بَنندند افتری از ناپسند <sup>۳</sup>	۱۸۲۷۱- «تَاللَّهِ» از آن جمله پرسیده شوند
پاک از این نسبت بود آن‌شاو ذات	۱۸۲۷۲- هم بگردانند بهر حق بَنات <sup>۵۷</sup>
بت پرستان آنچه دارند آرزو	۱۸۲۷۳- هم مر ایشان‌راست خود بی‌گفتگو
دختری را بر ولادت آن‌زمان	۱۸۲۷۴- بریکی چون مژده آید ز آن‌کسان <sup>۵۸</sup>
پر شود از خشم و متواری ز قوم	۱۸۲۷۵- روی او گردد سیاه از ننگ و لوم <sup>۵۹</sup>
داغ شرم و غم بر او بِنهاده‌اند	۱۸۲۷۶- از بدی آن خبر کش داده‌اند
تا چه تدبیری کند در کار او	۱۸۲۷۷- اندر این اندیشه خواهد شد فرو
پوشدش یا آن‌که بر خاک سیاه <sup>۵</sup>	۱۸۲۷۸- داردش آیا که بر خواری نگاه
هر بسد، آری، زشت کیشان می‌کنند	۱۸۲۷۹- بس بد است این‌کار کایشان می‌کنند



۱- ای بنده بدعهد، نعمت از ما دان و شکر از ما کن، نعمت که ما دادیم به دیگری حواله مکن و غیری را بر ما مگزین که رساننده نعمت منم و رهاننده از بلا و شدت منم ... و این فرمود تا بنده بداند که دل در کسی دیگر نبندد و شفای درد از غیری نجوید، و داند که ضار و نافع یکی است و الله تعالی را گواهی دهد به یکتایی در نام‌ها که آن نام‌ها، وی را حقایق‌اند و دیگران را عاریتی و آفریده، آنچه نام وی است آن نام وی را حقیقت است قدیم و ازلی، به سزای وی، و آنچه نام خلق است، آفریده است محدث به سزای ایشان...]. (از جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، با کمی تغییر).

۲- انتباه: آگاهی یافتن، بیدار شدن.

۳- مفهوم ابیات ۱۸۲۶۹ تا آخر ۱۸۲۷۱ ← مشرکین برای آلهه خود که خبر ندارند که آن آلهه نفع و ضرری ندارند، نصیبی از آنچه روزیشان کرده‌ایم قرار می‌دهند (و منظور، آن نذری است که برای بت‌های خود می‌کردند)؛ به خدا از آن دروغها که می‌ساخته‌اید سؤال و توبیخ می‌شوید.

۴- **بَنَات:** (جمع بنت)؛ دختران. (عتابی است بر مشرکین در خصوص حکمی که از روی جهل و بدون دلیل می نمودند و نسبت به پروردگار اسائه ادب می کردند و پسرانی را که بر ایشان متولد می شد برای خود می دانستند و دختران را به خدا نسبت می دادند) یعنی در واقع آنچه را برای خودشان می خواستند و دوست داشتند (یعنی پسران را) به خود نسبت می دادند و آنچه را نمی خواستند به خدا.

۵- اهل جاهلیت وقتی می فهمیدند فرزندشان دختر است از ترس فقر که مبادا در اثر نداری مجبور شوند دخترشان را به ازدواج کسی که کفو آنان نیست درآورند به فکر فری می رفتند که آیا او را به خواری و مشقت بپرورند یا زنده به گورش کنند.

لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

اوصاف کسانی که (به خدا و) به پیامت ایمان ندارند

بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

زشت است (و اعمالشان مانند زنده به گور کردن دختران هم از روی فساد و جهالت خودخواهی و بی رحمی است) اما خدا (و خداشناسان) را پسندیده و

عالمترین اوصاف کامل است و او مفکر و دانست. (۶۰) و اگر خدا از ظلم و شکرهای خلق انتقام کند چندهای در زمین نخواهد گذاشت و لیکن او

يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فِإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ

عذاب) آنها را تاخیر می افکند تا وقتی معین (که منتهای مصلحت و حکمت است) ولی آن گاه که اجل آنها در رسیده دیگر

سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ

بیک لحظه پس و پیش نخواهد شد. (۶۱) و این مشرکان آنچه را که بر خود نمی پسندند (چون داشتن فرزند دختر) به خدا نسبت می دهند

وَتَصِفُ السِّينَتَهُمُ الْكُذِبَ إِنَّ لَهُمُ الْحَسَنَىٰ لِأَجْرِمَٰنَ

و به دروغ می گویند که عاقبت نیکو دارند در صورتی که محققا

لَهُمُ النَّارُ وَانَّهُمْ مُّفْرَطُونَ ﴿٦٢﴾ تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّنْ

قبلی آنها آتش دوزخ است و زودتر از دیگران هم به دوزخ می روند. (۶۲) به خدا سوگند که ما رسولانی پیش از تو بر اسم

قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَهُمْ

سابقه فرستادیم (تا مگر سعادت یابند) ولی شیطان اعمال (زشت) آنها را در نظرشان زیبا جلوه داد، پس امروز (یعنی روز محضر) شیطان یار آنهاست و

عَذَابُ الْيَوْمِ ﴿٦٣﴾

به عذاب دردناک گرفتار خواهند بود. (۶۳)

۱۸۲۸۰- آن گسسان را بسر سرای آخرت	نیست ایمان هیچ از آن سوء صفت
۱۸۲۸۱- وصف اعلیٰ هست بهر کردگار	در امور او غالب است و راست کار <sup>۱</sup>
۱۸۲۸۲- گم بگیرد خلق را بر ظلم و کین	ننهد او جنینده‌ای را بر زمین <sup>۲</sup>
۱۸۲۸۳- لیک تأخیر او کند در انتقام	تا به وقتی که شد آن را بُرده، نام <sup>۳</sup>
۱۸۲۸۴- پس چو ایشان را در آید وقت خویش	لحظه‌ای ز آن نی شود پس، یا که پیش
۱۸۲۸۵- آنچه را دارند مکروه آن فِرَق <sup>۴</sup>	می‌بگردانند آن نسبت به حق <sup>۵</sup>
۱۸۲۸۶- بسا وجود این زبانشان بر دروغ	وصف بر ایشان کند خیر و فروغ <sup>۶</sup>
۱۸۲۸۷- از خدا باشند طامع بر بهشت	و آن مستویت <sup>۷</sup> بسا چنین اخلاق زشت
۱۸۲۸۸- الحق ایشان را سزاوار آتش است	پیشی ایشان را به آتش بس خوش است
۱۸۲۸۹- «تالله» از صدق انبیا را بر «امم»	پیش تر از تو فسرستادیم هم
۱۸۲۹۰- پس بر ایشان کرد دیو آراسته	کارهاشان را که بس بُد کاسته
۱۸۲۹۱- پس مرا ایشان راست دیو امروز دوست	هم مرا ایشان را عذابی سخت ز اوست



۱- مفهوم ابیات ۱۸۲۸۰ و ۱۸۲۸۱ ← اِکسانی که به آخرت ایمان ندارند، ریشه همه مثل‌های سوء و صفات زشت هستند. چون ملاک زشتی، یعنی انکار آخرت، صفت لازم ایشان است، اگر بعضی از مؤمنین به آخرت هم دچار مثل سوء می‌شوند، به خاطر فراموشی موقت روز حساب است، که باز، منکرین آخرت ریشه آن فراموشی‌اند. و خدای سبحان منزّه است از اینکه متصف به صفاتی از این صفات که مثل‌های سوء‌اند شود و جامع همه آنها کلمه «ظلم» است که تنزه خدای تعالی از آنها روشن است چون خدا مرتکب ظلم نمی‌شود. آن قسم از مثل‌های سوء که از نظر عقل قبیح نیست ولی طبع آن را کراهت دارد (از قبیل دختر زاییدن که در بعضی اقوام جاهلیت آن را ناروا می‌دانستند یا فقر مالی و مرض، و مرگ و فنا و عجز و جهل و احتیاج و نقص و عدم و امکان که تمامی موجودات و ممکنات و عامه خلایق متصف به آن هستند و از آن میان، کافر هم متصف به آن است) و نیز آن قسم از مثل‌هایی که با تحلیل عقلی، بد است، خداوند از همه اینها منزّه است زیرا او، عزیز مطلق است و ذلت در ساخت او

راه ندارد و او منزّه از هر نقص و عدمی است و او حتی از مثل‌های حسنه و صفات پسندیده کریمه به آن معنایی که غیر او به آن متّصف می‌شوند هم منزّه است یعنی حیات و علم و قدرت و عزّت و عظمت و کبریاء و امثال آن به آن معنایی که در ماسوی اللّٰه است در خدای تعالی نیست، زیرا این صفات حسنه کمالیه در ماسوی اللّٰه متناهی و منسوب به فقر و جاهت و فقدان و نقیصه است اما خداوند این صفات را خالص از نقص دارد و محض کمال و حقیقت آن را دارد، نامحدود و نامتناهیش را دارد، خالص از شرب و نقص و عدمش را دارد، حیاتی دارد که مرگ تهدیدش نمی‌کند و قدرتی دارد که با عجز و خستگی آمیخته نیست، علمی دارد که مسبوق و مقارن با جهل نیست و عزّتی دارد که همراه آن ذلّت نیست. اینجا است که معنی این که خداوند درباره خود فرموده: «وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی» مشخص می‌شود، چه بعضی از امثال حسنا، در درجه پایین‌تر از حسن قرار دارند و بعضی در درجه بالاتر، و بعضی در درجه مافوق آن، و مثل اعلیٰ، در میان همه مثل‌ها خاص خدای تعالی است، اسماء هم خوب و بد دارد و خوبش در خوبی، مراحلی دارد و از همه خوب‌ترش خاص خدای تعالی است. پس جمله «وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی» در مقام انحصار دادن مثل اعلیٰ به خداوند است و معنایش این است که در میان مثال‌ها، آن مثل که خوب است، نه آنها که بد است و در میان خوب‌ها آن که از همه عالی‌تر است مخصوص خداوند است و نیز مثل اعلیٰ، عبارت است از انتفاء جمیع صفات بد از او، و انتفاء حدود و نواقص، از صفات حسنه ثبوتیه اوست، ولی کافر در ذاتش ذلیل و در نفسش جهول است، پس صفات نقص، لازمه ذات اوست، پس برای کسانی که ایمان به آخرت ندارند، مثل سوء است، به خلاف مؤمنین که هر چند آنها هم در ذاتشان ذلیل و در نفسشان جهول‌اند، اما چون داخل در ولایت خدا شده‌اند خدا به عزّت خودش عزیزشان کرده و به روح خود، از جهالت بیرونشان آورده است ... (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان، به اختصار و با کمی تغییر).

۲- بعضی از مفسّرین احتجاج کرده‌اند به آیه ۶۱ سوره نحل، بر این که انبیاء معصوم نیستند برای این که آیه می‌فرماید اگر خدا به خاطر ظلم بشر، ظالم را هلاک کند هیچ جنبنده و بشری روی زمین نمی‌ماند، معلوم می‌شود انبیاء هم ظالم‌اند، اما آیه بر این نکته دلالت دارد

که وقتی یک نسل از بشر منقرض شد نسل‌های بعدی و حتی انبیاء هم متولد نمی‌شوند و وقتی نسل بشر از زمین برچیده شد، سایر جنبندگان هم هلاک می‌شوند زیرا خلقت آنها برای بشر و مصالح انسان است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۳- منظور، «اجل مسمی» است که در باره هر یک از انسان‌ها، زمان مرگ آنها و در باره امت‌ها، انقراض ایشان و نسبت به عموم بشر، همان نفخ صور و آمدن قیامت است.

۴- فَرَقَ: فرقه‌ها. گروه مردم.

۵- اشاره است به مسئله اسناد مشرکین، دختران را به خداوند و پسران را به خودشان.

۶- زبان‌هایشان از چیزی دروغ خبر می‌دهد و آن خبر دروغ این است که «أَنْ لَهُمُ الْحُسْنَى» (آیه ۶۲): (سرانجام نیک، مال آنهاست که پسران دارند).

۷- مَثُوبَت: جزای عمل خیر.

۸- منظور از آیه ۶۳ این است که: به خدا سوگند شیطان اعمال زشت امم سابق را نیز در نظرشان جلوه داد و فرستادگان ما را اعراض نمودند و امروز (یعنی زمان وحی این آیه) همه‌شان بر ضلالت اتفاق کردند و در این روز سترپرست و ولی آنها شیطان بود و ایشان را در روز قیامت عذابی است دردناک.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا تَبَيِّنَ لَهُمْ

و ما این کتاب را بر تو فرستادیم مگر برای این که حقیقت را

الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

در آنچه از توحید خدا و معاد و رسالت و غیره) مردم اختلاف می‌کنند روشن کنی و برای اهل ایمان هدایت و رحمت باشد. (۶۴)

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ

و خدا از آسمان باران را فرستاد تا زمین را پس از مرگ زنده کرد. و البته در این کار

لَايَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٥﴾ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نَسْقِيكُمْ مِنْهَا

آیاتی از قدرت و حکمت الهی) بر آن‌ها که بشنوند و یادآور است. (۶۵) و البته برای شما ملاحظه‌ساز چهار بابان (از شتر و گاو و گوسفند) همه عبرت و حکمت است،

فِي بَطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا تَأْتِيهِمُ مِنَ الشَّارِبِ ﴿٦٦﴾

که ما از آنچه در شکم آن است از میان (دو جسم ناپاک) سرگین و خرد، شما را شیر پاک می‌نوشانیم که در طبع همه نوشندگان گوناگون است. (۶۶)

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا

و هم از میوه‌های درخت خرما و انگور که از آن نوشابه‌های شیرین و رزقی حلال



حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ

نیکو به دست آرید، که در این کار نیز آیتی (از قدرت حق) برای خردمندان پدیدار است. (۶۷) و خدایت به زنبور عمل وحی کرد

أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي

که از کوهها و درختان و سقف های رفیع، منزل گیر. (۶۸)

مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا

از انواع میوه های شیرین (و از حلاوت و شهد گل های خوشبو) نخل به کنز و راه پروردگارت را به طاعت پیوی، آن گاه از درون آن

شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ

شربت شیرینی به رنگ های مختلف بیرون آید که در آن شفاء مردمان است. در این کار نیز آیتی (از قدرت خدا) برای

يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَوَفِّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ

متفکران پیداست. (۶۹) و خدا شما را آفریاد و سچین می میراند؛ و بعضی از شما را به سن انحطاط پیوی

الْعُمُرِ لَكُمْ لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٧٠﴾

می دانند که هر چه دانسته همه را فراموش می کند. همانا خداست که همیشه دانا و تواناست. (۷۰)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- |  |    |  |
|--|----|--|
| ۱۸۲۹۲- نی فرستادیم قرآن بر تو ما                               | ۶۴ | جزی که ایشان را کنی روشن بجا               |
| ۱۸۲۹۳- آنچه اندر وی نمودند اختلاف <sup>۱</sup>                 |    | ز امر توحید و معاد بسی خلاف                |
| ۱۸۲۹۴- رهنما و رحمت است آن بالیقین                             |    | بر گسروهی کافل ایمان اند و دین             |
| ۱۸۲۹۵- حق فرستاد از سما آبی و ساخت                             | ۶۵ | مر زمین را زنده چو از موتش گداخت           |
| ۱۸۲۹۶- یا که قرآن بود آن آبی که وی                             |    | قسلب های مرده را زو کرد خوی                |
| ۱۸۲۹۷- اندر این باشد علاماتی پدید                              |    | بر کسی کز سمع جان، آن را شنید              |
| ۱۸۲۹۸- هم بود از چارپایان بر شما                               | ۶۶ | عبرتی ز ایشان بسپوشانیم ما                 |
| ۱۸۲۹۹- بر شما دارند ز آنچ اندر بطون                            |    | شیر خالص از میان «قَرث» <sup>۲</sup> و خون |
| ۱۸۳۰۰- «سَانِفًا لِسُلَّارِبِينَ» <sup>۳</sup> یعنی کنند       |    | شربت، آشامندگان ز آن سودمند                |
| ۱۸۳۰۱- و ز ثمرها جمله ز اعناب <sup>۴</sup> و نخیل <sup>۵</sup> | ۶۷ | ز آن فرا گیرند بر وجه جمیل                 |
| ۱۸۳۰۲- سکر آورنده کزو گردید مست                                |    | رزق نیک آرید هم از آن به دست               |

ذکر نعمت‌های خود بل کرده حق	۱۸۳۰۳- نیست این تعریفِ خمر اندر ورق
گر سخن فهمی تو با رزقِ حَسَن <sup>۶</sup>	۱۸۳۰۴- بلکه آن را خوانده ضد اندر سخن
نزد اهل علم و ارباب عقول	۱۸۳۰۵- پس علامت‌هاست در این بی‌غلول <sup>۷</sup>
هم به پنهانی به زنبور عسل	۱۸۳۰۶- وحی فرمود آن‌خدای لم یزل <sup>۸</sup>
افکنید و در درختان هر کجا	۱۸۳۰۷- خانه‌ها اندر شکاف کوه‌ها
پسایه‌هایش بر بلندی‌ها زنند	۱۸۳۰۸- آن درختان که به پا مردم کنند
پس رویداندره از امرِ اله	۱۸۳۰۹- پس خورید از هر ثمر و ز هر گیاه <sup>۹</sup>
آن‌چنان‌که بر شما شد وحیِ حق	۱۸۳۱۰- یعنی اندر خانه‌ها تا بر نسق
مختلف در رنگ و دیدستی فزون	۱۸۳۱۱- شربتی از بسطنشان آید برون
آیت است این ناظران را در خفا <sup>۸</sup>	۱۸۳۱۲- مردمان را باشد اندر وی شفا
پس بمیراند شما را آن فرید	۱۸۳۱۳- حق تعالی مر شما را آفرید <sup>۷۰۰</sup>
سوی عمری «أرذل» <sup>۹</sup> اعنی خوار و بد	۱۸۳۱۴- وز شما باشد کسی که رد شود
هست آن هشک‌تاد در نقصانِ عقل	۱۸۳۱۵- سنّ پیری یعنی آن کز روی نقل
چیزها را، هم بماند بی‌خرد	۱۸۳۱۶- بعد دانستن فراموش او کند
هم توانا بر فزونی و انقلاب	۱۸۳۱۷- حق بود دانا به عمر شیخ <sup>۱۰</sup> و شاب <sup>۱۱</sup>



- ۱- منظور، اختلافی است که مردم درباره معارف حَقّه و احکام الهیّه دارند.
- ۲- فَرْت: کثافتاتی که در روده‌ها می‌افتد و در روده بزرگ جمع می‌شود، ولی وقتی از روده خارج شد به آن سِرگین (مدفوع) می‌گویند. شیر حیوانات شیرده که جای تولیدش در انتهای شکم، میان دو پای حیوانات مزبور و در نزدیکی روده‌ها است و خون که مجرایش شرائین و وریدهاست، در مجاورت یکدیگر قرار دارند و این سه، (یعنی خون، شیر و مدفوع) در بدن در مجاورت هم قرار دارند، از این رو در آیه ۶۶ می‌فرماید که برای شما در حیوانات عبرتی هست که از آنچه در شکم‌هایشان هست، از میان سرگین و خون، شیر سالم و گوارا برای نوشندگان، به شما بنوشانیم.

در جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار است که: [...] دو نجاست فراهم آمد: یکی «فَرَث» و دیگری «دَم»، از میان هر دو، به قدرت الله تعالی، شیر صافی پدید آمد... هم‌چنین دو نطفه مهین (خوار و پست): در رحم فراهم آمد، آنگه از میان هر دو، صورتی بدین زیبایی به تقدیر و تصویر الله تعالی پدید آمد، گفت: «و صَوَّرَكُم فاحسن صُورِكُمْ»، دو کار صعب بر بنده جمع کند، یکی بار معصیت، دیگر تقصیر در طاعت، آنگه از میان هر دو به فضل الله، رحمت و مغفرت پدید آید، گفت: «يُصَلِّح لَكُمْ اعمالَكُمْ و يَغْفِر لَكُمْ ذنوبَكُمْ»، هر که را در سبق سبق و بَدُو بَدُو، قلم در لوح برفت که شمع شرع دین و چراغ ایمان و یقین در سینه او بر خواهند افروخت، اگر هیچ در خواب شود، چون از خواب درآید شمع ببیند، افروخته، بر سر بالین نهاده... از روی اشارت می‌فرماید: شیری که غذای توست و حظ تو، بر «فرث» و «دَم» بگذرانیدم و از هر دو نگاه داشتیم، پس «توحید» که حق ماست، اولی‌تر که نگاه داریم تا بر «دنیا» و «عقبی» بگذرد و از هر دو، هیچ اثر نگیرد، اگر اثر دنیا یا عقبی بر توحید نشیند آنگه ما را نشاید، توحید از دنیا و عقبی پاک است، نور توحید هلاک آب و خاک است، فراگردن دیده دل از خود، یافت توحید را ادراک است.

۳- سائغاً للشَّارِبِينَ: گوارا برای نوشندگان.

۴- اعناب: (جمع عنب); درختان انگور.

۵- نخیل: (جمع نخل); درختان خرما.

۶- مفهوم ابیات ۱۸۲۰۳ و ۱۸۲۰۴ ← در آیه ۶۷ منظور تعریف از مسکرات نیست و آیه نمی‌خواهد بگوید مسکرات حلال و مباح است و حتی نمی‌خواهد بگوید کار خوبی می‌کنید که از میوه‌های درخت خرما و انگور مُسکر می‌گیرید، بلکه ممکن است بگوییم دلالت بر زشتی این کار دارد، چون شراب گرفتن را در مقابل اتّخاذ رزق نیکو و حَسَن قرار داده، تا بفهماند شراب رزق حَسَن نیست. در مجموع این آیه در مقام بیان حلال و حرام نیست، بلکه در این مقام است که استفاده‌هایی را که بشر آن‌روز از این میوه‌ها می‌برده بشمارد و بفرماید همه این انتفاعات از نعمت‌های خداست و از ذکر آن نتیجه توحید را بگیرد، چون آیه شریفه در مکه نازل شده و خطابش به مشرکین است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۷- غُلُول: خیانت کردن و ناراستی.

۸- بی غُلُول: مجازاً به معنی بی کم و کاست است.

۹- خداوند به زنبور عسل (نَحْل) از راه غریزه‌ای که در بنیة او قرار داده الهام فرمود که در کوهها و درختان و بناها که بالا می‌برند خانه کند و آن‌گاه از مواد اولیه میوه‌ها، که در شکوفه گل‌ها جای دارد بخورد و با نظم و ترتیب در خانه‌ها (کندوها) ذخیره کند (در طریقت‌های پروردگارت رهسپار باش، دلالت بر این دارد که تمامی کارها و رفت و آمدهای زنبور عسل، با الهام صورت می‌گیرد)؛ تا در نتیجه شرابی (به نام عسل) که دارای رنگ‌های مختلف (سفید، زرد، قرمز سیر و مایل به سیاه) و برای بیشتر امراض، شفاست از شکم زنبور بیرون آید. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۱۰- آرذَل: اسم تفضیل از رذالت است و منظور آن «أُرذِلِ الْعُمُرُ» (آیه ۷۰)؛ سن شیخوخت و پیری است که قوای شعور و ادراک در آن انحطاط پیدا می‌کند و غالباً از هفتاد و پنج سالگی شروع می‌شود و بعضی شروع آن را هشتاد سالگی و برخی نیز صدسالگی دانسته‌اند.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

۱۱- شیخ: پیر.

۱۲- شاب: جوان.

وَاللَّهُ  
و خدا

فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَأْدِي  
رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ  
اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٧١﴾

و خدا از بعضی را بر بعضی دیگر قزونی داد، آنان که رزقشان افزون شده (زیادی) رزقشان را به برده‌شان و غلامان نمی‌دهند تا با هم مساوی شوند؛ لیکن مقام خدا بی‌پایه به بنی با بشری می‌دهد تا با خدا شریک و مساوی دانند، زمی جهل و ناشناسی! آیا نعمت

و خدا از بعضی خودشان برای شما جفت‌هایی آفرید ایمان به خدا را (به عصیان و شرک) باید انکار کنید (۷۱)

وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرِزْقَكُمْ مِنَ  
الطَّيِّبَاتِ أَفِيَا لِبَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴿٧٢﴾

و از آن جنسها پسران و دختران و دامادان و نوادگان بر شما خلق فرموده و از نعمتهای پاکیزه لذت روزی داد، آیا مردم باطل به باطل می‌گردند و به نعمت خدا کافر می‌شوند (۷۲)

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ  
 و بیت پرستان خدا را (که نعمتهای بی‌شمار به آنها داده) نمی‌پرستند و به جای او بت‌هایی را پرستش می‌کنند که از آسمان

وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٣﴾ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ  
 و زمین مالک چیزی که روزی به مشرکان دهند اصلاً نیستند و توانایی (بر هیچ کار) ندارند. (۷۳) پس برای خدا مثل و مانند نساخته‌اید

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧٤﴾ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا  
 او به خدای یکتا بگروید که خدا داناست و شما نادانید. (۷۴) خدا مثلی زده (بشویید). آیا بنده

مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِمَّا رَزَقْنَا حَسَنًا  
 مملوکی که قادر بر هیچ چیز (حتی بر نفس خود) نیست یا مردی آزاد که ما به او رزقی نیکو او مال حلال بسیار عطا کردیم

فَهُوَ يَنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ  
 که پنهان و آشکار هر چه خواهد از آن انفاق می‌کند، این دو یکسانند؟ (هرگز یکسان نیستند. مثل بت و خدا و بت پرست و خداپرست بدین مثال ماند).

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾  
 ستایش مضموم خداست و لیکن اکثر مردم آگاه نیستند. (۷۵)



مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

- از شما در رزق و مال اندر نمودن  
 بعض را حق کرده بر بعضی قزوقن ﴿٧١﴾  
 ۱۸۳۱۸- بعض را حق کرده بر بعضی قزوقن  
 مال خود بر زبردستان تاهلند  
 ۱۸۳۱۹- پس نی‌اند آنان که در مال افضل‌اند  
 در منال خود کنند از خلق نیک  
 ۱۸۳۲۰- بندگان را خواجگان یعنی شریک  
 در میانشان نیست تمیزی دگر  
 ۱۸۳۲۱- پس شوند ایشان مساوی در نظر  
 مردمان انکار بر نامستحق  
 ۱۸۳۲۲- پس کنند آیا به نعمت‌های حق  
 که کند در طاعتش غیری شریک<sup>۱</sup>  
 ۱۸۳۲۳- منکر نعمت به حق آن گشت لیک  
 بهرتان اندر تناسب جفت‌ها  
 ۱۸۳۲۴- حق پسید آورد از جنس شما  
 بر شما و اولاد اولاد<sup>۲</sup> این چنین  
 ۱۸۳۲۵- هم بگرداند از زنان پیدا بسنین  
 بر شما را بر تعیش<sup>۳</sup> در حیات  
 ۱۸۳۲۶- داد روزی هم دگر از طیبات  
 هم به نعمت‌های حق<sup>۴</sup> کافر شوند؟  
 ۱۸۳۲۷- پس به باطل هیچ آیا بگردند  
 مالک ایشان را به رزقی بهر زیست  
 ۱۸۳۲۸- می‌پرستند آن به غیر حق که نیست  
 و استطاعت نیستشان بر خویش نیز  
 ۱۸۳۲۹- از سماوات و زمین بر هیچ چیز

وز گیاهی کز زمین روید عیان	۱۸۳۳۰- یعنی از آبی که آید ز آسمان
یسا شبیهی در پرستش از خیال	۱۸۳۳۱- پس مسازید از برای حق مثال <sup>۷۴</sup>
نیستید آگه شما و از قُبْحِ آن <sup>۷</sup>	۱۸۳۳۲- ز آن که حق داند فساد قولتان
قدرتش نبود به چیزی در بسیج <sup>۹</sup>	۱۸۳۳۳- حق مثل زد عبید مملوکی <sup>۷۵</sup> که هیچ
رزق نیکو داده باشمیش به پیش	۱۸۳۳۴- هم مرا آزادی که از نزدیک خویش
این دو یکسان اند آیا در نشان؟	۱۸۳۳۵- پس کند انفاق ز آن فاش و نهان
نیت یکسان گر که دانی اندکش،	۱۸۳۳۶- پس چو عبد عاجزی با مالکش
هم چنین مملوکِ یک کس، بی شکی،	۱۸۳۳۷- هر دو باشند ار چه مرزوقِ یکی
باشد از وجهی شریکِ دادگر؟	۱۸۳۳۸- پس چه سان اصنام <sup>۱۰</sup> بی روح و اثر
نیسی جز او از خلق نادر گدا	۱۸۳۳۹- حق سزاوار است بر حمد و ثنا
بر پرستش غیر او از ماخلق	۱۸۳۴۰- تا چه جای آن که باشد مستحق
و این ندانند اکثر، از رأی تباه	۱۸۳۴۱- او ز توحیدش به ما بنموده راه



۱- مفهوم کلی ابیات ۱۸۳۱۸ تا آخر ۱۸۳۲۳ ← خداوند میان شما، از نظر رزق، فرق نهاده یعنی بعضی از شما را از حیث رزق، بر بعض دیگر برتری داده، بعضی را آزاد و مستقل در تصرف کرده و بعضی را برده و تابع او قرار داده، پس آنها که برتر هستند، رزق خود را که نسبت به آن حریت و استقلال دارند به زیر دست و برده خود نمی دهند تا هر دو در رزق برابر شوند، پس این دو طبقه با هم مساوی نیستند، بلکه آن رزق توأم با حریت و استقلال، نعمتی است که خدا به طبقه برتر اختصاص داده آیا باز هم نعمت خداوند را انکار می کنید؟ (تسلط طبقه ای از مردم بر طبقه دیگر، خود، یکی از مصالح مجتمع بشری است، زیرا طبقه مسلط، به خاطر نیرومندی اش، امور طبقه زیر دست را تدبیر و زندگی او را تکمیل می کند). (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۲- بنین: فرزندان بلا فصل. بعضی معنی بنین را فرزندان خردسال و برخی پسران خردسال گفته اند.

۳- اولادِ اولاد: «حَفْدَةٌ» (در آیه ۷۲) را فرزندان با فاصله، یعنی نوده‌ها معنی کرده‌اند که اولادِ اولاد هستند. «حَفْدَةٌ»، جمع «حافد» است که به معنای متحرک و کسی است که در خدمت، جنب و جوش سریع دارد، خواه از اقارب انسان باشد و یا بیگانه، ولی مفسرین آن را «اسباط» و مانند آن تفسیر کرده‌اند، چون خدمت اسباط (نوده‌ها) صادقانه‌تر است و در اطاعت انسان سریع‌اند. و مراد به حفده در آیه مورد بحث، همان اعوان و خدمتکاران از فرزندان است و بعضی بنین را به فرزندان خردسال و حفده را به فرزندان بزرگسال تفسیر کرده‌اند. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۴- طیبیات: چیزهای پاکیزه. (منظور، هر متاع دلپسند، مانند آب و انواع میوه‌ها و طعام‌ها و لباس‌ها و امثال آنهاست که خداوند روزی بندگان خود نموده است).

۵- تعیش: زندگی کردن، معیشت.

۶- منظور از نعمت‌های حق، در این جا، همان همسران، فرزندان و نوده‌هاست که از بزرگترین و آشکارترین نعمتها هستند، زیرا اساس تکوینی هستند که ساختمان مجتمع بشری بر آن بنا می‌شود.

۷- پس، (وقتی غیر از خدا چیزهایی می‌پرستند که برای آنها از آسمان و زمین به هیچ وجه روزی‌ای ندارند و نتوانند داد)؛ دیگر خدای سبحان را توصیف نکنید یعنی او را به غیر او تشبیه نکنید و با خلق مقایسه‌اش ننمایید، زیرا خدا می‌داند و شما حقایق امور خدای را نمی‌دانید.

۸- مملوک: بنده، برده، غلام. (در مورد جمله «ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا...» در آیه ۷۵، بعضی آن را درباره «هشام بن عمرو» دانسته‌اند که به‌طور آشکار و نهان انفاق می‌نمود و غلامش ابی الجوزاء، او را نهی می‌کرده است و گروهی آن را درباره «عثمان بن عفان» و غلامش دانسته‌اند و «عطا» عبد مملوک را «بوجهل هشام» دانسته است). در هر صورت این، مثل مؤمن است که خداوند او را مال و نعمت داد و در طاعت و رضای حق تعالی آن مال را به‌طور نهان و آشکار نفقه کرد تا سعادت آخرت و نعیم باقی را برای خود حاصل نمود.

۹- بسیج (بسیج): قصد، اراده.

۱۰- اصنام: (جمع صنم)؛ بت‌ها.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ

و خدا مثلی زده (بشودید). دو نفر مرد

أَحَدُهُمَا آبَاءُ بَنِيكُمْ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى

یکی بندهای باشد سنگ و از هر جهت عاجز و کُلُّ بر

مَوْلَانِهِ إِنَّمَا يُوجِّهُهُ لَأَيِّ بِحَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ

مولای خود که از هیچ راه، خبری به مالک خویش نرساند و دیگری مردی (آزاد و مفقر) که

يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾ وَاللَّهُ غَيْبُ

به عدالت و احسان فرمان دهد و خود هم به راستی باشد، آیا این دو نفر یکسانند؟ هرگز یکسان نیستند. مثل کافر و مؤمن بدین مثال مانند. (۷۶) و تنها خدا بر غیب

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ

آسمانها و زمین آنگاه است و پس و کار ساعت قیامت (در سرعت و آسانی) مانند چشم بر هم زدن

أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٧٧﴾ وَاللَّهُ

باز نزدیکتر بيش است که خدا البته بر هر چیزی تواناست (۷۷) و خدا

أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ

شما را از بطن مادران بیرون آورد در حالی که هیچ نمی دانستید و

لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

به شما گوش و چشم و قلب اعطا کرد تا متذکران شوید و شکر (این نعمتها) به جای آرید (۷۸)

﴿٧٨﴾ الْمَيْرِ وَاللَّيْلِ وَالنَّجْمِ وَالسَّيْرِ وَالسَّمَاءِ

آباد در مرغان هوا نمی نگرند که در جز آسمان مسرتند

﴿٧٩﴾ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

و به جز خدا کسی نگهبان آنها نیست! در این امر برای اهل ایمان نشانه هایی (از قدرت حق) پدیدار است. (۷۹)

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ

و خدا برای سکونت (دانه) شما منزلها بیان را مقرر داشت و برای سکونت موقت سفر را از پوست و موی

الْأَنْعَامِ بِيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ

چهار پایان خیمه ها و برای شما قرار داد تا وقت حرکت و سکون سبک وزن و قابل انتقال باشد و از پشم و کرک و موی آنها

وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ

اثاث منزل مانند گلیم و تند و قالی و متاع و اسباب زندگی او لباسهای فاخر برای شما خلق فرمود که تا هنگامی معین از آن استفاده کنید. (۸۰)



- ز آن دو یک قادر نه بر یک شیء هم است  
 وز صنایع می‌ندانند هیچ چیز  
 جملگی در مانده مولایش به حال<sup>۲</sup>  
 باز نآید بر نکویی سوی یار؛  
 نه بفهمد نه بفهماند به زود  
 کاوست «مَنْ يَأْمُرُ» بِعَدْلِ<sup>۳</sup> ایدون بسی؟  
 با کفایت باز و با رُشدی تمام  
 ز آن که باشد عدل، جامع در خصال<sup>۴</sup>  
 قصدش از هر کار، حاصل، بی خطاست  
 علم بر غیب سموات و زمین  
 نزد حق «إِلَّا كَلْفِجٍ» بِأَلْبَصَرِ  
 ز آن که آن دو فعل و این یک مطلب است  
 و ایستادن بستن یا گشودن بر ملا  
 تسا ز نمی چشمی، قیامت رفته است  
 بعث و حشر از قدرتش باشد یکی<sup>۵</sup>  
 اندر آورد از «بِطُون» أَكْهَاتِ<sup>۶</sup>  
 از منافع یا مکاره<sup>۷</sup> ز ابتدا  
 گوش‌ها و چشم‌ها و قلب‌ها<sup>۸</sup>  
 گر که باشید از نعم‌ها حق شناس  
 رام در «جَوِّ» سَمَاءِ از بهر سیر؟  
 مؤمنان را ایستند آیات از اِلَه  
 تا در آن یسایید آرام و قرار  
 از «جُلُود»<sup>۱۰</sup> چارپایان خانه‌ها  
 ز آن ز پشم میش و اشتر بر کُنید
- ۱۸۳۴۲- حق مثل زد بر دو مردی که «أَبْكُمْ»<sup>۷۶</sup> است  
 ۱۸۳۴۳- هست از فهم سخن‌ها بی تمیز  
 ۱۸۳۴۴- هست بر مولای خود ثقل و وبال  
 ۱۸۳۴۵- هر کجا او را فرستد بهر کار  
 ۱۸۳۴۶- ز آن که عاجز باشد از گفت و شنود  
 ۱۸۳۴۷- او بُوَد آیا مساوی با کسی  
 ۱۸۳۴۸- یعنی او باشد سخن‌گو در مقام  
 ۱۸۳۴۹- وصف او بر عدل ز آن کرد از کمال  
 ۱۸۳۵۰- باشد او در نفس خود بر راه راست  
 ۱۸۳۵۱- مر خدا را باشد از وجه یقین<sup>۷۷</sup>  
 ۱۸۳۵۲- نیست خود کار قیامت سربه‌سر  
 ۱۸۳۵۳- بلکه از آن هم قیامت اقرب است  
 ۱۸۳۵۴- بستن و بگشودن است آن دیده را  
 ۱۸۳۵۵- این نه در رفتار ماه و هفته است  
 ۱۸۳۵۶- حق به هر چیزی است قادر بی شکی  
 ۱۸۳۵۷- مر شما را حق تعالی در حیات<sup>۷۸</sup>  
 ۱۸۳۵۸- می‌ندانستید چیزی را شما  
 ۱۸۳۵۹- مر شما را داد اندر جلب‌ها  
 ۱۸۳۶۰- شاید او را شکر گوید و سپاس  
 ۱۸۳۶۱- ننگرند آیا خلاق سوی طَیْرِ<sup>۷۹</sup>  
 ۱۸۳۶۲- جز حق ایشان را نمی‌دارد نگاه<sup>۹</sup>  
 ۱۸۳۶۳- خانه‌ها بر ساخت حَقَّتَانِ استوار<sup>۸۰</sup>  
 ۱۸۳۶۴- هم‌چنین بر ساخت از بهر شما  
 ۱۸۳۶۵- پرده‌ها یعنی که در صحرا زنید

بر شما باشد سبک از روی عقل	۱۸۳۶۶- در سفرها تا به روز حمل و نقل <sup>۱۱</sup>
یعنی اندر راه و منزل باالتمام	۱۸۳۶۷- یا که در وقت اقامت در مقام
هم ز موی بز پدید آورد پُسر	۱۸۳۶۸- هم ز پشم میش و «اُو بار» <sup>۱۲</sup> شتر
نرم و نیکو تاکه گردد مندرس	۱۸۳۶۹- بر شما پوشیدنی‌ها نزد حس



۱- اَبْكَمْ: لال مادرزاد که نه چیزی بفهمد و نه بتواند بفهماند.

۲- کسی که ابکم است، نمی‌تواند به وسیله حسّ سامعه، علمی و خبری کسب کند، از علوم و صنایع بی‌بهره است و معلوماتش محدود به همان حدودی است که از راه چشم و با اشاره دیگران بفهمد. منظور از کَلّ (در آیه ۷۶) سر بار بودن است.

۳- منظور از «کسی که امر به عدالت می‌کند» کسی است که از افراط و تفریط اجتناب می‌نماید، حتی در اعمال شخصی از حدّ وسط در گفتار و کردار خود منحرف نمی‌شود، زیرا صلاح و سداد در دلش جای گرفته و از دلش به ظاهر بدنش و اعمالش سرایت نموده است.

۴- خدا از اوصاف مرد دوّم، در مقایسه با مرد اوّل (یعنی شخص ابکم و لال مادرزاد)؛ وصفی را ذکر فرمود که آخرین درجه کمال است که یک فرد غیرابکم ممکن است به آن درجه برسد و دیگران را نیز از آن برخوردار کند و آن «عدالت» است که صفتی جامع و کامل است.

روایاتی وجود دارد که منظور از مرد اَبْكَمْ، در آیه ۷۶، «ابی بن خلف» و مراد به کسی که امر به «عدل» می‌کرده، «حمزة بن عبدالمطلب» و «عثمان بن مضعون» است و نیز در روایاتی دیگر ذکر شده که مرد ابکم، «هاشم بن عمر بن حارث قرشی» است که مردی بی‌خبر بوده و با رسول خدا (ص) دشمنی می‌کرده و در روایاتی دیگر آمده که ابکم، «ابوجهل» و امر به عدل، «عمّار» بوده است و در روایات دیگری امر به عدل را «عثمان بن عفان» و ابکم را مولای کافر او «اسیدبن ابی العیص» دانسته‌اند. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۵- مفهوم ابیات ۱۸۳۵۱ تا آخر ۱۸۳۵۶ ← ابتدا ضروری است مختصری در مورد «غیب» و «شهادت» توضیح داده شود: [«غیب» و «شهادت»، دو امر اضافی است، به این معنا که ممکن است یک امر، نسبت به چیزی دیگر، شهادت باشد. و چون ممکن است یک شیء واحد دارای

چند وجه باشد، یک وجهش برای غیرخودش شهادت باشد، یعنی «ظاهر» باشد و وجه دیگرش غیب باشد و خلاصه ممکن است موجود واحد هم غیب باشد و هم شهادت. غیب هر چیزی از شهادتش جدا نیست و غیب هر چیزی موجودی است ثابت با شهادتش.

خداوند در آیه ۷۷ سوره نحل، می‌فرماید که «غیب آسمانها و زمین برای خداست» و ملکیت آسمان و زمین را برای خود اثبات می‌کند و این ملکیت، حقیقی و متعلق به امری ثابت است هر چند که حقیقت ثبوت آن را نفهمیم. اما «ساعت» که در همین آیه به آن اشاره شده، یکی از غیب‌های آسمان‌ها و زمین است و امر محالی نیست تا قدرت به آن تعلق نگیرد، بلکه قیامت از همان غیب آسمان‌ها و زمین است و همان حقیقتی است از آسمان و زمین، که امروز از فهم بشر مستور است. پس قیامت نیز ملک خداست و خدا می‌تواند در آن تصرف نماید و یک روز پنهانش بدارد و روزی دیگر آشکارش کند. (خلق و امر هر چیزی که همان شهادت و غیب آن است، ملک خداست) و آشکار نمودن قیامت برای او دشوار نیست، چه، امر او مانند لمح بصر (چشم برهم زدن) یا نزدیک‌تر از آن است چون خدا بر هر چیزی تواناست و اگر در اینجا امر آن را به چشم برهم زدن تشبیه کرده خواسته فوریت آن را برساند و به مناسبت فهمیدن بشر چنین مثالی را زده و گرنه آشکار ساختن قیامت از این هم برای خدا آسان‌تر است. البته امر قیامت که خداوند آن را عظیم شمرده و خطیرترین امر دانسته، نسبت به خداوند چنین آسان است، زیرا قدرت خداوند عالم است و به همه چیز تعلق می‌گیرد و هر چیزی نسبت به قدرت او مساوی است، بدون اینکه کاری برایش آسان و کاری دیگر دشوار باشد، و اختلافی اگر هست، تنها میان خود اشیاء، نسبت به یکدیگر است و عموم قدرت، باعث نمی‌شود اختلاف موجودات نسبت به آن برطرف شود و سهولت و صعوبتی و هم‌چنین اختلاف دیگری در میان نیاید. پس آیه ۷۷ سوره نحل از آیات برجسته قرآنی است که با آن چند نکته روشن می‌شود: اول اینکه حقیقت «معاد»، عبارت است از ظهور (شهادت) حقیقت موجودات بعد از خفاء (غیب) آنها.

دوم اینکه قدرت الهیه به‌طور مساوی متعلق به موجودات می‌شود و اختلافی از نظر سهولت و صعوبت و دوری و نزدیکی و یا هر نظر دیگری در بین نیست.

سوم اینکه موجودات به حسب حقیقت وجودشان مرتبط با هم‌اند به طوری که ایجاد یکی از آنها ایجاد همه آنهاست و همه متعلق به یک قدرت هستند و آن قدرت مؤثر در همه است و

قدرت دیگری، غیر آن قدرت واحده، در ایجاد آنها مؤثر نیست.] (با تلخیص از جلد دوازدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۶- اُمّهات: (جمع اُمّ)؛ مادران. حرف «ها» در «اُمّهات» زائده است و جمع «اُمّ» همان طور که «اُمّهات» گفته شده، «اُمّات» نیز بیان می‌شود. بعضی هم گفته‌اند اُمّهات در انسان به‌کار می‌رود و اُمّات در حیوانات غیر انسان.

۷- مکاره: (جمع مکره و مکرهه)؛ رنج‌ها و سختی‌ها.

۸- منظور این است که خداوند شما را از رحم‌های مادرانتان متولد کرد، در حالی که از معلوماتی که بعداً از طریق حسّ و خیال و عقل کسب و درک نمودید، خالی بودید. این آیه، نظریه علمای نفس را تأیید می‌کند که می‌گویند لوح نفس بشر در ابتدا تکوینش از هر نقشی خالی است و بعداً به تدریج چیزهایی در آن نقش می‌بندد، البته این درباره علم نفس است به غیر خودش، چون عرفاً علم به خویشتر را «یعلم شیئاً» نمی‌گویند. و اینکه خداوند فرمود «و جعل لكم السَّمع و الابصار...» اشاره است به مبادی علم که خداوند به انسان انعام کرده، زیرا مبدأ تمامی تصوّرات، حواسّ ظاهری است که عمده آنها حسّ باصره و حسّ سامعه است و مبدأ تصدیق و فکر، قلب است. در جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار آمده است: [...] چون در دنیا آید، نادان و بی‌علم آید... ربّ العالمین به کمال لطف و رأفت و رحمت خویش او را سمعی دهد که لطایف ذکر، به وی بشنود، بصری دهد که عجایب صنع به وی بیند، دلی دهد که مهر و محبت حق را بشاید، آنگه گفت: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»، این همه به آن کردم تا نعمت من بر خود بشناسید و از من شکرگزاری کنید، نه چنان که دشمنان کردند که نعمت بشناختند و آنکه، انکار کردند که حوالت نعمت با دیگری بردند و شکر از دیگری کردند.]

۹- منظور، نگهداری پرندگان در آسمان، در حین پرواز است که درست است که به وسیله اسباب طبیعی و اندام‌های خود آنها صورت می‌گیرد، اما این اسباب همگی مستند به خداوند و صنع او هستند.

۱۰- جُلود: (جمع جلد)؛ پوست‌ها.

۱۱- روز حمل و نقل: روز کوچ کردن و هنگام سفر از نقطه‌ای به نقطه دیگر.

۱۲- اَوْبَار: (جمع وَبْر)؛ پشم شتر.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ

و خدای عالم برای شما سایهها از آنچه آفریده (از درختان و سقف و دیوار و کوهها) مهیا ساخت و از غلغلهای

مِنَ الْجِبَالِ اَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيْكُمْ

کوه پوشش و اتاقها بر اینان قرار داد تا از سرما و گرما پناهی گیرید و نیز لباسی که شما را از

الْحَرِّ وَسَرَابِيلَ تَقِيْكُمْ بِاَسْكُمْ كَذٰلِكَ يَتِمُّ نِعْمَتُهُ

گرمای آفتاب (و سرمای زمستان) پوشاند خلق کرد و نیز برای آنکه در جنگ محفوظ مانید لباسی (از آهن) مقرر گردانید این چنین نعمتهای خود را

عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْلِمُونَ ﴿٨١﴾ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ

بر شما تمام و کامل می‌کند تا مگر (استم) را شبانید (و) مطیع و تسلیم (از او) باشید. (۸۱) پس اگر باز روی بگرداند ای رسول! ما بر تو

الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٨٢﴾ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ يَنْكُرُوْنَهَا

تلخ روشنی رسالت (و) انعام حجت (بشریت) (۸۲) نعمت خدا را دانسته و شناخته باز انکار می‌کنند

وَ اَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٣﴾ وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ

و اکثر ایشان کافرند. (۸۳) و در آن روز ما از هر امتی

شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَلَا هُمْ يَسْتَعْتَبُوْنَ

ارَسُول و شاهدی برانگیزیم آن گاه به کافران اجازه سخن و اعتبار داده نشود و نه توبه و تائبی و عذری از آنان پذیرند. (۸۴)

﴿٨٤﴾ وَ اِذَا رَاَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا الْعَذَابَ فَلَا يَخْفَفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ

و روزی که مستکاران عذاب خدا را به چشم ببینند دیگر هیچ نه تخفیف عذاب و نه

يَنْظُرُوْنَ ﴿٨٥﴾ وَ اِذَا رَاَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا شُرَكَاءَهُمْ

مهلست (آسایش) خواهند یافت. (۸۵) و چون شرکان شریکان خود را مشاهده کنند

قَالُوْا رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ شُرَكَاءُنَا الَّذِيْنَ كُنَّا نَدْعُوْا مِنْ دُوْنِكَ

گویند ای اله! اینانند که ما به جای تو پرستش می‌کردیم آنها را که ما را فریب دادند به جای ما معجزات کن!

فَاَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ اِنَّكُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿٨٦﴾ وَالْقَوَا

شریکان جواب دهند که شما البته دروغ می‌گویید اما هرگز شما را به پرستش خود نخواهیم. (۸۶)

إِلَى اللّٰهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامُ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ﴿٨٧﴾

در آن روز همه کفار و مشرکین تسلیم فرمان خدا شوند و هر چه غیر از خدا جعل کرده و می‌پرستیدند همه از نظرشان محو و نابود شود. (۸۷)

الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ اَوْصَدُوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ

آنان که خود کافر شدند و راه خدا را نیز به روی خلق بستند ما آنها را به کبیر اعدا

الْعَذَابِ بِمَا كَانُوْا يَفْسِدُوْنَ ﴿٨٨﴾

و اخلال (در کار خلق) عذاب فوق عذاب (کافران دیگر) بیفزاییم. (۸۸)

سایبان‌ها تا توانید آرمید  
 نعمت است این نیز از حق بر شما  
 مر شما را خانه‌ها و غارها  
 پیرهن تا باشد از گرما امان  
 ساخت تا در جنگ پوشید آن به تن  
 شاید اسلام آورید از قلب و دین  
 بر تو نبود بر هویدا جز بلاغ  
 پس کنند انکار ایشان از وجوه  
 پیرو اهواء نفس ابترند  
 از هر آن «امت» گواهی بر مَلا  
 تا که عذر آرند ز افعالِ مَجاز  
 تا که جویند آن رضای ذوالجلال  
 پس سبک ز ایشان نگرده این عقاب  
 چون ببینند آن شریکان مشرکان  
 آن شریکانی که می خواندیم چند  
 که شما باشید کاذب بالتمام  
 تا که گوید بت پرستان را جواب  
 آن چه می گوید کذب است و دروغ  
 بر قبول امر حق سازند صلح  
 می بیستندی دروغ و افتری  
 هم به «صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ» رهین  
 ما عذاب‌ی سخت بالای عذاب  
 رنجشان شد فرض تا باشد زیاد

۱۸۳۷۰- هم شما را ساخت ز آنچه آفرید<sup>۸۱</sup>  
 ۱۸۳۷۱- از درخت و کوه و اتلال و پنا  
 ۱۸۳۷۲- هم نمود از کوهها بسیارها  
 ۱۸۳۷۳- هم بگردانید از صوف و کتان  
 ۱۸۳۷۴- هم ز آهن بازتان او پیرهن  
 ۱۸۳۷۵- نعمت خود کرد اتمام این چنین  
 ۱۸۳۷۶- ور که برگردند پس اندر فراغ<sup>۸۲</sup>  
 ۱۸۳۷۷- «نعمت» حق را شناسند این گروه<sup>۸۳</sup>  
 ۱۸۳۷۸- اکثری ز ایشان عنود و کافرند  
 ۱۸۳۷۹- روزی آید که برانگیزیم ما<sup>۸۴</sup>  
 ۱۸۳۸۰- اذن پس بر کافران ندهند باز  
 ۱۸۳۸۱- نه طلب کرده شوند ایشان به حال  
 ۱۸۳۸۲- چون ببینند آن ستمکاران عذاب<sup>۸۵</sup>  
 ۱۸۳۸۳- هم نه مهلت داده گردند آن زمان<sup>۸۶</sup>  
 ۱۸۳۸۴- می بگویند ای خدا اینان بُوند  
 ۱۸۳۸۵- سوی ایشان پس فکندندی کلام  
 ۱۸۳۸۶- حق بتان را یعنی آرد در خطاب  
 ۱۸۳۸۷- که شما در قولتان نبود فروغ  
 ۱۸۳۸۸- سوی حق آن روز اندازند صلح<sup>۸۷</sup>  
 ۱۸۳۸۹- گم شود ز ایشان از آنچه بر خدا  
 ۱۸۳۹۰- کافر آنان که شدند اندر یقین<sup>۸۸</sup>  
 ۱۸۳۹۱- زاید ایشان را نمودیم از حساب  
 ۱۸۳۹۲- آنچه را بودند ایشان بر فساد



۱- اْتَلال: (جمع تَلّ): تپه‌ها، پشته‌ها.

۲- صوف: پشم.

۳- بَلاغ: رسانیدن، ابلاغ کردن. (بلاغ مبین به معنی تبلیغ واضح و بدون ابهام و خفاست). خداوند به پیامبر می‌فرماید که وظیفه تو جز دعوت آنان به صلاح معاش و معاد آنان، چیز دیگری نیست، پس اگر اعراض کردند، هیچ اجبار و اکراهی نیست).

۴- اَبْتَر: ناقص، ناکامل.

۵- گواه: «شهِید» (در آیه ۸۴) به معنی کسانی است که ناظر و شاهدند و اعمال امت و مردمان زمان خود را ضبط کرده‌اند و در روز قیامت از آنان استشهاد می‌شود و ایشان شهادت می‌دهند.

۶- در روز قیامت اجازه سخن گفتن و عذر خواستن به کفار داده نمی‌شود تا بتوانند از این طریق به تدارک مافات و نیز بازگشتن و از نو شروع به عمل صالح نمودن بپردازند و توبه نمایند و امت ساکت می‌شوند تا گواهان گواهی خود را بدهند.

۷- مفهوم بیت ۱۸۲۸۲ ← وقتی در روز قیامت، به حساب ستمکاران رسیدگی شد، عذاب را خواهند دید یعنی عذاب الهی (که همان آتش جهنم است) به ایشان اشراف پیدا می‌کند و ایشان نیز به آن عذاب اشراف پیدا می‌کنند و هنگامی که نزدیک به آتش و شکنجه آن شدند، دیگر خلاصی بر ایشان نیست و دیگر نه تخفیفی دارند و نه مهلتی.

۸- منظور از شریکان («شُرکاء هُمْ» در آیه ۸۶) کسانی هستند که برای خدا شریک گرفته بودند و به افترای ایشان شرکاء خدا بودند و اگر به جای این‌که بفرماید شرکاء خدا، فرمود «شرکاء ایشان» برای این بود که بدین وسیله دلالت کند بر اینکه بت‌ها و خدایان دروغین ایشان با خدا شرکت واقعی ندارند، تنها آن شرکتی را دارا هستند که این مشرکین بر ایشان جعل و فرض نموده‌اند که آن هم حقیقت ندارد. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۹- منظور این است که شریکان روی سخن را متوجه مشرکین، و کلام آنها را رد می‌کنند و تکذیبشان می‌نمایند و می‌گویند که شما البته دروغ می‌گویید.

۱۰- منظور این است که مشرکین در روز قیامت، تسلیم خدا می‌شوند در حالی که هر چند در

دنیا به حقّ یقین داشتند اما در برابر آن تسلیم نشدند تا آن‌که به خانهٔ آخرت منتقل شدند و در موقف حساب قرار گرفتند و به عیان دیدند که خدا، حقّ مبین است. آنان در دنیا برای خدا الوهیتی و برای شرکای خود الوهیتی قائل شدند و آن‌گاه تسلیم در برابر الوهیت شرکانشان را بر تسلیم در برابر الوهیت خدا ترجیح دادند، تا آن‌که در آخرت، حق بر ایشان ظاهر شد و شرکانشان آنها را تکذیب کردند و آنچه می‌پنداشتند باطل شد و اثری از آن خیالات بر ایشان نماند و در نتیجه چارهٔ دیگری جز تسلیم در برابر خدا بر ایشان نماند و از روی بیچارگی و کُره منقاد خداوند می‌شوند. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).

۱۱- منظور، کسانی است که علاوه بر کفر ورزیدن، راه خدا را بر روی دیگران هم بسته و با عناد و لجاج کفر خود را تکمیل نمودند.

۱۲- منظور از عذاب فوق عذاب (در آیهٔ ۸۸)؛ عذابی اختصاصی و بیش از عذاب عمومی است که در ازای مطلق ظلم و کفر است و عذابی است که بر این عذاب افزوده می‌شود و این عذاب اختصاصی، در برابر جلوگیری آنها از راه خداست و فساد می‌کند که باعث شده عذاب این طایفه افزون بر دیگران باشد، همین «صَدَّ» و جلوگیری از راه خدا، و به عبارت دیگر افساد در زمین و جلوگیری از تشکیل مجتمعی صالح است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ

روزی که ما در میان هر

أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَيَّ

و تو را ای محمد! بر

امتی از (رسولان) خودشان گواهی بر آنان برانگیزیم

هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى

این است گواهی آوریم آنان روز سخت را پاک کن و است را مژگن ساز، و ما را تو این کتاب (قرآن عظیم) را فرستادیم تا حقیقت هر چیز را روشن کنی

وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

همانا خدا! خلق را فرمان به عدل

و برای مسلمانان هدایت و رحمت و بشارت باشد. (۸۹)

وَالْإِحْسَانَ وَابْتَأَى ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ

و از انفعال بشت

خطا، خوبان و ندان امر می‌کند

و به بدی و

و احسان می‌دهد



وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

و منکر و ظلم نهی می‌کند و به شما پند می‌دهد باشد که موعظه خدا را بپذیرید. (۹۰)

﴿۹۰﴾ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ

و چون با خدا (و رسول و پندگانش) عهدی بستید بدان عهد وفا کنید و هرگز سوگند و پیمان را

بِعَدَتِمْ كَيْدُهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنْ

که مؤگند و استوار گردید مشکند، چرا که خدا را بر خود ناظر و گواه مقرر فرموده است

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿۹۱﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ

خدا به هر چه می‌کنید آگاه است. (۹۱) و ادر مثل مانند زنی که

غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثَاتٍ تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا

رشته خود را پس از نابودن محکم و انباید باشد، که عهد و قسم های استوار و محکم خود را برای فریب

بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنْ مَابِلُوكُمْ

یکدیگر و فساد کاری به کار برید برای آنکه غرضی بر قوم دیگر غرضی دارند زیرا خدا شما را به این عهد و قسم ما

اللَّهُ بِهِ وَلِيَبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿۹۲﴾

می‌آزماید و در روز قیامت همه (نگارها و اختلافات شما را بر شما آشکار خواهد ساخت. (۹۲)

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ

و اگر خدا می‌خواست (به مشیت ازلی) همه بشر را یکسانت قرار می‌داد او هیچ گونه اختلافات، زاد و زبان و ملیت در بشر نمی‌گذاشت، ولیکن این اختلافات

يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۹۳﴾

برای امتحان است و پس از امتحان امر که را بخواهد، کند، پس، پس، پس، هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و البته آنچه می‌کردند باید از همه سؤال خواهد شد. (۹۳)

- |   |  |
|---|--|
| شاهد انگیزیم ما بر حجتی                   | ۱۸۳۹۳- اندر آن روزی که در هر امتی <sup>۹۰</sup>                              |
| هم تو را آریم بر ایشان گواه <sup>۱</sup>  | ۱۸۳۹۴- سویشان از نفسشان بی‌اشتیاه  |
| که بیانی روشن است و رهنا                  | ۱۸۳۹۵- بر تو قرآن را فرستادیم ما   |
| رحمت است و مؤده بهر مسلمین                | ۱۸۳۹۶- بهر هر چیزی که باشد بالیقین   |
| هم عطا دادن به خویشان بی‌غلق <sup>۵</sup> | ۱۸۳۹۷- می‌کند بر عدل <sup>۳</sup> و احسان <sup>۴</sup> امر، حق <sup>۹۰</sup> |

نهیتان اندر مقامِ امر و نهی  
تا از او شاید شما گیرید پسند  
عهد چون بستید با او بس نکو  
چون که کردید آن قَسَمها استوار  
ضامن خود بر قَسَمها بالتمام  
از یمین و عهد و نذر از هر چه هست<sup>۸</sup>  
کافی است از قُبْحِ نَقِضِ عَهْدِهَا  
ریسمان‌ها پس گشود و می‌شکافت<sup>۱۰</sup>  
پس مباحثید آن چسبان در انتساب  
بر خیانت یا دغل با آن و این  
ببر خیانت ناویرد اندر میان  
از عِدَدِ وَزِ مَالِ از قومِ دگر<sup>۱۲</sup>  
آزمایید مر شما را خود بدان  
آنچه در وی مختلف بودید نیز  
مر شما را هم نماید یک گروه  
می‌گذارد هم به گمراهی فرو  
تا شود پرسیده هر کس در جزا

۱۸۳۹۸- می‌کند از منکر و فحشاء و بَغْفِ<sup>۶</sup>  
۱۸۳۹۹- می‌دهد پسند او شما را بی‌گزند  
۱۸۴۰۰- هم کنید از جان و فسا بر عهد<sup>۷</sup> او  
۱۸۴۰۱- مشکنید ایمان خود را در قرار  
۱۸۴۰۲- می‌بگردانید حق را یا انام  
۱۸۴۰۳- بر هر آنچه می‌کنید او آگه است  
۱۸۴۰۴- «لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ»<sup>۹</sup> تو را  
۱۸۴۰۵- چون زنی یعنی مباحثید آن‌که بافت  
۱۸۴۰۶- بعد از استحکام کآن می‌داشت تاب  
۱۸۴۰۷- یعنی آن‌سان که بگیرد آن یمین<sup>۱۱</sup>  
۱۸۴۰۸- عهد و سوگندی که باشد بی‌نتان  
۱۸۴۰۹- زآن‌که می‌باشند قومی بیشتر  
۱۸۴۱۰- غیر از این نبود که حق در امتحان  
۱۸۴۱۱- تا نماید بر شما در رستخیز  
۱۸۴۱۲- هر که خواهد حق تعالی بی‌ستوه<sup>۱۳</sup>  
۱۸۴۱۳- لیک خواهد هر که را گمراه او  
۱۸۴۱۴- و آن‌که را خواهد شود هم رهنما



۱- مفهوم ابیات ۱۸۳۹۳ و ۱۸۳۹۴ ← (ای پیامبر یاد کن) آن روز (قیامت) را که در هر امتی یک نفر را مبعوث می‌کنیم تا دربارهٔ عمل امت شهادت دهد و تو را (ای پیامبر) گواه بر این شاهدان قرار می‌دهیم. چون مراد به امت در آیه ۸۹، جماعتی از اهل یک عصر است که یک نفر از شهدا، شاهد بر اعمال آنان خواهد بود و قهراً مراد به شهید هم، انسانی خواهد بود که مبعوث به عصمت و شهادت (مشاهده) باشد، چه اگر مشاهده نداشته باشد، دیگر برای جمله «مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (از خودشان)؛ (در آیه ۸۹) محلی باقی نمی‌ماند، پس باید برای هر امتی شاهدی

از خودشان باشد، چه این‌که آن شاهد پیغمبر آنان باشد یا غیر پیغمبرشان. و مراد از کلمه «هُؤُلَاءِ» (در آیه ۸۹): شهدا خواهد بود، نه عامه مردم، و رسول خدا (ص) شاهد آن شهداست. آن‌هم از نظر اینکه آن شاهد را تعدیل کند، نه اینکه ناظر بر اعمال او باشد، به همین جهت لازم نیست رسول خدا (ص) معاصر همه شهدا و از جهت زمان با همه آنان متحد باشد. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۲- ای پیامبر، بر تو کتابی نازل کردیم که حق را از باطل بیان و مشخص می‌کند تا تو به وسیله آن در روز قیامت، علیه ستمکاران به ستم‌هایی که کردند و کتاب، آن ستم‌ها را معرفی کرده بود شهادت دهی و بر مسلمانان که با سلامشان که باز قرآن، آن را بیان کرده بود (چون هادی و رحمت و بُشْرای ایشان بود) شهادت دهی، چون تو با داشتن کتاب، هادی و رحمت و مبشّر آنان بودی.

۳- عدل: مساوات در تلافی، اعم از این‌که تلافی در جواب خیر باشد و یا شرّ. اقامه مساوات در میان امور یعنی دادن آنچه سزاوار است به هر امری، تا همه امور مساوی شوند و هر یک در جای واقعی خود که مستحق آن هستند قرار گیرند. ابن عباس، عدل را «توحید» و خدا را یکتا گفتن نامیده است. در بعضی روایات عدل را به «شهادتین» و احسان را به «ولایت» معنا نموده‌اند. و نیز گفته‌اند که «عدل اعتدال دل است با حق، و احسان معاملات است بر دیدار حق». مصطفی (ص) گفت: «احسان عبادت نمودن خداست توسط بنده، به نحوی که گویا خدای را می‌بیند» و این، اشاره است به ملاقات دل با حق و معارضه سرّ با غیب و مشاهده جان و شادی جاودان، بنده در نور مشاهده غرق و ندای لطف به جان وی روان. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان و جلد پنجم کشف الاسرار و عدةالابرار، با کمی تغییر).

۴- احسان: تلافی خیری، با خیری بیشتر از آن. احسان مایه اصلاح مسکینان و درماندگان، و گردش ثروت در اجتماع و امنیت عمومی و سلامتی و تحبیب قلوب است. ابن عباس، «احسان» را اداء فرائض و اخلاص در شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دانسته است.

۵- بی‌غَلَق: بدون تندگی و پرخاش. [در تفسیری که از ائمه اطهار رسیده، آمده است که مراد

از «ذی القربی» (خویشان): (در آیه ۹۰): امام از قرابت رسول الله (ص) و مراد از «ایتاء» (در همین آیه، دادن «خُمس» است که خدا آن را واجب نموده است].

۶- بَغَى: در اینجا به معنی تعدی و ظلم نسبت به غیر است.

۷- عهد: در اینجا، منظور پیمانی است که با خدا می‌بندند و نذری که می‌کنند. (حکم آیه ۹۱، عام است اما خطاب با انصار است که با پیامبر بیعت کردند و احکام دین را پذیرفتند و خدا را بر آن عهد بر خود گواه گرفتند).

۸- مفهوم ابیات ۱۸۴۰۱ و ۱۸۴۰۲ - ای مردم، ایمان (قَسَم‌ها)ی خود را پس از محکم کردنش (به وسیله ضامن و کفیل قرار دادن خداوند در مورد آنها) مشکنید، که خداوند به هر چه می‌کنید آگاه است.

۹- رجوع شود به معنی آیه ۹۲

۱۰- از کلبی نقل شده که زنی احمق از دودمان قریش (به نام «رابطه»، دختر عمرو بن کعب بن تمیم بن مره که به او «حزناء» هم می‌گفتند) با کنیزانش می‌نشسته و تا نصف روز نخ می‌رشته و آن‌گاه به ایشان دستور می‌داده که آن رشته‌ها را پنبه کنند و این کار را مرتباً تکرار می‌کرده است. بعضی نیز نام این زن را «ریطة بنت سعد» گفته‌اند.

۱۱- یمین: قَسَم.

۱۲- منظور از بیت ۱۸۴۰۹، این است که «شما قسم‌های خود را وسیله نیرنگ و خیانت قرار می‌دهید و دل‌های مردم را خوش می‌کنید، آن وقت با خیانت و خدعه، عهدی را که با مردم بسته‌اید نقض می‌کنید تا به این وسیله، خود را امتی ثروتمندتر از امت دیگر قرار دهید».

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا

و عهد و سوگندهای خود را برای فریب یکدیگر به کار مبرید تا آن که ثابت قدم است نیز (به فریب و سوگند دروغ) بلرزد

وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ

و از این که راه خدا را (بر خلق) بستید همه به سخی مبتلا شوید و به عذابی بزرگ

عَظِيمٌ ﴿٩٤﴾ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ

که آنچه (از نعمت ابد) نزد خداست

و عهد خدا را به بهایی اندک مبادله نکنید!

مگر خیار مگر دبد (۹۴)

هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩٥﴾ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ

اگر بفهمید بسیار شما را بهتر است (از آن منفعتی که به نقص عهد نباید) (۹۵) آنچه نزد شماست همه نابود خواهد شد

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ

و آنچه نزد خداست (از ذخائر اعمال نیک و نواب آخرت، تا ابد) باقی خواهد بود و البته اجری که به صابران بدیم اجری است بسیار بهتر از

مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ

علوی که به جامی آورده (۹۶) هر کس از مرد و زن کار نیک

أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ

به شرط ایمان به خدا به جای آورد ما او را به زندگی خوش و باسعادت زنده بید می گردانیم و اجری

أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ

بسیار بهتر از عمل نیک که می کردند به آنان عطا می کنیم (۹۷) (ای رسول ما) چون خواهی تلاوت قرآن کنی

فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٩٨﴾ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰنٌ

اول از شر و سوسه شیطان مردود به خدا پناه بر (۹۸) که البته شیطان را هرگز

عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٩٩﴾ إِنَّمَا

بر کسانی که به خدا ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل و اعتماد می کنند تسلط نخواهد بود (۹۹) تنها

سُلْطٰنُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ

تسلط شیطان بر آن نفوسی است که او را دوست گرفته اند و کسانی که به انجمنی از به خدا شرک می آورند (۱۰۰)

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ

و ما هر گاه آیی را (از راه مصلحت) نسخ کرده و به جای آن آیی دیگر آوریم - در صورتی که خدا بهتر داند تا چه چیز (به صلاح خلق)

بِمَا يَنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

نازل کند - (کافران اعتراض بر نسخ آیه کرده و) می گویند تو را خدا لعین می بندی (چنین نیست) بلکه اکثر اینها نمی دانند (که این نزول آسمانی است)

﴿١٠١﴾ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ

(۱۰۱) بگو که این آیات را روح القدس از جانب پروردگارت به حقیقت و راستی نازل کرده تا

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿١٠٢﴾

اهل ایمان را ثابت قدم گرداند و برای مسلمین هدایت و بشارت باشد (۱۰۲)

- ۱۸۴۱۵- هم مگیرید آن قسم‌ها که بُود  
 ۱۸۴۱۶- پس بلغزد گامتان زین شوم کار  
 ۱۸۴۱۷- هم چشید اندوه و رنج از آن سبب  
 بیستتان از مکر و غدر از بسی زشد  
 بعد از آن‌که گشت در ره استوار  
 که بماندید از ره حق در طلب

نی در آن سودی به جز اندوه و بیم<sup>۱</sup>  
 مر بهای اندکی کو نیست چیز<sup>۲</sup>  
 گر که دانید آن شما را بهتر است  
 هست باقی آنچه در نزد خداست<sup>۳</sup>  
 مزد ایشان است بهتر در عمل  
 هم بود مؤمن، دهیمش بسی سخن  
 هم جزای نیک در اجر عمل<sup>۴</sup>  
 بهترین مزدی است ایشان را ز ما  
 تو ز دیو رانده گشته، بر آله<sup>۵</sup>  
 که به حقشان اتکال است آن چنان<sup>۶</sup>  
 بر کسی که گیرد او را یار و دوست  
 سرکشان را بر خدا در روز و شب  
 آوریمش آیت دیگر به جا  
 آیتی نسخ او شد، او داناتر است  
 نیست حکمی در زمانی بسی سند  
 که در آن وقت است آن را اقتضا  
 حکمها را هم بجا داند جهت  
 آنچه گویی یعنی آن نی از خداست  
 علت اثبات و نسخ اندر ثمر  
 حکم دیگر آمد اندر جای آن<sup>۷</sup>  
 این کتاب از زبّت آن «روح القدس»  
 هم دَقْدشان مژده در راه نجات  
 هم بشارت بر علو و اعتلاست<sup>۹</sup>

۱۸۴۱۸- و آن عذابی بر شما باشد عظیم  
 ۱۸۴۱۹- نی «بعهدالّله» خرید از بی تمیز<sup>۹۵</sup>  
 ۱۸۴۲۰- آنچه در نزد خدای اکبر است  
 ۱۸۴۲۱- فانی آن گردد که در نزد شماست<sup>۹۶</sup>  
 ۱۸۴۲۲- صابران را ما جزا بدهیم بل  
 ۱۸۴۲۳- هر که کرد او کار نیک از مرد و زن<sup>۹۷</sup>  
 ۱۸۴۲۴- زندگی پاک و نیکو در محل  
 ۱۸۴۲۵- ز آنچه کردند از عملها بر ملا  
 ۱۸۴۲۶- پس چو قرآن را بخوانی، بر پناه<sup>۹۸</sup>  
 ۱۸۴۲۷- نیست او را سلطنت بر مؤمنان<sup>۹۹</sup>  
 ۱۸۴۲۸- غیر از این نبود که سلطانی اوست<sup>۱۰۰</sup>  
 ۱۸۴۲۹- یا بر آنها که هم او گردد سبب  
 ۱۸۴۳۰- آیتی را چون بَدَل سازیم ما<sup>۱۰۱</sup>  
 ۱۸۴۳۱- هر چه حق وقتی فرستد در خور است  
 ۱۸۴۳۲- حکمها باشد به حکمت مستند  
 ۱۸۴۳۳- آیتی وقتی کند نازل خدا  
 ۱۸۴۳۴- وقتها را داند او در مصلحت  
 ۱۸۴۳۵- غیر از این گویند نبود کافراست  
 ۱۸۴۳۶- بل نمی دانند ز ایشان بیشتر  
 ۱۸۴۳۷- کز چه رفت آن حکم سابق از میان  
 ۱۸۴۳۸- گو فرود آورد با این اُسْطُقْس<sup>۱۰۲</sup><sup>۸</sup>  
 ۱۸۴۳۹- مؤمنان را تا بدان بخشد ثبات  
 ۱۸۴۴۰- مسلمین را رهنمایی بر خداست



۱- مفهوم ابیات ۱۸۴۱۵ تا آخر ۱۸۴۱۸ ← سوگندهای خود را وسیلهٔ دغلكاری‌های بین خود و گمراه نمودن دیگران قرار ندهید زیرا این کار باعث می‌شود از آنچه بر آن ثابت و استوار شده‌اید در اثر شکستن سوگند بعد از عقد آن، جدا شوید و آنچه را محکم کرده‌اید دگرباره باز کنید و این، خود اعراض از راه خداست (زیرا عذر و مکر و خدعه و خیانت و دغلكاری، مایه افساد در زمین است) و باعث می‌شود که در زندگی دنیا به سوء و شقاوت و در آخرت، به عذابی عظیم دچار شوید.

۲- منظور از فروختن عهد خدا، به بهای اندک، معاوضهٔ عهد خدا با چیزی از متاع دنیا و شکستن آن عهد برای رسیدن به آن متاع است.

۳- [هرچه از بنده آید، از طاعت و خدمت و مهر و محبت اگرچه در پیوند، در معرض زوال است که صفت حدثان است و حدثان را فنا به وی راه است، آن اقبال جلال و عزت الهی است و نواخت ربّانی مر بنده را که هرگز فنا به وی راه نبرد، هر چیز از ما آید، در خور ما آید، به حظوظ معلول و به تفرقت موصوف، هر چه از خدای تعالی آید، به نعت عزت و جلال بی‌نهایت آید، حقیقت جمع آن است که واجب البقاء و الدوام است، این الطاف کرم و نواخت بی‌نهایت و اقبال ربّانی که از جناب جبروت روان گردد، جز در سویدای دل دوستان منزل نکند، ایشان که در دنیا حیات طیبه حیات ایشان و عمل صالح با ایمان سیرت و طریقت ایشان، این است که ربّ العالمین گفت: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْفَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً...» (سورهٔ نحل، آیه ۹۷). (از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۴- حیات طیبه‌ای که خداوند در آیه ۹۷ فرموده است که آن را به مؤمنی که عمل صالح کند اعطا می‌کند، آن است که خداوند آن مؤمن را به حیات جدیدی، غیر از آن حیاتی که به دیگران نیز داده زنده می‌نماید و مقصود این نیست که حیات او را تغییر می‌دهد و مثلاً حیات خبیث او را مبدل به حیات طیب می‌کند که اصل حیات، همان حیات عمومی باشد و صفتش را تغییر دهد. این زندگی جدید، جدا از زندگی سابق که همه در آن مشترک‌اند نیست، در عین اینکه غیر آن است، و تنها اختلاف به مراتب است، نه به عدد، پس کسی که دارای چنان زندگی است، دو جور زندگی ندارد بلکه زندگی اش قوی‌تر و روشن‌تر و واجد آثار بیشتر است. (از

جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۵- منظور از آیه ۹۸، این است که: [خداوند می‌فرماید هر وقت قرآن می‌خوانی از خدا پناه بخواه، یعنی کسی که قرآن تلاوت می‌کند مأمور شده، مادام که مشغول خواندن قرآن است این حقیقت، یعنی استعاذه به خدا را در دل خود بیابد، نه این‌که به زبان بگوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»]. (با تلخیص از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۶- [از آیه ۹۹، دو نکته استفاده می‌شود، اول این‌که استعاذه به خدا، توکل بر خداست و دوم اینکه ایمان و توکل، دو ملاک صدق عبودیت‌اند که ادعای عبودیت با نداشتن آن دو، ادعایی کاذب است. خداوند در این آیه، تسلط شیطان را بر مؤمنین و متوکلین به خود نفی نموده است]. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۷- [مشرکین قریش به پیامبر (ص) می‌گفتند تو به‌جز افترا زدن کار دیگری نداری و تو مفتری (افترازن) هستی و علت آن این بود که می‌دیدند یک روز پیامبر (براساس آنچه از جانب خداوند به او وحی شده) انجام کاری را به اصحاب خود می‌فرماید و روزی دیگر ایشان را از آن نهی می‌کند و کاری دیگر که از آن آسان‌تر است را بر آنان روا می‌دارد، پس می‌گفتند این تغییر و تبدیل، از آن روست که محمد (ص) این سخن را از سوی خویش می‌گوید و دروغی است که خودش می‌سازد و او را متهم می‌کردند که از دروغ به خدا افترا بسته است چون عوض کردن حرف و تبدیل کردن یک آیه بعد از آن‌که آمده است، از ساخت پروردگار به دور است. خداوند می‌فرماید اکثر مشرکین (که پیامبر را متهم می‌کردند به اینکه مفتری است) حقیقت حال را نمی‌دانند و نمی‌فهمند که حکمت تبدیل و نسخ و یا اثبات آیه چیست و به زودی در جواب آن معلومشان می‌شود که احکام الهیه تابع مصالح بندگان است و پاره‌ای از این مصالح برحسب تغیر اوضاع و احوال و زمانها تبدل می‌پذیرد و در نتیجه، حکم خدا هم تغییر می‌کند و حکم دیگری که مصلحت تازه‌ای دارد نازل می‌شود. اما اینکه خداوند فرمود اکثر مشرکین حقیقت این امر را نمی‌دانند به این دلیل بود که تنها اقلیتی از آنان بودند که به این حقیقت وقوف داشتند، آن‌هم وقوف اجمالی اما آنها نیز به دلیل استکبار و عناد یا حق زیر بار نمی‌رفتند]. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).



۸- **أَسْطُقُتْسُ**: هر بسیطی که مرکب از آن ترکیب شود، مثل سنگ و گِل و آجر و چوپ که خانه یا قصر از آن مرکب شده و حروف، که کلام از آن ترکیب یافته، و در واقع به معنی «رکن» است. لفظی یونانی به معنی «اصل و ماده هر چیز» است. هم‌چنین منظور از آن استحکام و ثبات و قدرتمند بودن نیز هست که در اینجا (بیت ۱۸۴۲۸) به همین معنی است.

۹- این‌که خداوند در آیه ۱۰۲ می‌فرماید: «بگو این آیه را روح القدس از ناحیه پروردگارت نازل کرده»، برای آن است که بر کمال عنایت و رحمت خدا، نسبت به رسول (ص) دلالت کند. و تثبیت در جمله «لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا»، به معنای تحکیم ثبات و تأکید آن است به اینکه ثباتی بعد از ثبات دیگر بر آنان القاء کند و بگوید اینکه قرآن کریم مشتمل بر نسخ و تجدید حکم برحسب تجدّد مصالح است، باعث تثبیت کسانی است که ایمان آورده‌اند و ثباتی بر ثبات آنان می‌افزاید و مقصود از «مسلمین» در جمله «وَوَهَّدِيَّ وَبُشْرِي لِلْمُسْلِمِينَ»، کسانی‌اند که تسلیم حکم خداوند هستند و اعتراض و چون و چرایی ندارند، پس آیه ناسخ برای آنان ارائه طرق و بشارت بر سعادت و جنت است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

وَلَقَدْ نَعَلِمَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ

و ما کلاماً آگامیم که کافران (معاند) می‌گویند: آن‌کس که مطالب این قرآن را به رسول می‌آموزد بشری است، (مقصودشان تعلم نرسا یا عایش باعیش

الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ

یا غلام رومی یا سلمان فارسی بود) در صورتی که زبان آن‌کس که این قرآن را به او نسبت می‌دهند اعجمی (غیر فصیح) است و این قرآن به زبان عربی

مُبِينٌ ﴿١٠٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ

فصیح و روشن است (۱۰۳) البته آنان که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند پس از اتمام حجت کامل، خدا هرگز هدایتشان

اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ

نخواهد کرد و آنها را عذاب دردناک خواهد رسید. (۱۰۴) دروغ را آن کسانی به خدا می‌پندارند که

لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ

ایمان به آیات خدا ندارند و این کافران البته خود مردمی دروغگو بند. (۱۰۵)

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ

هر کس بعد از آنکه به خدا ایمان آورده باز کافر شد - نه آنکه به زبان از روی اجبار کافر شود

وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا

و دلش در ایمان ثابت باشد (مانند صبار یاسر) بلکه به اختیار کافر شد و با رشا و رغبت و هوای نفس، دلش آکنده به غلبت کفر گشت -

فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾

بر آنها خشم و غضب خدا و عذاب بزرگه دوزخ خواهد بود. (۱۰۶)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ

این غضب و عذاب بر آنها بدین سبب است که حیات (فانی) دنیا را بر حیات ابدی آخرت برگزیدند.

وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١٠٧﴾ وَأُولَئِكَ

و این که خدا هرگز کافران را هدایت نخواهد کرد. (۱۰۷)

همین ماهستند

الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَتْهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ

که خدا بر دلها و گوش و

چشمهایشان مهر

آفتاب زده است

وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٠٨﴾ لَا جُرْمَ أَنَّهُمْ فِي

اینها همان مردمانی که از

خدا و قیامت غافلند. (۱۰۸)

بی گمان آنان در

الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٠٩﴾

عالم آخرت بسیار زیانکارند. (۱۰۹)



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

در تو و گفتار تو از طعن و نؤم<sup>۱</sup> این زبان را آدمی چون خواندش می‌کند تعلیم اندر گفتگو که «لسان» آن‌که گردانید خود، مر فصاحت اندر آن گفتار نیست در فصاحت بر زبانها قاهر است چیست نسبت خاصه این گفتار و لب این سخن دانند خودنی جایز است آگه‌اند از جقد<sup>۴</sup> گویند این سخن نگسروند و نیستشان هم رهنما جهل بیش از هر عذاب است و هلاک

۱۸۴۴۱- ما بدانیم آنچه می‌گویند قوم<sup>۱۰۳</sup>  
 ۱۸۴۴۲- غیر از این نبود که آموزاندش  
 ۱۸۴۴۳- بوفکئیه<sup>۲</sup>، یعنی اینها را به او  
 ۱۸۴۴۴- قولشان را پس خدا فرمود رد  
 ۱۸۴۴۵- سوی او گفتار، او را «اعجمی» است  
 ۱۸۴۴۶- وین کلام تازی است و ظاهر است  
 ۱۸۴۴۷- قول پست اعجمی را بر عرب  
 ۱۸۴۴۸- که عرب زاتیان<sup>۳</sup> مثلش عاجز است  
 ۱۸۴۴۹- یعنی از بطلان حرف خویشان  
 ۱۸۴۵۰- آن کسانی که به آیات خدا<sup>۱۰۴</sup>  
 ۱۸۴۵۱- باشد ایشان را عذابی دردناک

۱۸۴۵۲- غیر از این نبود که بی‌علم و فسو	بر خدا بستند بهتان و دروغ
۱۸۴۵۳- آن کسان <sup>۱۰۵</sup> ی که به هرگز، نگروند	بر نشانهای خدا و کاذبانند <sup>۵</sup>
۱۸۴۵۴- بعد ایمان آن که شد کافر به حق <sup>۱۰۶</sup>	جز که بر اکراه دارندش فِرق
۱۸۴۵۵- قلب او باشد به ایمان «مطمئن»	هم بر آن جان آفرین، جان، مطمئن
۱۸۴۵۶- لیک آرد حرف کفر اندر زبان	می نباشد بهر ایمانش زیان
۱۸۴۵۷- کرده حفظ جان به قولی ناصواب	زین به است از هم نسماید اجتاب
۱۸۴۵۸- لیک بگشاید به کفر از سینه کس	بهر او خشم است از حق هر نفس
۱۸۴۵۹- آب خواری‌ها روان در نهر اوست	هم عذابی بس بزرگ از بهر اوست <sup>۶</sup>
۱۸۴۶۰- اینست <sup>۱۰۷</sup> بهر آنکه می‌دارند دوست	ایسن حیات دنیوی از مغز و پوست
۱۸۴۶۱- زنده بودن را به دارِ آخرت	می‌دهد ترجیح و هم بر مسغرت
۱۸۴۶۲- راه نسماید خدا بر کافران	که به خود بستند راه فهم جان
۱۸۴۶۳- این گروه اند آن کسان که حق نهاد <sup>۱۰۸</sup>	مُهرشان بر گوش و چشم و هم قواد <sup>۸</sup>
۱۸۴۶۴- غافلانند آن گروه الحق چنان <sup>۱۰۹</sup>	که به عقبی نیستشان غیر از زیان <sup>۹</sup>



۱- نَوْم: سرزنش، ملامت.

۲- بُوْفُكِيَه: ابوفکیه، غلام صفوان بن امیه بود و در مکه مسلمان شد و مشرکین او را آزار و شکنجه می‌کردند. ابوبکر او را از صفوان خرید و آزاد کرد. او در هجرت ثانیه به حبشه رفت و با پیامبر(ص) به مدینه مهاجرت کرد و پیش از غزای بدر وفات یافت. (مشرکین به پیامبر افترا می‌بستند که بشری به او درس می‌دهد و ادعایی که مبنی بر وحی بودن گفته‌هایش می‌کند صحیح نیست و آنچه را از آن مرد فرامی‌گیرد از روی افترا به خدا نسبت می‌دهد و در این مورد نام افراد مختلفی ذکر شده است، از جمله: «ابوفکیه»، «یسار» که غلام رومی پیامبر بود، «جبر»، «یعیش»، «سلمان فارسی».

۳- اِتِیَان: مانند چیزی را آوردن.

۴- حَقْد: کینه.

۵- مفهوم بیت ۱۸۴۵۳ ← کسانی که ایمان به آیات خدا ندارند و به آن کفر می‌ورزند به خدا افتراء می‌بندند و آنان دروغ‌گویان‌اند که دائماً بر دروغ‌گویی خود استمرار دارند. اما کسی مثل رسول (ص) که مؤمن به آیات خداست، هرگز به خدا دروغ نمی‌بندد و اصلاً دروغ نمی‌گوید.

۶- ابیات ۱۸۴۵۴ تا آخر ۱۸۴۵۹، به این نکته اشاره دارد (و مفهوم آیه ۱۰۶ را می‌رساند) که کسانی افتراء دروغ را می‌بندند که بعد از ایمانشان کافر شده باشند مگر آن کسی که از روی اجبار و اکراه کلمه کفر را گفته و به آن تظاهر کرده باشد، اما دلش به ایمان به خداوند مطمئن باشد و از بهر حفظ جان قوی ناصواب بر زبان رانده (هر چند که اجتناب نمودن از این کار بهتر است)؛ اما کسی که سینه خود را برای کفر گشاده کرده و آن را پذیرفته و به آن خشنود شده و آن را در خود جای داده مورد خشم و غضب خداست و عذاب الهی برای او آماده شده است.

گفته‌اند این آیه در شأن عمّار یاسر نازل شده که مشرکان قریش او و مادر و پدرش را شکنجه می‌کردند تا مگر از دین اسلام باز گردد و عمّار را در چاهی می‌کردند و عذاب می‌دادند تا سرانجام عمّار به رسول خدا (ص) دشنام داد و خدایان مشرکین را تمجید کرد تا رهایش کردند، سپس عمّار به حضور پیامبر (ص) شرفیاب شد و پیامبر از او در مورد آنچه بر او گذشت سؤال نمود. پیامبر در حالی که اشک‌های عمّار را پاک می‌کرد فرمود: اگر بار دیگر هم در چنین وضعی قرار گرفتی همین عمل را انجام بده، و در این باره آیه «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» نازل شد. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۷- اینشت: اشاره به عذابی است که در آیه ۱۰۶ ذکر شده است (این عذاب که به آنان که دلشان آکنده از کفر شده نازل می‌شود از برای آن است که حیات دنیوی را بر حیات ابدی برگزیده‌اند).

۸- قُوَاد: دل، قلب.

۹- مفهوم بیت ۱۸۴۶۴ ← لاجرم ایشان در آخرت همان زیان‌کاران‌اند، چون رأس المال و سرمایه خود را در دنیا ضایع کردند و بی‌زاد و توشه شدند، دیگر چیزی ندارند که در آن جهان با آن زندگی کنند.

# ثُمَّ اتَّ رَبَّكَ

آن گاه محققاً خدا

لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا

بر مؤمنانی که از شهر و دیار خود چون به شر و فتنه گداز مبتلا شدند تا گریز هجرت کردند و در راه دین جهاد

وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١١٠﴾

و صبر بسیار نمودند، آری خدا از این پس بر آنها سزا آمرزنده و مهربان خواهد بود. (۱۱۰)

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ

نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١١١﴾ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا

بِجَزَاءِ صِلَىٰ أُوكَالِمَا لَا يَرْسَلُونَ و بر آنها سزا نمی کند. (۱۱۱) و خدا بر شما حکایت کرد و مثل آورد

قَرِيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا

مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ

الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١١٢﴾ وَلَقَدْ

جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَاكْذَبُوهُ فَاخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ

ظَالِمُونَ ﴿١١٣﴾ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا

وَأَشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ أِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا

أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ

اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٥﴾ وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ السُّنْتِكُمْ

خدا بر شما بدگان آنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که به نام غیر خدا ذبح کنند حرام گردانید، و اگر کسی مضطرب و ناچار شود بی آنکه قصد تجاوز از اندازه و تعدی (از اندازه) نماید یا از همین حرامها به قدر ضرورت تناول کند (البته و شما نباید از پیش خود خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۱۵)

الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِيَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

به دروغ چیزی را حلال و چیزی را حرام گویند و به خدا نسبت دهید تا بر خدا دروغ بکشند.

إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿١١٦﴾ مَتَاعٌ قَلِيلٌ

که آنان که بر خدا دروغ بکشند هرگز روی رستگاری نخواهند دید. (۱۱۶) آنچه از این طریق به دست آورند) متاعی بسیار کم است

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١٧﴾

و اور آفرت) عذابی دردناک خواهند داشت. (۱۱۷)

- ۱۱۰- پس کسانی را مر آن پروردگار  
 ۱۸۴۶۵- بعد زحمت‌ها و هم رنج زیاد  
 ۱۸۴۶۶- صبر بنمودند در آن هر دو بیم  
 ۱۸۴۶۷- اندر آن روزی که هر نفسی جدل  
 ۱۱۱-  
 ۱۸۴۶۸- می‌شود داده به هر نفسی تمام  
 ۱۸۴۶۹- خود ستم‌دیده نگردند و زبون  
 ۱۸۴۷۰- زد خداوندت مثل و آن است این  
 ۱۱۲-  
 ۱۸۴۷۱- ایمن و آسوده از کسل زیان  
 ۱۸۴۷۲- پس به نعمت‌های حق کافر شدند  
 ۱۸۴۷۳- پس چشاند از لباس خوف و جوع  
 ۱۸۴۷۴- ز آن چه کردند از ره نابخردی  
 ۱۱۳-  
 ۱۸۴۷۵- آمد ایشان را هم از ایشان «رسول»  
 ۱۸۴۷۶- پس فراگرفت ایشان را عذاب  
 ۱۱۴-  
 ۱۸۴۷۷- پس خورد ای مؤمنان از آنچه حق  
 ۱۸۴۷۸- پس حلال و طیب و پاک و نکو  
 ۱۸۴۷۹- شکسر منعم واجب آمد در عطا  
 ۱۱۵-  
 ۱۸۴۸۰- غیر از این نبود که می‌باشد حرام  
 ۱۸۴۸۱- «ما أهل» هم «لِغَيْرِ اللَّهِ بِه»  
 ۱۸۴۸۲- «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ» «لَا» «و» «عَاد»  
 ۱۸۴۸۳-  
 ۵
- کهه نمودستند هجرت از دیار  
 آمدند از مال و جان پس بر جهاد  
 زمین سسپس ربت غفور است و «رحیم»  
 می‌کند با خود ز نقصان عمل  
 بر جزای هر چه کرده است او به نام  
 روز و انفسا «وَهُمْ لَا يُظَلُّونَ»  
 مردمی که بوده معمور و متین  
 رزقشان آمد فراخ از هر مکان  
 زایستی بر فسق و کفران آمدند  
 حق مر ایشان را به هنگام وقوع  
 فسق و عصیان ناسپاسی و بدی  
 پس به تکذیبش شدند از ناقبول  
 چون ستم کردند بر خود بی حساب  
 داده روزی بر شما از هر نسق  
 شکر باید پس به نعمت‌های او  
 مسمی پرستید ار کسه او را خسود شما  
 خون و هم مردار و خنزیر آن تمام  
 بر شما خود تا نماند مشته  
 یعنی الا مضطر از حد، نی زیاد

۱۸۴۸۴- پس حق آمرزنده است و مهربان	جُرمِ اَکْلِی <sup>۶</sup> مَیْتَه <sup>۷</sup> را بخشد از آن
۱۸۴۸۵- در دوم سوره <sup>۸</sup> بیان شد در مقام	شرح و تفصیل اندر این باب از تمام
۱۸۴۸۶- می‌مگوید آنچه وصف اندر کلام <sup>۱۱۶</sup>	می‌کنید این، کاین حلال است این حرام <sup>۹</sup>
۱۸۴۸۷- کذب تا بندید بر پروردگار	و آن که بنده نیست هرگز رستگار
۱۸۴۸۸- آن متاعی اندک آمد از جهان <sup>۱۱۷</sup>	هستشان لیکن عذاب‌ی بس گران



۱- بعضی مفسران گفته‌اند آیه ۱۱۰ نیز در شأن مستضعفان یعنی عمّار یاسر و اصحاب اوست که پس از آن‌که مشرکان ایشان را تعذیب کردند با پیامبر(ص) هجرت نمودند و در جهاد کوشیدند و صبر کردند.

۲- رجوع شود به معنی آیه ۱۱۱

۳- [بعضی آیه ۱۱۲ را آیه‌ای کلی دانسته‌اند که خداوند در آن قریه‌ای آباد را مثال می‌زند که مردمش کفران نعمت نمودند و پیامبری را که خدا برایشان فرستاده تکذیب کردند و دچار عذاب الهی می‌شوند و گفته‌اند هدف از آوردن این مثال، زمینه چینی برای بیان حلال و حرام‌هایی است که بعداً ذکر می‌شود. اما بعضی هم گفته‌اند آیه مزبور کلی نیست بلکه حکایت حال خصوص شهر مکه است که خدا اهلش را مدت هفت سال به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد زیرا کفران نعمت نمودند و پیامبر(ص) را تکذیب کردند و به نفرین پیامبر(ص) قافله‌هایشان مورد غارت قرار می‌گرفت و به غضب خدا دچار می‌شد و در آن هفت سال، غذای آنان مردار، و عِلْهَز (خون خشک که پشم شتر در آن کوبیده و در قحط سالی‌ها خورده می‌شد) بود. در تفسیر قمی، از امام(ع) نقل شده که فرمود: این آیه درباره قومی نازل شد که نه‌ری داشتند به نام نهر ثرثار و بلادشان به خاطر داشتن آن، سبز و خرم و پردرآمد بود، به طوری که آنان با خمیر نان، خود را تطهیر می‌کردند و می‌گفتند خمیر نرم‌تر است و بدن را اذیت نمی‌کند. همین کفران نعمت خدا باعث شد که خدا نهر ثرثار را خشکانید و خشکسالی کارشان را به جایی رساند که همان خمیر خشکیده‌ها را جمع‌آوری کردند و خوردند و بلکه بر سر تقسیم آن دعوا به راه انداختند.

کلمه «أذاقة» (چشاندن) در آیه ۱۱۲، استعاره است برای رساندن «کمی از عذاب» و چشاندن گرسنگی و ترس، مشعر بر این است که خدایی که این دو را می‌چشاند، قادر است بر دو چندان کردن و زیاد کردن آن. آن‌گاه «لباس» را به گرسنگی و ترس اضافه نموده و فرمود خدا به آن قریه لباس ترس و گرسنگی را چشانید، و این تعبیر دلالت دارد بر «احاطه»، یعنی همان‌طور که لباس بر بدن احاطه دارد، گرسنگی و ترس نیز توسط خدا به آنان چشانیده شد و از هر سو برایشان احاطه یافت و این پاداش نافرمانی و عصیان و ناسپاسی بود که کردند. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).

۴- [آیه ۱۱۵ سوره نحل، به طوری که بعضی از مفسرین گفته‌اند دلالت دارد بر انحصار محرمات در همین چهار مورد یعنی «مردار» (مَيْتَه)؛ «خون» (نَم)؛ «گوشت خوک» (لَحْمِ الْخَنَازِيرِ) و «آنچه که برای غیر خدا ذبح شود» (مَا أَهْلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ). اما با مراجعه به سنت به دست می‌آید که محرمات دیگری غیر از این چهار حرام که اصل در محرمات‌اند نیز هست که رسول (ص) به امر خداوند که فرمود: آنچه رسول به شما دستور داد عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی نمود ترک کنید، بیان نموده است.

مفاد این آیه با چند عبارت مختلف در سوره‌های بقره، مائده و انعام نیز آمده است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).

۵- «پس، از همین حرام‌ها، هر که ناچار شود، بدون زیاده روی و تجاوز» (می‌تواند بخورد و خدا آمرزنده و مهربان است). (به معنی آیه ۱۱۵ و نیز توضیح شماره ۴ همین زیرنویس مراجعه فرمایید).

۶- أَكَلْ: خوردن.

۷- مَيْتَه: مردار.

۸- اشاره است به سوره مبارکه بقره (آیات ۱۷۲ و ۱۷۳)؛ و ابیات ۳۲۰۷ تا آخر ۳۲۱۸

۹- مراد، نهی از «بدعت» در دین است، یعنی به خواست خود، چیزی را حلال و حرام را داخل دین نکنید و چیزی که از دین نباشد و به وسیله وحی نرسیده باشد در بین جامعه باب نکنید، چرا که این کار، افتراء به خداست و عملی حرام است.



وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ

و ما همان چیزها که بر تو پیش از این شرح کردیم از مردار و خون و خستر بر و ذبیحه به نام

مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٨﴾

غیر خدا، بر یهودیان حرام کردیم، و ما بر آنان ستم نکردیم لیکن آنها خود بر نفس خویش ستم می‌کردند (که احلال خدا را حرام کردند) (۱۱۸)

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ

پس هم خدا بر آنان که از روی جهالت و نادانی عمل زشتی انجام داده و سپس به درگاه او

بَعْدَ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٩﴾

توبه کرده و افساد آن عمل زشت را اصلاح کند، بعد از توبه خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۱۹)

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

همانا ابراهیم (خلیل) الهی مطیع و فرمانبردار و یکتاپرست بود و هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد. (۱۲۰)

شَاكِرًا لِأَنْعَمَ إِلَهًا وَهُدًى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٢٠﴾

همیشه شکرگزار نعمتهای خدا بود که خدا او را راه رسالت بر گزید و به راه مستقیم هدایت فرمود. (۱۲۰)

وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٢١﴾

و او را در دنیا نیکویی (و سعادت) عطا کردیم و در آخرت از صالحان و نیکان خواهد بود. (۱۲۱)

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ

آن گاه بر تو وحی کردیم که (در دعوت به خدا برستی و توحید و سبط معارف الهی) آیین ابراهیم را تعقیب کن که پاک و یکتاپرست بود و هرگز

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٢﴾ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ

به خدای یکتا شرک نیاورد. (۱۲۲) (حکم حرمت) روز شنبه تنها بر یهود که در آن راه اختلاف پیسودند (و حرمتش نگاه داشتند)

اُخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا

مقرر گردید، و خدای توابی روز قیامت در آنچه (خلق) در آن اختلاف و نزاع برپا می‌کردند

كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٢٣﴾

حکم خواهد کرد. (۱۲۳)

شد حرام از ما همانا در حدود<sup>۱</sup>  
رفت در «أنعام»<sup>۲</sup> شرح آن به کیش  
لیک ظلم ایشان به خود کردند هم  
کرده‌اند ایشان به جهل و اشتباه

۱۸۴۸۹- بر کسانی که شدند ایشان یهود  
۱۸۴۹۰- آنچه قصه بر تو کردیم آن ز پیش  
۱۸۴۹۱- ما نکردیم ایچ بر ایشان ستم  
۱۸۴۹۲- پس خداوندت کسانی که گناه

باشد اندر حال آمرزنده او  
 قَسَانِتًا لِّلَّهِ حَسَنِيًّا» <sup>۲</sup> مِلَّةً  
 جامع هر فضل و اوصافی نکو  
 جز که در اشخاص بسیار از عباد  
 مؤمنی جزوی نبُد در روزگار <sup>۵</sup>  
 هم به توحید و به ایمان ملتئی  
 معترف بودندش از عالی و پست  
 اندر ادیان کرده شایع، ملتش  
 بل موحد بود و کامل در یسین  
 کرده بود انعام بر وی از کمال  
 بر صراطِ حق و راه «مستقیم» <sup>۶</sup>  
 هم بسود در آخرت از صالحین  
 پیروی کن کیش «ابراهیم» را  
 هم نبذ مشرک، بُدش دینِ حنیف  
 احترام شنبه <sup>۸</sup> و آن مفروض بُد  
 در وی اندر حیله یا صید گزاف  
 حکم در آن اختلاف و آن ستیز

۱۸۴۹۳- «تُمْ تَأْتُوا» «بَعْدَ ذَلِكَ وَأَضَلُّوا» <sup>۳</sup>  
 ۱۸۴۹۴- «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» <sup>۱۲۰۳</sup>  
 ۱۸۴۹۵- امت اعنی بوده ابراهیم، او  
 ۱۸۴۹۶- جمع در یک تن نشد آن فضل و داد  
 ۱۸۴۹۷- پیش از آن یا کافکنند او را به نار  
 ۱۸۴۹۸- می توان خواندش به تنها، امتی  
 ۱۸۴۹۹- یا چو ترسا و یهود و بت پرست  
 ۱۸۵۰۰- حق تعالی خوانده زآن رو امتش  
 ۱۸۵۰۱- می نبود او بر خدا از مشرکین  
 ۱۸۵۰۲- «شاکر» نعمت بُد آنچه ذوالجلال <sup>۱۲۱</sup>  
 ۱۸۵۰۳- بر گزید و ره نمودش بی زبیم  
 ۱۸۵۰۴- نیکی اش <sup>۱۲۲</sup> دادیم در دنیا بدین  
 ۱۸۵۰۵- پس به سویت وحی فرمودیم ما <sup>۱۲۳</sup>  
 ۱۸۵۰۶- که بُد او مایل ز ادیان سخیف  
 ۱۸۵۰۷- غیر از این نبود که گردانیده شد <sup>۱۲۴</sup>  
 ۱۸۵۰۸- بر کسانی که نمودند اختلاف <sup>۹</sup>  
 ۱۸۵۰۹- پیشان ربت کند در رستخیز



۱- آیه ۱۱۸، جواب به این سوال مقدر است که حال که محرمات از خوردنیها منحصر به چهار مورد نامبرده شده است پس این همه حرامها که قبلاً بر بنی اسرائیل حرام شده بود چیست و آیا این، ظلم بر آنها نبوده است؟، لذا خداوند می فرماید که اگر ما اینها را قبلاً بر بنی اسرائیل حرام کرده بودیم، به آنان ظلم نکردیم، بلکه آنها خودشان به خود ظلم نمودند و به کیفر ظلمشان بعضی چیزها را بر آنان حرام کردیم.

۲- اشاره است به سوره مبارکه انعام. (آیه ۱۴۶، ابیات ۱۰۴۸۷ تا آخر ۱۰۵۱۱).

۳- رجوع شود به معنی آیه ۱۱۹

۴- آیه ۱۲۰ و آیه بعدی آن، متصل است به آیات حصر محرمات در چهارمورد و حلال کردن غیر آن و به عبارت دیگر این آیه تا آخر چهار آیه بعدش به منزله تفصیل مطالب قبل است و مانند این است که خداوند می‌فرماید که این حال ملت و کیش موسی بود که در آن پاره‌ای از طیبات را بر بنی اسرائیل حرام کردیم و اما این کیش و مذهب که ما به تو (ای محمد) نازل کردیم، ملتی است که ابتدا به ابراهیم دادیم و او را برگزیدیم و به سوی صراط مستقیم هدایتش نمودیم و با آن ملت، دنیا و آخرتش را اصلاح کردیم. این ملت، ملتی است معتدل و جاری بر طبق فطرت که تنها طیبات، در آن حلال و تنها خبائث در آن حرام شده و با به‌کار بستن آن، خیراتی که ابراهیم به دست آورد به دست می‌آید.

منظور از «امّۀ» در آیه ۱۲۰، چنان‌که «راغب» گفته، قائم مقام جماعت، در عبادت از امّۀ، در اینجا، امامی است که به او اقتدا می‌شود و بعضی هم گفته‌اند ابراهیم، امّتی بوده که تا مدّتی فقط یک فرد داشته و آن هم خودش بوده، چون تا مدّتی غیر از او فرد دیگری موحد نبوده است. و گفته‌اند ابراهیم (ع) پیشوای شریعت و مقتدای خلقت بود و خداوند از این نظر او را «امّت» خواند که در وی خصلت‌های خیر بسیار مجتمع بود، یعنی او، به جای امّتی است و چندان طاعت و عبادت و خصال خیر که در امّتی جمع شود، در وی تنها جمع بود.

کلمه «قانت» از قنوت است که به معنی اطاعت و عبادت و یا دوام در آن دو است، و کلمه «حنیف» از حنف است که به معنی میل از دو طرف افراط و تفریط، به طرف وسط و اعتدال و نیز به معنی مستقیم به طرف حق است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر). [آدم (ع) هنوز در کتم عدم بود که ربّ العزّه رقم خلت (دوستی) به آن مهتر فروکشید و آتش شوق خود در باطن وی نهاد و جمال عشق لم یزل روی به وی آورد: «و لقد آتینا ابراهیم رُشده من قبل»، پس چون در وجود آمد آن روز که در آن صحرای تحیر ایستاده، دل به بهر سرمدیت افروخته و جان از شراب نیستی، مست گشته، در آن وقت صیوح عاشقان وهای و هوی مستان و عربده بی‌دلان، از سرِ خمارِ شراب نیستی، به زبان بی‌خودی در هر چه نظاره کرد، می‌گفت: «هَذَا رَبِّي»، خود را دید در شهود جلال و جمال حق مستهلک شده، و ز بود خلق و بود خود، بی‌خبر گشته، لاجرم ربّ العزّه در نواخت وی بیفزود و او را یک امّت شمرد و

گفت: «إِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا». ابراهیم(ع) گفت: خداوندا، همه تو بودی و همه تویی، پس الله تعالی گفت: «أُمَّةً»، خود تویی و جمع همه تویی و بس، آری: «مَنْ كَانَ لِلَّهِ، كَانَ اللَّهُ لَهُ»- (از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۵- از امام صادق(ع) نقل شده که می فرمود: روزگاری بود که در تمام زمین جز یک نفر خدا را پرستش نمی کرد و اگر غیر او فرد دیگری بود، خداوند در آیه «إِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً.....» او را هم اضافه می کرد، پس از مدتی خدا او را با پدید آوردن اسماعیل و اسحق مانوس نمود و آنان سه نفر شدند.

۶- ابراهیم(ع): شکر نعمت گزارد، چون ولی نعمت را شناخت، حکم را بی اعتراض قبول کرد و به هر چه پیش آمد بی کراهیت رضا داد، راه بندگی بدید و در بندگی، راست رفت، دانست که آن راه نه بخود دید، که نمودند، و نه به جهد بندگی به آن رسید، که رسانیدند.

پیر طریقت گفت: الهی دانی به چه شادم؟ به آن که نه به خویشتن به تو افتادم، الهی تو خواستی، نه من خواستم، دوست بر بالین دیدم چو از خواب برخاستم]. (از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۷- «حَسَنَةٌ» (در آیه ۱۲۲) به معنی نیکی است و منظور از آن، معیشت نیکوست. و ابراهیم(ع) دارای ثروتی فراوان و مروتی عظیم بوده است و اینکه ابراهیم(ع) را به صفات نامبرده توصیف فرموده اشاره به این است که این صفات، آثار نیک این دین حنیف است.

۸- «سَبْتٌ» (در آیه ۱۲۴): در اصل به معنای قطع نمودن است. بعضی گفته اند خداوند روز «شنبه» را بدین جهت سبت خوانده که خلقت آسمان ها و زمین را روز یک شنبه شروع نموده و خلقت آنها شش روز به طول انجامیده و روز هفتم که همان شنبه می شود عمل خود را قطع نموده و بدین جهت روز شنبه را سبت نام نهاده است. منظور از «إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ» در این آیه آن است که بفهماند که خدا در هر هفته، یک روز را برای بنی اسرائیل تعطیل قرار داد تا از کار دست بکشند و به عبادت پروردگار بپردازند و آن روز شنبه است اما تعطیلی این روز در یهود به منظور آسایش آنان نبود بلکه ابتلا و امتحانی بود برای آنان و لذا می بینیم که بالاخره تشریح این حکم، منجر به لعنت طایفه ای از ایشان و مسخ شدن طایفه دیگرشان شد که در سوره بقره (آیات ۶۵ و ۶۶) و سوره نساء (آیه ۴۷) به آن اشاره شده است. (از جلد

دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر). (به ابیات ۱۱۴۸ تا آخر ۱۱۹۶ و توضیح مربوط به آن مراجعه شود).

۹- مناسب‌تر این است که بگوییم منظور از جمله «أَخْتَلَفُوا فِيهِ» (در آیه ۱۲۴): اختلاف در «سبب» بعد از تشریح آن باشد، چه، بنی اسرائیل درباره آن اختلاف نمودند، عده‌ای تشریح آن را پذیرفتند و عده‌ای رد کردند، و دسته سوم حيله به کار بردند که در سوره بقره و نساء و اعراف به حيله آنان و داستانشان اشاره شده است؛ نه این‌که مراد به اختلافشان در آن، قبل از تشریح در آن باشد، چنان‌چه در بعضی روایات آمده که اول پیشنهاد شد که در هر هفته یک روز برای عبادت تعطیل کنند، آن‌گاه آن روز را جمعه قرار دادند و به همین خاطر اختلاف در گرفت و به خاطر رفع اختلاف، شنبه را قرار دادند. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ

(ای رسول ما خلق را به حکمت (و برهان)

وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ

هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو اعلم بالمهتدين

۱۲۵

هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو اعلم بالمهتدين

(عاقبت حال) کسانی را که از راه او گمراه شده و آنان را که هدایت یافته‌اند بهتر می‌داند. (۱۲۵)

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوِّبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ

لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

۱۲۷

محفظاً خدا یار و یاور متقیان و نیکوکاران عالم است. (۱۲۷)

مردمان را با دلیلی استوار	۱۸۵۱۰- خوان به سوی راه آن پروردگار <sup>۱۲۵</sup>
امر حق را ثابت اندر حق کند	۱۸۵۱۱- حجتی کآن شبیه را زایل کند
کن به وجهی نیک با ایشان جدل <sup>۱</sup>	۱۸۵۱۲- پند ده با نیکویی در هر عمل
همچنین بر مُهتدون <sup>۲</sup> او ابصر است <sup>۳</sup>	۱۸۵۱۳- رَبِّ تَوْبِ بِرِ گمراهان داناتر است
بَسْعِدِ کشتن در اُحد از کینه ها	۱۸۵۱۴- مشرکان کردند مُثله <sup>۴</sup> حمزه را
مُثله هم زایشان کنم هفتاد تن	۱۸۵۱۵- چون شنید این، گفت پیغمبر که من
«مِثْلِي» «مَاعَوْقِبْتُمْ» <sup>۵</sup> آرید آن پدید	۱۸۵۱۶- آمد آیت که عقوبت گر کنید <sup>۱۲۶</sup>
کرد باید مُثله یک تن، نی فزون	۱۸۵۱۷- یک نفر کردند یعنی مُثله چون
صبر کن توفیق صبر در خور است	۱۸۵۱۸- صابران را لیک صبر اولی تر است <sup>۱۲۷</sup>
می مشو غمگین بر ایشان زآن بلا	۱۸۵۱۹- و آن نباشد جز به توفیقِ خدا
حق بود با متقین بر متصل <sup>۶</sup>	۱۸۵۲۰- هم مباش از مکر ایشان تنگدل <sup>۱۲۸</sup>
که به توحیدند و ایمان بر نصوص <sup>۷</sup>	۱۸۵۲۱- و آن نکوکاران زاریاب خلوص
رَبِّنَا سَلِّمْ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ <sup>۱۰</sup>	۱۸۵۲۲- مؤمنین و متقین <sup>۸</sup> و محسین <sup>۹</sup>



۱- [خداوند در آیه ۱۲۵، رسول گرامی را مأمور فرموده که به یکی از این سه طریق مردم را به اسلام دعوت کند: با «حکمت» که به معنی رسیدن به حق به وسیله علم و عقل و با دلایل استوار است که شبیه را از بین می برد و امر حق را به اثبات می رساند؛ با «موعظه» که به این معناست که کارهای نیک طوری پند داده و یادآوری شوند که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند و در نتیجه، تسلیم شود؛ و «جدال» یعنی گرفتن آنچه را که خصم، خودش به تنهایی یا همراه با همه مردم قبول دارند و رد نمودن دعوایش، به وسیله همان جدال دلیلی است که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آنچه بر سر آن با ما نزاع می کند به کار رود. در این آیه، خداوند موعظه را به قید «حسنه» و جدال را هم به قید «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» مقید نموده و این، دلالت دارد بر اینکه بعضی از موعظه ها حسنه نیستند و بعضی از جدال ها، حسن (نیکو) و بعضی دیگر احسن (نیکوتر) اند و بعضی دیگر اصلاً حسن ندارند.

از امام صادق (ع) روایت است که در ذیل آیه مزبور فرمود: به قرآن که ظاهر این روایت این است که تفسیر جمله «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» باشد و حاصلش این می‌شود که جدال احسن را باید از قرآن آموخت که ادب خدا در آن نشان داده شده است.

و «جدال» بیشتر از موعظه احتیاج به «حسن» دارد، به همین جهت خداوند موعظه را مقید کرد به «حسن» (نیکو) ولی جدال را مقید فرمود به «احسن» (نیکوتر). و گفته‌اند منظور از «حکمت»، «سنت پیامبر» و منظور از «موعظه حسنه»، «قرآن» و پندهایی است که از امر و نهی و حلال و حرام و عبرت‌ها در آن ذکر شده است. عده‌ای نیز منظور از حکمت را «تفسیر قرآن» و نیز «نبوت» دانسته‌اند. بعضی گفته‌اند آیه «وَجَانَلَهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» پیش از آیه قتال بوده و بعد از نزول آیه قتال منسوخ شده است. (از جلد دوازدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).

۲- مَهْتَدُونَ: هدایت یافتگان.

۳- در جلد پنجم کشف الاسرار و عده‌الابرار آمده است: «... دعوت به راه خدای تعالی دیگر است و دعوت به خدا، دیگر. آن را واسطه در میان است، و این را حق ترجمان است. آنچه به واسطه گفت، نتیجه آن «طاعت» است و ترک مخالفت، و آنچه بی‌واسطه گفت، ثمره آن «تفرید» است و ترک تدبیر. تفرید، یگانه کردن همت است هم در ذکر، و هم در نظر؛ در ذکر آن است که در یاد وی، جز وی نخواهی و در ذکر وی، جز از وی به بیم نباشی، و در نظر آن است که به هر که نگری او را بینی و به هیچ‌کس جز وی سر فرو نیاری، و سر این سخن آن است که آنجا که واسطه «سبیل» در میان آورد از نام‌های خود: «رَبِّ» گفت زیرا که نصیب عامه خلق در آن است و این است معنی تربیت و آنجا که بی‌واسطه «سبیل» است، «اللَّهُ» گفت، از نصیب خلق تهی و به جلال لم یزل مستغنی. ای جوانمرد، اگر نه برای انس جان عاشقان بودی این جلوه گری جمال نام الله تعالی با استغناء جلال و عزت خود بر جان و دل عاشقان چرا بودی؟ ورنه برای مرهم درد دل سوختگان و رحمت بر ضعف بیچارگان بودی، «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» چرا گفتی؟ آری، می‌خواند و دعوت می‌کند تا خود که سزای آن بود که منادی حق را به جان و دل بپذیرد و پاسخ کند؟... و خداوند جل جلاله می‌فرماید که گوهر نهاد

عارفان می بینم، طینت صفات منکران می دانم، فردا هر کس را به سزا و جزای خود رسانم و به محلّ و منزل خود فرود آرم...].

۴- مثله کردن: بریدن گوش و بینی یا چیزی از اعضای بدن کسی.

۵- معنی آیه ۱۲۶، این است که خداوند می فرماید: اگر خواستید کفار را به خاطر اینکه شما را عقاب کردند، عقاب کنید، رعایت انصاف را بکنید و همان طور که آنها شما را عقاب کرده اند عقابشان کنید، نه بیشتر.

۶- در جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار آمده است: [این آیت (آیه ۱۲۸ سوره نحل)؛ از جوامع قرآن است، هر چه نواخت الله تعالی است، مر بنده را در دو جهان، از مثوبات و مکرمات در زیر این است که گفت: «إِنَّ اللَّهَ مَعٌ»، و هر چه انواع خدمت است و فنون طاعت و اصول عبادت که بنده کند، الله تعالی را همه در تحت این شود که: «اتَّقُوا»، و هر چه حقوق خلق است بر یکدیگر، در فنون معاملات، همه در زیر این است که: «مُحْسِنُونَ»، متقیان و محسنان به حقیقت ایشان اند که از خاک قدم ایشان، بوی نسیم محبت آید، اشک دیده شان اگر بر زمین افتد، نرگس ارادت شکفتد، اگر تجلی وقت ایشان بر سنگ آید، عقیق گردد و اگر بر آب افتد، رَحِیق (شراب خالص و بی غش) شود، و اگر آتش شوق ایشان زبانه زند، عالم بسوزد، و اگر نور معرفت ایشان، اشراقی کند، گیتی بی فروزد در شهرهاشان مقام نبود، با مردمانشان آرام نبود، عالم را در سال دو عید بود، ایشان را هر نفسی، عیدی بود، عید عام از دیدن ماه بود، عید ایشان بر مشاهده الله بود، عید عام، از گردش سال بود، عید ایشان به افضال ذوالجلال بود، آن ماهرویان فردوس و حوران بهشت، از هزاران سال باز در آن بازار گرم، منتظر ایستاده اند تا کی بود که رکاب دولت این متقیان و محسنان، به علیین رسانند و ایشان به طفیل اینان قدم در آن موکب دولت نهند که: «فِي مَقْعَدٍ صَدِيقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ».

۷- نصوص: (جمع نصّ): سخنان و کلام معتبر و صریح و آشکار. (اشاره به کلام خداوند است).

۸- متّقین: پرهیزگاران.

۹- محسنین: نیکوکاران.

۱۰- پروردگارا بر تمامی آنان درود فرست.





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نہست چیزی هیچ اندر جستجو      جز کہ در تسبیح و در تحمید او  
لیک خود تسبیح ایشان را شما      در نمی باید از جہل و عَمی  
او تعالی، بردبار است و غفور      زین تغافل، زین تساہل، زین قصور  
نہست شہمی کز زبان خلقتش      ناطق او نبود بہ حمدِ حضرتش  
ہستی اش یعنی دلیل موجد است      گو بہ ذات خویش فرد و واحد است  
گر کہ ہدی گوش جان از التفات      ہشوی تسبیح او از ممکنات



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## ﴿ نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ اسراء ﴾

• سورهٔ اسراء ۱۱۱ آیه، ۱۹۲۳ کلمه و ۶۰۴۶ حرف دارد.

• این سوره، به شهادت مضامین آیاتش، مکی است، ولی به طوری که روح المعانی نقل نموده بعضی مفسرین دو آیه آن [یعنی آیه «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ» (آیه ۷۳) و آیه «وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ...» (آیه ۷۶)] را مدنی دانسته‌اند و بعضی دیگر این دو آیه و نیز آیه «وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ...» (آیه ۶۰) و آیه «وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ...» (آیه ۸۰) را مدنی گفته‌اند.

و از دیگران نیز آیات دیگری به عنوان این که مدنی است ذکر شده ولی در مضامین آیات هیچ دلیلی بر اینکه در مدینه نازل شده باشد دیده نمی‌شود و احکامی هم که در این آیات است احکامی نیست که نزولش اختصاص به مدینه داشته باشد، چون نظایر آن در سوره‌های مکی نیز دیده می‌شود، مانند سورهٔ انعام و اعراف.

• سورهٔ اسری، هدفی را که دارد یعنی تسبیح خدای تعالی با اشاره به داستان معراج رسول خدا (ص) شروع نموده و سیر او را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی (بیت المقدس) که داود سلیمان (ع) برای بنی اسرائیل بنا نمودند و خدا آن را خانهٔ مقدس ایشان قرار داده، خاطر نشان ساخته است. آن‌گاه کلام را به مناسبت، به مقدرات بین اسرائیل کشانده، که

خداوند روزی ترقی و عزت را برایشان تقدیر نموده و روزی دیگر انحطاط و ذلت را. هرگاه او را اطاعت می‌کردند، بلندشان می‌کرده و هر وقت که از در عصیان درمی‌آمدند، ذلیل و خوارشان می‌ساخته است و نیز کتاب بر آنان نازل نموده و به توحید و نفی شرک دعوتشان فرموده است. سپس به‌همین مناسبت کلام را به سوی وضع این امت معطوف ساخته و یادآوری کرده که ملاک کار آنان اعمالی است که انجام می‌دهند و به‌طور کلی با هر انسانی بر طبق عملش معامله می‌کنند. آن‌گاه حقایق مهم و بسیاری از معارف مربوط به مبدأ و معاد و شرایع عامه از اوامر و نواهی و غیر آن را بیان می‌کند. (با برداشت از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان)

• از پیامبر (ص) و امام صادق (ع) نقل است که فرمودند: هر که سوره اسراء را در هر شب

جمعه تلاوت کند، نمیرد تا دریابد قائم آل محمد (عج) را.

• اسامی دیگر سوره: بنی اسرائیل، سبحان.

﴿ شماره سوره: ۱۷ تعداد آیات: ۱۱۱ ﴾  
 ﴿ شماره ابیات: از ۱۸۵۲۳ تا آخر ۱۶، ۱۹۰ تعداد ابیات: ۴۹۴ ﴾

سُورَةُ الْاِسْرَاءِ  
 ترتیبها ۱۷ آیاتها ۱۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

پاک و منزّه است خدایی که در (مبارک) شبی بنده خود (محمد) را از مسجد حرام (مکه معظمه) <sup>ع</sup>

إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ

به مسجد اقصایی که پیرامونش را مبارک و بر نعمت ما نعمت حیرت داد تا آیات و اسرار غیب خود را به او بنماییم که او

هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

(خدا) به حقیقت شنوا و بیناست. (۱)

- |   |   |
|---|---|
| ۱-۱۸۵۲۳   | پاکی آن ذات مقدس را سزااست                            |
| ۱-۱۸۵۲۴   | نیست محدود او به حدی در وجود                          |
| ۱-۱۸۵۲۵   | هست بیرون از اشارت <sup>۴</sup> هم زاسم <sup>۵</sup>  |
| ۱-۱۸۵۲۶   | هم مقدس از حدود و از جهات                             |
| ۱-۱۸۵۲۷   | ره نیابد کس به وی هیچ از رهی                          |
| ۱-۱۸۵۲۸   | و آن ننگجد در بیان از چند و چون                       |
| ۱-۱۸۵۲۹   | مر مجرد سازد او را عَزْوُن <sup>۱۱</sup> حق           |
| ۱-۱۸۵۳۰   | از مقام قلب <sup>۱۱</sup> او را در فتوح <sup>۱۲</sup> |
| ۱-۱۸۵۳۱   | قلب را فرموده زآن بیت الحرام                          |
| ۱-۱۸۵۳۲   | کَیْل یعنی اندر این ظلمات تن                          |
| که برون از حدّ و وصف ماسواست <sup>۱</sup>                 |   |
| و آن چه در حد آید از غیب <sup>۲</sup> و شهود <sup>۳</sup> |   |
| اسمها شد گنج ذاتش را طلسم <sup>۶</sup>                    |   |
| هم معزّا <sup>۷</sup> از عقولِ ممکنات <sup>۸</sup>        |   |
| جز که از راه فنا <sup>۹</sup> گر آگهی                     |   |
| جز که خود گردد به عبدی رهنمون                             |   |
| در عبودیت ز وصف ما خَلَق                                  |   |
| می برد تا مسجد الاقصای روح <sup>۱۳</sup>                  |   |
| کش محترم شد قوای نفس خام                                  |   |
| وین غواشی طبیعت، وین بدن                                  |   |

ممکن الا با همین طبع و قوا	۱۸۵۳۳- زآن که می‌نبرد عروج و ارتقا
جسم باشد مر ترقی را سبب <sup>۱۴</sup>	۱۸۵۳۴- یعنی الا آنکه در سیر و طلب
عبد خود را داد رفعت در نهان	۱۸۵۳۵- یا زشب شد قصد کآن معشوق جان
جانب اقصای روح از انکشاف <sup>۱۵</sup>	۱۸۵۳۶- بُرد از بیت‌الحرامش بی خلاف
نیست خیرات و فضایل زآن به در	۱۸۵۳۷- کآن زملک جسم باشد دورتر
کو سمیع است و بصیر از ذات خویش	۱۸۵۳۸- تا که بنمایم از آیات خویش
در مقام سر <sup>۱۶</sup> به ادراک فنا	۱۸۵۳۹- بشنود یعنی مناجات و ندا
قدر ادراکش کند امداد او	۱۸۵۴۰- هم بصیر اعنی به استعداد او
وارهد یابد فنای فی الوجود <sup>۱۷</sup>	۱۸۵۴۱- رفته رفته تا که از غیب و شهود
تا مقام جمع <sup>۱۹</sup> ذات <sup>۲۰</sup> و اصل تام <sup>۲۱</sup>	۱۸۵۴۲- رتبه‌ها را طی کند زادنی <sup>۱۸</sup> مقام



۱-: [ ... خداوند هفت آسمان و هفت زمین، چل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته، در صدر این سوره بر خود ثنا کرد، آن‌گاه کرامت مصطفی (ص) جلوه کرد و شرف وی بر خلق پیدا کرد، اول خود را به بی‌عیبی گواهی داد و به پاکی یاد کرد، خود را، خود ستود و کمال قدرت خود با خلق نمود، حوالت معراج رسول (ص) با فعل خود کرد، نه با فعل رسول، تا مؤمن را شبهت نیفتد و بر منکر حجّت بود، داند که عجایب قدرت را نهایت نیست و از کمال قدرت آن قادر این حال بدیع نیست. دیگر معنی آن است که تا کرامت مصطفی (ص) و شرف وی بر خلق عالم جلوه کند و تا عالمیان بدانند که مقام وی، مقام ربودگان است بر بساط صحبت، نه مقام روندگان در منزل خدمت، ربوده در کشش حقّ است و رونده، در روش خویش. او که در کشش حقّ است در منزل راز و ناز است و سزای اکرام و اعزاز، و او که در رویش خویش است بر درگاه خدمت، بار همی خواهد و همی جوید تا خود را منزلتی پدید کند، آن مقام، مصطفی (ص) است حبیب حقّ، و این مقام موسی است کلیم حقّ، نبینی که موسی را گفت: «جاء موسی لِمِیقَاتِنَا» و مصطفی را گفت: «أسرئ بعبد». موسی، آینده است، به خویشتن رونده، محمد بُرده است از خود ربوده: «لیس من یمشی برجله کمن یمشی الیه،

لیس من نوحی بسر کمن نوری علیه» او که رونده باشد در غیبت بُعد، پس از فصل، وصل یابد، باز آن کس که برده بود بدایتش رفعت وصل بود، خاتمتش، خلعت فضل بود، آن که گفت: «بعبدہ لیلاً»، بنده خود را که به حضرت راز و ناز برد، به شب برد، زیرا که شب، موسم عارفان است و وقت خلوت دوستان است، آرام‌گاه مشتاقان است و هنگام نواخت بندگان. چون شب در آمد، دوستان را وقت خلوت آمد، رقیبان در خواب و دشمنان، دور خانه، خالی و دوست، منتظر:

شب هست و شراب هست و چاکر تنهاست      برخیز و بیا جانا کامشب، شبِ ماست  
 .... لطیفه‌ای دیگر گفته‌اند که ربّ العالمین، مصطفیٰ (ص) را فعلی اثبات کرد، لایق عبودیت او، و خود را فعلی گفت سزای ربوبیت خویش، فعل مصطفیٰ، «عروج» است: «أسری بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی»، فعل اللّٰه تعالیٰ، «نزول» است: «ینزل کلّ لیلۃ الی السماء الدنیا»، عروج محمد، سزای بشریت او، و نزول اللّٰه، سزای الهیت او، لایق ذات و صفات او، آن‌که نزول خود را، هنگام شب ساخت، عروج محمد را هم به شب خواست، از بهر آن‌که محمد را «حبیب» خواند و معنی محبت، جز «موافقت» نیست... بردند او را از مسجد حرام به مسجد اقصی و از مسجد اقصی به سدره منتهی و منزل اعلی تا احوال و احوال قیامت معاینه بیند و قواعد شفاعت ممهّد گرداند، فردا که رستاخیز به پای شود و سیاست و عظمت جباری در خلق پیچد، از بیم و فزع قیامت و هول و سیاست درگاه عزّت، خلائق همه در خود افتاده، متحیر بمانده، رُعب زده و فزع چشیده، که آن بینند که هرگز ندیده باشند و از شغل و کار خود، با کار کس نپردازند، همه گویند: نفسی، نفسی، و مصطفیٰ (ص) که ملکوت دیده و آیات کبری و عجایب غیب به وی نموده، نترسد و هیبت و سیاست آن روز در وی اثر نکند و دل خود با شفاعت امت دهد، همی گوید: امتی، امتی...

... آدم را گفتند: «اهبط»، مصطفیٰ (ص) را گفتند: «اصعد»؛ ای آدم به زمین فرو رو تا عالم خاک به هیأت جلال سلطنت تو قرار گیرد، ای محمد، تو به آسمان برآی، تا ذرّوۀ افلاک، به جمال مشاهده تو آراسته شود. ای محمد، سرّ ما در آن که پدرت آدم را گفتیم: «اهبط» این بود که تو را گوییم: «اصعد»، بر مرکب همت نشین و تارک افلاک را اخصص (میان کف پا که به زمین



ملصق نمی‌شود) قدم مبارک خودگردان. از «جسمانی» و «روحانی» سفر کن، آنگه به «ما» نظر کن، هدیه پاک «التَّحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ» به حضرت آر. قدح مالا مال «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ» که بر دست ساقی عهد فرستاده شد، به اَنَامِلِ قَبُولِ بگیر و بکش، جرعه‌ای کریم وار، برارض دل‌های اَمَتِ رِيز که کریمان چنین گفته‌اند:

شربنا و امرقنا على الارض قسطها      و للارض من كأس الكرام نصيب  
هر کسی را جام او با جان او همسان کنید      هر کسی را نقل او با عقل او هم بر نهید  
... امام جعفر صادق (ع) فرمود: «شب معراج که سید (ص) به حضرت رسید، غایت قربت یافت و از غایت قربت، غایت هیبت دید، تا رَبِّ الْعَزَّةِ تدارک دل وی کرد و به غایت لطف و کرامت بی‌نهایت، او را به خود نزدیک کرد.» الطاف کَرَم، گردِ وی درآمد، به منزل «ثُمَّ دَنَى» رسیده، خلوت «أَوْ أَدْنَى» یافته، راز شنیده، شراب چشیده، دیدار حق دیده، از هر دو کَوْنِ رمیده، و با دوست بیارمیده، رفت آنچه رفت و شنید آنچه شنید و دید آنچه دید و کس را از آن اسرار خبر، نه، عقول و اوهام از دریافت آن معزول کرده، رازی در پرده غیرت رفته، بی‌زحمت اغیار به سمع نبوت رسانیده، نور فی نور و سرور فی سرور و حبور فی حبور، اخبرنا بالقصة اكراماً و اخفى الاسرار اعظماً.

رازى است مرا با شب و رازى است عجب      شب داند و من دانم، من دانم و شب [به اختصار، از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار].

کلمه «سبحان» (آیه ۱): اسم مصدر از ماده «تسبیح» به معنای تنزیه است و منظور تنزیه خداوند است از هر چیزی که لایق به ساحت قدسش نباشد. «سبحان الله»، برائت خداوند است از سوء و تقدیر و منزّه بودن او از صفات نقص و محدود بودن او به حدود.

۲- غیب: [ ← «غیب» (\*) ].

۳- شهود: [ ← «عالم شهود» (\*) ] و نیز توضیح شماره ۳ زیرنویس مربوط به بیت ۱۷۲۵۱ [

۴- اشارت: تقریر، بیان و اظهار.

۵- در غیب الغیوب، که مقام ذات الهی است، نشانی از اسماء و صفات الهیه نیست، زیرا این مقام، مقام «احدیث» است و در آن، از هیچ‌گونه تعین (وجود و هستی) خبری نیست، در

حالی که اسماء و صفات، جزء تعینات است و در مقام «واحدیت» ظهور می‌کند، از این رو به «مقام احدیت»، «مقام لاسمی و لارسمی» نیز گفته می‌شود. | ← «غیب غیب غیب» (\*) و «احدیت» (\*) و «واحدیت» (\*). |

۶- منظور این است که ظهور اسماء (و صفات)؛ در مقام واحدیت، هم‌چون طلسمی است که دستیابی به گنج ذات الهی را غیر ممکن می‌سازد. از آنجا که در مقام احدیت یا غیب الغیوب هنوز از اسماء و صفات الهیه، نشانی نیست و در مقام واحدیت است که اسماء و صفات ظهور می‌کنند، و با ظهور آنها (و در واقع با ظهور تعینات) مقام احدیت و ذات حق از اغیار مصون و از دیدن نهان می‌ماند، اسماء و صفات مانند طلسمی هستند که بر گنجینه ذات الهی زده شده‌اند.

۷- مُعَرَّآ: منزّه.

۸- ممکنات: موجودات.

۹- فنا: | ← «فنا» (\*) |. «مقام فناء الفنا»، مقام کامل اشراق است و بعد از آن، «مقام بقاء به حق» است که مشاهده ذات الهی است. مرکز تحقیقات کویته، سند، هند

۱۰- عَوْن: یاری.

۱۱- مقام قلب: عوالم درونی را هفت قسم دانسته‌اند که توقف در هر کدام را «مقام» می‌گویند و این مراتب، از پایین به بالا عبارت‌اند از طبع، نَفْس (صدر)؛ قلب، روح، سرّ، خفی، اخفی. پس رفتن از مقام قلب به مقام روح، «عروج» یا «صعود» است که به خواست و قدرت خداوند صورت می‌گیرد.

۱۲- فتوح: به معنی «گشایش» است، که هر جا به نوعی خود را نشان می‌دهد. فتوح دنیوی، رزق و نعمت و مال و جاه و عزّت و نصرت است و فتوح اخروی، حسن اعمال است و تهذیب خُلق و صحت حال. برای عارف، فتوح، عبارت است از «شهود حق» و «ظهور صفات» و برای سالک، «سرّ وجود» و «واردات قلبی» است. فتوح برای قلب، «کشف حجاب» است و برای عاشق، «حُبّ» است. فتوح، ظهور است به کمالات غیبی.

۱۳- مفهوم ابیات ۱۸۵۲۹ و ۱۸۵۳۰ ← یاری حضرت حق سالک را در راه بندگی او از تمامی

ما خَلَقَ جَدَا و بی‌نیاز می‌سازد و با گشایش در کار او و مددی که می‌رساند، او را از «بیت الحرام قلب کامل» (قلب کامل را که در او به جز حق هیچ داخل نمی‌شود و تمایلی به نفسانیات ندارد، در اصطلاح صوفیه، بیت الحرام یا بیت المحرم می‌گویند) به بیت القدس (بیت المقدس) یا مسجد الاقصای روح می‌برد، همان‌گونه که جسم و روح پاک پیامبر (ص) را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد. (صوفیه، قلب طاهر از تعلق به غیر را که به آن «روح» نیز می‌گویند، مسجد الاقصی، یا بیت المقدس نامیده است).

۱۴- مفهوم ابیات ۱۸۵۲۲ تا آخر ۱۸۵۲۴ - می‌توان منظور از «لیل» (شب) در آیه ۱ سوره اسری را ظلمات و تیرگی‌های نفس و پوشش‌ها (غواشی) و زنگارهای دل، و حجاب‌های قوای طبع (نیروهای جسمانی و روح حیوانی) دانست، از آن رو که عروج و صعود از قالب جسمانی به مقام روح، به جز از طریق همین نیروها امکان‌پذیر نیست (چرا که سیر و سلوک و ریاضت توسط اندام‌های بدن و همین قالب خاکی و جسم و تن صورت می‌گیرد). | «قوای طبع» (\*) و «روح حیوانی» (\*). |

۱۵- انکشاف: | «مکاشفات و انواع آن» (\*) |

۱۶- «سِرّ» لطیفه‌ای است مودع در قلب، مانند ارواح، و محل «مشاهده» است، چنان‌که ارواح، محل محبت و قلب، محل معارف است. سِرّ، الّطف از روح است و روح، اشرف از قلب و گاه، «سِرّ»، اطلاق می‌شود به آنچه مابین بنده و حق است.

منظور از بیت ۱۸۵۳۹، این است که خداوند مناجات و درخواست بنده سالک خود را در مقام سِرّ (که از روح بالاتر است و عبارت است از آنچه بین بنده و حق وجود دارد) و وصول (ادراک) مقام فنا می‌شنود و از آن آگاهی دارد و می‌داند که چنین بنده‌ای لایق آن است که خداوند عظمت و کبریایی و آیات کبرای خود را به او بنمایاند. | «فنا» (\*) |.

۱۷- فنای فی الوجود: حقیقت فنا، آن است که سالک به علم یقینی دریابد که حق تعالی عین وجود است و جز خدا، هر چه باشد عدم مطلق است؛ از سِرّ هستی خویش برخیزد، خدای را به خدای دریافت کند و جز پروردگار، احدی را به رسم وجود نشناسد تا حقیقت «لا اله الا الله» هویدا شود. سید عبدالله بلیانی، در این باب می‌فرماید که: اکثر عارفان که معرفت پروردگار

را موقوف بر فناء فی الله دانسته‌اند در غلط افتاده‌اند زیرا جز خدا کسی واقعاً و ذاتاً وجودی ندارد تا وجودش در وجود حق تعالی فانی شود... | ← «فنا» (\*) |.

۱۸- ادنی: پایین‌تر، پست‌تر.

۱۹- مقام جمع: | ← «جمع» (\*) |.

۲۰- ذات: | ← «ذات حق» (\*) |.

۲۱- ضروری است در اینجا به طور خلاصه به «معراج» پیامبر (ص) و نکاتی درباره آن اشاره شود: در آیه اول سوره مبارکه اسری خداوند می‌فرماید: پاک و منزّه است خدایی که به عظمت و کبریایی خود، بنده خویش (محمد «ص»): را در یک شب سیر داد («اسراء» و «سری» که ثلاثی مجرد آن است به معنای سیر در شب است، و کلمه «لیلاً» مفعول فیه است و بودنش در اینجا، این معنی را افاده می‌کند که این سیر، همه‌اش در شب انجام گرفت، هم رفتنش و هم برگشتنش! یعنی نهایت قدرت و سلطنت خود را به او نشان داد و در دل شب وی را از «مسجد الحرام» به سوی مسجد اقصی که همان بیت المقدسی است که پیرامونش را مبارک کرده بود برد، و این را بدان جهت کرد که عظمت و کبریایی و آیات کبرای خود را به وی بنمایاند، چون شنوای به گفتار و بصیر و دانای به حال او بود، و می‌دانست که او لایق چنین مکرمتی هست. بعضی گفته‌اند منظور از مسجد الحرام در اینجا، خود شهر مکه است زیرا پیامبر (ص) در شب معراج در خانه «آمه هانی» خواهر علی (ع) بوده و پس از نماز عشا در آنجا خوابیده و از همان جا به معراج رفته است و قول دیگر آن است که پیامبر (ص) را از خانه کعبه به معراج بردند و «انس» روایت کرده که پیامبر (ص) فرمود: من در خانه کعبه و در حالت میان خواب و بیداری بودم که شنیدم ندایی را که گفت: برخیز یا محمد، پس برخاستم و آن ندا از سوی جبرئیل بود که میکائیل نیز همراه با او بود. قمی، در تفسیر خود از پدرش، از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: | جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، «براق» را برای رسول خدا (ص) آوردند، یکی مهار آن را گرفت و یکی رکابش را و یکی همه جامه رسول خدا (ص) را در هنگام سواری مرتب کرد. در این موقع براق بنای چموشی گذاشت، جبرئیل او را لطمه‌ای زد و گفت: آرام باش ای براق، قبل از این هیچ پیامبری

سوار تو نشده و بعد از این هم کسی مانند او سوارت نخواهد شد. («بُرَاق» حیوانی بود سفید و دراز، بزرگ‌تر از الاغ و کوچک‌تر از قاطر که هر گامش باندازه چشم انداز او بود و صورتی چون گونه انسان و دم‌ی چون دم گاو و یالی چون یال اسب و پاهایی چون پاهای شتر داشت و بر پشت آن جُلّی بهشتی بود و دو بال از قسمت ران هایش جدا شده بود و بعضی گفته‌اند که شب معراج پیامبر، شب دوشنبه سیزدهم ربیع الاوّل یک سال پیش از هجرت بوده و برخی دیگر، نوزدهم رمضان هیجده ماه قبل از هجرت را به عنوان تاریخ ذکر کرده‌اند و گفته‌اند که جبرئیل از سمت راست، میکائیل از چپ و اسرافیل از جلو همراه با پیامبر حرکت می‌کردند و اسرافیل زمام براق را در دست داشت - م).

آن‌گاه امام صادق (ع) اضافه فرمود که بُراق بعد از لطمه، آرام شد و پیامبر را مقداری که خیلی زیاد هم نبود بالا برد، در حالیکه جبرئیل هم همراهش بود، و آیات خدایی را از آسمان و زمین به وی نشان می‌داد و رسول خدا (ص) خودش فرموده: در هنگامی که داشتم می‌رفتم؛ ناگهان یک منادی از سمت راست ندا می‌داد که هان ای محمد! ولی من توجهی به او نکردم و منادی دیگر از طرف چپ منادی داد که هان ای محمد! او را نیز پاسخ نگفته التفاتی ننمودم، زنی با دست و ساعد برهنه و غرق در زیورهای دنیوی به استقبال آمد و گفت ای محمد، به من نگاه کن تا با تو سخن گویم، به او نیز التفات نکردم و هم‌چنین پیش می‌رفتم که ناگهان آوازی شنیدم که از شنیدنش ناراحت شدم، از آن نیز گذشتم، این‌جا بود که جبرئیل مرا پایین آورد و گفت ای محمد نماز بخوان، من مشغول نماز شدم، سپس گفت: هیچ می‌دانی کجاست که نماز می‌خوانی؟ گفتم: نه، گفت «طور سینا» است که خداوند در اینجا با موسی تکلم کرد، تکلمی مخصوص. آن‌گاه سوار شده خدا می‌داند که چقدر رفتیم که به من گفت: پیاده شو و نماز بخوان. من پایین آمدم نماز گزاردم. گفت: هیچ می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت این «بیت لحم» بود که ناحیه‌ای است از زمین بیت المقدس که در آن عیسی بن مریم متولد شده. آن‌گاه سوار شدیم و به راه افتادیم تا به «بیت المقدس» رسیدیم، پس براق را به حلقه‌ای که قبلاً انبیاء، مرکب خود را به آن می‌بستند بستیم و وارد مسجد شدیم، در حالی که جبرئیل همراه بود، در آنجا به ابراهیم خلیل و موسی و عیسی، در میان عده‌ای از خیل انبیاء که خدا

می‌داند چه قدر بودند برخوردار نمودم که همگی به خاطر من اجتماع کرده و مهیای نماز بودند و من شکی نداشتم در این‌که بزودی جبرئیل جلو می‌ایستد و بر همه ما امامت می‌کند ولی وقتی صف نماز مرتب شد، جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلو برد و بر آنان امامت نمودم و البته افتخار هم نمی‌کنم... جبرئیل از من پرسید در مسیرت چه دیدی؟ گفتم هاتفی را شنیدم که از طرف راستم مرا صدا زد، پرسید آیا تو هم جوابش دادی، گفتم: نه و هیچ به‌سویش توجه نکردم، گفت او مبلغ یهود بود، اگر پاسخش گفته بودی، امتت بعد از تو، به یهودگری می‌گراییدند، سپس پرسید دیگر چه دیدی؟ گفتم هاتفی از طرف چپم صدایم زد، پرسید آیا تو هم جوابش گفتی؟ گفتم: نه، و توجهی هم به سویش نکردم، گفت او داعی مسیحیت بود، اگر جوابش می‌دادی، امتت بعد از تو مسیحی می‌شدند. آن‌گاه پرسید چه کسی از پیش رویت درآمد؟ گفتم: زنی دیدم با بازوانی برهنه که بر او بود همه زیورهای دنیوی. به من گفت: ای محمد بسوی من نگر تا با تو سخن گویم، جبرئیل پرسید آیا تو هم با او سخن گفتی؟ گفتم نه سخن گفتم و نه به او توجهی کردم، گفت او دنیا بود، اگر با او هم‌کلام می‌شدی امتت دنیا را بر آخرت ترجیح می‌داد... آن‌گاه پیامبر فرمود: جبرئیل بالا رفت و من هم با او بالا رفتم تا به آسمان دنیا رسیدیم و در آن فرشته‌ای را دیدم که او را «اسماعیل» می‌گفتند و هم او بود صاحب خطفه که خدای عزّ و جلّ درباردهاش فرموده: «الّا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب» (مگر کسی که خبر را بقاءید، پس تیر شهاب او را دنبال می‌کند)... آن‌گاه به آسمان دوّم وارد شدم، در آنجا هیچ فرشته‌ای ندیدم مگر آنکه خوش و خندانش یافتم تا اینکه فرشته‌ای دیدم که از او مخلوقی بزرگ‌تر ندیده بودم، فرشته‌ای بود کریه المنظر و غضبناک، او نیز مانند سایرین با من برخورد نمود (من به او سلام کردم، او نیز به من سلام کرد و من جهت او استغفار کردم، او نیز جهت من استغفار کرد). و هر دعا که ایشان (فرشتگان دیگر) در حقّم نمودند، او نیز کرد، اما در عین حال هیچ خنده نکرد، آن‌چنان که دیگر ملائکه می‌کردند، پرسیدم: ای جبرئیل، این که باشد که این چنین مرا به فزع انداخت؟ گفت: جا دارد که ترسیده شود، خود ما هم همگی از او می‌ترسیم، او خازن و مالک جهنّم است و تاکنون خنده نکرده... پس او به نعیم بهشت بشارتم داد. پس من به جبرئیل گفتم آیا ممکن است او را فرمان دهی تا

آتش دوزخ را به من نشان دهد؟ جبرئیل ... گفت: آری، و به آن فرشته گفت: ای مالک، آتش را به محمد نشان بده، او پرده جهنم را بالا زد، و دری از آن را باز نمود، لهیبی از آن بیرون جست و به سوی آسمان سر کشید و هم‌چنان بالا گرفت که گمان کردم مرا نیز خواهد گرفت، به جبرئیل گفتم دستور بده پرده‌اش را بپندازد، او نیز مالک را گفت تا به حال اولش برگردانید.

آن‌گاه به سیر خود ادامه دادم، مردی گندم‌گون و فربه را دیدم، از جبرئیل پرسیدم این کیست؟ گفت: این، پدرت آدم است، پس مرا عرضه بر آدم نمود و گفت: این ذریه تو است (آدم گفت: آری)؛ روحی طیب و بویی طیب از جسدی طیب... پیامبر فرمود من به آدم سلام کردم، او هم بر من سلام کرد، من جهت او استغفار نمودم، او هم جهت من استغفار کرد و گفت: مرحبا به فرزند صالح پیغمبر صالح و مبعوث در روزگار صالح. آن‌گاه به فرشته‌ای از فرشتگان گذشتم که در مجلسی نشسته بود و همه دنیا بین دو زانویش قرار داشت. در این میان دیدم لوحی از نور در دست دارد و آن را مطالعه می‌کند و در آن چیزی نوشته بود و او سرگرم دقت در آن بود، نه به چپ می‌نگریست، نه به راست و قیافه‌ای چون قیافه مردم اندوهگین به خود گرفته بود. پرسیدم: این کیست؟ جبرئیل گفت: این «ملک الموت» است که دائماً سرگرم قبض ارواح است، گفتم مرا نزدیکش ببر... وقتی مرا نزدیکش برد، سلامش کردم و جبرئیل وی را گفت که این محمد نبی رحمت است که خدایش به سوی بندگان گسیل و مبعوث داشته، عزرائیل مرحبا گفت و با جواب سلام تحیت داد و گفت: ای محمد مزده باد تو را که تمامی خیرات را می‌بینم که در امت تو جمع شده... آن‌گاه فرمود به راه خود ادامه دادیم تا به مردمی رسیدیم که پیش رویشان طعام‌هایی از گوشت پاک و طعام‌هایی دیگر از گوشت ناپاک بود. ناپاک را می‌خوردند و پاک را فرو می‌گذاشتند، پرسیدم: ای جبرئیل، اینها کیانند؟ گفت: اینها حرام خواران از امت تو اند که حلال را می‌گذارند و از حرام لذت می‌برند... آن‌گاه به سیر خود ادامه دادم به اقوامی برخوردیم که لب‌هایی داشتند مانند لب‌های شتر، گوشت پهلویشان را قیچی می‌کردند و به دهانشان می‌انداختند، از جبرئیل پرسیدم اینها کیانند؟ گفت: سخن‌چینان و مسخره‌کنندگان اند.

باز به سیر خود ادامه دادم و به مردمی برخوردیم که فرق سرشان را با سنگ‌های بزرگ می‌کوبیدند، پرسیدم این‌ها کیانند؟ گفت: کسانی‌اند که نماز عشاء نخوانده می‌خوابند. باز به سیر خود ادامه دادم و به مردمی برخوردیم که آتش در دهانشان می‌انداختند، از پایینشان بیرون می‌آمد. پرسیدم اینها کیانند؟ گفت: کسانی‌اند که اموال یتیمان به ظلم می‌خوردند... آن‌گاه پیش رفتیم به اقوامی برخوردیم که از بزرگی شکم قادر به برخاستن نبودند. از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت: رباخواران‌اند، بر نمی‌خیزند مگر برخاستن کسی که شیطان ایشان را مَسّ نموده و در نتیجه محیطشان کرده... رسول خدا (ص) فرمود: آنجا به عده‌ای از زنان برخوردیم که از پستان‌های خود آویزان بودند. از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی‌اند؟ گفت زنانی هستند که اموال همسران خود را به اولاد دیگران ارث می‌دادند... پیامبر (ص) فرمود سپس در آسمان دوم صعود کردیم و در آنجا ناگهان به دو مرد برخوردیم که شکل هم بودند، جبرئیل گفت: اینان دو پسرخاله‌های تو، «یحیی» و «عیسی بن مریم» (ع) هستند، من بر آن دو سلام کردم، ایشان نیز بر من سلام کردند... به من گفتند مرحبا به برادر صالح و پیغمبر صالح... آن‌گاه به آسمان سوم صعود کردیم، در آنجا به مردی برخوردیم که صورتش آن‌قدر زیبا بود که از هر خلق دیگری زیباتر بود... جبرئیل گفت: این برادرت «یوسف» است، من بر او سلام کردم و جهتش استغفار نمودم، او هم به من سلام کرد و برایم طلب مغفرت نمود و گفت مرحبا به پیغمبر صالح و برادر صالح و مبعوث در زمان صالح... آن‌گاه به سوی آسمان چهارم صعود نمودیم و در آنجا مردی را دیدم، از جبرئیل پرسیدم این مرد کیست؟ گفت: این «ادریس» است که خداوند به مقام بلندی رفعتش داده. من به او سلام کردم برایش طلب مغفرت نمودم، او نیز جواب سلام داد و برایم طلب مغفرت نمود و از ملائکه در حال خشوع همان را دیدم که در آسمان‌های قبل دیده بودم، همه مرا و امتم را بشارت به خیر دادند... آن‌گاه به آسمان پنجم صعود کردیم، در آنجا مردی سالخورده و بزرگ چشم دیدم... نزد او جمع کثیری از امتش بودند، من از کثرت ایشان خوشم آمد، از جبرئیل پرسیدم او کیست؟ گفت: این پیغمبری است که امتش دوستش می‌داشتند، این «هارون، پسر عمران» است، من سلامش کردم، جوابم را داد، برایش طلب



مغفرت کردم او نیز برای من طلب مغفرت نمود... آن‌گاه به آسمان ششم صعود نمودیم، در آنجا مردی بلندبالا و گندم‌گون دیدم که گویی از «شنوه» (قبیله‌ای از عرب که به بلندی قامت معروفاند) است و اگر هم دو پیراهن روی هم می‌پوشید باز موی بدنش از آن بیرون می‌آمد... جبرئیل گفت: این برادر تو، «موسی بن عمران» است، پس او را سلام کردم، و او نیز به من سلام کرد، من جهت او و او جهت من استغفار نمودیم... آن‌گاه به آسمان هفتم صعود نمودیم و در آنجا به هیچ فرشته‌ای از فرشتگان نمی‌گذشتیم مگر آنکه می‌گفتند: ای محمد حجامت کن و به امتت بگو حجامت کنند. در ضمن در آنجا مردی دیدم که سر و ریشش جوگندمی بود و بر کرسی نشسته بود. از جبرئیل پرسیدم این کیست که تا آسمان هفتم بالا آمده و در کنار بیت المعمور در جوار پروردگار عالم مقام گرفته؟ گفت: این پدر تو، «ابراهیم» است، در این‌جا، محلّ تو و منزل پرهیزگاران از امت توست، آن‌گاه رسول خدا (ص) این آیه را تلاوت فرمود: «انّ اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و اللّٰه و لیس المؤمنین» پس به وی سلام کردم، بعد از جواب سلام گفت: مرحبا به پیغمبر صالح و فرزند صالح و مبعوث در روزگار صالح... رسول خدا (ص) اضافه کرد که در آسمان هفتم دریاها از نور دیدم که آن‌چنان تلالؤ داشت که چشم‌ها را خیره می‌ساخت و دریاها از ظلمت و رنج دیدم که نعره می‌زد و هر وقت وحشت مرا می‌گرفت یا منظره هول‌انگیزی می‌دیدم از جبرئیل پرسش می‌کردم، می‌گفت: بشارت باد تو را ای محمد، شکر این کرامت الهی را به جای آر و خدای را در برابر این رفتاری که با تو کرد، سپاسگزاری کن، خداوند هم دل مرا با گفتار جبرئیل، سکونت و آرامش می‌داد. وقتی این‌گونه تعجب‌ها و وحشت‌ها و پرسش‌هایم بسیار شد، جبرئیل گفت: ای محمد آنچه می‌بینی و به نظرت عظیم و تعجب‌آور می‌آید، یک خلق از مخلوقات پروردگار توست، پس فکر کن خالق که این‌ها را آفریده چقدر بزرگ است با این که آن‌چه تو ندیده‌ای خیلی بزرگ‌تر است از آنچه دیده‌ای. آری میان خدا و خلقش هفتاد هزار حجاب است و از همه خلائق نزدیک‌تر به خدا، من و اسرافیل هستیم و بین ما و خدا، چهار حجاب فاصله است، حجابی از نور، حجابی از ظلمت، حجابی از ابر، حجابی از آب... رسول خدا (ص) چنین ادامه داد: سپس به اتفاق جبرئیل به راه افتادم و وارد «بیت معمور» شدم در آنجا دو رکعت نماز خواندم و عده‌ای از اصحاب خود را با خود دیدم با لباس‌های نور عده‌ای

دیگر با لباس‌های کهنه، آنها که لباس‌های نور در بر داشتند، با من به بیت‌المعمور آمدند و آن دیگران به‌جای ماندند. از آنجا بیرون شدم، دو نهر را در اختیار خود دیدم یکی به‌نام «کوثر» و دیگری به‌نام «رحمت». از نهر کوثر آب خوردم و در نهر رحمت شستشو نمودم، آن‌گاه هر دو برایم رام شدند تا آنکه وارد «بهشت» شدم که ناگهان در دوطرف آن خانه‌های خود و اهل بیتم را دیدم و دیدم که خاکش مانند مشک معطر بود. دختری را دیدم که در نهرهای بهشت غوطه می‌خورد، پرسیدم دختر تو از کیستی؟ گفت: از آن زید بن حارثام. صبح، این مژده را به زید دادم... درختی (در بهشت) دیدم که از بزرگی آن قدر بود که اگر مرغی می‌خواست دور تنه آن را طی کند، می‌بایست هفتصد سال پرواز کند و در بهشت هیچ خانه‌ای نبود مگر اینکه شاخه‌ای از آن درخت به آنجا سر کشیده بود. از جبرئیل پرسیدم این درخت چیست؟ گفت: این درخت «طوبی» است که خداوند آن را به بندگان صالح خود وعده داده... رسول خدا (ص) فرمود وقتی وارد بهشت شدم به‌خود آمدم و از جبرئیل از آن دریا‌های هول‌انگیز و عجایب حیرت‌انگیز آن پرسش نمودم. گفت: اینها سُرَادِقَات و حجاب‌هایی است که خداوند به‌وسیله آنها خود را در پرده انداخته و اگر این حجاب‌ها نبود، «عرش» تمامی آنچه که در آن بود هتک می‌کرد و از پرده بیرون می‌ریخت. آن‌گاه به «درخت سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» رسیدم که یک برگ آن، یک اُمَّت را سایه می‌افکند و فاصله من با آن درخت همان قدر بود که خدای تعالی در باره‌اش فرمود: «قَاب قَوْسینِ اَوْ اَدْنٰی» در اینجا بود که خداوند ندایم داد و فرمود: «اٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» در پاسخ از قول خود و اُمَّت عرض کردم: «وَالْمُؤْمِنُوْنَ كُلُّ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كِتٰبِهِ وَ رِسٰلِهِ، لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوْا سَمِعْنَا وَ اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر» خداوند فرمود: «لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اَلًا وُسْعَهَا لَهَا مَا کَسَبَتْ وَ عَلَیْهَا مَا اَکْتَسَبَتْ» من عرض کردم: «رَبَّنَا لَا تَوَاخِذْنَا اِنْ نَسِینَا اَوْ اَخْطَاۤءْنَا» خداوند فرمود تو را مؤاخذه نمی‌کنم، عرض کردم: «رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَیْنَا اِصْرًا کَمَا حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنَا» خداوند تعالی خطاب داد: «نَه تَحْمِلْتِ نَمِی کَنْم» من عرض کردم: «رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِه وَ اعْف عَنَّا وَ اغْفِر لَنَا وَ اِرْحَمْنَا اِنَّتَ مَوْلَانَا فَانصِرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکٰفِرِیْنَ» خدای تعالی فرمود: این را که خواستی به تو و اُمَّت تو دادم.

امام صادق (ع) در اینجا فرمود: «هیچ مهمانی به درگاه خدا، گرامی‌تر از رسول خدا (ص) در

آن وقتی که این تقاضاها را برای امتش می‌کرد نبوده است» رسول خدا (ص) عرض کرد: پروردگارا تو، به انبیائت فضایی کرامت فرمودی، به من نیز عطیه‌ای کرامت کن، فرمود: به تو نیز دو کلمه عطیه داده‌ام که در زیر عرشم نوشته شده، و آن کلمه «لا حول و لا قوّة الا بالله» و کلمه «لا منجا منک الا الیک» است. رسول خدا (ص) فرمود: در اینجا ملائکه هم کلامی را به من آموختند تا در هر صبح و شام بخوانم... آن‌گاه صدای اذانی شنیدم و ناگاه دیدم فرشته‌ای است که دارد اذان می‌گوید (و خداوند در هر قسمت از اذانی که آن فرشته می‌گفت او را تأیید می‌فرمود)... آن‌گاه در همان آسمان بر ملائکه امامت کردم و نماز گزاردیم آن طور که در بیت‌المقدس بر انبیاء امامت کرده بودم... بعد از نماز، مہی چون ابر مرا فراگرفت، به سجده افتادم، پروردگارم مرا ندا داد: من بر همه انبیاء قبل از تو پنجاه نماز واجب کرده بودم، همان پنجاه نماز را بر تو و امتت نیز واجب کردم. این نمازها را در امتت به پای دار. رسول خدا (ص) فرمود: من برخاستم و به طرف پایین به راه افتادم، در مراجعت به ابراهیم برخوردم، چیزی از من نپرسید، به موسی برخوردم، پرسید چه کردی؟ گفتم پروردگارم فرمود: بر هر پیغمبری پنجاه نماز واجب کردم، و همان را بر تو و بر امتت نیز واجب کردم، موسی گفت: ای محمد امتت تو آخرین امت‌اند و نیز ناتوان‌ترین امت‌هایند، پروردگار تو نیز هیچ خواسته‌ای برایش زیاد نیست و امتت تو طاقت این همه نماز را ندارد. برگرد و درخواست کن تا قدری به امتت تو تخفیف دهد. من به سوی پروردگارم برگشتم تا به سدرۃ‌المنتهی رسیدم و در آنجا به سجده افتادم و عرض کردم پنجاه نماز بر من و امتم واجب کردی، نه من طاقت آن را دارم و نه امتم، پروردگارا قدری تخفیف بده، خدای تعالی ده نماز تخفیفم داد، بار دیگر نزد موسی برگشتم و قصه را گفتم، گفت تو و امتت طاقت این مقدار را هم نداری، برگرد، به سوی پروردگارم برگشتم، ده نماز دیگر از من برداشت، نزد موسی شدم و قصه را گفتم. گفت باز هم برگرد و در هر بار که بر می‌گشتم تخفیفی می‌گرفتم تا آنکه پنجاه نماز را به ده نماز رساندم و نزد موسی باز گشتم، گفت: نه طاقت این هم نداری، به درگاه خدا شدم، پنج نماز دیگر تخفیف گرفتم و نزد موسی آمدم، گفت: این هم زیاد است، طاقتش را نداری، گفتم: من دیگر از پروردگارم خجالت می‌کشم، و زحمت پنج نماز برایم آسان‌تر از درخواست تخفیف بیش‌تر است. اینجا بود که گوینده‌ای ندا در داد: حال که بر پنج نماز صبر کردی در

برابر همین پنج نماز ثواب پنجاه نماز را داری، هر یک نماز به ده نماز و هر که از امت تو تصمیم بگیرد که به امید ثواب، کار نیکی کند، اگر آن را انجام داد، ده برابر ثواب برایش می نویسم و اگر به مانعی برخورد و انجام نداد، به خاطر همان تصمیمش یک ثواب برایش می نویسم و هر که از امت تصمیم بگیرد کار زشتی انجام دهد، اگر انجام هم داد فقط یک گناه برایش می نویسم و اگر منصرف شد و انجام نداد، هیچ گناهی برایش نمی نویسم...]

با مضمون این روایت، روایات بسیار زیادی از طرق شیعه و سنی وارد شده که اختلافات کمی در جزئیات با یکدیگر دارند و آنچه که با کمی تغییر در بالا ذکر شد خلاصه‌ای بود از آنچه در جلد سیزدهم ترجمه تفسیر «المیزان» به نقل از «تفسیر قمی» ذکر شده بود و چنان چه خوانندگان محترم تمایل به مطالعه مطالب کامل‌تری در این مورد داشته باشند می‌توانند به کتب مزبور و نیز به تفاسیر مختلف قرآن کریم مراجعه فرمایند. اما در اینجا به چند مورد در زمینه معراج پیامبر (ص) اشاره می‌کنیم:

● گفته‌اند که بعد از بنای کعبه، به چهل سال، بیت المقدس را بنا نمودند و آورده‌اند که مسجد اقصی ده قرن قبل از میلاد، به دست داود پیامبر و فرزندش سلیمان بنا شده و خاورشناسان می‌گویند که سلیمان، معبد «موریا» را برای محل خود انتخاب کرد ولی یهود آنجا را قبله و کعبه خود قرار دادند و مسیحیان به سبب قرب محل تولد عیسی (بیت اللحم) آنجا را محترم شمردند. بیت المقدس مورد احترام مسلمانان نیز هست زیرا مدتی قبله پیامبر (ص) بود و بدان سوی نماز می‌گزارد و در معراج هم از این مسجد اقصی به آسمان عروج فرمود.

برخی گفته‌اند در شهر بیت المقدس دو مسجد ساخته شد که اول مسجدی است که حضرت داود ساخته و آن مسجد اقصی است و دوم، مسجد سلیمان است که بزرگ‌تر و مهم‌تر است و از مصالح بهتری بنا شده است.

● فایده و حکمت معراج پیامبر (ص) آن بود که چون پیامبر (ص) کافران و دشمنان دین را می‌دید که در دنیا به راحتی و نعمت زندگی می‌کنند اما مؤمنان را در بلا و شدت می‌دید و گاه از آن غمگین می‌شد، خداوند او را به آسمان برد و ملکوت را بر وی عرضه کرد و عاقبت هر فرقه‌ای را به او نشان داد و مؤمنان را نعیم بهشت بود و کافران را عذاب دوزخ، پس از آن پیامبر (ص) مشقت و بلای مؤمنان را در دنیا در مقایسه با نعیم بهشتی که به آنان می‌دهند

اندک دید و دلش آرام گرفت و نیز حکمت دیگر معراج پیامبر آن بود که رسالت خود را براساس مشاهده و نظاره حقایق انجام دهد و نه بر مبنای شنیده و اخبار و وقتی نعیم بهشت را توصیف می‌کند و یا از عذاب دوزخ می‌گوید، نگوید شنیده‌ام، بلکه بگوید دیده‌ام تا حجّت او بلیغ‌تر باشد و در دل‌ها بهتر و قوی‌تر جای گیرد و هم‌چنین بعد از آنکه کنوز (گنج‌ها)ی سرای فانی را دید او را کنوز عالم باقی نمودند، هم سرای رحمت به او نمودند و هم سرای عذاب، هم گنج فضل و عدل و هم گنج رضا و سخط. و به وی نمودند که رضای ما را علت نیست و سخط ما را علت نیست، رضای ما موجب موافقت است نه موافقت موجب رضا، و سخط ما موجب مخالفت است نه مخالفت موجب سخط. و اینکه نخست او را به بیت المقدّس بردند و سپس به آسمان بدین دلیل بود که بیت المقدّس قبله پیامبران بود و منازل و مشاهد و هجرت گاه ایشان، رَبِّ الْعَالَمِينَ خواست سید (ص) آن را ببیند و آثار انبیاء به وی رسد و در هجرت به زمین قدس، با انبیاء برابر باشد و نیز بر کافران حجّت تمام‌تر باشد، زیرا بعضی از آنان بیت المقدّس را دیده بودند و نیز می‌دانستند که امکان ندارد کسی به یک شب مسافتی به آن دوری را برود و باز گردد و هنگامی که بعد از آنکه پیامبر (ص) ماجرای معراج و رفتنش به مسجد الاقصی را برای آنان باز گفت، آنها نشانه‌های آن مسجد را از او پرسیدند و پیامبر همه را به‌درستی برایشان تعریف کرد، و آنان دانستند که راست می‌گوید و حجّت پیامبر قوی گشت اما آنها از روی مکابره شخصی انکار کردند.

• عده‌ای گفته‌اند معراج در خواب بوده نه در بیداری، اما پیامبر (ص) را به بیداری و هشیاری به مسجد الاقصی و از آنجا به آسمان دنیا و از آسمان دنیا به سدره المنتهی و از آنجا تا جایی که خداوند فرمود: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» بردند و اگر معراج در خواب بود، معجزه نبود و حجّت بر منکران ثابت نمی‌شد و کافران آن را انکار نمی‌کردند زیرا که در خواب ممکن است هر کسی مثل آن را ببیند و دلیل دیگر آنکه خداوند در آیه اول سوره اسری خود را ستود و ثنا گفت به اینکه بنده خویش را از مکه به بیت المقدّس برد، بر صفتی خارج از عادت معمول و نه بر وجهی که قدرت حق تعالی به آن متفرد بود که در آن صورت آن مدح و تنزیه بی‌مورد بود.

• گفته‌اند پیامبر (ص) فرمود از آسمان هفتم برگزاشتم تا به سدره المنتهی رسیدم، درختی

عظیم دیدم و نوری عظیم که بر آن درخت می‌درخشید. جبرئیل مرا گفت: ای محمد تو فراپیش باش. من گفتم: لا بل که تو در پیش باش، جبرئیل گفت: تو نزد خدای عزّ و جلّ از من گرامی‌تری و به تقدّم سزاوارتر. آن‌گاه من فراپیش بودم و جبرئیل به دنبال من می‌آمد تا به اولین پرده از پرده‌های درگاه عزّت رسیدیم. جبرئیل پرده بجناباند و گفت: منم جبرئیل، و محمد با من، از درون پرده، فرشته‌ای آواز داد که: «اللّٰهُ اکبر»، آن‌گاه دست خویش از زیر پرده بیرون کرد و مرا در درون پرده گرفت و جبرئیل بر در بماند. گفتم: ای جبرئیل چرا ماندی؟ گفت: ای محمد، این مقام معلوم من است و منتهای علوم خلائق است.

دانش خلائق تا اینجا بیش‌تر نرسد، چون اینجا رسد برنگذرد. پس پیامبر(ص) فرمود و آن فرشته مرا از این پرده به پرده دیگر برد، مسافت پانصد ساله راه، هم‌چنان آواز داد که: «اللّٰهُ اکبر» و دست از زیر پرده بیرون کرد و مرا در درون گرفت و در یک طرفه العین به پرده سوم رسانید، پانصد ساله راه و همین‌طور مرا می‌بردند تا هفتاد پرده، پهنای هر پرده‌ای پانصد ساله راه و میان دو پرده، پانصد ساله راه (و گفته‌اند آن پرده‌ها از نور و ظلمت و آب و برف است و بعضی گفته‌اند مروارید است و پروانه زرد)؛ و مصطفی(ص) را چون به این مقام که رفرفی سبز در بالای آن بود که نور روشنائی آن بر نور آفتاب غلبه می‌نمود نشانندند و در این مقام بود که پیامبر(ص) اقبال درگاه عزّت دید و نواخت «ثمّ دنى فتدلى» بر وی آشکار گشت، دید آنچه دید و شنید آنچه شنید، نفس مصطفی(ص) مقام قربت دید، ضمیر او حالت مکاشفت یافت، دل او سلوت مشاهدت دید، جان او حلاوت معاینت چشید، سر او به دولت مواصلت رسید، در نگریست، عالمی از هیبت و عظمت و سیاست و الوهیت دید، از خود بی‌خود گشت! متحیر ماند! سر در پیش افکند، نه عبارت را زبان ماند، نه فکرت را دل و جان، سرگشته و حیران، تا خود چه آید از جناب جبروت و درگاه عزّت، فرمان، رب العزّه تدارک دل وی کرد و او را دریافت به نظر رحمت و بنواخت به لطف و کرامت و فرمود: «آمن الرّسول بما أنزل إليه من ربه» (رسول من ایمان آورد به کتاب من و به راستی رسانید پیغام من) و مصطفی(ص) با آن پیام، به جای باز آمد، در خود مستقیم گشت، «تنش» به «دل» پیوست، «دل» به «جان» پیوست، «سر» به «ضمیر» پیوست، امتش به یاد آمد و گفت: «والمؤمنون كلّ آمن باللّٰه و ملائکته و کتبه و رسله لانفرّق بین احدٍ من رُسله».

پیامبر(ص) گفت: پس از آنکه رازها رفت و نواختها و کرامتها دیدم خداوند فرمان داد که به زمین باز گرد و آنچه گفتنی است بگو.

• پیامبر در بازگشت از معراج همراه با جبرئیل به بیت المقدس بازگشت و براق همچنان بر در مسجد الاقصی ایستاده بود، پیامبر بر آن نشست و جبرئیل با او بود. تا او را به مکه باز آورد و بر جامه خواب خود نشانده و هنوز از شب ساعتها مانده بود.

• ابن عباس و عایشه از پیامبر(ص) روایت کرده‌اند که می‌فرمود: می‌دانم که کفار مکه وقایع معراج را قبول نکرده و تهمت دروغگویی به من خواهند زد و از این رو غمگین نشسته بود. ابوجهل آمد و پیامبر ماجرای رفتن به بیت المقدس را در شب گذشته تعریف نمود. ابوجهل گفت: آیا آنچه را که به من گفتی به قوم خود نیز می‌گویی؟ پیامبر فرمود: می‌گویم. ابوجهل برگشت و جمعی از صنایع قریش را با خود نزد پیامبر آورد و پیامبر ماجرا را به ایشان نیز گفت و بیان فرمود که خداوند دیشب مرا به بیت المقدس برد و آثار انبیاء و منزل‌های ایشان را نشانم داد و من در مراجعت در فلان محل، به کاروانی از قریش برخوردم که شتری گم کرده بودند و از آب ایشان آشامیدم و مابقی آن را ریختم. ابوجهل گفت از محمد بپرسید مسجد اقصی چند ستون داشت و چند قنديل در آن آویزان بود. از پیامبر پرسیدند، و جبرئیل در دم نازل شد و صورت بیت المقدس را در برابر آن جناب مجسم نمود و پیامبر به سؤالات آنان پاسخ داد. آن‌گاه آنان به پیامبر گفتند باید صبر کنی تا کاروانی که می‌گویی برسد و از کاروانیان نیز قضیه تو را بپرسیم. حضرت فرمود: شاهد صدق گفتار من این است که کاروانیان قریش هنگام طلوع آفتاب وارد می‌شوند، در حالی که شتری خاکستری رنگ پیشاپیش کاروان است. و همین گونه شد که پیامبر فرمود. قریش در مورد آن شتر پرسیدند و کاروانیان، ماجرای گم شدن شتر را همان گونه که پیامبر(ص) گفته بود تعریف نمودند و گفتند، آب خود را در ظرفی ریخته بودیم، صبح که برخاستیم دیدیم آب ریخته است. اما تمامی این جریانات جز بر طغیان و انکار قریش نیفزود.

• گفته‌اند وقتی پیامبر(ص) آن حجاب‌ها را پشت سر نهاد و به جایی رسید که گفتار خداوند را می‌شنید خداوند به او فرمود: من محمودم، و تو محمدی، اسمت را از نام خودم مشتق نمودم، پس هر که به تو بپیوندد، من با او می‌پیوندم و هر که با تو قطع کند با او قطع می‌کنم، پایین رو

به سوی بندگانم و ایشان را از کرامتی که به تو کردم خبر بده، هیچ پیامبری برنگزیدم مگر آنکه برای او وزیری قرار دادم و تو پیغمبر من، و علی بن ابیطالب، وزیر توست.

• آمده است که وقتی جبرئیل همراه با پیامبر(ص) از سدرۃالمنتهی به آن حجاب‌ها رسید گفت: یا رسول الله تو خود جلو برو، که من بیش از این نمی‌توانم نزدیک شوم، چه اگر یک بند انگشت نزدیک‌تر شود، خواهم سوخت.

• گفته‌اند که وقتی پیامبر از سدرۃالمنتهی که نزد آن جنت‌الماوی است گذشت به ساق عرش پیوست و در آنجا ندا آمد که: «به‌درستی که منم، آری منم الله و معبود یکتا. معبودی نیست غیر من. منم سلام مؤمن مهیمن عزیز جبار متکبر رئوف رحیم» و پیامبر فرمود و من او را (خدا را) با چشم دل دیدم، نه با چشم سر.

• حضرت امام زین العابدین (ع) فرمود: رسول خدا(ص) به حجاب‌های نوری نزدیک شد و در آنجا ملکوت آسمان‌ها را مشاهده کرد آن‌گاه تدلی (نزدیکی) نمود و از طرف پایین، ملکوت زمین را نگریست تا آنجا که پنداشت نزدیکی‌های زمین است و بیش از دو تیرانداز و یا کمتر فاصله نمانده، خلاصه جمله «قاب قوسین او ادنی» ناظر به فاصله آن جناب با زمین است.

• گفته‌اند پیامبر(ص) فرمود: از خداوند خطاب شدم که ای محمد سکنه آسمان در چه چیز مشاخره می‌کنند؟ گفتم: تو منزهی، من علمی ندارم جز آنکه تو به من آموختی. سپس فرمود: پس خدای تعالی دست در میان دو پستانم گذاشت و من برودت آن را در میانه دو کتفم احساس کردم، آن‌گاه هیچ چیز از گذشته و آینده از من نپرسید مگر آنکه پاسخ آن را دانستم. لاجرم پرسید ای محمد، سکنه آسمان‌ها در چه چیز مخاصمه و نزاع دارند؟ گفتم: در درجات و کفارات و حسنات. و پیامبر فرمود: «تنها، سبحة میان من و او، فاصله بود» یعنی در نزدیکی به خدا به جایی رسیدم که میان من و او جز «جلال» او فاصله‌ای نماند. و اینکه فرمود خداوند دست در میان دو پستانم گذاشت، کنایه است از «رحمت الهیه» و حاصل معنایش این است که علمی از ناحیه او به قلبم وارد شد که هر شک و ربی را از میان برد.

• در تفسیر عیاشی از هشام بن حکم، از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود «رسول خدا(ص) در آن شب که به معراج رفت، هم نماز عشاء را در مکه خواند و هم نماز صبح را» (ممکن است پرسیده شود که مگر نماز، در شب معراج واجب نشده پس چگونه است که قبل



از معراج، پیامبر نماز خوانده؟ پاسخ این است که نماز قبل از معراج واجب شده بود، ولی جزئیات آن که چند رکعت است تا آن هنگام معلوم نشده بود. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

• در کافی، از عامری، از حضرت ابی جعفر (ع) روایت کرده که فرمود: بعد از آنکه رسول خدا (ص) به معراج رفت در مراجعت، ده رکعت نماز به جا آورد، هر دو رکعت به یک سلام و چون حسن و حسین (ع) متولد شدند، پیامبر به شکرانه، هفت رکعت دیگر زیاد کرد و خداوند هم عمل او را امضاء فرمود، و اگر در نماز صبح چیزی اضافه نکرد برای این بود که در هنگام فجر، ملائکه شب می‌رفتند و ملائکه صبح می‌آمدند.

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ

و به موسی کتاب انوارت را فرستادیم و آن را

۴

هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنِّي دُونِي وَكَيْلًا

وسيله هدايت بنی اسرائیل قرار دادیم (و گوئیم) که غیر من هیچ کس را حافظ و کارساز فرانگیرید. (۲)

۳

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا

(ای فرزندان کسانی که به کشتی نوحشان دریم‌آزار هلاکت‌ناشان دادیم، چنانکه نوح بسیار بنده شکرگزری بود) شما هم مانند او شاکر باشید تا نجات یابید. (۳)

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ

و در کتاب انوارت، با در لوح محفوظ (کتاب نکرین الهی) غیر دادیم و چنین مقرر کردیم که شما بنی اسرائیل دوبار حتماً در زمین فساد و غارتگری می‌کنید

مَرَّتَيْنِ وَلِتَعْلَنَ أُولُوا كِبْرًا ۖ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا

و تسلط و سرکشی سخت ظالمانه می‌یابید (بکار به قتل اشعیا و مخالفت ارمیا، و بار دیگر به قتل زکریا و یحیی). (۴) پس چون وقت انتقام اول فرا رسید

عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ

بنده‌گان سخت جنگجو و نیرومند خود را (چون سخت‌النصر) بر شما برانگیزیم تا آنجا که در درون خانه‌های شما نیز جستجو کنند.

وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ۖ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ

و این وعده (انتقام خدا) حتمی است. (۵) آنگاه شما را به روی آنها بر گردانیم و بر آنها خلیه دهیم

وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرِ نَفِيرًا

و به مال و فرزندان مدد بخشیم و عده (جنگجویان) شما را بیشتر (از دشمن) گردانیم. (۶)

رهسنا کردیم او را بر صواب	۱۸۵۴۳- ما ز خود دادیم «موسی» را کتاب <sup>۴۲</sup> ۱
می‌نگیرند از وکیلی در سسین	۱۸۵۴۴- سوی اسرائیلیان تا غیر من
حمل با نوحش نمودیم از ولا	۱۸۵۴۵- خود ز فرزندان او <sup>۴۳</sup> ۲ کاندر بلا
جید ابراهیم <sup>۴</sup> صاحب ملک بود	۱۸۵۴۶- قصد از این سام <sup>۴</sup> است کاندر فلک بود
در عبودیت به حق کمال حضور	۱۸۵۴۷- «كَانَ» «نُوحِ إِنَّهُ» «عَبْدًا» شکور <sup>۵</sup> ۵
خود ز ما اندر کتاب مستبین <sup>۶</sup>	۱۸۵۴۸- شد بر اسرائیلیان اعلام این <sup>۴۴</sup> ۴
در زمین <sup>۷</sup> از جهل و نادانی دویار	۱۸۵۴۹- کز شما گردد تباهی آشکار
قتل یحیی دومی است از فساد <sup>۸</sup>	۱۸۵۵۰- کشتن شعیاست اول ز آن مراد
بس بسزرگ اندر غرور و در ستم	۱۸۵۵۱- عالی اندر سرکشی گردید هم
و عده <sup>۹</sup> حق اولین ره بر شما	۱۸۵۵۲- پس به هنگام اندر آید ز آن خطا <sup>۵۵</sup> ۵
بندگان خویش با پرخاش‌ها	۱۸۵۵۳- می‌بر انگیزیم بر پاداش‌ها
بر شما گردند داخل در دیار	۱۸۵۵۴- صاحبان قتل و قهر و کارزار
مسجد و شهر شما گردد خراب	۱۸۵۵۵- قتل و غارت ها کنند از شیخ <sup>۹</sup> و شاب <sup>۱۰</sup> ۱۰
عامل لهراسب او بوده صریح	۱۸۵۵۶- بوده بخت النصر و بر قول صحیح
گشت و کرد آن را که کردند از عیان <sup>۱۱</sup>	۱۸۵۵۷- سوی بیت المقدس آن عامل روان
می‌شود واقع همانا بر شما	۱۸۵۵۸- وعده <sup>۱۲</sup> مفعول <sup>۱۲</sup> هست این در جزا
بسعید مغلوبی دهیم از نو ظفر	۱۸۵۵۹- پس بگردانیمتان غالب دگر <sup>۱۳</sup> ۱۳
بیش‌تر گردید از روی عدد	۱۸۵۶۰- هم مدد بدهیم از مال و ولد



۱- کتاب: کلمه کتاب، در بسیاری از موارد، در قرآن کریم بر مجموع شرایعی که بر مردمی واجب شده و در آنچه از عقاید و اعمال که اختلاف داشته‌اند دآوری می‌کرده، اطلاق شده است.

۲- مردم امروز همه ذریه پسری و دختری نوح‌اند و منظور از فرزندان نوح، همه خلق است، اعم از عرب و عجم که همگی از فرزندان نوح محسوب می‌شوند. منظور از آیه ۲ و ۳، در

مجموع این است که ما نوح را به خاطر اینکه بنده‌ای شکور بود پاداش دادیم و دعوتش را باقی گذاردیم و سنتش را در ذریه آنها که در کشتی با او بودند اجرا نمودیم، مثلاً بر یکی از ذریه‌اش یعنی موسی، کتاب نازل کردیم و آن را مایه هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم تا چیزی غیر خدا را وکیل خود نگیرند.

۳- گفته‌اند منظور از ذریه نوح، «سام بن نوح» است که همراه با همسر خود در کشتی نوح داخل شد و از هلاک طوفان نجات یافت. قوم یهود، آرام، فرس، آشور و عرب از نسل سام هستند و اکثر انبیاء از نسل او هستند. گفته‌اند سام بن نوح شش یا هفت پسر داشته است. سام بن نوح را بعضی مورّخین، پیامبر مرسل دانسته‌اند. سام مردی عفیف و نیک سیرت بود که همیشه حافظ اسرار پدر بود. سام پسر بزرگ نوح بود که اولاد او در شام، جزیره آنقره که بین دجله و فرات است، و خراسان رو به تزاید گذاشت و سلاطین بزرگ باستانی ایران از اولاد سام هستند.

۴- ابراهیم بن تارخ بن تاجودین ساروغ بن ارغو بن فالغ بن عابر بن شالخ بن قنیا بن ارفحشد بن سام بن نوح، از پیامبران اولوالعزم و از بزرگان انبیاء و بانی خانه کعبه بوده است و نسب او بعد از نه نسل به سام بن نوح می‌رسد.

۵- از امام جعفر صادق (ع) روایت است که فرمود اگر خداوند نوح را عبد شکور نامید برای این بود که آن جناب در صبح و شام می‌گفت: بار الهی من گواهی می‌دهم که اگر در شب و روز قرین نعمت‌ها و عافیتم، همه آنها از توست و تو یگانه‌ای بی‌شریک هستی، حمد و شکر تو به خاطر آن نعمت‌ها بر من فرض است.

و از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: نوح هیچ چیز کوچک یا بزرگی را بر نمی‌داشت مگر آنکه بسم‌الله و الحمدالله می‌گفت و به همین جهت خدا او را بنده شکور نامید.

۶- مُستبین: واضح و روشن.

۷- زمین: منظور از «زمین» (ارض، در آیه ۴)؛ سرزمین فلسطین و پیرامون آن است.

۸- مفهوم ابیات ۱۸۵۴۹ و ۱۸۵۵۰ - خداوند در آیه ۴ به بنی اسرائیل می‌فرماید که (در تورات) خبر دادیم که شما دوبار ظلم و بیداد فراوان در سرزمین فلسطین و پیرامون آن

می‌کنید و خداوند هر بار کسی را بر شما مسلط می‌گرداند تا با ریختن خون شما و فرزندانتان و به اسارت گرفتن شما و به غنیمت گرفتن اموالتان و خراب کردن دیارتان، شما را عقوبت می‌کند. گفته‌اند منظور از دوبار ظلم و بیدادی که بنی اسرائیل می‌نمایند کشتن انبیاء خدا و سایر مردم و تاراج اموال آنها بوده که از جمله این انبیاء، «شُعَیْبَا» (از پیامبران بنی اسرائیل که به آمدن عیسی و محمد بشارت داده بود و نسب این پیامبر به سلیمان می‌رسد و گفته‌اند بنی اسرائیل در مقام کشتن او برآمدند و او به درختی پناه برد و در آن پنهان شد اما مردم قوم بنی اسرائیل آن درخت را دو نیم کردند و او را کشتند).

۹- شیخ: پیر.

۱۰- شاب: جوان.

۱۱- از زمانی که بنی اسرائیل استقلال یافتند، بلایا و گرفتاری‌های بسیاری را متحمل شدند و آنچه در اینجا به آن اشاره شده با موارد مختلفی مورد تطابق است اما یکی از دو حادثه مذکور، به طور مسلم، حادثه‌ای است که به دست بخت نصر (نبوکد نصر) که از سلاطین بابل بود، در حدود ششصد سال قبل از میلاد بر سر آنان آمده است. گفته‌اند بخت نصر امیری از امرای لهراسب بود (لهراسب، پدر کی گشتاسب از پادشاهان کیانی بود) که به پادشاهی رسید، او در ابتدا از بنی اسرائیل حمایت می‌کرد اما چون از آنها تمرد و عصیان دید آنها را محاصره و بلادشان را ویران و مسجدالاقصی را خراب کرد و تورات و کتب انبیاء را آتش زد و مردم را قتل عام نمود و بعد از هفتاد سال، کسرای کوروش یکی از پادشاهان ایران بابل را فتح نمود و به اسرای بنی اسرائیل دستور داد تا بیت المقدس را ویران و مسجدالاقصی و بناهای ویران شده را آباد کنند و در بار دوم، اسپیانوس، قیصر روم به وزیر خود طرطوز دستور داد تا مسجدالاقصی را ویران و مردمش را ذلیل ساخت و تنبیه نمود. (با برداشت از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۱۲- وعدة مفعول: وعده شدنی و حتمی که گریزی از آن نیست.

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ

اگر نیکی و احسان کردید، به خود کرده‌اید و اگر بدی و ستم کردید باز به خود کرده‌اید. و آنگاه که وقت (ایقان عظم) دیگر شما

وَعَدُ الْآخِرَةِ لَيْسَ بِأَوْجُوهِكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ

که گشتن یعنی و زکریاست یا مزم قتل عیسی (باز بنده گشتی نوبی و جنگ آور را بر شما سلسله می‌کنیم اما اثر بیچارگی و خوف و اندوه بر

كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ﴿٧﴾

رخسار شما نشانند و به مسجد بیت المقدس (معبد بزرگ شما) اعانته باز اول در آید و به هر چه دست تابود سازند (۷)

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عَدْتُمْ عَدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ

امید است خدا به شما اگر توبه کرده و صالح شوید (باز مهربان گردد و اگر به عصیان و ستمگری) بر گردند ما هم (به عقوبت و مجازات) شما (باز می‌گردیم) و جهنم را

حَصِيرًا ﴿٨﴾ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ

قرار داده ایم (۸) همانا این قرآن (حق را) به راست و استوارترین طریقه هدایت می‌کند و

الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ إِنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴿٩﴾

اعمال ایمان را که نیکو کار باشند به اجر و ثواب بزرگ (بشارت می‌دهد) (۹)

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٠﴾

و بر آنان که به عالم آخرت ایمان نمی‌آورند در دناک مهیا ساخته ایم (۱۰)

وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ﴿١١﴾

انسان با شوق و رغبت که خیر و منفعت خود را می‌جوید (بناچار به نادانی) با همان نام خیر نیت خیر و زبان خود را می‌طلبد و انسان بسیاری صبر و شتاب کار است (۱۱)

۱۸۵۶۱- بر نفس خود کنید از پیروی

۱۸۵۶۲- فعل‌ها راجع به فاعل در جزاست<sup>۱</sup>

نه بدی کردم نه نیکی یک نفس

با خود اعنی می‌کند خلق آنچه کرد<sup>۲</sup>

مر شما را در عقوبت‌های بیش

روی‌هاتان تا نماید زشت و بد

کامسندند از پیش آن ایسرانسیان

که بسر او گردند غالب هر کجا<sup>۳</sup>

رحم فرماید ز فضل بی‌شمار

باز هم گردیم ساتان زاعتزاز

ذلت و خواری ز سابق بیش‌تر

۱۸۵۶۱- نیکویی گر می‌کنید آن نیکویی

۱۸۵۶۲- ور کنید از بد، و بالش بر شماست

۱۸۵۶۳- مرتضی فرمود هرگز من به کس

۱۸۵۶۴- پس بخواند این آیه در اثبات مرد

۱۸۵۶۵- پس جو آید وعده دیگر به پیش

۱۸۵۶۶- فرقه دیگر ز روم اندر رسد

۱۸۵۶۷- سوی بیت المقدس آیند آن‌چنان

۱۸۵۶۸- تا هلاک و نیست سازند آنچه را

۱۸۵۶۹- شاید آنگه بر شما پروردگار

۱۸۵۷۰- نوبت دیگر هم از گردید باز

۱۸۵۷۱- یعنی آید بر شما رنج دگر

- ۱۸۵۷۰- نوبت دیگر هم ار گردید باز  
 ۱۸۵۷۱- یعنی آید بر شما رنج دگر  
 ۱۸۵۷۲- هم بگردانیم دوزخ را حصیر<sup>۴</sup>  
 ۱۸۵۷۳- هادی<sup>۹</sup> این قرآن بود بر راه راست  
 ۱۸۵۷۴- مژده بدهد مؤمنان را این نُوی<sup>۷</sup>  
 ۱۸۵۷۵- هستشان اجری بزرگ از کردگار  
 ۱۸۵۷۶- و آن کسان کایمان به روز آخرت<sup>۱۰</sup>  
 ۱۸۵۷۷- کرده‌ایم آماده ما از قهرشان  
 ۱۸۵۷۸- آدمی خواند خدا را در غضب<sup>۱۱</sup>  
 ۱۸۵۷۹- حق اجابت نکند آن را از ولا  
 ۱۸۵۸۰- هست انسان بس عجول اندر امور
- باز هم گردیم ماتان زاعتزاز  
 ذلت و خسواری ز سابق بیش‌تر  
 ما ز بهر کسافران اندر مَصیر<sup>۵</sup>  
 یعنی اسلام «اَقْوَم»<sup>۶</sup> آن از راه‌هاست  
 بر هر آن چه می‌کنند از نیکوی  
 در قسیامت بر جزای فعل و کار  
 نیستشان هم بر عقاب و مغفرت  
 خود عذابی دردناک از بهرشان  
 بر شرور آن‌سان که در خیر از طلب  
 و ر نسه مستأصل شود او ز آن دعا  
 می‌شتابد در طلب هر سو چو مور<sup>۸</sup>



۱- اثر فعل، از فاعلش جدا نمی‌شود و به‌طور دائم به غیر از او نمی‌رسد. البته آثار دنیوی اعمال چنان نیست که به غیر فاعل نرسد. چه، در صورتی که خدا بخواهد به‌عنوان انعام، یا عذاب یا امتحان، اثر عمل شخصی را به شخص دیگر نیز می‌رساند و اینکه می‌فرماید اثر هر عملی به عاملش برمی‌گردد، مربوط به آثار اخروی اعمال است که به‌هیچ وجه به غیر صاحب عمل ربطی ندارد. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۲- از علی(ع) روایت شده که فرمود: تو هیچ احسانی به غیر نمی‌کنی و هیچ بدی نیز به غیر نمی‌کنی، و آن‌گاه آیه «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ...» را تلاوت فرمود. در جلد پنجم کشف الاسرار و عدةالابرار است: [.... جلال عزت احدیت و کمال صمدیت از آن عزیزتر و پاک‌تر (است) که به طاعت مطیعان او را زینی بود یا از معصیت عاصیان در او شینی آید، اگر نیک مرد آیی، خود را سود کنی و اگر بد مرد باشی بر خود زیان آری، جلال احدیت ما را جمال صمدیت بس...].

۳- مفهوم کلی ابیات ۱۸۵۶۵ تا آخر ۱۸۵۶۸، این است که وقتی زمان وعده دوم رسید، یعنی بنی اسرائیل فساد بار دوم خود را از حد گذراندند ما هم بندگان خود را واداشتیم تا با فراهم آوردن اسباب حزن و اندوه و تحقق بخشیدن ذلت و مسکنت آنان چهره‌هایشان را

اندوهگین نمایند و نیز مانند نوبت اول وارد مسجد اقصی شوند و هر چه را بر آن غلبه یافتند هلاک و سرزمین‌های آنان را ویران کنند (به توضیحات شماره ۸ و ۱۱ همین زیرنویس مراجعه فرمایید).

۴- حصیر: از ماده «ح ص ر» به معنای در مضیقه قرار دادن و حبس کردن. (یعنی ما جهنم را برای کافران محلی محصور قرار می‌دهیم تا در آن حبس شوند و نتوانند از آن خارج شوند).  
۵- مُصیر: جای بازگشت، بازگشت‌گاه.

۶- اقوام: راست‌تر و درست‌تر، بر پای داشته‌تر. (ملت اسلام، در مقایسه با سایر ملل، قائم‌تر است زیرا تنها اسلام است که قائم به مصالح حیات به مسلمانان و به تمامی اهداف دنیایی و آخرتی ایشان است و در قیاس با سایر شرایع الهیه قبل هم قائم‌تر است چون از ادیان سابق خود کامل‌تر است).

۷- نُوی: مصحف. قرآن مجید. نُبی.

۸- مفهوم آیه ۱۱ سوره اسری، این است که انسان به خاطر قریحه استعجالی که دارد، آن طور که باید، قدر نعمت هدایت الهیه را نمی‌داند، و ملت اقوام و ملت‌های دیگر، در نظرش یکسان و بی تفاوت است و به همین جهت همان‌طور و به همان عشق و علاقه‌ای که خیر را می‌طلبد، در طلب شرّ می‌رود و به همان عجله که به دنبال سعادت می‌رود، در پی شقاوت می‌رود.

مراد به «انسان» در این آیه، جنس آدمی است نه افراد معینی از انسان‌ها از قبیل کفار و مشرکین، و مراد به دعا هم، مطلق «طلب» است نه دعای اصطلاحی، و مقصود از خیر و شرّ، هر خیری است که در حقیقت مایه سعادت یا شقاوت آدمی است نه مطلق هر چیزی که ضار یا نافع باشد، مانند درخواست فلاح و رستگاری برای کسی که مورد علاقه اوست و درخواست خسران و نومیدی برای کسی که مورد انزجار و خشم اوست و امثال آن.

و مراد به عجله، علاقه آدمی است به اینکه آنچه میل دارد به زودی تحقق یابد، نه لجاجت و درخواست عذاب. و صحیح است که اعمال خیر و شرّ همه به اذن خدا، در عالم وجود تحقق می‌یابند اما این معنی باعث نمی‌شود که اعمال خیر و شرّ هر دو برای آدمی جایز شود، و انسان هر چه را که میل کرد با عجله و سراسیمه دنبالش نماید و عیناً شرور را مانند خیرات و بدون هیچ احساس مسئولیتی مرتکب شود، و همان‌طور که در اطاعت خدا آزاد است

معصیت خدا را هم آزادانه مرتکب شود. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحُونًا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ

و ما شب و روز را دو آیت و نشانه ای از قدرت خود قرار دادیم. آنگاه آیت شب را روشنی ماه را زدودیم و آیت روز

النَّهَارِ مَبْصُرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ

(خورشید) را تا بدان ساختیم تا شما در روز (روزی حلال) از فضل خدا طلب کنید و تا آنکه شمار

السِّنِينَ وَالْحِسَابِ وَكُلَّ شَيْءٍ فَضَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ﴿١٢﴾ وَكُلَّ

سالها و حساب (وقایع) را عموماً بدانید و ما برای بند و صلاح بندگان هر چیزی را مفصل بیان کردیم. (۱۲)

إِنْسَانٍ الزَّمَانَهُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا

ما مقدرات و نتیجه اعمال هر انسانی را طوطی گردن او ساختیم که ملازم و قرین عیشی او باشد و روز قیامت کتابی که نامه اعمال اوست بر او بیرون آورده

يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ﴿١٣﴾ أَقْرَأَ كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

همه اوراق آن را یکسر نه ملاحظه کند. (۱۳) تو خود کتاب اعمالت را بخوان و بنگر تا در دنیا چه کردی. (۱۴) تو خود نهایی را رسیدگی به حساب خویش کافی هستی

﴿١٤﴾ مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ

هر کس راه هدایت یافت تنها به نفع و سعادت خود بافت. و هر که به گمراهی شافت آن هم به زیان و شقاوت خود

عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ

سازنده. و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نگیرد. و ما تا رسول نفرستیم (و بر خلق انعام حجت نکنیم) هرگز کسی را

رَسُولًا ﴿١٥﴾ وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا

عذاب نفرستیم کرد. (۱۵) و ما چون اهل دیاری را بخواهیم به کفر گناه هلاک سازیم پیشوایان و متنفذان آن شهر را امر کنیم (به طاعت بیکس) آنها را فاسق (و تبهکاری و

فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا هَاتَئِنَّا مِيرًا ﴿١٦﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ

و ظلم) در آن بار پیش گیرنده و مردم همه بر او آنها روند پس آنجا تنبیه و عقاب لازم خواهد یافت، آن گاه همدار هلاک می سازیم. (۱۶) و چه بسیاری از ملل و اقوام

الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿١٧﴾

بعد از نوح هلاک کردیم و تنها خدای تو که بر گناهان را، گانش آگاه و باخبر است کتابت می کند که به معصیت هر کس، عواهد عفو و هر که را حق اهدا عقاب کند. (۱۷)

- |                                   |   |
|-----------------------------------|---|
| ۱۸۵۸۱- روز و شب را خود بگردانیدیم | دو علامت بهر اظهار و نما                |
| ۱۸۵۸۲- آیتی را محو پس کردیم زود   | ظلمت شب یعنی از خورد در شهود            |
| ۱۸۵۸۳- آیت دیگر نمودیم آشکار      | روز را یعنی عیان در روزگار <sup>۲</sup> |
| ۱۸۵۸۴- تا شما جوید اندر روشنی     | در معیشت <sup>۳</sup> فضلها از رب خویش  |



۱۸۵۸۵- تا بدانید از شمار سالها	هم حساب کارها و آجالها <sup>۴</sup>
۱۸۵۸۶- از هر آن چیزی که دارید احتیاج	ما بیان کردیم آن بی اعوجاج <sup>۵</sup>
۱۸۵۸۷- لازم <sup>۱۳</sup> اندر گردن هر آدمی	فعل او کردیم ما در محکمی
۱۸۵۸۸- رزق او یا لازم است از ذوالمنش	عهده آن فعل یا در گردش <sup>۶</sup>
۱۸۵۸۹- آوریم او را برون در رستخیز	صفحه «يَسْأَلِيهِ مَنشور» از تمیز <sup>۷</sup>
۱۸۵۹۰- نامه <sup>۱۴</sup> خود را بخوان از نیک و بد	خود تویی بر کرده‌های خود سند
۱۸۵۹۱- بر تو امروز است نفس تو حسیب <sup>۸</sup>	هم تو را زافعال خود باشد نصیب <sup>۹</sup>
۱۸۵۹۲- هر که یابد ره نباشد غیر از این <sup>۱۵</sup>	که ز بهر خویش یابد ره یقین
۱۸۵۹۳- و آن که گمراه شد جز این نبود به پیش	کو شود گمراه به ضری <sup>۱۱</sup> نفس خویش
۱۸۵۹۴- بر ندارد هیچ بر دارنده‌ای	جرم و «وزر» <sup>۱۱</sup> نفس دیگر بنده‌ای
۱۸۵۹۵- هم مُعَذِّب <sup>۱۲</sup> ما نباشیم از کسی	تا بر انگیزیم پیغمبر بسی <sup>۱۳</sup>
۱۸۵۹۶- چون که خواهیم اهل شهری را هلاک <sup>۱۶</sup>	ما نمایم از ره طغیان و باک
۱۸۵۹۷- امر فرمایم ما بر مستغمان	مرا عبادت را و طاعت را عیان
۱۸۵۹۸- وز رسولان بندگی و پیروی	پس به فسق آیند آن قوم غوی <sup>۱۴</sup>
۱۸۵۹۹- پس شود واجب مر ایشان را عذاب	بر کنیم از بیخ پس آن شهر و باب
۱۸۶۰۰- ما هلاک از اهل هر شهر و قرون <sup>۱۷</sup>	کرده‌ایم از «بَعْدِ نُوحٍ» اندر فزون <sup>۱۵</sup>
۱۸۶۰۱- بر ذنوب بندگان خود پس است	رَبِّ تَوَدَّانَا و بی‌نا زآن چه هست



۱- خور: خورشید.

۲- اینکه فرمود شب و روز را دو آیت قرار دادیم، مقصود این است که آنها را همین‌طور خلق کردیم و در آغاز خلقتشان آیت بودند نه اینکه بعداً آنها را آیت قرار دهیم، زیرا تمامی موجودات از همان اصل وجود، آیاتی هستند که بر مکنون خود دلالت می‌کنند. مراد به آیت شب و آیت روز، خود شب و روز است. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۳- منظور از فضل، در آیه ۱۲، رزق و روزی است که عطا و فضل خداوند است در حق

بندگان خود.

۴- آجالها: (جمع آجال و جمع در جمع اجل): وقت و مدّت معین و محدود و مرگ.

۵- منظور از «وَكُلُّ شَيْءٍ فُصِّلَتْ لَهُ تَفْصِيلًا» در آیه ۱۲، این است که در خلقت هیچ‌گونه ابهام و اجمالی نیست و اشاره به تمیز موجودات است.

۶- منظور این است که قضاء خدا چنین رانده شده که عمل هر انسانی (طائر در آیه ۱۳، به معنی عمل و آن چیزی است که سعادت و شقاوت را به دنبال خود برای آدمی خواهد آورد) همواره در گردن او باشد (زیرا گردن، عضوی است که به خلاف اعضای دیگر بدن مانند دست و پا که زندگی انسان بدون داشتن آنها امکان دارد، بدون آن امکان‌پذیر نیست) و این خداست که سرنوشت آدمی را چنین لازم لاینفک او کرده و این سرنوشت، همان عمل آدمی است و عمل هر فرد قائم به عاملش بوده و خیر و شرّ آن به خود او برمی‌گردد. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۷- مفهوم بیت ۱۸۵۸۹ ← خداوند می‌فرماید در روز رستاخیز، کتابی که نامه اعمال هر فرد است بر او بیرون می‌آوریم، در حالی که آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آن را بتواند یکباره ملاحظه نماید.

او آن، نامه‌ای است که زبانش، قلم او، آب دهانش مداد او، اعضا و مفاصلش کاغذ او، سر تا پای آن املاء کرده او، فرشتگان، دبیران و گواهان بر او، و یک حرف زیادت و نقصان نیست در او. (از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۸- خسیب: حساب‌کننده، شماره‌کننده.

۹- [مفهوم آیه ۱۴ سوره اسری، این است که در روز قیامت به هر فرد خطاب می‌شود که تو، خود نامه خویش برخوان و کردار خود ببین، که تو خود، تنها برای رسیدگی به حسابت کافی هستی، چرا که اگر یک حرف آن را منکر شوی، همان اعضا که آن کردار بر آنها رفته است، گواهی خواهند داد. و گفته‌اند که «نامه»، دو است: یکی فریشته نوشت بر بنده: گفتار و کردار او، یکی حق نوشت بر خود: عفو و رحمت بر بنده، اگر عنایت ازلی بنده را دست گیرد، با وی شمار از نامه رحمت خود کند، نه از نامه کردار بنده. (از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر).

۱۰- ضَرّ: ضرر، زیان.

۱۱- وِزْر: گرانی، برداشتن بار کسی، بار گناه کسی را برداشتن.

۱۲- مُعَذِّب: عذاب‌کننده.

۱۳- سُنَّت جَارِيَةُ الْهَيْهٖ هُمَاوَرِدِ اَيْنِ بُوْدِدِهْ كِهْ هِيچْ اَمْتِي رَا عَذَابِ نَمِي‌كِرْدِهْ مِگَرِ بَعْدِ اَز اَنَكِهْ رِسُوْلِي بَه‌سُوِيْشَانِ بَفِرْسَقْدِ وَاو اِيْشَانِ رَا اَز عَذَابِ خُدَا بَتْرَسَاَنْدِ.

۱۴- غَوِي: گمراه. (اینکه خداوند فرمود ما به مترفین آنها، یعنی کسانی از آنها که پیشوایان آنان در فسق و فجورند و هر چه دلشان خواسته کرده‌اند و کسی جلوییشان را نگرفته دستور دادیم تا در آن قریه‌ها فسق و فجور کنند، منظور این امر، امر تشریعی نبوده است زیرا می‌دانیم که خداوند هرگز امر تشریعی به فحشاء و فسق و فجور نمی‌کند. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۱۵- سُنَّتْ هَلَاكِ سَاخْتِنِ بَرِ طَبِقِ اَنُچِهْ كِهْ آيَةُ ۱۷ بَهْ اَنِ اِشَارَهْ دَارِدِ، اَز زَمَانِ نُوْحِ (ع) بَهْ بَعْدِ شَرْوَعِ شُدِهْ اِسْتِ، زِيْرَا قَبْلِ اَز اَنِ، مَجْتَمَعِ اِنْسَانِي يَكِ مَجْتَمَعِ سَادَةُ فِطْرِي بُوْدِهْ وَا بَعْدِ اَز اَمْدِنِ نُوْحِ بُوْدِ كِهْ اِخْتِلَافَاتِ دَرِ مِيَاْنِهْ بَشَرِ پِيْدَا شُدِ.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ

هر کس عَاجِلِی را بخواهد، ما را طلب است عَاجِلِی را به او می‌دهیم (لیکن باز) به هر که خواهیم و هر چه

جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصِلُهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ﴿١٨﴾ وَمَنْ أَرَادَ

(در عالم آخرت) به کینه کردارش (دوزخ را نصیب او کنیم که با نگوشتش و مردودی به جهنم در آید) (۱۸) و هر که طالب

الْآخِرَةِ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ

حیات آخرت باشد و برای آن به سیر اِزْم و طاقت بکوشد البته به شرط ایمان (به خدا) سعی چنین کسانی

سَعِيهِمْ مَشْكُورًا ﴿١٩﴾ كَلَّا نَمِدُّ هُنَّوَلَاءَ وَهَنُؤَلَاءَ مِنْ عَطَاءِ

مقبول و مأجور خواهند بود (۱۹) و ما به هر دو فرقه (از دنیا طلبان و آخرت طلبان) به لطف پروردگارتان مدد

رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا

خواهیم داد، که لطف و عطای پروردگار تو از هیچکس دریغ نخواهد شد (۲۰) بنگر تا ما چگونه (در دنیا) بعضی مردم را

بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا

بر بعضی فضیلت و برتری بیشتری می‌دهیم (تا بدانی که) البته مراتب آخرت بسیار بیش از درجات دنیاست و برتری خلاص بر یکدیگر به مراتب افزون‌تر از حد تصور است (۲۱)

﴿٢١﴾ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَدْحُورًا ﴿٢٢﴾

هرگز با خدای یکتا شرک و شریک مباد و مگر نه به نگوشتش و خذلان ابدی خواهی نشست (۲۲)

هر که باشد از دُنُوًّا <sup>۱۸</sup> طبع خویش	۱۸۶۰۲-	میر شتابنده <sup>۲</sup> به جمع مال بیش
می‌شتابانیم او را مسا در آن	۱۸۶۰۳-	بهر هر کس تا چه خواهیم از جهان
پس جهنم را هسمانا شاید او	۱۸۶۰۴-	تا در آن مذموم <sup>۳</sup> و مدحور <sup>۴</sup> آید او
و آن که خواهد آخرت را باشتاب	۱۸۶۰۵-	او بسود آن‌گاه مؤمن بر حساب <sup>۵</sup>
سعیشان مشکور <sup>۶</sup> باشد آن گروه	۱۸۶۰۶-	می‌کنیم امدادِ هسر یک از وجوه
و آن گروهند از عطای دادگر	۱۸۶۰۷-	در دو دنسیا کامکار و بهره‌ور
منع کرده نیت اعطای خدای <sup>۷</sup>	۱۸۶۰۸-	بر کسی در این سراو آن سرای
کن نظر تا چون فزونی داده‌ایم	۱۸۶۰۹-	بعض را بر «بعض» و ره بگشاده‌ایم
آخرت از حیث رتبه اکبر است	۱۸۶۱۰-	هم به‌افزونی رتبت در خور است
با خدا اندر الوهیت مگیر	۱۸۶۱۱-	مسرِ اِلَهِ دیگر از شرک ضمیر
اینست «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ» اِلَه <sup>۸</sup>	۱۸۶۱۲-	بیت جزا دوزخ بود بسی‌اشتباه
پس تو بنشینی به‌دوزخ ز آن جهت	۱۸۶۱۳-	راننده و مخدول اندر عاقبت <sup>۹</sup>



- ۱- دُنُوًّا به معنی قرابت، نزدیکی و خویشاوندی است. در اینجا به معنی دنائت (فرومایگی) و دُنُوَّة (فرومایه شدن) آمده است.
- ۲- غَاجِلَةٌ در آیه ۱۸، صفت است برای موصوفی که حذف شده و بعید نیست موصوفش حیات (زندگی) باشد به قرینه اینکه مقابل آن را در آیه بعد، «آخرت» آورده، یعنی حیاتِ آخرت. بعضی هم مراد از عَاجِلَةٌ را نعمت‌های عاجله و برخی دیگر، متاع دنیای عاجل و یا خود دنیا دانسته‌اند. این آیه عمومیت دارد و نیز گفته‌اند در شأن منافقان است که با رسول(ص) جنگ می‌کردند و مقصودشان، غنیمت این دنیا بود و نه ثواب آن جهان.
- ۳- مذموم: سرزنش شده.
- ۴- مَدْحُور: آنکه به عنف رانده و دور کرده باشد. مطرود و دور شده از رحمت خداوند.
- ۵- منظور این است که هر که کوششی مجدانه و مختص به آخرت کند و کمال جدیت را در حسن عمل به خرج دهد و این سعی را در حالی که ایمان به خدا دارد بنماید، خداوند عمل او را به حسن قبول و ثناء بر او شکرگزاری می‌کند و شکرگزاری خداوند در برابر عمل بنده،

تفضل خداوند است بر بنده، و گرنه وظیفه بنده، بندگی مولای خویش است و نباید خود را طلبکار مولایش بداند. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۶- مشکور: شکرگزاری شده.

۷- از اینکه در آیه ۲۰، فرمود «عَطَاءِ رَبِّكَ» و فرمود «مِنْ عَطَايَنَا» و کلمه «رَبِّكَ» را هم تکرار نمود این نکته استفاده می‌شود که امداد ایشان از شؤون ربوبیت است و هر چند جز خداوند، برای کسی ربی نیست ولی چون بُت پرستان برای بت‌های خود ربوبیت قائل بودند، لذا ربوبیت خدای سبحان را به پیغمبر گرامی‌اش نسبت داد و فرمود: «رَبِّكَ» و نیز فرمود که اهل دنیا و آخرت هر دو، از اعطای او استمداد می‌کنند.

۸- به خدای سبحان شرک مورز و با الله خدایی دیگر مگیر و بدان. (خطاب به پیامبر است و مراد به امت اوست).

۹- به خداوند شرک مورز تا کارت را به آنجا نکشانند که زمین گیر شوی و خود را مذموم کنی و خدا هم که یآوری جز او نیست، تو را یاری نکند (مخدولت گذارد). (مخدول: کسی که احتمال می‌دهد کسی او را یاری دهد اما هنگام احتیاج، به او یاری نشود).

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا آيَاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا أُمَّا

و خدای تو حکم فرموده که جز او را نپرستید و در باره پدر و مادر نیکی‌هایی کنید و چنانکه

يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا

یکی از آنها یا هر دو در نزد تو بزرگ و سالخورده شوند که موجب رنج و زحمت تو باشند زنه‌ها کلماتی که رنجیده خاطر شوند

أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾ وَاخْفِضْ

مگو و بر آنها بانگ مزق و آنها را از خود مران و با ایشان به اکرام و احترام سخن گو. ﴿٢٣﴾ و سبب

لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي

برو یا تو وضع و نکریم را یا کمال مهربانی نزدشان بگستران و بگو برورد گوارا چنانکه پدر و مادر، مرا از کودکی (به مهربانی) پروراندند در حق آنها رحمت و مهربانی

صَغِيرًا ﴿٢٤﴾ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ

فرما. ﴿٢٤﴾ خدایان به آنچه در دلهای شماست داناست. اگر شما در دل اندیشه صلاح دارید

فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا ﴿٢٥﴾

خدا هر که را با نیت پاک به درگاه او تضرع و توبه کند البته خواهد بخشید. ﴿٢٥﴾

۱۸۶۱۴- حکم از پروردگارت شد بجا <sup>۲۳</sup>	کسسه بسنپرستید جز او را شما
۱۸۶۱۵- هم کنید احسان شما بر والدین	ز آن یکسی ور سالخورد آید به عین
۱۸۶۱۶- یسا رسند آن هر دو بر سن کبر	پس مگو «أف» یسا به مادر یسا پدر
۱۸۶۱۷- بانگ بر ایشان زدلتنگی مزن	نسرم و نیکو گو مر ایشان را سخن <sup>۱</sup>
۱۸۶۱۸- هِل فرو بالِ تواضع بهرشان <sup>۲۴</sup>	رحمت آور نسی که قهر از قهرشان
۱۸۶۱۹- گو خدایا رحم کن بر این دو پیر	کم بپروردند چون بودم صغیر
۱۸۶۲۰- گفت پیغمبر که چیزی نیکتر	هم به رحمت‌های حق نزدیکتر
۱۸۶۲۱- نیست از احسان و برّ بر والدین	به زهر خیری است این در نشأتین
۱۸۶۲۲- حق تعالی بر شما داناتر است <sup>۲۵</sup>	آنچه اندر نفس‌هاتان مُضَمَّر <sup>۳</sup> است
۱۸۶۲۳- گر شما باشید از شایستگان	در مقام والدین از امتحان
۱۸۶۲۴- پس به آوابین <sup>۴</sup> مر او باشد غفور	ببارب از ما عفو کن گر شد قصور
۱۸۶۲۵- جُرم ما نه یک نه صد، بیش از حد است	نیک کن هر خصیلتی کز ما بد است



- ۱- «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» در آیه ۲۳، عطف است بر جمله قبلی، معلوم می‌شود مسئله احسان به پدر و مادر، بعد از مسئله توحید خدا، واجب‌ترین واجبات است، همان‌طور که مسئله «عقوق» بعد از شرک ورزیدن به خدا، از بزرگترین گناهان کبیره است.
  - ۲- حَفْضِ جَنَاحِ (آیه ۲۴): به معنی پر و بال گستردن و کنایه است از مبالغه در تواضع و خضوع زبانی و عملی و از این صحنه گرفته شده که جوجه پر و بال خود را باز می‌کند تا مهر و محبت مادر را تحریک کند و او را به فراهم ساختن غذا وادار سازد.
  - ۳- مُضَمَّر: پوشیده و نهان.
  - ۴- آوَابین: برگشت‌کنندگان به سوی خداوند که در هر گناهی که می‌خواهند انجام دهند به یاد خدا می‌افتند و بر می‌گردند. و گفته‌اند اشاره است به فرزندان که وقتی در حق پدر و مادر قصور نمایند، پشیمان می‌شوند و توبه می‌نمایند.
- از علی بن ابیطالب (ع) روایت است که فرمود: وقتی که سایه میل کرد و ارواح به استراحت

پرداختند (یعنی هنگام عصر)؛ حوائج خود به درگاه خدای تعالی ببرید که آن ساعت، ساعت اوّابین است و آن‌گاه خواند: فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا.

وَأَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ

و (ای رسول ما) خود حقوق خویشاوندان و ارحام خود را ادا کن

وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ بَذِيرًا ﴿٢٦﴾ إِنَّ الْمُبْذِرِينَ

و نیز فقیران و رهگذران بیچاره را به حق خودشان برسان و هرگز در کارها اسراف روا مدار (۲۶) و نیز آن‌ها را

كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿٢٧﴾

برادران شیطانها بودند، و شیطان است که سخت کفران (نعت) پروردگار خود کرد (۲۷)

- ۱۸۶۲۶- <sup>۲۶</sup> ده به «ذالْقُرْبَىٰ» حقوق اوتعام یعنی از خویشان نزدیک به نام دارد این نسبت به خویشان رسول
- ۱۸۶۲۷- گفته‌اند ارباب اخبار و اصول در اسیری گفت زین العابدین
- ۱۸۶۲۸- گشامی را خوانده‌ای قرآن یقین
- ۱۸۶۲۹- گفت آری، گفت ذالْقُرْبَىٰ تو را
- ۱۸۶۳۰- آن مگر ماییم گر داری نظر

### اشارات از فدک است

- ۱۸۶۳۱- چون که این آیت رسید از کبریا داد بر زهرا فَذَكَرَهَا مِصْطَفَىٰ
- ۱۸۶۳۲- از عبیدالله موسی از فدک کرد استفسار مأمون بی زشک
- ۱۸۶۳۳- این خبر را او نوشت اندر جواب پس فدک را کرد رد او بر شتاب
- ۱۸۶۳۴- صدق مطلب را خدا داند همه تا چرا شمس متزعزع از فاطمه
- ۱۸۶۳۵- نیست بر صدیق<sup>۴</sup> و فاروق<sup>۵</sup> امین از خردمند احتمال ظلم و کسین
- ۱۸۶۳۶- بعد احمد بوده‌اند ایشان امیر بر امور خلق و حکم حق بصیر

۱۸۶۳۷- فاطمه لیک این یقین شد نیست شک	که غمین بوده است از نزع عَفْدِک
۱۸۶۳۸- مسلمین را هم در آن گر بوده حق	تَرْضِیۃ <sup>۷</sup> او بسود اولی بسر فِرَقِ
۱۸۶۳۹- در ره خیرالبشر <sup>۸</sup> اسلامیان	می گذشتند از تمام مال و جان
۱۸۶۴۰- از زمینی چون ز فرزند رسول	بودشان اهماال این نبود قبول
۱۸۶۴۱- خاصه کو شد مدعی با اهتمام	که سه من بخشیده این خیرالانام <sup>۹</sup>
۱۸۶۴۲- قول او هم بی تأمل حجت است	چون بسه شأن او ز تطهیر آیت است
۱۸۶۴۳- شیعه گوید خواستند از وی گواه	تا چه بسوده است اصل آن داند اله
۱۸۶۴۴- راست کرداری چو صدیق شفیق	عادلی یا همچو فاروق دقیق
۱۸۶۴۵- این کنند، از عقل دور آمد یقین	و آنگهی با اجتماع مسلمین
۱۸۶۴۶- عالم حاکم به هر کاری خداست	می دهد پاداش هر کس هر چه خواست
۱۸۶۴۷- دور از تسفیر گشتیم ای خلیل	حق مسکین هم بده «وَابْنِ السَّبِيلِ»
۱۸۶۴۸- صرف بر ناحق مکن مال نفیس	زان که مسرف شد برادر باپلیس <sup>۱۰</sup>
۱۸۶۴۹- فکر و اعضا را مکن صرف هوی	هم حواس و مشعر و طبع وقوی
۱۸۶۵۰- ناسپاسی باشد این بر رَبِّ ناس	هست شیطان مر خدا را ناسپاس



۱- ذَالْقُرْبَى: خویشاوندان، نزدیکان.

۲- [ در دُرِّ مَنثور است: ابن جریر از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت کرده که به مردی از اهل شام فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟ عرض کرد: بلی، فرمود آیا درباره بنی اسرائیل نخوانده‌ای که فرمود: وَآتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ؟ مرد گفت: مگر شما از آنها بید که خدا امر کرده حقشان داده شود؟ فرمود: آری. ] (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۳- فَذَک: قریه‌ای در حجاز، که از آنجا تا مدینه دو روز راه بود. و گویند سه بخش بوده است و هنگامی که رسول اکرم(ص)؛ خیبر و قلاع آن را فتح کرد سه قلعه پایداری



کردند و محاصره آنها به دشواری گرایید و اهل فدک قاصدی نزد پیامبر فرستادند که اموال و میوه‌های خود را به نصف، تقسیم و مصالحه نمایند و رسول(ص) این غنیمت جنگی را پذیرفت. گفته‌اند که عمر بر این ناحیه که در آن چشمه‌ها و نخلستان‌هایی بود دست انداخت و هنگامی که فتوح مسلمین وسعت یافت آن را به ورثه رسول اکرم(ص) باز داد. بر سر این ده بین علی(ع) و عباس بن عبدالمطلب اختلاف بود. علی(ع) می‌گفت رسول اکرم آن را در زمان خود به فاطمه(س) بخشیده، اما عباس آن را ملک رسول می‌دانست و خود را وارث آن می‌شمرد و سرانجام عمر بن عبدالعزیز در زمان خلافت خود به والی مدینه دستور داد که آن را به فرزندان فاطمه واگذارند. درباره این ده سخن بسیار است و در اینکه بعد از رسول اکرم کار آن به کجا کشید اختلاف روایت موجود است. (با کمی تغییر، از لغت‌نامه دهخدا).

دکتر سید جعفر شهیدی در ترجمه نهج البلاغه می‌نویسد: «فدک» مزرعه یا قلعه‌هایی بوده است جزء خیبر، و خیبر چند قلعه به هم پیوسته است با خرماستانها و زمین‌های زیر کشت که یهودیان در آن به سر می‌بردند. این سرزمین در وادی زبیدیه در یکصد و شصت کیلومتری شمال مدینه واقع است. چون خیبر در سال هفتم از هجرت گشوده شد، ساکنان فدک بدون درگیری با رسول خدا(ص) آشتی کردند و این سرزمین از آن رسول شد که درآمد آن را صرف مستمندان بنی هاشم می‌فرمود. سپس به موجب آیه «وَأَبِ ذَالْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (آیه ۲۶ سوره اسری) آن را به فاطمه(س) بخشید. پس از رحلت رسول اکرم، ابوبکر با استناد به حدیثی که هم از جهت سند و هم از جهت دلالت جای گفتگو دارد، آن را به بیت المال برگرداند. (با کمی تغییر).

در جلد دوم کتاب دانشنامه قرآن، و قرآن پژوهی آمده است: | فدک، دهکده‌ای در حجاز، نزدیک خیبر (است که) تا روزهای غزوه خیبر یهودیان در آن سکونت داشتند و هنگامی که محمد(ص) مشغول گشودن حصارهای خیبر بود، یهودیان فدک حاضر شدند که به نیمی از اموال خود با پیامبر(ص) مصالحه کنند و حضرت پذیرفت و بدین گونه، فدک خاصه پیامبر(ص) شد و حضرت رسول(ص) هنگامی که آیه ۲۶ سوره اسری نازل شد: «وَأَبِ

ذَاقُ الْقُرْبَى حَقَّهُ...» (و به خویشاوند، حَقِّش را ببخش)؛ آن را به دخترش فاطمه بخشید. پس از وفات پیامبر(ص)؛ فاطمه(س) از ابوبکر خواست تا فدک را به او بازگرداند. ابوبکر از او شاهد طلبید و او، شوهرش علی بن ابیطالب و ام‌ایمن را به گواهی برد، اما ابوبکر گفت: باید دو زن و یک مرد یا دو مرد گواهی دهند. و بر طبق نوشته اهل سنت، فاطمه(س) منصرف شد و ابوبکر آن را به بیت‌المال منضم کرد. در روایات دیگر آمده است که فاطمه(س) فدک را میراث خود می‌دانست و بر اساس آیه ۱۶ سوره نمل، «و ورث سلیمان داود» (و سلیمان از داود میراث برد) استدلال می‌کرد که پیامبران(ع) هم ارث باقی می‌گذارند. پس از ابوبکر، در تمام دوره خلفای اموی و عباسی، فدک، سرنوشت متغیری داشته و مورد نزاع فرزندان فاطمه(س) با خلفا بوده است..... به اعتقاد شیعیان، حضرت فاطمه(س) هنگام وفات، از ابوبکر و عمر ناراضی بود. زیرا فاطمه(س) معتقد بود که فدک از پدرش به او به ارث رسیده است... در صورتی که آن دو، معتقد بودند که پیامبران ارث نمی‌گذارند و به همین جهت، فدک را به او ندادند. (با کمی تغییر).



۴- صدیق: لقب ابوبکر بن ابی قحافة.

۵- فاروق: کسی که امور را از یکدیگر فرق می‌گذارد و تمیز می‌دهد. لقب عمر بن خطاب است (در عرف اهل سنت و جماعت).

۶- نزع: در اینجا به معنی عزل کردن و برکشیدن و برکنندن است.

۷- ترضیة او: راضی نمودن فاطمه(س).

۸- خیرالبشر: اشاره به پیامبر(ص).

۹- خیرالانام: بهترین مردم. اشاره به پیامبر(ص) است.

۱۰- مفهوم بیت ۱۸۶۴۸ ← اسراف مکن، زیرا اسراف‌کاران و شیطان از نظر سنخیت مانند دو برادر هستند که اصل و ریشه آنها یکی است.

وَإِمَّا تَعْرِضْنَنَّهُنَّ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهُنَّ أَفْقَلَّ لَهُمْ قَوْلًا

و چنانچه از او حرام و حقیق از قوی الحقیق مذکور چون تعلاً نادار هستی ولی در آیه به لطف خدا اسد و آری اکنون اعرافش کرده تو چه به حقوقشان توانی کرد

میسوراً ﴿۲۸﴾ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا

باز گفتم خوش به آنان بگو (۲۸) و نه هرگز دست خود (در آسمان به خلق) مسکرم به گردنست بسته دار. و نه بسیار باز

كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا ﴿۲۹﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ

گشاده دار. که (هر کلام کنی) به نکوفش و در ماندگی خواهی نشست (۲۹) همانا خدایان تو هر که را خواهد روزی وسیع دهد

لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿۳۰﴾ وَلَا تَقْتُلُوا

و هر که را خواهد تنگ روزی گرداند. که او به اصلاح کار بندگان خود کاملاً آگاه و بصیر است (۳۰) هر که

أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ أَمْثَلِقِ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ قَتَلْتُمْ كَانِ

فرزندان خود را از ترس فقر به قتل رسانید ازنده به گوییم که ما رازق آنها و شما هستیم. زیرا این قتل فرزندان

خِطَاءً كَبِيرًا ﴿۳۱﴾ وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ

بسیار گناه بزرگی است (۳۱) و هرگز به عمل زنا نزدیک نشوید. که کاری بسیار زشت و راهی بسیار ناپسند

سَبِيلًا ﴿۳۲﴾

است (۳۲)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۱- انتظار رزق را از بسهر او  
 ۲- پس بگو قولی نکوشان با نوید  
 ۳- بسخل می‌نور به مسکین و قُتُقُ  
 ۴- تا نشینی خود برهنه از لباس  
 ۵- چون برهنه بُد نیامد بر نماز  
 ۶- بر هر آنچه داری از کم یا که بیش  
 ۷- لیک بس صعب است در پیش کریم  
 ۸- بر هر آنکه خواهد اندر روزگار  
 ۹- او بود دانا و بسینا بر عباد  
 ۱۰- قتل فرزندان بسود کفر و غلط  
 ۱۱- زنده می‌کردند در گور آن سران

۲۸- از فقیران و برگردانی تو رو  
 ۲۹- از خداوندی کز او داری امید  
 ۳۰- هم مگردان بسته دستت بر عُنُقُ  
 ۳۱- هم مکن بذل آنچه داری از اساس  
 ۳۲- پیرهن بر سایل او داد از نیاز  
 ۳۳- آمت این آیت که مگشا دست خویش  
 ۳۴- این بسود در حکم عقل مستقیم  
 ۳۵- می‌گشاید رزق را پروردگار  
 ۳۶- و ر که خواهد تنگ سازد هم فساد  
 ۳۷- و از شما از خوف فقر اندر نَمَطُ  
 ۳۸- در زمان جاهلیت دختران

۱۸۶۶۲- تا مگر نبوند قادر بر جهاز	منفعل گگردند از خَلَقِ مَجَاز <sup>۶</sup>
۱۸۶۶۳- گفته‌ایم از پیش شرح این تمام	قتل ایشان گفت کفر است و حرام
۱۸۶۶۴- رزق آنها و شما از جزء و کُلِّ	هست بر ما نیست کس بر کس عُنُل <sup>۷</sup>
۱۸۶۶۵- قتل فرزندان خطایی اکبر است	هر کُشد فرزندی خود را کافر است
۱۸۶۶۶- می‌نگرید ایچ نزدیکِ زنا <sup>۳۲۳</sup>	کاست فعلی زشت و راهی بد نما



۱- مفهوم بیت ۱۸۶۵۱ ← و اگر روی گردانی از خویشاوندان و فقرا (و آنچه از تو خواهند، به دلیل آنکه نداری، نمی‌توانی به آنان بدهی) ولی مایوس هم نیستی و در طلب رحمت پروردگار هستی و امیدواری که آنچه می‌خواهند به‌دستت بیاید و به ایشان بدهی.

۲- عُنُق: گردن. (دست به گردن بستن، کنایه از امساک و خرج نکردن و از بخشش بخل ورزیدن است).

۳- قُنُق (قونوق): مأخوذ از ترکی، به معنی مهمان و مسافر.

۴- گفته‌اند سبب نزول آیه ۲۹ سوره اسری، آن بود که روزی پیامبر در جمع یاران نشسته بود که کودکی آمد و گفت: مادر من از تو پیراهنی می‌خواهد و گفته است چون چیزی در خانه نداریم اگر پیامبر پیراهنی نداشت که بدهد به او بگو پیراهن خودش را بدهد. حضرت به خانه رفت و پیراهن از تن به‌در کرد و به آن کودک داد و عریان بنشست. وقت نماز آمد، بلال اذان گفت و یاران همه منتظر پیامبر(ص) بودند، چون رسول نیامد همه نگران شدند تا یکی از آنان به منزل پیامبر رفت و او را عریان دید. در آن حال جبرئیل نازل شد و آیه «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً...» را آورد.

۵- نَقَط: طریقه، روش.

۶- در زمان جاهلیت، اعراب هنگامی که دچار قحطی می‌شدند، برای حفظ آبرو و عزت خود، فرزندان خود (چه پسر و چه دختر) را می‌کشتند و نیز دختران خود را از ترس اینکه گرفتار داماد ناچوری شوند و یا از بیم آنکه نتوانند هنگام ازدواج دختران خود جهیزیه آنها را تأمین کنند و این امر باعث شرمندگی و منفعل شدن آنان در نزد مردم شود، زنده به‌گور می‌کردند.

۷- عَقْل: سخت‌گویی و سخت‌آزار، سرکش. در اینجا منظور این است که رزق همهٔ بندگان خداوند بر عهدهٔ خداست و از آنجا که خداوند روزی رسان همه است، سنگینی بار روزی رساندن به کسی بر دوش دیگری نیست.

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ الْإِبْرَاطِطِ وَمَنْ

و هرگز نفس مجزومی که خدا قتلش را حرام کرده، نکند مگر آنکه به حکم حق مستحق قتل شود، و کسی که

قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي

خودش به مظلومی و ناحق ریخته شود. ما به ولی او حکومت و تسلط را قائل دادیم پس در مقام انتقام آن ولی در قتل و خونریزی

الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴿٣٣﴾ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ الْإِبْرَاطِطِ

امواتی که او از جانب ما یاری و منصور خواهد بود. (۳۳) و هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید مگر آنکه

هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ. وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَتْ

راه خیر و طریق بهتری است. نعم یتیم مظلوم دارد، ما آنکه به حد بلوغ و رشد خود رسیده و عهده خود را باید وفا کنید که البته در قیامت از عهده پیمان

مَسْئُولًا ﴿٣٤﴾ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلَّمْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ أَسْمَأَسْتَقِيمَ

سوال خواهد شد. (۳۴) و هر چه پیمانه (یا وزن) می‌سنجید، سنجید، او کم او کم نگرید و آنچه چیز را با ناز و زوری در ست و عادلانه بسنجید.

ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٣٥﴾ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

که این کاری بهتر و عاقبتش نیکوتر است. (۳۵) و ای انسان! هرگز آنچه را که بدان علم واطمینان نداری دنبال مکن

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾

که چشم و گوش و دل همه مسئولند. (۳۶)

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ

و هرگز در زمین نه کبر و ناز مرو و غرور و نخوت مخروش، که به نیرو زمین را نتوانی شکافت و نه کوه

الْجِبَالِ طُولًا ﴿٣٧﴾ كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾

در سر بلندی نطواری و سید. (۳۷) که این قبیل کارها و اندیشه‌های بد گناهش نزد خدا ناپسند است. (۳۸)

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا

اینها پاره‌ای از حکمتهاست که پروردگارت به تو وحی کرد، و هرگز با خدای یکتا کسی را به خدایی

ءَاخَرَ فَتَلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا ﴿٣٩﴾

میرست و نگره سلامت رده و مرده بود به آدوزخ در خواهی افتاد. (۳۹)

﴿۳۳﴾

۱۸۶۶۷- پس شما هم قتل نفس آمد حرام جز به حکم راست یعنی انتقام<sup>۱</sup>

۱۸۶۶۸- کشته شد و در کس به ظلم و ناروا بسر ولی او بگردانیدیم ما

- ۱۸۶۶۹- امر و استیلا و قدرت در قصاص  
 ۱۸۶۷۰- وارث دم باشد او منصور لیک  
 ۱۸۶۷۱- هم چنین نزدیک بر «مال» یتیم<sup>۳۴</sup>  
 ۱۸۶۷۲- جز به وجهی خوب تر تا او رسد  
 ۱۸۶۷۳- غبطه اش یعنی نگهدارید باز  
 ۱۸۶۷۴- تا رسد بر غایت رشد و بلوغ  
 ۱۸۶۷۵- هم به عهد خود کنید از حق وفا  
 ۱۸۶۷۶- هم پیمایید کیل آن را که جُست<sup>۳۵</sup>  
 ۱۸۶۷۷- بهتر است از روی تأویل<sup>۴</sup> این یقین  
 ۱۸۶۷۸- از پی آن می مرو در هر مقام<sup>۳۶</sup>  
 ۱۸۶۷۹- ز آن که گوش و چشم و دل بی واهمه  
 ۱۸۶۸۰- زین نصیحت مر «صفی» را در نظر  
 ۱۸۶۸۱- یعنی آنکه گفت حق از پی مرو  
 ۱۸۶۸۲- هم مرو راه از تکبر تو به ارض<sup>۳۷</sup>  
 ۱۷۶۸۳- این بود از خود پسندی، هم فرح  
 ۱۸۶۸۴- در بلندی کی رسی هرگز به کوه  
 ۱۸۶۸۵- کل اینها «سَیِّئَه» است و ناپسند<sup>۳۸</sup>  
 ۱۸۶۸۶- بیست و پنج از امر و نهی است ای پناه  
 ۱۸۶۸۷- یازده امر است و نهی چارده  
 ۱۸۶۸۸- اینست آن چیزی که وحی از کردگار<sup>۳۹</sup>  
 ۱۸۶۸۹- می نگردان با خدا دیگر خدای  
 ۱۸۶۹۰- مر ملامت دیده و رانده شده
- پس به قتل اسراف نآرد ز اختصاص  
 بر همان قدری که مشروع است و نیک<sup>۲</sup>  
 مسی نگردید از امسینید و سسلیم  
 بسر کمال رشد از روی سسند  
 ضبط اموالش کنید از امتیاز  
 هم به عقل ار هیچ از آن دارد فروغ  
 عهد مسئول است بر اهل ولا<sup>۳</sup>  
 صدق و موزون با تو رازوی درست  
 یعنی اندر عاقبت از روی دین  
 کت نباشد دانشی بر وی تمام  
 جمله مسئول اند هر یک ز آن همه<sup>۵</sup>  
 هیچ نباید پسند و وعظی نیک تر  
 آنچه را کز وی نداری علم، تو  
 که بنشکافی زمین را تو به فرض  
 گفت ز آن «لَا تَمُشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»<sup>۶</sup>  
 پس تذلل کن بنه کبر و شکوه  
 نزد ربّت هست مکروه و نژند  
 تا به اینجا از «مَعَ اللَّهِ الْه»  
 بوده اینها ثبت اندر لوح شه<sup>۷</sup>  
 بر تو شد از حکمت کامل عیار  
 که در افستی در «جهنم» ز اقتضای  
 شرک تو خود دوزخ است و غمگده



۱- منظور این است که قتل نفس حرام است مگر در صورتی که به حق باشد یعنی آن فرد مستحق کشته شدن باشد (مثلاً کسی را کشته باشد و قرق دینی را در جامعه شکسته باشد و

امثال آن که در قوانین شرع موارد آن ذکر شده است).

۲- منظور این است که به حسب شرع برای ولی دم (صاحب خون) کسی که مظلوم کشته شده این سلطنت و قدرت و اختیار را قرار داده‌ایم که اگر خواست قاتل را قصاص کند و اگر خواست خون بها بگیرد و اگر هم خواست عفو کند. به هر حال صاحب خون هم نباید در کشتن اسراف کند و غیر قاتل را بکشد، بلکه فقط می‌تواند قاتل را بکشد.

۳- منظور این است که به اوامر و نواهی خداوند توجه کنید، زیرا از آن‌ها بازخواست خواهید شد. بعضی هم گفته‌اند که مراد این است که از خود عهد می‌پرسند که فلانی با تو چه کرد، و نیز گفته‌اند منظور این است که عهد را که یکی از اعمال است در روز قیامت مجسم می‌سازند تا بر له و علیه مردم گواهی دهد.

۴- «أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (آیه ۳۵)؛ به معنی «نیکو سرانجام‌تر» است. منظور این است که ایفاء کیل و وزن و دادن آن به ترازوی (قسطاس) عدل، که هرگز در وزن خیانت نمی‌کند، خیر و برکت را در دنیا و سرانجام نیکو را در عاقبت به همراه دارد.

۵- منظور این است که خداوند می‌فرماید دنبال چیزهایی که علم به آنها نداری مرو و از آن پیروی مکن و به آن معتقد مشو و چیزی را که نمی‌دانی مگو و کاری را که علم به آن نداری مکن، زیرا همه اینها پیروی غیر علم است، و خدای سبحان به زودی از گوش و چشم و قلب که وسایل تحصیل علم‌اند بازخواست می‌فرماید که آیا در آنچه که به کار بستنی، علمی به دست آوردی یا نه، و اگر به دست آوردی پیروی هم کردی یا نه؟ مثلاً از گوش می‌پرسند آنچه شنیدی معلوم و یقینی‌ها بود یا هر که هر چه گفت گوش دادی، و از چشم می‌پرسند آیا آنچه تماشا می‌کردی واضح و یقین بود یا خیر و از قلب می‌پرسند آنچه اندیشیدی و یاب به آن حکم کردی یقینی بود یا نه و گوش و چشم و قلب ناگزیر حق مطلب را اعتراف می‌کنند، پس بر هر فردی لازم است که از پیروی کردن غیر علم بپرهیزد، زیرا اعضاء و ابزاری که وسیله تحصیل علم‌اند به زودی علیه آدمی گواهی می‌دهند. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۶- به معنی آیه ۲۷ مراجعه فرمایید. مَرَحٌ به معنای بسیار خوشحالی کردن به باطل است و بالا گرفتن نشاط و فرح، به حدی که شخص از حدّ خود تجاوز کند و متبختر مختال شود. وقتی فرح و شادمانی به حدی شدت یافت که عقل را سبک نمود، آثار سبکی عقل در افعال و گفته‌ها و نشست و برخاستن فرد و مخصوصاً در راه رفتنش نمودار شد، چنین فرحی، فرح

به باطل است. و اگر خداوند مسئله راه رفتن به مرح را مورد نهی قرار داد، برای این بود که اثر همه آن انحراف‌ها در راه رفتن نمودارتر می‌شود. این تبختر و به کبر و ناز راه رفتن بر روی زمین، به منظور اظهار قدرت و عظمت، و همی بیش نیست زیرا اگر بنده دچار واهمه نمی‌شد می‌دید که بزرگتر و نیرومندتر از او هست، و آن زمین زیر پای اوست و از او بلندتر هم هست و آن کوه‌های بلند است که خیلی از او رشیدتر و بلندترند. پس خداوند می‌فرماید که در زمین با نخوت و غرور قدم مزن، تو نه می‌توانی زمین را بشکافی و نه می‌توانی به بلندی کوه‌ها بررسی. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۷- در ابیات ۱۸۶۸۶ و ۱۸۶۷۸ به این نکته اشاره شده که از جمله «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا» در ابتدای آیه ۲۲ تا اینجا، یعنی انتهای آیه ۳۷، خداوند بیست و پنج مورد امر به معروف و نهی از منکر فرموده که یازده مورد آن امر به معروف و چهارده مورد دیگر، نهی از منکر است.

أَفَاصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ

آیا خدا شما را به فرزندان

بالبین و اتخذ من الملائكة اناثا انکم لتقولون قولا عظيما ﴿٤٠﴾  
 پس برگیرید و خود از فرشتگان دخترانی بر گرفته است. این رای و گفتار شما مشرکان، اقربایی عشیره گمانی بسیار بزرگ است. (۴۰)

و لقد صرفنا في هذا القرء ان ليدكروا وما يزيدهم الا نفورا ﴿٤١﴾  
 و ما در این قرآن انواع سخنان را نیکو بیان کرده‌یم تا خلق متذکر شوند و از آن بند گیرند و لیکن بدان رای به جرعت احوالی نمی‌فرازد. (۴۱)

قل لو كان معه ءالهة كما يقولون اذا لا بتغوا الى ذى العرش سبيلا ﴿٤٢﴾  
 بگو اگر با خدای یکتا چنانکه آنها می‌گویند خدایان دیگری بود در این صورت آن خدایان بر خدای یگانه شایسته تبارخ از اوست مگر گفتند و تسبیح آنان موجب اختلال نظام عالم

سبحانه و تعالی عما يقولون علوا كبيرا ﴿٤٣﴾ تسبیح له السموات ﴿٤٤﴾  
 پس چون عالم نظام‌ناشی است دلیل است که با خدای یگانه خدایان دیگری نیست. (۴۳) خدا او آنچه مشرکان نادان می‌گویند بسیار بزرگتر و عزیزتر است. (۴۴)

السبع والارض ومن فيهن وان من شئ الا يسبح بحمده ولكن ﴿٤٤﴾  
 هفت آسمان و زمین و هر که در آنهاست همه به ستایش و تتر به خدا مشغولند و هر چه در عالم جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش

لا تفقهون تسبیحهم انه كان حلیمًا غفورًا ﴿٤٤﴾  
 حضرت دوست ولیکن شما تسبیح آنها را فهم نمی‌کنید. همانا او بسیار بردبار و آمرزنده است. (۴۴)



مر شما را نزد قسمت «بِالْبَیِّنِ» <sup>۱</sup>	۱۸۶۹۱- برگزید آیا خدایِ عالمین <sup>۴۰۰</sup>
بهر خود پس باشد این قسمت شگفت	۱۸۶۹۲- وز ملایک دختران را برگرفت
آن چنان که ناید اندر عقل کس	۱۸۶۹۳- از شما باشد بزرگ این قول، بس
پس در آن تفضیل خود را می‌دهید	۱۸۶۹۴- تسهت اولاد بر حق می‌نهدید
از ولد خود را ببری در چند جا	۱۸۶۹۵- اندر این قرآن بگرداندیم ما <sup>۴۱۰</sup>
هیچشان نفزاید از جهل و غرور	۱۸۶۹۶- پسند تا گیرند، اما جز نُفور
آن چنان که مشرکان گویند بر	۱۸۶۹۷- با خدا بود از خدایان دگر <sup>۴۲۰</sup>
تا شوند از وی همانا کینه خواه	۱۸۶۹۸- بر خدای عرش می‌جستند راه
عاجز ایشان گر نبودند از شئون	۱۸۶۹۹- نفیشان چون کرده حق یعنی فزون
یسا که از خود نفی عجز و اختلال	۱۸۷۰۰- با خدا باید کنند ایشان جدال
بلکه عالی و اکبر از وصف و بیان	۱۸۷۰۱- پاک و برتر اوست از گفتارشان <sup>۴۳۰</sup>
و آن چه در آنهاست زاشیا بالیقین	۱۸۷۰۲- مر به تسبیحش <sup>۴۴۰</sup> سماوات و زمین
جز آنکه در تسبیح و در تحمید <sup>۳</sup> او	۱۸۷۰۳- نیست چیزی هیچ اندر جستجو
در نسبی‌یابید از جهل و عَمّا <sup>۴</sup>	۱۸۷۰۴- لیک خود تسبیح ایشان را شما
زین تغافل زین تساهل زین قصور	۱۸۷۰۵- او تعالی، بردبار است و غفور
ناطق او نُبُود به حمدِ حضرتش	۱۸۷۰۶- نیست شیئی کز زبان خلقتش
کو به ذات خویش فرد و واحد است	۱۸۷۰۷- هستی‌اش یعنی دلیل موجد <sup>۵</sup> است
بشئوی تسبیح او از ممکنات <sup>۶</sup>	۱۸۷۰۸- گر که بذهمی گوش جان از التفات



- ۱- آیه ۴۰، خطاب به آن دسته از مشرکین است که می‌گفتند ملائکه دختران خدا هستند و یا بعضی از ایشان دختران اویند.... (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).
- ۲- تسبیح: منزّه داشتن که با زبان انجام شود، مثلاً گفته شود «سبحان الله»، ولی وقتی حقیقت کلام عبارت باشد از فهماندن و کشف به هر طریقی که صورت گیرد، کلام خواهد بود، هر چند که با زبان نباشد.... (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۳- تحمید: ستودن، ستایش کردن.

۴- غما: از بین رفتن بینش دل و نادان شدن. رفتن بینایی قلب، یعنی ضلالت و غوایت و گمراهی.

۵- موجد: آفریننده.

۶- [.... نیست هیچ چیز مگر که وی را می ستاید و حمد می کند و از وی آزادی می کند و به خدایی وی گواهی می دهد، «وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»، لکن شما آن را در نیابید...]. (از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار).

وَإِذَا قَرَأْتَ

و چون تو قرآن

الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا

تلاوت کن ما میان تو و آنها که به نیابت ایمان ندارند حجابی ساختیم که آنها از فهم حقایق آن دور و

مَسْتُورًا ﴿٤٥﴾ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ

سور مانند (۴۵) و ما بر دلهای تیره آن کافران بردهای افکندیم که قرآن را فهم نکنند و در گوشهایشان هم

وَقَرَأُوا إِذَا ذُكِرْتَ رَبُّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ، وَلَوْ عَلَيَّ آدْبَارُهُمْ نَفُورًا

سنگینی نهادیم. و چون تو در قرآن خلالت را به وحدتیت و یگانگی یاد کنی آنان روی گردانیده و به پشت گمبیزان می شوند. (۴۶)

﴿٤٦﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى

ما به خیالات باطنی که وقت شنیدن گفتار تو در دل خود می کنند (از خود آنها) آگاه تریم و آنگاه که به دار گویی می پردازند

إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٤٧﴾ أَنْظِرْ

و آن مردم متعجبان گردند که شما جز شخصی مفتون و سرزده را پیروی نمی کنید. (۴۷) بنگر

﴿٤٨﴾ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا

تا چه نسبتها به تو می دهند! پس گمراه شدند و هیچ راه خلاصی نمی یابند. (۴۸)

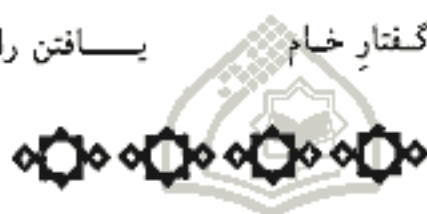
ما بگردانیدیم ای فخر اُمم،

تا آورند ایمان، به مستوری، حجاب<sup>۱</sup>

۱۸۷۰۹- چون که قرآن را بخوانی در حَرَمِ<sup>۴۵</sup>

۱۸۷۱۰- بین تو و آنان که بر روز حساب

بسته گردد گوش و هوش این قوام	۱۸۷۱۱- تا نفهمند آنچه خوانی از کلام <sup>۴۶</sup>
پوششی کآن مانع است از فهم آن	۱۸۷۱۲- می‌بگردانیم بر دلهایشان
فهم تا نکنند از خود بینی‌ای	۱۸۷۱۳- هم‌چنین بر گوششان سنگینی‌ای
می‌کنی ایشان بگردانند رو	۱۸۷۱۴- چون به قرآن یاد یکتایی او
کز خدایانشان یکی ناری به یاد <sup>۲</sup>	۱۸۷۱۵- پشت ز آن رو می‌نمایند از عناد
گوش چون دارند سویت، وابصریم	۱۸۷۱۶- ما به آنچه بشنوند آگه‌تریم <sup>۴۷</sup>
آن ستمکاران بی‌عقل و هنر	۱۸۷۱۷- راز می‌گویند چون با یکدیگر
غمیر مردی را که مسحور است او	۱۸۷۱۸- که نمی‌باشید تابع از غلو
پس شدند ایشان به گمراهی اَصْلَ	۱۸۷۱۹- بر تو بین تا چون زدند ایشان مثل <sup>۴۸</sup>
یافتن راهی به اضلال کرام	۱۸۷۲۰- پس بستوانند زین گفتارِ خام



۱- مفهوم ابیات ۱۸۷۰۹ و ۱۸۷۱۰ خداوند به پیامبر(ص) می‌فرماید آن هنگام که تو به تلاوت قرآن می‌پردازی، ما، در میان تو و مشرکین حجابی معنوی می‌افکنیم و در نتیجه، آن‌ها قادر به فهم آنچه تو می‌خوانی نخواهند بود و نمی‌توانند نام خداوند را بشنوند و چون در آن حجاب معنوی مستور می‌شوند، قادر نیستند که به خداوند و معاد ایمان بیاورند و تو را به رسالت بشناسند.

۲- [در درّ منثور است که بخاری، در تاریخ خود از ابی جعفر محمد بن علی روایت کرده که گفت: ] چرا بسم الله الرحمن الرحيم را از قرآن حاشا کردید و آن را جزو قرآن نمی‌دانید؟ با اینکه رسول خدا(ص)؛ وقتی وارد منزلش می‌شد و قریش نزدش جمع می‌شدند، حضرت می‌خواند: بسم الله الرحمن الرحيم، و در خواندن آن صدایش را بلند می‌کرد، قریش فرار می‌کردند، خداوند این آیه را فرستاد «وَ إِذَا نَكَرْتِ رَبَّكَ...»، و طبق این آیه، بسم الله الرحمن الرحيم جزو قرآن است | ... این آیه (آیه ۴۷)؛ اشعار و بلکه دلالت دارد بر این که مشرکین، می‌ترسیدند و اگر نزد آن جناب می‌آمدند پنهانی بوده و حتی اگر یکی از ایشان، فرد دیگری را در حال استماع قرآن می‌دید، آهسته او را ملامت می‌کرده، زیرا می‌ترسیده رسول

خدا(ص) و مؤمنین پی ببرند و بفهمند که این افراد دشمن اند. بعضی به بعضی می گفتند پیروی نمی کند مگر مردی جادو شده را...]. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

وَقَالُوا آءِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا آءِذَا لَمَبَعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٤٩﴾

و (کافران به معاد) گفتند آیا ما چون استخوان پوسیده و عیار پراکنده شویم باز روزی از نو زنده و برنگیخته خواهیم شد؟ (۴۹)

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ﴿٥٠﴾ أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي

بگو که شما سنگ باشید یا آهن (۵۰) یا خلقی سخت تر از سنگ و آهن از آنچه در

صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

دلان بزرگ می نماید باز به امر خدا زنده می شوید، پس خواهند گفتند که ما را دوباره زنده می کند؟ بگو همان خداست که هم اول بار شما را آفرید.

فَسَيَغضُوبُ إِلَيْكَ رَبُّهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ

نگاه آنها سر به سوی تو جنبانده گویند پس این وعده کنی خواهد بود؟ بگو شاید که از حوادث نزدیک باشد از برای امرگ به هر کس نزدیک است.

يَكُونَ قَرِيبًا ﴿٥١﴾ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ

و نیابتش به امرگ بر می آید (۵۱) روزی که خدا شما را بخواند و شما (سر از خاک بیرون کرده و) با حسد و ستایش او را اجابت کنید.

وَتَظُنُّونَ أَنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٥٢﴾ وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ

و تصور می کنید که جز اندک زمانی ادر گورها درنگ نکرده اید (۵۲) و بندگانم را بگو که همیشه سخن بهتر را

أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانُ لِلْإِنْسَانِ

بر زبان آرد، که شیطان آساز شود به یک کلمه زشت) میان آنان دشمنی و فساد بر می انگیزد، زیرا دشمنی شیطان با آدمیان

عَدُوًّا مُبِينًا ﴿٥٣﴾ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَاءُ رَحْمَكُمُ أَوْ إِنْ يَشَاءُ

و آشکار است (۵۳) خدا صلاح حال شما را بهتر می داند، اگر خواهد (و صلاح بداند) به شما لطف و مهرش کند یا اگر بخواند

يُعَذِّبُكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا ﴿٥٤﴾

(و مستحق باشد) مجازات و عذاب فرماید، و ما تو را وکیل و نگهدارنده گان نفرستادیم از تو آنها را سالار و شاه و حجت است (۵۴)

استخوان گردیم و خاک بینوا  
می شویم آیا ز نو انگیخته؟  
همچو سنگ و کوه یا هم چون حدید<sup>۳</sup>

۱۸۷۲۱- هم بگفتند آن زمان آیا که ما  
۱۸۷۲۲- عظم ها پوسیده و بگسیخته<sup>۲</sup>  
۱۸۷۲۳- گو شما باشید گر سخت و شدید<sup>۳</sup>

مر شما را هم چو کوه و آسمان	۱۸۷۲۴- یا بزرگ از هر چه آید در گمان <sup>۵۱</sup>
زنده سازد هم‌چنین در یومِ دین	۱۸۷۲۵- پس بسمیراند شما را حق یقین
کیست ما را زنده سازد بعدِ موت؟	۱۸۷۲۶- زود پس گویند از انکار و صوت
آدمی را کرد از خاک او پدید	۱۸۷۲۷- گو کسی کاؤل شما را آفرید <sup>۴</sup>
می‌بجنانند بر سوی تو سر	۱۸۷۲۸- زود باشد کز تعجب زین خیر
گو که شاید، این بسی باشد قریب	۱۸۷۲۹- می‌بگویند این شود کی ای حبیب؟
مَرُوْ را یا حسدش از خوف و عید <sup>۶</sup>	۱۸۷۳۰- «يَوْمَ يَدْعُوْكُمْ» <sup>۵۲</sup> اجابت پس کنید
که نکردید ایچ جز اندک درنگ	۱۸۷۳۱- می‌کنید این‌سان گمان آن روز تنگ
کَاخَسَن است آن دفع شیطان را به‌فن	۱۸۷۳۲- گو عبادم را که گویند این سخن <sup>۵۳</sup>
ببین مردم در سخن گفتن فساد	۱۸۷۳۳- ز آن که دیو اندازد از راه عناد
در خصومت هیچ نشیند زکار	۱۸۷۳۴- دیو آدم راست خصمی آشکار
بر عذاب و عفو دارد اختیار	۱۸۷۳۵- «اعلم» آمد بر شما پروردگار <sup>۵۴</sup>
ور که خواهد هم بگیرد بر عذاب	۱۸۷۳۶- خواهد از بخشد شما را بی حساب
نی فرستادیم بر ایشان وکیل	۱۸۷۳۷- ما تو را خود ای رسول بی‌عدیل <sup>۷</sup>



- ۱- عَظْم: استخوان.
- ۲- بگسیخته: «رُفَات» در آیه ۴۹، به معنی شکسته و پوسیده و خرد شده است و به هر چیزی که در نهایت نرمی ساییده شده باشد می‌گویند.
- ۳- حَدِيد: آهن.
- ۴- [...] اهل فهم را در این آیت و امثال آن سزای دیگر است و ذوقی دیگر، می‌گویند که اشارت احیاء دل‌های اهل غفلت است به نور مکاشفت و احیاء جان‌های اهل هوی و شهوت به نسیم مشاهدت و روح موصلت و به حقیقت حیات، آن حیات است که روح را فتوح دهد به روح ایمان، و اگر همه جان‌های عالمیان به تو دهند چون روح فتوح ایمان نداری مرده‌ای، و اگر هزار سال تو را در خاک نهند، چون ریحان توحید در روضه روح تو رسته است، سر همه

زندگان تویی، نشان این حال آن است که بنده از ورطه فقرت برخیزد و در نجات خود کوشد  
(و) نعیم باقی به سرای فانی بنفروشد. (از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۵- رجوع شود به معنی آیه ۵۲.

۶- وعید: بیم کردن، وعده بدکردن.

۷- بی عدیل: بی نظیر، بی مانند.

## وَرَبِّكَ أَعْلَمُ

و خدای تو

بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ

به آن که در آسمانها و زمین است و ما را او به قابلیت هر مرجودی آگاهتر داشتیم و همانا ما بعضی از انبیا را بر بعضی دیگر برتری دادیم

وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿٥٥﴾ قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا

و به داوود زبور را عطا کردیم ۱۵۵۱ بگو: این بشارت را که به جز خدا آموز در حوالج خود) و به داوود بخوانید

يَمْلِكُونَ كَشَفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ

تا بسبب که نه دفع ضروری از شما تواند کرد و نه تغییر حالی به شما تواند داد ۱۵۶۱ آنها ای که کافران به خدایا

يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ

می خوانند آنان خود به درگاه خدا وسیله تقرب می جویند تا که مقرب تر باشد؟ و امیدوار به

رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾

رحمت و ترسان از عذاب اویند، که البته از عذاب پروردگارت باید سخت هراسان بود ۱۵۷۱

بر هر آنچه اندر سماوات است و ارض  
برترتری دادیم بر «بعض» دیگر  
تا فزونی باشد او را در امور  
که گمان کردید ایشان را خدا<sup>۲</sup>  
«کشف» ضری<sup>۳</sup> از شما تا چيستند

۱۸۷۳۸- رَبِّ تَو داناتر است از حق و فرض  
۱۸۷۳۹- بعضی از پیغمبران را ما مگر  
۱۸۷۴۰- هم چنین دادیم «داود» را زبور<sup>۱</sup>  
۱۸۷۴۱- گو بخوانید آن کسان را خود شما<sup>۲</sup>  
۱۸۷۴۲- غمیر او پس مسالک ایشان نیستند

۱۸۷۴۳- قحط و بیماری و رنجی از شما	بسر نمی‌دارند وز تغییرها <sup>۴</sup>
۱۸۷۴۴- مر مَلک را یک قبیله از عرب	می‌پرستیدند از روی طلب
۱۸۷۴۵- آن گروهی را که خوانند آن کسان <sup>۵</sup>	مر وسیله سوی حق جویند همان
۱۸۷۴۶- هر کدام «اَقرب» به سوی حضرت‌اند	بیش‌تر زو بسر امید رحمت‌اند <sup>۵</sup>
۱۸۷۴۷- می‌بترسید از عذاب دادگر	کرد باید از عذاب حق حذر



۱- زَبُور: [«کتاب»، به معنی مزبور و مکتوب. در اصل به معنی مزبور و مکتوب و علم شده است برای مزامیر داود پیامبر(ع). هر کتابی زبور است، اما بیش‌تر، کتاب داود به این نام خوانده می‌شود. مصنف قاموس، در بصائر آرد: کتاب داود را از آن روی زبور خوانند که مسطوراً از آسمان نازل شده و کتاب مسطور را زبور گویند.] (با کمی تغییر از لغت نامه دهخدا).

۲- در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار آمده است: [سبب نزول این آیه (آیه ۵۶ سوره‌اسری)؛ آن بود که قریش را هفت سال قحط رسید و اندر آن قحط در بلایی عظیم بودند تا به رسول خدا نالیدند و کشف بلا به دعا از وی خواستند، این آیت به جواب ایشان بود...].

۳- کَشْفِ ضُرِّ: دفع ضرر.

۴- تغییرها: منظور گردانیدن سود یا نعمت و آوردن بلا و نعمت است به جای آن و یا گردانیدن بلا و مکروه و آوردن مطلوب و محبوب به جای آن.

۵- مفهوم ابیات ۱۸۷۴۴ تا آخر ۱۸۷۴۶ ← گروهی از مشرکین، ملائکه، و جنّ و انس را معبود خود دانسته و از طریق «وسیله» قرار دادن آنها به درگاه خداوند تقرب می‌جویند حال آنکه این ملائکه و جن و انس، امید رحمت از خداوند دارند و در همه امور به او مراجعه می‌کنند، از عذاب خداوند می‌هراسند و معصیت نمی‌کنند.

أَوْ مَعَذِبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانْ ذَلِكْ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٥٨﴾

یا به عذاب سخت معذب می کنیم. این حکم در کتاب اعلم الزمی حق (مسطور است) (۵۸)

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ ﴿٥٩﴾

و ما را از فرستادن آیات و معجزات (دلخواه آنان) جز تکذب پیشینان چیزی مانع نبود.

وَأَتَيْنَا ثَمُودَ الثَّاقَةَ مَبْصُرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ

و به نمود (نور صالح) آن تا قدر که آبی در چشم بود و همه مشاهده کردند (بصیرت) اما در راه آن غلبه کردند (تجاوز از حد) پس نبودند، و ما معجزات و آیات را جز برای آنکه

إِلَّا لِمَخَوْفٍ فَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا

(مردم) از خدا بترسند و هدایت شوند (یعنی فرستیم) (۵۹) (و ای رسول ما، به یاد آر) وقتی که به تو گفتیم خدا آیت به همه افعال و افکار مردم محیط است، و ما

جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي آرَيْنَاكَ الْآفِتْنَةَ لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ

و ما رویایی را که به تو ارائه دادیم و درختی را که به تو نشان دادیم (آفت برای مردم) و همه قائمان عالم) قرار دادیم جز برای آزمایش و امتحان

فِي الْقُرْءَانِ وَنَخَوْفِهِمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ﴿٦٠﴾

مردم. و ما آنها را می ترسانیم و بترسند و اینک آیت است که ما در قرآن قرار دادیم جز برای بزرگی چیزی بیفزاید (۶۰)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

می کنیم آن را هلاک اعنی فنا  
می کنیم از نیستند اهل صواب  
ثابت و مسطور از جان آفرین  
اینکه بفرستیم آن سان معجزات  
ز اقتراحات انفسوس بسوالفضول  
بر رسل تکذیب ز آنها بالعیان<sup>۲</sup>  
آیستی بود آن مبرهن در نمود  
و آن سبب شد بر هلاک آن رمه  
جز به ترسانیدن هر بی ز شد<sup>۳</sup>

﴿۵۸﴾ ۱۸۷۴۸- نیست هیچ آن «قریه» ای الا که ما  
۱۸۷۴۹- پیش از روز قیامت یا عذاب  
۱۸۷۵۰- این بود در لوح محفوظ از یقین  
﴿۵۹﴾ ۱۸۷۵۱- می ندارد باز ما را یا ثقات  
۱۸۷۵۲- یعنی آن معجز که خواهند از رسول  
۱۸۷۵۳- جز که خود کردند از پیشینان  
۱۸۷۵۴- نفاقه را دادیم بر قوم «ثمود»  
۱۸۷۵۵- پس بدان کافر شدند ایشان همه  
۱۸۷۵۶- ما بفرستیم هیچ آیات خود



- ۱۸۷۵۷- پس اگر مانند زآن پس ناقبول  
 ۱۸۷۵۸- یسّاد کن گفتیم چون رَبِّ الْاِنَامِ  
 ۱۸۷۵۹- چون به طغیان ثابت و یکدل شوند  
 ۱۸۷۶۰- ما نگردانیدیم رؤیای تو را  
 ۱۸۷۶۱- اندر این خواب است بسیار اختلاف  
 ۱۸۷۶۲- در خُدیبیه چنین دید او به خواب  
 ۱۸۷۶۳- گفت وین واقع نگشت آن سال هان  
 ۱۸۷۶۴- آن دو رویان طعنه‌ها گفتند بس  
 ۱۸۷۶۵- هست هم قولی که آن معراج بود  
 ۱۸۷۶۶- مردمان در فتنه افتادند بس  
 ۱۸۷۶۷- خواب‌های دیگر او هم دیده بود  
 ۱۸۷۶۸- نیست جای جمله در تفسیر ما  
 ۱۸۷۶۹- زآن یکی بود اینکه دید اندر یروش  
 ۱۸۷۷۰- زین غمین گردید سلطان بشر  
 ۱۸۷۷۱- که بُوند آل امیه آن گروه  
 ۱۸۷۷۲- می‌کشند اتباع و فرزندان تو  
 ۱۸۷۷۳- واقعاتی را که بُد آن در نهفت  
 ۱۸۷۷۴- زآن سپس او را کسی خندان ندید  
 ۱۸۷۷۵- گفت سِنهال عَمَر روزی به‌شام  
 ۱۸۷۷۶- گفتم او را صبح چون کردی در این  
 ۱۸۷۷۷- گفت بر آن سان که اسرائیلیان  
 ۱۸۷۷۸- مابقی را گر نویسم متصل  
 ۱۸۷۷۹- شسته گردد دفتر تحریر من  
 ۱۸۷۸۰- ما نگردانیدیم خوابت را مگر
- هست استیصالشان حتم از اصول  
 مردمان را خود فرو گیرد تمام  
 جمله بر دست تو مستأصل شوند<sup>۴</sup>  
 جز که فتنه<sup>۵</sup> مردمان در ماجرا  
 در میان اهل تفسیر و عفاف  
 که بُد اندر حج و عمره با شتاب  
 سال دیگر گشت تعبیرش عیان  
 کز چه خواب او نشد معلوم پس؟  
 دید خواب آن را که در یَقْظَه نمود  
 کز چه خواب او نشد معلوم پس؟  
 و اندر اخبار است مشروح آن شهود  
 خواب او کشف است در تعبیر ما  
 مکی رود بسوزینگان بر منبرش  
 جبرئیلش داد زین معنی خیر  
 اهل حق آیند زایشان بر ستوه  
 یابد از ایشان خلل بنیان تو  
 جمله را با سید لَوْلَاک گفت  
 که ز جبرئیل آن حکایت‌ها شنید<sup>۷</sup>  
 من به‌زین العابدین کردم سلام  
 کافرستان، ای مَهْ بُرْجِ یسقین  
 در مسیان آل فرعون آن زمان  
 گردهم از دیده جاری خون دل  
 زین گذشتم گوش کن تفسیر من  
 «فتنه» ای و آزمونی بر بشر

۱۸۷۸۱- هم درختی را که ملعون است آن	شدد به قرآن ذکر بهر امتحان
۱۸۷۸۲- بسر ایسوجهل است تعبیر شجر	یسا کسه بسر آل امیه سربه سر <sup>۸</sup>
۱۸۷۸۳- ما بترسانیمشان اندر بسج	پس بسه جز طغیان نیفزایند هیچ



۱- اقتراحات: جمع اقتراح به معنی به تحکم چیزی را از کسی خواستن.

۲- | در درّ منشور است که احمد و نسائی و بزار و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی و حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته) و ابن مردویه و بیهقی در کتاب دلائل خود و ضیاء در کتاب مختاره خود، همگی از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: اهل مکه از رسول خدا(ص) این چنین معجزه خواستند که کوه صفا را برایشان طلا کند، و کوه‌های اطراف مکه که آن شهر را محاصره نموده‌اند از آن شهر دور شوند تا بتوانند کشت و زرع کنند، خطاب رسید اگر می‌خواهی ایشان را سر بدوان و قبول مکن، و اگر کردی و این معجزه را برایشان آوردی، آن وقت باز هم ایمان نیاوردند، بدان که همه آنان را هلاک خواهیم کرد، هم چنان که امم گذشته را به خاطر اینکه معجزه پیشنهادیشان (را) فرستادیم و ایمان نیاوردند، هلاک نمودیم و آیه شریفه «وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ...» در همین باره نازل شد و رسول خدا(ص) فرمود: پس ایشان را سر می‌دوانم | (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۳- بی‌رشد: هدایت نیافته، گمراه.

۴- خداوند به پیامبر(ص) می‌فرماید ای محمد ما به تو می‌گوییم که از کافران و دشمنان نترس زیرا همگی در تحت قدرت و احاطه و مشیت مایند و ما دست آنها را از تو کوتاه می‌نماییم تا نتوانند قصد تو کنند و تو از وحی ما و حمایت ما نیرو بگیر و به انجام امر رسالت پرداز.

۵- فتنه: امتحان، آزمایش.

۶- یقظه: بیداری.

۷- در جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان شرح مبسوطی در مورد آیه ۶۰ سوره اسری آمده است که در اینجا به ذکر خلاصه‌ای از آن می‌پردازیم: [... خدای سبحان بیان نکرده که

آن رؤیا که به پیغمبر خود ارائه داده چه بوده و رؤیاهایی که در آیات ۴۳ سوره انفال و ۲۷ سوره فتح آمده، هیچ یک با رؤیایی که در آیه ۶۰ سوره اسری ذکر شده تطبیق نمی‌کند چون آیه مورد بحث در مکه نازل شده و مربوط به قبل از هجرت و آن دو آیه مربوط به حوادث بعد از هجرت است. مراد آیه، روشن کردن داستان رؤیا و داستان شجره ملعونه که مایه فتنه مردم شده نیست، بلکه مقصود، اشاره اجمالی به آن دو است تا خواننده به کمک سیاق، تفصیل آنها را پیدا کند. چه بسا بتوان از سیاق آیات، پاره‌ای از جزئیات این دو داستان را استفاده کرد. آیات قبلی در این مقام بود که بفرماید: بشریت آخرش مانند اولش و در بی‌اعتنایی به آیات خدا و تکذیب آن، صدرش، الگوی ذیلش می‌باشد، و مجتمعات بشری به تدریج و قرنی بعد از قرن دیگر و قریه‌ای بعد از قریه‌ای دیگر، عذاب خدای را می‌چشند که یا عذاب اهلاک است و یا عذابی کمتر از آن.

و آیات بعدی که از آیه «و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم» شروع می‌شود و داستان ابلیس و تسلط عجیب او را بر اغواء بنی آدم بیان می‌کند نیز همان سیاق آیات را دنبال می‌نماید و از این وحدت سیاق برمی‌آید که داستان رؤیا و شجره ملعونه، دو امر مهمی است که یا به زودی در بشریت پیدا می‌شود و یا آنکه در ایام نزول پیدا می‌شود و مردم را دچار فتنه می‌کند و فساد را در آنان شایع می‌سازد و طغیان و استکبار را در آنان پرورش می‌دهد.

در قرآن، ابلیس و یهود و مشرکین و منافقین و مردمی دیگر، به عناوینی لعنت شده‌اند، مثل کسانی که با حالت کفر بمیرند و یا آیات نازلۀ خدا را کتمان کنند و یا خدا و رسول را آزار نمایند و امثال این عناوین. و در آیه مورد بحث، «شجره» به این لعنت‌ها وصف شده، و شجره همچنان که به درخت‌های ساقه دار اطلاق می‌شود، به اصول و ریشه‌هایی که از آنها شاخه‌های فرعی جوانه می‌زند اطلاق می‌گردد، مانند ریشه‌های مذهبی و اعتقادی. و چنین صفاتی جز بر یکی از سه دسته از آنها که شمردیم تطبیق نمی‌کند؛ یا مشرکین، یا منافقین و یا اهل کتاب.

تاریخ نشان می‌دهد که خداوند مسلمانان را از شر مشرکین و اهل کتاب یعنی یهود

و نصاری ایمن کرده، پس از این سه گروه، فقط فرقه سوّم، یعنی منافقین باقی می‌مانند که در ظاهر مسلمان بودند و تظاهر به اسلام می‌کردند، و در میان مسلمانان، یا از راه فامیلی و یا از راه پیروزی عقیده و مسلک، بقا و دوام یافتند و در اعصار بعدی هم، فتنه مسلمانان شدند. آیه شریفه در صدد بیان و اشاره به امری است که خدای سبحان به آن احاطه دارد و خطری است که موعظه و تخویف از آن نکاسته، بلکه بیشترش می‌کند. با در نظر گرفتن این جهات معلوم می‌شود که قضیه از این قرار بوده که خدای سبحان، شجره ملعونه را در عالم خواب به رسول گرامی خود نشان داده آن‌گاه در قرآن بیان کرده که شجره‌ای که در رؤیا نشانت دادیم، و پاره‌ای از رفتارشان را در اسلام برایت ارائه دادیم، فتنه اسلام است و ما به همه آنان احاطه داریم. .... شجره ملعونه یکی از همان اقوام ملعونه، در کلام خدا هستند که صفات شجره را دارند، یعنی از یک ریشه منشعب شده و نشو و نما نموده‌اند ...

تمامی آنچه را که گفتیم روایات عامه و اتفاق احادیث خاصه تأیید می‌کند، چه در آن‌ها آمده است که مراد از رؤیا در این آیه، خوابی است که رسول خدا (ص) درباره بنی‌امیه دید و شجره ملعونه، شجره این دودمان است ... و در درّ منثور است که عبدالرزاق و سعید بن منصور و احمد و نجاری و ترمذی و نسائی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و حاکم و ابن مردویه و بیهقی در کتاب دلائل همگی از ابن عباس روایت کرده‌اند که در ذیل آیه «و ما جعلنا الرؤیا الّتی...» گفته: این آیه راجع به صحنه‌ای است که رسول خدا (ص) در شب معراج که به بیت المقدس رفت با چشم سردیده، نه اینکه در خواب دیده باشد و مراد از شجره ملعونه در قرآن، همان درخت زقوم است ... و در همان کتاب است که ابن جریر و ابن مردویه، از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفته است: رسول خدا (ص) در خواب دید که به اتفاق اصحابش داخل مکه شد و این خواب را در مدینه دید، لاجرم به سوی مکه حرکت کرد، غافل از اینکه خواب مزبور در آن سال تعبیر نمی‌شود و مربوط به سال بعد است. مشرکین، در آن سال (که سال حدیبیه بود؛ مؤلف) نگذاشتند آن جناب وارد مکه شود و عده‌ای از مردم گفتند: پس چه طور شد که پیش‌بینی رسول خدا درست در نیامد، مگر به ما نگفته بود به زودی داخل

مگه می‌شویم؟ و همین برگشتنش به مدینه، باعث فتنه و امتحان آن عده شد. (اشکال این حرف آن است که این رؤیا بعد از هجرت و قبل از صلح حدیبیه اتفاق افتاده و رویایی که در آیه به آن اشاره شده، قبل از هجرت واقع گردیده است). و در تفسیر برهان از کتاب فضیلة الحسین، بدون ذکر سند، از ابی مریره روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا(ص) فرمود: در عالم رؤیا بنی‌الحکم و یا بنی‌العاص را دیدم که بر فراز منبرم جست آن‌طور که میمون‌ها بالا و پایین می‌روند، آن روز رسول خدا(ص) آن قدر ناراحت به نظر می‌رسید که تو گویی خشم از سر و روی نازنینش می‌بارید، و دیگر تا زنده بود کسی او را خندان ندید تا از دار دنیا رحلت فرمود. و نیز در درّ منثور است که ابن جریر از سهل بن سعد روایت کرده که گفت رسول خدا(ص) در خواب دید که بنی‌فلان (بنی‌امیه) در منبرش جست و خیز می‌کنند، آن‌طور که میمون‌ها می‌کنند، بسیار ناراحت شد، و تا زنده بود کسی او را خندان ندید، خدای تعالی این آیه را فرستاد: «و ما جعلنا الرؤیا التي اريناك الا فتنة للناس». و در همین کتاب آمده که ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در کتاب دلائل و ابن عساکر از سعید بن مسیب روایت کرده‌اند که گفت رسول خدا(ص)؛ در عالم رؤیا، بنی‌امیه را دید که بر منبرش بالا رفته‌اند، به همین خاطر اندوهناک شد، خداوند وحی فرستاد که غم مخور، دنیایی است که به دست می‌آورند (و در آخرت بهره‌ای ندارند)؛ رسول خدا(ص) خوشحال شد و این است معنای آیه «و ما جعلنا الرؤیا التي اريناك الا فتنة للناس» یعنی ما این پیش آمد را مایه امتحان مردم قرار دادیم. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان، به اختصار و با کمی تغییر).

۸- عده‌ای، فتنه و آزمایش مشرکان در درخت ملعونه را این امر دانسته‌اند که ابوجهل با تمسخر و استهزاء می‌گفت: محمد از طرفی می‌گوید جهنم حتی سنگ را هم می‌سوزاند و از سوی دیگر می‌گوید از میان آن درخت (درخت زقوم) سبز می‌شود، و گروهی نیز شجره ملعونه را اشاره به ابوجهل یا بنی‌امیه دانسته‌اند. (همان‌طور که در توضیح شماره ۷ همین زیرنویس از ترجمه تفسیرالمیزان ذکر شده، منظور قرآن از شجره ملعونه فرقه منافقین یعنی بنی‌امیه و اقوام ملعونه‌ای هستند که صفات شجره را دارند).

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ

و ایاد آوا وفتی که فرشتگان را سر به سجده آدم کردند  
 پس همه سجده کردند جز شیطان

قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾ قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي

گفت: ای من سجده به آدمی که از گل آفریدی فرود آدم (۶۱)  
 گفت: یا من بگو آیا این آدم خاککی را

كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ

بر من کفایت و برتری دادی (ای خدا) اگر اجل مرا تا قیامت به تأخیر افکنی به جز فلانی چون معصومین و خواص مؤمنین همه اولاد آدم را مهار می کند  
 ذریته و الا قلیلاً ﴿٦٢﴾ قَالَ أَذْهَبُ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ

او به دار هلاک من کشاید (۶۲)  
 خدا به شیطان گفت: برو  
 که هر کس از اولاد آدم پیرو تو گردد

جَهَنَّمَ جَزَاءً وَكُفْرًا مَوْفُورًا ﴿٦٣﴾ وَاسْتَفْزِزْ مَنْ اسْتَطَعْتَ

با تو به دوزخ که بادش کامل شعلست کفر خواهد شد (۶۳)  
 (برو) و هر که را توانستی با اولاد خود

مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمُ بِخَيْكَ وَرَجُلِكَ وَشَارِكِهِمْ

تو با ایشان شریک شو به آنها و عده (های) دروغ و فریبدها  
 شریک کن و به لغزش افکن  
 در با جمعه  
 لشکر سوار بر پیاده‌ها  
 آنها باز و در اموال

فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا

و اولاد هو با ایشان شریک شو به آنها و عده (های) دروغ و فریبدها  
 و ای بلند گان خاندان که! وعده شیطان  
 چیزی جز

غُرُورًا ﴿٦٤﴾

غرور و فریب نخواهد بود (۶۴)

سجده آدم ز روی عقل و دید  
 گفت آیا سجده آدم بر خمیس  
 بر منش تا چیست فضل معتدل  
 که گرامی داریش بر من چنین  
 فضل او بر من که بتوانی نمود  
 بسایم استیلا به فرزندانش نیز<sup>۱</sup>  
 چارپایان را خلاق در رَسَن  
 می شوم مستولی «الآ» اندکی  
 پس به دوزخ جایان باشد جمیع<sup>۲</sup>  
 پس بجنابشان تسوانی گرز جا

۱۸۷۸۴- چون که گفتیم آن ملایک را کنید  
 ۱۸۷۸۴- سجده پس کردند آنها جز بلیس  
 ۱۸۷۸۶- کافریدستی توأش از خاک و گل  
 ۱۸۷۸۷- گفت آیا هیچ دیدی خود تو این<sup>۱</sup>  
 ۱۸۷۸۸- بر من اعنی ده خبر تا از چه بود  
 ۱۸۷۸۹- باز پس گر داریم تا رستخیز  
 ۱۸۷۹۰- بر همان سان که بپندند از غلَن  
 ۱۸۷۹۱- من بفرزندانش در هر مسلکی  
 ۱۸۷۹۲- گفت: رو، هر کس تو را گردد مطیع<sup>۲</sup>  
 ۱۸۷۹۳- این جزا موفور<sup>۳</sup> باشد بر شما

جز که باشد در ره طاعت خسی	۱۸۷۹۴- یعنی از بادت بجنبد هر کسی
می‌بجنیان بر مراد خود ز صوت <sup>۴</sup>	۱۸۷۹۵- هر که را پس می‌توانی تا به موت
از سوار و از پیاده در برت	۱۸۷۹۶- می‌برانگیزان برایشان لشکرت
تا شناسی چون که گردد حمله و	۱۸۷۹۷- از سوارانش تو را بدهم خبر
هر یک اندازندت اندر صد بلا	۱۸۷۹۸- خشم و شهوت نخوت و عجب و ریا
هر زمانی با لباسی ناشناخت	۱۸۷۹۹- همچو باد ضرر <sup>۵</sup> آیندت به تاخت
هیچ از ایشان جان بری در گیر و دار	۱۸۸۰۰- ورشناسی هم نسنندارم به کار
روزگارت گشته در یکدم سیاه	۱۸۸۰۱- تا زنی چشم و بگردانی کلاه
تا بدانی حد خود را در شئون	۱۸۸۰۲- این بود بر مرد و نامرد آزمون
بر خلاق حمله کن از هر کنار	۱۸۸۰۳- گفت ز آن رو از پیاده وز سوار <sup>۶</sup>
هم نما در وعده احسانشان	۱۸۸۰۴- شرکت اندر مال و فرزندانشان
کس نسبرد از غیر خواری ز آن نصیب	۱۸۸۰۵- وعد شیطان نیست جز کذب و فریب



۱- آیه ۶۱ و سه آیه بعد از آن، در واقع یادآوری ماجرای است که میان ابلیس و خداوند (در زمانی که ابلیس از امر خدای سبحان به سجده به آدم عصیان ورزید) رخ داد تا در نتیجه این یادآوری پیامبر(ص) بداند که جنس بشر از ازل این‌طور بوده که او امر خدا را سبک شمرده و به آیات خداوند اعتنا نکرده و نافرمانی می‌نماید و از این پس نیز همین‌طور خواهد بود. و خداوند به یاد پیامبرش می‌آورد که ابلیس پس از آنکه از فرمان خداوند سرپیچی نمود و خود را که از جنس آتش بود، نسبت به آدم که از گل خلق شده بود دارای فضیلت و برتری دانست، سوگند خورد که ذریه آدم را گمراه سازد و از خدا خواست تا او را در این امر بر بنی آدم مسلط سازد.

۲- [بعضی گفته‌اند امر «برو» («قَالَ اذْهَبْ»، در آیه ۶۳) امر حقیقی نیست بلکه کنایه از آزادی است، هم‌چنان که در محاورات روزمره به مخالف خود می‌گوییم برو و هر چه از دستت برمی‌آید کوتاهی مکن، بعضی دیگر گفته‌اند: امر «برو»، امر حقیقی است...]. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

- ۳- موفور: تمام. وافر و فراوان. جزای موفور، جزایی است که همه‌اش داده شود.
- ۴- صوت: منظور آواز شیطان است و استفزاز با آواز (استفزاز به معنی سبک گردانیدن، از جای برکنندن و هل دادن به آرامی و به سرعت است)؛ کنایه از خوارکردن با وسوسه‌های باطل و بدون حقیقت است.
- ۵- باد صرصر: باد سرد و سخت و تند.
- ۶- در آیه ۶۴ «خیل» (به معنی اسبان) کنایه از لشکر سواره و تندرو و «رجل» کنایه از پیاده نظام و لشکر کندرو است.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ

همانا تو را بر بندگان (خاص) من تسلط نیست و تنها

بِرَبِّكَ وَكَيْلًا ﴿٦٥﴾ رَبُّكُمُ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفَلَكَ

محافظة و نگهداری خدای تو ای رسول از شیطان آنها را (کافی است) پروردگار شما همان است که به دریا برای شما کشتی‌ها را

فِي الْبَحْرِ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾

به حرکت می‌آورد تا از فضل خدا یعنی روزی طلبید که از دریا به شما کشتی‌ها بفرستد (۶۶)

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا آيَاهُ فَلَمَّا نَجَّكُمْ

و چون در دریا به شما خوف و خطری رسد در آن حال به بحر خدا همه آنها را که به خدا می‌خواهید از یاد شما برونند و آنگاه که خدا شما را

إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾ أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ

به ساحل سلامت رساند، باز از خدا آرومی می‌گردانید، و انسان بسیار کفر کیش و ناسپاس است (۶۷) آیا مگر اینست از این که

بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ

شما را در خشکی زمین فرو برد یا (تندباد غصیبش) بر سرتان سگ آورد، آنگاه بر خود

وَكَيْلًا ﴿٦٨﴾ أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ

بنا و نگهداری نماید (۶۸) یا مگر از آن اینست که باز دیگر خدا شما را به اراده خود به دریا برگرداند و

عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيَغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا

تندبادی بفرستد تا همه را به کثیر کفر به دریا غرق سازد؟ آنگاه کسی را

لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ﴿٦٩﴾

از انچه ما بدان غرقه کردن دادیم و فرماندهی خود نیاید (۶۹)



می‌نبیند از ره‌هی اصلاً تو را	۱۸۸۰۶- بر عبادم <sup>۶۵</sup> نیست استیلا تو را
بندگان خویش را یار و وکیل <sup>۲</sup>	۱۸۸۰۷- بس بود پروردگارت در سیل
و از هوای نفس و از آرجاس <sup>۳</sup> تو	۱۸۸۰۸- تا نگهشان دارد از وسواس تو
که براند فلک‌ها <sup>۴</sup> را در بحار <sup>۵</sup>	۱۸۸۰۹- بر شما باشد کسی پروردگار <sup>۶۶</sup>
رحمتش بهر شما سازد سبب	۱۸۸۱۰- تا کنید از فضل او روزی طلب
حل مشکل‌ها کند در هر زمان	۱۸۸۱۱- بر شما باشد خدا بس مهربان
غیر او نآرید چیزی در خطور	۱۸۸۱۲- چون رسد سختی شما را در بحور <sup>۶۷</sup> ۶
می‌پرستید آنچه را الا که او	۱۸۸۱۳- گم شود از یادتان در جستجو
رو بگردانید زو بار دگر	۱۸۸۱۴- پس چو او برهاندتان بر سوی بر <sup>۷</sup>
می‌شود طاغی چو گشت او بی هراس	۱۸۸۱۵- هست انسان بس به‌نعمت ناسپاس
او فروتان می‌توان بردن به‌خاک	۱۸۸۱۶- پس شدید آیا که ایمن از هلاک <sup>۶۸</sup>
بر شما بارد چو باران بی‌درنگ	۱۸۸۱۷- یا فرستد بر شما بادی که سنگ
مگر نگهدانده‌ای از بهر خویش	۱۸۸۱۸- پس نیاید ایچ اندر شهر خویش
عودتان بدهد به‌دریا زاهتراز <sup>۸</sup>	۱۸۸۱۹- ایمن آیا هم شدید از آن‌که باز <sup>۶۹</sup>
بشکننده <sup>۹</sup> تا نماید غرقتان	۱۸۸۲۰- پس فرستد باد هم‌چون برقتان
ره نیاید اندر آن غرق و فنا	۱۸۸۲۱- از پی کفرانتان پس سوی ما



- ۱- عبادم: منظور از بندگان من، بندگان مخلص خداست که فریب شیطان را نمی‌خورند و ابلیس آنها را استثناء کرد و گفت: «الّا قلیلاً».
- ۲- خداوند برای نگهداری منافع بندگان و تکفل امور آنها، کافی است و اوست که بر غیر گمراهان و کالت خاصه دارد.
- ۳- آرجاس: (جمع رجس)؛ پلیدی‌ها.
- ۴- فلک: کشتی (فلک، جمع فلکه است).
- ۵- بحار: (جمع بحر)؛ دریاها.

۶- بُحُور: (جمع بحر)؛ دریاها.

۷- بَرّ: خشکی.

۸- اهتزاز: به جنبش و حرکت درآمدن. حرکت از جانبی به جانب دیگر. لرزش.

۹- «قاصف» (در آیه ۶۹): از قصف به معنی شکستن و خرد کردن است و بادی است که کشتی‌ها و ساختمان‌ها را در هم می‌شکند و بعضی دیگر گفته‌اند به معنای بادهای کشنده دریاهاست. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ

و مستقلاً ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را بر مرکب

فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى

در بر و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه و آنها را روزی دادیم و آنها را بر

كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً ﴿٧٠﴾ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ

بسیاری از مخلوقات خود بر تری و فضیلت کامل بخشیدیم. (۷۰) (به یاد آرزو روزی که ما هر گروهی از مردم را

بِأَمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ

پیشوایشان را پیشگاه حقیقت می‌خوانیم پس هر کس نامه عقلش را به دست راست دهند آنها

كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً ﴿٧١﴾

نامه خود را قرائت کنند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد. (۷۱)

جمله فرزندان آدم را چنان<sup>۱</sup>

ما خود ایشان را به جمله بحر و بر<sup>۲</sup>

هم فزونی<sup>۳</sup> بر «کثیر» از کاینات<sup>۴</sup>

فضل عام و فضل خاص از اجتناب<sup>۵</sup>

فضل خاص از وجه عشق و وحدت است<sup>۶</sup>

با امامش<sup>۸</sup> هر گروهی را بجا

کاوست هادی بر صلاح و بر فساد

۱۸۸۲۲- ما مکرم کرده‌ایم اندر جهان

۱۸۸۲۳- تا کجا بر داشتیم اندر سیر

۱۸۸۲۴- رزقشان دادیم هم از طیبیات<sup>۲</sup>

۱۸۸۲۵- فضل آدم بر دو قسم است از خدا

۱۸۸۲۶- فضل عامش در مقام خلقت است

۱۸۸۲۷- یاد کن روزی که<sup>۷</sup> می‌خوانیم ما

۱۸۸۲۸- پیشوا، یا هست عقل و اعتقاد

یا پیمبر یا بلیس بی‌رشد	۱۸۸۲۹- یا عمل‌های نکو و افعال بد
نامه اعمالشان بر دست راست	۱۸۸۳۰- هر گروهی را دهند از هر کجاست
نیست استمدیده کس قدر قلیل <sup>۹</sup>	۱۸۸۳۱- پس بخوانند آن کتاب از هر قبیل



۱- در آیه ۷۰، منّی توأم با عتاب وجود دارد. خداوند یادآوری می‌کند که فرزندان آدم را به خصوصیتی شرافت داده است که در سایر موجودات یافت نمی‌شود (و آن داشتن «عقل» است که سرچشمه تمامی کمالات و برتری‌های انسان بر موجودات دیگر و عامل تحوّل و تکامل آدمی است) تا از این طریق به انسان بفهماند که به او عنایت بیش‌تری نسبت به سایر موجودات دارد تا آدمی کفران نعمت ننماید. مقصود از تکریم، اعطای خصوصیتی است که در دیگران موجود نباشد. «کَرَّمْنَا» (در آیه ۷۰): تنها، نشانه کرامت خداوند به انسان است، بدون اینکه برتری انسان نسبت به سایر موجودات را بیان نماید. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۲- طیبیات: (جمع طیبه، که تانیث طیب است)؛ خوشی‌ها و چیزهای پاکیزه. در اینجا، منظور خوراکی‌ها و رزق و میوه‌هایی است که انسان از آنها متنعم می‌شود و لذت می‌برد.

۳- تفضیل انسان بر سایر موجودات، آن است که سهم بیش‌تری از آنچه خداوند به موجودات عنایت فرموده، به او رسیده است. انواع اغذیه و فنون مختلف، انواع آشامیدنی‌ها و پوشاک و نظایر آن از جمله این فزونی‌هاست. «فَضَّلْنَا» (در آیه ۷۰): برتری انسان و فزونی سهم او را نسبت به سایر موجودات بیان می‌دارد.

۴- منظور از «کَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا» در آیه ۷۰، حیوانات دارای شعور و جنّ هستند که انسان بر آنها برتری دارد ولی چون ملائکه موجوداتی مادی نیستند و تحت قوانین و نظام حاکم بر عالم ماده قرار ندارند نمی‌توان آنها را مشمول این آیه دانست.

۵- اجتباء: برگزیدن، برگزیدگی.

۶- در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار آمده است: [.... کرامت و لطف خدا با بندگان، در اعمال و اجتهاد ایشان نیست، تا بدانی که تواخت او، جلّ جلاله بی‌علت است و تکریم او،

بی‌عوض. به خواست خود نوازد، نه به طاعت بندگان، به فضل خود عطا دهد، نه به جهد ایشان. بنده که کرامت حق یافت نه از آن یافت که طاعت داشت، بلکه طاعت از آن داشت که کرامت حق یافت، و نه دعای بنده حق را بر اجابت داشت بلکه اجابت حق، بنده را بر دعا داشت، و بنده که حق را یافت نه از طلب یافت که طلب از یافتن یافت.

۷- اشاره به روز قیامت.

۸- امام: منظور، کسی است که مردم به او اقتداء کرده باشند، چه آن امام، حق باشد و چه، باطل.

۹- فتیل: رشته هسته خرما. (کنایه از مقدار بسیار کم و ناچیز).

وَمَنْ كَانَ فِي هِدْيَةٍ

هر کس در این جهان

أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾ وَإِنْ كَادُوا

نابینای کفر و جهل و ضلالت است در عالم آخر شنیدار مشاهده بهشتیان و شهید و جهان حق ایمان و گمراهتر خواهند بود. (۷۲) و نزدیک بود که

لِيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَٰنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَةً

نورا فریب داده و از آنچه به تو وحی کردیم (که به بیان هیچ اعتنا نکن) عاقل شوی و چیز دیگری بر ما فریبندی.

وَإِذَا لَاتَخَذُواكَ خَلِيلًا ﴿٧٣﴾ وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدَّتْ

آنکه شما دشمنان کان نورا دوست خود می گرفتند. (۷۳) و اگر ما تو را ثابت قدم نمی گردانیدیم نزدیک بود که

تَرَكْنَا إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾ إِذَا لَذَقْنَاكَ ضِعْفَ

به آن مشرکان اندک تمایل و اعتمادی پیدا کنی. (۷۴) و در آن صورت به توجزاه این عمل را می چشاندیم و عذاب

الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

حیات دنیا و پس از مرگ مضاعف می گردانیدیم. و آنکه از آفت و عذاب خود هیچ یاری نمی یافتی. (۷۵)

هم بود در آخرت ناچار کورا

هم رسد او را که بر کوران سزد

بشاید او کی بر حقایق دیده‌ور؟

۱۸۸۳۲- هر که در دنیاست از پینش به دور

۱۸۸۳۳- دیده نگشود اعنی ار بر نیک و بد

۱۸۸۳۴- بل زکوران است و هم گمراه‌تر

تا به سالی بت پرستیم از عیان	۱۸۸۳۵- مشرکان گفتند ما را ده امان
و آن بتان را بشکنیم آن دم ز سنگ	۱۸۸۳۶- آوریم اسلام ز آن پس بی‌درنگ
که تو از نفی بتان بردار دست	۱۸۸۳۷- یا بگفتندش گروهی بت پرست
تا که بنیوشیم قولت در حضور	۱۸۸۳۸- و آن آرازل را زخود می‌کن به‌دور
تا شود راضی مگر بیند رو	۱۸۸۳۹- بهر استرضای ایشان خواست او
کافکنند در بلایی ای حبیب	۱۸۸۴۰- آمد آیت که شدند ایشان قریب <sup>۷۳</sup>
تا کنی بر ما جز آن را افتری	۱۸۸۴۱- ز آن چه کآن سوی تو بود آن وحی ما
کی شود یار آنکه در معنی عدوست؟ <sup>۲</sup>	۱۸۸۴۲- آن زمانت تا مگر گیرند دوست
تا به عصمت یافتی خود التفات،	۱۸۸۴۳- گر نه آن باشد که دادیمت ثبات <sup>۷۴</sup>
سوی ایشان، و اندکی همدل شوی	۱۸۸۴۴- تو بُدی نزدیک تا مایل شوی
در حیات و موت بر «ضعف» <sup>۳</sup> از شتاب	۱۸۸۴۵- می‌چشانیم آن زمانت از عذاب <sup>۷۵</sup>
بر تو یعنی آمدی بر ناگهان	۱۸۸۴۶- بر دو چندان از عذاب دیگران
تا به دفع محنت بشتافتی	۱۸۸۴۷- بهر خود بس ناصری تا یافتی <sup>۷۶</sup>



۱- منظور آیه ۷۲، این است که هر که در زندگی دنیا، چشم بصیرت نداشته باشد و امام حق را نشناسد و به راه حق نرود، در آخرت به‌سوی آمرزش نمی‌رود و رستگار نخواهد شد و در آخرت نیز چشم بصیرت نخواهد داشت. در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار آمده است: [... هر که امروز در این جهان، از دیدار حق نابیناست، و حجت حق نمی‌بیند، فردا نابیناتر است و گمراه‌تر که فرا راه بهشت نبیند، امروز که وقت عمل یافته و در توبه گشاده و به چشم سر در آیات قدرت الله تعالی می‌نگرد، هیچ راه نمی‌برد فرا رُشد خویش و توبه نمی‌کند و حق در نمی‌یابد و از دیدن حق نابیناست، فردا که وقت عمل فائت شده و در توبه فرو بسته و به چشم سر نیز نابینا گشته، ناچار که از دیدار حق نابیناتر بود و از راه حق و راستی دورتر].

۲- در ابیات ۱۸۸۳۵ تا ۱۸۸۴۲، به سبب نزول آیات ۷۲ تا آخر ۷۵ سوره اسرئیل اشاره شده

است. این عباس سبب نزول آیه «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ...» را این چنین بیان کرده که: وفد ثقیف گفتند ای محمد، ما مسلمان می شویم و با تو بیعت می کنیم به آن شرط که در نماز، پشت خم ندهیم و سجود نکنیم و بتان را به دست خود نشکنیم و به مدت یک سال به بت «لات» خدمت کنیم. پیامبر فرمود دینی را که در آن رکوع و سجود نباشد در آن هیچ خیر نباشد و آنچه می گوید که بتان را به دست خود نشکنیم، این شما راست، یعنی اگر دیگری آنها را بشکند، اشکال ندارد، اما یک سال خدمت به «لات» می خواهید، آن طغیان است و من دستور آن را نمی دهم. ایشان گفتند ما می خواهیم به سمع عرب برسد که تو ما را گرمی داشتی و اگر از این کار کراهت داری یا می ترسی که عرب بگویند به ایشان دادی آنچه که بما ندادی تو بگو الله تعالی مرا به آن فرمود. این چنین می گفتند و الحاح می کردند تا پیامبر (ص) اراده کرد که بعضی از خواسته های آنها را بدهد تا مسلمان شوند، که آیه «وَ أَنْ كَادُوا...» نازل شد.

سعید بن جبیر گفت: مشرکان به پیامبر گفتند نمی گذاریم تو حجرالاسود را استلام کنی مگر که یک بار بتان ما را استوار داری، حتی اگر به صورت یک بار لمس با سرانگشتان باشد. رسول خدا (ص) فرمود: الله تعالی می داند که من از این کار اکراه دارم، اما چه زیان دارد که مبادرت به انجام آن نمایم تا از اسلام حجر باز نمانم و چون پیامبر اراده به این کار نمود، آیه «وَإِنْ كَادُوا...» نازل گشت. قتاده گفت: یک شب تا بامداد با رسول خدا (ص) سخن گفته و خود را به وی نزدیک نمودند و از او خواستند که اگر می خواهی ما به تو ایمان آوریم این افراد فقیر و متعفن را از خود دور کن تا ما به تو ایمان آوریم و چون رسول خدا (ص) همت کرد که به بعضی از خواسته های آنها جواب مساعد دهد آیه مزبور نازل گردید. (از جلد پنجم کشف الاسرار، وعدة الابرار، با کمی تغییر).

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا

و نزدیک بود که کافران تو را از سرزمین خود چنانچه و تا از آنجا بیرون کنند.

وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافِكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾ سُنَّةَ مَنْ قَدْ

و در این صورت پس از آن اندک زمانی بیش زیست نمی کردند. که به عذاب ما همه هلاک می شدند. (۷۶) تا آیین همه

أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾ أَقِمِ

پیوسته را که پیش از تو فرستادیم نیز همین (تو چیزی خدا برستی و ملاک کافران و نجات اهل ایمان) قرار دادیم. و این طریق ما را تغییر پذیر نخواهی یافت. (۷۷) نماز را

الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنْ

وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب به پادشاهی نماز ظهرین را از اول ظهر و نماز عشاءین را از بنده تاریکی شب به پادشاهی و نماز صبح را نیز به جای آن که آن نماز

قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَأَنْ مَشُورًا ﴿٧٨﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ

به حقیقت مشهور (نظر فرشتگان شب و فرشتگان روز) است. (۷۸) و بعضی از شب را به تعاللی فر آن قدر (نماز) بیدار و متعبد باش.

نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ﴿٧٩﴾

که نماز شب خاص نوست. باشد که عبادت تو را به مقام محمود استقامت کنی. معبود گرداند. (۷۹)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- |   |   |
|---|---|
| تا بلغزانند و سازندت برون                 | ۱۸۸۴۸- بود نزدیک از زمینت زآن فسون                |
| تا آورند «الاً» قلیل از عار و ننگ         | ۱۸۸۴۹- بعد بیرون رفتنت پس خود درنگ                |
| خواستند او را برون سازند زود              | ۱۸۸۵۰- مشرکان از مکه، وز یثرب <sup>۱</sup> ، یهود |
| بوده تا بوده است از حق ارض شام            | ۱۸۸۵۱- هود <sup>۲</sup> گفتندش رسولان را مقام     |
| ما به تصدیقت گراییم از وداد               | ۱۸۸۵۲- مسکن ارگیری تو در شام از بلاد              |
| با وی اند از این نصیحت بسی گناه           | ۱۸۸۵۳- او چنین پنداشت کایشان خیرخواه              |
| رفت سوی شام تا گیرد سکون                  | ۱۸۸۵۴- یک دو منزل از مدینه هم برون                |
| کز زمین یثربت سازند دور                   | ۱۸۸۵۵- آمد این آیت که خواهند از شرور              |
| خود شوند آواره ایشان از مکان <sup>۳</sup> | ۱۸۸۵۶- گر چنین باشد پس از اندک زمان               |
| که نییی تا بود در قوم، هم،                | ۱۸۸۵۷- عادت حق گشته جاری از قدم <sup>۴</sup>      |
| پس به اخراجت کنند از چه شتاب؟             | ۱۸۸۵۸- جمله محفوظاند ایشان از عذاب                |

۷۶

۱

۲

۳

۴

آنچه پیش از تو فرستادیم ما  
 مسی‌نیایی هیچ تبدیلی در آن<sup>۵</sup>  
 تا سه تاریکی شب اندر مجال  
 «عسق» لیل است<sup>۶</sup> آن عشاءین<sup>۷</sup> از وجوب  
 کاوست مشهود ملایک در گزار<sup>۸</sup>  
 هم نزول افرشتگان روز زود  
 بر مصلین می‌شوند از حق گواه  
 نک شنو تفصیل آن اجمال خویش  
 اولیسن باشد نماز واصلین<sup>۹</sup>  
 و آن نگردد واقع إلا در خسفا<sup>۱۱</sup>  
 جمله هستی‌ها در آن معدوم و پست  
 نیست چیزی تا که آید در حساب  
 در مقام روح<sup>۱۳</sup> آید در نمود  
 در مقام سمر به تحقیق کرام  
 جای آن قلب است<sup>۱۵</sup> گر دانی مقام  
 بر مقام نفس دارد استناد  
 شمس وحدت رو نماید بر فئات  
 باقی اندر هست ربانی شود<sup>۱۷</sup>  
 نیست تا باشد مُصلی<sup>۱۸</sup> مو به مو  
 زاید از واجب کز آن یابی مقام  
 بر مقامی بس پسندیده به کار<sup>۱۹</sup>  
 بر ظهور مهدی کامل مقام  
 خاتمیت را در آن باشد مجال<sup>۲۰</sup>  
 باز هم گوییم در جای دگر

۱۸۸۵۹- «نبت» این کردیم خود بر انبیا<sup>۷۷۷</sup>  
 ۱۸۸۶۰- سنت ما آنچه بوده است از نشان  
 ۱۸۸۶۱- دار بر پا مر نماز اندر زوال<sup>۷۸۸</sup>  
 ۱۸۸۶۲- از زوال شمس یعنی تا غروب  
 ۱۸۸۶۳- هم نماز صبح را بر پای دار  
 ۱۸۸۶۴- می‌کنند افرشتگان شب صعود  
 ۱۸۸۶۵- چون ببینند آن نماز صبحگاه  
 ۱۸۸۶۶- از نماز شمه‌ای گفتیم پیش  
 ۱۸۸۶۷- پنج قسم آمد نماز اندر یقین  
 ۱۸۸۶۸- چون کسی کاندر کسی دارد لقا<sup>۱۰</sup>  
 ۱۸۸۶۹- یعنی اندر عالم آخفی<sup>۱۲</sup> که هست  
 ۱۸۸۷۰- همچو ذرات هوا در آفتاب  
 ۱۸۸۷۱- هم نماز دیگر از وجه شهود  
 ۱۸۸۷۲- هم نمازی را مناجات است<sup>۱۴</sup> نام  
 ۱۸۸۷۳- هم نمازی کآن حضور آمد به نام  
 ۱۸۸۷۴- هم نمازی کآن به نام است انقیاد<sup>۱۶</sup>  
 ۱۸۸۷۵- «لِدُلُوكِ الشَّمْسِ» یعنی زاستوات  
 ۱۸۸۷۶- عبد از هستی خود فانی شود  
 ۱۸۸۷۷- اندر این حالت وجودی بهر او  
 ۱۸۸۷۸- بعضی از شب بر تهجد کن قیام<sup>۷۹۰</sup>  
 ۱۸۸۷۹- زآن بر انگیزاندت پروردگار  
 ۱۸۸۸۰- و آن بود ختم ولایت بالتمام  
 ۱۸۸۸۱- چون رسد دور ولایت بر کمال  
 ۱۸۸۸۲- شرح آن را گفته‌ایم از پیش‌تر





۱- یثرب: مدینه.

۲- هود: جهودان.

۳- |... ابن عباس گفته است که جهودان در مدینه، به مقام پیامبر(ص) حسد بردند و به او گفتند اگر تو پیغمبری چرا مانند ابراهیم(ع) و دیگر پیامبران در شام، که مهبط وحی و رسالت است اقامت نداری؟ اگر تو پیامبری در آنجا مسکن گزین و اگر از روم می‌ترسی، اگر راست می‌گویی که پیامبری خداوند تو را از خطر آنان محفوظ خواهد داشت و صدق تو بر ما معلوم خواهد شد و به تو ایمان خواهیم آورد. پیامبر(ص) آنان را در این گفته راست و صادق پنداشت و به غزوه تبوک رفت و مقصود وی، شام بود. چون آنجا رسید، جبرئیل آمد و آیه «و ان کاثوا لَیَسْتَفِزَّوْنکَ...» را آورد و او را فرمودند که به مدینه رود.

هم‌چنین از مجاهد و قتاده و حسن نقل است: مشرکان قریش همت کردند که رسول خدا(ص) را از مکه بیرون کنند، رَبِّ الْعَالَمِینِ ایشان را از او باز داشت و او را از آن کید و قصد ایشان نگه داشت، آن‌گاه او را به هجرت فرمود تا به فرمان حق هجرت کرد به مدینه و این آیت به مکه فرو آمد...|. (از جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، به اختصار و با کمی تغییر). معنای آیه ۷۶ آن است که مشرکین نزدیک بود تو را وادار به خروج از مکه نمایند و اگر تو را بیرون می‌کردند، بعد از گذشت مدّت کوتاهی همگی هلاک می‌شدند.

۴- قَدَم: زمان قدیم.

۵- در آیه ۷۷ سوره اسری، خداوند به پیامبر(ص) می‌فرماید که ما در کار پیامبران پیش از تو و امت آنان چنین سنت نهادیم که چنان چه قصد اخراج پیغامبران می‌نمودند آنها را هلاک نماییم و سرزمین آنها را به پیامبران دهیم و تو که رسول مایی نمی‌توانی این سنت را تغییر دهی.

۶- غَسَق لَیْل: به معنی ابتدای تاریکی شب و تاریکی هنگام غروب.

۷- عِشَاءَیْنِ: تثنیة عشاء (در حال نصب و جر): عشاء اوّل و عشاء آخر. نماز مغرب و عشاء. (عشاء: اوّل تاریکی شبانگاه، یا از زوال آفتاب تا طلوع فجر).

۸- در آیه ۷۸ سوره اسری، به نمازهای واجب یومیّه که باید از اوّل ظهر (گروهی، «دلوک الشمس» را به معنای زوال آفتاب و رسیدن به حدّ ظهر، و عدهای آن را اوّل ظهر تا غروب و عدهای به معنی غروب آفتاب دانسته‌اند) تا نصف شب (گروهی، «غسق اللیل» را هنگام پدید آمدن تاریکی شب و عدهای دیگر، آن را «نصف شب» گفته‌اند) خوانده شود، اشاره و وجوب نمازهای پنج‌گانه و اوقات آنها بیان شده است.

از امام صادق(ع) نقل است که فرمود: خداوند چهار نماز واجب کرده، در یک قسمت، زمانی که ابتدای آن اوّل ظهر و آخرش نصف شب است، دو تا از ظهر تا غروب، یکی قبل از دیگری و دو تا از اوّل غروب آفتاب تا نصف شب که آنها هم یکی، قبل از دیگری است.

منظور از «قُرْآنَ الْفَجْرِ» در آیه ۷۸، نماز صبح است و عطف است به کلمه «الصَّلْوة» و چون مشتمل بر قرائت قرآن است آن را قرآن صبح خوانده است. در روایات متعدّد این‌گونه آمده که نماز صبح را هم ملائکه شب (در موقع مراجعت) و هم ملائکه صبح (در موقع آمدن) می‌بینند. [امام سجّاد(ع) فرموده‌اند که نماز، در مدینه و بعد از قوّت یافتن دعوت اسلام و وجوب جهاد بر مسلمانان واجب شد اما در آن روز به صورت فعلی واجب نشد، بلکه هفت رکعت کمتر بود. آن هفت رکعت را رسول خدا(ص) اضافه نمود، دو رکعت در ظهر، و دو رکعت در عصر و یک رکعت در مغرب و دو رکعت در عشاء، ولی نماز صبح را به همان صورت که در مکه واجب شده بود گذاشت، چون در هنگام صبح، ملائکه روز، در آمدن و ملائکه شب در رفتن، عجله دارند، و لذا نماز صبح را برای اینکه هم آیندگان آن را با رسول خدا(ص) درک کنند و هم روندگان، به دو رکعتی‌اش باقی گذاشت و معنای آیه «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً» همین است که هم مسلمانان آن را شاهدند و هم ملائکه شب و هم ملائکه روز]. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان به اختصار و با کمی تغییر).

۹- واصلین: [اتصال و مواصله، از مواردی است که مشایخ بدان اشاره کرده‌اند، و گفته‌اند هر کس از راه ذوق و وجدان به صفای تعیین رسد، در این مرتبت است و آنان را در این رتبت، تفاوت است: بعضی خدای را به طریق افعال جویند و این رتبه تجلی است که فعل او در فعل خدای تعالی فانی شود. در این صورت تدبیر و اختیار از او سلب می‌شود و به مقام وصول

نایل می‌آید، و برخی دیگر در مقام انس و هیبت متوقف می‌مانند، به آنچه دلشان به مطالعه جلال و جمال بر آنان کشف می‌نماید، و این تجلی از راه صفات است، و بعضی دیگر به مقام فنا می‌رسند و انوار یقین را در باطن، و مشاهده غیب را در شهود شامل می‌شوند و این نوعی تجلی ذات است که خواص مقربین بدان رسند. و بالاتر از این، حقّ الیقین است که در دنیا، خواص بدان رسند و آن سریان نور مشاهده است در سراسر و جود بنده که روح و نفس و قلب و حتی جسدش از آن محفوظ گردد و این بالاترین رتبه و مقام اتصال است. بعضی از مشایخ را عقیده آن است: اتصال مکاشفات قلوب است و مشاهدات اسرار (ابوالحسن نوری). یحیی بن معاذ رازی گفت: عاملان، چهارند: تائب، زاهد، مشتاق و واصل. تائب به توبه خود محجوب است و زاهد به زهد خویش در حجاب است، و مشتاق را حالش در حجاب دارد، اما واصل را هیچ چیز حجاب نشود با خدای. ابوسعید قریشی گفت: واصل آن است که به خدای پیوندند و هیچ گاه ترسی از قطع این وصل با او روی می‌نماید، و متصل کسی است که با جهد و کوشش خود به اتصال رسد و چون از کوشش باز ماند، اتصال او منقطع گردد. (از کتاب مبانی سلوک، در سلسله خاکسار جلالی و تصوف). [ ۷ «وصول» (وصل، وصال) (۸) ، و نیز «واصلان» (۹) ] .

۱۰- لقاء: دیدار. نزد صوفیه به معنی ظهور معشوق است، چنان که عاشق را یقین شود که اوست به صورت آدم ظهور کرده. (از لغت نامه دهخدا).

در کتاب اصول تصوف، آمده است: [ حقیقت معاینه آن است که سالک پس از مقام مشاهده که به معرفت به شهود ذات محبوب راه یابد به دیده خویش در عیان محض حضرت مطلوب را دیدار کند، به چشم دل که به نور خدا منور گشته و به معرفت سرافرازی یافته آن حضرت را ببیند و به دیده روح که از خود فانی شده و در سرچشمه آب بقاء تطهیر یافته، به خلوت هستی الهی مخصوص گشته، به بقاء خدا باقی شده و چنان که میان عاشق و معشوق رسمی دائم و روشنی قائم است به مغازلات و دلربایی‌ها جان داده و جانان یافته، از پلیدی تعلقات پاک شده و جمله حجاب‌ها از پیش وی برخاسته باشد، به عیان محض و محض عیان حضرت معشوق سرمدی را دیدار کند، به هر صورت چشم سر نیز در کار باشد زیرا

بصارت قلبی و احاطه روحی چنین عارف واصلی چنان بر وجودش تسلط یافته است که هر چه به دل بیند یا به روح دریافت کند، چشم سر (جسمانی، که روحانی شده) نیز از آن بهره‌مند می‌شود. به نحو تام، مجذوب جناب حق گردد و منجذب حضرت احدیت شود... [ «مکاشفات و انواع آن» (\*) ]. لقاء، کشف جمال ذات و صفات است برای دل‌های عارفان و مؤدبان.

۱۱- خفا: پنهانی، پوشیدگی.

۱۲- اخفی: خفی‌تر، پوشیده‌تر. عوالم درونی را هفت قسم دانسته‌اند که توقف در هر کدام را «مقام» گویند که به ترتیب از پایین به بالا عبارت‌اند از طبع (کالبد جسمانی)؛ نفس (صدر)؛ قلب، روح، سرّ، خفی و اخفی. روح خفی که سالکان آن را «اخفی» می‌نامند، نوری لطیف‌تر از سرّ و روح و به عالم حقیقت، نزدیک‌تر است.

نماز واصلین و کاملین، که سیر را به آخر رسانده و به معراج روحی معنوی رسیده و قدم به محفل انس قاب قوسین نهاده‌اند، نقشه تجلیات و صورت مشاهدات جمال محبوب است، هم‌چون نماز معراج رسول اکرم (ص). و این تنها به صورت سرایت حکم غیب به شهادت و ظهور آثار باطن به ظاهر دست می‌دهد.

۱۳- مقام روح: مقام ایمان حقیقی است که در آن مقام، هیبت به سطوت (ابّهت) تبدیل می‌شود. نماز روح، «معاینه» معانی ذکرهای نماز و حالات و مراتب گوناگون آن است.

۱۴- مناجات: در اصطلاح تصوّف، مناجات عبارت از مخاطبت اسرار است در مقام صفای انکار، برای ملک جبّار (از فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی).

شیخ نجم الدین رازی در «مرصادالعباد» می‌گوید: [ مناجات مقام مکالمه با حقّ است، در این مقام که هنوز ابتدای راه است، به سالک یا نمازگزار حالتی دست می‌دهد که می‌توان آن را «ذوق» نامید و به دنبال این لذّت و ذوق به تکاپوی عاشقانه خود ادامه می‌دهد... ]. نماز مناجات، در «مقام سرّ» است که الطف از روح است و غیر از اصحاب و ارباب قلوب نمی‌توانند آن را ادراک نمایند زیرا سرّ، آن چیزی است که حقّ آن را پنهان کرده و مردم به آن دسترسی ندارند.

۱۵- نماز قلب، که بین نماز روح و نماز نفس (صدر) است، «مشاهده» معانی ذکرهای نماز و مشاهده حالات و مراتب گوناگون آن است. روح عبادت، به حضور قلب است و هیچ عبارتی بدون آن مقبول درگاه احدیت نیست. در این مقام، حقایقی که از طریق فکر و عقل ادراک شده با قلم عقل به لوح قلب رسیده و قلب آن‌ها نیز به آن حقایق آشنا شده و ایمان آورده زیرا مرتبه ایمان قلبی با ادراک عقلی بسیار فرق دارد.

۱۶- انقیاد: تن دادن. خاضع و خوار شدن و اطاعت کردن. نماز انقیاد اشاره به نماز نفس (صدر) است که ذکر مخصوصی است که از صاحب اجازه اخذ می‌شود و نیز فکر مخصوصی است که یا از قوه ذکر به دست می‌آید و یا از به‌کار انداختن قوه متفکره حاصل می‌شود. منظور از فکر، همان است که در اصطلاح صوفیه آمده است و آن عبارت از توجه به امام است. چنان که وارد شده است: «وقت تکبیرة الاحرام، پیامبر اکرم را به یاد آور، و یکی از امامان را در برابر دیدگاه خود قرار ده».

[صاحب تفسیر شریف «بیان السعادة» در شرح «یُقِیْمُونَ الصَّلَاةَ» (در آیه ۳ سوره بقره) می‌نویسد: انسان دارای مراتب بسیاری است، پایین‌ترین مرتبه او، مرتبه کالبد جسمانی است و بعد از آن مرتبه نفس اوست که از آن به صدر و قلب هم تعبیر شده است، و پس از آن مرتبه قلب اوست که بین نفس و روح است. از آن پس هم مراتب دیگر اوست. در هر مرتبه‌ای، برای او نمازی است. نماز قالبی (صورت نماز) در شریعت محمدی (ص): اعمال و اذکار و هیأت مخصوص است که بر کسی که وارد این دین می‌شود آن را بالضرورة می‌داند...]. (سرالاسرار، فروغی از عرفان قرآن، جلد اول).

• در توضیحات شماره ۱۲، تا آخر ۱۶ این زیرنویس، از کتب «سرالصلوة، معراج السالکین و صلوة العارفین» نوشته آیت الله العظمی امام خمینی (ره) و جلد اول «سرالاسرار فروغی از عرفان قرآن» استفاده شده است.

۱۷- مفهوم ابیات ۱۸۸۷۵ و ۱۸۸۷۶ ← «لِدُلُوكِ الشَّمْسِ» (در آیه ۷۸) اشاره به این نکته دارد که با زوال و هلاک شدن جسم فانی سالک (استوا، در اینجا به معنی هلاک شدن و زوال است، هر چند که یک معنی دیگر آن وقت نیمروز است): آفتاب رحمت بر او می‌تابد و از هستی و کالبد

جسمانی خود فانی و در حضرت حق باقی می‌شود و با اقامه نماز حقیقی به این مهم دست می‌یابد.

امام خمینی (ره) در «سَرِّ الصَّلَاةِ» می‌فرمایند: [... انسان کامل، به حسب دو مقام شهادت و ظهور به رحمانیت و مقام غیب و ظهور به رحیمیت، تمام دایره وجود است، «ثُمَّ دُنِيَ فْتَدَلِّي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (سوره نجم، آیه ۸). و یکی از این دو حقیقت، لیلۃ القدر و سر آن است؛ چه که شمس حقیقت در حجاب تعینات است. و دیگر، یوم القیمة است؛ چه که بروز و طلوع آن است از حجاب آنها. و این، شبانه روز الوهی است. و به اعتباری دارای سه مقام است: یکی مقام مُلْک و دنیا، دَوْم مقام برزخ، سَوْم مقام عقل و آخرت... و به اعتباری دارای پنج مقام است: شهادت مطلقه، و غیب مطلق و شهادت مضافه و غیب مضاف و مقام کون جامع، مطابق حضرات خمس متداول در لسان عرفا. و به اعتباری دارای هفت مقام، معروف به هفت شهر عشق و هفت اقلیم وجود، در السنه عرفا است. و به اعتباری تفصیلی دارای صدمنزل یا هزار منزل است... همین‌طور، از برای نماز که در بین عبادات و مناسک الهیه سمت جامعیت و عمودیت دارد، این مقامات طابق النعل بالنعل هست، زیرا که جمیع مقامات معنویة انسانیّه به حسب سفر معنوی اوست، از منتهی النزول عالم مُلْکی که بیت مظلمه نفس است، تا غایة المقصدای معراج حقیقی روحانی، که وصول به «فناء الله» است. و بُراق سیر و رَفْرَف عروج اهل معرفت و اصحاب قلوب، نماز است و هر کس از اهل سیر و سلوک الی الله را نمازی مختص به خود او و حظّ و نصیبی است از آن، حسب مقام خود... نماز اهل معرفت و اهل الله، عبارت از حصول معراج حقیقی، و قرب معنوی و وصول به مقام فنای ذاتی است که در اوضاع به سجده ثانیّه، که فنای از فنا است، و در اذکار به «اَیْکَ نَعْبُدُ» که مخاطبه حضوریّه است، حاصل شود؛ چنان چه برداشتن سر از سجده تا سلام، که علامت ملاقات حضار و مراجعت از سفر است رجوع به کثرت است ولی با سلامت از حجب کثرات و بقای به حقّ، و در اذکار «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» رجوع به خود، و حصول صحو بعدالمحو است؛ و با اتمام رکعت، که حقیقت صلوات است، سفر تمام می‌شود. (به اختصار).

۱۹- در آیه ۷۹، خداوند به پیامبر(ص) می‌فرماید که بعد از خوابیدن، مقداری از شب را به تهجد (بیدار شدن در شب و خواندن نماز شب) مشغول شو، که این نماز شب، تنها بر تو واجب است، باشد که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده که همگان از آن خوششان بیاید و از آن منتفع شوند مبعوث نماید. روایات وارده در تفسیر این آیه، از طریق شیعه و سنی، این مقام محمود را، «مقام شفاعت کبرای پیامبر(ص)» دانسته‌اند که روز قیامت پیامبر(ص) در آن مقام قرار می‌گیرد.

در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار آمده است: [ و قيل المقام المحمود هو المجالسة فی حال الشهود، مقام محمود، خاصّة مصطفی(ص) است در خلوت «أُو ادنی» بر بساط انبساط، در خیمه «و هُو مَعَكُمْ»، بر سریر اصطفاء، شراب «و نحن اقرب» به جام قدس نوشیده و خلوت وصال پوشیده و به دوست «لم یزل» رسیده... فرمان آمد که ای محمد، مقام شفاعت در قیامت مقامی بزرگوار است، مقام محمود است و تو را مسلم است، اما راهش آن است که به شب خیزی و نماز کنی...].

۲۰- در کتاب اصول تصوف آمده است: *تذکره سید مصطفی*

[... ولیّ بالذات، خداوند علی عظیم است و این ولایت کلیّه الهیه است که از غایت عنایت و به اقتضای سعه رحمت دست تصرف بر سر کاینات افکنده و به افاضه وجودی جمله موجودات را از پس پرده عدم بیرون آورده است، از این روی، ولایت از آن خداست... این ولایت بالذات ویژه خدا و مختص آن حضرت اعلی است و دست کوتاه ممکنات بدان نخیل بلند و ارجمند ذات نرسد و جز زاویه فقر مأمنی نیابد. ولی در این وادی پرغوغای خاموشان که از هستی موهوم ممکنات اثری و خبری نیست، از جایی خبری می‌رسد و از جانانی به نسیمی جانبخش، اثری می‌آید. اوست که از ازل به هستی حق هست شده و در آن هستی در عین بقاء به محبوب، از شوق لقاء مست گشته، در کمال مستی هوشیار مانده و در آن حال که ورای هر حال و قالی است به دلداری عالم آمده، روی برحق داشته، امواج گیسوان دلربا بر خلق افشانده و به همین گیسوی افشان حال خلقی و مآل عالمی را به سامان انتظام کشیده است. او سید کاینات و کمال موجودات، محمد مصطفی(ص) است و در این حقیقت جامعیت،

علی مرتضی و فاطمه زهرا و ائمه هدی تا حضرت قائم ثانی عشر علیهم السلام با حضرت وی در یک پایه و دارای یک مایه اند... لذا مقام رسول اکرم (ص) و خاندانش (ع) به واسطه اینکه عالم به علم ولایت، و ولی هستند از جهت رسالتش تمام تر و کامل تر است... مقام توحید حقیقی ویژه آن پاکان ولایت جان است، غیری را در آن مشهد عزیز راه نیست و کس را نرسد که جز به تولای ایشان در شهود به حقیقت توحید فایز شود، البته آن هم مطلق و کلی نیست، بلکه قطره‌ای از دریا و شبی از بحر بی انتهاست]. در ابیات ۱۸۸۸۰ و ۱۸۸۸۱، از مقام ولایت رسول اکرم (ص) و خاندانش (ع) که به حضرت مهدی (عج) خاتمه می‌یابد به عنوان مقام محمود یاد شده است.

وَقُلْ رَبِّ

و بگو که بارها

أَدْخَلَنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرَجَنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ

لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا ﴿٨٠﴾ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ

إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾ وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾ وَإِذَا

أَنعَمْنَا عَلَى الْإِنسَانِ أَعْرَضَ وَنَسَّ بَاطِلًا وَأَعْتَدَ لِلشَّرِّ كَانِ يَتَوَسَّأُ

﴿٨٣﴾ قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى

سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

سَبِيلًا ﴿٨٤﴾



## محل استجابت دعا

- ۱۸۸۸۳- گو<sup>۸۰</sup> مرا داخل کن ای پروردگار  
 راست اندر قسبر و بر صدقم در آر
- ۱۸۸۸۴- یعنی اندر وقت بعثم در حضور  
 بسا کرامت آورم بیرون ز گور
- ۱۸۸۸۵- یا به غارم چون تو گشتی رهنمون  
 هم سلامت آور از غارم بیرون
- ۱۸۸۸۶- یا که داخل کن به یثرب نیک فر  
 تو مرا هم آر بیرون بسا ظفر<sup>۱</sup>
- ۱۸۸۸۷- لیک تحقیق این بود گر مایلی  
 استماعش را به وجه کاملی
- ۱۸۸۸۸- که مرا داخل به عین الجمع<sup>۲</sup> کن  
 وحدت<sup>۳</sup> بی کثرت<sup>۴</sup> اعنی بی سُخُن
- ۱۸۸۸۹- «مُدخَل»<sup>۵</sup> مرضی<sup>۶</sup> و نیکو، کالتفات  
 دیده را نسبود به سوی غیر ذات<sup>۷</sup>
- ۱۸۸۹۰- هم به سوی کثرت و تفصیل<sup>۸</sup> باز  
 خارج اعنی راجع کن در جواز،
- ۱۸۸۹۱- «مُخْرَج»<sup>۹</sup> صادق که دور از آفت است  
 نی در آن ز آشوب و تلوین<sup>۱۰</sup> علت است
- ۱۸۸۹۲- سوی نفس و آن صفات و آن خصال  
 نی در آن بُعد از هُدئی<sup>۱۱</sup> باشد ضلال<sup>۱۲</sup>
- ۱۸۸۹۳- و از صراط استقامت و اعتدال  
 نیست یک مو انحراف از هیچ حال
- ۱۸۸۹۴- هم بگردان بهر من از نزد خود  
 حاجتی یساری کنند<sup>۱۳</sup> در رُشد
- ۱۸۸۹۵- ناصری کآن باشد اندر کار من  
 از پی اثبات<sup>۱۴</sup> و تمکین<sup>۱۵</sup> یسار من
- ۱۸۸۹۶- اندر اشیا باشم از بُعد فنا<sup>۱۶</sup>  
 ثابت اندر حال تمکین و بقا<sup>۱۷</sup>
- ۱۸۸۹۷- گو<sup>۸۱</sup> که آمد حق و باطل شد بیرون  
 یعنی آمد هستی بی چند و چون
- ۱۸۸۹۸- هستی موهوب حقانی نشان  
 که نه تسدیل است و تغییری در آن
- ۱۸۸۹۹- گشت ناچیز آنچه باطل بود و زشت  
 یعنی آن هستی امکانی سرشت
- ۱۸۹۰۰- کآن بود لایق به تغییر و زوال  
 هستی و هُمی است فانی لامحال
- ۱۸۹۰۱- بوده فانی، فانی الذّات از ازل  
 باقی الذّات است باقی، کَم یَزَل<sup>۱۸</sup>
- ۱۸۹۰۲- آن چه گفتم بود تأویل کلام  
 لیک، بِه تفسیر بهر فهم عام
- ۱۸۹۰۳- ما فرستیم آنچه از قرآن «شفا»<sup>۸۲</sup> است<sup>۱۹</sup>  
 مؤمنان را، یا که «رحمت»<sup>۲۰</sup>، وین بجاست
- ۱۸۹۰۴- لیک نفرزاید بر استمکارگان<sup>۲۱</sup>  
 هیچ قرآن غیر خسران<sup>۲۲</sup> و زیان

صَحَّتْ وَ اٰمٰنِيَّتْ وَ مٰلِكْ وَ غٰنَا	۱۸۹۰۵- چون که بر انسان کنیم آنعام ما
دور سازد نفس خود را از سپاس	۱۸۹۰۶- رو بگرداند ز حق از ناشناس
از خدا گردد به زودی ناامید	۱۸۹۰۷- و ر که بر وی رنج و فقری در رسید
آن بود بر صنعت و شکلی که هشت <sup>۲۳</sup>	۱۸۹۰۸- گویند هر کس هر آنچ از خوب و زشت
«اَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ اَهْدٰی» سَبِيْلٌ <sup>۲۴</sup>	۱۸۹۰۹- پس بود رَبِّ شَمَا بِيْ قَالْ وَ قِيْلْ
یافته است او بر صوابی از اله	۱۸۹۱۰- هست دانای بر آن یعنی که راه



۱- [دخول و خروج به صدق، به این معنی است که صدق و راستی در تمامی امور فرد به وجود آید. چیزی بگوید که به آن عمل نماید و آنچه را عمل کند که می گوید و تنها عملی را انجام دهد که به آن ایمان دارد. این مقام، مقام صدیقین است و این دعا که خداوند آن را به پیامبرش می آموزد مانند آن است که گفته شود خداوند امور مرا آن چنان سرپرستی کن که صدیقین را سرپرستی می نماید]. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان با کمی تغییر).

[گفته اند پیامبر(ص) پس از آنکه در بیماری بازپسین، به مسجد رفت و با یاران وداع نمود و به خانه بازگشت، فرمود: «رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ اٰی اٰمَتِنِيْ اَمَّا تَهْ صِدْقِيْ، وَ اٰخِرَجْنِيْ بَعْدَ مَوْتِيْ مِّنْ قَبْرِیْ یَوْمَ الْقِيَامَةِ مُخْرَجَ صِدْقٍ»؛ بار خدایا مرا که از دنیا بری در لباس سعادت و پیرایه شهادت بر، که آن عقبه ای است سخت عظیم و کاری سخت با خطر.

مفسران گفته اند نزول این آیه آن گاه بود که قریش قصد هلاک پیامبر(ص) کردند و ابوطالب و خدیجه هر دو از دنیا رفته بودند و نه حشمت ابوطالب مانده بود که مانع جفای کافران گردد و نه نعمت و مال خدیجه که آزار کافران را از حضرت باز دارد، پیوسته پیران ایشان (پیامبر را) استهزا می کردند، شاعران هجو می گفتند، کودکان سنگ می انداختند، زنان از پامها خاک می ریختند، و آن گاه به عاقبت سران و سروران ایشان در دارالندوه جمع شدند به این تدبیر که او را چگونه هلاک نمایند!

جبرئیل آمد و گفت: ای سید، خیز و از مکه بیرون شو، و شهر به مکیان بگذار الله تعالی چنین می فرماید که تا به مدینه هجرت کنی. رسول خدا(ص) به فرمان الله تعالی از مکه بیرون رفت،

جایی رسید که آن را حزوره گویند. آنجا بایستاد، روی سوی مکه کرد و گفت: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ وَ أَحَبُّ الْأَرْضِ إِلَى اللَّهِ وَ لَوْلَا أَنَّ الْمُشْرِكِينَ أَخْرَجُونِي مِنْكَ مَا خَرَجْتُ» پس، از آنجا برفت تا به غار «ثور»، جبرئیل آمد و آیت آورد: «وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِي» (یعنی به داخل غار) «مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي» (یعنی به خارج غار)؛ «مُخْرَجَ صِدْقٍ». (خداوند من، در آنجا در این غار به راستی و نیکویی و بیرون بر مرا از این غار به راستی و نیکویی). گروهی از مفسران گفته‌اند که این آیت آن‌گاه فرود آمد که پیامبر از مکه به مدینه می‌رفت (یعنی: خداوند داخل کن مرا در مدینه به راستی و نیکویی و خارج ساز مرا از مکه به صدق و راستی). (به اختصار، از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار).

گروهی از مفسران نیز معتقدند مراد به دخول و خروج، دخول به مدینه بعد از بیرون رفتن از مکه و خروج از مدینه به سوی مکه و فتح مکه است، اما همان طور که گفته شد این آیه پیامبر را امر می‌کند که از پروردگار بخواهد در تمامی مدخل و مخرج‌ها او را سرپرستی نماید.

۲- عین الجمع: [ ← «جمع» (\*)؛ «مقام جمع» (\*)؛ «بقاء بعد از فنا» (\*) و «فرق» (تفرقه) (\*) ] .

۳- وحدت: [ ← «وحدت» (\*)؛ «جمع» (\*)؛ و «بقاء بعد از فنا» (\*) ] .

۴- کثرت: [ ← «کثرت» (\*)؛ «وحدت» (\*)؛ جمع (\*)؛ و «بقاء بعد از فنا» (\*) ] .

۵- مُدْخَل: موضع داخل کردن. داخل کردن. داخل کرده شده.

۶- مَرْضَى: مورد رضایت، مقبول.

۷- غیر ذات: آنچه غیر از ذات الهی باشد، (عالم امکان). [ ← «ذات حق» (\*) ] .

۸- تفصیل: در اینجا، منظور کثرت و تجلی ذات حق، در مراتب مظاهر امکانیه به جهت اظهار اسماء و صفات است و عالم تفصیل و ناسوت. مقابل «اجمال».

۹- مُخْرَج: موضع خارج کردن، جای بیرون کردن. بیرون کردن. بیرون کرده شده.

۱۰- تلوین: [ ← «تلوین» (\*)؛ و «تمکین» (\*) ] .

۱۱- هُدَى: هدایت یافتن.

۱۲- ضَلال: گمراهی.

۱۳- «سُلْطَانًا نَصِيرًا» (آیه ۸۰) به معنی سلطنتی یاری شده است یعنی خداوند به پیامبر

می آموزد که از او بخواهد در تمامی مهماتش از او سرپرستی کند و از ناحیه خود سلطانی به او دهد که یاور او شود و بصیرت و حجت روشنی به او اعطا نماید که همواره او را یاری کند.

۱۴- اثبات: ثبات، استقامت. [ «ثبات» (استقامت) (\*) و «بقا بعد از فنا» (\*) ].

۱۵- تمکین: [ «تمکین» (\*) و «تلوین» (\*) ].

۱۶- فنا: [ «فنا» (\*)؛ «فنا فی الله» (\*)؛ «بقا» (\*)؛ و «بقا بعد از فنا» (\*) ].

۱۷- بقا: [ «بقا» (\*)؛ «فنا» (\*)؛ و «بقا بعد از فنا» (\*) ]. مفهوم ابیات ۱۸۸۸۷ تا آخر ۱۸۸۹۶ ← بعد از این که گفتار برخی از مفسرین در باره مراد از دخول و خروج (در آیه ۸۰)؛ ضمن ابیات قبلی ذکر شد، اگر مایلی تحقیق و تأویلی عارفانه از این آیه بشنوی این تأویل چنین است: خداوند به پیامبر می آموزد که از پروردگارت بخواه تا تو را از مقام تفرقه و عالم ممکنات به سرای خاص حق که همانا عالم الهی و شهود حق، بی اعتبار خلق و رسوم و آثار آن و مرتبه قابلیتات و وحدت، بی حضور کثرت است داخل نماید، همان مُدخلی که مقبول درگاه احدیت است و در آن، دیده، از حد اعتدال خارج نشود و به جز ذات حق، هیچ نبیند. آری، محمد(ص) از پروردگارش می آموزد که بی التفات به تمامی عوالم غیب و هشت بهشت و فرشتگان مقرب و حور و غلمان و ارواح پیامبران و صالحان و اهل الله و مؤمنان، تنها ذات محبوب لم یزلی و دوست و معشوق ابدی و ازلی را ببیند و بس، و بنا بر تائید قرآن که می فرماید: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى» [ چشم (محمد) «ص»، به چپ و راست نگرایید و از حد اعتدال خارج نشد (سوره نجم، آیه ۱۷) ]، تنها جمال حق را بی هیچ خطا و لغزشی مشاهده کند.

[ آنکه او از مخزن هفت آسمان چشم و دل برپست روز امتحان

از پی نظاره او، حور و جان پُر شده آفاق هر هفت آسمان

خویشتن آراسته از بهر او خود و را پروای غیر دوست کو؟

آن چنان پرگشته از اجلال حق که در او، هم ره نیابد آل حق... [مولوی].

آن گاه خداوند به پیامبر می فرماید دعا کن که: پروردگارا مرا از هر امری به قدم صدق خارج

نما | که می‌توان منظور از آن را این گونه دانست که: خداوندا، بعد از استغراقِ توحید، و به دنبال وصول؛ به جهت هدایت امت، و انجام وظیفه نبوت و رسالت، مرا از مرتبه جمع و اطلاق، به مقام «جمع الجمع» و «بقاء بعد از فنا» که در آن از تقلب قلب میان کشف و احتجاب | «تلوین» (\*) | اثری نباشد خارج بفرما، تا بازگشت من به عالم کثرت و تقید به نفسانیات در تحت هدایت تو و به دور از ضلالت و انحراف و گمراهی و در صراط مستقیم الهی باشد و کثرت، حاجب وحدت و وحدت حاجب کثرت نشود و مرا یاری فرما تا در مقام تحقیق و تمکین | «تمکین» (\*) | و استقامت | «ثبات» (استقامت) (\*) | متمکن شوم و در مقام «بقاء بعد از فنا» و حال تمکین و بقا پایدار بمانم و مشاهده وحدت در صورت کثرت و مشاهده کثرت، در عین وحدت بنمایم. | «بقا بعد از فنا» |.

۱۸- گفته‌اند که در روز فتح مکه، پیامبر (ص)؛ سیصد و شصت بت را دید که گرداگرد کعبه نهاده بودند و هر یک متعلق به گروهی از مشرکان بود. پیامبر (ص) با عصایی که در دست داشت به چشم و شکم آن بت‌ها می‌زد و به فرمان خداوند می‌گفت: «جاء الحق و زهق الباطل» (حق آمد و جان باطل به سوی هلاکت بیرون شد) و آن به روی در می‌افتادند. منظور از «باطل» در این آیه، «شُرک» و «بت پرستی» است و خداوند با این آیه، اعلام می‌کند که مشرکین و بت پرستان باطل‌اند و حق و پیامبر حق بر آنها پیروز است و مشرکین باید برای همیشه از آنکه پیامبر با آنها یاری کند مأیوس باشند و آن‌گاه می‌فرماید که باطل هیچ‌وقت دوام نمی‌یابد و همواره لایق محو و نابودی است. (از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار، با کمی تغییر و جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

در ابیات ۱۸۸۹۷ تا آخر ۱۸۹۰۱، تأویلی در باره آیه ۸۱ بیان شده که مفهوم آن به قرار زیر است: می‌توان گفت منظور از آمدن حق و نابودی باطل، رجوع سالک به عالم الهی و شهود حق است و فنای عباد در حق و زوال جهت بشریت او در جهت ربوبیت، باطل شدن رنگ‌ها و زایل شدن دویی، و رفتن هستی امکانی و وجود فانی و آمدن هستی موهوب (خداداد و عطا شده از جانب حضرت حق) که زوال تغییر و تبدیل و زوال و فنا را به آن راه نیست، به جای هستی ظاهری و نفسانی (هستی وهمی) که از ازل فانی و زوال‌پذیر بوده است.

۱۹- قرآن، شفا دهندۀ مرض‌های قلوب است، و مرض نادانی را در علما، بیماری شک را در مؤمنین، عدم شناخت عارفین و یأس و ناامیدی را در مریدین و سوزش اشتیاق را در محبتین درمان می‌کند. مولا علی(ع) می‌فرماید: [...] (قرآن) بهار دل‌های فقیهان (است) و مقصد راه‌های پارسایان، و دارویی که از پس آن بیماری نیست و نوری که با آن تاری نیست، و ریسمانی که گرفتنگاه آن استوار است... قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار است؛ و آن را بفهمید که دل‌ها را بهترین بهار است؛ و به روشنایی آن بهبودی خواهید که شفای سینه‌های بیمار است، و آن را نیکو تلاوت کنید، که سودمندترین بیان و تذکار است... [نهج البلاغه؛ ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی].

۲۰- قرآن از آن جهت رحمت است که صحت و استقامت و یقین را به دل‌های مؤمنین باز می‌گرداند و جهل و نادانی و پلیدی و زشتی را از آن دور می‌سازد.

۲۱- منظور از ظالمین در آیه ۸۲، کفار و به گفته برخی مفسرین، کفار غیر مشرکین است.

۲۲- زیان و خسران کفار، در واقع اثر کفر خود آنان و سوء اختیار و شقاوت نفس خودشان است.

۲۳- در جلد سیزدهم ترجمۀ تفسیرالمیزان، ذیل آیه ۸۴ سوره اسرئ مطالبی ذکر شده که خلاصۀ آن از این قرار است: [«شاکله»، به طوری که در مفردات گفته، از ماده «شکل» است، که به معنای بستن پای چارپا است و شاکله به معنای خوی و اخلاق است، و اگر خلق و خوی را شاکله خوانده‌اند به این مناسبت است که آدمی را محدود و مقید می‌کند و نمی‌گذارد در آنچه می‌خواهد آزاد باشد، بلکه او را وادار می‌سازد تا به مقتضای آن اخلاق، رفتار کند، و در مجمع گفته: شاکله به معنای طریقت و مذهب است... بعضی دیگر گفته‌اند شاکله، از «شکل» به معنای مثل و مانند است و بعضی دیگر گفته‌اند: این کلمه از «شیکل» به معنای هیأت و ریخت است.

و به هر حال آیه کریمه، عمل انسان را مترتب بر شاکله او دانسته به این معنا که عمل هر چه باشد، مناسب با اخلاق آدمی است و نیز ثابت شده که میان صفات درونی و نوع ترکیب بنیۀ

بدنی انسان، نحوی ارتباط خاص موجود است. با همه این‌ها دعوت و خواهش و تقاضای هیچ‌یک از این مزاج‌ها که باعث ملکات و یا اعمالی مناسب خویش است از حد اقتضاء تجاوز نمی‌کند به این معنا که خلق و خوی هر کسی هیچ‌وقت او را مجبور به انجام کارهای مناسب با خود نمی‌کند و اثرش به آن حد نیست که ترک آن کارها را محال سازد، و در نتیجه، عمل از اختیاری بودن بیرون و جبری شود. بنیه انسانی و صفات درونی او در اعمالش اثر دارد اما تنها به نحو اقتضاء، نه به نحو علیت تامه، و چگونه چنین نباشد، و صفات درونی علت تامه اعمال بدنی باشد، و حال آن‌که خدای تعالی دین را امری فطری دانسته که خلقت تبدیل‌ناپذیر انسان از آن خبر می‌دهد، و معنا ندارد که فطرت آدمی او را به سوی دین حق و سنت معتدله دعوت کند و خلقت او، وی را به سوی شرّ و فساد و انحراف از اعتدال بخواند، آن هم به نحو علیت تامه که قابل تخلف نباشد. در این میان یک نوع ارتباط دیگری است که در میانه اعمال و ملکات آدمی و میانه اوضاع و احوال جوّ زندگی او و عوامل خارج از ذات او است که در ظرف زندگی او حکمفرماست مانند آداب و سنن و رسوم و عادت‌های تقلیدی، چه اینها نیز آدمی را به موافقت خود دعوت نموده و از هر کاری که با آنها ناسازگار است و هم‌چنین از مخالفت با آنها باز می‌دارد و چیزی نمی‌گذرد که یک صورت جدید در نظر انسان منعکس می‌سازد که از مخالفت آن وحشت نموده و قهراً اعمالش با اوضاع و احوال محیط و جوّ زندگی اجتماعی‌اش تطبیق می‌یابد. این رابطه نیز غالباً تا حد اقتضا می‌رسد و از آن تجاوز نمی‌کند، ولیکن گاهی آن چنان ریشه دار می‌شود که دیگر امیدی به از بین رفتن آن نمی‌ماند. ولیکن با این حال، باز صحت تکلیف و صحت اقامه حجّت علیه چنین افراد و دعوت و انذار و تبشیر آنان جایی نمی‌رود و هنوز دعوت آنان صحیح است، برای خاطر اینکه اگر تأثیر دعوت در آنان محال و ممتنع شده، باری امتناع تأثیر آن به خاطر سوء اختیار خود آنان است. پس، آدمی دارای یک شاکله نیست، بلکه شاکله‌ها دارد و به هر شاکله‌ای که باشد و هر صفت روحی که داشته باشد، اعمالش بر طبق همان شاکله و موافق با فعلیات داخل روحش از او سر می‌زند، و اعمال او همان صفات و فعلیات روحی را مجسم می‌سازد.

خدای تعالی بعد از آنکه فرمود مؤمنین از کلام او شفا و رحمت استفاده نموده و ظالمین از آن محروم‌اند، و بلکه استفاده‌شان از قرآن، بیشتر شدن خسران ایشان است (در جواب این اعتراض که) چرا باید (خدا) میان بندگان فرق بگذارد، به رسول گرامی خود دستور می‌دهد که به ایشان پاسخ دهد که: «كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ» یعنی ما تفاوت قائل نشده‌ایم، این خود مردم هستند که اعمالشان بر طبق شاکله و فعالیت‌های موجودشان صادر می‌شود، آن کس که دارای شاکله معتدل است راه یافتنش به سوی کلمه حق و عمل صالح و برخورداری از دین قدری آسان‌تر است، و آن کس که شاکله ظالمه و سرکشی دارد هم می‌تواند به سوی کلمه حق و دین راه یابد، اما برای او قدری دشوارتر است، و بیش‌تر به آن راه نمی‌آید و در نتیجه از شنیدن دعوت دین حق جز خسران عایدش نمی‌شود. و خدایی که دانا به ضمیرها و سریره‌های شما و مدبر امر شماست بهتر می‌داند که چه کسی شاکله معتدل دارد و آسان‌تر به راه حق می‌افتد و همچنین آن پیغمبری که خدای علیم به او خبر داده و او را واقف ساخته می‌داند که مؤمنین راه یابنده‌تر هستند، و در نتیجه شفا و رحمت هم مختص آنان خواهد بود، و از قرآن برای ظالمان، چیزی جز بیشتر شدن خسران نمی‌ماند، مگر آنکه از ظلم دست بردارند و از قرآن منتفع شوند. (با کمی تغییر).

در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار آمده است: [...] از آدمی چه آید، جز از جفا؟ و از آب و گل چه آید، جز از خطا؟، و از کرم ربوبیت چه بیند، جز از وفا؟ «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ»، در همه قرآن هیچ آیت امیدوارتر از این آیت نیست، می‌گوید: هر کس آن کند که از او آید و از هر کس آن آید که از او سزد: «الْعَبْدُ يَعُوذُ اِلَى الذَّنْبِ وَ الرَّبُّ يَعُوذُ اِلَى الْمَغْفِرَةِ...» و نیز در همین کتاب است: [...] آدمی، هم تن است و هم دل و هم روح، تن محل امانت است، دل بارگاه خطاب است، روح، نقطه‌گاه مشاهدت است: هر چه نعمت بود، نثار تن گشت، غذای وی، طعام و شراب، هر چه منت بود تحفه دل آمد، قوت او، ذکر و یاد دوست، آنچه رؤیت و مشاهدت بود، نصیب روح آمد، غذای وی دیدار دوست. تن در قهر قدرت است، دل در قبضه صفت، روح در کنف عزت، بساط انس گسترده، شمع لطف افروخته و دوست ازلی پرده برگرفته. |



وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي

و تو را از حقیقت روح می‌پرسند، جواب ده که روح از عالم امر خداست. او بی واسطه جسمانیات به امر الهی به پادشاه تعلق می‌گیرد.

وَمَا أوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾ وَلَئِنْ سَأَلْنَا لَنذْهَبَنَّ

و شما بی به حقیقت آن نمی‌برید زیرا آنچه از علم به شما دادند بسیار اندک است. (۸۵) و اگر ما بخواهیم آنچه را که به وحی بر تو آوردیم از قرآن و علم و آیین

بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكَيْلًا ﴿٨٦﴾

همه را باز می‌بریم. و آنگاه تو برافهرا ما هیچ کاره‌ای و مددکاری در این باره نخواهی یافت. (۸۶)

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴿٨٧﴾ قُلْ

مگر رحمت و لطف پرورده‌گار (از تو) مدد کند. که فضل او رحمت، او بر تو بزرگ و بسیار است. (۸۷) بگو

لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ

که اگر جن و انس متفق شوند که مثله این قرآن کتابی بیارند

لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿٨٨﴾

هرگز نتوانند مثل آن آورند هر چند بعضی پشتیبان بعضی باشند. (۸۸)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

گو که آن باشد ز «امر» رب من  
تا که تعریفش به حس ممکن بود  
هم ز دانایی به غیر از اندکی<sup>۲</sup>  
که به سویت وحی کردیم از کرم<sup>۳</sup>  
محو سازیم از صحایف وز صدور  
تا که آن را گیرد از رب جلیل<sup>۴</sup>  
بر تو آن را خود نماید واگذار  
مساند اندر امتت بی حرف و ذق  
تا قیامت در خلائق باقی است  
تا که مثلش آورند اندر جهان  
خلق هم پشت ار شوند از قوتی<sup>۵</sup>

۱۸۹۱۱- از تو می‌پرسند از روح این زمن<sup>۸۵</sup>  
۱۸۹۱۲- نیست او از عالم خلق و زحد  
۱۸۹۱۳- نی شما داده شدید از مُدرکی  
۱۸۹۱۴- می‌بریم آن را اگر خواهیم هم<sup>۸۶</sup>  
۱۸۹۱۵- یعنی این قرآن که باشد بحر نور  
۱۸۹۱۶- هم نیایی تو بدان بر ما وکیل  
۱۸۹۱۷- رحمتی «الآ» که از پروردگار<sup>۸۷</sup>  
۱۸۹۱۸- بر تو می‌باشد بزرگ افضال حق  
۱۸۹۱۹- کس نیاید بهر مَحْوَش هیچ دست  
۱۸۹۲۰- گو شوند از جمع یکجا انس و جان<sup>۸۸</sup>  
۱۸۹۲۱- مثل آن نآرند هرگز آیتی



۱- زمن: هنگام، زمانه.

۲- در جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان آمده است: | خدای سبحان در روشن کردن حقیقت «روح» فرموده: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» و ظاهر از کلمه «مِنْ» این است که حقیقت جنس را معنا می‌کند، همچنان که در سایر آیات وارده در این باب بیانیه است، مانند آیه «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ» (مومن، ۱۵) و آیه «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» و آیه «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا» و آیه «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» که در همه اینها، کلمه «مِنْ» می‌فهماند روح از جنس و سنخ امر است.

آن‌گاه امر را بیان می‌کند می‌فرماید «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس: ۸۲ و ۸۳) که در درجه اول می‌فهماند امر او، عبارت است از کلمه «كُنْ» که همان کلمه ایجاد است که عبارت از خود ایجاد است و ایجاد هم عبارت است از وجود هر چیز لکن نه از هر جهت، بلکه وجود هر چیز از جهت استنادش به خدای تعالی و اینکه وجودش قائم به ذات است، این معنای امر خداست. | در همین کتاب در نتیجه‌گیری که ذیل آیه ۸۵ سوره اسری ذکر شده می‌خوانیم: | امر خدا، عبارت از کلمه ایجاد اوست و کلمه ایجاد او همان فعل مخصوص به اوست بدون اینکه اسباب کونی و مادی در آن دخالت داشته و با تأثیرات تدریجی خود در آن اثر بگذارند. این همان وجود مافوق نشأه مادی و ظرف زمان است و روح به حسب وجودش از همین باب، یعنی از نسخه امر و ملکوت است و در قسمتی دیگر از این بحث نظر برخی از مفسرین در مورد آیه ۸۵ و اینکه منظور از «روح» در این آیه چیست این‌گونه مورد بررسی قرار گرفته است: | بعضی از ایشان (مفسرین) گفته‌اند: مراد به روح که در آیه از آن سؤال شده، همان روحی است که خدای تعالی در آیه «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...» و در آیه «تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ» الخ از آن اسم برده، ولی این مفسرین دلیلی بر گفته خود ارائه نداده‌اند. بعضی دیگر گفته‌اند: مراد به آن جبرئیل است، چه خدای تعالی او را روح نامیده، ولی صرف نامیدن، دلیل نمی‌شود بر اینکه هر جا کلمه روح بیاید به معنای جبرئیل باشد.

بعضی دیگر گفته‌اند مراد به روح، «قرآن کریم» است چون خدای سبحان آن را روح خوانده و حاصل سؤال و جواب در آیه مورد بحث این است که مردم از تو از قرآن می‌پرسند که آیا از امر خداست و یا از خود تو؟ جوابشان بگو که از ناحیه امر پروردگار من است و غیر از پروردگار من کسی قادر نیست مانند آن را بیاورد، و به همین جهت قرآن آیتی است معجزه که بر صحت رسالت من دلالت دارد، و شما علمتان به قرآن، بسیار کم است، و احاطه به آن ندارید تا بتوانید مثل آن را بیاورید، سپس اضافه کرده‌اند که آیه بعد هم که می‌فرماید: «وَلَنْ نُشِئَنَّ لَنْذَهَبِنَّ بِالذِّیْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ...» این معنا را تأیید می‌کند. (که در ابیات ۱۸۹۱۴ و ۱۸۹۱۵ نیز این نظریه ابراز شده است). این قول نیز صحیح نیست، زیرا صرف اینکه در کلام خدای سبحان، روح به معنای قرآن آمده باشد، دلیل نمی‌شود بر اینکه هر جا این کلمه اطلاق شود به معنای قرآن بوده باشد، علاوه بر اینکه «روح» در آیه «وَكَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ رُوْحًا مِّنْ اَمْرِنَا» به معنای قرآن نیست و کلمه «ولو شئنا» که بعد از آیه مورد بحث (آیه ۸۵ سوره اسری) قرار دارد چنین نیست که تنها این قول را تأیید کند، بلکه مؤید اقوال دیگری نیز هست. (با کمی تغییر).

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۳- مفهوم آیه ۸۶ بر طبق آنچه که در جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان ذکر شده آن است: [ آن روح که بر تو نازل می‌شود و قرآن را به امر ما به تو القاء می‌کند، از تحت قدرت ما خارج نیست و قسم می‌خورم که اگر بخواهیم، همان روح را که کلمه ملقاة ما به تو است از بین می‌بریم، آن وقت است که دیگر کسی را که به نفع تو و علیه ما وکیل به آن باشد نخواهی یافت، یعنی کسی را نخواهی جست که از تو دفاع کند و ما را محکوم و مجبور به برگرداندن آن نماید...]. (با کمی تغییر).

۴- در مورد ابیات ۱۸۹۱۵ و ۱۸۹۱۶، به توضیح شماره ۲ و ۳ همین زیرنویس مراجعه فرمایید.

۵- سبب نزول آیه ۸۸، آن بود که احبار یهود می‌گفتند: ای محمد اگر تو پیامبری معجزه‌ای بیاور، این قرآن که تو آورده‌ای و ادعا می‌کنی که معجزه است و کسی نمی‌تواند مثل آن را بیاورد، اگر از حاضران وقت کسی نتواند مانند آن بیاورد، از غایبان خواهند توانست، و مشرکان قریش هم می‌گفتند اگر ما بخواهیم می‌توانیم نظیر آن را بیاوریم. خداوند در جواب

آنها آیه ۸۸ سوره اسری را نازل فرمود که: ای محمد ایشان را بگوی اگر جن و انس به هم آمده و پشتیبان هم شوند هرگز نمی‌توانند مانند این کتاب را بیاورند.

وَلَقَدْ

وَمَا

صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ

ما در این قرآن برای مردم هر گونه مثال آوردیم (تا مگر هدایت شوند) لیکن اکثر مردم به جز از کفر و عناد از هر چیز

إِلَّا كُفُورًا ﴿٨٩﴾ وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ

استغاث کردند. (۸۹) و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آنکه از زمین برای ما آب بجاری

الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿٩٠﴾ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ

چشمه آبی بیرون آوری. (۹۰) یا آنکه نوراغی از خرما و انگور باشد

فَتَفْجُرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا فَتَجِيْرًا ﴿٩١﴾ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءُ كَمَا

که در میان آن باغ نهرهای آب جاری گردانی. (۹۱) یا آنکه بنابر بندار و دعوی خودت باره ای از آسمان را

زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِلِلِّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيْلًا ﴿٩٢﴾

یا آنکه بباران آید یا فرشتگان را بفرستد یا حاکم آوری. (۹۲)

أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ

یا آنکه خانه ای از زور او کاشی زرنگار دارا باشی یا آنکه بر آسمان بالا روی و باز هم هرگز ایمان

لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ. قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ

به آسمان رفتم تا آنکه بر ما کتابی نازل کنی که آن را قرائت کنیم. بگو: خدای من منزّه است از آنکه من او یا فرشتگان او را حاضر سازم. آیا

كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٣﴾ وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ

من فرد بشری بیشترم که (از جانب خدا) برسانم آمد. (۹۳) و مردم را چیزی از (هدایت و) ایمان باز نداشت وقتی که

الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٤﴾ قُلْ لَوْ كَانَتْ

هدایت (فر آن) امر آنان آمد جز این (خیال باطل) که گفتند: آیا خدا بشری را به رسالت فرستاده است؟ (۹۴) بگو: اگر

فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنزَلْنَا عَلَيْهِمْ

فرشتگان را در زمین مسکن و قراوتگاه بودی ما هم فرستادیم. و از آسمان به رسالت

مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾

بر آنها من فرستادیم که رسول باشد از جنس است باشد و اگر نه حجت و معجزش بدرقه خود را. (۹۵)

مادر این قرآن زهر نوعی اساس <sup>۱</sup>	۱۸۹۲۲- هر کجا گردانده‌ایم از بهر ناس <sup>۹۱۰</sup>
خواستند إلا که کفران و دغا <sup>۲</sup>	۱۸۹۲۳- پس نمودند اکثری از آن ابا
جز که از تو خارق <sup>۳</sup> را بنگریم	۱۸۹۲۴- بر تو گفتند آنکه ایمان نآوریم <sup>۹۰۰</sup>
یا نمایی بوستانی در عیان <sup>۹۱۱</sup>	۱۸۹۲۵- چشمه آب از زمین‌سازی روان
تفجر «الانهار» فسیها کالسبیل <sup>۴</sup>	۱۸۹۲۶- «أَوْ تَكُونُ» «جَنَّةُ» «لَكَ» «مِنْ نُحَيْلِ»
پاره پاره، گر به زغمت موقتی <sup>۵</sup>	۱۸۹۲۷- آسمان را یا که بر ما بفکنی <sup>۹۱۲</sup>
بر گواهی نبوت، نزد ما	۱۸۹۲۸- یا ملایک را بیاری با خدا
یا بود بر آسمانت ارتقا	۱۸۹۲۹- خانه‌ای از زر بود یا مر تو را <sup>۹۱۳</sup>
تا به ما ناری کتایی ز آسمان	۱۸۹۳۰- هرگز ایمان بر تو نآریم از عیان
که نوشته از پی توفیق تو <sup>۶</sup>	۱۸۹۳۱- تا بخوانیم اندر آن تصدیق تو
که بر آن حکمی توان کرد از گمان	۱۸۹۳۲- گو بود پروردگارم پاک از آن
که فرستاده به خلقم دادگر؟	۱۸۹۳۳- هستم آیا من همانا جز بشر
چون هدایت آمد از خلاق فرد	۱۸۹۳۴- منع مردم را خود از ایمان نکرد <sup>۹۱۴</sup>
بر رسالت می‌برانگیزد به ما؟	۱۸۹۳۵- جز که گفتند آدمی آیا خدا
جای این مردم که هستند این چنین،	۱۸۹۳۶- گو اگر بودی ملایک در زمین <sup>۹۱۵</sup>
اندر آن حالی که بودندی مقیم،	۱۸۹۳۷- مشی می‌کردند بی‌اندوه و بیم
بر رسالت ز آسمان و از فلک <sup>۷</sup>	۱۸۹۳۸- می‌فرستادیم بر ایشان ملک



۱- منظور از انواع مثال‌هایی که در قرآن برای هدایت و ایمان آوردن اهل مکه آورده شده، بیان‌های مختلف و روش‌های گوناگون توصیف مقصود است، از قبیل تشویق و تهدید، ذکر اخبار گذشتگان و توصیف بهشت و جهنم.

۲- دغا: مکر و حيله.

۳- خارق: معجزه، کار غیر عادی.

۴- رجوع شود به معنی آیه ۹۱

۵- موقن: یقین دارنده.

۶- جمعی از اشراف قریش نزدیک کعبه جمع شدند و از پیامبر(ص) دعوت کردند تا بیاید و با آنها گفتگو نماید. پیامبر نزد آنها رفت و آنها انواع معجزاتی را که در آیات ۹۰، ۹۱، ۹۲ و ۹۳ سوره اسری (آیات ۱۸۹۲۵ تا آخر ۱۸۹۳۱) به آنها اشاره شده از پیامبر درخواست کردند. اما پیامبر(ص) جواب داد که من هرگز چنین درخواست‌هایی از پروردگار خود نمی‌نمایم و به چنین چیزها هم مبعوث نشده‌ام بلکه خداوند مرا به‌عنوان بشیر و نذیر مبعوث کرده است. آنها نیز گفتند که در این صورت ما ایمان نخواهیم آورد. رسول خدا(ص) اندوهگین، به خانه بازگشت و آیه لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْبِكَ... تا جمله «بشراً رسولاً» نازل شد.

۷- مفهوم ابیات ۱۸۹۲۴ تا آخر ۱۸۹۳۸ ← (ای محمّد): چیزی قریش و عموم عرب آن روز را که بت پرست بودند از ایمان آوردن به رسالت تو باز نداشت، مگر اینکه می‌پنداشتند رسول نمی‌تواند از جنس بشر باشد، بگو حتی اگر فرضاً تعدادی از فرشتگان هم در زمین زندگی کنند باز هم بر آنان فرشته‌ای نازل می‌کردیم تا وحی ما را به ایشان برساند. (زیرا عنایت الهی این‌گونه تعلق گرفته که اهل زمین را به وسیله وحی آسمانی هدایت فرماید و به ناچار باید فرشته‌ای به‌عنوان رسول به یک‌دسته از انسان‌هایی که در زمین زندگی می‌کنند، که همان انبیا هستند نازل شود.

(توجه: آیات ۹۲، ۹۳ و ۹۴ سوره اسری، هر سه به کلمه «رسولاً» ختم می‌شوند و این در همه قرآن تنها موردی است که سه آیه پی در پی در مسجع متحد باشد).

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ

این بیخبر، پس از تمام حجت به است ای بگو: خدا

شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٩٦﴾

شاهد میان من و شما کافی است که او به (احوال) بندگانش آگاه و بصیر است. (۹۶)

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَهُمْ أَوْلِيَاءَ

و هر که را خدا رهشایی کند آنکس به حقیقت هدایت یافته و هر که را به گمراهی واگذارد دیگر جز خدا هیچ آرمشوار دوست و نگهبانی بر آنها

مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَائًا وَبِكَمَا

بخوابی یافت و چون روز قیامت شود بر روی صورت آنکشانیم و کور و گنگ و

وَصَمًّا مَا أُوْبَهُمْ جَهَنَّمَ كَمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ﴿٩٧﴾

کز حشر و شان خواهیم کرد، به دوزخ مسکن کنند که هر که اندوزخ انشش خاموش شود باز شد بد تر بر آنها سوزان و هر روزانش کبیر. (۹۷)

ذَلِكَ جَزَاءُ هُم بِآثَمِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا إِنَّ كُنَّا عِظَامًا

این است کفر آن کافران چون به آیات ما کافر شدند و گفتند آیا پس از آنکه ما استخوانی برسیده

وَرَفَاتًا إِنْ نَأْتِ الْمُبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٩٨﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ

و بخاری برآکنده شویم از نو باز برانگخته می شویم (۹۸) آیا ندیدند که آن خدایی

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ

که آسمانها و زمین را آفرید قادر است که مانند آنها را باز خلق کند

وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَإِنَّ الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿٩٩﴾

و بر آنها وقت روز موعودی تعیین شک خواهد آمد مقرر گردد (۹۹) پس همه آیات و حجت قانع ایازستند که از جزایه کفر و عناد نپسندند. (۹۹)

- |                                |  |
|--------------------------------|--|
| در میان من دگر بین شما         | گو بود کافی شهادت را خدا <sup>۹۶</sup>     |
| بر عباد خویش آگاه و بصیر       | ز آن که باشد آن خدای بی نظیر ۱۸۹۴۰         |
| اوست پس ره یافته بر مدعا       | بر هدایت کرد حکم او هر که را <sup>۹۷</sup> |
| پس نیایی دوست او را غیر حق     | و آن که را گمراه نماید از فترق ۱۸۹۴۲       |
| گنگ و کور و کور به روی پر ستیز | حشرشان سازیم اندر رستخیز ۱۸۹۴۳             |
| آتش سوزانشان هر دم فزون        | جایشان دوزخ دهیم اندر سکون ۱۸۹۴۴           |

جمله بر آیات ما کافر شدند  
می‌شویم انگ‌پخته از نو عیان؟  
آفریده است او سماوات و زمین  
صعب نبود بهر او خلق جدید  
بهرشان وقتی<sup>۴</sup> که در وی نیست «زیب»  
وین نبود «الآ» ز کفرانی عیان

۱۸۹۴۵- اینست ایشان را جزا کابتر<sup>۲</sup> شدند  
۱۸۹۴۶- که شویم آنکه که خاک و استخوان  
۱۸۹۴۷- می‌نبینند ایچ آیا کاینچنین<sup>۹۹</sup>  
۱۸۹۴۸- هم تواند مثلشان را آفرید<sup>۳</sup>  
۱۸۹۴۹- هم بگردانده است آن دانای غیب  
۱۸۹۵۰- پس ابا کردند استمکارگان



۱- بعد از آنکه کفار هم‌چنان بر درخواست‌های خود اصرار نمودند و به احتجاج و گفتگوی پیامبر(ص) با آنها توجهی نکردند خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که دیگر با آنها احتجاج نکند و مسئله را به گواهی خدا واگذار نماید و خدا را شاهد قرار دهد زیرا تنها خداست که به تمامی احوال بندگان بصیر و داناست.



۲- ابقر: در اینجا به معنی بی‌خیر.

۳- در جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان آمده است: [...] در اینجا (آیه ۹۹)؛ ممکن است به ذهن برسد که خداوند خلقت بعدی را «مِثْل» خلقت قبلی دانسته، نه «عین» آن، پس یک فرد بشر در قیامت مثل آن فردی است که در دنیا بوده، نه خود او، در جواب می‌گوییم تشبیه و مانندبودن است که مورد انکار منکرین بود، نه جان آدمی که حافظ وحدت و شخصیت انسان در این دنیا و هم در آخرت است، و بدان جهت، انسان آخرتی «عین» انسان دنیوی است، نه «مانند» آن. آری ملاک یکی‌بودن حسین، فرزند تقی در دنیا و آخرت، همان نفس انسانی اوست که آن‌هم نزد خدای سبحان محفوظ است و با مردن، معدوم و باطل نمی‌شود. (با کمی تغییر).

۴- کلمه «أَجَلًا» (وقت معین) در آیه ۹۹، به معنی مرگ است و خداوند آن را به جهت عبرت گرفتن کفار یاد آوری می‌کند تا شاید آگاه شوند که خداوند می‌تواند بعد از مرگ، دوباره آن‌ها را زنده کند و انتقام کردار زشتشان را بگیرد و در نتیجه، از جرئت و جسارت بر خدا و تکذیب آیات او دست بردارند. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان، با کمی تغییر).



قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ  
 بگو که شما اگر دارای گنجهای رحمتایی الهی  
 خدای من شوید باز هم از ترس فقر و خوف درویشی

الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ﴿۱۰۰﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ  
 بخل از لغات خواهید کرد، که انسان طبعاً بسیار مسکف و بخیل است. (۱۰۰)  
 و همانا ما به موسی نه

آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ  
 آیت روشن و معجز آشکار عطا کردیم این حکایت را از بنی اسرائیل سؤال کن که  
 موسی بر آنها آمد، پس فرعون به او گفت:

إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا ﴿۱۰۱﴾ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمَا أَنْزَلَ  
 ای موسی، من تو را سحر زده (یا ساحر و سحر آموز) می‌اندازم. (۱۰۱)  
 موسی به فرعون پاسخ داد که تو خود کاملاً دانسته‌ای که

هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ  
 این آیات را برای هدایت و بنایی (خلق) جز خدای آسمانها و زمین نفرستاده و من

يَا فِرْعَوْنُ، تُوْرًا نَخْصِي جَاهِلٌ وَلَا يَنْفَعُكَ هَؤُلَاءِ مَثْبُورًا ﴿۱۰۲﴾ فَرَادَا أَنِ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ  
 ای فرعون، تو را شخصی جاهل و لاینفک است. اینها را تو از من می‌اندازم. (۱۰۲)  
 آنکه هر کس اراده آن کرد که موسی و فرعون را از زمین اعیان براندازد،

فَاغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ﴿۱۰۳﴾  
 ما هم او و همه کسانی را تمام به دریا غرق کردیم. (۱۰۳)



بر خزانة رزق خلاقِ مجید  
 خود ز ترس فقر و درویشی خویش  
 ثابت اندر وی به افزون یا کمی  
 نه ز آیات مبین بر نشان<sup>۲</sup>  
 هست واضح نزد اهل قشر و لب  
 کان نه آیت چیست خود بر گو تو زود  
 شرک نآرید از نهان و آشکار  
 وز زنا و سرقت از روی کتاب  
 هم ز قذفِ مُحَصَّنات<sup>۴</sup> از ناروا  
 بوده این نه حکم جاری در امم

۱۸۹۵۱- گو بر ایشان گر شما مایل شوید  
 ۱۸۹۵۲- می‌کنید امساک و بخل آرید پیش  
 ۱۸۹۵۳- هست ضَمَّتْ از احتیاج آدمی  
 ۱۸۹۵۴- ما مگر دادیم «موسی» را عیان<sup>۱۰۱</sup>  
 ۱۸۹۵۵- معجزاتی کز تواریخ و کتب  
 ۱۸۹۵۶- لیک پسر سید از پیمبر یک یهود  
 ۱۸۹۵۷- گفت بوده است اینکه بر پروردگار  
 ۱۸۹۵۸- هم ز خون‌ریزی نمایید اجتناب  
 ۱۸۹۵۹- هم ز سحر و از سعایت<sup>۳</sup> وز ربا  
 ۱۸۹۶۰- وز جهاد ایسودن بنگریزید هم

- ۱۸۹۶۰- وز جهاد ایدون بنگریزید هم
- ۱۸۹۶۱- ز آل اسرائیل پس می‌کن سؤال
- ۱۸۹۶۲- ز آن چه شد ما بین او باقبطیان
- ۱۸۹۶۳- گفت فرعونش که در پندار من
- ۱۸۹۶۴- ز آن چه ای موسی تو گویی سیهده
- ۱۸۹۶۵- <sup>۱۰۲</sup>گفت موسی که به دل، زین آگهی
- ۱۸۹۶۶- که بنفرستاده این آیات هان
- ۱۸۹۶۷- هست این آیات روشن بر بصر
- ۱۸۹۶۸- بر گمان من تو ای «فرعون» نیز
- ۱۸۹۶۹- یا که عقلت رفته پندارم ز سر
- ۱۸۹۷۰- بود آن پندار فرعون از گزاف
- ۱۸۹۷۱- <sup>۱۰۳</sup>خواست فرعون آل موسی را زکین
- ۱۸۹۷۲- غرق پس کردیم او را ما به نیل <sup>۱۰۴</sup>و آن که با او بود یکجا در نیل
- بسوده این نه حکم جاری در امم  
آمد ایشان را چو موسی در مقال  
ب که این آیات از ایشان چون عیان  
عقل تو گشسته مُحَظَبِی بی سخن  
خود تو باشی جادویی کرده شده<sup>۵</sup>  
گر چه بر لب ناوری از گمراهی  
غمیر خلاق زمین و آسمان  
جز که آن بیننده باشد کور و کر  
بر هلاکت مشرفی اندر ستیز  
نیست هیجت التفات از نفع و ضرر  
لیک بُد پندار موسی بی خلاف  
دورشان سازد به خواری از زمین  
و آن که با او بود یکجا در نیل



- ۱- ضَنْتٌ: بخل شدید. (قتور، در آیه ۱۰۰، مبالغه در معنای قتر است و قتر به معنی تنگی است و قتور، بخیلی است که بخل شدید دارد و بخل را به حداکثر رسانده است).
- ۲- نُه معجزه‌ای که در آیه ۱۰۱ سوره اسری آمده. معجزاتی است که موسی(ع) در برابر فرعون و دعوت او آورده اما معجزات موسی(ع) آن طور که در قرآن آمده بیش از نُه معجزه است. نُه معجزه‌ای که موسی در برابر فرعون آورده عبارتند از: عصا، ید بیضاء، طوفان، قورباغه، سوسمار، ملخ، خون، قحطی و کمبود میوه‌ها. سایر معجزاتی که موسی(ع) آورده و قرآن از آنها نام برده است عبارتند از: شکافتن دریا، زنده کردن فردی که کشته شده بود به وسیله گاو، زنده نمودن افرادی که با صاعقه هلاک شده بودند و سایه کردن کوه بر بالای سر آنها، شکافتن دریا و جریان آب از سنگ و اینها معجزاتی است که موسی(ع) برای امت خود آورده و نه برای فرعون. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان، با کمی تغییر).

۳- سِعیات: سخن چینی، بدگویی.

۴- قَذْفِ مُحْضَنَات: متهم کردن زنان شوهردار به عمل زنا.

۵- خداوند می‌فرماید: ای محمد، از مؤمنان قریظه و نضیر که کتاب آسمانی تورات را خوانده‌اند بپرس از آنچه که میان موسی و فرعون و قوم او رفت، آن‌گاه که موسی بر ایشان آمد و فرعون به موسی گفت من تو را جادو شده می‌پندارم. (تا جهودان، با این پرسش، صدق قول تو را ای رسول ما از گفتار علمای خویش بدانند). (مُحْبَط: آشفته و پریشان عقل).

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ

و بعد از آن بنی اسرائیل را فرمان دادیم

اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿١٠٤﴾

که در آن زمین ساکن شوید تا آن پس که وعده آخرت فرا رسد، باز حلقه محبت گردانیم و هر کس را به کثرت و پاداش عمل خود در ستیم (۱۰۴)

و بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلُ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿١٠٥﴾

و ما این آیات (قرآن عظیم) را به حق فرستادیم و به حق و راستی هم نازل شد، و نفرستادیم تو را جز برای آنکه بشارت دهی و بترسانی. (۱۰۵) و قرآنی

وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا ﴿١٠٦﴾

را جز مجزاً (و به تدریج) فرستادیم که تو نیز بر مردم تدریجاً قرآن کنی و با تکرار و تکرار آن کتابی از تنزیلات نیز رنگ ماست (۱۰۶)

قُلْ ءَامِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى

بگو که شما به این کتاب ایمان بیاورید یا نیاورید (مرا بگمان است که) البته آنها که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند هر گاه این آیات

عَلَيْهِمْ يُخْرُونَ لِلَّذِقَانِ سَجْدًا ﴿١٠٧﴾ وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ

بر ایشان تلاوت شود همه با کمال خضوع و فروتنی سر طاعت بر حکم آن فرود آورند. (۱۰۷) و بگویند پروردگارا ما پاک و منزّه است، البته

وَعَدْرَبْنَا الْمَفْعُولًا ﴿١٠٨﴾ وَيَخْرُونَ لِلَّذِقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ

و عده خدای ما مستحق وایع خواهد شد. (۱۰۸) و آنها با چشم گریان همه سر به خاک، عجز و بی‌نیازی نهادند، پرسته بر فروتنی و ترسشان (از خدا)

خَشُوعًا ﴿١٠٩﴾

من الفرائد (۱۰۹)

که شما گردید ساکن در زمین  
 مر شما را از «بِكُمْ» «جِئْنَا» لَفِيفاً<sup>۱</sup>  
 خود به هم پیچیده و آمیخته  
 هم فرود آمد به حق کز ما سزااست  
 هم به حق کردیم نازل بر رسول  
 که شد او بیمار و مشرف بر هلاک  
 بر وَجَع<sup>۳</sup> برخواند و دردم شد نکو  
 ما تو را «إِلَّا» مَبَشِّرًا، هم نذیر<sup>۴</sup>  
 هم بترسند از گنه در اعتذار  
 مختلف یعنی که قرآن را چنین  
 بر خلاق جمله با آهستگی  
 هر زمان بر اقتضای وقت و حال<sup>۵</sup>  
 خود به قرآن یا که نآرید از پدید  
 مؤمنان دارند بر وی انقیاد  
 از ازل در راه ایمان آمدند  
 خواننده اند آیات حق را از کتاب  
 بر زنج‌ها<sup>۷</sup> می‌فتند اعنی به رو  
 رَبِّ ما گویند خود پاک‌است و بود  
 شد وفا هر وعده او بر عباد  
 می‌فزایدشان ز قرآن بر خشوع

۱۰۴۰ پس به اسرائیلیان گفتیم این  
 ۱۸۹۷۳- پس چو آید وعده، آریم از ردیف  
 ۱۸۹۷۵- در قیامت می‌شوید انگ‌بخته  
 ۱۰۵۰  
 ۱۸۹۷۶- ما فرستادیم قرآن را به‌راست  
 ۱۸۹۷۷- بود یعنی حق و ثابت در اصول  
 ۱۸۹۷۸- هست مذکور این خبر زاین سماک<sup>۲</sup>  
 ۱۸۹۷۹- خضر تلقین کرد این آیت بر او  
 ۱۸۹۸۰- نی فرستادیم ای روشن ضمیر  
 ۱۸۹۸۱- تا به ما گردند خلق امیدوار  
 ۱۰۶۰  
 ۱۸۹۸۲- هم پراکنده فرستادیم هین  
 ۱۸۹۸۳- تا که خوانی از ره شایستگی  
 ۱۸۹۸۴- هم فرستادیم آن را بیست سال  
 ۱۰۷۰  
 ۱۸۹۸۵- ای محمد، گو که ایمان آورید  
 ۱۸۹۸۶- هیچ از وی کم نگردد یا زیاد  
 ۱۸۹۸۷- آن کسان که علم را داده شدند<sup>۶</sup>  
 ۱۸۹۸۸- یا که بیش از این بیان و این خطاب  
 ۱۸۹۸۹- خوانده گردد چون بر ایشان سوی او  
 ۱۰۸۰  
 ۱۸۹۹۰- یعنی افتند از تشکر در سجود  
 ۱۸۹۹۱- از خلاف وعده<sup>۸</sup> بر چیزی که داد  
 ۱۰۹۰  
 ۱۸۹۹۲- می‌فتند اندر زنج‌ها زآن وقوع<sup>۹</sup>



۱- بِكُمْ جِئْنَا لَفِيفًا: «جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا» (آیه ۱۰۴) یعنی همه شما را ملفوف (دسته جمعی و به هم پیچیده) خواهم آورد. در آیه مزبور، خداوند، پیامبر (ص) را تسلیت می‌دهد که همان‌طور که فرعون موسی را دروغگو نامید و خواست او و قوم بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون کند اما من

که خداوند، موسی و قومش را یاری و فرعون و قوم او را هلاک کردم، تو را نیز بر مشرکین قریش که تو را دروغگو نامیده و خواسته‌اند از مکه بیرون نمایند پیروز خواهم نمود. خداوند می‌فرماید: بعد از غرق فرعون، به بنی‌اسرائیل گفتیم در سرزمین مقدس (که ممکن است منظور از آن مطلق روی زمین، یا خصوص سرزمین مصر باشد) سکونت کنید و وقتی روز قیامت فرارسد، شما را با هم و در هم پیچیده برای حساب و داور می‌محشور می‌نمایم. ممکن است منظور از وعده آخرت همان قضایی باشد که راندن آن را در اوّل سوره اسری (آیه ۷) ذکر نمود، هر چند که بیشتر مفسرین، این احتمال را نداده‌اند، لکن بنابراین احتمال، صدر سوره با ذیل آن مرتبط می‌شود و آن وقت مراد به ذیل آیه این می‌شود که، بعد از غرق فرعون، به بنی‌اسرائیل دستور دادیم که در سرزمین مقدس منزل کنید و در آنجا باشید تا وعده دیگر شما برسد، همان وعده‌ای که در آن بلاها شما را می‌پیچاند و دچار قتل و غارت و اسیری و جلای وطن می‌شوید، در آن موقع همه شما را گرد آورده و در هم فشرده می‌آوریم (و این همان اسارت بنی‌اسرائیل و جلای وطن آن هاست که یکپارچه به بابل آمدند). (از جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدّه‌الابرار، و ترجمه تفسیرالمیزان، به اختصار و با کمی تغییر).

۲- این سَمَاک: ابوالعبّاس محمد کوفی قاضی. در زمان هارون الرشید به بغداد آمد و چندی در آنجا اقامت داشت و پس از آن به کوفه مراجعت کرد. او مردی فصیح و لسن بود و کلمات قصار در امثال و مواعظ داشته است. وفات او به سال ۱۸۳ ه. ق است. (از لغت نامه دهخدا).

۳- وَجَع: دردمند، رنجور. صاحب وَجَع (بیماری و رنجوری).

۴- نَذیر: بیم‌دهنده.

۵- آیات قرآن به تدریج و به صورت سوره سوره و آیه آیه و ظرف مدّت بیست یا بیست و سه سال بر پیامبر (ص) نازل شد تا به خاطر سپردن آن برای پیامبر و امت او آسان باشد و شرف و کرامت پیامبر (ص) را ثابت نماید که به‌طور مداوم از سوی خداوند بر او پیغام می‌رسد و نیز این امر به دلیل مصالحی که برای بشر مدنظر بوده (و آن مقارن بودن علم به قرآن با عمل به آن است) صورت گرفت.

۶- مراد از کسانی که علم به آنان داده شده، کسانی هستند که قبل از نزول قرآن، خدا و آیات

او را می‌شناختند و برای فهم کلمه حق و قبول آن متحد شدند چون مجهز به فهم حقیقت معنای حق شده بودند، در نتیجه حق قرآن کریم هم در دل‌های ایشان ایجاد خضوع بیشتری کرده است. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۷- زَنْح: چانه. «يَخْرَوْنَ لِالْاذْقَانِ» (آیه ۱۰۹) به معنی «به روی می‌افتند» (سجده می‌کنند) است. چون چانه، از قسمت‌های دیگر، به زمین نزدیکتر است و زودتر به زمین می‌رسد عده‌های چانه‌ها (اذقان) را به معنی همه صورت دانسته‌اند.

۸- در اینجا، منظور از «وعده»، وعده‌ای است که خداوند در مورد زنده کردن مجدد خلق و در قبال اصراری که مشرکین درباره انکار معاد داشتند داده بود.

۹- خرور برای سجده که قبلاً به آن اشاره شده بود (در آیه ۱۰۷)؛ در اینجا (آیه ۱۰۹) همراه با گریه ذکر می‌شود زیرا «خرور» تذلل و اظهار کوچکی با جوارح بدنی و خشوع، تذلل و اظهار کوچکی با قلب است.



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

قُلْ اِدْعُوا اللّٰهَ اَوْ اِدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيًّا مَا تَدْعُوۤا فَلَهُ

بگو که عواد خدا را به اسم الله یا به اسم رحمان بخوانید. به هر اسمی بخوانید.

الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى وَلَا تَجْهَرۤ بِصَلٰتِكَ وَلَا تَخَافُتۡ بِهَا وَاَبْتَغِ

اسماء نیکو همه مخصوص اوست. و تو در نماز نه جدا را بسیار بلند و نه بسیار آهسته بخوان. و نه بترس از آن.

بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيۡلًا ﴿۱۱۰﴾ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیۡ لَمْ يَتَّخِذۡ وَلَدًا وَّلَمْ یَكُنْ

خدا وسط را اختیار کن (۱۱۰) و بگو: ستایش مخصوص خداست. آنکه نه هم‌گرم فرزندی برگزیده و نه شریکی

لَهُۥ شَرِیۡكٌ فِی الْمَلٰٓئِکَةِ وَّلَمْ یَكُنۡ لَهُۥ وَّلِیُّۢمِنَ الدِّیۡنِ وَّكَبِیۡرَةٌ تَكْبِیۡرًا ﴿۱۱۱﴾

در ملک خود را در همه گروه عبادت و اقتدار او را نقصی رسد که پند و ستودند کاری باز نماند. سو خدا و پیوسته دانسته‌اند راهی بزرگتر بر او صاف کمال ستایش کن (۱۱۱)

یا که «رحمن» را، نباشد فرق هیچ  
 نسام‌های نیک پس او راست تمام  
 هم مکن آهسته پیش از حد تو باز

۱۸۹۹۳- گو که «الله» را بخوانید از بسیج  
 ۱۸۹۹۴- هست نیکو، خواندن این هر دو نام  
 ۱۸۹۹۵- صوت خود را بر مدار اندر نماز

## تحقیق

- ۱۸۹۹۶- کن طلب راهی میان جهر<sup>۲</sup> و سر<sup>۳</sup>
- ۱۸۹۹۷- جمع کن یعنی میان عالمین
- ۱۸۹۹۸- جمع صورت با حقایق باالتمام
- ۱۸۹۹۹- یا ولّی کو خلیفه مصطفی است
- ۱۹۰۰۰- جمله احکام شریعت هم شهود
- ۱۹۰۰۱- سر هر شیئی بدانند مو به مو
- ۱۹۰۰۲- در تصوّف چون گشاید نطق و لب
- ۱۹۰۰۳- وا نماید نکته‌ها را مو به مو
- ۱۹۰۰۴- چون کسی کاندر سرای خود تمام
- ۱۹۰۰۵- هم چنین از شرع و صورت باخبر
- ۱۹۰۰۶- یا که از راه و منازل کاروان
- ۱۹۰۰۷- حاصل آنکه در میان جهر و سر
- ۱۹۰۰۸- گو <sup>الله</sup>سیاس و حمد حق را بی‌عدد
- ۱۹۰۰۹- هم نه در شاهی تو را باشد شریک
- ۱۹۰۱۰- یعنی آن کز عجز باشد و احتیاج
- ۱۹۰۱۱- هم نما تعظیم و تکبیرش چنان
- ۱۹۰۱۲- کس نداند وصف او جز ذات<sup>۶</sup> او
- ۱۹۰۱۳- وصف خود ممکن نداند سر به سر
- ۱۹۰۱۴- عقل‌ها در وصف او مبهوت و مات
- ۱۹۰۱۵- منت ایزد را که اندر این مقام
- ۱۹۰۱۶- هم دگر خواهم ز لطف حق مدد
- بشاش در خیرالامور اعنی مُصْر<sup>۳</sup>
- کاوست فرق و جمع پس رو، بین بین
- نآیسد إلاّ از تو ای فخر اَنام
- آگه از سرّ بقا بسعد از فنا ست
- بسا حقیقت کرده جمع از تار و پود
- می‌نگردد نکته‌ای مفقود ازو
- نیست پنهان مویی از وی نیم شب
- تا مقام وحدت بی کثرت او
- هست واقف کاین کدام است آن کدام
- آن چنان که صیرفی، بر سیم و زر
- سرّ جمله بیند از عین عیان
- جو ره‌ی اندر نماز مستمّر
- کآن یسنگرفت از برای خود ولد
- هم نه یار و دوست کآن هم نیست نیک
- بشاش اندر دوستی زو لاعلاج<sup>۴</sup>
- که بدانی برتر از وصف است آن<sup>۵</sup>
- وصف دریا نآید از زُشحات<sup>۷</sup> او
- تا چه جای وصف خلاق البشر
- کن به‌وسع خود تو پس تکبیر ذات
- شد ز «تفسیر صفی» نیمی تمام
- نیم دیگر تا به‌اتمام آن رسد



۱- |... در درّ منثور آمده که ابن جریر و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا (ص) روزی در مکه نماز می‌گزارد، در نمازش دعا کرد و گفت: «یا الله یا رحمان» مشرکین گفتند: به این بی‌دین نگاه کنید که ما را از پرستش دو خدا نهی می‌کند، آن وقت خودش دو معبود را می‌خواند، در اینجا بود که آیه «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» الی آخر نازل شد. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

«أَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (نام‌های نیک) خداوند را نود و نه نام دانسته‌اند که گفته‌اند هر که آن را برشمارد و او را بخواند به بهشت می‌رود. اسمائی را که می‌توان خدا را به آن خواند، بعضی صفات است (مانند «قادر»، «حی»، «موجود»، «مرید»، و «مدرک» و بعضی صفات نیست و مرجع به این صفات است مثل سمیع و بصیر که مرجع به «حی» و «حکیم» که مرجع به «عالم» و مالک که مرجع به «قادر» است و بعضی صفت فعل است، مانند «خالق»، «رازق»، «معلم»، «مفضل»، «محيی» و «ممیت».

آیه ۱۱۰ سوره اسری، از آیات برجسته قرآنی است که حقیقتی را که قرآن کریم از مسئله توحید ذات و توحید عبادت در قبال دید و ثنیت نسبت به توحید در ذات و شرک در عبادت می‌بیند، آشکار و روشن می‌سازد. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۲- جهر: در اینجا به معنی بلندکردن صوت و آواز. (در مقابل اخفاف، به معنی آهسته خواندن).

۳- | رسول خدا در آن روزگاری که در مکه بود، نماز خود را بلند می‌خواند، مشرکین می‌فهمیدند که صدایش از کجا می‌آید، در نتیجه برای آزار و اذیتش دست می‌یافتند، لذا این آیه شریفه نازل شد. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان، به نقل از تفسیر عیاشی، از زارده و حمران و محمد بن مسلم از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام).

هم‌چنین در جلد سیزدهم تفسیرالمیزان آمده است: |... معنای این آیه «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ...» این است: در نمازت صدایت را خیلی بلند مکن و خیلی هم آهسته بخوان، حدّ وسط را بگیر و اگر این حدّ وسط را «سبیل» خوانده از این رو بوده که می‌خواسته این‌طور نماز خواندنش در میان همه مسلمین رسم و سنت شود تا همه گروندگان به دین اسلام این طریق نماز بخوانند. البته این در صورتی است که مراد به «بِصَلَاتِكَ» تک تک نمازها به طور



استقراء باشد، اما اگر مراد به آن، مجموع نمازها (و شاید هم این ظاهرتر است) باشد، در این صورت معنای آیه این خواهد شد که در همه نمازها جهر مخوان و در همه آنها اخفای مکن، بلکه راه میانه را اتخاذ کن، که در بعضی جهر و در بعضی اخفای کنی و این احتمال، آنچه در سنت اثبات شده که نماز صبح و مغرب و عشا بلند و نماز ظهر و عصر آهسته خوانده شود، مناسب‌تر است، و بعید نیست که این وجه با در نظر گرفتن اتصال آیه به صدر آن وجه موافق‌تری باشد، چون در صدر آیه می‌فرمود: به هر اسمی می‌توانی خدا را بخوانی و در این ذیل می‌فرماید بلندکردن صدا در نماز، معنایش متعالی‌بودن و بالابودن خداست و آهسته خواندن آن معنایش نزدیک‌بودن اوست، حتی نزدیک‌تر از رگ قلب، پس به هر دو قسم نماز خواندن، اداء حق همه اسماء خداست.]

از بیت ۱۸۹۹۶ تا آخر ۱۹۰۰۶، با استفاده از آیه ۱۱۰ که در آن خداوند به پیغمبر خود رعایت حدّ و وسط را در مقدار بلند نمودن صدا در هنگام خواندن نماز توصیه می‌فرماید و ضمن انطباق گفتار پیامبر (ص): (که فرمود: «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»)) با آن، مسئله جمع میان «فرق» و «جمع» مطرح می‌شود. همان‌طور که در قسمت‌هایی از این کتاب ذکر شده است، منظور از «فرق»، رجوع به عالم کثرت و تقید به نام و نشان و رنگ و جز ذات حق، دیگری را شناختن و تفرقه خاطر به امور دنیوی و نفسانی است و «جمع» به معنی رجوع به عالم الهی و شهود حق، بدون لحاظ اغیار است و باطل‌شدن نشان و رنگ و جز ذات حق، دیگری را شناختن. اما جمع میان فرق و جمع آن است که سالک، بعد از استغراق در دریای وحدت و رسیدن به مقام «جمع» (که مرتبه فنا سالک است): به بقای حق باقی و از مرتبه جمع و اطلاق به مقام الجمع و «بقاء بعد از فنا» فرستاده می‌شود تا به تکمیل ناقصان و ارشاد مسترشدان بپردازد. در چنین سالکی، از غایت کمالی که دارد، «کثرت» حاجب «وحدت»، و «وحدت» حاجب «کثرت» نبوده و سالک در مقام «تحقیق» و «تمکین» و «استقامت» متمکن می‌شود و مشاهده «وحدت»، در صورت «کثرت» و «کثرت» در عین «وحدت» می‌نماید و این، همان جمع «صورت» (کثرت و ظاهر) با «حقایق» (وحدت و باطن) است که بالاترین درجه آن به پیامبر اکرم (ص) تعلق دارد و انبیاء الهی، و نیز اولیایی که جانشین پیامبر (ص) و آگاه از سر «بقا بعد از فنا» هستند به این مقام رسیده‌اند و در این جاست که سالک مجذوب از مقام وحدت، به

«فرق بعد از جمع» می آید و مطیع «صورت» می شود و به مقام «تمکین» می رسد (ابیات ۱۸۹۹۷ تا آخر ۱۸۹۹۹) و در این مقام، سالک، مظهر «قیوم» می گردد و از دوام ذات حق، دائم و دیموم می شود.

بدیهی است که در این اولیاء، تمامی احکام شریعت و حقیقت جمع است و اینان از سر همه امور، کاملاً آگاهی دارند و در بیان تصوّف، مسائل حتّی به اندازه مویی از آنها پنهان نیست و به کلیّه امور، تا غایت آن، که مقام وحدت صرف است، مانند کسی که به تمام مسائل مربوط به منزل خود، آگاهی تام دارد، اشراف دارند و نیز مانند صرّافی که در مورد نقره و طلا اطلاع کامل دارد به مسائل شرع و ظاهر دین به طور دقیق واقفاند. [«فرق» (تفرقه) (\*): «جمع» (\*): «بقاء بعد از فنا» (\*): «تمکین» (\*): «استقامت» (\*)]. در تکمیل آنچه گفته شد و با توجه به اینکه به آخرین آیه سوره مبارکه اسرئیل نزدیک می شویم، به ذکر مطلب و شعری از کتاب ارزشمند زبدة الاسرار صفی علیشاه می پردازیم:

إبدان ای سالک طریق هدایت و طالب وصول به سر منزل ولایت، که چون انسان کامل، که مظهر اسمای حسنای الهیه است از مرتبه وجود به عالم ملک و شهود تنزل کند و متلبس به لباس ناسوتی عنصری گردد و به تعینات مذکوره او را مجاب مشاهده ذات شود (و محققین صاحب شهود، این تعینات را «ذنب معنوی» دانند)؛ لهذا سالک را در سلوک من الخلق الی الحق که آن را «کھین قوس صعود» خوانند، حجابات هستی دیده شود و رفع تعینات امکانی گردد و به مقام «جمع بعد از فرق» که به اصطلاح عرفانی حقه، مرتبه «وصول» است فایض گردد، از کبایر هستی، «توبه» کند و غرق بحر رحمت خاص الخاص حضرت احدیت تعالی سلطنته و جل شأنه و عظم برهانه شود و در آن مقام، تاج ارشاد و هدایت و تکمیل، او را بر فرق قابلیت گذارند و او را به دعوت خلق به مقام «فرق» و «صورت» عود دهند و این مقام را، محققین «جمع الجمع» و «فرق بعد الجمع» خوانده اند (و در این مقام)؛ سالک، مجدداً به تعینات مذکوره اضافیه شهویه متعفن و مقید شود امانه بر وجهی که مغلوب و مقهور آن تعینات گردد و یا آن تعینات اضافیه کثرتیه او را حجاب مشاهده و جمع اسماء و صفات شود، این است نکته «و ما تأخر...» (اشاره به آیه ۲ سوره فتح: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يَتِمَّ نِعْمَتَهُ

عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا: (ما تو را به فتح آشکاری در عالم موفق می‌گردانیم) تا از گناه گذشته و آینده تو در گذریم. و نعمت خود را بر تو به حد کمال رسانیم و تو را به راه مستقیم هدایت کنیم. و الله العالم بحقایق الامور.

احمدا، تو شمع جمع وحدتی	کو مقید در لباس کثرتی
تو به ذات خویشتن بودی آخدا	نه تعین بود ذات را به حد
گرکنون اندر لباس کثرتی	مساسوی را عسلی و غایتی
تا شود معلول از علت خبر	بستمت از مسیم امکائی، کمر
چون سفرکردی ز جمع خود به فرق	ساخت روشن نور نامت، غرب و شرق
جانت چون پوشید ای سلطان ناس	از تعین‌های امکائی، لباس،
و آن تعین‌های امکائی لقب	شد حجاب جمعت ای کامل ادب
و آن حجابات از چه اندر جنب تو	محترق بُد، گشت هر یک ذنب تو
پس تو را آموختم در عین فرق	سِرّ توبه، ای امام اهل دل
توبه چبود گر گشایی نیک، سَمع	از مقام فرق بر گشتن به جمع
توبه چبود نزد ارباب شهود؟	جمع بعد از فرق، در قوس صعود
سوی حق از خلق، چون عارج شود	از هر آن قیدش که جان خارج شود
ز آن تعین کرده استغفار، او	رفته ز آن هستی برون یک بار او
رفته کشف هر یک ز آن حُجُب	توبه ز آن جُرم است نزد اهل لب
شد چو ز اقسام تعین هاش، دل	رفسته و بسا ذات مطلق، متصل
پس به فضل حق تعالی، مرد راه	پاک گردد جاننش از لوث گناه
جان سالک چون شد از هستی خلاص	گردد از حق، مورد غفران خاص
تاج کَرْمنا، حقش بنهد به فرق	پس روان سازد ز جمعش، سوی فرق
بر سر راه آید از منزلگه، او	گمراهان را تا نماید خوش، ره او
احمدا دادم تو را فتحی مُبین	گشت جاننت فتح ما را مستعین
سِرّ توبه مر تو را آموختم	پرده‌های هستی‌ات را سوختم
دادم در فرق بعد از جمع راه	نک به مُلک جمع و فرقی پادشاه

از تو کردم عفو، ای جمعی مقام رفع کردم تا نگردی بند او نیستت با جمع ما، یک مو حجاب کآن تو را دارد کمال اختصاص آنچه دادم بر تو الا اندکی ورز عهده شکر آن نایی برون صد زبان در شکر این نعمت دهیم ظاهر و باطن، معینی چون علی لیک یار توست در عین عیان نیست هر کس را در این نعمت نصیب هدایت گشتم به راه مستقیم مستحق صد هزاران رحمتی در دو عالم، خسروی و بی قرین محو او، ثابت در اثبات من است	ذنب‌های ما تقدّم را تمام هم حجاب ما تأخّر را ز تو در مقام فرق، ای کامل نصاب نعمتی دادم تو را افزون و خاص انبیا را من ندادم بی‌شکی شکر این نعمت تو را باید افزون ما تو را در شکر خود نصرت دهیم کن سپاس ما که داری ای نبی گرچه او یار است با هر کس، نهان او صراط مستقیم است ای حبیب پس تو را مخصوصه دادم این نعم احمد، تا شاکر این نعمتی احمد، تا حیدرت باشد معین احمد ذات علی، ذات من است
---	---

۴- در جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان آمده است: [این آیه (آیه ۱۱۱)؛ عطف است بر جمله «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» که در آیه قبل (آیه ۱۱۰) بود، و برگشت حاصل کلام به این می‌شود: ای پیغمبر، به ایشان بگو اسمائی که می‌خوانید و خیال می‌کنید که معبودهای شما هستند، تنها اسم‌هایی هستند که مملوک خدایند و مالک نفس خود، و نه چیزی از آنچه دارند نیستند، پس خواندن آنها، خواندن خداست، پس در هر حال او معبود است. بعد از آنکه این نکته را به ایشان خاطر نشان کردی، خدا را حمد و ثنا کن، به حمد و ثنایی که از آثار ملکیت علی الاطلاق او باشد، چه هیچ چیزی مانند او نیست، نه در ذات و نه در صفات، تا بتواند آن‌طور که وثنیت و اهل کتاب از نصاری و یهود و قدمای مجوس درباره ملائکه و جن و یا مسیح و یا عزیز و یا احبار خود پنداشته‌اند فرزند او باشد و یا شریکی باشد که آن‌طور که وثنی‌ها و ستاره پرستان و شیطان پرستان پنداشته‌اند، بدون اشتقاق و پدر و فرزندی شریک او باشند، و یا آنکه علاوه بر شریک بودن، تازد شریک مافوق هم باشند و نسبت به او

ولایت داشته آنچه که او از اصلاحش عاجز بماند، اینها به خاطر قدرت بیشتری که دارند، اصلاحش کنند.

و به عبارت دیگر هیچ چیز هم جنس او نیست تا اگر پایین‌تر از اوست، فرزند او، و اگر مساوی با اوست، شریک او، و اگر مافوق اوست، ولی و مافوق او در ملک باشد. این آیه، در حقیقت، ثنایی است بر خدا، به داشتن ملکیت علی‌الاطلاق که بر آن متفرّع شود نفی فرزند و شریک و ولی، و به همین جهت رسول خدا(ص) را امر فرمود تا او را «تحمید» کند، نه «تسبیح»، با اینکه آنچه در این ثنا آمده، از نفی فرزند و شریک و ولی، «صفات سَلْبِی» است که مناسب با نفی آن تسبیح است، نه تحمید.

۵- | خدای سبحان، آیه را با جمله «وَكَبَّرُهُ تَكْبِيرًا» ختم کرده، و این تکبیر (بزرگ‌تر دانستن) را مطلق آورده و نفرموده از چه چیز بزرگ‌تر است، و این بدان جهت است که بعد از توصیف و تنزیه قبلی، دلالت کند بر اینکه خدا از هر وصفی که شما بکنید و از هر حمد و ثنایی که بگویید بزرگ‌تر است، و لذا جمله معروف «اللَّهُ اكْبَرُ» را به این‌طور تفسیر کرده‌اند که خدا بزرگ‌تر از آن است که در وصف کسی بگنجد و همین تفسیر از امام صادق(ع) روایت شده، و اگر به معنای بزرگ‌تر از هر چیز باشد، خالی از شرک نخواهد بود، برای اینکه سایر موجودات را در بزرگی، شریک او و او را بزرگ‌تر از آنها دانسته‌ایم، و ساحت مقدس او اجل است از آن و عزیزتر از آن است که کسی و یا چیزی در امری از امور و وصفی از اوصاف شریک او باشد. و از لطایفی که در این سوره به‌کار رفته، این است که اولین آیه‌اش با «تسبیح» افتتاح، و آخرین آیه‌اش با «تحمید»، افتتاح و با «تکبیر» اختتام یافته است.

و در درّ منثور است که احمد و طبرانی از معاذ بن انس روایت کرده که گفت: رسول خدا(ص) فرمود: آیه «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» تا آخر آیت عزّت است، و در تفسیر قمی از امام آورده که در ذیل «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِّنَ الذَّلِّ» فرموده است: یعنی خداوند هرگز ذلیل نشده که تا محتاج ولّیتی شود که یاری‌اش کند.

۶- ذات: | ← «ذات حق» (۱۰) |.

۷- زشحات: (جمع زشحة)؛ قطرات.

قصده باشد از طلا . «توحید ذات»	کاوست عاری از شنونِ ممکنات
و آن لباسِ سبز باشد در ظهور	وصف نیکو . که فزاید بر سرور
«سُنْدُس» است آن موهبت های نهان	کَالطَّنْف است از هر چه پنداری تو آن
کسب اخلاق از ریاضت ها به صبر	باشد آن «استبرق» و جامهٔ سطر
و آن «ادانگ» . اسرهای حضرت است	کآن مبادی بر صفات و طاعت است
آن تجلی های اسمایی تو را	تکیه گاه شد بر ادانگ ز اقتضا



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## نکاتی دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ کهف



- سورهٔ کهف، ۱۱۰ آیه، ۱۵۷۲ کلمه و ۶۳۶۰ حرف دارد.
- این سورهٔ مکی است، اما عده‌ای از مفسرین آیهٔ «واصبر نفسك مع الذين يدعون...» را مکی نمی‌دانند.
- این سوره ناسخ و منسوخ ندارد.
- در جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان، آمده است: در الدر المنثور است که طبرانی و ابن مردویه از ابی حکیم روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا(ص) فرمود: اگر از قرآن غیر از آیهٔ آخر سوره کهف بر من نازل نشده بود، همان یک آیه برای امت من کافی بود.
- در جلد دوازدهم هم تفسیر نمونه است که: پنج سوره از سوره‌های قرآن با الحمدالله شروع شده و در این پنج سوره پس از ستایش خداوند، مسأله آفرینش آسمان‌ها و زمین (یا مالکیت آسمان‌ها و زمین) و یا تربیت جهانیان آمده است، جز در سوره مورد بحث (کهف) که نزول قرآن بر پیامبر(ص) در دنبال این ستایش قرار گرفته است. (پنج سوره مذکور عبارت‌اند از سوره‌های انعام، سبأ، فاطر، حمد و کهف).
- در جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان ذکر شده است که: در این سوره مسألهٔ نفی فرزند داشتن خدا مورد عنایت و توجه زیادی واقع شده است... بعید نیست کسی بگوید



که غرض از نزول این سوره، بیان سه داستان عجیب است که در قرآن کریم جز در این سوره ذکر نشده، یکی قصهٔ اصحاب کهف، و دیگری داستان موسی و آن جوانی که در راه به سوی مجمع‌البحرین دیدار نمود و سوم، حکایت ذی‌القرنین، و آن‌گاه از این سه داستان در غرض سوره که اثبات نفی شریک و تشویق بر تقوی و ترس از خداست استفاده کند.

• سعید بن المسيّب گفت از عبدالله عمر که پیامبر (ص) فرمود: هر که آیات آخر سوره کهف را بخواند، از بالای سر او نوری پدید آید تا مگه که خشوش فرشتگان باشند.

و نیز پیامبر (ص) فرمود: آیا سوره‌ای را به شما معرفی کنم که هفتاد هزار فرشته به هنگام نزولش آن را بدرقه کردند و عظمتش آسمان و زمین را پر کرد؟ یاران عرض کردند: آری، فرمود: آن سوره کهف است. هر کس آن را روز جمعه بخواند، خداوند تا جمعه دیگر او را می‌آمرزد (و طبق روایتی او را از گناه حفظ می‌کند)... و به او نوری می‌بخشد که به آسمان می‌تابد و از قتنه دجال محفوظ خواهد ماند. پیامبر (ص) در حدیث دیگری فرمود: هر کس ده آیه از اول سوره کهف را حفظ کند دجال به او زیانی نمی‌رساند و کسی که آیات آخر سوره حفظ کند نور و روشنایی برای او در قیامت خواهد بود.

امام صادق (ع) فرمود: «کسی که در هر شب جمعه سوره کهف را بخواند شهید از دنیا می‌رود و با شهدا مبعوث می‌شود و در روز قیامت در صف شهدا قرار می‌گیرد».

• اسامی دیگر سوره: اصحاب کهف، حائله.

شماره سوره: ۱۸ تعداد آیات: ۱۱۰

شماره ابیات: از ۱۹۰۱۷ تا آخر ۱۹۵۷۱ تعداد ابیات: ۵۵۵

سُورَةُ الْكَافِرَاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۝۱

قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا لِمَنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ

يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ۝۲ مَّا كَثِيرٌ

فِيهِ أَبَدًا ۝۳

هر ثنا و حمدی از بهر خداست  
می‌نگرداند از کجی در وی خطاب  
هست قرآن نزد دانسا بسی گمان  
اندر آن درج است بی‌فقد<sup>۲</sup> و فساد

۱۹۰۱۷- بعد بسم‌الله در کار ابتداست  
۱۹۰۱۸- آنکه بفرستاد بر عهدش کتاب  
۱۹۰۱۹- اعظم نعمای<sup>۱</sup> حق بر بندگان  
۱۹۰۲۰- کآن چه از نظم معاش است و معاد

- ۱۹-۲۱- حمد خود را کرده خلاق و دود  
 ۱۹-۲۲- حق کند گه حمد خویش از نطق ذات  
 ۱۹-۲۳- شرح آن گفتیم از پیش ای رفیق  
 ۱۹-۲۴- اندر اینجا کرده حمد ذات خویش  
 ۱۹-۲۵- جامع آن احمد کامل دم است  
 ۱۹-۲۶- تا نماید حمد او بی اعوجاج<sup>۷</sup>  
 ۱۹-۲۷- یسا نبیند غیر او را در نهج<sup>۸</sup>  
 ۱۹-۲۸- «قَسِيماً لِيُنْذِرَ بَأْساً شَدِيداً<sup>۹</sup>»  
 ۱۹-۲۹- مستقیم و معتدل از انحراف  
 ۱۹-۳۰- بیم ده بر کافران از نزد خود  
 ۱۹-۳۱- «الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ»<sup>۱۱</sup>  
 ۱۹-۳۲- مر<sup>۱۳</sup> مقیم‌اند اندر آن اجر از بند
- از زیسان فرق<sup>۳</sup> و تفصیل<sup>۴</sup> و شهود<sup>۵</sup>  
 بی‌نشانی از وجود ممکنات  
 گر به یادت باشد آن شرح دقیق  
 از ره تفصیل در آیات خویش<sup>۶</sup>  
 ز آفرینش اقدام است و اکرم است  
 نیست یعنی سوی غیرش احتیاج  
 تا که آید ز استقامت بر عروج<sup>۹</sup>  
 مِنْ لَدُنْهُ وَ يُبَشِّرُ بِالْبَعِيدِ<sup>۱۰</sup>  
 دور از افراط و ز تفریط خلاف  
 هم مبشّر مؤمنان را تا ابد  
 مزدشان نیکوست بالحق از جهات  
 در ثبوت «ماکشین»<sup>۱۲</sup> فیه اَبَد



- ۱- نَعْمًا: نیکی، احسان، نعمت.  
 ۲- فَقَدْ: از دست دادن، گم کردن.  
 ۳- فرق: مرتبه کثرت، به سوی «ممکن» آمدن. [ ← «فرق» (\*). ]  
 ۴- تفصیل: جدا کردن، شرح و بسط دادن. علم تفصیلی دانستن اشیاء در عقل، به طور متمایز و منفصل از یکدیگر است، در برابر علم اجمالی که علم به اشیاء است به نحو اجمال، چنان که علم ذات حق، به ذات خود، عین وجود نظام جمله جهان است و از این جهت، علم او به ذات خود، علم به کلیات بوده و به واسطه کلیات عالم به جزئیات موجودات است.  
 ۵- شهود: منظور، عالم شهود است که مقابل عالم غیب، و در اصطلاح صوفیه، منظور از آن، عالم موجودات است. منظور از بیت ۱۹۰۲۱، آن است که خداوند خالق بسیار مهربان، در این جا (آیه اول سوره کهف)، از طریق ممکنات (موجودات) و به طور تفصیل و از راه بیان نزول

کتاب خود بر بنده اش [محمد(ص)] حمد و ثنای خود فرموده است. در جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار است که:

[... خداوند ذوالجلال قادر بر کمال، مفضل با نوال، سزاوار ثناء خویش، شکرکننده عطاء خویش، ستایش خود، خود می‌کند و ثناء خود، خود می‌گوید، که عزت خود، خود شناسد و عظمت و جبروت خود، خود داند. متعزز به جلال خویش، متقدس به کمال خویش، متکبر به کبریاء خویش. آب و خاک به وصف او کی رسد؟ لم یکن ثم کان، قدر وی چه داند؟ صفت حدثان در برابر صفت وی چون آید؟ نبود پس بود نیست است، از نیست معرفت هست کی آید؟ رب العزه به فضل و کرم خود، خلق را در وجود آورد و کسوت فطرت پوشانید، و ایشان را پرورش داد و از بلاها نکه داشت. طاعات با تقصیر قبول کرد و جور و جفای ایشان به پرده فضل بپوشید. توفیق طاعت ارزانی داشت و دل را به ایمان و معرفت بیاراست. چون دانست که ایشان از گزارد شکر این نعمت عاجزانند، فضل و کرم خود پیدا کرد و لسان لطف نیابت مفلسان و عاجزان بداشت و خود را حمد آورد... در این آیت، هم تخصیص مصطفی است خاتم پیغمبران و هم تعظیم قرآن است، کلام رحمن اگر مصطفی است، امان زمین است و زین آسمان، ور قرآن است، یادگار دل مؤمنان است و انس جان عارفان. مصطفی(ص) رهبان شریعت است و عنوان حقیقت. قرآن، دل‌ها را عدت است و جان‌ها را تبصرت، مصطفی کل کمال است و جمله جمال...]. (به اختصار).

۶- منظور از ابیات ۱۹۰۲۲ تا آخر ۱۹۰۲۴، آن است که حضرت حق، گاه بدون اشاره به موجودات، و از طریق ذات خویش به حمد خود می‌پردازد (الحمد لله) و در این باره، قبلاً در ابیات مربوط به آیه اول تا آخر آیه سوم سوره مبارکه فاتحة الكتاب اشاره شد، اما در اینجا (آیات ابتدایی سوره کهف) از طریق تفصیل در آیات خویش حمد ذات خود نموده است. (یعنی با اشاره به نزول قرآن استوار و بدون انحراف بر بنده خاص خود، به جهت ترساندن خلائق از عذاب سخت الهی و بشارت دادن به مؤمنین و سپس با اشاره به آفرینش آنچه که زیور زمین است، به منظور امتحان مردم در مورد اینکه عمل کدامین آنها در طاعت پروردگار نیکوتر خواهد بود).

۷- اعوجاج: کج شدن، کجی.

۸- نَهَج: (نَهَج)؛ راه روشن و آشکار.

۹- عِوَج: کجی‌ها و انحرافات‌ی که در ظاهر قابل دیدن نیستند و با فکر و بصیرت مشخص می‌شوند. مصراع دوم بیت ۱۹۰۲۷، اشاره به قرآن کریم است که در آیه اول و دوم سوره کهف، از نداشتن انحراف و مستقیم بودن آن و ترساننده بودن آن برای کافران (از عذاب شدید) و بشارت‌دهنده مؤمنینی که عمل صالح می‌کنند گفتگو می‌کند.

۱۰ و ۱۱- رجوع شود به معنی آیه ۲

۱۲- ماکثین: مکث‌کنندگان. به سر برندگان.

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿٤﴾

خدا فرزندی (برای خود) بر گرفته است. (۴)

و نیز سائلان آنان را که گفتند:

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ

این کلمه بزرگی است که از دهانشان

آنها نه خود و نه پدرانشان از روی علم و دانش سخن نمی‌گویند.

أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ

زودبک است که اگر

و جز دروغ چیزی نمی‌گویند. (۵)

خارج می‌شود

عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿٦﴾ إِنَّا

است توبه به این سخن (قرآن) ایمان نیاورند چنان عزیزت و از شدت حزن و تأسف بر آنان ملامت سازی (۶)

جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿٧﴾

آنچه را که در زمین جلوه گراست زینت و آرایش ملک زمین قرار دادیم تا مردم را امتحان کنیم که کدام یک عملشان نیکوتر خواهد بود. (۷)

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ﴿٨﴾

و ما آنچه را از بوزمین گردانیدیم بارهسه و باده دست و بر آبی و غنای دهیم و زمین را آتش خشک و بی گیاه خواهیم ساخت. (۸)

حسب گرفته هیچ فرزندی از پسند

کس نه ز آباشان بدین گفتار زیست

۱۹۰۳۳- بیم و آنان را دهد که گفته‌اند

۱۹۰۳۴- هیچشان علمی بدین گفتار نیست

از ره بی‌دانشی گفتند و جهل	۱۹۰۳۵- یعنی آبشان هم این، از نابه اهل
کز دهانشان بر غلط آید برون	۱۹۰۳۶- بس بزرگ است این کلام بی‌سکون
نیست بر گفتار کج‌گویان فروغ	۱۹۰۳۷- این نمی‌گویند الا بر دروغ
«بَاخِعٌ <sup>۲</sup> نَفْسُكَ عَلٰی آثَارِهِمْ»	۱۹۰۳۸- پس همانا خود تو در فعل و مهم <sup>۴۶</sup>
سخت‌گیری بر خود از اقوالشان	۱۹۰۳۹- حسرت و انده خوری از حالشان
پس مخور غم چند بر دونی خبیث	۱۹۰۴۰- نآورند ایسمان اگر بر این حدیث
زیستی اهل زمین را در نشست	۱۹۰۴۱- ما بگردانیم بر ارض آنچه هست <sup>۴۷</sup>
یا که ز اهل علم و اوتاد <sup>۳</sup> و ثقات <sup>۴</sup>	۱۹۰۴۲- از جماد و هم ز حیوان و نبات
که از ایشان کیست بهتر در عمل	۱۹۰۴۳- تا نمایم آزمایش در محل
بسر و جسود اولیا و اصفیا <sup>۶</sup>	۱۹۰۴۴- آزمایم اَعنی <sup>۵</sup> اهل ارض را
در عیان و در نهان نیکو فر است	۱۹۰۴۵- تا که با حق در عمل یکروتر است
که تو بینی هم زمینی بی‌گیاه	۱۹۰۴۶- باز گرداننده‌ایم این قصر و گاه <sup>۴۸</sup>
دل بپیر آتشها جز که نادانی نسبت	۱۹۰۴۷- یعنی اینها جمله گر در خاک و پست
ویسن بناها جمله خاک ره‌گذر	۱۹۰۴۸- شهر یکجا شود زیر و زبر
خاک گردد می‌نماید ز آن نشان <sup>۷</sup>	۱۹۰۴۹- صورت خوبان و زلف مهوشان



- ۱- اشاره به بت‌پرستانی است که معتقد بودند، ملائکه پسران یا دختران خدا هستند و نیز یهودیان که عزیز را پسر خدا نامیدند و نصاری که مسیح را پسر خدا دانستند.
- ۲- باخِع: کُشنده (از بخع و بخوع، به معنی کشتن است). آیه فَلَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسُكَ... (آیه ۶) و آیه بعدی آن (آیه ۷)، در مقام تسلیت پیامبر (ص) است و خداوند به پیامبر می‌فرماید که: شاید تو می‌خواهی از شدت اندوه این امر که چرا کفار قرآن را باور ندارند خودت را بکشی، ما آنچه را بر روی زمین است زینت داده‌ایم تا آنها را امتحان نمایم که کدام آنان عملی بهتر دارند. منظور از «عَلٰی آثَارِهِمْ»، «از بهر ایشان» است.
- ۳- اوتاد: (جمع وَتَد)؛ میخ‌ها. در اینجا به معنی بزرگان و پیشوایان طریقت که در خداپرستی،

بسیار ثابت قدم و استوار هستند.

۴- ثِقَات: (جمع ثِقَّة)؛ مردان مورد اعتماد.

۵- اَعْنَى: یعنی.

۶- اَصْفِيَاء: (جمع صفی)؛ برگزیدگان، پاکان. در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: [... زینت زمین، دوستان خدای‌اند، عالم به ایشان آراسته و جهان به ایشان نگاشته، دل‌هاشان به نور معرفت افروخته، سرهاشان در حضرت قربت به سفارت حکمت بار داده، روی‌هاشان در حضرت قربت به منهج صواب گردانیده و جاده طریقت و لذت در پیش ایشان نهاده، اعلام دین‌اند و اوتاد زمین، مصابیح جهان و مفاتیح جنان. ممهّدان قواعد دوستی و مسندان ایوان راستی، آزر م خلق از الله به ایشان و مقصود از آفریدن کون، ایشان، به نام و نشان درویشان‌اند و به حقیقت ملوک زمین ایشان‌اند...].

۷- در جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان آمده است: [... مکث هر انسان در دنیا و اشتغالش به زخارف و زینت‌های آن و دل‌باختگی‌اش نسبت به آنها و غفلتش از ماسوای آن، خود آیتی است نظیر آیتی که در داستان اصحاب کهف است، همان طور که وقتی بیدار شدند خیال کردند روزی یا پاره‌ای از یک روز را، همه انسان‌ها نیز در هنگام دیدن روز موعود می‌گویند (مانند اصحاب کهف): «کم لبثتم فی الارض عدد سنین؟ قالوا لبثنا یوماً أو بعض یوم». از ایشان سؤال می‌شود چند سال در زمین ماندید؟ گویند یک روز یا پاره‌ای از یک روز ماندیم... پس آیت اصحاب کهف، یک پیشامد نوظهور عجیب نیست بلکه مانند سایر آیات الهی و داستانی است که همه روزه و تا شب و روزی هست، تکرار می‌گردد... آنچه که بر عامه خلق می‌گذرد، که سال‌ها مفتون زندگی زمینی و زرق و برق آن شده، و غافل از معاد به سر می‌برند و ناگهان به عرصه قیامت در آمده، زندگی چند ساله دنیای خود را، یک روز و یا ساعتی از یک روز می‌پندارند، دست کمی از سرگذشت اصحاب کهف ندارد.] (به اختصار).  
در کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی» آمده است:

سبب نزول این سوره به طوری که در اخبار رسیده این است که قریش، سه نفر را به نجران که از توابع یمن بود، نزد دانشمندان یهود فرستادند تا از آنها مسائلی فرا گیرند و پس از

مراجعت، از محمد(ص) سؤال کنند. (نجران: مرکز دانشمندان مسیحیت بود نه یهود و اُسقف‌های بسیار دانشمند و پرهیزکاری در آنجا وجود داشتند که مورد احترام همه مسیحیان جهان بودند و حتی پادشاه حبشه نیز به آنها ایمان و اعتقاد داشت. بعضی گفته‌اند از علمای یهود مدینه سؤال کردند ولی حکایت اصحاب کُهِف مربوط به یهود نیست، مگر آنکه بگوییم آنها از دانشمندان نصاری شنیده بودند و خواستند موضوع را از پیغمبر تحقیق کنند). آنها به نجران رفتند و شرح ظهور پیغمبر اسلام(ص) را گفتند و از آنها درخواست کردند که مسائلی بگویند تا سؤال کنند. آنها گفتند از محمد سه مسأله سؤال کنید. اگر به شما به طوری که به ما رسیده جواب داد، راستگو است و یک سؤال دیگر هم بکنید اگر دعوی علم به جواب آن را داشت، دروغ می‌گوید، سپس گفتند بپرسید از کسانی که از شهر خود خارج شده و غایب گردیده و مدتی خوابیدند، شماره آنان چند است و چه مدت خوابیدند و آیا بیگانه‌ای هم با آنها بود یا نه، و قصه آنها چیست؟ و نیز از موسی بپرسید و اینکه مأمور پیروی چه شخصی شده و حکایت آن چیست؟ (در بعضی از اخبار و تواریخ نام موسی نیز در سؤال ذکر نشده و گفتند نام پیغمبری که مأمور پیروی یکی از بندگان گمنام خدا بود شرح آن چیست). آن‌گاه بپرسید از کسی که در روی زمین مشرق و مغرب گردش کرد چه کسی بود و حکایت آن چگونه است و سه موضوع را کاملاً به آنها فهماندند که اشتباه نکنند. (مفسر جلیل، سؤال چهارم را که راجع به «روح» است ذکر نفرموده، که گفتند: بپرسید روح چیست، اگر اظهار علم در آن باره نمود، صادق نیست و اگر به اجمال جواب داد، صحیح است). آن‌گاه آنها به مکه برگشتند و آن سؤالات را در نزد حضرت مطرح نمودند. فرمود: فردا بیاید که وحی نازل شود و جواب بگویم ولی ذکر استثناء نفرمود (یعنی انشاءالله نگفت). از این رو، وحی، تا چهل روز نازل نشد، چون هر روز که مراجعه می‌کردند می‌فرمود: فردا بیاید و انشاءالله نمی‌گفت. پیغمبر(ص) خیلی اندوهگین شد و بعضی مسلمین هم به شک افتادند و قریش خوشحالی می‌کردند و استهزاء و تمسخر می‌نمودند. ابوطالب هم از این امر بسیار محزون و اندوهناک شد. پس از چهل روز جبرئیل نازل شد و سوره کُهِف را آورد و سبب تأخیر هم، همان نگفتن انشاءالله بود.]



در جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان آمده است:

[... رسول خدا(ص) از جبرئیل سبب تأخیر را پرسید. گفت: ما قادر نیستیم از پیش خود نازل شویم جز به اذن خدا...] و در جای دیگر همین کتاب است که:

[... روایات در بیان داستان اصحاب کهف از طریق شیعه و سنی بسیار در دست هست و لکن خیلی با هم اختلاف دارند، به طوری که در میانه همه آنها حتی دو روایت دیده نمی‌شود که از هر جهت مثل هم باشند. مثلاً یک اختلافی که در آنها هست این است که در بعضی از آنها آمده که پرسش‌های قریش از آن جناب چهار تا بوده یکی اصحاب کهف، دوم داستان موسی و عالم و سوم قصه ذی‌القرنین، چهارم قیام قیامت. و در بعضی دیگر آمده است که پرسش از سه چیز بوده: اصحاب کهف، ذی‌القرنین و روح. در این روایات آمده است که علامت صدق دعوی رسول خدا(ص) این است که از اصحاب کهف و ذی‌القرنین جواب بگوید، و از آخری یعنی روح، جواب ندهد و آن جناب از آن دو جواب داد و در پاسخ از روح، آیه آمد: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» الخ و از آن جواب نداد... (با کمی تغییر).

مرکز تحقیقات کبوتر علوم اسلامی

## أَمْ حَسِبْتِ

نوبه نوری که

أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾

(قصه اصحاب کهف، و رقیم (در مقابل این همه آیات قدرت و عجایب حکمت‌های ما، از آیات عجیب ما است؟) (۹)

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةَ إِلَى الْكَهْفِ فَعَالُوا رَبَّنَا إِنَّا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةٌ

آنگاه که آن جوانمردان از بیم دشمنان در غار کوه پنهان شدند و از درگاه خدا مسئلت کردند بارالها، تو در حق ما به لطف خاص خود رحمتی عطا فرما

وَهَيَّيْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿١٠﴾ فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي

و بر ما وسیله رشد و هدایتی کامل مهیا ساز. (۱۰) پس ما در آن غار از خواب بر گویس و هوش آنها

الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزْبِ

تا چند سالی برده بهوشی زدیم (۱۱) پس از آن خواب آنان را برانگیختم تا معلوم گردانیم کدام یک از آن دو گروه (مؤمنان اهل کتاب که در خواب

أَحْضَى لِمَا لَبَسُوا أَمَدًا ﴿١٢﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ

کهف اختلاف داشتند) مدت درنگ در آن غار را بهتر احصا خواهد کرد (و پس به قدرت خدا میبرد). (۱۲) ما قصه آنان را بر تو به درستی حکایت خواهیم کرد.

إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ﴿١٣﴾ وَرَبَطْنَا  
آنها جوانمردانی بودند که به خدای خود ایمان آوردند و ما بر مقام ایمان و عداقتشان بیفزودیم (۱۳) و دل‌های آنها را  
 عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
سخت استوار و دیندار ساختیم آن‌گاه که آنها غایب کرده ز و گفتند خدای ما پروردگار آسمانها و زمین است  
 لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا ﴿١٤﴾ هَؤُلَاءِ  
و ما هرگز جز خدای یکتا هیچ کس را به خدایی نمی‌خوانید، که اگر بخوانیم سخت راه خطا و ظلم بیوده ایم (۱۴) این  
 قَوْمًا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ  
قوم ما که خدا پادشاه غیر خدای یگانه برگزیدند چرا هیچ دلیلی روشن بر خدایی آنها  
 سُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿١٥﴾  
نمی‌آورند؟ پس چه کسی ستمکارانه از آن کس که عمداً و دروغ بر خدا می‌بندد؟! (۱۵)

### در بیان قصه اصحاب کهف

- ۱۹-۵۰- بر گمان آیا تو داری کز قدیم  
 قصه اصحاب کهف و هم رقیم  
 ۱۹-۵۱- باشد از آیات ما مانا عجب؟  
 بسل عجب نبود ز قدرت‌های رب  
 ۱۹-۵۲- سیصدونه سال گر رفتند خواب  
 بسازشان بیدار کردیم از شتاب  
 ۱۹-۵۳- کهف باشد نام غاری ز آن حدود  
 که حوالی شهر دقیانوس بود  
 ۱۹-۵۴- نام آن وادی است یا آن که رقیم  
 که در آن گشتند آن مردان مقیم  
 ۱۹-۵۵- یا که باشد نام آن ده در نمون  
 گآمدند اصحاب کهف از وی برون  
 ۱۹-۵۶- یا که بوده نام لوحی از رصاص<sup>۱</sup>  
 که در آن بُد ثبت، نام آن خواص<sup>۲</sup>  
 ۱۹-۵۷- آن جوانان از عتاب شهریار<sup>۱۰</sup>  
 جای بگرفتند چون در جوف غار  
 ۱۹-۵۸- رَبِّ قَالُوا «مِنْ لَدُنْكَ» «إِنَّا»  
 «رَحْمَةً» «هَيَّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا»  
 بخششی پروردگارا بر رَشْد<sup>۳</sup>  
 ۱۹-۵۹- کن مهیا بهر ما از نزد خود  
 سال‌های چندشان بر گوش، ما  
 ۱۹-۶۰- پرده پس هِشْتِیم<sup>۱۱</sup> نزد اقتضا<sup>۵</sup>  
 تا نباشند آگه از آن حال‌ها<sup>۶</sup>  
 ۱۹-۶۱- خوابشان کردیم یعنی سال‌ها

تا بدانیم از دو قوم اخبارشان	۱۹۰۶۲- زان سپس کردیم ما بیدارشان <sup>۱۲</sup>
از پی "أَحْضَى لِسَمَا لَبِثُوا أَمَدٌ" ۷	۱۹۰۶۳- خود کدامین آگه‌اند اندر عدد
یا که اهل قبل و بعد و کفر و دین	۱۹۰۶۴- یعنی اهل دو کتاب مستبین
از زمان لَسْبِثَانِ ۹ آگه ترند	۱۹۰۶۵- وین دو فرقه که به دانش برخوردارند <sup>۸</sup>
می‌کنیم اکنون تو را وین بس بجاست	۱۹۰۶۶- قصه ما اخبارشان بر صدق و راست <sup>۱۳</sup>
آمَنُوا بِاللَّهِ "وَزِدْنَا هُمْ هُدًى" ۱۰	۱۹۰۶۸- بوده‌اند ایشان تنی چند از فتنی
ساختیم آن سان که باید، استوار	۱۹۰۶۸- قلبشان را در ثبات و در قرار <sup>۱۴</sup>
هم جدایی ز اهل اوطان و ولد ۱۱	۱۹۰۶۹- در مقام صبر و هجرت از بلد
نزد طَقْیَانُوسِ ۱۲ یا دیو غوی ۱۳	۱۹۰۷۰- چون که استادند با قلب قوی
پس بگفتند آن جوانان بر عدو،	۱۹۰۷۱- کرد چون بر بت‌پرستی دعوت او
طاعتش بر مایوی حتم است و فرض	۱۹۰۷۲- رَبِّ مَا رَبِّ سَمَاوَاتِ اسْتِ و اَرْضِ
هیچ معبود و الهی رو به رو	۱۹۰۷۳- ما به نپرستیم هرگز غیر او
قول نَاحِقِ گفته باشیم از شَطَطِ ۱۴	۱۹۰۷۴- گر که بپرستیم غیری بر غلط
سر خدایان دگر غیر از خدا ۱۵	۱۹۰۷۵- بر گرفتند این گروه از قوم ما <sup>۱۵</sup>
بهر ایشان اندر این تکلیف دون	۱۹۰۷۶- بت‌پرستان حجتی نآرند چون
کز ضلالت بر خدا بندد دروغ؟	۱۹۰۷۷- کیست پس ظالم‌تر از آن بی‌فروغ



۱- رِصَاص: قلع، سرب.

۲- مطلب زیر به طور خلاصه از کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی» ذکر می‌شود:

[... در اخبار رسیده که رَقِیم، یک لوح یا دو لوح از مس بوده که قضیة آن چند نفر یاران کهف و آنچه دَقِیَانُوس پادشاه انجام داد در آن نوشته بود، و بعضی گفته‌اند که رقیم نام کوه یا بیابانی بود که غار در آنجا واقع شده یا نام آبادی و قریه آنها بود یا نام سگی که با آنها رفت.

برخی هم نوشته‌اند که اصحاب رقیم، دسته دیگری بودند که خداوند قصه آنها را در قرآن مجید ذکر نفرموده است. آنان سه نفر بودند و از محل خود برای کسب معاش و طلب روزی خارج شدند. در بین راه باران شدیدی گرفت و به غاری در دامنه کوه رفتند تا باران قطع شود. ناگهان سنگ بزرگی از بالای کوه سرازیر شد و در جلوی غار جا گرفت به طوری که راهی برای بیرون آمدن نداشتند. یکی از آنان گفت هر کدام در نظر بگیریم کار نیکی که فقط برای خدا در مدت عمرمان انجام داده‌ایم بازگو کنیم، شاید خداوند بر ما رحم کند و راه خروج را باز نماید. آن‌گاه هر یک از آن سه نفر کاری را که برای رضای خدا انجام داده بودند بازگو کردند و هر بار، سنگ تا حدودی عقب می‌رفت تا وقتی که فرد سوم نیز کار خیر خود را بیان نمود و ناگاه سنگ کاملاً کنار رفت و در باز شد و آن سه از غار بیرون رفتند. (با کمی تغییر).

۳- در اینجا، ابتدا به طور خلاصه داستان اصحاب کهف را از کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی» نقل می‌نماییم: [... آنها از یاران پادشاه، «دقیانوس» بودند (دقیانوس، والی یا پادشاه شهر افسوس بود که تابع دولت روم بوده است) و او مردم را به بت‌پرستی دعوت می‌کرد، ولی آنها در خفا موحد بوده و خدای یکتا را می‌پرستیدند و هیچ کس از عقیده باطنی آنها آگاه نبود و خودشان نیز از عقاید همدیگر بی‌اطلاع بودند، تا آنکه از پیروی دقیانوس و مردم آنجا خسته شده و تصمیم به بیرون رفتن از آنجا گرفتند و اتفاقاً همه آنان در یک روز بیرون رفتند و در بیابان به همدیگر رسیدند و از وضع و تصمیم خود از یکدیگر سؤال نمودند. سپس پیمان بستند که تصمیم خود را به دیگران اظهار نکنند. آن‌گاه هر یک از آنان دین خود را به دیگری ظاهر کرده و تصمیم به بیرون رفتن از آن شهر را به همدیگر گفتند و معلوم شد که همه آنان بر یک دین و یک قصد هستند و موحد می‌باشند. با هم قرار گذاشتند که همسفر باشند. در راه به چوپانی رسیدند، او را نیز به توحید و ترک بت‌پرستی دعوت نمودند ولی او نپذیرفت. آنها از او مأیوس شده به راه خود ادامه دادند اما سگ آن چوپان دنبال آنها را گرفته و ترک نکرد. پس از آنکه مسافتی رفتند، در کوه به غاری رسیدند و برای استراحت به آن غار رفتند. خداوند آنها را سیصدونه سال میرانید یا آنکه

خواب آنها را طولانی به مدت سیصد و نه سال نمود، که روایات در این باره به اختلاف رسیده است. سپس آنها را زنده کرد یا بیدار نمود و از همدیگر سؤال کردند که چه مدت خوابیده‌اند؟ و تصور می‌کردند که یک روز یا مقداری از روز را در خواب بوده‌اند ولی پس از آنکه متوجه شدند که قیافه آنها تغییر کرده و موها و ناخن‌ها بلند شده تعجب کرده و گفتند: خدا بهتر می‌داند که چقدر خوابیده‌ایم و از این موضوع صرف‌نظر کرده و اظهار کردند که خوب است یکی از ما با پول (ورق، عبارت از نقره مسکوک است) به شهر برود و خوراک تهیه نماید (و نام آن شهر، «طرسوس» یا «افسوس» بود که از شهرهای نسبتاً بزرگ بود)، و دقت کند که کدام یک از کسبه، غذای بهتری دارند و خودشان نیز درست‌تراند و در خرید نرمی و مهربانی کند که مغبون نشود و خود نیز ناشناس و گمنام باشد و هیچ کس را به نام و مشخصات خود آگاه نکند چون اگر مطلع شوند و بر شما ظفر یابند شما را با بدترین وضعی می‌کشند یا سنگسار می‌کنند یا به کیش خود بر می‌گردانند و اگر بخواهید به آن کیش برگردید هیچ گاه رستگار نخواهید شد.

نقل شده که چون شخصی که مأمور خرید خواربار بود به شهر رفت، وضع شهر را غیر از آنچه دیده بود مشاهده کرد و متحیر شد. پول را بیرون آورد که خرید کند: روی آن نام دقیانوس بود. او را به یافتن گنج متهم کردند و نزد پادشاه بردند. پادشاه هم اتفاقاً موحد و پیرو مسیح (ع) بود. موضوع را از او سؤال کرد. او هم حکایت خود و رفقایش را نقل نمود. بعضی از حاضرین گفتند: اتفاقاً، از پدران و نیاکان خود شنیده‌ایم که چند نفر در زمان دقیانوس مخالف دین او بودند و فرار کردند، شاید اینها همان اشخاص باشند. و چون به موحد بودن آنها واقف شدند خواهش کردند که با او به غار بروند و رفقای او را هم زیارت کنند. سپس پادشاه و اهل شهر به دنبال او به طرف غار حرکت کرده و آنها را دیدند و با آنها سخن گفتند. آن گاه آن جوانمردان به پادشاه گفتند: ما با تو وداع می‌گوییم و برگشته در خوابگاهشان خوابیدند و از دنیا رفتند و پادشاه آنها را دفن کرد. بعضی هم گفته‌اند که آن شخص، جلوتر داخل غار شد که آنها را خبر دهد تا وحشت نکنند و سپس برای اینکه خودشان مایل نبودند، درب غار، بر پادشاه و همراهان ناپدید شد که نتوانستند آنها را ببینند؛ آن گاه در آنجا مسجد و معبدی بنا نهادند.

و اما بیت ۱۹۰۵۸ و ۱۹۰۵۹، اشاره به آیه دهم سوره کهف است: وقتی آن جوانان به غار(کهف) رفتند و بیچارگی و ناتوانی خود را مشاهده نمودند از خداوند خواستند به آنان رحمت و مهربانی عنایت فرماید و آنها را در کار خود راهنمایی نماید.

در جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار است که: [... رَبِّ الْعَزَّةِ اِيشَانِ رَا دَر اَن كُوهِ اَن غَارِ پدید کرد و بندۀ مؤمن را به وقت رفتن از دنیا، چهار دیوار لحد، غار وی کرد. چنان که ایشان را در آن غار ایمن کرد از دشمن، مؤمنان را در این غار ایمن کند از شیطان. گوید: «لاتخافوا و لاتحزنوا». در آن غار بر ایشان رحمت کرد(و) گفت: «ینشر لکم من رحمته». هم چنان در این غار لحد، بر مؤمن رحمت کند که: «فروح و ریحان و جنّة نعیم». و چنان که آن غار بر ایشان فراخ کرد(و) گفت: «و هم فی فجوة مینة». لحد بر مؤمن فراخ کند به عمل صالح، چنان که گفت: «فلا نفسهم یمهدون». و خبر درست است که: «یفسخ له فی قبرة...» الحدیث، بالای غار بر ایشان گشاده کرد تا روح هوا و نسیم باد صبا، از ایشان منقطع نگردد. هم چنین دری از بهشت بر آن روضه مؤمن گشایند تا از جانب جنات عدن، نسیم خوش بوی بر وی همی گذرد و در مَضْجَع (آرامگاه) وی خوش همی دارد. (با مختصری تغییر).

در کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی» آمده است: [رَبَّنَا اَتْنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً...]. اشاره است به اینکه سالک راه موقعی که وارد کهف ولایت شود و پناهنده به آن گردد، باید به زبان حال و قال به آن درگاه پناه برد و خود را تسلیم عنایت او قرار دهد، چون یگانه پناهگاه برای جویندگان راه و سالکین طریق، همان کهف ولایت است که در حقیقت ظهور کامل آن در سفر سوم است که از خود فانی شده...]. (با کمی تغییر).

۴- هبشتیم: گذاشتیم. قرار دادیم.

۵- اقتضا: طلب نمودن، تقاضا کردن. در خواست کردن.

۶- مفهوم ابیات ۱۹۰۶۰ و ۱۹۰۶۱ ← پس در پاسخ به آنچه اصحاب کهف درخواست نمودند، دعایشان را مستجاب نموده، پرده‌ای بر گوش‌های آنان کشیدیم(یا به واسطه خواب یا بر اثر مرگ) که مانع آنها از شنیدن صداها شد و آنها را چندین سال در خواب نمودیم تا از آن وضعیت بی‌خبر و ناآگاه بمانند.

۷- رجوع شود به معنی آیه ۱۲

۸- مراد از دو حزب (حزبین در آیه ۱۲) را اصحاب کهف و «کسانی که بر حالات آنها مطلع شده و مدت را شمردند» دانسته‌اند و نیز «حزب خدا» و «حزب شیطان و مشرکین» و یا دو گروه از همان افرادی که در غار بودند و یک گروه گفتند: «کم لبثتم» و گروه دیگر گفتند: «لبثنا یوماً او بعض یوم». عده‌ای نیز گفته‌اند منظور از این دو حزب، یکی اصحاب کهف و دیگری اهل قریه آنها بودند که اصحاب کهف از آن قریه خارج شدند. و از این بحر نقل است که گفت: یکی از این دو حزب، «الله» و دیگری «خلق» است.

۹- لبث: مکث، انتظار، درنگ کردن.

۱۰- رجوع شود به معنی آیه ۱۳

۱۱- در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عده‌الابرار است که: [... ایشان را به رابطه عصمت ببستیم و بر بساط معرفت بداشتیم و به قید محبت استوار کردیم. در وادی عنایت، ایشان را شمع رعایت افروختیم و در دبیرستان ازل، ادب صحت آموختیم تا در عین قدس روان گشتند و در خلوت غار، با راز حقیقت پرداختند. هر چیزی که عزتی دارد آن را در نقاب بسته دارند، در حجب عزت تا هر نامحرمی بدو ننگرد و دست هر متعنتی بدو نرسد. آن جوانمردان بر درگاه احدیت ارجمند بودند. به نور ایمان و صفاء توحید افروخته بودند و دیده‌های اهل آن روزگار به رمص (چرک گوشه چشم) کفر و شرک آلوده بود، غیرت دین، ایشان را در حجاب غار برد تا آن دیده‌های آلوده به رمص کفر، ایشان را نبیند.]

۱۲- طغیانوس: (دقیانوس) مُحَرَّف دقیوس که آن نیز معرب دسیوس است. امپراتور روم در قرن سوم میلادی. نام سلطانی جابر و بت پرست که اصحاب کهف از خوف او فرار نمودند و به غار پناه بردند. (از لغت‌نامه دهخدا). دقیانوس از سال ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی بر شهر افسوس که گفته‌اند در ترکیه کنونی واقع است و حدود ۴۰ میل از شهر از میر فاصله دارد حکومت نمود.

۱۳- غوی: گمراه. کسی که در بنده هوی و هوس خود باشد.

۱۴- شَطَط: خروج از حد و تجاوز نمودن از حق.

۱۵- پس از آنکه اصحاب کهف با گفتن «رَبَّنَا رَبِّ السَّمَاوَاتِ...» توحید را اثبات نمودند، آن‌گاه به مردم عصر خود در پرستش غیر خدای سبحان و بت‌پرستی حمله نموده و عقیده آنها را چنین رد نمودند که اینان دلیل روشنی بر ادعای خود ندارند.

وَإِذِ اعْتَرَزْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ فَأَوْرَإَهُمُ إِلَى الْكَهْفِ

و آن‌گاه اصحاب کهف را یکدیگر گفتند که شما چندان این مشرکان و خدایان باطلشان که جز خدا می‌پرستند دوری جستید باید به غار کوه گریخته و پنهان شوید.

يُنشِرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا

تا خدا از رحمت خود به شما گشایش و توسعه بخشد و اسباب کار شما را با روزی حلال و آسایش مهیا سازد. (آن‌گاه به غار کوه رفته و پنهان شدند. ۱۱۶)

﴿١٦﴾ وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ

و مگردش آفتاب را چنان مشاهده می‌کنی که هنگام طلوع از سمت

الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ مِنْ ذَاتِ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ

راست غار آنها بر کنار و هنگام غروب نیز از جانب چپ ایشان به دوری می‌گردد. (انها در فضای گسترده غار فرار دارند و کاملاً از حرارت خود پنهان در آسایشند.)

مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لِيَهْدِيَ اللَّهُ الْفَاسِقِينَ

این حکایت خوانندگان کهف یکم از آیات الهی است. هر کس را عقاید فاسقین کند. او به حقیقت هدایت یابد. و هر که را

يُضِلُّ فَلَنْ تَجِدَهُ. وَإِلَّا مَرِشِدًا ﴿١٧﴾ وَتَحْسَبُهُمْ آيِقَاطًا

در گمراهی و گمراه دیگر هرگز برای چنین کسی هیچ یار و راهنمایی نخواهی یافت. ۱۱۷) و آنها را بیدار پنداری

وَهُمْ رَقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ

و حال آنکه در خوابند. و ما برای رفع خستگی آنان را به پهلوئی راست و چپ می‌گردانیم. و سگ آنها

بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتْ مِنْهُمْ

دو دست بر در آن غار گسترده داشت. و اگر بر حال ایشان مطلع شدی از آنها

﴿١٨﴾

فِرَارًا وَلَمُلِئْتُ مِنْهُمْ رُعبًا

گریختی و از هیبت و عظمت آنان بسیار هراسان گردیدی. ۱۱۸)

از گروه کافران یک سو شدند

۱۹۰۷۸- پس به حیلت چون که مهلت جو شدند

مهر پرستش بر خدا آرند و بس

۱۹۰۷۹- تا که نپرستند غیری یک نفس

چون که از کفار جستید اعتزال<sup>۲</sup>

۱۹۰۸۰- پس به ایشان گفت تملیخا<sup>۱۶</sup> به حال



- ۱۹۰۸۱- پس به سوی غار برگریذ جای  
 گسترانند بر شما خود تا خدای
- ۱۹۰۸۲- بخشش خود را کند یعنی فزون  
 هم شود بر خیر باقی رهنمون
- ۱۹۰۸۳- هم بسازد بر شما از کارتان  
 آنچه را گریذ نفی بیش از آن<sup>۳</sup>
- ۱۹۰۸۴- پس شدند ایشان به غار اندر نَهْت  
 هر یکی بنهاد سر بر سنگ و خُفت
- ۱۹۰۸۵- بسینی ای بیننده تو چون آفتاب<sup>۱۷</sup>  
 طالع از مشرق شود پر ضوه<sup>۴</sup> و تاب
- ۱۹۰۸۶- مایل است از غارشان بر دست راست  
 رو چو بر قطب شمال آنجا بجاست
- ۱۹۰۸۷- هست با قطب شمال آن رو به رو  
 هم نتابد شمس در وی یک تَسو<sup>۵</sup>
- ۱۹۰۸۸- هم چو بر مغرب کند رو در زوال  
 بُرد از ایشان، بگردد بر شمال
- ۱۹۰۸۹- و آن جماعت در فراخی یکسراند  
 در وسط یعنی که از غار اندراند<sup>۶</sup>
- ۱۹۰۹۰- از هواشان می‌رسد روح و نسیم  
 نیستشان از کَرِبِ غار آسیب و بیم
- ۱۹۰۹۱- این بود ز آیات حق آن را که او  
 ره نماید بر هدایت یافت رو
- ۱۹۰۹۲- و آن که را گمره کند پس رهتما  
 می‌نیایی بهر او هیچ از ولا
- ۱۹۰۹۳- خود تو پنداری مگر بیدارشان<sup>۱۸</sup>  
 خفته‌اند ایشان ولی در غارشان
- ۱۹۰۹۴- می‌بگردانیمشان بی‌احتمال  
 عاقبت را بر زمین و بر شمال
- ۱۹۰۹۵- اینست حال هفت مرد از اولیا  
 که از ایشان است این عالم به پا
- ۱۹۰۹۶- چون به تحقیق آیم از تفسیر باز  
 شرح سازم حال آن مردانِ راز
- ۱۹۰۹۷- خود تو پنداری که با تو همدماند  
 خفته لیک از عالم و از آدم‌اند
- ۱۹۰۹۸- در مقام شرع و صورت با تو یار  
 لیک فانی در حق از خود بر کنار<sup>۷</sup>
- ۱۹۰۹۹- بر دو دست خویش هم، خود، کلبشان  
 هشسته و بنشسته اندر آستان
- ۱۹۱۰۰- بوده آن سگ ز آن شبان که گشت یار  
 در ره ایشان را و رفت او تا به غار
- ۱۹۱۰۱- گر بیایی تو بر ایشان اطلاع  
 رو بگردانی نمایی انقطاع
- ۱۹۱۰۲- پر شوی از خوف و رُعب و بر فراز  
 رو نمایی دل نماند بر قرار<sup>۸</sup>



۱- تملیخا: (املیخوس، ملیخا، یملیخا)، یکی از اصحاب کهف. [تعداد اصحاب کهف در روایات مختلف، متفاوت ذکر شده است. مسلمین معتقد بودند که تعداد آنها هفت نفر بوده است. اسامی آنان نیز با اختلاف، بیان شده است: از جمله مکسمیلیتا (مکس میفانوس، ماکسیمیلیان)، املیخوس (ملیخا)، مرتیانوس (مرطلوس، مریوس)، دیووانیوس (دیومادیوس، دنوس)، ینیوس، قسطنطیوس (کنستانتین)، ساریبوس (ساریبون)، شادرنوس، انطونس (افطونس) ...].

۲- اعتزال: دوری جستن.

۳- در جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار است که: [فرمان آمد از جناب جبروت و درگاه عزت که: «فَأُووِاْ إِلَى الْكُهْفِ». در این غار غیرت روید. در ظلّ عنایت، در کنف ولایت، در عالم حمایت، «يُنْشُرْ لَكُمْ زَبْجُم مِّنْ رَّحْمَتِهِ» تا الله تعالی شما را در پردۀ عصمت نگه دارد و لباس رحمت بپوشاند، در کنف عزت جای دهد. ای حبذا روزگار کسی که در راهی می‌رود، ناگاه موکل این حدیث در آید و کمندی از طلب در گردن وی می‌افکند و می‌کشد که: «و الزمهم کلمه التقوی». اگر خواهی و اگر نه، تو آن منی و من، آن تو: کن لی کما لم تکن فاکون لک کما لم ازل.]

۴- ضوء: نور، روشنایی. در جلد پنجم از کتاب کشف الاسرار و عدة الابرار است که: [... کسی که انوار اسرار ازل به باطن وی رو نهد، انوار آفتاب صورت چه زهرۀ آن دارد که شعاع خود بر وی افکند یا سلطنت خود بر وی براند؟ این آفتاب صورت که هست، استضائت خلق راست و آن انوار اسرار که هست، معرفت حق راست. این نور صورت است و آن نور سریرت. این آفتاب جهان افروز، و آن، انوار دل افروز. این روشن دارندۀ جهان، تا خلق بدو نگرد، و آن، روشن دارندۀ دل دوستان، تا حق به ایشان نگرد...].

۵- تسو: در اینجا، به معنی مقدار کم و ناچیز.

۶- در کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی»، مقصود از این گردانیدن به راست و به چپ، قرار داشتن بین «خواب» و «سلوک» ذکر شده است.

۷- [... چون ظواهر ایشان نگری ایشان را بینی مشغول در میدان اعمال، چون سرایر ایشان نگری، ایشان را بینی فارغ در بستان لطف ذوالجلال، به ظاهر در عمل، به باطن در نظارۀ

لطف ازل، از «ایاک نعبد» کمر مجاهدت بر میان بسته، و از «ایاک نستعین» تاج مشاهده بر سر نهاده و در زیر قرطه (ظاهراً فوطه است، به معنی لنگ) تسلیم پوشیده، بر زبر، دراعه (جبهه پشمی) عمل فرو کشیده، کرداری موافق امر، دیداری موافق حکم. پیری را پرسیدند که ایمان بی عمل، تمام نیست و اصحاب کهف را عمل نبود که چون در روش آمدند، در حال بختند. پیر جواب داد که کدام عمل از این بزرگوارتر که رب العزّه ایشان را گفت: «إِذْ قَامُوا». بر لسان اهل اشارت معنی آن است که از خود برخاستند، و حاصل اعمال بندگان بدان باز آید که از خود برخیزند، چون از خود برخاستند، به حق رسیدند، آنکه واسطه از میان برخیزد، تصرف در ایشان، خود کند، کار ایشان، خود سازد. (از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۸- چون وضع اصحاب کهف در حالی که به خواب رفته بودند به حدی مهیب و وحشتناک بود که باعث فرار و ترس افراد می شد.



وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ

و همچنین (که خوانشان کردیم) آنان را از خواب برانگیختم تا از زمان خوانشان که برخیزد

لَيْتَسَاءَ لَوْا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا

آنها مشتبه و نامعلوم بود از یکدیگر پرسیدند، یکی پرسید: چقدر مدت (در غار) درنگ کردید؟ جواب دادند:

يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا

یک روز تمام یا که برخی از روز درنگ باز گفتند: خدایتان دانتر است که چقدر مدت در غار بوده اید، باری شما

أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى

یکی را با این درهمها (ان) به شهر بفرستید و باید بنگرد که کدامشان طعام پاکیزه تر و

طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ

حالتش درند تا از آن روزی برایشان فراهم آرد و باید با دقت و ملاحظه این کار را انجام دهد و نباید

بِكُمْ أَحَدًا

هیچ کسی را از حال شما آگاه سازد. (۱۹)

تا مگر جوید نشان از حالشان  
 باب آن را کرد سد از خشت و سنگ  
 بر در غار اهل افسوس<sup>۲</sup> از خواص  
 ماند دور از مُلکت و مال جهان  
 سیصدونه سال بگذشت از مدار  
 بود شاهی حق پرست و نیکخواه  
 در میان خلق در خُشَرِ جَد  
 مَنکران را و نَسَماید آیتی<sup>۴</sup>  
 کرد بپهر گوسفندان فتح غار<sup>۵</sup>  
 آن شبان بگریخت ز آنجا نعل ریز<sup>۶</sup>  
 خواب کرد آن سان که اندر غارشان  
 بر شهود<sup>۸</sup> از غیب آوردیم ما  
 تا کنند از یکدیگر ما<sup>۹</sup> سؤال  
 چند گه گردید در این غار تنگ؟  
 یا که یومی بود یا بعضی ز یوم  
 جملگی گشتند در حیرت فروی  
 باعث آن را ندانستند باز<sup>۱۱</sup>  
 بر درنگ از آنچه گردید ابصر است  
 بر سهم خود، به ار گیریم ساز  
 سوی شهر اینک فرستیدار ره است  
 بسنگرد پس تا بود طیب کدام  
 کس نگردد مطلع از شهر ما

۱۹۱۰۳- رفت طغیانوس پس دنبالشان  
 ۱۹۱۰۴- یافت چون باشند در آن غار تنگ  
 ۱۹۱۰۵- حالشان را بر نوشتی بر رصاص<sup>۱</sup>  
 ۱۹۱۰۶- مُرد طغیانوس در اندک زمان  
 ۱۹۱۰۷- چند کس گشتند ز آن پس شهریار  
 ۱۹۱۰۸- تُندروس<sup>۳</sup> آنکه شد آنجا پادشاه  
 ۱۹۱۰۹- شبهه افتاد اندر آن دور از سند  
 ۱۹۱۱۰- حق تعالی خواست تا با حجّتی  
 ۱۹۱۱۱- یک شبانی را بدانجا شد گذار  
 ۱۹۱۱۲- حمله کرد آن سگ در آمد در ستیز  
 ۱۹۱۱۳- حق تعالی کرد پس بیدارشان  
 ۱۹۱۱۴- گفت ز ایشان مُنبعث<sup>۱۰</sup> کردیم ما  
 ۱۹۱۱۵- منبعت کردیم ایشان را به حال  
 ۱۹۱۱۶- گفت مر گوینده‌ای ز ایشان درنگ  
 ۱۹۱۱۷- می‌گفتند این درنگ ما به نوم<sup>۱۰</sup>  
 ۱۹۱۱۸- لیک از آثار ناخن‌ها و موی  
 ۱۹۱۱۹- ز آن که افزون گشته بود از حد دراز  
 ۱۹۱۲۰- رَتان گفتند پس داناتر است  
 ۱۹۱۲۱- وجه آن را چون بدانستیم باز  
 ۱۹۱۲۲- یک تن از خود با درم‌هایی که هست  
 ۱۹۱۲۳- تا که آرد بهرتان رزق و طعام  
 ۱۹۱۲۴- باید او نر می‌کند تا بر شما



- ۱- رصاص: در لغت‌نامه دهخدا آمده است: [آرزیز، یعنی قلعی که به هندی رانگ گویند(غیاث اللغات... قلعی. ارزیز. کفشیر. رصاص ایض، که مراد از رصاص مطلق هم قلعی است، و رصاص اسود، سرب است...]- قلع، قلعی، ارزیز، سرب(فرهنگ عمید).
- ۲- افسوس: نام قریه محل زندگی اصحاب کهف.
- ۳- تُندروس: «تئودوسیوس»، امپراطور مسیحی روم که از سال ۴۰۸ تا ۴۵۰ پادشاه بوده و گفته‌اند که اصحاب کهف در زمان او از خواب بیدار گشتند. مردم زمان تئودوسیوس به دین مسیح(ع) معتقد بودند.
- ۴- در جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان آمده است: [... این قضیه در زمانی رخ داده که دو طایفه از انسان‌ها با هم اختلاف داشته‌اند. یک طایفه موحد بوده‌اند که می‌گفتند روح بعد از مفارقتش از بدن دوباره در روز قیامت به بدن‌ها برمی‌گردد. طائفه دیگر مشرک بودند و می‌گفتند روح اصلاً مغایر بدن است و در هنگام مرگ از بدن جدا می‌شود، و لکن به بدن دیگری می‌پیوندد. آری عموم و ثنی‌ها اعتقادشان این است که که آدمی با مرگ دستخوش بطلان و نابودی نمی‌گردد و لکن به بدن دیگری ملحق می‌شود و این همان تناسخ است. پس در چنین عصری، حدوث چنین حادثه‌ای جای هیچ شک و ریبی باقی نمی‌گذارد که این داستان، آیتی است الهی که منظور از آن از بین بردن شک و تردید دل‌هاست در خصوص امر قیامت، و منظور، آوردن آیتی است تا بفهمند که آن آیت دیگر(قیامت) نیز ممکن است و هیچ استبعادی ندارد. از همین جاست که در نظر، قوی می‌آید که اصحاب کهف بعد از چند ساعتی که مردم از حال آنان واقف شدند، از دنیا رفته باشند، و منظور خدای تعالی همین بوده باشد که آیتی از خود نشان داده دهان به دهان در بشر منتشر شود تا درباره قیامت، تعجب و استبعاد نکنند].
- ۵- در جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان است که: [... بعد از آنکه فرار کردند (اصحاب کهف)، و پادشاه فهمید، در جستجوی ایشان برخاست ولی اثری از ایشان نیافت، و در بعضی روایات دیگر آمده که پس از جستجو، ایشان را در غار پیدا کرد که خوابیده بودند، دستور داد درب غار را تیغه کنند تا در آنجا از گرسنگی و تشنگی بمیرند و زنده به

گور شوند تا کیفر نافرمانی خود را دریابند، این بود تا روزگاری که خدا می‌خواست بیدارشان کند، چوپانی را فرستاد تا آن بنیان را خراب کرده زاغ‌های برای گوسفندان خود درست کند، در این موقع خدای تعالی ایشان را بیدار کرد و سرگذشتشان از اینجا شروع می‌شود.

و در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدۃ‌الابرار آمده است: [...] و گفته‌اند اهل آن شهر، سه گروه بودند: بعضی منکران بعثت، و بعضی نه منکر بودند لکن می‌گفتند بعثت ارواح را بود، نه اجساد را. بعضی گفتند که هم اجساد را بعثت است و هم ارواح را، و آن ملک ایشان از آن خلاف ضنجر (ملول و دلتنگ) همی شد و او را شبهت پدید همی آمد و مسلمان بود. پس روزی به صحرا شد و بر خاک نشست و دعا کرد، گفت: *الهی بنمای علامتی ما را، چندانکه این خلاف برخیزد. ربّ العالمین ایشان را از آن خواب بیدار کرد و آن حال به ایشان نمود تا به بعثت و نشور، یقین شدند...*

۶- نعل ریز: در حال گریختن و سخت دویدن.

۷- منبجعت: برانگیخته (از خواب).

۸- شهود: عالم شهود که عالم موجودات است.

۹- مانا: همانا.

۱۰- نؤم: خواب، در خواب شدن.

۱۱- تعدادی از روایات حاکی از آن است که هنگامی که اصحاب کهف از خواب بیدار شدند، از وضع و هیکل خود و بلند بودن ناخن و شارب و ریش و موی سر خویش متعجب شده و نمی‌دانستند چه اندازه خوابیده‌اند و در برخی روایات دیگر آمده است که اصحاب کهف در عالم خواب، جانشان از بدن جدا شده و حواس آنها از کار باز ایستاده، بدن‌هایشان نشو و نما ننموده و ناخن و موی سر و رویشان بلند نگردیده و شکل آنها عوض نگردیده و پیر نشده و لباس‌هایشان پوسیده نگردیده بود.

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ

زیرا که اگر این مردم کافر بر شما آنگهی و ظفر بایند شما را با سنگسار خواهند کرد

أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ﴿۴۰﴾

یا به آیین خودشان برمی‌گردانند و در آن صورت دیگر روی رستگاری نخواهید دید. (۴۰)

وَكَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ وَعدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ

و اینچنین ما مردم را بر حال اسحاب کوه آگاه ساختیم تا خلق بدانند که وعده خدا به روز معاد و زنده کردن مردگان به حق بوده و

السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذ يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا مِنْهُمُ امْرُهُمْ فَقَالُوا

ساعت قیامت البته هیچ شک خواهد آمد، آنگاه که میانشان تنازع و خلاف در امر آنها بود یعنی در عدد یا آیین آنها که قائل به معاد و قیامت بودند پس بعضی گفتند:

ابنوا عليهم بنينا ناربتهم اعلم بهم قال الذين غلبوا على

باید گرد آنها حصار و بنای بسازیم (که در حیس از خلق مستور و مستتر شوند) خدا به احوال آنها آگاهتر است و آنان که بر واقع احوال آنها فقر و افلاج یافتند یعنی

امرهم لنتخذت عليهم مسجداً ﴿۴۱﴾

علا بر ستان و نیکان امت با خود گفتند: البته بر ایشان مسجدی بنا کنیم. (۴۱)

### مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

- |  |   |
|--|---|
| می‌کنند آیدون شما را سنگسار <sup>۱</sup> | ۱۹۱۲۵- مطلع گردند گر ایشان ز کار <sup>۲۰۰</sup> |
| باز گردانند بر آیین خویش                 | ۱۹۱۲۶- یا شما را هم چنان که خوانده پیش          |
| آن زمان کاگه شوند از حال و کار           | ۱۹۱۲۷- می‌نگردید ایچ هرگز رستگار                |
| نیست دیگر بر شما در بستگی                | ۱۹۱۲۸- از قبول دینشان یا رستگی                  |
| سوی شهر از بهر تحصیل طعام                | ۱۹۱۲۹- حاصل آنکه رفت تملیخا به نام              |
| شهر و اهلس دید بر وضع دگر                | ۱۹۱۳۰- چون رسید او سوی شهر از رهگذر             |
| تا خرد نان، گفت آن خباز هم:              | ۱۹۱۳۱- گشت حیران پس در آورد آن دوزم             |
| باز بنما، نی کز این خواهی تو رست         | ۱۹۱۳۲- کز کجا این گنج آوردی به دست؟             |
| پس به وی کردند تهدید شدید                | ۱۹۱۳۳- رفته رفته تا که بر حاکم رسید             |
| شد روان آن سو چو از وی این شنفت          | ۱۹۱۳۴- گشت ملجأ <sup>۲</sup> قصه خود باز گفت    |
| از پی تفتیش آن امر عجیب                  | ۱۹۱۳۵- با کثیری ز اهل شهر از بی‌شکیب            |

۱۹۱۳۶- جمله دیدند آن جوانان را به غار	با لباس نو، نه بر چرک و غبار
۱۹۱۳۷- لوح را خواندند کآن جا هشته بود	و اندر آن احوائشان بنوشته بود
۱۹۱۳۸- گفت «أَعْرَنَّا» <sup>۲۱</sup> «كَذَلِك» <sup>۳</sup> از نشان	مطلع گردند تا بر حالشان
۱۹۱۳۹- می‌بدانند «أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا»	در قیامت نیست زیب و حرف و دَق <sup>۴</sup>
۱۹۱۴۰- چون که می‌بودند ایشان در نزاع	نسزد امر دین خود بالاجتماع
۱۹۱۴۱- پاره‌ای گفتند گردد منبعث	روح تنها، نی که با جسم رتت <sup>۵</sup>
۱۹۱۴۲- پاره‌ای گفتند با هم روح و تن	منبعث گردند در یَوْمُ الْمَحْنِ <sup>۶</sup>
۱۹۱۴۳- بودشان این سان میان خود جدال	کرد این سان پس هویدا ذوالجلال
۱۹۱۴۴- بودشان یا گفتگو بهر بنا	که کنند آنجا بنایی خوش به پا
۱۹۱۴۵- فرقه‌ای گفتند دیواری بلند	هست باید تا بر آن ناید گزند
۱۹۱۴۶- هم دهی بایست نیکو از وجوه	کرد مر بنیاد در این پای کوه
۱۹۱۴۷- این چنین باید بنایی ساخته	که شسوند از آن بنا بشناخته <sup>۷</sup>
۱۹۱۴۸- هست دانایتر بر ایشان کردگار	ز آن چه زایشان گفته خلق روزگار
۱۹۱۴۹- آنچه یعنی آن زمان و این زمان	ز اهل کهف آورده مردم بر زبان
۱۹۱۵۰- و آن که می‌بودندشان غالب بدین	مسجدی گفتند گیریم اندر این



۱- در مورد ابیات ۱۹۱۲۵ تا آخر ۱۹۱۳۷، رجوع شود به توضیح شماره ۳ مربوط به بیت

۱۹۰۵۹

۲- ملجا: سپید و سیاه شدن (احتمالاً از ترس و یا تعجب). (شاد ملجا: گوسفند سپید و سیاه).

۳- کلمه «اذ» در «إِذْ يَتَنَزَّعُونَ» (در آیه ۲۱)، برگشت به «اعترنا» دارد، یعنی موقعی که به آنها

صحت بعث را فهمانندیم که درباره کار آنها با هم گفتگو می‌کردند یا اهل شهر درباره دفن

آنها و وا گذاشتن و بنای مسجد گفتگو داشتند، یا افراد درباره دین و امر بیدار شدن آنها

سخن گفتند، بعضی اقرار و برخی انکار می‌کردند و نیز درباره معاد که آیا تنها به روح است



یا به روح و جسم مذاکره می‌نمودند، یا آنکه کلمه «اذ» تعلق به لفظ «لیعلموا» دارد یعنی تا آنکه بدانند که وعده خداوند حق است موقعی که با همدیگر گفتگو داشتند. یعنی پس از آنکه با علم یقین برای آنها ثابت شده، برایشان علم شهودی پیدا شود زیرا درباره خواب آنها و مدت آن گفتگو می‌کردند یا مطلعین بر امر آنها بدانند که وعده خدا درباره بعث آنها حق است (به طور خلاصه و با کمی تغییر از کتاب قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی).

۴- ذق: اعتراض و مؤاخذة. مثال از مولانا:

من که باشم با تعرف‌های حق      که برآرد نفس من اشکال و ذق.

۵- رثث: (جمع رثة)؛ مردم ضعیف و پست. (در اینجا، منظور جسم مادی و پست است).

۶- یوم المخن: روز محنت‌ها (اشاره به روز قیامت).

۷- رجوع شود به توضیح شماره ۳ در سطوح بالا و نیز توضیح شماره ۴ و ۵، مربوط به ابیات ۱۹۱۱۰ و ۱۹۱۱۱.



سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

بعضی خواهند گفت که عدده آن اصحاب کعبه سه نفر بود

رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا

چهارمین هم سگ آنها، و برخی دیگر از روی عجبشان و شکیبایی می‌گویند عدده آنها پنج نفر بود ششمین

بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ

سگ آنها، و برخی دیگر گویند هفت نفر بودند و هشتمین سگ آنها. بگو: خدای من به عدده آنها آگاهتر است.

بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمُ الْاِمْرَاءَ ظَاهِرًا

که بر عدد آنها به جز افراد قلیلی (مانند انبیا و اولیا، که از طرف حق و حق‌دوستی دانسته اند) هیچ‌کس آگاه نیست، پس تو با اهل کتاب در باره آنها مجادله‌کن

وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمُ مِنْهُمْ احَدًا

جز آنکه مرجعه ظاهر و حق دانستی اظهار کن و دیگر هرگز فتوا از احدی در این باب مبرس (۲۲)

- ۱۹۱۵۱- زود پس باشد که گویند آن کسان <sup>۲۲</sup>
- ۱۹۱۵۲- همچنین گویند بوداستند پنج کایشان بوده است سادس بی ز رنج
- ۱۹۱۵۳- این بود سنگی به غیر انداختن کسی ز دانی بی بیانی ساختن

- ۱۹۱۵۴- نیستشان یعنی که آگاهی ز حال  
 ۱۹۱۵۵- بوده یا گویند ایشان هفت تن  
 ۱۹۱۵۶- گو بود داناتر آن پروردگار  
 قولی اندازند از وهم و خیال  
 کلبشان بوده است هشتم بی سخن  
 از نفوس آن جماعت وز شمار

## در بیان عدد اصحاب کهف

- ۱۹۱۵۷- بود در عهد رسول افزون سخن  
 ۱۹۱۵۸- بر سه می‌بوده است اقوال یهود  
 ۱۹۱۵۹- مسلمین گفتند بودند اهل غار  
 ۱۹۱۶۰- آن دو می‌گفتند از پندار و وهم  
 ۱۹۱۶۱- رَجَم «بِالْغَيْبِ»<sup>۲</sup> اعنی از روی هوا  
 ۱۹۱۶۲- قول سیم مبتنی بر صحت است  
 ۱۹۱۶۳- هم نی‌اند آگاه از آن جز اندکی  
 ۱۹۱۶۴- رفته از ظاهر فرو در بطن جسم  
 ۱۹۱۶۵- روح<sup>۵</sup> و قلب<sup>۶</sup> و عقل<sup>۷</sup> اندر اصطفی  
 ۱۹۱۶۶- عقل را میدان دو عقل اندر محل  
 ۱۹۱۶۷- کلب ایشان نفس حیوانیه<sup>۱۲</sup> است  
 ۱۹۱۶۸- کهف باشد باطن جسم عظیم  
 ۱۹۱۶۹- آنچه بر وی نقش اعضا و حواس  
 ۱۹۱۷۰- ثبت در وی نام‌هاشان بانتمام  
 ۱۹۱۷۱- عالم جسمانی است اندر نشان  
 ۱۹۱۷۲- عالم علوی است<sup>۱۶</sup> آن قریه کز او  
 ۱۹۱۷۳- هر نبیی اندر ادوار و قرون  
 ۱۹۱۷۴- آدم و ادریس<sup>۱۸</sup> و ابراهیم و نوح  
 تا مگر بودند ایشان چند تن  
 و آن نصاری قولشان بر پنج بود  
 خود به تعیین پیمر هفت یار  
 نی که از روی کتاب و عقل و فهم<sup>۱</sup>  
 قول سول سیم بُد به نصِ مصطفی  
 اندرین «قُلْ رَبِّيَ اعْلَمُ»<sup>۳</sup> حجت است  
 که خود از آن سبعه می‌باشد یکی  
 هفت گنج<sup>۴</sup> غیب را تن چون طلسم  
 قُوَّةُ قَدْسِيَّة<sup>۸</sup> و سِرِّ<sup>۹</sup> و خَفِي<sup>۱۰</sup>  
 ز آن یکی باشد نظر دیگر عمل<sup>۱۱</sup>  
 حارس<sup>۱۳</sup> اشراف<sup>۱۴</sup> روحانیه است  
 خوانده عارف ظاهر آن را رقیم<sup>۱۵</sup>  
 گشت و شد بر لوح تفسیر، آن شناس  
 همچنین احوال و اطوار و مقام  
 وادبسی که کوه کهف آمد در آن  
 آمدند ایشان برون در جستجو  
 باشد از آن هفت تن<sup>۱۷</sup> اندر شئون  
 موسی و عیسی، محمد در فتوح

- ۱۹۱۷۵- سبعه باشند ار که داری مُدَرکی ۱۹  
 ۱۹۱۷۶- گشت جويا سائلی از بسایزید  
 ۱۹۱۷۷- گفت بل هر هفت تنها خود منم  
 ۱۹۱۷۸- تا ندانی کاین تن از یک آدم است  
 ۱۹۱۷۹- نیست اینجا جای شرح این کلام  
 ۱۹۱۸۰- در زمان احمد کامل صفات  
 ۱۹۱۸۱- احمد و حیدر حسین و هم حسن  
 ۱۹۱۸۲- دیگر، آن مهدی که دانی قائمش  
 ۱۹۱۸۳- تا زمانی کز بطون یابد ظهور  
 ۱۹۱۸۴- کی «صفی» این نکته را افشا کند  
 ۱۹۱۸۵- من نگویم هم تو بگذر زین بیان  
 ۱۹۱۸۶- هر کسی را هست ذوق و مشربیی  
 ۱۹۱۸۷- نی که گویم نیست هیجت عقل و هوش  
 ۱۹۱۸۸- از صدای مرغ یا صوت جرس  
 ۱۹۱۸۹- هر چه عقلت بیشتر حاضر شود  
 ۱۹۱۹۰- ور که گویی پس چرا گفتی تو این  
 ۱۹۱۹۱- بهر مرغان<sup>۲۷</sup> گفتم این نی بهر تو  
 ۱۹۱۹۲- جای دریا نیست اندر نهر تو  
 ۱۹۱۹۳- آنکه با ما هم زبان و همدل است  
 ۱۹۱۹۴- تا گشاید لب «صفی» اندر بسزش  
 ۱۹۱۹۵- مرغی ار خواهد بفهمد بی‌گزاف  
 ۱۹۱۹۶- تا که سیرغت بیاموزد زبان  
 ۱۹۱۹۷- پس در ایشان می‌مکن با کس جدال  
 ۱۹۱۹۸- هم مجو فتوی به گفتار و خطاب
- جمع هم هر هفت اندر هر یکی<sup>۲۰</sup>  
 که تویی زآن هفت ای مرد وحید  
 درج باشد هفت عالم<sup>۲۱</sup> در تنم  
 بل در آن هجده هزار از عالم است<sup>۲۲</sup>  
 نک بیان سبعه را بشنو تمام  
 سبعه بودند ار که داری التفات  
 باز سلمان<sup>۲۳</sup> و اویس<sup>۲۴</sup> ممتحن<sup>۲۵</sup>  
 هم در ادوار ولایت دائمش  
 این تو کی فهمی، بود نطق طیور<sup>۲۶</sup>  
 پرده از چهر معانی وا کنند  
 ور که گویم هم نفهمی بی‌گمان  
 زآن چه فهمی چون که دور از مطلبی  
 بلکه زین صوت بود بیگانه گوش  
 او چه فهمد چون رسد بر گوش کس  
 بیشتر از فهم آن قاصر شود  
 چون که می‌دانی نفهمد کس یقین  
 فهمد ار مرغی بود در شهر تو  
 هست قسند عارفان و زهر تو  
 می‌نوردد بحر و اندر ساحل است  
 فهمد اسرار سخن تا آخرش  
 این زبان گو کن سفر در کوه قاف<sup>۲۸</sup>  
 بس کس کنیم الله اعلم بالبین  
 جز جدال آشکار اندر مقال  
 اندر ایشان از یکی زاهل کتاب

می‌مکن یعنی تعقق در جدل	خوان ز قرآن آنچه باشد بی‌خلل
چون‌که تو ز آن آگه از وحی دلی	حاجتت نبود به قول جاهلی
که سخن گویند از پندارها	هم ز زجم غیب نز علم و صفا



۱- در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: |ابن عباس گفت دو مرد آمدند از ترسایان نجران از دانشمندان ایشان، بر مصطفی(ص) نام ایشان سید و عاقب. رسول خدای از ایشان پرسید که عدد اصحاب الکهف چند بود؟ سید گفت سه مرد بودند، چهارم ایشان. سگ ایشان و این سید از ترسایان یعقوبی(پیروان یعقوب الرادعی که قائل به اتحاد لاهوت و ناسوت مسیح بودند و می‌گفتند که مسیح، از ترکیب و اتحاد طبیعت ناسوت و لاهوت است) بود. و عاقب گفت پنج بودند، ششم ایشان. سگ ایشان، و این عاقب نسطوری بود(پیرو نسطوریوس، که اسقف قسطنطنیه بود و به حکم مجامع روحانی قسطنطنیه بدعت گذار شناخته شده و تبعید گردید)، و مسلمان گفتند هفت تن مرد بودند و هشتم ایشان، سگ ایشان، رب العالمین از قول ترسایان حکایت باز کرد، و بر عقب گفت: «رجماً بالغیب»... آنچه می‌گویند به ظن می‌گویند از پوشیدگی نه از یقین. این دلیل است که رب العزّه قول مسلمانان در آنچه گفتند: «سبعة» راست کرد بپسندید، که اگر سبعة همچون خمسة و ثلثة بودی، «رجماً بالغیب» به آخر گفتی، پس گفت «وثامنهم کلبهم»...|.

۲- زجم بالغیب: سنگ به تاریکی انداختن. منظور، بیان مطلبی است که معنای آن از علم فرد غایب است و گوینده آن از صحت و سقم موضوع بی‌اطلاع است.

۳- رجوع شود به معنی آیه ۲۲

۴- هفت گنج: هفت گنجینه: [اطلا و نقره و قلعی(قلع) و سرب و آهن و مس و برنج(برهان)]. ظاهراً پادشاهان ایران هفت گنجینه داشته‌اند. (آندراج). خان آرزو در شرح اسکندرنامه نوشته که ظاهراً رسم سلاطین ایران بوده که هفت جا خزانه می‌داشتند و یا هفت گنجینه، هفت گونه بخشش شاهان باشد و آن هفت است: اول نقود، دوم جواهر، سوم البسه، چهارم

حیوانات، پنجم اطعمه، ششم اراضی، هفتم باغات (غیاث). هفت گوهر: اجساد سبعة، هفت فلز، زر و سیم و قلع و مس و آهن و سرب و خارصینی. (از لغت‌نامهٔ دهخدا).

۵، ۶، ۷- «روح»، «قلب»، «عقل». | «روح حیوانی»، «قلب»، «عقل» (و انواع آن) | و نیز توضیح شمارهٔ ۵ مربوط به ابیات ۴۱۱ تا آخر ۴۱۸، توضیح شمارهٔ ۴ مربوط به ابیات ۳۸۰ تا آخر ۳۸۵ و همچنین «مراتب وجود».

۸- قوّه قدسیّه: «قوّه»، مبدأ فعل به طور مطلق است، خواه آن فعل مختلف باشد یا نباشد، به ارادهٔ و شعور باشد، یا نه. قوّه قدسیّه، قوتی است که منسوب به قدس است و آن منزّه بودن قوت است از رذایل و صفات ذمیمه. قوتی است مودع در نفس که بدون تعلیم و آموختن، مبدأ فیضان صور معقولات از عقل فعال می‌باشد و این قوت مخصوص به اولیاء الله است و آن را «قوت حدسی» هم نامیدند و آن، اعلی مرتبت قوت و شدت استعداد عقل هیولانی است. (از لغت‌نامهٔ دهخدا، به نقل از فرهنگ فارسی معین، از شفا).

فقهای عظام امامیه، یکی از شرایط اجتهاد را دارا بودن قوّه قدسیّه دانسته‌اند یعنی قلب و قوّه فکریه او طوری باشد که با عالم بالا، عالم نور و علم ارتباط داشته و علاوه بر علوم ظاهری لازم جهت اجتهاد، از طریق قوّه قدسیّه و اتصال قلبی به امام، بر حقایق احکام شرعیه آگاه شود. (از کتاب قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی، با کمی تغییر).

۹ و ۱۰- «سِرّ»، «خفی»: | توضیح شمارهٔ ۵ مربوط به ابیات ۴۱۱ تا آخر ۴۱۸، توضیح شمارهٔ ۴، مربوط به ابیات ۳۸۰ تا آخر ۳۸۵ و نیز «مراتب وجود» (\*). |

۱۱- رجوع شود به «عقل» (\*): «عقل عملی» و «عقل نظری».

۱۲- نفّس حیوانیه: رجوع شود به «نفس» (\*): «نفس نباتی» و «نفس حیوانی».

۱۳- حارس: حفظ‌کننده، نگهبان.

۱۴- اشراف: (جمع شریف): مردان بزرگ قدر.

۱۵- زقیم: به توضیح شمارهٔ ۲ مربوط به بیت ۱۹۰-۵۶ مراجعه فرمایید.

۱۶- عالم علوی: | «عالم سفلی و عالم علوی» (\*). |

۱۷- هفت تن: کنایه از اصحاب کهف است و نیز آباء علوی (افلاک ستارگان) و سبعة

سیاره (هفت اختر: قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری، زحل). و نیز کنایه از «اخیار» است و گویند سیصد و پنجاه و شش‌اند در شش مرتبه. سیصد از ایشان در یک مرتبه باشند و چهل در یک مرتبه و هفت در یک مرتبه و پنج در یک مرتبه و سه کس در یک مرتبه و بالاتر از این‌ها، قطب است، قوام عالم به وجود این‌هاست. (لغت‌نامهٔ دهخدا، به نقل از برهان).

۱۸- ادريس: (اخنوع، خنوخ)؛ پیغمبری پیش از بنی اسرائیل که به تن، در بهشت است و «رَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا»، (آیه ۵۷ سورهٔ مریم) در شأن اوست.

۱۹- مُدْرِك: ادرك، درك.

۲۰- حقیقت باطنی اولیای عظام، یکی است، هر چند که بر حسب ظاهر، متعدد باشند. چنان که سبزواری می‌گوید: همهٔ اولیاء، به وجهی یکی هستند. چه یک دل و یک عقیده‌اند و فانی در یک، ولی به حسب بروز بعضی صفات کمال، از بعضی دَوْنِ بعضی و به حسب ابدان، تعددی هست. مسألهٔ اتحاد نوری اولیاء، تجسّد روح در قوالب مثالی و ابدان هُوَ رَقْلِيَّيْ، و ظهور حق در کسوت خلق به نحو تجلی از مباحث مهم و پُر راز و رمز عرفان و تصوّف است که در این ابیات تا حدودی به آن‌ها اشاره شده است. در این باره، مولانا در «قصهٔ دقوقی و کراماتش» در دفتر سوّم مثنوی به طور استادانه، داد سخن داده است و از جمله دربارهٔ هفت شمعی که دقوقی از دور مشاهده می‌کند و وقتی به آنها نزدیک می‌شود، هفت شمع به یک شمع و نور واحد تبدیل می‌شوند ابیاتی گرانقدر دارد و شارحان مثنوی منظور از آن هفت شمع را ائمهٔ سبعه یا ائمهٔ اسماء دانسته‌اند که به هفت اسم از اسماء اللّٰه (یعنی حیّ، مُرید، عالم، قادر، سمیع، بصیر و متکلم) اشاره دارد و نیز احتمال دیگر آن است که این هفت شمع، کنایه از ابدال سبعه باشد که قلب هفت اقلیم‌اند و قسمی از اولیاء‌اند که خداوند، هفت اقلیم را به واسطهٔ وجود آنها حفظ می‌کند. و ایشان، هفت اقلیم‌اند: یکی بر قدم خلیل اللّٰه است؛ دوّم بر قدم کلیم؛ سوّم بر قدم هارون؛ چهارم بر قدم ادريس؛ پنجم بر قدم یوسف؛ ششم بر قدم عیسی؛ هفتم بر قدم آدم. از این رو بدان‌ها «ابدال» گویند که اگر یکی از آنها از جایی برود، بَدَلِ خود را در آنجا می‌گذارد. برخی نیز گویند وجه تسمیهٔ ابدال، این است که آنها صفات زشت بشری را به اوصاف نیک الوهی بدل کرده‌اند. (برداشت از شرح جامع مثنوی، تألیف کریم

زمانی. دفتر اول و سوم).

۲۱- هفت عالم: هفت فلک، هفت چرخ، هفت آسمان (فلک‌های قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری، و زحل).

۲۲- شیخ ابوسعید ابوالخیر می‌گوید که هژده هزار عالم از بایزید، پُر می‌بینم و بایزید در میان نمی‌بینم، یعنی آنچه بایزید است، در حق محو است.

۲۳- سلمان: سلمان فارسی، صحابی پیامبر (ص) که نام سابق او روزبه بوده و گویند حضرت رسول (ص) در مدینه او را از عثمان بن اشهل یهودی به سی اصله درخت خرما و چهل اوقیه زر، خریداری و از قید بندگی آزاد فرمود و آن‌گاه اسلام آورده و موسوم به سلمان شد. (از فرهنگ فارسی عمید).

۲۴- اویس: اویس قرنی ابن عامر بن جزء بن مالک، از طایفه بنی مراد، یکی از پارسایان و از تابعیان است. اصل وی از یمن است. او زندگی حضرت رسول (ص) را ادراک نکرد و به درک صحبت آن حضرت موفق نگردید و بر عمر بن خطاب وارد شد و در جنگ صفین، با حضرت علی بن ابیطالب (ع) بود و بیشتر برآند که وی در همین واقعه کشته شد به سال ۳۷ هـ ق برابر ۶۵۷ م (از لغت‌نامهٔ دهخدا، به نقل از الاعلام زرکلی).

۲۵- مُمْتَضِن: آزموده شده، مجرّب.

۲۶- نَطْق طيور: گفتگوی مرغان. اشاره است به [«منطق الطیر» که نامی است که شیخ عطار از قرآن کریم، برای کتاب مقامات طيور خود اختیار کرده و آن به معنی زبان مرغان است که در آیهٔ ۱۶ سورهٔ نمل آمده است و گاهی نیز آن را به معنی سخن شیوا و عارفانه به کار می‌برد. اما شیخ عطار در تسمیهٔ منطق الطیر، بی‌گمان منظورش، زبان و استعداد و ظهور مرتبه و مقام هر یک از مرغان و روندگان طریق حق است و در این داستان، چگونگی سفر پر رنج عارف سالک را در شاهراه وصول به حق شرح می‌دهد و به این نکته اشاره می‌کند که سالکان این طریق بایستی از هفت وادی یعنی درّهٔ پر خطر بگذرند تا به مطلوب برسند. دسته‌های بسیاری از مرغان که طالب «سیمرغ حقیقت» (وجود حق تعالی) بودند، جان و تن سوخته، از طی طریق باز ماندند یا به هلاکت رسیدند، فقط سی مرغ جان به سلامت بردند و

به کعبه مقصود رسیدند و به قصر پادشاه در آمدند و رخصت حضور به درگاه وی یافتند. پس از آنکه پاک و منزّه شدند، خورشید سرمدی بر ایشان بتافت و در برابر آینه حق نما قرار گرفتند و بیش از عکس سی مرغ در آن نیافتند و آن گاه دریافتند که به حقیقت سیمرغ با ایشان یکی است و در میان ایشان جدایی نیست. (به طور خلاصه و با کمی تغییر از مقدمه دکتر محمد جواد مشکور بر کتاب منطق الطیر عطار).

جان آن مرغان ز تشویر و حیا	شد فنای محض و تن شد توتیا
چون شدند از کُلّ کُلّ پاک آن همه	یافتند از نور حضرت، جان همه...
هم ز عکس روی سی مرغ جهان	چهره سیمرغ دیدند آن زمان
چون نگه کردند این سی مرغ زود	بی شک این سی مرغ، آن سیمرغ بود
در تحیر، جمله سرگردان شدند	می ندانستند این، یا آن شدند
خویش را دیدند سیمرغ تمام	بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام
چون سوی سیمرغ کردند نگاه	بود خود سی مرغ در آن جایگاه
ور به سوی خویش کردند نظر	بود این سیمرغ ایشان آن دگر
ور نظر در هر دو کردند به هم	هر دو، یک سیمرغ بودی بیش و کم
بود این یک آن و آن یک بود این	در همه عالم کسی نشنود این
آن همه غرق تحیر ماندند	بسی تفکر در تفکر ماندند
چون ندانستند هیچ از هیچ حال	بی زبان کردند از آن حضرت سؤال
کشف این سر قوی درخواستند	حلّ مائی و تویی درخواستند
بی زبان آمد از آن حضرت جواب	کآینه است آن حضرت چون آفتاب
هر که آید، خویشان بیند در او	جان و تن هم جان و تن بیند در او
چون شما سی مرغ اینجا آمدید	سی در این آینه پیدا آمدید
گر چل و پنجاه و شصت آید باز	پرده جز از خویش نگشاید باز...

(منطق الطیر عطار نیشابوری)

با توجه به مطالب بالا، مشخص می شود که منظور کلی از ابیات ۱۹۱۷۳ تا آخر ۱۹۱۸۳.



اشاره به همان موضوع یکی بودن حقیقت باطنی اولیاء عظام و فانی بودن آنها در حضرت حق و اتحاد نوری اولیاء است و در این ابیات، با اشاره به گفتگوی مرغان و طیّ طریق آن سی مرغ به سوی حضرت احدیت و اتحاد ظاهر و مظهر به بیان نکته دقیق عرفانی پرداخته شده است.

۲۷- مرغان: کنایه از سالکان راه حق و حقیقت است.

۲۸- کوه قاف: نام کوهی است مشهور و محیط است به ربع مسکون. گویند عنقا بر آن آشیان دارد و کوهی است گرداگرد زمین گرفته از زبرجد. (از لغت‌نامه دهخدا). در اینجا کنایه از الوهیت است و درگاه حضرت حق تعالی.

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ

و تو هرگز درباره چیزی مگو

إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا ﴿٢٣﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَازْكُرْ رَبَّكَ

که من این کار را فردا خواهم کرد. (۲۳) مگر آنکه بگویم آن شاء الله، اگر خدا بخواهد، و چون فراموش کنی باز خدا را بیاذر

إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا

و به خلق بگو (این قدر بر سر قصه باران کشف بحث و جدل برسان که) امید است خدای من مرا به حقایق بهتر و علومی برتر از این قصه هدایت فرماید. (۲۴)

﴿٢٤﴾ وَلَيْسُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تَسْعًا

و آنها در کهف کوه سیمستان، که سال هم قرون درنگ کردند. (۲۵)

﴿٢٥﴾ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسُوا لَهُ غِيبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

بگو: خدا به زمان اقامت آنان (در غار کوه) داناست که او به همه اسرار غیب آسمانها و زمین محیط است.

أَبْصَرُ بِهِ وَأَسْمِعُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ

و چقدر هم بنا و شنواست و هیچ کس جز او سرپرست و نگهدار خلق نیست و احدی را

فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾

در حکم خود شریک نمی‌سازد. (۲۶)

- ۱۹۲۰۲- «لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ» یا فتی
- ۱۹۲۰۳- می‌گو در هیچ کاری از یقین
- ۱۹۲۰۴- جز که <sup>۲۴۲</sup> «الْأَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» ز پیش
- ۱۹۲۰۵- من کی‌ام یعنی که تا کاری کنم؟
- ۱۹۲۰۶- با یهودان گفت پیغمبر جواب <sup>۴</sup>
- ۱۹۲۰۷- ز آن چه پرسیدند از حکم و دلیل
- ۱۹۲۰۸- پس نیامد او دو هفته بر رسول
- ۱۹۲۰۹- پس چو آمد آیت آورد این چنین
- ۱۹۲۱۰- بهر ارشاد است این سر خلق را
- ۱۹۲۱۱- آنکه او از رأی خود فانی بود
- ۱۹۲۱۲- بلکه استنناست از پا تا سرش
- ۱۹۲۱۳- این تو بشنو که به غیر از ما و من
- ۱۹۲۱۴- بلکه جز خود را نبینی در ظن <sup>۵</sup>
- ۱۹۲۱۵- محض تقلید این بگویی در امور
- ۱۹۲۱۶- گر ز دل گویی در آن باشد نشان
- ۱۹۲۱۷- یک نشان دیگرش ترک حسد
- ۱۹۲۱۸- اندکی غور ار کنی در این سخن
- ۱۹۲۱۹- یاد کن پروردگارت را دگر
- ۱۹۲۲۰- یعنی استننا فراموش ار شده است
- ۱۹۲۲۱- گو به من شاید نماید ره خدای
- ۱۹۲۲۲- بسدهدم یعنی علاماتی که آن
- ۱۹۲۲۳- نیست چندان قصه ایشان عجب
- ۱۹۲۲۴- بلکه قصه مصطفی بس اعجب است
- ۱۹۲۲۵- نیست هیچ ارداری از دانش نصیب
- اسْمَعُ، «أَنْسِي فَسَاعِلُ ذَلِكَ عَدَا» <sup>۱</sup>
- که کنم فردا چنان من یا چنین
- گویی از امرش به اضمحلال <sup>۲</sup> خویش
- جز که خواهد ذوالجلال ذوالصنم <sup>۳</sup>
- روز دیگر گویم از وحی و خطاب
- بر امید اینکه آید جبرئیل
- پس پیمر گشت زین معنی ملول
- یعنی «الْأَنْ يَشَاءَ» از رَبِّ دین
- در خطاب آن شاه روشن دل <sup>۵</sup> را
- کی جدا آنی ز استننا <sup>۶</sup> شود؟
- بهر زبان گر چه نیارد دیگرش <sup>۷</sup>
- نیست هیچ تکیه گاهی در سخن
- هست انشاءالله هم یاد لب
- نی که از روی تعقل یا شعور
- یک نشانش ناامیدی زین و آن
- یا که ترک حرص از هر نیک و بد
- می‌کنی در حال خود تصدیق من
- چون فرامش کرده باشی از نظر <sup>۸</sup>
- بر لب آر آنکه که بر یاد آمده است
- آنچه اقرب زاینست در رشد و هدای
- اَوْضَح <sup>۹</sup> از اصحاب کهف است از عیان
- در حقیقت پیش قدرت‌های رب
- نزد آن کاگه ز سر مطلب است
- همچو قرآن در جهان چیزی عجیب

- ۱۹۲۲۶- بعد از آن باشد عجب تفسیر من
- ۱۹۲۲۷- گر تو شناسی که قرآن معجز است
- ۱۹۲۲۸- معجز قرآن در این تفسیر بین
- ۱۹۲۲۹- حق تواند آنکه من را زر کند
- ۱۹۲۳۰- بر «صفی» بدهد چنین نطق و لبی
- ۱۹۲۳۱- گفتم این هم زامر و الهام سرور ۱۲
- ۱۹۲۳۲- می‌فروشد آنکه خود درویش نبست
- ۱۹۲۳۳- مردِ خودبین پیش ما کم از خس است
- ۱۹۲۳۴- شعر نبود این‌شناسی گر سخن
- ۱۹۲۳۵- بگذر از این قصه اصحاب گو
- ۱۹۲۳۶- سیصدونه سال در آن غار تنگی<sup>۲۵</sup>
- ۱۹۲۳۷- یا که سیصد سال شمسی بوده است
- ۱۹۲۳۸- سیصدونه تا که از سال قمر
- ۱۹۲۳۹- بر علاوه نوزده روز و دو ماه
- ۱۹۲۴۰- با نبی گفتند سیصد از حساب
- ۱۹۲۴۱- نیستیم آگاه ز نه کآن از کجاست
- ۱۹۲۴۲- اعلم است او بر درنگ آن گروه
- ۱۹۲۴۳- مَر وَا غَیْبِ سَمَاوَاتِ اَرْضِ
- ۱۹۲۴۴- «أَبْصِر» او بر کلّ شی و «أَسْمِع» به
- ۱۹۲۴۵- امر او یعنی بُود خارج یقین
- ۱۹۲۴۶- هست یکسان پیش علیش ای ولی
- ۱۹۲۴۷- هم نه در حکمش کند کس را شریک
- هم ز قرآن است این تقریر من
- اندرین تفسیر غورت جایز است
- وین ز لطف حق و عون<sup>۱۱</sup> پیر<sup>۱۱</sup> بین
- خساک را ز افلاک عالی‌تر کند
- کسوست روشن‌تر ز ماه اندر شبی
- منت ایزد را که نَعُوْم خود فروش
- اندرین باغ از ذبایی<sup>۱۳</sup> بیش نیست
- آنچه پس من گویم از دیگر کس است
- بل بود تأیید محض از حق به من
- چند بودند آن کسان در خواب گو
- بود ایشان را ز امر حق درنگ
- نه بر آن اهل دیار افزوده است
- در شمار آید در اخبار و سیر
- سیصد شمسی شود بسی اشتباه<sup>۱۴</sup>
- بوده آنج آمد به ما اندر کتاب
- آیت آمد که بگو دانا خداست<sup>۲۶</sup>
- او شناسد آنچه حق است از وجوه
- هم نه زو پوشیده هیچ از طول و عرض
- «مِنْ وَّلَیِّ» «مَالَهُمْ مِنْ دُونِهِ»<sup>۱۵</sup>
- خود ز دَرْکِ سامعین<sup>۱۶</sup> و مُبْصِرین<sup>۱۷</sup>
- آنچه باشد از خَفَی و از جَلَبِ<sup>۱۸</sup>
- کیست کس در حُکْمِ آن شاهِ مَلِیکِ؟<sup>۱۹</sup>



۱- رجوع شود به معنی آیه ۲۳

۲- اضمحلال: ناپودی، نیست شدن، از میان رفتن.

۳- ذوالمرن: خداوند منت‌های بسیار، عطابخش، از نام‌های خدای تعالی.

۴- رجوع شود به توضیح شماره ۷، مربوط به بیت شماره ۱۹۰۴۹

۵- شاه روشن دل: اشاره به حضرت رسول(ص).

۶- استثناء: «انشاءالله» گفتن. در کتاب قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی آمده است که: [كَلِمَةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ] به اصطلاح علم نحو، «استثنای مَفْرُغ» است که مستثنی منه در جمله ذکر نشده باشد... این دستور است به پیغمبر(ص) و تعلیم دادن غیر آن حضرت که هیچ چیزی را چون بسته به خواست خداوند است نگویند، مگر آنکه منوط به مشیت او بنمایند... در خبر است که بنده هر گاه چیزی اظهار کند می‌تواند تا چهل روز بعد استثناء را بگوید(البته ذکر این مدت برای موقعی است که مدت آن کار طولانی‌تر باشد مثلاً بگوید من سال آینده مسافرت خواهم کرد ولی اگر امری در مدت نزدیک‌تر باشد باید استثناء قبل از آن باشد که هر موقع یادش آمد استثناء را ذکر کند). و بگو امید است خداوند راهی را نزدیک‌تر از این استثناء زمانی نشان دهد که عبارت از استثناء حالی و عیانی و تحقق‌ی باشد. یعنی منتظر باش که حال تو همیشه حال استثناء باشد یا مشیت او را در هر چیز ببینی یا با مشیت و خواست متحقق باشی. (استثناء حالی آن است که حال و عقیده قلبی او آن باشد که هیچ چیز بدون اراده و مشیت خداوند انجام نمی‌شود... و عیانی آن است که اضافه بر عقیده و حال در عالم وجود، کار کنی جز ذات حق نمی‌بیند که لاحول و لا قوة الا بالله، و تحقق‌ی آن است که در همه جا ظهور و جلوه او را می‌بیند و حتی آنچه را می‌گوید گفته او می‌داند. در این صورت او حقیقت استثناء را دارد... و با این توجیه، کلام «وَلَا تَقُولُنَّ لِنَشِيِّ» و حبس شدن وحی، فقط برای دستور دیگران است و گرنه آن حضرت با حقیقت استثناء متحد و قرین و از باب ایاک اعنی و اسمعی یا چاره می‌باشد).

ای بسا ناآورده استثناء به گفت جان او با جان استثناست جفت | (به اختصار).

۷- به توضیح شماره ۶ رجوع شود.

۸- در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدۃ‌الابرار است که: [... ذکر. نه همه آن است که تو، به اختیار خویش از روی تکلف لب جنبانی، آن خود تذکر است و تذکر، تصنع است، ذکر حقیقی آن است که زبان، همه دل شود و دل، همه سر گردد و سر، عین مشاهدت شود، اصول تفرقت منقطع گردد، کمال جمعیت در عالم معیت از این مقام پدید آید: اذا صبح التجلی فاللسان و القلب و السر واحد، ذکر در سر مذکور شود و جان در سر نور خبر عیان گردد و عیان از بیان دور... می‌گوید چون هوای نفس زیر پای آوردی و جاه خلق از دل بیرون کردی، ما را یاد کن و به این یاد، پاک جان خود را شاد کن. هوای نفس، بت است و جاه خلق، زنار. تا از بت بیزار نگردی، موحد نشوی و تا زنار نگشایی، مسلمان نباشی.]

۹- اوضح: واضح‌تر، روشن‌تر.

۱۰- عون: مدد، یاری.

۱۱- پیر: [← پیر (\*).]

۱۲- سروش: فرشته، جبرئیل.

۱۳- ذباب: مگس.



مرکز تحقیقات قرآنی و پژوهش‌های اسلامی

۱۴- سیصدونه سال قمری (اگر هر سال قمری ۲۵۴ روز در نظر گرفته شود) برابر با ۱۰۹۳۸۶ روز خواهد شد که به اضافه نوزده روز و دو ماه (هفتاد و هفت روز) برابر ۱۰۹۴۶۳ روز می‌شود و چنان چه این عدد بر ۲۶۵ روز (روزهای هر سال شمسی) تقسیم شود عدد ۲۹۹/۸۹ به دست می‌آید که تقریباً همان ۳۰۰ سال شمسی است.

در جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان است که: [... و اضافه کردن نه سال به سیصد سال، چنین اشاره می‌کند که اصحاب کهف، سیصد سال شمسی در غار بوده‌اند چون تفاوت سیصد سال شمسی با قمری، تقریباً همین مقدارها می‌شود و دیگر جا ندارد که کسی شک کند در اینکه مراد به سنین در آیه شریفه، سال‌های قمری است... و در تفسیر کبیر به خاطر اینکه این دو عدد به طور تحقیق با هم منطبق نمی‌شود، با شدت هر چه تمام‌تر به این حرف حمله کرده و در روایتی هم که از حضرت علی (ع) در این باره نقل شده مناقشه کرده است، با اینکه فرق میانه دو عدد یعنی سیصد سال شمسی و سیصدونه سال قمری از سه ماه کمتر

است و در مواردی که عددی را به طور تقریب می‌آورند، این مقدار از تقریب را جایز می‌شمارند و بدون هیچ حرفی، در کلام خود ما معمول است. (به اختصار).

۱۵- رجوع شود به معنی آیه ۲۶

۱۶- سامعین: (جمع سامع); شنوندگان.

۱۷- مُبْصِرِينَ: (جمع مُبْصِر); نگاهبانان، دیده‌بانان.

۱۸- جَلِي: واضح، آشکار.

۱۹- فليک: صاحب مُلک، پادشاه. (شاه ملیک: کنایه از خداوند است).

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ

و آنچه از کتاب بخواند و آنچه وحی شد از خلق تلاوت کند.

﴿۲۷﴾

رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا

و هرگز چیز درگاه او نیامی بجوایی یافت. (۲۷)

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ

و همیشه خوبش را با کمال شکیبایی به محبت آید که صبح و شام خدای خود را می‌خوانند و رزمای او را

يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ

می‌طلبند و ادوار کن. و مبادا دیدگانت از آنان بگردد از آن رو که به زینت‌های دنیا

الدُّنْيَا وَلَا تَطَّعْ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ، عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ

مایل مانسی و هرگز از آن که ما دل او را از یاد خود غافل کرده‌ایم. و تابع هوای نفس خود شده و به

أَمْرَهُ فُرْطًا ﴿٢٨﴾ وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ

نهیکاری بر داخته مناهت میکن. (۲۸) و بگو: دین حق همان است که از جانب پروردگار شما آمده. پس هر که می‌خواهد ایمان آورد و هر که

شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا

می‌خواهد کافر شود. ما برای کافران سشکار آتشی مهیا ساخته ایم که شعله‌های آن مانند خیمه‌های بزرگی گرد آنها احاطه کند

وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ

و اگر از شدت عطش بفرستد آب درخواست کنند آبی مانند مس گداخته سوزان به آنها دهند که رویها را بسوزاند و آن آب بسیار بد

الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٢٩﴾

شرابی و آن دوزخ بسیار بد آسایشگاهی است. (۲۹)

- ۱۹۲۴۸- «وَأْتَلُ مَا أُوجِي إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ»<sup>۱</sup> آمد از پرودگارت در خطاب  
 ۱۹۲۴۹- نیسی مُبَدِّلَ مَرُورَا کس بر کلام  
 ۱۹۲۵۰- بسا نیسی گفتند اشراف عرب  
 ۱۹۲۵۱- که بُوَدَ مَا رَا از ایشان ننگ و عار  
 ۱۹۲۵۲- چون تو با دونان نباشی همنشین  
 ۱۹۲۵۳- بر خیالش کرد این معنی خطور  
 ۱۹۲۵۴- بَهِرِ اسَترضای آن مستکبرین  
 ۱۹۲۵۵- آمد این آیت که نفس خود نگاه<sup>۲</sup>  
 ۱۹۲۵۶- صبر کن با آنکه خوانند از خوشی  
 ۱۹۲۵۷- می‌پرستند آن خدا را روز و شب  
 ۱۹۲۵۸- و جَسِهٍ او<sup>۴</sup> جویند یعنی در نهان  
 ۱۹۲۵۹- مگذر از این مفلسان خرقه پوش  
 ۱۹۲۶۰- خواهی از گفتار آن قوم غموی<sup>۶</sup>  
 ۱۹۲۶۱- می‌مکن یعنی مشابه فعل خویش  
 ۱۹۲۶۲- ورنه بس پیداست این، کورا نبود  
 ۱۹۲۶۳- می‌مَیَرِ فرمان آنکه غافل است  
 ۱۹۲۶۴- کرده‌ایم از یاد خود غافل دلش  
 ۱۹۲۶۵- پیروی کرده است از هر آرزو  
 ۱۹۲۶۶- بر گذشته یعنی از راه صواب  
 ۱۹۲۶۷- گو بر ایشان که هوا را تابع‌اند<sup>۷</sup>  
 ۱۹۲۶۸- اینکه قرآن است قول حق و راست  
 ۱۹۲۶۹- من کنم بر مقتضای این عمل  
 ۱۹۲۷۰- پس هر آن کس خواست بر وی بگردد  
 ۱۹۲۷۱- اینست تهدیدی ز حق بر بی‌اصول<sup>۸</sup>  
 ۱۹۲۷۲- کرده‌ایم آماده ما بر ظالمان  
 ۱۹۲۷۳- مر سُرادِقهایش<sup>۹</sup> اعنی پرده‌ها
- آمد از پرودگارت در خطاب  
 نیسی پنهانی غیر از او یسایی تمام  
 ران ز خویش این مفلسان بی‌نسب<sup>۲</sup>  
 چون که می‌باشیم در قوم از کبار  
 بسا تو بنشینیم در صحبت یقین  
 تا شود زایشان مگر چندی به دور  
 مر قوی زایشان شود اسلام و دین  
 دار بسا این مفلسان حق پنهان  
 رب خود را «بِالْعَذْوَةِ وَالْعَشِيِّ»<sup>۳</sup>  
 نیستشان چیزی به یاد از غیر رب  
 جز رضای حق نخواهند از جهان  
 «لَا تَفْغُدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ»<sup>۵</sup> دار گوش  
 زیبنت و زیب حنیات دنیوی  
 با کسی کو راست دنیا دین و کیش  
 هیچ رغبت بر جهان بسی نمود  
 قلب او از یاد ما، نی شاعل است<sup>۷</sup>  
 بر هوای نفس سرکش مایلش  
 هست پیش افتاده از حق کار او  
 نیست هیچش از طریقی فتح باب  
 و از فقیرانت بسه صحبت مانع‌اند  
 از خداوند شما بی‌کم و کاست  
 نی که بر میل شما در هر محل  
 ورنه خواهد گو بر آن کافر شود  
 نی که رخصت داده بر ترک قبول  
 مر فرو گسیرنده ناری بر دهان  
 که محیط است اهل خود را هر کجا

۱۹۲۷۴- گر شوند از تشنگی فریاد خواه	پس رسیده می‌شوند از دادخواه
۱۹۲۷۵- خود به آبی چون مس بگداخته	حق پی «يَشْوِي الْوُجُوهُ» <sup>۱۰</sup> آن ساخته
۱۹۲۷۶- یا چود دُرِدِ رَبِّت <sup>۱۱</sup> یا چون ریم‌ها <sup>۱۲</sup>	هست ز آن نـوشندگان را بـیم‌ها
۱۹۲۷۷- باشد آن «بِنَسِ الشَّرَابِ» <sup>۱۳</sup> بر فِرَق	شُرِبُهُمْ بِسُنَّتِ وَ نَسَائِتِ مُسْتَفْق <sup>۱۴</sup>



### ۱- رجوع شود به معنی آیه ۲۷

۲- [در در منثور است که ابن مردویه از طریق جبیر از ضحاک از ابن عباس روایت کرده که در ذیل آیه «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا...» گفته است: این آیه درباره امیه بن خلف نازل شده که رسول خدا(ص) را می‌گفت: باید فقرا را از دور خودت برانی تا ما اشراف و صنایع قریش با تو رابطه آمد و شد برقرار کنیم، خدای تعالی این آیه را فرستاد(که گوش به حرف کسی که قلبش را غفلت زده کرده‌ایم مده) یعنی کسی که مهر بر دلش زده‌ایم، و معنای «ذکرنا» همان توحید است...][از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان].

۳- غَدْوَةٌ: بامداد، صبح؛ غَشِيَتْ: شبانگاد، شام. منظور از خواندن خداوند در صبح و شام، استمرار داشتن بر دعا و دائماً به ذکر و یا خداوند بودن است.

در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار آمده است که: [ای محمّد، به نفس با درویشان باش، که دل در قبضه صفت است با صحبت ایشان نپردازد و محبت اغیار در آن نگنجد...].

۴- وَجِهَ او: [«وجه حق» (\*).].

۵- رجوع شود به معنی آیه ۲۸. دیدگانت را ای محمّد، از آنها مبر و آنان را رها مساز. [... مریدین و جبهه، پیوسته و همیشه او را خواهند، پای به دو گیتی فرا نهاده، و از خلق آزاد گشته، و از خود باز رسته، ای محمّد، ایشان که به این صفت‌اند «لَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ»، ایشان دل از ما بنگردانیدند، تو چشم‌از ایشان بمرگردان...][از جلد سیزدهم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار].

۶- غَوِي: گمراه.

۷- ای محمّد، هرگز از کسانی که دل‌هایشان را از یاد خود غافل نموده‌ایم و قلبشان به یاد ما



نیست، متابعت مکن.

۸- |در تفسیر عیاشی از عاصم کوزی از امام صادق(ع) روایت کرده که گفت: من از آن حضرت شنیدم در تفسیر آیه «فمن شاء فليؤمن...» می‌فرمود منظور تهدید و وعید است. و در کافی و تفسیر عیاشی از ابی حمزه از امام باقر(ع) روایت شده که فرمود: آیه «و قل الحق من ربکم...» درباره ولایت علی(ع) است. | (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۹- سُرايِق: سراپرده، خیمه، چادری که بالای صحن خانه بکشند.

۱۰- «يَشْوِي الْوُجُوهُ»: روی‌های را می‌سوزاند؛ چهره‌ها را بریان می‌کند. می‌گویند «شوی یشوی شویاً» (ش ی ی به معنای پخته شدن است). رجوع شود به معنی آیه ۲۹

۱۱- نُردِ زَيْت: اشاره به مُهل (در آیه ۲۹) است که بعضی آن را به معنی مس گذاخته و برخی به معنی خلط و نُرد زیتون دانسته‌اند. در تفسیر قمی از امام(ع) نقل نموده که مُهل آن چیزی را گویند که در تَه زیت می‌نماند. (ته نشین روغن زیتون).

۱۲- رِيْم: چرک بدن یا جامه و چرکی که از زخم بیرون بیاید.

۱۳- بَشْسُ الشَّرَاب: شربتی بد. (رجوع شود به معنی آیه ۲۹).

۱۴- سَانَتْ مُرْتَفَق: جای آسایشی بد. (رجوع شود به معنی آیه ۲۹).

انَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا

آنان که ایمان آورده و

الصَّالِحَاتِ اِنَّا لَنُضَيِّعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلًا ﴿٣٠﴾ اَوْلِيَّكَ

آنهاست

نیکو کاران را اصابع نخواستیم گذاشت. (۳۰)

ما هم اجر

نیکو کار شدند

لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ

که بهشتهای عدن که نهراها زیر درختانش جاری است خاص آنهاست در حالی که آنان را در آن بهشت به دستها و

مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خَضْرَاءَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ

و بر نخها

و لباسهای سبز حریر و دنیا در پوشند

بپارینند

زبورهای زرین

فِيهَا عَلِيُّ الْأَرْآئِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٣١﴾

که آن بهشت نیکو اجری و خوش آرامگاهی است. (۳۱)

نیکی زند.

نیست ضایع اجرشان ز اعمالِ نیک	۱۹۲۷۸- و آن نکوکاران ایمان پیشه‌لیک
بهرشان کسز زیر آنها نه‌رهاست	۱۹۲۷۹- آن گزده «جَنَاتِ عَدْنِ» از به‌رهاست
یا که ضایع اجرِ کاری نزد ما	۱۹۲۸۰- هیچ نتوان بود فعلی بی جزا
از طسلا دستینه‌های <sup>۱</sup> ساخته	۱۹۲۸۱- بسته ایشان را شود و افراخته
وجه "فیها مِن آساور مِن ذَهَبٍ" <sup>۲</sup>	۱۹۲۸۲- باشد آن پیرایه‌ها اندر طلب
سُنْدُس <sup>۳</sup> و اِسْتَبْرَق <sup>۴</sup> است <sup>۴</sup> آنها به بر	۱۹۲۸۳- جامه‌ها پوشند سبز اندر نظر
وین بود پاداش کردار و سرشت	۱۹۲۸۴- بر ارائک <sup>۵</sup> مُتَنگی اندر بهشت
جَسَنَت و آن تَخْتگاه مُرْتَفَق <sup>۶</sup>	۱۹۲۸۵- نیک پاداشی است ایشان را زحق
کاوست عاری از شئونِ ممکنات	۱۹۲۸۶- قصد باشد از طلا، توحید ذات <sup>۷</sup>
وصف نیکو که فزاید بر سرور	۱۹۲۸۷- و آن لباس سبز باشد در ظهور
کناطف است از هر چه پنداری تو آن	۱۹۲۸۸- سُنْدس است آن موهبت‌های نهان
باشد آن اسستبرق و جامه سَطیر <sup>۸</sup>	۱۹۲۸۹- کسب اخلاق از ریاضت‌ها به صبر
کآن میباید بر صفات و طاعت است	۱۹۲۹۰- و آن ارائک اسم‌های حضرت است
تکیه گه شد بر ارائک ز اقتضا <sup>۱۰</sup>	۱۹۲۹۱- آن تَجَلی‌های آسمایی <sup>۹</sup> تو را



۱- دستینه: دستبند.

۲- رجوع شود به معنی آیه ۳۱ - در جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان آمده است: |... کلمه آساور، بعضی گفته‌اند جمع اسوره است و اسوره هم جمع سوار به کسره سین است که دستبند زنان را گویند ولی راغب گفته این کلمه فارسی است و اصل آن دستواره است...|

۳- سُنْدُس: دیبا، پارچه ابریشمی زربفت و نازک.

۴- اِسْتَبْرَق: دیبا، دیبای ستبر، پارچه زری، پارچه ابریشمی ضخیم.

۵- اَرَائِک: جمع اریکه؛ تخت‌ها.

۶- مُرْتَفَق: به معنای متکاء است که از ماده مرفق گرفته شده و در اصل معنای ارتفاع این بوده که فلانی به مرفق خود تکیه زده. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان). منزل و جای تکیه، لغت مفعولی است از ارتفاع. (لغت‌نامه دهخدا).

۷- توحید ذات: مشاهده واحد است که منزّه از جمیع اعتبارات باشد. ظهور حق تعالی به صور جمیع موجودات ممکنه که در آنها به مظاهر و مرایا تعبیر کنند. توحید در ذات، نفی تعدّد ذات واجب الوجود یا نفی شرکت غیر در معنی وجوب وجود است. [«توحید» (\*)].

۸- سبطیر: کلفت و غلیظ.

۹- تجلی اسمایی: [«تجلی» (\*)].

۱۰- اقتضاء: تقاضا کردن.

## وَأَضْرَبُ

و در مرد

لَهُمْ مِثْلَ رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا

دادیم و

بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا ﴿٣٢﴾ كَلَّا الْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أَكْطَافَهُمَا وَلَمْ

تَظْلِمَ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا ﴿٣٣﴾ وَكَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ

لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣٤﴾

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ

أَبَدًا ﴿٣٥﴾ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُودَتْ إِلَى رَبِّي

لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣٦﴾ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ

أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا

کافر شدی؟ (۳۷)



که دو بستان دادشان خَلَقِ فرد	۳۲- بسهر ایشان زن مثالی آن دو مرد
از پدرشان ارث آن دو بوستان <sup>۱</sup>	۱۹۲۹۳- هر دو اخوان هم ز اسرائیلیان
بسین آن دو کشتزاری بی بدیل	۱۹۲۹۴- بود آن زاعناب <sup>۲</sup> و محفوف <sup>۳</sup> از نخیل <sup>۴</sup>
از ثمر چیزی نکردندی ستم	۱۹۲۹۵- میوه خود هر دو می دادند هم
صاحب خود را به ترتیب و نظام	۱۹۲۹۶- میوه می دادند هر فصلی تمام
بسهر شرب اندر میان آن دو باغ	۱۹۲۹۷- هم روان کردیم نهی با فراغ
گفت پس سر صاحبش را از جدال	۱۹۲۹۸- میوه ها بودش دگر بر اتصال
شد به باغ خویش آن استیزه گر <sup>۳۵</sup>	۱۹۲۹۹- هم فزونم از تو در مال و نَفَر <sup>۵</sup>
گفت این هرگز مرا نآید به ظن	۱۹۳۰۰- بس ستمکار او به نفس خویشان
هم نپندارم قیامت کآید آن <sup>۳۶</sup>	۱۹۳۰۱- که شود فانی مرا این بوستان
بیای از این به نیام در طلب	۱۹۳۰۲- باز گردانیده گردم گر به رَبِّ
و آن جدل می کرد با او در خطاب	۱۹۳۰۳- گفت او را صاحب <sup>۶</sup> اندر جواب <sup>۳۷</sup>
کرد خَلَق از خاکت اندر جستجو؟	۱۹۳۰۴- کافر آیا بر کسی گشتی که او
راست یعنی تا شدی مردی قوی	۱۹۳۰۵- پس ز نطفه بس نمودی مستوی



۱- گفته اند آن دو مرد، دو برادر بودند در بنی اسرائیل، یکی مؤمن، بنام یهودا و دیگری کافر، بنام قُطروس و هشت هزار دینار از پدر ارث برده بودند (هر یک چهار هزار دینار). قُطروس با چهار هزار دینار خود بستانی خرید و آن را آباد نمود و خانه‌ای بنا کرد و همسری اختیار نمود و به لباس و تجمّلات خویش پرداخت و یهودا آن پول را به درویشان و ارباب حاجات به صدقه داد. (برداشت از جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار).

۲- أعناب: (جمع عَنَب)؛ انگورها.

۳- محفوف: احاطه شده، محاط.

۴- نخیل: خرما بُن، درخت‌های خرما (جمع نخل).

۵- نَفَر: در اینجا، منظور اولاد و خدم است.

۶- صاحب: رفیق، دوست.

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾ وَلَوْلَا إِذْ

لکن من پروردگارم آن خدای یکتاست و هرگز به خدای خود احدی را شریک نخواهم ساخت (۳۸) و تو چرا وقتی

دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنَّا

به باغ خود در آمدی نگفتی که همه چیز به خواست خداست و جز قدرت خدا قوه ای نیست؟ اگر و هرگز خود

أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾ فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ

به مال و فرزند کمتر دانی (به خود مغرور مشو که) (۳۹) امید است خدا مرا بهتر از باغ تو (در آخرت و دنیا)

جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا

باران بوسان تو آغوش فرستد که بگفت بکسره نابود و با خاک صرف

زَلَقًا ﴿٤٠﴾ أَوْ يُصْبِحُ مَاوًا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ﴿٤١﴾

یکسان گردد (۴۰) یا آغوش به زمین فرو رود و دیگر درختان از آن سبزه دست آری او نماند از آن بی آس شک شود (۴۱)

وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ

و نمره و میوه‌هایش همه نابود گردید و او از شدت حزن می‌داند و سر را می‌چرخاند بر دست بر دست می‌زند که بنا و انجاریش همه

عَلَىٰ عُرُوشِهِمْ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أَشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٤٢﴾ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ

ویران و خشک شده بود و می‌گفت ای کاش من احدی را به خدای خود شریک نمی‌ساخته (۴۲) و ایداجر خدا هیچ

فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ﴿٤٣﴾ هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ

گروهی نبود که آن گنهگار کافر را از قهر و خشم خدا ناری و حمایت کند و نه خود مدافع خویش بود (۴۳) آنجا ولایت و حکمفرمایی خاص خداست

لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾ وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ

که به حق فرمان دهد و پهرین اجر و ثواب و عاقبت نیکو را هم او عطا کند (۴۴) و برای استند زندگانی دنیا را چنین مثال زن

الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ

که ما آب بارانی از آسمان نازل کنیم و به آن آب درختان و نباتات گوناگون زمین درهم بچیده و حرم پرودا

فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾

سپس همه درهم شکسته و خشک شود و به دست بادهای زبر و زبر و برکنده گردد و خدا بر هر چیز انبساط کامل دارد (۴۵)

- |                                |                                     |
|--------------------------------|-------------------------------------|
| نآورم کس بر خدای خود شریک      | ۱۹۳۰۶- گویم او باشد خدای من ولیک    |
| چون که گشتی داخل اندر باغ خود، | ۱۹۳۰۷- از چه نآوردی بگفت از بی زشده |
| قوتی نبود جز او را تا بود      | ۱۹۳۰۸- چون نگفتی آنچه حق خواهد شود  |

- ۱۹۳۰۹- اینکے می بینی مرا کہ کمتر  
 ۱۹۳۱۰- شاید آن پروردگار پس دهد <sup>۴۰</sup>  
 ۱۹۳۱۱- ہم فرستد برقی از گردون، پگاہ  
 ۱۹۳۱۲- یا زود آبش فرو اندر زمین <sup>۴۱</sup>  
 ۱۹۳۱۳- راست پس فرمود حق گفتار او  
 ۱۹۳۱۴- صبح چون شد می بگرداند آن دو دست <sup>۴۲</sup>  
 ۱۹۳۱۵- ز آن چه در وی کرده بُد خرج از درم  
 ۱۹۳۱۶- ارض و اثمارش تباه از انقلاب  
 ۱۹۳۱۷- می بگفت ای کاش بر پروردگار  
 ۱۹۳۱۸- می نبود او را گروهی کہ دهند <sup>۴۳</sup>  
 ۱۹۳۱۹- ہم بود یاری دهنده خویشتن  
 ۱۹۳۲۰- یافت چون نعمت زوال از پیش و پس  
 ۱۹۳۲۱- راست گفتاری کہ او از عاقبت <sup>۴۴</sup>  
 ۱۹۳۲۲- زمین مثال زندگانی جهان <sup>۴۵</sup>  
 ۱۹۳۲۳- ما فرستادیم آن را از سما  
 ۱۹۳۲۴- رُسته شد آنچه از زمین پس بامداد  
 ۱۹۳۲۵- سبز و تر نبود به گیتی مُستمر  
 ۱۹۳۲۶- حاصل آنکہ زندگانی را مثل  
 ۱۹۳۲۷- کز زمین می روید از آب سما  
 ۱۹۳۲۸- تا شوی از زندگانی شادکام
- از تسو در مال و ولد هم دیگرم  
 بهتر از باغ تسو بر من در مدد  
 بسوستانت بس شود خشک از گیاه  
 پس تسو نتوانی طلب کرد آن یقین  
 قهر حق بگیرفت باغش را فرو  
 برهم از افسوس کآن شد خشک و پست  
 سقفهاش افستاده بُد بر روی هم  
 و آن عمارتها همه خاک و خراب  
 من نکردم کس شریک از نابکار  
 یاری از غیر خدایش در گزند  
 یا کشنده انتقام از ذوالمنن <sup>۴۶</sup>  
 اندر آن دم یاری از حق است و بس  
 بهتر است اندر ثواب و عاقبت <sup>۴۷</sup>  
 بهرشان مانند آبی کہ خود آن  
 پس بسه آن شد مختلط نسبت و گیاه  
 خشک و برکننده همانا شد زیاد  
 حق به هر چیزی است مانا مقتدر  
 بر گیاهی می زند رب اجل  
 پس شود بی نفع و خشک از بادها  
 رخت باید زود بر بست از مقام <sup>۴۸</sup>



۱- خداوند از همه سبب‌هایی که تأثیر دارند خوش ثواب‌تر است، و ثواب خدا از همه بهتر است، زیرا خدا نسبت به کسی که برای او کار می‌کند، ثواب حق می‌دهد و خدا عاقبت بهتری

به انسان می‌دهد چون او خودش حق و ثابت است و فنا و زوال و تغییر نمی‌پذیرد. (به اختصار از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

۲- در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: [...] «واضرب لهم مثلاً رجلین...» حاصل این آیت و این قصه از روی فهم بر ذوق اهل ارادت اشارت است به دو مرد که در ابتدای ارادت بر بساط کرامت از روی مکاشفت نشانی بینند از لطف حق، دلی تازه و وقتی خوش و کاری به نظام و امیدی قوی، از این دو یکی صاحب آرزو بود، دولت حقیقی می‌خواهد و کار بر نظام، بی‌رنج و بی‌ریاضت تمام، راست چون کسی که آرزوی دُرّ شب‌افروز کند، صعوبت دریای مخطر نادیده و ز فرات نهنگان جان ربای ناشنیده. هرگز کی صورت بندد که بی‌رنج و بی‌خطر دست او به مروارید مراد رسد، همچنین این مرد صاحب آرزو در راه پندار خود افسرده بمانده هیچ ریاضت ناکرده و هیچ رنج نابرده و به آن وقت خویش و وجد خویش نقدی که در بدو ارادت روی به وی نموده غره شده و تکیه بر آن کرده و نفس خود را با هواء و شهوت، الف داده تا به سرانجام از آن وقت و وجد نیز بیفتاده و مرتد طریقت گشته و او را در رشته مهجوران و مردودان کشیدند و با وی گفتند: «فارقت من تهوی فعزّ الملتقی»، در صحبت چنین کس سود نیست، و بهره او از آتش جز دود نیست و بر پی او رفتن جز تاریکی و حسرت نیست. باز، مرد دیگر طالب استقامت است، عنایت ازلی در او رسیده و توفیق الهی همراه او گشته به حسن منازلت و تحقیق معاملات و صدق مجاهدت روزافزون شده و باقصی الامانی رسیده، صحبت این مرد همه سود است و آتش او بی دود است و آب او روشن است و بر پی او رفتن امید زندگانی است. آن مرد اوّل از غافلان است، زینت و آرایش وی، مال و فرزندان است، و این مرد دیگر، از عارفان است، زینت و آرایش وی، امروز ایمان و یقین و فردا نعیم جاودان است...].

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ

و اعمال صالحه كه (باقیات) باقی است

مال و فرزندان زیب و زینت حیات دنیا است

خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرًا مَلًّا ﴿٤٦﴾ وَيَوْمَ نُسِرُّ الْجِبَالَ وَتَرَى

و (باید) کن روزی که ما کوهها را به رفتار آوریم و

نزد پروردگار از نظر ثواب بهتر و از نظر امیدمندی نیکوتر است. (۴۶)

الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نَعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾

زمین را صاف و بدون پشت و پلندی آشکارا بینی و همه را ادر صفا محشر از قبرها برانگیزیم و یکی را فرو نگذاریم. (۴۷)

۱۹۳۲۹- مال و فرزندان بود آرایشی	۴۶	زندگی را هم سبب زآیسی
۱۹۳۳۰- «باقیات الصالحات» <sup>۱</sup> اندر ایاب		نزد حق هم به، به امید و ثواب
۱۹۳۳۱- نزد رَبِّتِ آن خدای لم یزل		بهتر است اندر ثواب و هم اَمَل <sup>۲</sup>
۱۹۳۳۲- شاید آن مالت شود اسباب خیر		و آن ولد از کاملان در سر و سیر
۱۹۳۳۳- هر دو نیکی هم شوندت پس سبب		نزد پاداش از عنایت‌های رَبِّ
۱۹۳۳۴- یباد کن روزی که گردد کوهها	۴۷	راننده و برکننده از جا در هوا
۱۹۳۳۵- وین زمین را بنگری ظاهر <sup>۳</sup> شده		مردگان از زیر بر روی آمده
۱۹۳۳۶- جمعشان سازیم یک جا بر قرار		نی که یک تن گردد از ما واگذار <sup>۴</sup>



۱- باقیات الصالحات: کارها و سخنان نیک که برای آدمی باقی می‌ماند.

در جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان آمده است: [مراد به باقیات الصالحات، اعمال صالح است، چه اعمال انسان برای انسان نزد خدا محفوظ است و این را نص صریح قرآن فرموده. اگر اعمال، صالح باشد، باقیات الصالحات خواهد بود و این‌گونه اعمال نزد خدا ثواب بهتری دارد، چون خدای تعالی در قبال آن به هر کس که آن را بیاورد جزای خیر می‌دهد و نیز نزد خدا، بهترین آرزو را متضمن است، چون آنچه از رحمت و کرامت خدا در برابر آن عمل انتظار می‌رود و آن ثواب و اجری که از آن توقع دارند بدون کم و کاست و بلکه صددرصد به



آدمی می‌رسد، پس این گونه کارها از زینت‌های دنیوی و زخارف بی‌وفا و زودگذر که برآورنده یک درصد آرزوها نیست، برآورنده‌تر آرزوهاست...

از طریق شیعه و سنی از رسول خدا و از طریق شیعه از ائمه اهل بیت (ع) روایت شده که منظور از باقیات الصالحات، تسبیحات چهارگانه (یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) است و در بعضی دیگر آمده که مراد به آن نماز است، و در بعضی دیگر آمده که مقصود از آن، مودت اهل بیت است... [به اختصار و کمی تغییر].

۲- اقل: آرزو، به توضیح شماره ۱ مراجعه فرمایید.

۳- منظور، دیدن زمین به صورت آشکارا و بدون پستی و بلندی است. یعنی کوه‌ها در اثر تکان خوردن فرو می‌ریزند و همه جای زمین بروز و ظهور می‌یابد و ناحیه‌ای از زمین، حائل و مانع قسمتی دیگر از آن نمی‌شود.

۴- منظور آن است که همه افراد بشر را زنده می‌سازیم و هیچ یک را جای نمی‌گذاریم.



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

وَعَرَضُوا

و غلاب را

عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ

در صفی بر خدا عرضه کنند او به کافران گفته شود دیدید همان گونه که اول بار شما را آفریدیم باز به سوی ما باز آمدید، اما شما

الَّذِينَ نَجْعَلُ لَكُمْ مَوَاعِدًا ﴿٤٨﴾ وَوَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ

به خیال باطل پنداشتند که هرگز برای شما وعده‌گامی نمی‌نویسیم (و معادای در کار نیست) (۴۸) و کتاب اعمال نیک و بد خلق را پیش نهاد، آنگاه

مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ

اهل عیبان و از آنچه در نامه عمل آنهاست ترسان و هراسان بینی در حالی که (با خود) گویند: ای وای بر ما، این چگونه کتابی است

لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا

که اعمال کوچک و بزرگ ما را سرمویی فرو نگذاشته جز آنکه همه را احصا کرده است و در آن کتاب همه اعمال خود را

حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا

حاضر بگرد و خدا به هیچ کس ستم نخواهد کرد (۴۹) و (پاد آرا) وقتی که به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم همه

لِلْأَدَمِ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ

سجده کنند و آنها تمام سر به سجده فرود آوردند جز شیطان که از جنس جن (دبیر) بود بدین جهت از طاعت خدای خود سرپیچید.

اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ  
 پس آیا شما فرزندان آدم را همراهش کرده و شیطان و فرزندانش را دوست خود می‌گیرید در صورتی که آنها دشمنان شما را سخت دشمنند؟

بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾ مَا اَشْهَدْتَهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰتِ  
 ظالمان را (که به جای خدا شیطان را به طاعت برگزینند) بسیار بد بدلای است. (۵۰) من در وقت آفرینش آسمانها

وَالْاَرْضِ وَلَا خَلَقَ اَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ تُخِذُ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا  
 و زمین و با خلقت خود این مرده آنها را حاضر و گواه ساختی (و کمک از کسی نخواستی) و هرگز گمراه کنندگان را به مددکاری نگرفتی. (۵۱)



- |  |   |
|--|---|
| صاف کشیده بر خداوندت همه                 | ۱۹۳۳۷- عرضه کرده جمله گردند آن رمه        |
| آمدید انسان که بودید ابتدا               | ۱۹۳۳۸- گوید ایشان را خدا آخر به ما        |
| بی‌رفیق و بی‌معین و یک تنه               | ۱۹۳۳۹- بی‌کس و بی‌جاه و مال و برهنه       |
| ما شما را بی‌کس و عریان و سست            | ۱۹۳۴۰- همچنان که آفریدیم از نخست          |
| نیست آن موعده که وعده شد پدید            | ۱۹۳۴۱- نه چنان بود آنکه می‌پنداشتید       |
| که عمل‌ها ثبت در وی داشته                | ۱۹۳۴۲- می‌شود آن نامه‌ها بگذاشته          |
| وای بر ما می‌گویند از هلاک               | ۱۹۳۴۳- پس ببینی مجرمان را ترسناک          |
| که فرو نگذاشته هیچ از حساب               | ۱۹۳۴۴- بَهرِ ما، ماناچه بوده است این کتاب |
| مگر که بشمرده است آن را بر نشان          | ۱۹۳۴۵- از صغیره و از کبیره اندر آن        |
| نزد خود حاضر نه زآن در پرده‌اند          | ۱۹۳۴۶- می‌بیابند آنچه را که کرده‌اند      |
| رُسته بینند آنچه بل کُشتند هم            | ۱۹۳۴۷- نه نماید بر کسی رُبت ستم           |
| سجده بر آدم نماید از مکان                | ۱۹۳۴۸- چون که ما گفتیم بر افرشتگان        |
| کآن بُد از جن، رفت از فرمان برون         | ۱۹۳۴۹- سجده پس کردند جز ابلیس دون         |
| نیست بر تکرار حاجت نیز هم                | ۱۹۳۵۰- شرح آن را گفته‌ایم از کیف و کم     |
| دیو و فرزندان او را که عدوست             | ۱۹۳۵۱- پس شما آیا که می‌گیرید دوست        |
| غیر من گیرید بار از خصم چند              | ۱۹۳۵۲- او و اینانش شما را دشمن‌اند        |
| دیو و ذُرّیاتش <sup>۱</sup> اعنّی بی‌جدل | ۱۹۳۵۳- بد بُود بر ظالمان حق را بدل        |

وقت خلق این سَمَوَات و زمین	۱۹۳۵۴- ما نگردانیمشان حاضر یقین <sup>۵۱</sup>
یا به کاری جویم از ایشان مدد	۱۹۳۵۵- شور ز ایشان تا کنم در نیک و بد
که نمودم نفس‌هاشان خَلق من	۱۹۳۵۶- هم نبودستند حاضر آن زَمَن <sup>۲</sup>
این نگوید جز سفیهی بی‌حضور	۱۹۳۵۷- تا که باشند آگه از غیبِ امور
مر مددکاری و پشتی نیم آن	۱۹۳۵۸- نیستم گیرنده من از گمراهان
مر ضمیرش سوی کَفَّارِ عرب <sup>۳</sup>	۱۹۳۵۹- راجع است «أَشْهَدْتُهُمْ» یا در طلب
دختران حق ز عقل ناتمام	۱۹۳۶۰- که بخوانند آن ملایک را به نام
خلق کردم عرش و فرش و مرد و زن؟	۱۹۳۶۱- کی شما حاضر بُدید اعنی که من
شاهد بعضی دیگر از عقل و دید	۱۹۳۶۲- تا به خلقت از شما بعضی شوید



۱- ذَرِیَات: (جمع ذَرِیَّة)؛ فرزندان، نسل‌ها.

۲- زَمَن: مخفف زمان، هنگام. مرکز تحقیقات کویته بر علوم اسلامی

۳- مَا أَشْهَدْتُهُمْ: (آنها را گواه و شاهد نساختیم) (در آیه ۵۱) به ابلیس و ذریه‌اش برمی‌گردد و منظور آن است که خداوند می‌فرماید آنها را در هنگام خلقت آسمان‌ها و زمین و خود آنان شاهد بر کار خود نگرفتم و آنها شاهد خلقت عالم نبودند. بعضی از جمله فخر رازی گفته‌اند که ضمیر «أَشْهَدْتُهُمْ» و «أَنْفُسِهِمْ» هر دو به کفار برمی‌گردد، البته کفاری که به پیامبر (ص) گفته بودند تا این فقرا را از خود طرد نکنی به تو ایمان نمی‌آوریم. و مانند این است که خداوند می‌فرماید این کفار که چنین پیشنهادی می‌کنند شرکای من در تدبیر عالم نیستند که چنین توقعاتی دارند (علامه آیت‌الله طباطبایی در تفسیر المیزان این نظر را خالی از اشکال نمی‌دانند زیرا با سیاق آیه تناسب ندارد).

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ

و (پاد آر) روزی که خدا به کافران گوید اکنون آنان را که شریک من گمان داشتید بخوانید (تا به فریاد شما رسند، آنها بخوانند)

فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا ﴿٥٢﴾ وَرَاءَ الْمُجْرِمُونَ

و هیچ یک اجابت نکردند، و میان همه آنها (یعنی مشرکان و معبودانشان) جایگاهی سخت مهلک مقرر ساختیم. (۵۲) و آنگاه مردم بدکار

النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

آتش دوزخ را به چشم مشاهده کنند و بدانند که در آن خواهند افتاد و از آن ابداً مفری ندارند. (۵۳)

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ

و ما در این قرآن هرگونه مثال و بیان برای (هدایت، تامل) آوردیم ولیکن

الْإِنْسَانُ أَكْثَرُ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿٥٤﴾ وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا

آدمی بیشتر از هر چیز (با سخن حق) به جدال و خصومت برخیزد. (۵۴) چون هدایت الهی قرآن به آنان رسید چیزی مردم را مانع نکرد

إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ

که آن هدایت را بپذیرند و بعدرگاه پروردگار خود توبه و استغفار کنند به جز آنکه (خواستند مستحق شوند) سُنَّةٌ (عقوبت و هلاک)

الْأُولَىٰ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ﴿٥٥﴾

پیشینان به ایشان هم برسد و یا با مجازات و عذاب خدا روبرو شوند. (۵۵)

۱۹۳۶۳- یاد کن روزی که حق گوید عیان  
 ۱۹۳۶۴- که بُدند از زَعِمَتان<sup>۱</sup> همراز من  
 ۱۹۳۶۵- پس مرا ایشان را اجابت نی کنند  
 ۱۹۳۶۶- «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ» مَوْبِقًا<sup>۲</sup> بجاست  
 ۱۹۳۶۷- نار را چون بنگرند آن مشرکان<sup>۳</sup>  
 ۱۹۳۶۸- هم ز آتش می نیابند ایچ نیز  
 ۱۹۳۶۹- ما در این قرآن بیان کردیم بل<sup>۴</sup>  
 ۱۹۳۷۰- که بدان دارند در نظم احتیاج  
 ۱۹۳۷۱- و اندر انکار و خصومت بی محل

۱- شریکان مرا خوانید هان  
 ۲- پس بسخوانید از بُوند انباز<sup>۲</sup> من  
 ۳- عاجزان از کس اجابت کی کنند  
 ۴- جای اهلک آن کسان را تا کجاست  
 شد یقینشان که در افتند اندر آن  
 بازگشتن را مکانی در گریز  
 پسند را «لِنَاسٍ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»<sup>۴</sup>  
 وز دلایل وز قصص بی اعوجاج  
 «کان» انسان اکثر «شیء» جدل<sup>۵</sup>

ره‌نما چون آمد از خَلَاقِ فرد	۱۹۳۷۲- منع از تصدیق مردم را چه کرد <sup>۵۵</sup>
انتظار الّا به رَسَمِ اَوَّلین	۱۹۳۷۳- هم نه زاستغفارشان مانع چنین
یا که آیدشان عذابِی رو به رو <sup>۶</sup>	۱۹۳۷۴- منتظر بر «سنت» پیش از غلو



۱- رَعْم: گمان.

۲- اَنباز: شریک.

۳- «موبق» اسم مکان از ماده «و ب ق» و مصدر آن «وبوق» به معنای هلاکت است. در جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان آمده است: [...] معنای جمله این است که بین مشرکین و شرکای ایشان محلّ هلاکتی قرار دادیم. و مفسّرین آن را به آتش یا محلّی از آتش که مشرکین و شرکا در آن هلاک می‌شوند تفسیر کرده‌اند. ولیکن دقت در کلام خدای تعالی با این تفسیر نمی‌سازد، زیرا آیه شریفه شرکا را مطلق آورده که خواه ناخواه شامل ملائکه و بعضی از انبیاء و اولیاء نیز می‌شود، و مخصوصاً با در نظر گرفتن اینکه ضمیر «هُم» ایشان را که ضمیر نوبی العقول است در چند جا به شرکا برگردانیده، دیگر چه طور ممکن است بگوییم خداوند انبیاء و اولیاء و ملائکه را در آتش می‌برد؟... لاجرم باید گفت: شاید مراد از قرار دادن «موبق» میان آنها، این باشد که، رابطه میان آنان را باطل کردیم، و آن را برداشتیم، چون مشرکین در دنیا می‌پنداشتند که میان آنان و شرکا رابطه ربوبیت و مربوبیت و یا سببیت و مسببیت بر قرار است، لذا بطلان این پندار را به طور کنایه تعبیر به جعل موبق کرده و فرموده میان آن دو هلاکت قرار دادیم نه اینکه خود آن دو طرف را هلاک را کرده باشد. [به اختصار].

۴- رجوع شود به معنی آیه ۵۴

۵- رجوع شود به معنی آیه ۵۴؛ «جَدَل» به معنی گفتار با مشاجره و منازعه است.

۶- چیزی که مردم می‌خواهند، ایمانی که به دردشان بخورد نیست بلکه می‌خواهند عذاب استیصال بر طبق سنت خداوند در امت‌های نخستین بر آنها نازل شده و هلاکشان سازد و

ایمان نمی آورند مگر به شرطی که عذاب را به چشم خود ببینند که آن ایمان هم به درد نمی خورد چون اضطراری است. (با برداشت از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

## وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ

و ما رسولان را

الْأَمْبَشْرِينَ وَمُنذِرِينَ وَبِحَادِلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ

جز برای بشارت انبیا و ترسانیدن ایمان / نسیم و کافران با سخنان / بیهوده باطل می خوانند / حاد کرده و

لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ﴿٥٦﴾ وَمَنْ

حق را باطل کند / و آیات مرا و آنچه برای تنبه و اندازشان آمده است هوسا گرفته اند (۵۶) / و کس است ج

أظلم ممن ذكّر بآيات ربّه فأعرض عنها ونسي ما قدمت يداه

سنگدلتر از آن کس که تذکر آیات خداش ساختند و بدانها بدش دلالت و برهان آنها عرض کرد و از اعمال زشتی که کرده بود به کسی فراموش کرد

إنا جعلنا على قلوبهم أكنة أن يفقهوه وفي آذانهم وقراً

و ما پس از انشاء حجت بر دلهایشان برده عالی جهل و قنوت (دعا) ناپاک آیات مرا آنها نکنند و گوش آنها را (از شنیدن سخن حق) سنگین ساختیم

وإن تدعهم إلى الهدى فلن يهتدوا إذا أبداً ﴿٥٧﴾ وربك

و اگر به هدایتشان بخوانی / دیگر ابداً هدایت نخواهد یافت (۵۷) / و خدای تو

الغفور ذو الرحمة لو يؤاخذهم بما كسبوا لعجل لهم

سزا آورنده و بی نهایت دارای کرم و رحمت است / اگر بخواند تا خلق را به کردارشان مؤاخذ کند همانا در عذابشان تعجل و

العذاب بل لهم موعد لن يجدوا من دونه مؤثلاً ﴿٥٨﴾

تعزیر کند / ولیکن برای عذاب آنان وقت معین اندر عالم قیامت / مقرون است که از آن هرگز نماند و نگر بر گامی نخواهد یافت (۵۸)

وتلك القرى اهلكناهم لما ظلموا وجعلنا لمهلكهم

و این است شهر و دیارهایی که اهل آن را چون ظلم و ستم کردند / هلاک ساختیم / و بر وقت هلاکشان

مَوْعِدًا ﴿٥٩﴾

موعدهای معین و مشرر کرده اند (۵۹)

جز مبشر نیز مُنذِر<sup>۱</sup> در جهان  
می کنند ایشان به بیهوده جدال  
و اهل حسق را پست از باطل کنند

۱۹۳۷۵- نی فرستادیم ما پیغمبران<sup>۵۶</sup>  
۱۹۳۷۶- و آن کسان که نگر ویدند از ضلال<sup>۲</sup>  
۱۹۳۷۷- حق بدان بیهوده تا زایل کنند

و آن چه بُد بر خلق انذار از خدا	۱۹۳۷۸- فُزُو <sup>۳</sup> یگرفتند آیت‌های ما
یاد کرده شد به آیت‌های رَبِّ	۱۹۳۷۹- «أظلم» از وی کیست کو چون در طلب <sup>۵۷۲</sup>
می‌برد آنچه فرستاده، است پیش <sup>۴</sup>	۱۹۳۸۰- پس کند اعراض از آن و زیاد خویش
پیش بفرستاده از سوء عمل	۱۹۳۸۱- دست‌هایش یعنی اندر هر محل
پوششی تا در نیابند این بیان	۱۹۳۸۲- ما نهادستیم بر دل‌هایشان
هشتم‌ایم انسد پی روپوش‌ها	۱۹۳۸۳- بازشان سنگینی اندر گوش‌ها
مهتدی هرگز نگردند از نسیاز	۱۹۳۸۴- خوانی از سوی هدایتشان تو باز
دیر گیر و زود بسخس از بسنده است	۱۹۳۸۵- رَبِّتْ <sup>۵۸۰</sup> آمرزنده و بخشنده است
زود بر چیزی که کردند اکتساب	۱۹۳۸۶- گر بگیرد کافران را بر عذاب
می‌شتاباند به پاداش ستم	۱۹۳۸۷- مهلت ایشان را بندهد نسیم دم
تا که ایشان را رسد وقت و زمان	۱۹۳۸۸- لیک نکند هیچ تعجیل اندر آن
تا به سوی او گریزند از گناه	۱۹۳۸۹- که نیابند آن زمان جز حق پناه
ما نمودیم از ستم‌هاشان تیباه	۱۹۳۹۰- آن قُرایی <sup>۵۹۰</sup> ک‌اهل آنها را بگاه
نفسیشان را وعده معلوم بود	۱۹۳۹۱- هم به لوح اهلاکشان مرقوم بود



۱- مُنذِر: انذار دهند. بیم دهند.

۲- ضلال: گمراهی.

۳- فُزُو: استهزاء، تمسخر.

۴- منظور از فراموش نمودن آنچه پیش فرستاده، مبالغت نکردن از اعمالی است که می‌کنند و استهزایی که به آن روا می‌دارند با اینکه می‌دانند که حق است. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).

۵- قُرَای: قریه‌ها. منظور اهل قریه‌هاست که مجازاً به خود قریه‌ها نسبت داده شده است. در جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان آمده است: [...] عذاب و هلاکی که این آیات متضمن آن

است، عذاب روز قیامت نیست بلکه مقصود عذاب دنیایی است و آن عبارت است از عذاب روز بدر، اگر مقصود، تهدید بزرگان قریش باشد؛ و یا عذاب آخرالزمان اگر مقصود، تهدید همه امت اسلام بوده باشد...].

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتْنِهِ لَآ أَبْرَحُ حَتَّىٰ

(و) به یاد آر! وقتی که موسی به شاگردش ایوش گفت که: «موسی و خلیفه او بودا گفت: من دست از طلب برنهارم تا

أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا بَلَغَا

به مجمع البحرین (به محل برخورد دو دریا) برسم یا سالها عمر در طلب بگذرانم (۶۰) و چون موسی و شاگردش بدان

مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

مجمع البحرین رسیدند ماهی غذای خود را فراموش کردند و آن ماهی راه به دریا برگرفت و رفت. (۶۱)

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتْنِهِ ءَاتِنَا غَدَاءً نَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا

پس چون که از آن مکان بگذشتند موسی به شاگردش گفت: چاکت ما را بیاور که ما در این سفر

هَذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ

روح بسیار دیدیم (۶۲) وی گفت: در نظر داری آنجا که بر سر سنگی خزیمه نشینیم؟ من (آنجا) ماهی را

الْحُوتَ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ، وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ

فراموش کردم و آن را جز شیطان از یادم نبرد و شکست آنکه ماهی برودان راه

فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾ قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّ عَلَيَّ ءِثَارِهِمَا

دریا گرفت و رفت (۶۳) موسی گفت: آنجا همان مقصدی است که ما در طلب آن بودیم، و از آن راهی که آمدند

قَصَصًا ﴿٦٤﴾

به آنجا برگشتند. (۶۴)

## حکایت موسی علیه السلام و رفاقت او با خضر علیه السلام

حق بیان کرد آنچه در قرآن خویش<sup>۱</sup>

یوشع بن نون<sup>۲</sup> در آن هنگام زود

۱۹۳۹۲- قصه موسی و خضر آمد به پیش

۱۹۳۹۳- گفت موسی با جوانمردش<sup>۳</sup> که بود



سوی بحر و بر به کسب علم و خیر	۱۹۳۹۴- نیستم زایل، گنم پیوسته سیر
مسی‌روم یا من زمانی بس دراز <sup>۴</sup>	۱۹۳۹۵- تا رسم بر «مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ» باز
مجمعی را که بُد آن بین دویم	۱۹۳۹۶- پس رسیدند از پس رنج قدم <sup>۵۱</sup>
ماهی خود را فراموش از مکان	۱۹۳۹۷- در کنار بحر کردند آن‌زمان
ره نماید او تو را بر سوی یار	۱۹۳۹۸- ماهی پخته که گفتش کردگار
که به سردابه شود مردی روان	۱۹۳۹۹- راه خود بگرفت در دریا چنان
یعنی از مجمع که حقتان گفته بود	۱۹۴۰۰- پس تجاوز چون نمودند از حدود <sup>۵۲</sup>
گفت موسی مرفتی را نزد راه	۱۹۴۰۱- روز دیگر چون که آمد چاشتگاه
که بسی گشتیم خسته و گرسنه	۱۹۴۰۲- آن طعام ما برون آر از بُنه
تا چه باشد قسم ما از گنج‌ها	۱۹۴۰۳- زین سفر دیدیم افزون رنج‌ها
چون کنار چشمه بر آن صخره ما	۱۹۴۰۴- گفت داری تو خبر کردیم جا <sup>۵۳</sup>
و آن نسبرد «الآ» که شیطانم زیاد	۱۹۴۰۵- کردم از ماهی فرامش در نهاد
راه خود بگرفت در بحر او عجب	۱۹۴۰۶- کا گهی بدهم تو را ز آن در طلب
هم زمین بحر، خشک از امتیاز	۱۹۴۰۷- هر کجا می‌رفت می‌شد راه باز
در پیش‌اش بودیم در صبح و مساء <sup>۵</sup>	۱۹۴۰۸- گفت موسی ایست آن چیزی که ما <sup>۵۴</sup>
از پی آن رفتنی که رفت پیش	۱۹۴۰۹- باز پس گشتند بر آثار خویش
که بدان‌جا رفته بُد ماهی به یم	۱۹۴۱۰- تا بدان‌جایی رسیدند از قدم
اندر آن گشتند وارد ز اعتماد <sup>۶</sup>	۱۹۴۱۱- پس رهی دیدند خشک و بس گشاد



۱- در این آیات، خداوند داستان موسی (ع) و برخورد وی را با عالمی که از تأویل حوادث آگاه بود ذکر می‌فرماید و در روایات آمده که او، خضر بوده است. (خضر پیامبری مرسل بود که معجزه‌اش این بوده است که اگر روی چوب خشک یا زمین خشک و بی‌علفی می‌نشست سبز و خرم می‌شد و از پیامبر نیز نقل شده که فرمود خضر را بدین جهت خضر

نامیدند که وقتی روی پوستی سفید رنگ نماز می‌گزارد. همان پوست هم سبز می‌شد).

۲- جوانمرد: اشاره به «فتی» است که در آیه ۶۰ ذکر شده (لَفْتِيَّةً: به جوانمرد خود). در کتاب قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی آمده است: [... فَتَى وَ فُتَاةً (مذکر و مؤنث)، بر بنده و کنیز، خادم و خادمه، مطیع و مُطِيعه، مؤمن و مؤمنه، مرد جوان و زن جوان و بر کسی که صاحب فتوت و مردانگی بوده دیگران را بر خود ترجیح دهد، هر چند در خودش هم سختی و مشقت باشد اطلاق می‌شود و مراد، در اینجا، حضرت «یوشع بن نون» وصی حضرت موسی (ع) است که دلیل ارشاد و واسطه بیعت و خلیفه نبوت او بود. و فتی به تمام معانی مذکوره بر او صادق بود، زیرا خودش را به واسطه موسی به خدا فروخته و بیعت کرده بود. خادم و مطیع موسی هم بود و موسی را بر خودش ترجیح داد و دارای روح جوان هم بود].

هم چنین در همین کتاب آمده است که: [بدان که در حکایت حضرت موسی و خضر علیهما السلام پند و اندرزهای فراوان، از جمله «آموزاندن کیفیت طلب» وجود دارد، که آنکه طالب راه آخرت است، باید همت او، «رسیدن به انسان کامل که مرز بین دو دریای تعینات خلقیه است باشد. و همت و عزم بر طلب، در تمام مدت عمر داشته باشد تا به مقصود برسد... و نیز کیفیت سؤال کردن و درخواست نمودن از «راهنما» را فراگیرد تا مورد قبول واقع شود و نیز طریق همراه بودن و مصاحبت با هادی را می‌آموزاند. و هم چنین اوصاف «شیخ» را و اینکه چگونه باید تربیت طالب و مرید نمود و به چه ترتیب ریاضت داد و مقامات سالکین الی الله را شرح می‌دهد]. (با کمی تغییر).

۳- «یوشع بن نون»: یوشع بن نون بن افرائیم بن میثا. (میثا، موسی بن یوسف بن یعقوب بوده است). یوشع، بعد از موسی، پیامبر بنی اسرائیل شد. بعضی گفته‌اند چون وی همواره در سفر و حضر همراه موسی (ع) بوده و همواره به او خدمت می‌کرده، «فتی» (خادم) نامیده شده است.

۴- مفهوم ابیات ۱۹۳۹۴ و ۱۹۳۹۵ «لَا أُبْرِحُ» به معنی «لا ازال» و از افعال ناقصه است که خبر آن به منظور اختصار حذف شده چون «حَتَّىٰ أَبْلُغَ» بر آن دلالت می‌کند و منظور آن است

که: «لایزال خواهم رفت و یا سیر خواهم نمود». در بیت ۱۹۳۹۴ منظور از «نیستم زایل» یعنی «دگرگون شونده نیستم» و بدون آنکه آرام بگیرم و از هدف و طلب خود دست بردارم، ترک سیر و طلب نمی‌کنم و لایزال می‌روم تا به «مجمع البحرین» که محل وصل شدن دو دریاست برسم.

«مجمع البحرین» را عده‌ای منتهی‌الیه دریای روم (مدیترانه یا دریای مغرب) از ناحیه مشرق و دریای فارس (خلیج فارس) از ناحیه مغرب دانسته‌اند.

این بابویه و قمی روایت کرده‌اند که مجمع البحرین در سرزمین شامات و فلسطین واقع بوده و بعضی روایات دیگر آنرا در اراضی آذربایجان ذکر نموده‌اند.

در کتاب قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی آمده است که: [موسی گفت من ترک سیر و طلب نمی‌کنم تا به محل وصل شدن دو دریا برسم یعنی دریای روم و فارس، (که خداوند موسی را وعده داد به ملاقات با راهنما، و حقیقت آن، مرز و مجمع دو دریای «امکان» و «وجوب» است، که دریای اول، «انانیت و بلکه مراتب امکان» و دریای (دوم) «وجوب الوهیت و مقام مشیت» است که مقام راهنما، فوق‌الامکان و دون‌الوجوب است) و موقعی به حقیقت او می‌توان رسید که لیاقت و وصول بدان مقام پیدا شود یا آنکه مدت‌های مدید در طلب بگذرانم. کلمه حُقْب هم به معنی روزگار (دهر) و هم به معنی زمان است، ولی در اینجا به طوری که در اخبار رسیده، مقصود هشتاد سال است. کلام موسی در اینجا به لفظ «الابرح» دلالت بر دوام سیر می‌کند و به لفظ «حُقْب» که نهایت زمانی است که ممکن است بر عمر او افزوده شود، بر عزم ثابت او بر طلب دلالت می‌کند به طوری که هیچ چیز او را از طلب باز نمی‌دارد تا آنکه به مقصود خود برسد یا عمر او به نهایت انجامد، و منظور از ذکر این قسمت، تعلیم دادن راه طلب و ثبات عزم بر آن می‌باشد و اینکه طالب راه آخرت باید بر عزم خود ثابت باشد و به مختصر ناگواری برگشت نکند، بلکه تحمل همه شداید را در آن راه بکند... سبب طلب موسی (ع) پس از مقام رسالت و دارا شدن مقام عزم، آن طور که از اخبار استفاده می‌شود این بود که چون خداوند با او سخن گفت و الواح را بدو عنایت فرمود که در آن الواح طبق آیه شریفه همه چیز ثبت و پندها و شرح همه دستورات ذکر شده بود، آنها را با خود نزد

بنی اسرائیل برد و بر کرسی نطق (منبر) بالا رفت و آنچه را خداوند به او عنایت فرمود به بنی اسرائیل گفت. در این موقع در دل او خطور و وسوسه شد که خیال کرد خداوند کسی را داناتر از او در زمان او خلق نکرده، خداوند به جبرئیل فرمود که موسی را دریاب که نزدیک است به واسطه غرور هلاک شود و به او بگو که در محل تلاقی دو دریا، روی سنگی، مردی از تو داناتر وجود دارد، برو و از علم او فراگیر، جبرئیل فوراً نزد موسی آمد و موضوع را به او گفت و خبر داد که در اینجا، گرفتار وسوسه و عجب شده. موسی خود را خیلی خوار دید و فهمید که خطا کرده و ترس عارض او شد که مبادا مورد غضب خداوند واقع گردد، لذا به وصی خود یوشع امر کرد که توشه راه مهیا کند که باید در طلب آن بنده مقرب گمنام خدا سفر نماید... فرستادن پیمبران و فرود آمدن کتب آسمانی و رنج و سختی و اذیت کشیدن انبیاء و اولیاء و همین طور طاعت‌ها که دستور داده شده و مجاهدات مؤمنین و آزمایش نمودن خداوند آنان را و مبتلا شدن آنها به انواع بلاها برای این بوده و هست که از انانیت و خودبینی بیرون آیند؛ از این رو گفته‌اند که همه همت مشایخ و راهنمایان در تربیت سالکین راه خدا برای این است که از انانیت و نسبت دادن کارها و اوصاف به خود خارج شوند و مؤثر را فقط خداوند بدانند و بینند. و هرگاه شیخ از سالک، عجب و خودبینی و غرور مشاهده نماید، نهایت انزجار معنوی از او پیدا می‌کند. (به اختصار).

در کشف‌الاسرار و عدة الابرار آمده است: [... موسی (ع) را چهار سفر بود: یکی سفر هرب، دوم سفر طلب لیلۃ النار، سوم سفر طرب، چهارم سفر تعب... سفر چهارم موسی، سفر تعب بود، اشارت است به سفر مریدان، در بدایت ارادت، سفر ریاضت و احتمال مشقت، تهذیب سه چیز را: نفس را، و خوی را، و دل را. تهذیب نفس، سه چیز است: از گله، و از آزادی آوردن (از گله و شکایت به شکرگزاری گراییدن)، و از غفلت و بیداری، و از گزاف و هشیاری. و تهذیب خوی، سه چیز است: از ضجر و صبر آبی، و از بخل و بذل، و از مکافات با عفو. و تهذیب دل، سه چیز است: از هلاک امن با ترس آبی، و از شومی نومیدی و برکت امید آبی، و از محنت پراکندگی دل، با آزادی دل آبی. و مادّت این تهذیب، سه چیز است: اتّباع علم، و غذای حلال و دوام درد. و ثمره آن سه چیز است: سرّی به اطلاع مولی آراسته، و جانی به مهر سرمدیت

افروخته و علم لدنی بی‌واسطه یافته. این است که رَبَّ الْعَالَمِينَ با خضر کرامت کرد و در حَقِّ وی گفت: «وَعَلَّمَانَا مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». هر که صفات خود، قربان شرع مقدس تواند کرد ما اسرار علوم حقیقت بر دل او نقش گردانیم که: «وَعَلَّمَانَا مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». گویند این علم محقق است که از یافت سخن گوید، نور بر سخن وی پیدا و آشنایی بر روی وی پیدا و عبودیت در سیرت وی پیدا، برقی از نور اعظم در دل وی تافته و چراغ معرفت وی افروخته و اسرار غیبی، او را مکشوف شده، چنان که خضر را بود در کار کشتی و غلام و دیوار.

نگر تا ظَنُّ نَبْرِي که موسی کلیم با آنکه او را به دبیرستان خضر فرستادند، خضر را بر وی مزید بود. كَلَّا وَ لَمَّا که بر درگاه عزّت، بعد از مصطفی (ص) هیچ پیغامبر را آن مباسطت و قربت نبود که موسی را بود، اما خضر را کوره ریاضت موسی گردانید چنان که کسی خواهد تا نقره به اخلاص برد، در کوره آتش نهد، آنگه، فضل، نقره را بود بر کوره آتش، نه کوره و آتش را بر نقره و آنچه خضر گفت: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» بر معنی فهم اشارت می‌کند که یا موسی، سرّ فطرت تو با شواهد الهیت چندان انبساط دارد که گویی: «أَرِنِي انظُر إِلَيْكَ، و من که خضرم و قدرت و قوت آن ندارم که این حدیث را بر دل خود گذرد هم، یا اندیشه خود با آن پردازم، سلطنت تو با غصه حرمان من در نسازد: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا».

۵- فسَاء: شبانگاه، اوّل شب.

۶- خلاصه آنچه که در ابیات ۱۹۲۹۶ تا آخر ۱۹۴۱۱ آمده از این قرار است: وقتی موسی (ع) و وصی او (یوشع بن نون) به مجمع‌البحرین رسیدند، برای رفع خستگی بر روی تخته سنگی در کنار دریا نشستند و از ماهی نمک سود یا بریانی که با خود برده بودند تا تناول کنند غافل شدند. در لحظه‌ای، ماهی زنده شد و خود را به دریا انداخت (و یا مرده‌اش به آب افتاد) و یوشع با اینکه این امر را مشاهده نمود، فراموش کرد آن را به اطلاع موسی برساند. سپس موسی (ع) و یوشع آن محل را ترک نموده و از مجمع‌البحرین گذشتند و چون بار دیگر در محلی جهت استراحت توقف نمودند موسی از رفیق خود خواست ماهی را بیاورد تا آن را بخورند. در اینجا بود که یوشع داستان ماهی را به یاد آورد و برای موسی تعریف نمود و

گفت که من می‌خواستم این جریان را به تو بگویم اما شیطان از یادم برد (و یا اینکه ماهی را فراموش نمودم تا به دریا افتاد و رفت). موسی گفت: این، همان است که، در طلب آن بودیم و آن تخته سنگ، نشانی ماست، پس باید به آنجا بازگردیم؛ و فوراً به طرف مجمع‌البحرین برگشتند... اما در کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی» مطالبی در این باب ذکر شده که خلاصه آن چنین است: [...] به طوری که از اخبار استفاده می‌شود، موسی (ع) از جبرئیل پرسید که به چه نشانی پی ببرم که به محل تلاقی دو دریا رسیده‌ام؟ جبرئیل اظهار کرد که علامت آن این است که با خود، ماهی برای خوراک می‌بری، هنگامی که زنده شد و از دست تو بیرون رفت، بدان که به مقصد رسیده‌ای. آن‌گاه آنها با خود ماهی برداشتند و حرکت کردند، در بین راه به مردی رسیدند و نشناختند و از او گذشتند، موسی شروع به نماز کرد و یوشع ماهی را بیرون آورد و روی سنگی در کنار دریا گذاشت یا او را در آبی که از چشمه زندگانی می‌آمد شست. ناگاه (ماهی) زنده شد و از دست او بیرون رفت و داخل دریا شد، یا آنکه قطره‌ای از آب زندگانی (حیوة) در زنبیلی (مکتل) که ماهی در آن بود افتاد و به ماهی رسید و زنده شد و یوشع فراموش کرد که به موسی اطلاع دهد. چون از محل تلاقی دو دریا گذشتند موسی به یوشع گفت: غذای ما را بیاور که در این سفر خیلی خسته شده‌ایم؛ ناگاه یوشع به خاطرش آمد و گفت من ماهی را فراموش کردم و این فراموشی هم از طرف شیطان بود، و ماهی هم ناگهان راه دریا را پیش گرفت. موسی گفت: «چرا نگفتی؟» چون همین موضوع بود که من انتظار آن را داشتم، سپس همان راهی را که آمده بودند برگشتند تا به مجمع‌البحرین رسیدند!... کلمه «تَبِعَ» (در آیه ۶۴) که حرف آخر آن، یاء و لام‌الفعل می‌باشد، حذف شده برای اشاره به وصل بنیت است یعنی هنوز طلب و جستجوی ما برای رسیدن به خضر (ع) و سلوک با او تمام نشده که ناتمامی لفظی و حذف یاء اشاره به ناتمام بودن کار آنهاست.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا اتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ

در آنجا بنده‌ای از بندگان لحاس ما را یافتند که او را رحمت و لطف خاصی از

عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿٦٥﴾ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ اتَّبَعَكَ

نزد خود عطا کردیم و هم از نزد خود وی را علم (الدینی و اسرار غیب الهی) آموختیم. (۶۵) موسی به آن شخص دانای و عطر زمان گفت: آیا من تبعیت او خدمت تو کنم

عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ﴿٦٦﴾ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ

تا از علم لدنی خود مرا بیاموزی (۶۶) آن عالم پاسخ داد که تو هرگز نمی‌توانی که آنچنان عمل اسرار کرده‌ای

مَعِيَ صَبْرًا ﴿٦٧﴾ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خَبْرًا ﴿٦٨﴾ قَالَ

با من صبر پیشه کنی (۶۷) و چگونه صبر خواهی کرد بر چیزی که از علم آن آگاهی کامل نیافته‌ای (۶۸) موسی گفت:

سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾ قَالَ

به خواست خدا مرا با صبر و تحمل خواهی یافت و هرگز در هیچ امری با من مخالفت نخواهم کرد (۶۹) آن عالم گفت:

فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا

پس اگر تابع من شدی دیگر از هر چه من بگویم هیچ سؤال مکن تا وقتی که من خود تو را از آن راز آگاه سازم (۷۰)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۷۰

### ملاقات نمودن حضرت موسی (ع) خضر علیه السلام را

- |   |  |
|---|--|
| بسا ارادت سوی او بشتافتند                 | ۱۹۴۱۲. بنده‌ای <sup>۶۵</sup> پس از عبادم یافتند    |
| داشت اندر ظلی فضل آسایشی                  | ۱۹۴۱۳. بنده‌ای که ما بُدش بخشایشی                  |
| علم بساطن بود آن بسی گفتگو <sup>۲</sup>   | ۱۹۴۱۴. دانشی آموختم از خود به او                   |
| پیروی آیا نسایم از تو من؟                 | ۱۹۴۱۵. گفت موسی مَر وَا اندر زَمَن <sup>۶۶</sup> ۳ |
| مسی بیاموزانی از رُشد <sup>۴</sup> و هُدا | ۱۹۴۱۶. خود به شرط آنکه از علمت مرا                 |
| سوی تو بر کسبِ آنم خوانده‌اند             | ۱۹۴۱۷. ز آن چه آن را بر تو آموزنده‌اند             |
| صبر با من آن چنان که زبیدت                | ۱۹۴۱۸. گفت هرگز استطاعت نَبُودَت <sup>۶۷</sup>     |
| که تویی پیغمبر از حکم و بیان              | ۱۹۴۱۹. گفت چون صابر نباشم گفت ز آن                 |
| وز حقایق علم و عقلت قاصر است <sup>۵</sup> | ۱۹۴۲۰. جمله احکامت ز روی ظاهر است                  |

۱۹۴۲۱. شاید از من امری آید در ظهور	که ندانی حکمتش، یا بی نفور <sup>۶</sup>
۱۹۴۲۲. چون شوی صابر بر آن چیز از نظر <sup>۶۸۰</sup>	بیت بر آن نبود احاطه در خیر؟
۱۹۴۲۳. گفت باشد زود که یابی مرا <sup>۶۹۰</sup>	صابر اندر کار، گر خواهد خدا
۱۹۴۲۴. ناورم عصیان تو را در هیچ کار	گرچه باشد آنچه بسیم ناگوار
۱۹۴۲۵. گفت پس گر پیروی آری ز من <sup>۷۰۰</sup>	پس نپرس از من ز چیزی بر علن
۱۹۴۲۶. تا کنم من بر تو احداث از بیان	ابتدا یعنی مکن تو خود به آن
۱۹۴۲۷. باید احداث سخن باشد ز من	حکمتش تا کشف سازم بی سخن <sup>۷</sup>



۱- اشاره است به خضر (ع) که از انبیاء معاصر موسی (ع) بوده است و مردم قوم خود را به توحید و اقرار به انبیاء دعوت می نمود و معجزه اش این بوده که بر روی هر چوب خشک یا زمین بی علفی می نشست سبز و خرم می شد و به این جهت او را خضر (به معنی سبزی) نامیدند. نام اصلی وی، تالی بن ملکان بن عابره بن افخشد بن سام بن نوح بود. از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: خضر را بدین جهت خضر نامیدند که وقتی روی پوستی سفید رنگ نماز می گزارد، همان پوست هم سبز می شد. در بعضی اخبار، مانند روایت عیاشی از بریدان یکی از دو امام باقر و صادق (ع) آمده که خضر و ذوالقرنین دو مرد عالم بودند، نه پیغمبر، و لکن آیات نازل در داستان خضر و موسی خالی از این ظهور نیست که وی نبی بوده، و چه طور ممکن است بگوییم نبوده، در حالی که در آن آیات آمده که حکم بر او نازل شده، و از اخبار متفرقه از امامان اهل بیت (ع) برمی آید که او تاکنون زنده مانده و هنوز از دنیا نرفته است و از روایاتی که از طرق شیعه و سنی رسیده آمده که خضر از آب حیاة که واقع در ظلمات است نوشیده، چه، وی در مقدمه شکر ذوالقرنین که در طلب آب حیات بود قرار داشت. خضر به آن رسید و ذوالقرنین نرسید، و این روایات و امثال آن از روایات آحادی است که قطع به صدورش نداریم، و از قرآن کریم و سنت قطعی و عقل هم دلیلی بر توجیه و تصحیح آن نداریم. (با کمی تغییر از جلد سیزدهم ترجمه تفسیرالمیزان).



۲- [خضر را توصیف کرد به تشریف تعلیم از طرف خودش بدون واسطهٔ بشر، و اینکه آنچه خداوند به او تعلیم فرمود، علم بود، نه صنعت، زیرا تعلیم دادن انبیاء و اولیاء نیز تعلیم خدا است، لیکن نه بلا واسطه که من لدنًا باشد، بلکه به وسیلهٔ خلفای خود...]. (قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی).

[این علم نیز، مانند رحمت، علمی است که غیر خدا کسی در آن صنعتی و دخالتی ندارد و چیزی از قبیل حس و فکر در آن واسطه نیست، و خلاصه از راه اکتساب و استدلال به دست نمی‌آید، دلیل بر این معنا، جملهٔ «مِن لَدُنَّا» است که می‌رساند منظور از آن علم، علم الدئی و غیر اکتسابی و مختص به اولیاء است و از آخر آیات استفاده می‌شود که مقصود از آن، علم به تأویل حوادث است]. (ترجمهٔ تفسیر المیزان، جلد ۱۳).

۳- اندر زَمَن: در زمان، در آن موقع.

۴- رُشد: هدایت شدن و رفتن به راه صواب و تنظیم معاش و زندگی. [رشد، غالباً در امور عملی اطلاق می‌شود و بر عقاید اطلاق نمی‌گردد و رشد حقیقی که ارتباط قلبی با خداوند است برای موسی (ع) حاصل بود و در حقیقت می‌خواست در آن مرتبه نیز کامل شده و ضمناً رشد اجتماعی هم حاصل کند... این عبارت، هم معنی امر را دارد و هم معنی درخواست، از این رو به لفظ استفهام گفت و درخواست او، دستور برای جویندگان راه حق است که هر که جویای علم باشد و در مقام ارادت قرار بگیرد، باید مانند موسی، نزد عالم و شیخ باشد و نیز اشاره است که شخص هر چند دارای فضیلت‌های بسیار و مراتب بلند باشد نباید از فرا گرفتن علم سرپیچی نماید]. (به اختصار از کتاب قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی).

۵- زیرا موسی (ع) در مرحلهٔ علم کثرات و حفظ مراتب و نظر به ظواهر و حفظ حقوق فردی و اجتماعی و اجرای احکام و حدود آن بود که هر چند امری بسیار بزرگ است که کمتر کسی از اولیاء می‌تواند آن را تحمل کند، مگر کسی که خداوند او را به پیغمبری برگزیده و در مقام کثرت نیز مانند مراتب وحدت تکمیل کرده باشد، اما خضر (ع) در مراتب ولایت، تکمیل شده و به اسرار معرفت و غرایب توحید، آگاه و موکل بود... (به اختصار از کتاب قرآن مجید و سه

داستان اسرارآمیز عرفانی).

۶- نفور: رمیدن، دور شدن.

۷- در اینجا، طریق اطاعت و پیروی از راهنما و شرط ارادت (که ترک خودبینی و خودخواهی و اعتراض و سؤال است، هر چند چیزی را مخالف ظاهر شریعت ببینید) بیان شده است.

در این ماجرا، رعایت ادب از جانب موسی (ع) که از پیامبران اولوا العزم بوده در برابر فردی که قصد آموزش به او را دارد، قابل توجه است. موسی (ع) پیروی از خضر را مشروط به تعلیم نمود و به خضر گفت: من از تو پیروی می‌کنم باشد که مرا تعلیم نمایی و از طرفی علم خضر را به اسم و صفت معین نکرد و آنرا به مبدائی نامعلوم نسبت داد و گفت از آنچه تعلیم داده شده‌ای مرا تعلیم ده و علم او را با کلمه «رشد» مدح نمود و دستورات خضر را امر او نامید و خود را در صورت عدم رعایت آن اوامر، عاصی و نافرمان خواند و همچنین نسبت به خدا رعایت ادب نموده و «انشاءالله» گفت. خضر (ع) هم متقابلاً رعایت ادب نمود و با صراحت او را رد نکرد بلکه به طور اشاره به او گفت که تو استطاعت بر تحمل دیدن کارهای مرا نداری و موسی را آزاد گذاشت که اگر خواست با او بیاید و از او پیروی نماید و به طور مطلق از سؤال نهی‌ش نکرد و نهی خود را منوط به پیروی کرد و گفت اگر بنا گذاشتی مرا پیروی کنی نباید از من چیزی بپرسی. منظور خضر، تربیت و تکمیل موسی و بیان اسرار ولایت و تعلیم دادن آداب سلوک و چگونگی تربیت بود.

خضر به موسی (ع) گفت: اگر بخواهی پیروی من کنی علت هیچ امری را که پیش خواهد آمد از من سؤال مکن و صبر کن تا من، خود، نو به نو بگویم (احداث) که آنچه کردم چه بود و به چه دلیل به آن نحو عمل نمودم.

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخْرَقْتَهَا

سرس هر دو با هم بر رفتند تا وقتی که در کشتی سوار شدند، آن عالم کشتی را بشکست... موسی گفت: ای مرد، اها کشتی شکستی

لِتُغْرَقَ أَهْلُهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿٧١﴾ قَالَ الْمَاقِلُ إِنَّكَ

تا اهل آن را به دریا غرق کنی! بسیار کار منکر و شگفتی به جای آوردی. (۷۱) گفت: آیا من نگفتم که هرگز طرفیت و

لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا

توانی آنکه با من صبر کنی نداری؟ (۷۲) موسی گفت: این یک بار از من منکر که شرط خود را فراموش کردم و

تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾ فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا الْقِيَا غُلَامًا فَفَقَّطَلَهُ.

مرا تکلیف سخت طاقت فرسا نرمان. (۷۳) و باز هم روان شدند تا به پسری برخوردند، او پسر را بی گفتگو به قتل رسانید.

قَالَ أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿٧٤﴾

باز موسی گفت: آیا نفس معترمی که کسی را نکشته بودی بگناه کشتی؟ همانا کار بسیار منکر و ناپسندی کردی. (۷۴)

قَالَ الْمَاقِلُ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾ قَالَ إِنْ

گفت: آیا با تو نگفتم که تو هرگز طرفیت و مقام آنکه با من صبر کنی نخواهی داشت. (۷۵) موسی گفت: اگر باز

سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَ هَذَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عَذْرًا

دیگر از تو می‌خواهم و اعتراضی کردم از آن بعد با من توک صحبت و رفقت کن که از آنقبصر امن عذر موجه‌ای دارم که دوستی ابدت خواهی داشت. (۷۶)

﴿٧٦﴾ فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا آتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا

باز با هم روان شدند، تا وارد بر شهری شدند و از اهل آن شهر طعام خواستند، مردم از طعام دادن بر مهمانی آنها ابا کردند، آنها هم

أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُصَ فَأَقَامَهُ.

از آن شهر به عزم خروج رفتند تا درازدیگی دروازه آن شهر به دیواری که نزدیک به آنهاست بود رسیدند، و آن عالم به استحکام و تعمیر آن پرداخت.

قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿٧٧﴾

باز موسی گفت: روا بود که بر این کار اجرتی می‌گرفتی. (۷۷)

## مصاحبت نمودن موسی و خضر علیهما السلام

۱۹۴۲۸. کرد موسی آن تمام از وی قبول	۷۱. پس روان گشتند هر سه بی نكول <sup>۱</sup>
۱۹۴۲۹. تا که اندر ساحل دریا سوار	۲. هر سه گشتند آن سه بار <sup>۳</sup>
۱۹۴۳۰. خضر پنهان زاهل کشتی با تیر	۳. کرد سوراخ آن سسینه بی حذر
۱۹۴۳۱. لوحی از الواح آن بسر کنند زود	۴. چسند جسا سوراخ کشتی را نمود <sup>۴</sup>

اهل آن را تسا کنی آیا تو غرق؟  
 ز آن عجب تر نیست چیزی بر مطیع<sup>۶</sup>  
 صبر با من خود تو نتوانی نمود؟  
 در سینه نآید انسدر انقلاب  
 گسر چه آن دور از رسوم صورت است<sup>۸</sup>  
 رفته بود از یادم آن عهد کهن  
 سخت پس بسر من مگیر از انقباض  
 در دهسی وارد شدند از گسرد راه  
 سبز خط<sup>۱۱</sup> و مشک سوی و ماه رو<sup>۱۲</sup>  
 یا به تیغی کوفتش یا تر به سنگ  
 خود تو آیا بی گنه در کودکی؟<sup>۱۴</sup>  
 گشته باشد تا بر او واجب قصاص<sup>۱۵</sup>  
 بی گناه او را چرا کردی هلاک؟  
 در شریعت نیست جز زشت و نژند  
 صبر با من نیست هرگز ممکنت؟<sup>۱۶</sup>  
 از تو شاید گیری از عن گر ملال  
 ز آن که بر عذری رسیدی ز من  
 شاید از خود گردی از من دور تو  
 بسر دهسی گشتند وارد وقت شام  
 بسته بُد دروازه، نگشودند بسند  
 از ضیافتشان ابا کردند هم  
 خواست کافتد، قائمش کرد ارجمند  
 بر فتادن چون که دید او مایلش  
 نه طعمی باز دادند و نه جا

۱۹۴۳۲. گفت موسی فُلک را کردی تو غرق  
 ۱۹۴۳۳. امری آوردی که بس باشد شنیع<sup>۵</sup>  
 ۱۹۴۳۴. خضر گفت آیا نگفتم در عهد<sup>۷۲</sup>  
 ۱۹۴۳۵. دید موسی داخل از آن تُقَبِه<sup>۷</sup>، آب  
 ۱۹۴۳۶. یافت پس کآن معجز است و حکمت است  
 ۱۹۴۳۷. گفت موسی «لَا تُؤَاخِذْنِي»<sup>۷۳</sup> که من  
 ۱۹۴۳۸. از تو خواهم عذر اندر اعتراض  
 ۱۹۴۳۹. پس برون رفتند از کشتی پگاه<sup>۷۴</sup> ۱۰  
 ۱۹۴۴۰. بسا غلامان یک غلامی دید او  
 ۱۹۴۴۱. بر کنارش خواند و کشتش بی درنگ  
 ۱۹۴۴۲. گفت موسی کشتی این نفس زکی<sup>۱۳</sup>  
 ۱۹۴۴۳. غیر از آنکه کشته نفسی را به خاص  
 ۱۹۴۴۴. ظاهر او از قتل ناحق بود پاک  
 ۱۹۴۴۵. چیزی آوردی به ظاهر ناپسند  
 ۱۹۴۴۶. گفت آیا من نگفتم بَیِّنَت<sup>۷۵</sup>  
 ۱۹۴۴۷. گفت زین پس گر کنم چیزی سؤال<sup>۷۶</sup>  
 ۱۹۴۴۸. پس مشو با من مصاحب در سخن  
 ۱۹۴۴۹. باشی از همراهی ام معذور تو  
 ۱۹۴۵۰. پس برفتند آن سه یار از آن مقام<sup>۷۷</sup>  
 ۱۹۴۵۱. خواستند ایشان که تا داخل شوند  
 ۱۹۴۵۲. خواستند از اهل ده نان و نِعم  
 ۱۹۴۵۳. یافتند آن جای دیواری بلند  
 ۱۹۴۵۴. داد استحکام با سنگ و گِلش  
 ۱۹۴۵۵. گفت موسی اهل این قریه به ما

۱۹۴۵۶. راست کردی از چه بس دیوارشان بسی زمزدی آمدی بر کارشان؟

۱۹۴۵۷. خواستی گر می‌گرفتی در مقام اجرتی کز آن خیریم آیا طعام<sup>۱۷</sup>



۱- نُكُول: ترسیدن، رو برگرداندن از کسی یا چیزی.

۲- سفینه: کشتی.

۳- یکی از موارد اختلاف در این داستان، آن است که عده‌ای می‌گویند رفیق و وصی موسی (یوشع) همراه با او و خضر بود و عده‌ای دیگر معتقدند از اینجا به بعد، یوشع با آنها همراه نبوده و از موسی و خضر جدا شده است. در کتاب قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی آمده است که: [...] «فَانطَلَقَا» و «رَكِبَا» (در آیه ۷۱)، به لفظ تثنیه ذکر شده، در صورتی که آنها، سه نفر بودند، و ذکر تثنیه برای این است که یوشع، تابع موسی بود و در حقیقت همان دو نفر، یعنی خضر (ع) و موسی (ع) بودند...].

۴- در جلد پنجم کشف‌الاسرار و عدة الأبرار است که: «أما شکستن کشتی در دریا و کشتن غلام و باز کردن دیوار، این، هر یکی از روی فهم بر ذوق اهل مواجید، اشارت به اصلی عظیم دارد، گفته‌اند که دریا، دریای معرفت است که صد هزار و بیست و اند هزار نقطه عصمت، هر یکی با امت خویش و قوم خویش در آن دریا غواصی کردند به امید آنکه مگر جواهر توحید از آن دریا در دامن طلب گیرند که: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، و آن کشتی، کشتی انسانیت است که خضر می‌خواست تا به دست شفقت آن را خراب کند و بشکند و خداوندان آن سفینه، مساکین بودند، سکینه، صفت ایشان، و از بارگاه قدم با ایشان خطاب رفته که: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» و مصطفی (ص) چون اقبال تجلی حق دید بر دل‌های ایشان، گفت: «اللَّهُمَّ احِينِي مَسْكِينًا وَ احْشُرْنِي فِي زَمْرَةِ الْمَسَاكِينِ»، خضر چون به دست شفقت، کشتی انسانیت خراب کرد، موسی (ع) ظاهر آن را به پیرایه شریعت و طریقت آراسته و آبادان دید، گفت: «اخْرِقْتَهَا لِتَغْرُقَ أَهْلَهَا؟» خضر جواب داد که: «و كَانِ وَرَاءَهُ هُمْ مَلِكًا»، از پس این آبادانی، ملکی است شیطانی که در جوار کشتی کمین قهر ساخته تا به قهر و مکر خود

سفینه را بستاند و روز و شب در وی راه کند که: إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ، این آراستگی و آبادانی به دست شفقت برداریم تا چون شیطان بیاید، ملکوار ظاهر خراب بیند، پیرامن آن نگرود.

اما در کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی» می‌خوانیم: [...] در این امر، راه تربیت را تنبیه فرمود و کیفیت سلوک را تعلیم داد، زیرا سالک در ابتدای سلوک، باید کشتی بدن و نفس و هوئی را خراب کند تا از سلطه شیطان خلاص شده و از غضب کردن او ایمن گردد.

۵- شنیع: قبیح، زشت.

۶- مطیع: در اینجا، منظور فردی است که از او امر خداوند و شرع، اطاعت می‌کند.

۷- ثَقْبُهُ: منفذ، سوراخ ریز.

۸- رسوم صورت: رسوم ظاهری و معمولی.

۹- لا تُؤَاخِذْنِي: بر من مگیر (رجوع شود به معنی آیه ۷۳).

۱۰- بَگاه: زود، به موقع.

۱۱- سبز خطّ: خوبرویی که به تازگی بر رخسارش خط و موی روییده باشد.

۱۲- گفته‌اند آن کودک، بسیار خوش صورت، همچون ماه بود و دو گوشواره مروارید در گوش داشت و با کودکان دیگر مشغول بازی بود و خضر او را گرفت و بدون تحقیق و سؤال از حالش، وی را کشت.

۱۳- زکی: پاک، پارسا.

۱۴- در کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی» است که: [این قسمت به ما می‌آموزد و تنبیه می‌کند که سالک راه خدا باید پس از خراب نمودن کشتی تن، کودکی را که از آدم روح، و حوای نفس، (که در ابتدای تعلق روح انسانی به نفس حیوانی پیدا می‌شود و متولد می‌گردد) بکشد، چون این کودک همواره به فکر تزویر و حيله‌ورزی است، برای رسیدن به خواهش‌های حیوانی و آرزوهای فاسد نفسانی، که گاهی از آن به شیطنت و گاه به خیال، و گاهی به وهم تعبیر می‌شود، چون شیطان او را به کار وامی‌دارد و او هم خیال و وهم

را به کار می‌بندد تا به حیلۀ دیگر متوسّل شود و هواهای خود را به مرحلۀ عمل برساند. و اگر آن کودک را که وادار کننده به فساد و شیطنت بود نمی‌کشت، در زمین وجود او افساد می‌کرد و کشت‌های معنوی و نسل ایمان را از بین می‌برد و پدر و مادر روحی را به فساد و راه خلاف می‌کشاند و اگر او کشته می‌شد، خداوند به جای او به ابوین او، طفل قلب را عنایت می‌فرمود که هرگاه به حدّ بلوغ ایمان برسد به او علم و حکمت عنایت می‌فرماید و زمین وجود او را به صلاح می‌کشاند، که مهربان‌تر نسبت به ابوین خود، از او می‌باشد.]

در کشف‌الاسرار و عدّة‌الابرار آمده است: [...] و آن غلام، که خضر او را کشت و موسی(ع) بر وی انکار کرد، اشارت است به منی و پنداشت، که در میدان ریاضت و کورۀ مجاهدت از نهاد مرد سر بر زند، گفت ما را فرموده‌اند تا هر چه نه نسبت ایمان است سرش به تیغ غیرت برداریم، نتیجۀ پنداشت چون در پنداشت خویش به بلوغ رسد کافر طریقت گردد، ما خود در عالم بدایت راه کفر بر وی زنیم تا به حدّ خویش باز رود.]

۱۵- مفهوم بیت ۱۹۴۴۲ ← موسی وقتی دید خضر بدون هیچ‌گونه تحقیق و سؤال آن کودک را کشت بر او اعتراض نمود و گفت: چرا کودک بی‌گناهی را که مرتکب جنایتی نشده کشتی؟ این کار تو از نظر شریعت کاری قبیح و گناهی بزرگ است و نمی‌توان فردی را مگر به عنوان قصاص قتل نفس و حکم خاص شرع کشت.

۱۶- مفهوم بیت ۱۹۴۴۶ ← خضر به موسی گفت آیا من به طور بتّین(آشکار) به تو نگفته بودم که هرگز نمی‌توانی بر من و کارهایی که از سوی من می‌بینی و از علت آنها آگاهی نداری صبر کنی؟

۱۷- پس آنها از آن محلّ حرکت نموده و به آبادی رسیدند. (گفته‌اند این قریه، ناصره نامیده می‌شد که پیروان حضرت مسیح علیه‌السلام منسوب به آنجا بودند و رسم آنها نبود که کسی را مهمان کرده و یا از غریبه‌ها پذیرایی و به آنها کمک نمایند). چون گرسنه بودند از مردم آن آبادی تقاضای غذا نمودند اما آنها امتناع کردند. در این هنگام دیواری را دیدند که شکاف برداشته و کج شده و در حال افتادن است، طوری که مردم به آن دیوار نزدیک نمی‌شدند. گفته‌اند خضر آن دیوار را بلند و راست کرد و دست خود را روی آن گذاشت و

گفت به اذن خداوند راست شو! (البته در بعضی از روایات و قصص آمده است که خضر گفت این دیوار خطر سقوط دارد و با کمک موسی و یوشع شروع به راست کردن دیوار نمود. و پس از آن موسی به او اعتراض کرد که چرا این کار را بدون اجر و مزد انجام دادیم؟ و به خضر گفت که می‌بایست در برابر این کار از آنها اجرت می‌گرفتی تا با آن طعامی تهیه نمایم و از نظر ظاهر این امر مناسب‌تر می‌نماید چرا که اگر به صورت کرامتی از سوی خضر صورت گرفته بود، کمتر جای اعتراض و سؤال از جانب موسی باقی می‌ماند).

در کتاب قرآن مجید و سه داستان اسرار آمیز عرفانی آمده است: [...] در این موضوع که ذکر فرمود، آموختن و آگاه کردن است که در انتهای سلوک، باید دیوار بدن را راست نموده و تعمیر کند تا کمال نفس به واسطه اصلاح بدن به انتهای آنچه برای او میسر است برسد. و اینکه در ابتدا از بدن و ظاهر جسمانی به کشتی و در انتها به دیوار تعبیر شده برای این است که بفهماند که بدن در ابتدای سلوک مانند کشتی‌ای است پر از خواروبار و مواد لازمه زندگانی مادی و در آخر، مانند دیواری است که از متاع دنیوی و نفسانی خالی است.

و در جلد پنجم کشف الاسرار و عدة الابرار است که:

«و اما دیوار که آن را عمارت کرد، اشارت است به «نفس مطمئنه»، چون دید که در کوره مجاهدت پاک و پالوده گشته و نیست خواهد شد، گفت یا موسی مگذار که نیست گردد که او را بر آن درگاه حقوق خدمت است، عمارت ظاهر او و مراعات باطن او، فرض عین است که: «انّ لنفسک علیک حقاً» و در تخت وی خزائن اسرارِ قدّم نهاده‌اند، اگر این دیوار نفسانی پست شود، خزینه اسرار ربّانی بر صحرا افتد و هر بی قدری و ناکسی در وی طمع کند، و سرّ این کلمات آن است که گنج حقیقت را در صفات بشریت نهاده‌اند، اطوار طینت درویشان پرده آن ساخته، همان است که آن جوانمرد گفته:

دین ز درویشان طلب زیرا که شاهان را مدام رسم باشد گنج‌ها در جای ویران داشتن.



قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي

آن عظیم گفت: این است بازگم طرفی و بی جدوی

وَبَيْنِكَ سَأْنِبِيكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٧٨﴾

اعتراض، عذر، استعاره بین من و توست، من همین ساعت تو را بر اسرار کارهایم که بر فهم آن سیر و ظرفیت ندانستی آنگاه من سازم (۷۸) اما

السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا

آن کشتی، صاحبش خانواده فقیری بود که در دریا کار می‌کردند او از آن کشتی کسب و ارتزاق می‌نمودند، خواستم چون کشتیها ای بی عیب را

وَكَانَ وِرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٩﴾ وَأَمَّا الْغُلَامُ

پادشاه در سر راه به غصب آمد گرفت این کشتی را تا قصص کنم آنرا برای آن فقیران یاقی بنامد (۷۹) و اما آن پسر (کافر بود و)

فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يَرَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا

پسر و مادر او مؤمن بودند، از آن باک داشتیم که آن پسر آنها را به بخوی کفر و طغیان خود در آورد (۸۰)

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّنَا بِمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا

خواستیم تا به جای او خدا ایشان فرزندی بهتر را صالحتر و مهربانتر و نزدیکتر به رحام پرستی به آن پسر و مادر بخشد (۸۱)

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ

و اما آن دیوار، آن دو طفل بیسی در آن شهر بود

تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا

که پدروی صالح داشتند و زیر آن گنجی برای آن دو نهفته بود، خدایت خواست تا به تعطف خود آن اطفال به

أَشْدَهُمَا وَيُخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتَهُ

جد و شد رساند و خودشان گنج را استخراج کند و من این کارها نه

عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾

از پیش خود (بلکه به امر خدا) کردم، این است مال و باطن کارهایی که تو طاقت و ظرفیت بر انجام آن ندانستی (۸۲)

## مفارقت نمودن خضر از موسی علیهما السلام

- |  |   |
|--|---|
| در میان ما و تو «هَذَا فِرَاقُ» <sup>۲</sup> | گفت خضر آمد زمان افتراق <sup>۱</sup> (۷۸) |
| تُرک کن، با من دگر صحبت مدار                 | ۱۹۴۵۹ گفته بودی اعتراض ار شد سه بار       |
| کز شکیش پس تو باشی ناتوان                    | ۱۹۴۶۰ زودت آگه سازم از تعبیرشان           |

۱۹۴۶۱. ظاهرش دیدی و بودی بی خبر
۱۹۴۶۲. آن سفینه بود اما در پسند<sup>۷۹۹</sup>
۱۹۴۶۳. ده برادر، پنج بیمارند و پیر
۱۹۴۶۴. پس اراده کردم از امر خدا
۱۹۴۶۵. ز آن که باشد پادشاهی در عقب
۱۹۴۶۶. می‌نماید غصب هر جا کشتی‌ایست
۱۹۴۶۷. کردم آن معیوب تا یابد امان
۱۹۴۶۸. صاحبان آن به کلی ناامید
۱۹۴۶۹. و آن غلام کشته گشته، پس بُد او<sup>۸۰۰</sup>
۱۹۴۷۰. پس بترسیدیم کایشان را رسد
۱۹۴۷۱. خواستیم آن پس که حق بدهد عوض<sup>۸۱۰</sup>
۱۹۴۷۲. بهتر از روی زکاء و رحم و رفق
۱۹۴۷۳. این قدر باشد به فهم عامه خوب
۱۹۴۷۴. حکم شرع این نیست، کاری اشتباه
۱۹۴۷۵. گفته بود<sup>۵</sup> او خود که می‌ناید به راست
۱۹۴۷۶. اصلش آن باشد که نقاش از زُدود
۱۹۴۷۷. و آن جدار اما، بود از دو یتیم<sup>۸۲۰</sup>
۱۹۴۷۸. بُد پدرشان مرد نیکی از خواص
۱۹۴۷۹. گر که می‌افتاد مانا این جدار
۱۹۴۸۰. خلق می‌بردند مال کودکان
۱۹۴۸۱. تا رسند آن هر دو بر رشد و تمیز
۱۹۴۸۲. ز آن سبب کردم من این دیوار راست
۱۹۴۸۳. آن سفینه تن بود کو را شکست
۱۹۴۸۴. نفس باشد غاصبِ قُلک بدن
- ز آن چه در باطن بُد از تو مستتر
- اندر آن دریاز محتاجان چند
- پس پنج در بحرند عامل، پس فقیر
- تا کنم معیوب خود آن قُلک را
- غاصب و جبار و بی‌رحم و ادب
- کآن بود نو یا که هیچش عیب نیست
- از شـرور غاصبان و ظسالمان
- هم نگردند از معاش و از نوید<sup>۳</sup>
- خود شقی و والدینش پس نکو
- کفر و طغیان از وجود آن ولد
- نیک‌تر زو آن دو را، دور از مرض
- کسب او با نظم کون آید به وفق<sup>۴</sup>
- آگهی از باقیست علام الغیوب
- گر چه کشت او آن پسر را بی‌گناه
- امر من با شرع و ظاهر این بجاست
- نقش خود را، عیب نبود در وجود<sup>۶</sup>
- زیر آن گنجی‌است پنهان ای کلیم
- گنج دارد پسر یتیمان اختصاص
- می‌شد از زیرش مگر گنج آشکار
- خواست پس پروردگار آن را نمان
- گنج را یسابند بی حرف و ستیز
- تا بدانی رمز امری کز خداست<sup>۷</sup>
- در ریاضت تا ز شیء نفس، رست
- از ریاضت تن رهد زو بی سخن

کسارِ قلب از قتل او گردد به کام <sup>۸</sup>	۱۹۴۸۵. کشتنِ نفس است قتل آن غلام
دُرّ معنی، بس مفضل شفته‌ایم	۱۹۴۸۶. شرح آن هر جا مکرر گفته‌ایم
کآن پس از افساره گردد با تو یار	۱۹۴۸۷. هست نفس مطمئنه <sup>۹</sup> آن جدار
مستقیم از خضرِ صاحبِ سرّ شود	۱۹۴۸۸. او چو گردد کشته، این ظاهر شود
بی ز حرکت بی ز قوت چون جماد	۱۹۴۸۹. ز آن که گردد از ریاضات زیاد
هست نزدیک آنکه تا گردد هلاک	۱۹۴۹۰. رسته چون از قوه‌های طبع <sup>۱۰</sup> پاک
بر جداری کو به افتادن رسد	۱۹۴۹۱. حال او را کرده تعبیر از سند
بر کمالات و صفات معنوی <sup>۱۱</sup>	۱۹۴۹۲. پس نماید دست خضر آن را قوی
هست در تفسیر شرحش بالتّمام	۱۹۴۹۳. این اشارت بس بود در این مقام
که تو در صبرش نبودی مستطیع	۱۹۴۹۴. این بود تعبیر آنها از جمیع



۱- افتراق: فراق، جدایی.

۲- این سخن تو، سبب جدایی من و تو شد (رجوع شود به معنی آیه ۷۸).

۳- مفهوم کلی ابیات ۱۹۴۶۲ تا آخر ۱۹۴۶۸ ← خضر به موسی (ع) گفت: اما آن کشتی که آن را سوراخ نمودم، متعلق به ده برادر فقیر بود که پنج تن از آنها پیر و بیمار بودند و پنج تن دیگر در دریا غواصی می‌کردند و یا کشتی را کرایه داده و از عواید حاصله امرار معاش می‌نمودند (و گفته‌اند که آن کشتی بر آنها وقف شده بود) و پادشاهی کافر و ظالم (به نام جلندی) در راه و به دنبال آنان بود که کشتی‌های سالم و بدون عیب را غصب و مصادره می‌کرد؛ پس به امر خداوند آن کشتی را سوراخ کردم تا صاحبان آن از شرّ او خلاص شوند اما در ضمن کشتی خود را نیز از دست ندهند و پس از رهایی از دست آن پادشاه دوباره آن را تعمیر و از راه آن امرار معاش نمایند. (آنچه بیشتر خضر را وادار به این امر نمود، حسّ ترحم و شفقت بر صاحبان کشتی بود، نه غضب بر آن پادشاه غاصب). (رجوع شود به توضیح شماره ۴، مربوط به ۱۹۴۳۱).

۴- مفهوم کلی ابیات ۱۹۴۶۹ تا آخر ۱۹۴۷۲ ← پس خضر به موسی(ع) گفت: و اما پسری که او را کشتم، کافر بود و پدر و مادرش مؤمن بودند، چنان چه او زنده می ماند با کفر خود آنها را به سرکشی و کفر وادار می نمود. پس به امر خدا و از آنجا که رحمت وی شامل حال آن پدر و مادر بود، او را کشتم تا خداوند به آنها فرزندی صالح تر و مهربان تر عطا نماید. روایت شده که خداوند به جای این پسر، دختری به آنها داد که به همسری پیامبری در آمد و هفتاد پیغمبر از فرزندان او به دنیا آمدند و گفته اند چهارصد پیامبر از نسل او بودند و نیز ذکر شده است که این دختر، یونس متی را دریافت و به سبب او، امتی بزرگ به هدایت حق رسیدند. آن گونه که در کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرار آمیز عرفانی» آمده می توان «زکوة» را (در آیه ۸۱)، به معنی «نمؤ و رشد» دانست، زیرا طفل قلب، هم پاک تر است و هم رشد او، بیشتر از طفل شیطنت، و به مهربانی و عطف نسبت به والدین هم نزدیک تر است، و «رُحْمًا» در آیه مزبور از «رِحْم» است که همان رَجْم به معنی قرابت و نزدیک بودن خانوادگی است و این طور از حیث معنی موافق تر است زیرا قرب، به واسطه قرابت نزدیک تر به محبت و مهربانی است. (به توضیح شماره ۱۴، مربوط به بیت ۱۹۴۴۲ نیز مراجعه شود).

۵- «او»، اشاره است به خضر(ع).

۶- مفهوم بیت ۱۹۴۷۶ ← اما منظور اصلی، این است که نقاش عالم چنان چه بنابر مصلحتی بخواهد نقشی را که خود آفریده از صفحه روزگار پاک نماید و به جای آن نقشی دیگر بیافریند، نقشی که با دیگر نقوش عالم کون هماهنگی و وفاق داشته باشد، این امر، حاکی از عیب و نقص نخواهد بود.

۷- مفهوم کلی ابیات ۱۹۴۷۷ تا آخر ۱۹۴۸۲ ← خضر در ادامه سخنان خود به موسی(ع) یادآور شد که: دیواری را هم که به رایگان تعمیر نمودیم، متعلق به دو یتیم بود(به نام «اصرم» و «صریم») که در زیر آن گنجی نهفته بود و پدر آنها شخص نیکی بود و خداوند اراده فرمود که وقتی آنها به حد بلوغ می رسند، آن گنج را از زیر دیوار خارج نمایند. اکثر روایات حاکی از آنند که این گنج، لوحی از طلا بود که مواعظی در آن نوشته شده بود و پدر صالح(کان أبوهما صالحاً)(در آیه ۸۲) را پدر بلافصل آن دو کودک دانسته اند اما در بعضی

روایات دیگر ذکر شده که او، جدّ دهم و یا هفتم آن دو بوده و میان آن‌ها و آن پدر صالح هفتاد (و در بعضی روایات، هفتصد) سال فاصله بوده است.

در جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان آمده است: [در کافی به سند خود از صفوان جمال، روایت می‌کند که گفت: از امام صادق (ع) از قول خدای عزّ و جل پرسیدم که می‌فرماید: «و اما الجدار...» فرمود «اما آن گنج، طلا و نقره نبود، بلکه چهار کلمه بود: ۱- لا اله الا الله، ۲- کسی که به مرگ یقین دارد چه طور به خود اجازه خنده می‌دهد؟، ۳- و کسی که یقین به حساب دارد هرگز قلبش خوشحال نمی‌گردد، ۴- و کسی که به قدر یقین دارد، جز از خدا نمی‌هراسد...» در منثور از بیهقی در کتاب شعب الایمان از علی بن ابیطالب (ع) نقل کرده که در تفسیر جمله «و کان تحتہ کنز لهما...» فرمود: لوحی از طلا بوده که در آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله، عجب است کار کسی که می‌گوید مرگ حقّ است و خوشحالی هم به خود راه می‌دهد، و عجب است از کسی که می‌گوید آتش حقّ است و با این حال می‌خندد، و عجب است کار کسی که می‌گوید قدر حقّ است، چگونه غمگین می‌شود؟ و عجب است کار کسی که می‌بیند وضع دنیا و دست به دست شدنش و دگرگونی‌ها که در اهل خود دارد، چگونه به آن دل می‌بندد و اعتقاد می‌کند؟] (به اختصار).

در کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرار آمیز عرفانی» است که: [دو کودک که ذکر فرموده، از نظر تأویل، دو قوه علامه و عقاله قلب است زیرا پس از تولّد طفل قلب، دو قوه برای او پیدا می‌شود که به وسیله یکی از آنها در کثرات عالم صغیر وجود خود بر حسب حکم عقل تصرف می‌کند که «قوه عقاله» باشد و به وسیله آن قوه دیگر، توجه به «قوه عاقله» پیدا می‌کند و آنچه را که صلاح او به حسب نفس خودش یا به حسب عالم از علوم و مکاشفات است کسب می‌کند و می‌گیرد که «قوه علامه» باشد، به عبارت اخری دارای دو جنبه می‌شود، یکی کثرت و دیگری وحدت و یتیم بودن آن دو، عبارت است از عدم اتّصال آنها به پدر عقل یا نرسیدن آنها به پدر معنوی که معلّم و مرشد باشد. دیوار هم مقصود، بدن است که باید آن را نگاه داشت و مانع شد از این که به کلی از بین برود تا موقعی که این دو قوه به کمال خود برسند که به واسطه باقی ماندن دیوار بدن و رسیدن آنها به رشد معنوی آن‌چه را که در زیر

دیوار بدن مکمون و پنهان است بیرون آورند که عبارت از گنج جامعیت بین تنزیه (توجه داشتن به پاک بودن و دور بودن حق از نواقص و نقایص و تحمید و تسبیح نیز همان معنی را دارد) و تشبیه (اقرار به متّصف بودن صفات ثبوتیه حقیقتیه، و همه صفات عالیّه پسندیده مانند علم و قدرت و حیوة و غیر آنها و کمال در جمع بین تسبیح و تحمید و تنزیه و تشبیه است) و تسبیح و تحمید می باشد که «مقام جمع» است که نور چشم و منظور و مقصود سالکین الی الله می باشد.]

۸- در باره مفهوم ابیات ۱۹۴۸۳ تا آخر ۱۹۴۸۵ به توضیح شماره ۴ مربوط به بیت ۱۹۴۳۱ و توضیح شماره ۱۴ مربوط به بیت ۱۹۴۴۲ مراجعه فرمایید.

۹- نفس مطمئنّه: [«نفس» (\*)]. در مرصاد العباد است که:

... نفس مطمئنّه، نفس انبیاء و خواص اولیاست که در عالم ارواح، در صف اوّل بوده اند، اگر چه هر نفسی را در اطمینان، درجه ای دیگر است از انبیاء و اولیاء از اصحاب یمین، اصحاب شمال و سابقان اهل هر صف. از مقام امارگی نفس به مقام مطمئنگی نتوان رسید جز به تصرف جذبات حق و اکسیر شرع. و ابتدا جمله نفوس به صفت امارگی موصوفاند، چه نفس نبی و چه نفس ولی، تا به ترتیب شریعت به مقام اطمینان رسد که نهایت استعداد جوهر انسانی است، آن گاه، مستحقّ خطاب «ارجعی» گردد.]

۱۰- قوه های طبع: [«قوای طبع» (\*)].

۱۱- در باره مفهوم ابیات ۱۹۴۸۷ تا آخر ۱۹۴۹۲ به توضیح شماره ۱۷ مربوط به بیت ۱۹۴۵۷ و توضیح شماره ۷، مربوط به ابیات ۱۹۴۷۷ تا آخر ۱۹۴۸۲ مراجعه فرمایید.

وَيَسْأَلُونَكَ

و از تو ای رسول

۸۳

عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا

بر شما خواهیم خواند (۸۳)

باسم ده که من به زودی حکایتی از او

سوال از ذوالقرنین می کنند.

إِنَّا مَكْتَالُهُ فِي الْأَرْضِ وَءَاتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا

و این گرفت

و هم رشتنهای

و از هر چیزی رشتنهای به دست او دادیم (۸۴)

ما تو را در زمین تسکن و قدرت بخشیدیم

۸۵ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ

تا هنگامی که (در سیر خود) به مغرب رسید خورشید را (که در دورانی محیط غروب می‌کرد) چنین یافت که در چشمه آب تیره‌ای رخ نهان می‌گردد.

و وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قَلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ اٰمٰنٌ تَعٰذِبُ وَاٰمٰنٌ تَتَّخِذُ

و آنجا قومی را یافت که چون کافر بودند به ذوالقرنین دستور دادیم که در میان قوم با قهر و عذاب آن‌ها را نیاوردند (با لطف و رحمت) (اگر ایمان آرند).

فِيهِمْ حَسَنًا ۝۸۶ قَالَ اٰمٰنٌ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعٰذِبُهٗ ثُمَّ يَرْدُّهُ اِلٰى رَبِّهٖ

به جای آورد. (۸۶) ذوالقرنین به آن قوم گفت: اما هر کس از شما ظلم و ستم کرده او را به کیفر خواهیم رسانید و سپس هم که بعد از مرگ بیه سوی خدا

فِي عٰذِبِهٖ وَعَذَابًا نُّكَرًا ۝۸۷ وَاٰمٰنٌ ءَاٰمِنٌ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَآءٌ

باز گردد خدا او را به عذابی بسیار سخت کیفر خواهد کرد. (۸۷) و اما هر کس به خدا ایمان آورد و نیکو کردار باشد نیکوترین اجر خواهد

الْحَسَنٰى وَسَنَقُوْلُ لَهٗ مِنْ اٰمْرِ نَآئِسْرًا ۝۸۸

بافت و هم ما امر او را بر او سهل و آسان گیریم. (۸۸)

- |  |    |   |
|--|----|---|
| ۱۹۴۹۵. نگ شنو تفصیل ذوالقرنین باز                  | ۸۳ | کز تو پرسند ای رسول دلنواز <sup>۱</sup>   |
| ۱۹۴۹۶. بوده آن اسکندر از روی کلام                  |    | پادشاه مشرق و مغرب تمام                   |
| ۱۹۴۹۷. مر ورا خوانند ذوالقرنین از آن               |    | گنه دو کسرت <sup>۲</sup> گشت بر گرد جهان  |
| ۱۹۴۹۸. یا که بودش در تصرف غرب و شرق                |    | نافذ امرش هر دو سو را همچو برق            |
| ۱۹۴۹۹. یا که شاه ظاهر و باطن بُد او                |    | یا که بود است او اصیل از هر دو سو         |
| ۱۹۵۰۰. یا دو قرن از مردمان در دور او               |    | بسرگذشتند از جهان رنگ و بو                |
| ۱۹۵۰۱. نیست قصد از شخص او تا بوده چون              |    | قصه‌اش فرموده حق بهر نمون <sup>۳</sup>    |
| ۱۹۵۰۲. زود باشد گو که تا خوانیم ما                 |    | قصه و اخبار او را بر نما                  |
| ۱۹۵۰۳. ما به او دادیم مُکَنَّت <sup>۴</sup> از طلب | ۸۴ | در زمین هم از هر آن چیزی سبب              |
| ۱۹۵۰۴. گان وسیله بودش اندر کارها                   |    | می‌شد از پی مر سبب را هر کجا <sup>۵</sup> |
| ۱۹۵۰۵. تا رسید آنجا که می‌شد آفتاب                 | ۸۶ | مر فرو در چشمه‌ای از گرم آب               |
| ۱۹۵۰۶. یافت نزد آن گروهی بت پرست                   |    | ما به او گفتم از حکم الست                 |
| ۱۹۵۰۷. یا بکش این قوم را از چار سو                 |    | یا که هل مابینشان شرع نکو <sup>۶</sup>    |
| ۱۹۵۰۸. «قَالَ اٰمٰنٌ ظَلَمَ» یعنی ستم              | ۸۷ | کرد هر کس، یافت زان پاداش هم              |

۱۹۵۰۹. زود باشد ما کنیم او را عذاب	می کشیم آن هر چه باشد از شتاب
۱۹۵۱۰. هم چو بر پروردگارش گشت رد	پس کند او را عذابی سخت و بد
۱۹۵۱۱. <sup>۸۸۸</sup> و آن که مؤمن گردد و شایسته کار	پس جزای نیک یابد بی شمار
۱۹۵۱۲. زود باشد که ورا گوئیم ما	کاری آسان ز امر خود کامل جزا <sup>۷</sup>



۱- بعد از آنکه پیامبر(ص) داستان موسی و خضر را بیان نمود، از سوی عده‌ای(و یا بنا بر عقیده بعضی، از جانب یکی از یهودیان) از ایشان خواسته شد که داستان شخصی که مشرق و مغرب دنیا را گردش نموده بیان نمایند و خداوند آیات «و یسئولنک عن ذی القرنین...» را نازل فرمود.

۲- کُرَّت: بار، مرتبه.

۳- روایات بسیار مختلف و متعددی درباره داستان ذی القرنین ذکر شده است که بسیاری از آنها از نظر عقلانی غیرممکن به نظر می‌رسد. در بعضی روایات او را فرشته‌ای آسمانی دانسته‌اند که خداوند وی را به زمین فرستاده و یا مادر او را از جنس بشر و پدرش را از ملائکه ذکر کرده‌اند. بعضی روایات نام او را عیاش، برخی اسکندر، و بعضی دیگر مرزیا فرزند مرزبه یونانی، از دودمان یونن، فرزند یاقث بن نوح و برخی مصعب بن عبدالله از قحطان و یا صعّب بن ذی مراد اولین پادشاه قوم تبع(یمنی‌ها) و یا عبدالله بن ضحاک بن سعد و... گفته‌اند. علل مختلفی نیز در مورد اینکه چرا به او ذی القرنین گفته‌اند ذکر شده است. از جمله در بعضی روایات آمده که خداوند او را به قوم خود مبعوث نمود و آنها پیشانی سمت راست او را شکافتند و خداوند پانصد سال او را میرانید یا از زمین آنها غایب شد(بنا بر اختلاف روایات) و پس از پانصد سال یا صد سال یا مدتی(به اختلاف روایات) او را زنده کرد و او دوباره مردم را به خداوند دعوت نمود، آن‌گاه بر طرف چپ سر او زدند، خداوند او را میرانید یا غایب شد و پس از همان مدت دوباره مبعوث گردید و خداوند به او اسبابی داد و او مشرق و غرب زمین را گردید و به این مناسبت او را ذی القرنین نامیدند. و یا اینکه گفته‌اند بعد



از زنده شدن بار دوم در جای ضربه‌هایی که به او زده بودند، دو شاخ بر سرش روییده بود و خداوند نور و ظلمت را برایش مسخر کرد. و نیز در بعضی روایات آمده که چون او در دو قرن از زمین یعنی در شرق و غرب آن سلطنت کرده ذی‌القرنین نامیده شد و یا بدین جهت که در خواب دید که از دو لبه آفتاب گرفته است و خواب او را بدین صورت تعبیر نمودند که مالک شرق و غرب عالم می‌شود. بعضی دیگر گفته‌اند بدین جهت که وی دو دسته مو در سر داشت و یا به این علت که در دو طرف سرش دو صفحه از روی یا مس یا آهن یا طلا قرار داده بود و یا بدین دلیل که پادشاه روم و فارس شد ذی‌القرنین نام گرفته است. (با برداشت از کتب «ترجمه تفسیر المیزان، جلد سیزدهم» و کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی»).

همچنین در کتاب قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی آمده است: [...] ذوالقرنین، نام دو نفر بود، یکی ذوالقرنین بزرگ و دیگری کوچک و هر دو دارای سلطنت و پادشاهی وسیع در روی زمین شدند و ذوالقرنین بزرگ خواه پیغمبر بوده یا نبوده (که مورد اختلاف است) ولی یکی از بندگان صالح و نیک خداوند بود و مشرق و مغرب را گردش کرده و سد یا جوج و مأجوج را ساخت و او بنده‌ای از اهل روم و فرزند پیرزنی نادر بود که خداوند، سلطنت و پادشاهی بدو عنایت فرمود. اما آن چنان که در جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان نیز ذکر شده آنچه قرآن از وصف ذوالقرنین آورده با کورش کبیر پادشاه هخامنشی تطبیق می‌کند. و در کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است که: [...] بیان قصه ذوالقرنین دلیلی است واضح و برهانی صادق بر صحت نبوت و رسالت محمد عربی (ص). با آنکه مردی بود امی، نادبیر، هرگز به هیچ کتاب نرفته و معلمی را نادیده و کتابی ناخوانده و از کس نشنیده، خبر می‌داد از قصه پیشینیان و آیین رفتگان و سیرت و سرگذشت ایشان هم بر آن قاعده و بر آن نسق که اهل کتاب در کتاب خوانده بودند و در صحف نبشته دیدند، بی هیچ زیادت و نقصان و بی تفاوت و اختلاف در آن. پس هر که توفیق یافت، حقیقت صدق وی به تعریف حق بشناخت و بر مرکب سعادت، به بساط قربت رسید و هر که در هدهد (زمین پست، گودال) خذلان (ناامیدی) افتاد، دیده وی را میل حرمان کشیدند تا به جمال نبوت مصطفی (ص) بینا

نگشت و دل وی را قفل نومیدی بر زدند تا حق در نیافت، آری، کاری است رفته و بوده و قسمتی نه فزوده و نه کاسته، مبادا که لباس عاریتی داری و نمی‌دانی، مبادا که عمر می‌گذاری زیر مکر نهانی، آه از پای بندی نهانی، فغان از حسرت جاودانی.

۴- مَكْنَت: قدرت، توانایی. منظور از تمكّن در زمین، قدرت تصرف در آن و داشتن تسلط بر آن و ثبات یافتن در آن است.

۵- خداوند می‌فرماید از آنچه که مردم، به وسیله آن به مقاصد اصلی و مهم زندگی خود متوسل می‌شوند (نظیر عقل، علم، دین، حُسن تدبیر، مال، نیروی جسمانی...) به ذوالقرنین نیز دادیم. (از جمله گفته‌اند که «علم طلسم» به ذوالقرنین عطا گردیده بود).

«سبب»ها برای هر چیز، از جانب خداوند به ذوالقرنین عنایت گردید و همه چیز در اختیار او گذاشته شد و از این طریق تسلط بر زمین‌ها و کوه‌ها و گردش در مشرق و مغرب زمین برای او آسان گردید.

۶- مفهوم ابیات ۱۹۵۰۵ تا آخر ۱۹۵۰۷ ← ذوالقرنین مشغول حرکت و سیر بود تا آنکه به محلّ غروب خورشید (مغرب زمین) رسید و آفتاب را یافت که در چشمه‌ای گل‌آلود و دارای لجن سیاه فرو می‌رود و در آنجا گروهی بت‌پرست را مشاهده نمود (که آنها را «ناسک» گفته‌اند). به او گفتیم: اگر می‌خواهی آنان را به دلیل کفر و دوری از خداوند عذاب کن و بکش یا اسیر بنما و اگر می‌خواهی با آنها مهربانی کن و به آنان احکام دینی و اجتماعی بیاموز و قوانین شرعی را برایشان پایه‌گذاری نما. با توجه به عبارت «قلنا یا ذالقرنین» (در آیه ۸۶) آنان که گفته‌اند ذوالقرنین پیغمبر بوده، این عبارت را به معنی وحی الهی می‌دانند و آنان که معتقدند ذوالقرنین پیامبر نبوده، بلکه بنده صالح خداوند بوده است آن را به مفهوم الهام و اللقاء در قلب ذوالقرنین و مکالمه خدا از طریق پیغمبری که همراه وی بوده دانسته و سلطنت او را مانند سلطنت طالوت در بنی اسرائیل ذکر کرده‌اند که از طریق پیامبر معاصر و با هدایت او صورت می‌گرفته است.

«عَيْنِ حَمِيَّةٍ» در آیه ۸۶، به معنی چشمه‌ای دارای گل سیاه (لجن) و یا دریایی لجن‌دار است. برخی آن را چشمه لجن‌داری گفته‌اند که با دریای محیط یعنی اقیانوس غربی که جزایر

خالدات در آن است منطبق دانسته‌اند، و جزایر مزبور همان است که در علم هیأت و جغرافیای قدیم، مبدأ طول به شمار می‌رفت و فعلاً اثری از آنها نمانده و غرق شده‌اند. جمله «فی عَیْنِ حَمِئَةٍ»، به صورت «فی عَیْنِ حَامِیَةِ» یعنی دریای حاره نیز قرائت شده که اگر صحیح باشد، عبارت از قسمت استوایی اقیانوس کبیر است که مجاور آفریقا است و بعید نیست که ذی‌القرنین در رحله (سفر) غربی‌اش به سواحل آفریقا رسیده باشد. (با برداشت از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان). (سفرهای سه گانه ذوالقرنین عبارت بودند از سفر یا رحله اول که همان سفر به مغرب تا محلّ فرو رفتن خورشید است، سفر یا رحله دوم که از مغرب به طرف مشرق و محلّ طلوع خورشید بود و سفر یا رحله سوم که تا موضع بین‌السدین بوده است).

در کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرار آمیز عرفانی» آمده است:

[ذوالقرنین به طرف باختر رو آورد تا به انتهای نقطه جهان و ربع مسکون در طرف مغرب از نظر ظاهر رسید و از نظر تأویل، به مقام طبع و ماده، از عالم کون و ملکوت سفلی از عالمی که جایگاه شیاطین و جنّ و اشقیاء و بدان است رسید، چون عالم طبع، آخرین عالم سیر نزولی نور حقیقت و مغرب خورشید حقیقی است و شخص کامل گاهی به عالم طبع و ملکوت سفلی، برای مشاهده دقیق آن و احاطه بر آنها و درک کمالات تنزل می‌کند و سپس به مقام خود صعود می‌نماید. در آنجا متوجه شد که خورشید در چشمه یا دریایی که دارای گل سیاه رنگ است غروب می‌کند، که اشاره به تأویل آن است، زیرا غروب خورشید روح و عقل در وجود انسان، در چشمه عالم طبع می‌باشد که دارای گل گندیده است که آب وجود در آنجا با گل سیاه ماده و لوازم آن، از حدود و تعینات و عدم‌ها در عالم صغیر و کبیر آمیزش پیدا کرده و حقیقت در آنجا تقریباً غروب می‌کند و پنهان می‌شود و در چشمه ملکوت سفلی که آب حیوة حقیقی در آن خیلی کم و تیرگی آن زیاد است پنهان می‌گردد. ولی غروب آفتاب این عالم و خورشیدی که محسوس است فقط به گذشتن از دایره افق و پنهان شدن در آنجاست و به ظاهر در چشمه آب گل‌آلود نیست و آنچه بعضی در آن باره گفته و گمان کرده‌اند که ذوالقرنین در حرکت خود به ساحل بحر محیط (اقیانوس آرام) رسید، به ظاهر مناسب با

عبارت «عَيْنِ حَمِيَّةٍ» نیست بلکه اگر منظور، غروب در دریا بود، مناسب این بود که به غروب در آب یا دریا تعبیر می‌فرمود. ولی تعبیر از عالم طبع و ملکوت سفلی که پایین‌تر از عالم طبع است به چشمه گل سیاه مناسب است زیرا آب حیات و وجود در زیر آلودگی‌ها و تیرگی‌های عالم ماده و لوازم آن پنهان می‌گردد. و آنچه از حضرت علی (ع) در این باره روایت شده که فرمود: «فی عین حامية» یعنی در دریایی که نزدیک شهری است در طرف مغرب که آن را «جابلقا» می‌گویند نظر به تأویل است نه تنزیل، زیرا دریایی که پایین جابلقا می‌باشد، عالم طبع است، زیرا جابلقا، عالم مثال هابط است و شهری که در مغرب است همان جابلقا می‌باشد که پس از آن در نزول و فرود آمدن عالم طبع، پایین‌تر از آن عالم جن و شیاطین است که از آن به ملکوت سفلی تعبیر می‌شود. عرفا، طبق اخبار ائمه اطهار، نهایت عالم مثال را که با عالم طبع اتصال پیدا می‌کند و عالم مثال هابط است، «جابلقا» نامیده‌اند و در قوس صعود، اولین مرحله بین عالم ماده و مثال صاعد را که از طبع می‌گذرد «جابلسا» می‌نامند. شیخ محمد لاهیجی در شرح گلشن راز می‌نویسد: جابلقا، مرز بین عالم مثال نازل و ماده، و جابلسا در قوس صعود و برزخ بین ماده و مثال صاعد است که ارواح پس از مفارقت از نشأه دنیویه بدان عالم می‌روند و همین طور فرمایش حضرت: «چون با خورشید به چشمه گرم رسید، دید که خورشید در آن چشمه غروب می‌کند و هفتاد هزار فرشته با زنجیرهای آهنین و مهمیزها و چنگک‌های آهنین او را در ته دریا در طرف قطر راست زمین می‌کشند همان طور که کشتی روی آب حرکت می‌کند»، نظر به تأویل دارد و مراد از قطر راست زمین، عالم طبع است زیرا نسبت به عالم جن و شیاطین در طرف راست می‌باشد یا مراد عالم مثال علوی است زیرا بسیار در عبارات عرفا، از آن به زمین تعبیر شده و چون در طرف بالای زمین می‌باشد از این رو، قطر طرف راست تعبیر شده است. (با کمی تغییر). [«قوس نزول و صعود» (\*)].

۷- مفهوم کلی ابیات ۱۹۵۰۸ تا آخر ۱۹۵۱۲ ← ذوالقرنین گفت بر کسانی که بر خود ظلم کرده و اصرار بر کفر داشته باشند و سیاست‌های اجتماعی را نپذیرفته و از حدود الهی خارج شوند عذاب نموده و کیفر می‌دهیم و اینها بعد از مرگ هم به سوی خداوند برمی‌گردند

و خدا نیز آنان را عذاب شدید می‌نماید و گروهی را که ایمان بیاورند و ترک ظلم نموده و عمل نکر کنند احسان نموده و به آنچه مایهٔ رفاه آنان است تکلیف می‌نماییم و خداوند هم به آنان پاداش نیک خواهد داد.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا ﴿٨٩﴾ حَتَّىٰ

و باز وسیله و رشته‌ای را یعنی گرفت او سفر را ادامه داد (۸۹) تا

اِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ

چون به مشرق زمین رسید انجاد بد که غور شد بر قومی می‌تابد که ما میان آنها را آفتاب سائری قرار نداد. ای یعنی لباس و عیب و سستی که از

دُونِهَا سِتْرًا ﴿٩٠﴾ كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خَيْرًا ﴿٩١﴾ ثُمَّ اتَّبَعَ

حرارت غورشید سایبان کنند نداشتند (۹۰) همچنین بود، و البته ما از احوال او کاملاً با خبر بودیم (۹۱) باز وسیله و رشته‌ای را یعنی گرفت او به سمت شمال

سَبَبًا ﴿٩٢﴾ حَتَّىٰ اِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا

سفر را ادامه داد (۹۲) چون رسید میان دو سدا که در بین دو کشور در شمال با جنوب بنا کرد که نشان آنجا بودی را یافت که سخن قوم می‌کردند و سخت

لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٣﴾ قَالُوا يَا اِذَا الْقَرْنَيْنِ اِنْ يَأْجُوجُ وَمَا جُوجُ

و حتی وزمان نفهمیدند (۹۳) آنان گفتند: ای ذوالقرنین! تو هر چه با ما جوج و ما جوج در این سرزمین ایستادین که هفتاد و نوزده سال و جنگی بسیار می‌کنند.

مُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلٰى اَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ

آیا جوج و ما جوج را بر سر راه عباده گیریم جاده‌ای میان ما و آنها می‌سازی (که ما را از شر آنان آسوده شویم) (۹۴) ذوالقرنین گفت: نمک و زئرف که خدا به من عطا فرمود.

سَدًّا ﴿٩٤﴾ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَاَعِينُونِي بِقُوَّةٍ اَجْعَلْ بَيْنَكُمْ

از هر چه شما بهتر است ایازی به کمک مادی شما ندارم اما شمشیر با من به قوت بازو کمک کند در دو کار اگر از شما وسایل و هر چه آن نامش انسانی محکم برای شمشیرم

و بَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾ ءَا تُوْنِي زُبْرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ اِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ

آنگاه کلی مانع دشمنان آنها شود (۹۵) برایم فلذات آهن بیاورید. آن گاه دستور داد که زمین را باه آب بکشد و از عمق زمین لایه‌ای در گوهر سنگ و آهن دیواری

قَالَ اَنْفُخُوا حَتَّىٰ اِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَا تُوْنِي اَفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا

بمازند تا جود میان آن دو گوهر را بر ساخت گفت در آتش بدمید تا چون آهن را بر آتش گذاخت، گفت برایم منس گذاشته آورید تا بر آن فرو ریزم (۹۶)

﴿٩٦﴾ فَمَا اسْطَاعُوا اَنْ يُّظْهَرُوْهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿٩٧﴾

از آن پس آن قوم نه هرگز بر بالای آن سد شدند و نه بر شکستن آن سد و رجعت در آن توانایی یافتند (۹۷)

قَالَ هٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَاِذَا جَاءَ وَعَدْرِي جَعَلَهُ دَكَّاءٌ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي

ذوالقرنین گفت که این قدرت و تمکین بر من است سدا لعن و رحمتی از خدای من است و آن گاه که وعده خدای من فراتر شد که روز قیامت یا روز ظهور حضرت نبی ولی الله

حَقًّا ﴿٩٨﴾

احق است آن سدا لعن و رحمتی و عهد از باز من مگرداند و عیب و وعده خدای من محقق و راست است (۹۸)

- ۸۹۰ پس ز پی شد مر سبب را در رجوع ۱۹۵۱۳
- ۱۹۵۱۴ یافت طالع شمس را در جوشی
- ۹۱۰ همچنان بود امر او که علم ما ۱۹۵۱۵
- ۱۹۵۱۶ یا جنود و مُکتش بود آن چنان
- ۹۱۲ گشت تابع پس سبب را از وجوه ۱۹۵۱۷
- ۱۹۵۱۸ یافت قومی پیش آن کوه از بسیج
- ۹۱۳ پس به ذوالقرنین گفتند آن گروه ۱۹۵۱۹
- ۱۹۵۲۰ در زمین یا جوج و مأجوج ۳ آشکار
- ۱۹۵۲۱ از پس ایمن کوه چون آیند در
- ۱۹۵۲۲ بهر ما نَز خوردنی مانند چیز
- ۱۹۵۲۳ ما تو را آریم خرج از ما و خود
- ۱۹۵۲۴ آنچه خواهی آوریمت ما جمیع
- ۹۱۵ گفت تمکین داده بر من کار ساز ۱۹۵۲۵
- ۱۹۵۲۶ پس مرا یاری کنید از چیزها
- ۱۹۵۲۷ همچو سنگ و چوب و آهن بی شمار
- ۱۹۵۲۸ پس زمین را کند تا نزدیک آب
- ۱۹۵۲۹ تا مساوی شد میان هر دو کوه
- ۱۹۵۳۰ گفت آهن‌ها به آتش بر دمید
- ۱۹۵۳۱ یکصد و پنجاه گز سدّی فکند
- ۱۹۵۳۲ ناتوان گشتند مر یا جوجیان
- ۹۱۷ نه توانستند کز آلات خویش ۱۹۵۳۳
- ۹۱۸ گفت: اینکه یافتید آسایشی، ۱۹۵۳۴
- ۱۹۵۳۵ پس چو آید وعده<sup>۸</sup> پروردگار
- ۱۹۵۳۶ وین ز آثار قیامت بی خطاست
- ۱۹۵۳۷ چون که ذوالقرنین آن سد بر نهاد
- ۱۹۵۳۸ خَلق را می‌خواند بر توحید و دین
- ۹۱۰ تا رسید آنجا که خود یابد طلوع
- بر گروهی که تَبُدشان پوشی
- کرد احاطه از خیر، مانا، ورا
- که محیط الا که حق بودی بر آن<sup>۱</sup>
- ۹۱۳ تا رسید او در میان هر دو کوه
- که زبانی می‌نهمیدند هیچ
- با اشارت با مترجم پیش کوه<sup>۲</sup>
- می‌کنند افساد از هر رهگذار
- می‌برند و می‌خورند از خشک و تر
- نی ز حیوان و مواشی<sup>۴</sup> یا جَهِیز<sup>۵</sup>
- نسا کشسی آیا میان ما تو سد
- نسا کشسی مابین ما سدّی رفیع
- اندر آن بسعی ز مالم بی نیاز
- بسعی از اسباب و آلاتی شما
- تا کشم سدّی میانتان استوار
- ۹۱۶ قطعه‌ها افکند ز آهن بی حساب
- سخت و محکم ساخت سدّی با شکوه
- تا که بر بالای آن ریزم خداید<sup>۶</sup>
- تا مساوی گشت با کوه بلند
- تا بر آیند ایچ بر بالای آن
- تُفُتدای<sup>۷</sup> در وی کنند احداث پیش
- از خدای من بود بخشایشی
- سازد آن را خُرد و مُرد از هر کنار
- وعده حق باشد آن بر صدق و راست
- عزم ز آن پس کرد بر فتح بلاد
- یک جهت بر قلع و قمع مشرکین



۱- مفهوم کلی ابیات ۱۹۵۱۲ تا آخر ۱۹۵۱۶ ← سپس ذوالقرنین یکی از راه‌های دیگر را پیدا نمود تا به مشرق زمین مسکونی رسید و به قومی برخورد که خداوند میان آنان و آفتاب حاجبی قرار نداده بود یعنی پوشش و ساتر و لباسی نداشتند (و گفته‌اند منظور آن است که خانه‌سازی، پارچه‌بافی و لباس‌دوزی بلد نبوده‌اند)، در حالی که ما احاطه علمی به آنچه او تصمیم می‌گرفت داشتیم و هر اقدامی می‌نمود با آگاهی و هدایت ما بود (بنا به قول بعضی مفسرین، این کلام، در مقام تعظیم امر ذوالقرنین است و منظور آن است که جز خداوند، کسی به جزئیات و دقائق کار وی پی نمی‌برد) و یا اینکه او چنان قدرت و خدم و حشمی در اختیار داشت که تنها خداوند بر آن محیط و آگاه بود.

به خلاصه مطلبی از کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی توجّه فرمایید: [شاید در آیه «و جدها تطلع علی قوم...» منظور، فرقه‌ای باشد که مجذوب حق بوده و در خداوند فانی شده و برای آنها از تعینات کونیه که به منزله لباس و ساتر از اشعه خورشید حقیقت است چیزی نمانده و برای اشاره به اینکه بقا و تعین و وجود آنها به بقا و تعین و وجود حق است فرمود: «لم نجعل لهم من دونها سترا» یعنی برای آنها غیر از همان تابش خورشید، لباس و ساتری نیست چنان که در حدیث قدسی وارد شده است «اولیایی تحت قبایی، لا یعرفهم غیری» یعنی اولیاء و دوستان من در زیر قبه خود هستند و غیر از خودم دیگری آنها را نمی‌شناسد... ذوی‌القرنین آنها را این طور یافت در حالی که خودش نیز مانند آن کسان بود که در مقابل خورشید مستور به پرده و پوششی جز خود خورشید نبود (برای آنها سوای نور خورشید، پرده‌ای از ابرهای تعینات و حدود و تیرگی‌های هواها و کثرات قرار ندادیم). از نظر فنای آنها از افعال و اوصاف و ذات (به حسب تأویل)، پنهان از دیگران، ولی معلوم و شناخته شده ما بودند و در علم ما بوده و غایب از مقام علم ما نبودند.]

در کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار آمده است: [می‌گویند این زمین که مطلع شمس است، وراء چین است و در آن زمین، کوه و درخت و نباتی است که آفتاب از ایشان باز دارد، و حرارت آفتاب چنان است که بر هر کس که تا بد در وقت بسوزد، ربّ العزّه آنجا خلقی آفریده که

ایشان را «منسک» گویند، و گفته‌اند تاريس عُرَادُ حَفَاةٌ عَتَاةٌ عَنِ الْحَقِّ، سیاهان‌اند بر مثال زنج، برهنگان‌اند میان پوست تن ایشان و شعاع آفتاب، هیچ حجاب نیست از لباس و غیر آن. مگر گوش‌های ایشان که گوش‌های بزرگ دارند و بالای ایشان کوتاه است. یک گوش خویش بر زمین فرش سازند و یکی بر زبر خویش لباس سازند. و گفته‌اند که از خلق خدا، جامه‌پوشان در جنب ایشان، کمتر از عشر ایشان‌اند.]

۲- سپس ذوالقرنین راهی را که بین جایگاه طلوع شمس و مغرب آن بود پیمود تا به بین دو سد یعنی به دو کوهی که بین آن دو را سدّی ساخت رسید. (گفته‌اند سدّ موجود در تنگه جبال قفقاز است و آن تنگه، «تنگه داریال» نام دارد که به لغت محلی به آن سدّ «دمیر قاپو» به معنی دروازه آهنی می‌گویند و بین دو شهر «تفلیس» و «ولادی کیوکز» واقع شده و مردم این ناحیه، زبان ذوالقرنین را نمی‌دانسته‌اند و زیرکی هم نداشتند که مقصود معنوی و اخروی کلام را درک نمایند. چون توجه به عالم آخرت نداشتند اما استعداد درک و اصلاح داشتند، و گویندای از آنان مترجم ایشان بود که از جانب آنان با ذوالقرنین سخن می‌گفت.

۳- یاجوج و ماجوج: گفته‌اند همان مغولیان بوده‌اند که به زبان چینی «منگوک» یا «منچوک» نامیده می‌شدند و این دو کلمه به زبان عبرانی یاجوج و ماجوج خوانده شده و «مغول» و «مغول» هم از آن مشتق گردیده و در شمال شرقی آسیا زندگی می‌کنند و در اعصار قدیمه امت کبیردای بودند که مدتی به طرف چین حمله‌ور می‌شدند و مدتی از طریق داریال قفقاز به سرزمین ارمنستان و شمال ایران و دیگر نواحی سرازیر می‌گردیدند و مدتی دیگر بعد از آنکه سدّ ساخته شد به شمال اروپا حمله می‌بردند و اروپاییان آنها را «سیت» می‌گفتند. (از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان، به نقل از کلام «ابوالکلام»). [بعضی گفته‌اند یاجوج و ماجوج دو قبیله از اولاد یافث بن نوح بودند و بعضی معتقدند قبیله‌ای از ترک و ماجوج از قبایل جیل (گیل و گیلان) بودند. از نظر تأویل، یاجوج و ماجوج، شیاطین و جن می‌باشند یا دو دسته از آنها در عالم کبیر و آنچه از آنها ظهور کند، از قوا و جنود در عالم صغیر که در پشت کوه و سدّ هستند که برزخ بین عالم ماده و عالم تجرّد است و در پشت سدّی هستند که نمایندگان خدایی به وسیله تلقین و تعلیم به افراد طالبین ایجاد می‌کنند.] (با کمی تغییر از



کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی».

۴- مَواشِی: (جمع ماشیه): چهارپایان (مانند گاو، گوسفند، شتر).

۵- جَهِیز: اسب چابک و تندرو.

۶- خَدید: آهن.

۷- ثُقْبَه: سوراخ و منفذ کوچک.

۸- وعده: منظور، وعده خداوند درباره آن سداست که فرموده به زودی، یعنی در نزدیکی‌های قیامت آن را خرد می‌کند و یا همان وعده‌ای است که خدای تعالی درباره قیامت داده و فرموده که کوه‌ها در هم کوبیده گشته دنیا خراب می‌شود. (به اختصار از سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).



وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنَفِخَ فِي الصُّورِ

و روز آن وعده که قرار شد ما را بیدار سازد و ما را بوج و ما را بوج با همه خلایق

فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ۱۹۹ وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ۱۰۰

مجلس چون موج مضطرب به سرگردان باشند و در هم آمیزند و نطفه سوزد و می‌شود و همه خلایق را در صحنه قیامت جمع آوریم (۱۹۹) و در آن روز دوزخ را

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ

(که انکار می‌کردند) آشکار به کافرین، ایتم (۱۰۰) آن کافرانی که چشم (قلب ایشان برده) غفلت بود و از یاد من غافل بودند و از فرط غم آن نفس هیچ توانایی

سَمِعًا ۱۰۱ أَفْحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِن دُونِي

بر شنیدن حج آیات و کلمه الهی انداختند (۱۰۱) آیا کافران پندارند که بندگان من (چون فرشتگان و حضرت مسیح از ایدهای من دوست و یاور خود می‌گردند!!

أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ۱۰۲ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ

ما برای کافران دوزخ را منزلتگاه قرار داده ایم (۱۰۲) بگو که آیا می‌خواهید شما را بر زیانکارترین مردم

أَعْمَالًا ۱۰۳ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهم

آگاه سازیم (۱۰۳) (از زیانکارترین مردم) آنها هستند که (عمر و) سعی شان در راه دنیای فانی نهد مگر دین و به خیال باطل می‌پنداشتند

يُحْسِنُونَ صُنْعًا ۱۰۴

که نهیو کاری می‌کنند (۱۰۴)

۱۹۵۳۹. واگذاریم اندر آن روزِ خروج<sup>۱۹۹</sup> ۱  
 بعضشان را باز «فی بعض» یَمُوج  
 در هم آمیزند هم چون موج آب  
 جمع پس سازیم ایشان را به هم  
 ۱۹۵۴۰. جن و انس اعنی ز روی اضطراب  
 ۱۹۵۴۱. پس دمیده می‌شود در صورِ دم<sup>۲</sup>  
 ۱۹۵۴۲. عرض گردانیم دوزخ را عیان<sup>۱۰۰</sup>  
 ۱۹۵۴۳. آن کسان که چشم‌هاشان در «غَطَا»<sup>۱۰۱</sup> ۳  
 هم بتوانند بشنیدن به گوش  
 ۱۹۵۴۴. هم بتوانند بشنیدن به گوش  
 ۱۹۵۴۵. می‌کنند این کافران آیا گمان<sup>۱۰۲</sup>  
 غیر من گیرند یعنی اولیا  
 ۱۹۵۴۶. غیبر من گیرند یعنی اولیا  
 ۱۹۵۴۷. یعنی آیا جز من ار گیرند دوست  
 ۱۹۵۴۸. یا کنیم آماده پس بی حایلی  
 ۱۹۵۴۹. گو دهم آیا خبر من بالعیان<sup>۱۰۳</sup>  
 در عمل از بدترین خلقتان؟<sup>۶</sup>  
 ۱۹۵۵۰. آن‌که ضایع گشت و کم از کج روی<sup>۱۰۴</sup>  
 سعی ایشان در حیات دنیوی  
 ۱۹۵۵۱. هست‌شان طاعات از روی ریا  
 کسی که از اخلاص و ایمان و ولا  
 ۱۹۵۵۲. اصل طاعت ز آن‌که تصدیق دل است  
 طاعت از ز ایمان نباشد باطل است  
 ۱۹۵۵۳. می‌کنند این سان گمان در کارها  
 که نکو کارند از پندارها



- ۱- روز خروج: اشاره است به روز پایان یافتن سدّ. یعنی در روز پایان یافتن و متلاشی شدن آن سدّ، خلائق در پشت آن در حرکت هستند و با هم اختلاط دارند، ولی قادر به خروج از سدّ نیستند و یا اینکه در روز مزبور، مردم در روی زمین موج می‌زنند چون در کشتن و غارت کردن تعجیل می‌کنند و یا در روز قیامت مانند موج آب در تموّج و انقلاب و حرکت‌اند (همان طور که از حضرت علی علیه‌السلام روایت شده است).
- ۲- صورِ دم: شیپور اسرافیل که روز رستاخیز در نفخهٔ دوم قبل از قیامت در آن می‌دمد و مردگان زنده می‌شوند.

۳- غطاء: پرده، پوشش.

۴- ذکر: [آنچه سبب و وسیله ذکر است، و به این معنی، همه مصنوعات، ذکر خداوند یعنی باعث یاد خدا هستند. به قرآن، نماز، پیغمبر، امام، ذکر زبانی و ذکر قلبی، و سکینه قلبیه که مصطلح عرفاست، «ذکر» اطلاق شده ولی بر بعض دیگر از مصنوعات حق، اطلاق نگردیده چون در آن مرحله که وسیله ذکر باشند، ضعیف و پنهان هستند. مقصود این است که کفار کسانی هستند که چشم دلشان در پرده‌های هواهای نفسانی و آرزوهای دنیوی و سایر صفات ذمیمه قرار گرفته، که مانع است از اینکه برای آنها وسیله ذکر واقع شوند، هر چند چشم ظاهرشان این مصنوعات خدایی را مانند قرآن و پیغمبر و امام می‌بیند، ولی جلوی چشم دلشان پرده کشیده شده که مانع از مشاهده است و چون علی(ع) از نظر مقام بلند علویت خود، حقیقت ذکر خداست، از این رو کلمه ذکر در اینجا به علی و ولایت علی(ع) تفسیر شده است. چنان که از امام رضا(ع) رسیده است که فرمود: پرده چشم مانع از ذکر نیست چون ذکر، به چشم دیده نمی‌شود، ولی خداوند کسانی را که کافر به ولایت علی(ع) شده‌اند به اشخاص کور تشبیه فرموده چون آنها فرمایش پیغمبر را درباره علی(ع) خیلی سنگین دانستند و نتوانستند بشنوند و در دیدن حقیقت او کور بودند]. (به اختصار و با کمی تغییر، از کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی).

۵- فقد: گم کردن، از دست دادن.

۶- اُخْسَرین: در آیه ۱۰۳، به اهل کتاب و کسی که بدعتی از خود بگذارد و گمان کند نیک است تفسیر شده است، و نیز به صاحبان شبهه‌های باطله و هواهای نفسانیّه از اهل قبله و کسانی که بدعت می‌گذارند و به اهل «حرورا» (که آبادی است نزدیک کوفه که دسته‌ای از خوارج به نام حروریه در آنجا بودند و شعارشان گفتن «لا حکم الا لله» بود) تفسیر شده است. (به طور خلاصه و با کمی تغییر از کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی»).

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ

همین دنیا طلبانند که به آیات حقایق خود کافر شدند و (روز) ملاقات حق را انکار کردند.

فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿١٠٥﴾ ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ

لذا اعمالشان همه تباه گشته و روز قیامت آنها را هیچ وزن و ارزشی نخواهیم داد (۱۰۵) این است که ایشان

جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١٠٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا

چون کافر شدند و آیات و پیغمبران مرا استهزا کردند به آتش دوزخ کيفر خواهند یافت (۱۰۶) آنان که به خدا ایمان آورده

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾ خَالِدِينَ

و نیکو کار شدند البته آنها در بهشت فردوس منزل خواهند یافت (۱۰۷) همیشه در آن بهشت ابد منزل یافته

فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾ قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي

و هرگز از آنجا انتقال نخواهند یافت (۱۰۸) بگو که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود پیش از آنکه کلمات پروردگارم به آخر رسد

لِنَفِدِ الْبَحْرِ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾ قُلْ

دریا خشک خواهد شد هر چند دریاها با کلمه پروردگار من کلمه کلمات تکوین الهی است بی حد و نامتناهی است (۱۰۹) بگو:

إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا

جز این نیستم که من مانند شما بشری هستم (دعوی جاهلانه به جهان های نامتناهی و کلیه کلمات الهی تکوین آنها فرایمن باشم این است که به من وحی می رسد که خدای شما

لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾

خدای یکتاست، پس هر کس به لقاء او حجت آورد کارش امیدوار است باید نیکو کار شود و هرگز در پوشش جنابش احدی را با او شریک ننگرداند (۱۱۰)

- |  |  |
|--|--|
| گشسته کافر، نیستشان ره در طلب                          | ۱۹۵۵۴ این گروه اند آنکه بر آیاتِ رَبِّ |
| همچو بیماری که واماند از طبیب                          | ۱۹۵۵۵ وز لقای حق تعالی بی نصیب         |
| تا چه باشد در قیامت حالشان                             | ۱۹۵۵۶ پس تبه گردید مر اعمالشان         |
| آنچه کردند از عمل روز جزا                              | ۱۹۵۵۷ پس به میزانی بسنجیم ایچ ما       |
| بر هر آنج از خود سری کافر شدند                         | ۱۹۵۵۸ آن جزایشان دوزخ آمد در پسند      |
| هم رسولانم، به هُزُو <sup>۱</sup> و اجتری <sup>۲</sup> | ۱۹۵۵۹ و آن که بگرفتند آیاتِ مرا        |
| بر نکویی کرده اند از هر محل                            | ۱۹۵۶۰ و آن کسان که بگرویدند و عمل،     |
| بر جزا، «جَنَاتُ» فِرْدَوْسِ نُزُلِ <sup>۳</sup>       | ۱۹۵۶۱ باشد ایشان را ز تعظیم وُزُل      |

ز آن نجویند ایچ مر جایی دگر	۱۹۵۶۲. جاودان‌اند اندر آن دارُالمَقَرِّ <sup>۱۰۸</sup> ۴
در کلام رَبِّ مَنْ از هر مراد،	۱۹۵۶۳. گو شود بحر ار نوشتن را مداد، <sup>۱۰۹</sup>
که کلامِ رَبِّ مَنْ آید به سر	۱۹۵۶۴. بحر گردد فانی از آن پیش‌تر
یعنی از مثلش کنیم آن را زیاد <sup>۵</sup>	۱۹۵۶۵. مثل آن بحر آوریم ار هم مداد
آن قدر گوید که دارد اقتضا	۱۹۵۶۶. حکمتش را نیست حدّ و انتها
چون شما در وضع و طبع و خواب و خور	۱۹۵۶۷. گو جز این نبود که من باشم «بشر» <sup>۱۱۰</sup>
او بسود یکتا به ذات از ما خَلَقَ	۱۹۵۶۸. جز که وحی آید به سوی من ز حق
«واحد» است و بی نظیر از ماسوا	۱۹۵۶۹. غیر از این نبود که معبود شما
در جزای فعل خویش امیدوار	۱۹۵۷۰. پس هر آن کو هست از پروردگار
کس به طاعت نآورد با وی شریک <sup>۷</sup>	۱۹۵۷۱. باید او پس تا کند اعمالِ نیک <sup>۶</sup>



مرکز تحقیقات قرآنی و پژوهش‌های اسلامی

۱- هُزُو: تمسخر، استهزاء.

۲- اِجْتَرَى: نافرمانی، گستاخی.

۳- فردوس: [کلمه‌ای رومی به معنی بُستان و یا کلمه‌ای نبطی یا سریانی به معنی باغ مو(انگور) و یا عربی به معنی باغ پردرختی که بیشتر درختانش انگور است. بعضی خواسته‌اند از اینکه جَنّات الفردوس را نُزُل خوانده، آن چنان که قبلاً جهنّم را برای کافران، نُزُل خوانده بود استفاده کنند به اینکه در ماورای بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب دیگری است که به وصف در نمی‌آید]. (به اختصار از جلد سیزدهم ترجمه تفسیر المیزان).

در کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی» آمده است: [... فردوس، بالاترین درجات بهشت است، روایت شده که این آیه دربارهٔ اَبی‌ذَر، مقداد، سلمان فارسی و عمار بن یاسر نازل شد که خداوند برای آنها بهشت‌های بالا و فردوس را جایگاه و منزل قرار داد، و نُزُل، منزل است و وسایلی که برای پذیرایی مهمان و تشریفات ورود او مهیا می‌کنند. همیشه در آنجا هستند و جای دیگری را طلب نمی‌کنند، زیرا درجه و بهشت بالاتری نیست که آن را

طالب و جویا شوند].

۴- دَارُ الْمَقَرِّ: منزلگاه آرام و قرار. (اشاره به بهشت).

۵- منظور آن است که به قدری کلمات خداوند (که همان فعل خداوندی است و افاضه وجودی او، زیرا خداوند به دهان باز کردن تکلم نمی‌نماید و اینکه قرآن فعل خدا را کلمه نامیده از این رو است که فعل او، بر وجودش دلالت می‌کند) زیاد است که از نهایت کثرت، حتی اگر همه دریاها مداد و مرکب شوند تا آنها را بنویسند قادر به این کار نخواهند بود و حتی اگر غیر از دریاهای دنیا، دریاهای دیگری هم تهیه شود، آنها نیز قبل از اتمام کلمات پروردگار، خشک خواهند گردید. در کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی» آمده است:

[مراد از دریا، مقام فاعلیت حق است که عالم مشیت باشد که در آیه شریفه «ن و القلم» به این دریا تفسیر شده است و در این صورت، مراد به هفت دریا، مراتب سبعة فاعلیت حق، در قوس نزول است که هر کدام نسبت به مابعد خود، به منزله مداد می‌باشد، و آن هفت مرتبه، مراتب ملائکه مهیمنین، مقربین (یعنی فرشتگانی که در ذات خدا حیران و مقرب‌ترین آنها به خدا می‌باشند) و ملائکه صافات صفا که در مقابل عظمت الهی همیشه برای عبادت به پا ایستاده‌اند و ملائکه‌ای که امور این عالم را تدبیر می‌کنند و نفس انسانی و حیوانی و نباتی و طبیعت جمادی است. یا مراد به هفت دریا، دریاهای قابلیت است که برای قبول فیض حق آماده و مهیا می‌باشند از ماده کل (هیولی) و مطلق جسم و عنصر و جماد و نبات و حیوان و انسان، به حسب بشریت، زیرا هر یک از این مراتب از جهت قابلیت حکم ماده و مداد برای مافوق خود دارند، یا مراد از دریا، دریای قابلیت تامه است که ماده‌المواد و هیولای هیولاهای (هیولای اولی) باشد].

۶- اعمال نیک: «عَمَلًا صَالِحًا» (آیه ۱۱۰)، کار و عمل پسندیده است که نیک بودن آن به واسطه اتصال به ولایت است و آنچه متصل به ولایت باشد، خواه بزرگ باشد یا کوچک، صالح است.

۷- در کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی» آمده است:

اشرک ورزیدن در عبادت یا به این است که در خود عمل عبادی، دیگری را شریک قرار دهد، چنان که در وضو یا غسل، دیگری آب را بر اعضای او بریزد، یا در چیزی که انسان را وادار به عمل می‌کند، شریکی قرار دهد؛ زیرا آنچه انسان را وادار به عبادت می‌کند، باید یکی از سه چیز باشد: یکی، امر شخص آمر یا محبت و عشق نسبت به معبود یا طلب دیدار او که علت نهایی و غایی عبادت و نتیجه محبت است و اگر در یکی از این سه چیز، شرک ورزد، مشرک در عبادت است، یا آنکه در منظور اصلی عبادت شریک قرار دهد زیرا غایت عبادت باید ذات معبود و لقای او باشد یا خود همان محبتی که او را وادار به عبادت می‌کند یا اطاعت امر، بلکه بالاتر از آن، باید فنای عبادت کننده در معبود و بقای معبود باشد. پس اگر در این منظور، چیز دیگری را هم مثلاً بهشت و نعمت‌های آن یا دوری از دوزخ و سوزندگی آن یا ستایش مردم یا شهرت یا پیدایش محبت در دل مردم یا حفظ مال و آبرو و خون او نزد مردم باشد، یا روی عادت و برگزاری چیزی که به آن عادت کرده باشد، شرک است، بلکه بالاتر از آن، اگر مقصود طلب رضای خدا یا نزدیک شدن به او، که شخص، پسندیده خدا، یا مقرب نزد او گردد که خود آن نیز حصول منفعت برای نمازگزار است باشد، در عبادت مشرک است چون رساندن نفع به خودش را در نظر گرفته است. اما شرک در ذات معبود، مانند شریک قرار دادن بت‌پرستان و ستاره‌پرستان و پرستندگان فرشتگان و جنّ و شیطان، و مانند شریک قرار دادن دو بینان که قایل به دو مبدأ نور و ظلمت و یزدان و اهرمن می‌باشند، این‌ها شرک ورزیدن در خدایی اوست که خداوند در عبارت «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ» نفی فرموده است. اما شرک ورزیدن در هستی و در شهود، در عبادت به این است که توجه به غیر معبود داشته و غیر را در موقع عبادت ببیند، البته نفی غیر در عبادت، بسیار امر بزرگی است و خالص شدن از آن، مرتبه بسیار بلندی می‌باشد و انسان تا موقعی که فانی محض از خودیت خود نشود، از این شرک خالی نیست و این فنا، از عبادت کننده مطلوب است و دیدار حقیقی بدون آن حاصل نمی‌شود. (به اختصار).

در پایان سوره مبارکه کُهِف به ذکر خلاصه‌ای از آنچه که درباره موضوع خضر و ذوالقرنین در کتاب «قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی» آمده است می‌پردازیم:

... آب حیوة به هر کسی نمی‌رسد، و حتی ذوالقرنین با آنکه از بندگان مقرب خدا، بلکه عقیده بسیاری از مفسرین، پیغمبر بود، نتوانست به چشمه زندگانی برسد، که حافظ گوید:

ای سکندر بنشین و غم بیهوده مخور      که نبخشند تو را آب حیات از شاهی

این قسمت، در ابتدای سلوک او بوده که باید این راه را طی کند تا به جواهر علم و معرفت دسترسی پیدا کند و آن نیز باید به راهنمایی خضر باشد.

قطع این مرحله، بی همراهی خضر مکن      ظلمات است، بترس از خطر گمراهی

البته ذوالقرنین هم با آنکه به آب زندگانی نرسید، ولی باز هم بی بهره از رفتن به ظلمات نبود و بر اثر ریاضت و تحمل مشقت و عمل به دستورات سلوک، راه ظلمات را طی کرد و از سنگریزه‌های آن که اعمال و آداب شروع و طریق است برداشت و همه آنها را در روشنی، جواهر گرانبها دید.

موضوع خضر و ذوالقرنین اشاره به این دارد که هیچ کس بدون راهنما که خضر راه است نمی‌تواند ظلمات طبیعت را طی کند و به روشنی و مقصد برسد و رسیدن به آب حیوة هم برای هر کسی میسر نیست، حتی برای ذوالقرنین که با آنکه مراتب سلوک را طی کرد و به مقامات بلند معرفت رسید و از ظلمات گذشت و به عالم نور واصل گردید و از جواهر معرفت دست و دامن خود را پر کرد، مع ذلک به آب حیوة نرسید ولی موسی دست به دامن خضر زد و رسید.

(ذوالقرنین) ابتدا به طرف مغرب رفت، چون شروع به سلوک، در عالم ماده و دنیا است، که شمس حقیقت در قوس نزول، در آن عالم غروب دارد و پنهان می‌شد در عالم ظلمات است که باید طی کرد و در ظهور قائم آل محمد (عج) نیز خورشید از مغرب طلوع می‌کند چون سیر صعودی و حرکت به عالم نور، باید از مغرب حقیقت که عالم ماده است شروع شود. سپس به طرف مشرق (رفت) که عالم مثال صاعد و به رمز، شهر جابلسا (جابرصا) نامیده می‌شود، در آنجا لباس ظاهر به درد نمی‌خورد، بلکه لباس تقوی است و باید فقط از نور حقیقت استفاده کرد و در مقابل او قرار گرفت و بهره‌مند گردید. در مغرب شمس که عالم کاشت و عمل است، ذوالقرنین دعوت کرد و راد را به آنها نشان داد ولی در مطلع الشمس فقط به



مشاهده آنها و دقت در رفتار آنها پرداخت چون آنها از عالم ماده و عوارض آن گذشته و فقط به مشاهده خورشید حقیقت مشغول بودند و لباس آنها لباس تقوی بود و از لباس مادیت و انانیت و توجه به غیر خدا دور بودند.

از آنجا، سفر سوم آغاز می‌شود، و رو به طرف شمال می‌رود که جای قلب است: این سفر مهم‌تر و مشکلات آن زیادتر است چون سفر به طرف قلب است. در این مقام، قوا و اعضا، و حواس باطنه و ظاهر، از جنود و اعوان قوه غضبیه و شهویه که یاجوج و مأجوج داخل وجود انسان می‌باشند و آنها را به هلاکت معنوی می‌رسانند به قوه عاقله که در حقیقت ذوالقرنین وجود می‌باشند شکایت می‌کنند که این دو قوه افسادکننده بر آنها حمله نموده و آنها را طعمه خود می‌نماید و آسایش روحی و ایمانی را از آنها سلب می‌کنند و ذوالقرنین وجود هم دامن همت به کمر می‌زند و سد آهنین ذکر و فکر و قوای اخلاقی و تصفیه را برای آنها می‌سازد و البته خودشان نیز باید همت کنند و به دستور و امر ذی‌القرنین رفتار نمایند تا این سد ساخته شود و پا بر جا بماند. البته برای جلوگیری از جنود آنها و دفع شرّ قوای ابلیسی باید متوسّل شد و دست به دامن ذوالقرنین زد، و ذوالقرنین وجود ما، همان صاحب ولایت است که باید بدو متوسّل شویم. لقب حضرت علی(ع) نیز ذوالقرنین می‌باشد زیرا پیغمبر به او فرمود برای تو در بهشت خانه‌ای (یا گنجی) است و انک لذو قرنیها یعنی تو صاحب دو طرف بهشت هستی یا از جهت اینکه پدر حسن و حسین بود، یا به واسطه اینکه در پیشانی آن حضرت، دو زخم از ضربت عمرو بن عیدود و عبدالرحمن بن ملجم بود و از نظر عرفانی نیز چون آن حضرت، صاحب اختیار و مالک عوالم غیب و شهود و غرب و شرق که ناسوت و عوالم مجرّده است بود، و همه در اختیار او بودند، از این رو به ذوالقرنین ملقب شد. (با کمی تغییر).